

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

(جلد چهارم و پنجم)

www.tabarestan.info
تبرستان

تالیف دکتر مهدی ملک زاده

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (جلد چهارم و پنجم)

تالیف دکتر مهدی ملک زاده

جلد چهارم

انتشارات علمی

چاپ، چاپخانه مهارت

صحافی، صحافی ستاره

تیراژ / ۲۳۰۰ نسخه

۳۵۰۰ تومان

ب. معادل در بزرگ

مرکز بخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی

دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۴۶۰۶۶۷



پانزدهم ۷۳

«فهرست کلی مطالب»

کتاب چهارم

[به یاد حاجی میرزا ابراهیم آقا]

- ۷۰۵ : فصل اول — التیماتوم شاه به مجلس شورای ملی
- ۷۰۸ فصل دوم — تحصن در مجلس
- ۷۲۷ فصل سوم — آزادبخواهان تبریز در چه کار بودند
- ۷۳۳ فصل چهارم — پیش از آغاز جنگ
- ۷۴۰ فصل پنجم — آخرین شب دوره مشروطیت و آزادی
- ۷۴۸ فصل ششم — جنگ
- ۷۵۶ فصل هفتم — داستان توپ بستن مجلس به روایت روسها
- ۷۶۱ فصل هشتم — در پارک امین الدوله
- ۷۷۱ فصل نهم — جنایت بی نظیر
- ۸۰۵ فصل دهم — تشکیل محکمه در باغشاه
- فصل یازدهم — تأثیر شهادت ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان
در ایران و ممالک متمدن جهان
- ۸۱۲ فصل دوازدهم — شهادت روح القدس
- ۸۱۹ فصل سیزدهم — پناهنده شدن در سفارتخانه ها
- ۸۲۹ فصل چهاردهم — پراکندگی
- ۸۳۳ فصل پانزدهم — قیام آزادبخواهان تبریز
- ۸۴۴ فصل شانزدهم — استقراض
- ۸۵۵ فصل هفدهم — تحریم مشروطه از طرف روحانیون مستبد
- ۸۶۰

فصل هیجدهم - رساله شیخ فضل الله نوری در تحریم مشروطه و قانون اساسی ۸۶۹

فصل نوزدهم - یک پاکت سر بسته ۸۸۰

کتاب پنجم

[به یاد قاضی قزوینی]

- ۹۳۳ فصل اول - قیام تبریز
- ۹۳۹ فصل دوم - مردی بر پا خاست
- ۹۶۱ فصل سوم - ورود عین الدوله به تبریز
- ۹۷۹ فصل چهارم - تحسن در سفارت عثمانی
- ۹۸۴ فصل پنجم - تلگرافات سفیر انگلیس
- ۹۸۸ فصل ششم - پناهندگان قلهک
- ۱۰۱۰ فصل هفتم - همه جا ناامنی و اغتشاش
- ۱۰۳۵ فصل هشتم - انقلاب رشت
- ۱۰۴۰ فصل نهم - فرزندان وکیل الرعایا
- ۱۰۵۹ فصل دهم - ظهور انقلاب رشت
- ۱۰۷۷ فصل یازدهم - سردار اسعد
- ۱۰۸۵ فصل دوازدهم - انقلاب اصفهان
- ۱۱۰۰ فصل سیزدهم - انقلاب خوین تبریز
- ۱۱۱۶ فصل چهاردهم - ارشدالدوله وارد کارزار شد
- ۱۱۲۱ فصل پانزدهم - فشار محمدعلی شاه به عین الدوله
- ۱۱۳۰ فصل شانزدهم - ورود قشون روس به خاک ایران
- ۱۱۳۴ فصل هفدهم - تعطیل عمومی
- ۱۱۳۸ فصل هیجدهم - کابینه سعدالدوله
- ۱۱۵۷ فصل نوزدهم - حرکت اردوی انقلاب به طرف قزوین



کتاب چہارم بیاد حاجی میرزا ابراہیم آقا

الیماتوم شاه به مجلس شورای ملی

پس از آنکه محمدعلیشاه موقعیت خود را در باغشاه مستحکم نمود و ازدوی معظمی در اطراف خود تشکیل داد و از متفرق شدن انجمنهای ملی از اطراف مجلس اطمینان پیدا کرد، بخلاف تصور مجلسیان که احقانه خیال می کردند که اگر حاسیان و حافظین مشروطیت را از گرد مجلس متفرق کنند محمدعلیشاه راه مسالمت پیش خواهد گرفت و اختلافات با حسن نیت رفع خواهد شد. شاه بدخواه که تصمیم خود را از دیرزمانی با همدستان رویش گرفته بود از متفرق شدن انجمنها و بی یارویاور ماندن مجلسیان استفاده کرده الیماتومی بقید فوریت به مجلس فرستاده و در آن تبعید چهارنفر از سران مشروطیت، ملک المتکلمین، میرزا جهانگیرخان، سید محمد رضاساوات — آقا سید جمال الدین را خواسته بود و تصور می کرد اگر آنها از ایران خارج شوند و تبعید گردند چراغ آزادی خاموش و کاخ حکومت ملی بخودی خود فرو خواهد ریخت و در ضمن گفته بود که آنها بدون گزند می توانند از ایران بروند و مخارج مدتی که در تبعید هستند از طرف دولت پرداخته خواهد شد.

ناگفته نماند که بعضی از مورخین نوشته اند که محمد علیشاه تبعید هشت نفر را از مجلس تقاضا کرد. علت این اشتباه این است که جمعی از شروطخواهان که پس از توپ بستن مجلس از ایران تبعید شدند و با فرار کرده به اسلابول و اروپا رفتند برای اینکه اهمیتی به خود بدهند و خود را از سران مهم آزادیخواهان معرفی کنند گفتند ما هم از کسانی بودیم که محمدعلیشاه تبعید ما را از مجلس خواست ولی به ما دست نیافت و توانستیم از چنگال او فرار کنیم.

خبر تقاضای تبعید رهبران مشروطیت از طرف شاه در شهر منتشر شد و آشوب و طغیان عظیمی در میان ملت ظهور کرد، برای اینکه این موضوع مهم تاریخی را روشن تر بنگاریم بهتر دانستیم شرحی را که آقامیرزا محسن نماینده مجلس شورای ملی که عضو کمیسیون رسیدگی به موضوع الیماتوم بود نگاشته است در اینجا نقل کنیم:

پس از آنکه محمدعلیشاه با معاضدت مستبدین تمام وسایل لازمه را برای

برانداختن اساس مشروطیت تهیه نمود و عده زیادی قشون که تجاوز از بیست هزار نفر می شد گرد خود جمع نمود و خود در سنگر باغشاه جای گرفت، در ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۶ التیماتومی توسط وزرا به مجلس فرستاد و در آن تبیعد چهار متر از مشروطه طلبان، ملک المتکلمین - آقا سید جمال الدین - میرزا جهانگیرخان و مساوات را تقاضا نمود، در خاتمه تهدید کرده بود که در صورتیکه مجلس موافقت نکند خود آنچه را که مقتضی بداند عمل خواهد کرد.

این ضرب الاجل چون صاعقه بر سر آزادخواهان فرود آمده و همه یقین کردند که دیگر آخر کار نزدیک شده و باید خود را برای هر پیش آمدی حاضر کرد. تمام مجامع ملی در مسجد سیهسالار اجتماع کردند، مجاهدین مسلح به محافظت مجلس پرداختند، با اینکه خانه ملک المتکلمین بوسیله عده ای مجاهد محافظت می شد معیناً چنان صلاح دیدند که شبها با عده ای دیگر از مشروطه خواهان که جان آنها در مخاطره بود در مجلس بمانند و به خانه خود نروند.

موضوع التیماتوم شاه مورد بحث مجلس و محافل ملی واقع شد و پس از گفتگوی بسیار با اینکه همه یقین داشتند که رد کردن این تقاضای شاه به جنگ و خونریزی منتهی خواهد شد، با کمال شجاعت جواب رد دادند.

مرحوم امام جمعه خوئی و عده ای دیگر از سران مشروطه خواه و وکلای مجلس که در کمیسیون برای بحث در اطراف اولتیماتوم عضویت داشتند مکرر تزلزل می کردند که چون ملک المتکلمین مطلع شد که مجلس مصمم است تقاضای شاه را رد کند خود شخصاً در آن کمیسیون حضور پیدا کرد و با یک آراش و متانتی که آثار از خود گذشته گی از او پدیدار بود و روح فداکاری در سیمایش مشاهده می شد اعضای کمیسیون را که عده زیادی بودند مخاطب قرار داده چنین گفت:

تمام سعی و کوشش ما برای بقای مشروطیت است و در صورتیکه با بودن من در ایران ممکن است خطری متوجه مشروطیت بشود من با دل و جان ایران را که از جان خود بیشتر دوست می دارم ترک می کنم و یولی را که شاه برای مخارج سفر و مدت توقف ما در خارج از ایران می خواهد بدهد نمی خواهم و امیدوارم با رفتن ما از ایران از دشمنی و خشم مستبدین و شاه نسبت به مشروطه کاسته شده و یک موافقت و سازشی پیدا شود.

پس با یک حال تأثر گفت: «خاک بر سر این مملکت کنند که مشروطیتش قائم بوجود یکنفر کور و یکنفر شل باشد.» منظور ملک المتکلمین از جمله شل و کور خودش و آقا سید جمال الدین بود زیرا خود او چندی بود که جسمانش آب آورده بود و سید جمال هم بواسطه تیر شدن از درشکه با سی شک شده بود.

یکی از اعضای کمیسیون نقل می کرد، بیانات ملک المتکلمین بدرجه ای مؤثر و از روح فداکار و معصوم سرچشمه گرفته بود که بعضی از اعضا گریه کردند و امام جمعه بدون اختیار ملک المتکلمین را در آغوش گرفت و سر و صورت او را بوسید.

مجلسیان و سران شروطیت بر این عقیده بودند که قوام و بقای شروطیت کاملاً بسته به شخصیت همین اشخاص است که شاه تبعید آنها را تقاضا کرده است و در صورتیکه آنها از ایران بروند مشروطه طلبان ایران بکلی سرعوب شده، زوال شروطیت حتمی خواهد بود. چون شاه و مستبدین بخوبی به این نکته پی برده بودند و اهمیت وجود این چهار نفر را درک کرده بودند این است که می خواستند آنها را از ایران دور کنند و بدون کشمکش شروطیت را از میان ببرند.

برای اینکه فرزندان ایران یقین حاصل کنند که محمدعلیشاه بهیچوجه خیال سازش با مشروطه طلبان را نداشته و تبعید آن چهار نفر سران ملیون را برای تضعیف شروطیت تقاضا می کرده، داستانی که در دو ماه قبل از آقای شیخ اسدالله مقانی که یکی از برگزیدگان شروطیت و عضو مجلس سنا است شنیدم در اینجا نقل می کنم. من در اسلامبول با مختارالملک که یکی از درباریان مورد اعتماد محمدعلیشاه بود آشنایی داشتم و از اطلاعات او راجع به گذشته استفاده می کردم، از مطالبی که برای من نقل کرد این بود که محمدعلیشاه مرا مأمور کرد که مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی را ملاقات کرده و بهر نحوی که ممکن است موافقت ایشان را جلب کنم، پس از آنکه بتفصیل مطالب شاه را برای آن سید گفتم به من جواب داد: «فلانی از طرف من پدشاه بگو عموقلی بر فرض که من بدانچه تو می خواهی موافق شدم با ملک المتکلمین که فعلاً زمام امور شروطیت را در دست گرفته و وضعیت قائم به شخص اوست چه خواهی کرد.»

تحصن در مجلس

پس از آنکه مجلس و مجامع ملی با خشم و غضب التیما توم محمدعلیشاه را، راجع به تبعید چهارنفر پیشوایان مشروطیت رد کرد و در نیمه شب به امر محمدعلیشاه عده زیادی سرباز و سوار به خانه میرزا سلیمان خان می‌کند ریختند و او را دستگیر کردند و در باغشاه زنجیر نمودند، ملیون پی بردند که دیگر امنیت برای رهبران آنان نیست و باید بهر طریقی که ممکن است از آنها محافظت نمود.

چند شبی عده‌ای از مجاهدین به خانه کسانی که پیش از همه مورد دشمنی شاه بودند رفتند و تا صبح کتیک می‌کشدند و مراقب بودند ولی هر ساعت بیم آن می‌رفت که عده زیادی سرباز و سوار خانه‌های مذکور را محاصره کرده و مجاهدین از عهده دفاع بر نیایند و محمدعلیشاه به مقصود خود که دستگیری سران ملیون بود نایل شود. این بود که موضوع در کمیسیون مخصوصی در مجلس مورد مطالعه و گفتگو قرار گرفت و هم بر آن شدند که بهتر است اشخاصی که جانشان در خطر است به مجلس آمده و شبها را در مجلس بگذرانند، زیرا حفاظت از مجلس آسانتر از خانه‌ها بود و بعلاوه کلیه مجاهدین که برای حفاظت اشخاص مذکور در شهر متفرق شده بودند همگی در مجلس متمرکز می‌شدند و بک گارد احتیاط برای حفاظت متحصنین تشکیل می‌دادند.

متحصنین مجلس عبارت بودند از: ملک المتکلمین - سید جمال‌الدین - قاضی قزوینی - سید محمد رضا مساوات - میرزا محسن نجم آبادی - میرزا جهانگیرخان - سید جلیل اردبیلی - میرزا اودوخان - مدیر الصناع - میرزا محمد خراسانی، مدیر روزنامه حقوق - اسدالله خان سرتیپ - ابوالفتح زاده - اسدالله خان، عمه زاده میرزا جهانگیرخان - میرزا علی اکبر دهخدا - بهاء الواعظین - میرزا قاسم خان صوراسرافیل و چند نفر دیگر.

دولت آبادی در تاریخ یحیی می‌نویسد من به مجلس رفتم، ملک المتکلمین با چند نفر در یکی از عمارت‌های باغ مجلس سکنا کرده بودند، به من گفت شما هم بهتر است در مجلس بمانید چون بودن در خانه برای شما خطرناک است و من هم در مجلس متحصن

شدم. ولی آنچه مسلم است شب آخر که فردای آن مجلس به توپ بسته شد، بطوری که خود دولت آبادی می نویسد در مجلس نبوده و حتی کوشش بسیار کرده بود که ملک المتکلمین را به محل امتی ببرد ولی او قبول نکرده بود.

عده‌ای از سربازان ملی، باغ مجلس را محافظت می کردند و دوازده تبضه تفنگ و مقداری فشنگ در دسترس متحصنین گذارده شده بود و متحصنین هم باستثنای ملک المتکلمین، سید جمال الدین و دولت آبادی، مسلح بودند و کشیک می دادند.

در همان شب گاه‌گاه عده‌ای ژاندارم و سرباز مسلح اطراف مجلس دیده می شد ولی جرأت اینکه مزاحم کسی بشوند نداشتند. در شهر گفته می شد که از طرف دولت نردبانهای بلند تهیه کرده‌اند که در نیمه شب به دیوار خانه اشخاصی که مورد نظرشان است بگذارند و به خانه‌ها بپرند و آنها را دستگیر کنند.

محمدعلی شاه برای اینکه از اجتماعات جلوگیری کند و انجمنهای ملی را تعطیل نماید و مردم را مرعوب سازد و مانع شود که مشروطه خواهان گرد مجلس جمع شوند حکومت نظامی برقرار کرد و بناخف فرمانده قزاقخانه همدست صمیمی خود را حاکم نظامی شهر کرد. ماده اول حکومت نظامی جلوگیری از اجتماعات و خلع سلاح افراد غیر نظامی بود.

عزارها قزاق و سرباز مسلح در خیابانها و کوچه‌ها سواره و پیاده به گردش شبانه روزی پرداختند و ساخلوها در نقاط مختلفه شهر برقرار کردند و بنام امنیت به غارت مشروطه خواهان و حبس بیگانهان پرداختند. کار فشار و ناامنی را بجایی رسانیدند که رهبران ملت و موجدین مشروطیت که مورد کینه محمدعلی شاه بودند مجبور شدند خانه‌های خود را ترک کرده شبها را در مجلس شورای ملی بگذرانند و یا در خانه دوستان خود مخفی شوند ولی با این حال عده‌ای از مجاهدین اعتنا به حکومت نظامی نکرده خود را به مجلس رسانیدند و در مسجد سپهسالار و باغ مجلس مستقر گشتند و روز و شب مجلس و سران ملیون را که در آنجا بودند و پناهنده شده بودند محافظت می کردند.

مجلس شورای ملی که هدف واقعی و مبارز حقیقی دشمنان مشروطه بود و تمام این اقدامات از طرف روسها و شاه برای از میان بردن آن بکار می رفت در آن روزهای خطرناک بیشتر جنبه میانجی و یا بهتر بگوییم تماشاچی را داشت و نمی خواست بفهمد که تمام این سروصداها برای از بین بردن اوست، بلکه تصویری کرد جنگی میان

مجلس چه می کرد

ملت و شاه در گرفته و مجلس در این آشوب واسطه و میانجی می باشد.

حقیقت مطلب همه تاحدی همین طور بود زیرا مجلس مظهر روح عقاید ملت و نماینده حقیقی طبقه آزادیخواه نبود و فقط چند نفری از میان نمایندگان معنی واقعی انقلاب را درک کرده بودند و با طبقه آزادیخواه همفکر و همزمان بودند، دیگران یا راه محافظه کاری را پیش گرفته بودند یا با باغشاه راه پیدا کرده بودند.

در آن روزهای پر آشوب، مجلسیان کمیسیون رفع اختلاف را که از چندی پیش تشکیل یافته بود منعقد کردند و با نمایندگان دولت مشغول مذاکره بودند، در صورتیکه شاه جداً مشغول تجهیزات بود و بر توسعه اردوی خود می افزود، حتی کلیه اسلحه و توپخانه قزاقخانه را نیز به باغشاه منتقل کرده بود و در نقاط حساس شهر توپ گذاشته بود و شبها با صاحبمنصبان روسی نقشه هجوم به مجلس را می کشیدند و از دربار پطرسبورگ و رئیس کل قوای قفقاز دستور می گرفت.

دولت آبادی می نویسد آزادیخواهان واقعی و مشروطه طلبان حقیقی در آن روزها میان دو فشار قرار گرفته بودند یکی فشار شاه مستبد و یکی فشار و کلاتی بی ایمان و جبن، کسروی می نویسد دسته ای که از جان و دل مشروطه خواه بودند بطوری از افراد مستعصم و بی اراده و خائن احاطه شده بودند که سر رشته را گم کرده بودند و نمی دانستند چه کنند.

برای اغفال مجلس و مشروطه خواهان، همه روزه نمایندگان شاه از جمله مشیرالدوله و صنیع الدوله و مؤتمن الملک در کمیسیون رفع اختلاف حضور پیدا کرده و با نمایندگان به حرفهای بی سروته و بی پایه و مایه وقت گرانها را تلف می کردند.

تعجب در این است که مجلسیان مشغول نوشتن لایحه اعتراضیه بودند و شاه مشغول جمع آوری سپاه.

مجلس خیال می کرد با تلگرافهای تهدید آمیزی که از ولایات می رسد و در حقیقت جز لاف و گزافی نبود، محمدعلیشاه از میدان بدر رفته و راه سازش را پیش خواهد گرفت.

ملت که پیش از مجلس بیدار بود و خطر را بهتر حس می کرد با نگرانی و اضطراب خاطر، بازارها را بسته و برای یکه قیام عمومی مستعد و حاضر بودند. با وجود تهدیدهای حکومت نظامی که اگر دکانها را باز نکنند، تمام دکانهای بسته را غارت خواهند کرد، و چند دکان را هم غارت کردند، اعتنا نکرده تعطیل عمومی اعلام نمودند، ولی مجلس نخواست از حس فداکاری ملت استفاده کند و خود را برای مبارزه مجهز نماید، مردم را بحال خود گذاشت و قدمی برای کمک برنداشت، بلکه چنانچه در پیش نگاشتیم ملت را با فریب از گرد خود دور کرد و آنها را از اطراف مجلس راند.

در روز ۱۳ جمادی الاول، از طرف دولت در تمام شهر جار کشیدند هر کس

فردا دکان خود را باز نکند و به کسب و کار خود مشغول نشود افواج دولتی و سوارها دکان آنها را غارت خواهند کرد و خود آنها را سخت تنبیه خواهند نمود.

این تهدید هم اثری در مردم نماند و دکانها همچنان بسته و بازارها در حال تعطیل باقی ماند و از طرف اتحادیه اصناف اعلامیه‌ای بدین مضمون منتشر شد: «ما چون به حفظ قانون اساسی قسم خورده‌ایم و در این ایام چند اصل قانون اساسی نقض شده است، بازارها را باز نخواهیم کرد و از این تهدیدات هم از میدان بدر نخواهیم رفت.»

بطوری که سابق براین هم اشاره کردیم گاهی یک داستان، یک قطعه شعر، یک حکایت فکاهی، بطوری حالات و اوضاع اجتماعی یک دولت یا ملت را روشن می‌کند که زبردست‌ترین نویسندگان قادر نیستند با نوشتن یک یا چند جلد کتاب آن

انتشار چرند و پرند

حقایق را نشان بدهند.

روزنامه صومراسرافیل که به همبستگی سه نفر از جوانان آزادیخواه و پاکدامن و مؤمن و مشروطیت نوشته می‌شد و آینه احساسات پاک و بی‌آلایش طمأنه منورالفکر و آزادی‌طلب کشور بود و بیش از سایر جراید ملی مورد ستایش مردم بود و نمرات آن دست بدست می‌گشت، مخصوصاً قسمی که در تحت عنوان چرند و پرند می‌نگاشت شوخایی در تهران برپا کرد و آشوبی در افکار عمومی ایجاد نمود و شاه و درباریان و روسها را عصبانی نمود. ما از نظر تأثیری که آن نامه سلی در آن روزهای پر آشوب در افکار عمومی و تقدیرات آینده نمود، عین آن را در اینجا نقل می‌کنیم (شماره ۳۲ صفحه ۷):

«ای بابا برو بی کارت، برو عقلت را عوض کن، مگر هر کسی هر چه گفت باید باور کرد، پس این عقل را برای چی تو کله آدم گذارده‌اند، آدمیزاد گفته‌اند که چیز بفهمد اگر نه می‌گفتند حیوان. سرد حسابی، روزی بیست من برنج آب می‌ریزد، روزی دست کم که دیگر از آن کمترش نباشد ده تومن، ده‌شاهی و پنج‌شاهی سایه می‌رود، ابتهای برای چه برای هیچ و بویچ؟ این کله خیلی چیزها توش است اگر حالا بربری من هم عظیم را بدهم دست جاهل ما علیها من عم مثل آنها می‌شم که.

«مردیکه یک من ریش توی روش است، بین دیروز به من چی می‌گوید دولت می‌خواهد این تشون را جمع کند، مجلس را به توپ بندد، خدا یک عقلی به تو بدهد یک پول زیادی به من. آدم برای یک عمارت بی‌وایحین در رفته از بست دروازه تهران تا آن سردیا اردو می‌زند، آدم را برای خراب کردن یک خانه یوسیده عهدسیه‌سالاری آفندر علی بلند - علی لیزه - لبویی - جگرکی - منشی و قعله و حمال خیر می‌کند؟ به به! احمق گفت و ابله باور کرد. خدا پدر صاف و صادق بچه‌های تهران را بیامرزد.

« یکی دیگر می‌گوید اول با این قشون همه باغشاه را بگیره، بعد قشون بکشد برد مهرباد را بگیره، بعد قشون بکشد برد ینگلی امام را بگیره و بالاخره همه ایران را بگیره. من می‌گویم مرد آدم بک چیزی را نمی‌داند خوب بگوید نمی‌دانم دیگر لازم نیست که خودش حرف دربیارد شما را بخدا این را هیچ بچه باور می‌کند که آدم پول خرج بکند قشون و قشون کسی بکند لک لک بیفتد تو عالم و دنیا که چه خبر است می‌روم مملکت خودم را که از پدرم به ارث به من رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده از سر نو بگیرم این هم شد حرف - و البته اینها نیست اینها یولتیک است که دولت می‌زند اینها نقشه است، اینها اسرار دولتی است آخر بابا هر حرفی را که نمی‌شود عالم و آشکارا گفت، من حالا محض دل قایمی بعضی و کیلها هم شده باشد می‌گویم، اما خواهش می‌کنم مرگ من سبیلهای دخو را توخون دیدید این حرفها را به فرنگیها نگویید که بردارند و زود بنویسند به مملکتها شون و نقشه دولت ما را بهم بزنند.

« می‌دانید دولت می‌خواهد چه بکند دولت می‌خواهد این قشونها را یواشکی بطوری که کسی نفهمد همانطور که عثمانی به اسم مشروطه طلبهای شهروان قشون جمع کرد و یک دفعه کاشف بعمل آمد که می‌خواهد یا روسیه جنگ کند، دولت ما هم می‌خواهد یواشکی این قشونها را به اسم خراب کردن مجلس ملک المتکلمین و آقا سید جمال و هر چه مشروطه طلب، یعنی مفسد است جمع کند درست گوش ندهید ببینید مطلب از کجا آب می‌خوردها، آنوقت اینها را دودسته کند یک دسته را به اسم مطیع کردن ایل قشقایی و بختیاری بفرستد به طرف جنوب یک دسته را هم به اسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد به طرف شمال. آنوقت یک شب توی تاریکی آن دسته اولی را در خلیج فارس یواشکی بفرزند توی دهیست تاکرجی و روانه کند به طرف انگلیس و از این طرف این یکی دسته را هم همین طور آهسته و بی صدا باز دمدسه‌های صبح قلقلک و باروبنه سفره نان و هر چه دارند بار کنند روی چهل پنجاه تا الاغ و از سرحد جلفا از بیراهه بفرستد به طرف روسیه، آنوقت یک روز صبح زود ادوارد هفتم در لندن و تیکلای دویم در پترزبورگ یکدفعه چشمهایشان را وا کنند، ببینند که هر کدامشان افتاده اند گیر بیست تا غلام قرچه داغی و البته خدا تیغش را بکشد، خدا دشمنش را فنا کند، این هم نقشه شاهشال است که کشیده، اگر نه عقل ما ایرانیها که به این کارها نمی‌رسید که شیطان می‌گوید هر چه داری و نداری بفروش بده این سربازها در این سفر مال فرنگ برات بیاورند برای اینکه هم گریه ندارد و هم گمرک صد تومنش سر می‌زند به پانصد تومان، خدا بدهد برکت یک دل هم می‌گوید خودم برم اما باز می‌گویم نکنند شاهشال بدش بیاید برای اینکه فکر بکند بگوید این بد ذات حالا پاش به فرنگستان ترسیده آنجاها را هم مشروطه خواهد کرد پاری خدا سفر همه شان را بی خطر کند. دخو. »

در همان روزهای تاریک که آثار بدبختی از درودنیوار
 بهارستان نمایان بود نمایندگان مجلس بجای پیدا کردن
 راه چاره چندین روز وقت خود را صرف نوشتن نامه به شاه
 کردند و بعد از مباحثه طولانی نامه‌ای را که در اینجا
 نقل می‌شود روز سه‌شنبه ۱۶ جمادی الاول ۱۳۲۶ بوسیله ممتازالدوله رئیس مجلس
 و شش نفر از و ثلاث تقدیم شاه نمودند.

مجلس شورای ملی مورخه پانزدهم جمادی الاول ۱۳۲۶

بشرف سده سیه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه

در حالتی که از دولت چند هزار ساله ایران نمانده بود، مگر اسمی بلامسمی
 و قوای حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی‌قیدی داخله به اسفل مراتب سقوط رسیده
 و سلاسل امنیت و استقلال آن منتهی بود به مویبی موسوم به اراده ملوکانه که آنهم در
 مقابل تنبید اغراض اجانب سفیل و سرگردان رویه مخاطرات عظیمه سیر مراتب مضره
 می‌نمود، چون مشیت خداوندی منشور اضحلال آن را امضا فرموده بودند ندای غیبی
 اسلامیت و ایرانیت افراد اهدالی را از خواب غفلت طولانی بیدار و بدها می‌هدایت فرموده
 که هادی عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام
 مملکت با وجود اختلاف مدارک سیاسی به مخاطرات برده بدیک حرکت غیورانه از
 نضاحت بی‌حسی خود را دور ساخته متبذبه به این دو اصل اصیل استقلال ملت و
 استحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیعه است که
 به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده است، لاجرم خواستار تغییر
 مسلک سلطنت شدند و اعلیحضرت شاهنشاه مبرور انارالله برهانه نام خود را برحمت
 ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل این عطیت و تمیم این موهبت را روزگار
 برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلیحضرت همایونی ذخیره کرده بود، این است که
 مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت
 مانوس رضای شاهانه را به تصدیق مشروطیت جالب شده و در ۲۷ ذیحجه حسن نیت
 شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده به
 ا کمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند.

در صورتیکه جهانیان منتظر بودند که از این تجاذب حقیقی که بین پادشاه و رعیت
 حاصل و با این سرمایه سعادت که به توفیقات خداوندی کامل گردید، آثار ترقی
 و تمدن بسرعت و سهولت که شایسته نجات ملی و فطانت جبلی ایرانیان است
 ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد، روز بروز اغتشاش ولایات و
 ناسنی طرق و شوارع و انقلابات سرحدات زیادتر و در خود پایتخت که در
 تحت نظر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی و هیأت دولت و مجلس شورای ملی

است و قایمی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صورت و علل آنها شور دقیق بعمل آید هر یک از آنها نکتہ مبصری است که از انتساب آن به ادنی مقربین دربار هر چند قلم ایرانی را شرم آید تاریخ که در محور حقایق امور متحرک لا ینزال است بدبختانه در ثبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و تدکار آن فضایح را چه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال وبا و طاعون در عداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور و سرکوز اذهان است. از اثرات آن اتفاقات فضیحه هنوز دل‌های رسیده رعیت آرام نیافته و جراحتهای وارده بر قلوب ملت کاملاً التیام نیذیرفته بود که باز مفسدین بی ایمان امان نداده برای اخلال روابط بین پادشاه و رعیت وقایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذیقعدہ را به وجهی شدیدتر تجدید و در ظرف دو روز از حاصل زحمات دوساله قسمت کلی را به هدر داده از جمله اصل (نهم، دهم، دوازدهم، چهاردهم و بیست و سوم) را که روح قوانین اساسی است نقض نمودند، مجدداً نون‌ها را امید را که به هزاران آب تدبیر و خون دل در قلوب رعایا مینویسد از بیخ و بن برانداخته بجای آن یأس و حیرت نشانند و مخصوصاً در موقعی که سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را به این شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایون را مثل مساعی و کلای ملت و وزرای دولت و قوای پادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند و بر مقاصد سوء خود بپردازند، بدیهی است که دوام این جلال سلازم است با اضمحلال دولت قدیم و قویہ ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب حیات حب الوطن من الایمان آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هر چه در اوست آلت بازیجه دست چند نفر مفسد درباری ببینند، دستخط همایون که روز جمعه بر تفرقه معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبر کسور واقعه بر قوانین اساسی و اعاده حقوق رفته خویش را متظلماً استدعا می کردند بھر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورای ملی که در طی تمام طرق چاره ساعی است بموقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سرشک از رخ پاک کردن است در حالی که خون دلها در قوران و کلیه ایران در هیجان است، نقض قوانین اساسی از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را با ناله و افغان پیر کرده که اگر این ناله و فریادها یکجا جمع شوند خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد.

بالجمله تکلیف برو کلای ملت خیلی سخت شده و انتظار مردم تهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلیه امور، آن بان در تزیید و فرصت و مجال را از دست می برد آنچه بطور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این همه خرابیها و اتفاقات ناگوار که شان عهود و شیشه دلها را یکجا می شکند و حرمت

قانون با نوامیس سوگند اسلامی یکسره برطرف می‌کند دو چیز است اول شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمام امور در تمام اوقات باید در مجاری قانون سیر کند تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ به معنی رسد، اصل چهل و چهارم شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزرای دولت در هرگونه از امور مسئول مجلس هستند اصل چهل و پنجم کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است، اصل پنجاه و هفتم اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است، اصل شصت و چهارم وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک فرار داد سلب مسئولیت از خودشان نمایند، در صورتیکه کلیه امور از جزئی و کلی در مجرای وزارتخانه‌ها فیصل پذیرفت مسئولیت نیک و بد آن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و برعهده وزرا تحقق می‌یابد و قدس مقام منبع سلطنت محفوظ می‌ماند والا در صورت بی‌اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است که از طریق عقل و عدل خارج است و در اساسی که به تجارب هزار ساله عقلا و حکمای جهان مرتب شده است البته تصور چنین امر بی‌رویه و عجیب نمی‌گنجد که فعل عمر را زید مسئول باشد.

ثانیاً آنچه بدیقین پیوسته است اغراض مقسودین چند که دشمن ملک و دولت و خائن-شخص شخصی همایونی هستند در میان لیت پاک و فطرت تابناک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشان است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هر ساعت خاطر مقدس ملوکانه را برصراقتنهایی جلب می‌کند که یا خیر و صلاح عامه فرسنگها مسافت دارد و هر دقیقه به القای شبهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی متصرف ساخته به اقتضای خودخواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه خدمت به مصلحت غیر متابعت قوانین مملکتی را گویا در حضور مبارک مغایر شئون سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهر فرصتی که می‌یابند خاطر مبارک را برای ابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون وامی‌دارند، لهذا مادامی که کسور، واقعه بقوانین اساسی جبران نشده و اعاده احترام قانون بعمل نیامده است و در آینده کلیه امورات در مجاری قانون حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که برحفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و مثل آنچه تا حال واقع شده بار دیگر نقض عهد قانون نخواهد شد مجبورت تامه وارد خواهد بود که و کلاهی ملت به اقتضای وظایفی که دیانتاً و وجداناً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید برعهده گرفته‌اند عدم امکان تحمل خود را بشارت فوق العاده مسئولیت یک ملت به موکلین خود اعلام نمایند.

همان روز در میان مردم شهرت پیدا کرد که شاهنامه مجلس را نگرفت و بابتی اعتباری با رئیس مجلس و نمایندگان حاصل نامه رفتار کرد ولی ممتازالدوله رئیس مجلس به نمایندگان گفت که شاه نامه مجلس را گرفت و گفت من همچنانکه تا حال طرفدار مشروطه بوده‌ام بعد از این هم طرفداری خواهم کرد و جواب نامه مجلس را هم بزودی خواهم فرستاد.

شک نیست که ممتازالدوله نخواستہ رفتار ناپسند شاه را در مجلس علنی کند و یا آنکه برای اسکات مردم و نمایندگان اینطور گفته است و نمایندگان هم که می‌خواستند رویه تجاهرل پیش بگیرند و آنچه را که در مقابل چشمشان عمل می‌شد نادیده بگیرند از گفتار رئیس مجلس خرسند شده بقول کسروی حتی یک نفر از آنها نپرسید موافق بودن شاه با مشروطیت کدام است و توپ و توپخانه در روی باروهای شهر کشیدن و قشون کشتی کردن کدام؟

روز چهارشنبه ۱۸ جمادی الاول، سربازها آنچه آلات جنگ در قورخانه ذخیره بود، حتی شمشیرهای زنگ‌زده و خمپاره‌های بی‌مصرف و تفنگهای از کار افتاده را به باغشاه حمل کردند و در همان روزه نامه‌های شکایت‌آمیز از طرف انجمنها به مجلس رسید و از وحشیگری سربازها شکایت کرده بودند و نیز تذکره داده بودند که تلگرافخانه، تلگرافاتی که به ولایت فرستاده می‌شود مخایره نمی‌کند.

مجلس در مقابل اعتراضات ملت جواب داد که از دولت سؤال خواهیم کرد چند نفر از وکلای مجلس پیشنهاد کردند که تلگرافاتی که از ولایت رسیده در مجلس خوانده شود ولی رئیس مجلس به بهانه آنکه تلگرافهای رسیده در این چند روز، چون از هزار هم تجاوز می‌کند قرائت آنها ممکن نیست، یکی از تلگرافهای که همان روز از تبریز رسیده بود و ما در اینجا نقل می‌کنیم خوانده شد.

از تبریز ۱۸ جمادی الاول، نمره ۲۶۶

وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقدیر عاجزیم، از طرفی جوانان ملت داوطلبانه سواره و پیاده برای وفا به مقصود مقدس و حراست دارالتورا جان به کف گرفته در حرکتند و از طرفی کمیسیون اعانه تشکیل و اهالی با کمال بی‌شاشت برای دادن اعانه بر یکدیگر سخت می‌جویند، زنهای عموز آذربایجان امروز شرافت ملت را از تمام عالمیان زبوده و اتصالاً گردن بند و گوشواره و دست‌بند است که در صندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم می‌کنند و تمام اهالی با جان و مال برای حفظ مقصود مقدس حاضرند و البته آن حضرات هم ما را از وقایع تهران محروم نفرمایند.

انجمن اتحادیه تبریز

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد مجلس خود را از پیش آمدها بیگانه می‌گرفت و همینکه شاه گفته با مجلس مقدس همراه و یا جواب نامه مجلس را خواهیم

داد بهانه بدست آورده و تمام آن بسیج افراد و نیرو را نادیده می‌گرفت و آن تدارکات در باغشاه و آن سختگیرها را در شهر به هیچ نمی‌گرفت. چنین مجلسی سزایش همان بود که یافت.

کسانی که از تاریخ نهضت‌های انقلابی جهان آگاهند بخوبی مجلس خطبا را از ایراد می‌دانند که یگانه اسلحه طبقه آزادیخواه و اصلاح‌طلب نطقی منع کرد و قلم است و تمام موفقیت‌هایی که از اول تمدن بشر در تمام سرزمینها در مقابل ظلم و جبر نصیب آزاد مردان و طبقه ملت - دوست شده در سایه قدرت نطقی و قلم بوده و هرگاه این اسلحه مؤثر از این جماعت گرفته شود مرگ و زوال خود و آرزوهای آنها قطعی است.

بهین جهت بود که محمدعلیشاه و مستبدین پس از اینکه کوشش بسیاری کردند و نیرنگهای بیشماری بکار بردند صاحبان نطقی و قلم را با خود همراه کنند و موفق نشدند، تبعید دونفر از بزرگترین خطبای عصر (ملک‌المکلمین و سیدجمال‌الدین) و دو نفر از مهمترین نویسندگان (میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل و سیدمحمد رضا مساوات مدیر روزنامه مساوات) را از مجلس تقاضا نمودند و بطوری که در فصل گذشته بتفصیل نگاهشیم مجلس تقاضای شاه را رد کرد و تصمیم در مقاومت گرفت. ولی شاه و مستبدین دام تازه‌ای گسترده و به آسانی به مقصود رسیدند.

با کمال شرمندگی باید اقرار کنیم که از روی جهل و نادانی با ضعف نفس و یا خیانت عده‌ای از وکلا آنچه را که محمدعلیشاه تقاضا کرده بود و مجلس و عموم مجامع مشروطه خواهان رد کردند، مجلسیان بدست خود بموقع اجرا گذاردند و آرزوی دربار را برآوردند.

اکثریت و کلا که عده‌ای وحشت زده شده بودند و عده‌ای با دربار راه داشتند، سه روز قبل از مباران و جنگ رأی دادند برای اینکه بیش از این خشم و غضب شاه و مستبدین تحریک نشود، برای چند روز ملک‌المکلمین و سیدجمال‌الدین از نطق کردن در مجامع عمومی و تهییج افکار خودداری کنند و از انتشار صوراسرافیل و مساوات جلوگیری شود.

سکوت خطبا که در دوره مشروطیت روح شهامت و فداکاری در مردم می‌دید و آتش عشق آنها را به آزادی، سوزان و شعله‌ور می‌ساختند چون سایه مرگ در روی شهر تهران و مجامع ملی فرود آمد و باس و ناامیدی همه را فرا گرفت، عده‌ای از مردم که در انجمنها عضویت داشتند متفرق شدند و جمعی از مجاهدین تهران را ترک کردند و مایوس و ناامید به گوشه‌ای پناهنده شدند، در نتیجه تزلزل بزرگی در بنیان مشروطیت بدست مجلس وارد آمد و وقتی به خطای خود پی بردند که کار از کار گذشته بود، این

پیشنهاد در مجلس از طرف چند نفر از وکلا منجمله میرزا آقای اصقحانی معروف به نفعی، حاجی محمد اسمعیل آقا و میرزا الطغلی داده شد و پس از انهدام مشروطیت و مجلس بر همه مسلم شد که این سه نفر از جاسوسان دربار بوده‌اند.

عجب‌تر آنکه در آن چند روز قبل از جنگ، حاجی معین بوشهری، حاجی محمد اسمعیل، حاجی علی شافروش و مرتضوی در تحت عنوان صلح طلبی بسیاری از مجاهدین یا فداییان را متفرق و اسلحه عده‌ای از آنها را گرفته و در محلی که بعد معلوم نشد مخفی کردند و بدین ترتیب قسمت مهمی از قوای مقاومت مشروطه‌طلبان قلع و از میان رفت.

پایانکه مجلس دستگاه مقاومت را از هم پاشید و بجای آزاد بخوانان حقیقی تشویق آزادیخواهان در مقابل شاه ستمگرستی از خود نشان تصمیم به مقاومت گرفتند داد و مانع از تمرکز قوای ملی در اطراف مجلس شد، رهبران حقیقی مشروطیت که خطر را حتمی و غیرقابل اجتناب می‌دانستند به انجمنهای ملی اخطار کردند که بیاری مجلس بستانند و فریب مردمان متافق و بدخواه را نخورند.

آزادیخواهان دسته‌دسته روانه مجلس شدند و در مسجد سپهسالار مقام گرفتند ولی وکلا به آنها اخطار کردند که در صورتی با اجتماع مردم موافقت می‌کنند که اسلحه در دست نداشته باشند و نایخردانه می‌گفتند که اجتماع ملت با اسلحه خشم شاه را خواهد فرود و کار به جنگ و خونریزی خواهد کشید و بدین ترتیب مجلس مانع شد قوه‌ای که قادر به حفظ مجلس و اساس مشروطیت باشد تشکیل شود.

عموم مطلعین از اوضاع آن زمان براین عقیده‌اند که اگر مجلس تصمیم به مقاومت می‌گرفت و سستی و دورویی را کنار می‌گذازد، با اینکه محمدعلیشاه دیرزمانی خود را برای جنگ آماده کرده بود و افواجی گرد خود جمع نموده بود جرأت حمله به مجلس را نمی‌کرد و اگر هم آغاز جنگ می‌نمود شکست می‌خورد.

نکته دیگری که قابل ذکر است این است که سران مشروطه‌خواهان تصور می‌کردند که مردمان ولایات بطوری که در تلگرافات خود تصریح کرده بودند بیاری مجلس خواهند آمد و قوایی به تهران خواهند فرستاد و بعضی از ایلات و عشایر که خود را طرفدار مشروطیت می‌دانستند و قول داده بودند که در صورتی که جنگ پیش آید از هیچگونه فداکاری دریغ نخواهند کرد، بیدرنگ بکمک مجلس خواهند آمد و نیز تصور می‌کردند که صاحبمنصبان ایران که در تزارخانه مقامات مهمی داشتند و فرماندهی افواج را عهده‌دار بودند اطاعت از روسها نکرده و به جنگ با هموطنان خود تن در نخواهند داد.

محمد علی ملک زاده فرزند ملک المتکلمین نقل می کند که روسا و خوانین خلیج در همان روزها با پدرم عهد و پیمان بستند که در حدود هزار نفر سوار بیاری مجلس روانه کنند، سه روز قبل از اینکه جنگ شروع شود پدرم از من پرسید خبری از خلیجستان ترسیده من بد او جواب دادم دیروز تلگرافی بنام شما از طرف معتصد نظام خلیج بدین مضمون رسید، ششصد دانه انار فرستاده شد؛ چون موضوع اهمیت نداشت بشما نگفتم پدرم از این خبر خوشحال شد و گفت مقصود اینست که ششصد سوار برای ما فرستاده اند. یک روز قبل از جنگ خبر رسید که سوارهای خلیج به حضرت عبدالعظیم رسیده اند و در کاروانسرا جای گرفته اند. پدرم نامه ای بتوسط عماد خلوت به رئیس آنها نوشت و به آنها دستور داد که بیدرتنگ به طرف تهران حرکت کنند ولی آنها جواب دادند که عده ما فعلاً بیش از دو بیست و پنجاه نفر نیست و منتظر رفقای دیگر هستیم و به ما دستور داده اند برای اینکه جلب نظر شاه نشود همچنان در حضرت عبدالعظیم بمانیم و اگر جنگ پیش آید فوراً خود را به مجلس برسانیم ولی همان روز که جنگ شد خبری از آن آقایان نشد و بعد معلوم شد که نقشه آنها این بود که در حضرت عبدالعظیم بمانند، اگر فتح با ملیون شد خود را طرفداران مشروطه قلمداد کرده و به خدمت ادامه دهند و اگر دولتیها فاتح شدند به محل خود برگردند.

و همینطور عده ای از صاحب منصبان قزاقخانه با وجودی که قسم یاد کرده بودند باز بدستور روسها رفتار کرده و برادران خود را در خاک و خون کشیدند.

در میان و کلا فقط حاجی میرزا ابراهیم آقا و تقی زاده طرفدار مقاومت و جنگ بودند. سایر و کلا یا باطناً با شاه همدست بودند و یا از ترس جان از جنگ گریزان بودند، حتی روزی که جنگ شد از صد و چند نفر وکیل بیش از سه چهار نفر در مجلس که خانه آنها بود و حفظ آن خانه و اساس برعهده آنها بود حاضر نشدند و سایرین نامردانه راه گریز را پیش گرفته در خانه های خود مخفی شدند.

برای آنکه اوضاع آن روزها را بهتر روشن کنیم و احساسات و اندیشه های سران ملت را نشان بدهیم بهتر آن دیدم سطری چند از بعضی از جراید سلی را در اینجا نقل کنم.

میرزا جهانگیرخان در آخرین نمره روزنامه صوراسرافیل چنین می نویسد: برادران قزاق ما که همه پدر و مادر دارند و زاده مسلمانند محال است گلوله بسینه برادران مسلمان خود و سادات بنی فاطمه و علما بزنند و برای ماهی شش تومان، بدبختی این جهان و آتش قهر و غضب خدا را برای خود آماده کنند، سپس می نویسد اگر شماها سنگدلی کنید و سینه ماها را آماج گلوله های خود قرار دهید ما هم از این جانبازی و فداکاری عار نداریم و هیچوقت نمی گویم چرا ما مغلوب مستبدین و بیدینها شدیم، چرا که برادران آذربایجانی - گیلانی - فارسی - اصفهانی ما در راه هستند و عنقریب

خواهند رسید. ما هم می‌خواهیم با بدنهای خود زیرسم اسبهای آنها را نرم و مفروش کرده و زمین تهران را برای تشریفات مقدم این مهمانهای تازه‌وارد از خون‌گلوئی خود زیست دهیم و به آن برادران بهرین بگوییم و افتخار کنیم، ما بیم ییشروان آزادی، ما بیم اولین حاسیان دین اسلام، ما بیم اشخاصی که بمقدم مهمانهای گرامی خود جان قربان می‌کنیم.

روزنامه حبل‌المتین می‌نویسد: ای مردم ترس بخود راه ندهید و از سربازانی که پس از چند سال هیزم‌شکنی و حمالی لباس پوشیده‌اند و هیچ تیراندازی بلد نیستند هراس نداشته باشید، می‌نویسد هفتاد نفر از سربازهای سیلاخوری در این چند روز تفنگهای خود را ریخته و فرار کردند، کتگیر ته‌دیگ خورده، بولهایی که برای بهم زدن مشروطه بدست آورده بودند تمام خواهد شد و اوباش و قاطرچیان از اطرافشان متفرق خواهند شد.

روزنامه روح‌القدس شرح حال لوئی شانزدهم را نگاشته و محمدعلی‌شاه را تهدید می‌کند که عترتیب بدرنوست او مستلا خواهد شد.

روزنامه غیب‌نما عکس ملکه‌المشکلمین را در صفحه اول خود گراور کرده و می‌نویسد ملتی که اینگونه رهبران که جان و مال خود را برای آزادی برکف گرفته‌اند دارد از استبداد نمی‌ترسد و قادر به حفظ اساس مشروطیت خواهد بود.

گرچه در آن زمان تقدیرات مشروطیت بدست توپ و تفنگ روحانیون نجف بیاری سپرده شده بود اندرز و نصیحت و حرف کوچکترین اثری در مشروطیت قیام کردند اوضاع نداشت، مشروطه‌خواهان تهران و تبریز و سایر شهرستانها تلگرافاتی به روحانیون مشروطه خواه نجف نمودند و آنها را از بدنهادی محمدعلی‌شاه آگاه ساخته و حمایت آن بزرگواران را درخواست کردند و ما برای درج در تاریخ چند تلگرافی که دارای اهمیت بیشتر است در اینجا نقل می‌کنیم:

از تهران — چند روز است اعلیحضرت بدون بهانه با هیأت موحش در خارج دروازه تشکیل اردو، چند نفر از امرا را حبس و تبعید، ملت در کمال یأس و خوف، قتل نفوس فوق‌العاده، ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات مفید مجدانه سریع‌التاریخ فوراً لازم. بیبهانی — افجه‌ای — طباطبائی.

از نجف — تلگراف موحش موجب ملالت فوق‌العاده گردید با اقدامات غیرمترقبه آنچه متوقف علیه حفظ اسلام است معمول فرمایید عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجه را سریعاً اطلاع دهید.

حسین حاجی میرزا خلیل — محمد ملاحاظه — عبدالله مازندرانی.

از نجف - تهران توسط آقایان حجج اسلام بهبهانی - طباطبائی - افجه‌ای، صاحب‌منصبان و اسرا و قزاق و نوکرهای نظامی و عشایر و ایلات و سرحدداران اسلام مخصوص وافر می‌داریم. حفظ حدود و نفوس و اغراض و اموال مسلمین در عهده آن برادران بوده و هست و همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس مشروطیت هر که باشد محاربه با امام زمان است باید اقدام بر ضد مشروطیت ننمایند.

حسین حاجی خلیل - محمد کاظم - عبدالله مازندرانی.

محمدعلیشاه که خود را برای بهم‌زدن مشروطیت مهیاد کرده بود، از تلگرافهای علمای نجف در هراس شد و ترسید که مبادا روحانیون صریحاً او را تکفیر کرده و یک قیام عمومی بر ضد او برپا نمایند، این بود که با بیشرمی تلگراف زیر را به علمای نجف فرستاد و در حالی که خود را طرفدار مشروطیت معرفی کرده است مشروطه‌خواهان را بیدین و بایی قلمداد کرده بود.

متن تلگراف: از قراری که بعرض رسیده در این موقع که برای جلوگیری اشرار و ایجاد امنیت داخله پاره‌ای اقدامات کردیم بنفسین فرصت را از دست نداده با ثقل پاره‌ای عنوانات از آنطرف در مزاج عوام، القای بعضی شبهات می‌نمایند. در هنگام ارتحال پدر تاجدارم قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بوده از صحه شاهنشاه مغفور نگذشته بلکه بواسطه بعضی عوایق نمی‌گذشت. من چون مخصوصاً ترقی دولت و حضانت ملت را در ایجاد و استقرار مشروطیت می‌دانم خودم بنفسه متصدی این امر شده قانون اساسی را در حالتی که پدر تاجدارم را ربوق و قدرتی باقی نبود قلم را در دستش گذارده بعد از آنهم از ساعتی که به تخت سلطنت جلوس کردم تمام هم خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و با آن قدرتی که در قوه داشتم و اسباب فراهم بود از پیشرفت این اساس قصور نورزیدم تا مشروطیت دولت که آزادی ملت است قرار یافت و مستحکم شد لیکن متأسفانه این آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی بنفسین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه خود که مبین و منافی اساس شرع مقدس اسلام بوده قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند - خلاصه وقتی در متمم قانون اساسی دیدند مذهب رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیرممکن بوده است انجمن بایه تشکیل داده گفتگوی آزادی طایفه را بمیان آوردند چنانکه از پاره‌ای از اعمال آنها مستحضر شده‌اید حسب وظیفه شخصی لازم دانستم که بیش از این تحمل سکوت را جایز ندانم و چون می‌دانم برای حفظ حدود و معطله کردن بر خاطرهای محترمه پاره‌ای اشتباه کاری خواهند کرد لهذا یادآور می‌شوم که مشروطیت دولت را من خودم با کمال میل و رغبت امضا کرده و در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی با تمام جد خواهم

گوسید انشاءالله تعالی از برکت توجهات مخصوصه و ادعیه خالصانه جنابان مستظابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و سعادت دولت و ملت خودم موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدسه همه نوع استمداد جویم.

۱۸ جمادی الاولی، ۱۳۲۶، محمدعلیشاه قاجار

«حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهانه خلدالله ملکه بعد از ادعیه خالصانه عرضه می‌داریم واضح است که اقدامات مجدانه داعیان محض حفظ دین مبین و قوت و شوکت دولت و ترقی ملت و ترفیه حال رعیت و صیانت نفوس و اعراض مسلمین بوده است، مگر هم این معنی را نصحاً و خلوصاً و تلگرافاً و کتباً بعرض رسانیده و به جواب مساعد نایل نشدیم حالا دستخط تلگرافی واصل و زیارت و موجب کمال اسف و حیرت گردید زیرا که معلوم شد باز انقاس خائنین و مفسدین و مغرضین اثر سمیت خود را بخشیده لزوماً خالصانه عرض بینماییم اگر اظهارات ملوکانه به همان معنی که مأمول است مبتنی بر واقعیت و بر مضمون فرموده حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام که خیر الخصال ما صدقه العمال تطابق داشت چنین روزگاران تازه برای دین و دولت و ملت نمی‌داد در ائتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین به این حد منتهی نمی‌شد و چنانکه هم کاسله در اینموقع واقعاً به اصلاحات مملکتی متوجه بود این اغتشاشات مملکت ویرانه ساز خصوصاً آذربایجان نفوس و اعراض تلف شده و می‌شود و سرحدات مملکت چنین بی‌صاحب نمی‌ماند و پای اجانب به مملکت باز نمی‌شد و در تهران یا آن امنیت به چنین هیأت موحشه تشکیل اردو نمی‌فرمودند، دفع مفسد و قلع و قمع فرقه ضاله بایه خذالهم الله تعالی به وزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت سرانجام بروفق قوانین مشروطیت اسهل مایکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بایه منتشر می‌نموده بعرض اقدس نرسیده است هزاران افسون که مفسدین نمک ناشناس محض تشریف به مقصود خودشان ساحت اقدس ملوکانه را به چنین اقدامات موجب یأس کلی و مکرر نقض عهود و ایمان مؤکده آلوده و این عهد فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامیهای آبدیه نمودند، علی ایحال بدیهی است حفظ دین مبین اسلام و استقلال دولت اثنی عشریه شیدالله ارکانه بعدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام بدان بر قاطبه مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجباتست و این اقدام اخیر اگرچه موجب یأس کلی است لکن چنانکه مفسدین باز هم ذات اقدس را بحالت دین پروری و مملکتداری بگذارند امید است انشاءالله تعالی به حسن تدبیر و اقدامی که کاملاً موجب رفع وحشت عمومی باشد مبادرت فرموده گسیختگی

کلی را خدا نخواست که تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اسوا ملت اقتضای دیگر خواهد داشت رضا نخواهد داد والا سرمن له الامر.

نجل مرحوم حاج میرزا قدس سره - داعی محمد کاظم الخراسانی - الجانی عبدالله

المازندرانی

بطوری که دیدیم مجلس بجای آنکه در مقام دفاع از مشروطیت و حقوق حقّه ملت برآید نامه سرایا تعلق به محمد علیشاه نوشت و در آخر آن نامه تذکر داد که هرگاه قانون اساسی از طرف شاه محترم شمرده نشود خود را مسئول امور ندانسته و عدم مسئولیت خود را به ملت اعلام خواهد داشت و منظورش از این عبارت فوق این بود که به شاه بفهماند که تا حال مجلس مانع بود که ملت برای احقاق حق خود قیام کند و در حفظ قانون اساسی اقدام نماید. گفتیم که محمدعلیشاه با بی‌اعتنایی نامه مجلس را گرفت و نخوانده در حیب خود گذارد فقط گفت که جواب مجلس را خواهم فرستاد. جوابی که از طرف شاه به مجلس داده شد در شهر منتشر نشد و در مجلس هم خوانده شد زیرا پس از وصول جواب شاه، مجلس دیگر رسماً منعقد نگشت.

با نامه محمدعلیشاه را پس از سالها بعد از انقلاب مشروطیت در کتابخانه مجلس بدست آوردیم و در اینجا عین آنرا نقل می‌کنیم:

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان محمدعلیشاه قاجار ۱۳۲۶

به مجلس شورای ملی

لایحه مشتمله بر مکتوبات خاطر و کلامی ملی از پیشگاه همایونی گذشته باینکه تمام مردم ایران و داعی است که پروردگار عالم به حکمت بالغه حفظ و حراست و آسایش و امنیت قاطبه آنان را برعهده مکلفه ما واگذار فرموده و هیچگاه مقصد نیت ما جز رفاه حال و آسایش عموم اهالی نبوده و مقصود همان نکته واحده بروز محبت متحده و تکمیل تربیت عامه است ولی جواب بعضی از مطالب اظهاریه را لزوماً مقرر و هیأت دارالشورا را ملتفت می‌فرماییم که در چندین جا از حدود معینه تجاوز شده است. اولاً عزت و ذلت هر قوم و ملت و بقا و فتای هر دولت و سلطنت به نص آیات کریمه، منحصر است به مشیت و حکمت خلاق عالمیان جلت عظمته که دست قدرت و احاطه تصورات بشریه از پیرایه این نکته کوتاه بوده و خواهد بود، پس نهایت کراحت دارد که بدون رعایت حشمت سلطنت از مسلک نگارش و قاعده بیان عدول کرده متذکر چنین عبارتی بشوند (امنیّت و استقلال منتهی به مویبی بوده) و حال آنکه علاوه در

مقابل زحمات و ضرب شمشیر نیاکان، سلطنت ایران را ارث محقق و حق مسلم نفس نفیس خود می‌دانیم تا موقعی که مشیت خلاق احدیت به مقتضای آیه کریمه (قل اللهم مالک الملك توتی الملك من تشاء وتنزع الملك من تشاء وتجزئ من تشاء بيدك الخیراتك علی كل شیء قدیر) علاقه گرفته رسته انتظام و آسایش این ملت در کفایت شخص همایونی ما باشد استقلال و ثبات سلطنت و محافظت قوم و ملت خود را از همان قوه و به همان اراده ازلیه مستدام و بی‌زوال می‌دانیم و به همین ملاحظه عطفوت پدرانه خود بود که محض تکمیل اشاعه عدل و داد و فراهم شدن موجبات رفاه و ترقیات ملی و استخلاص از ذلالت جهل و نادانی آرای عمومی را راضی شدیم که در کلیه امور مداخله داده شود، بدین جهت از روی نهایت جود و سخا سلطنت خود و دولت ایران را به تمام دول عالم در عداد دولت (کنستیتوسیون) اعلان فرموده و برای تجدید حدود جریان امور مملکتی و نظام جمهور که عبارت است از سه قوه قانونیه - اجرائیه - قضائیه، قانون اساسی را در نهایت رغبت و حرمت پذیرفته و معضی داشتیم که در تحت قاعده مقرر اصل بیست و هشتم، این سه قوه منفصلا از هم در نتیجه واحده نظم ملک و ملت جاری و ساری باشد، یعنی بتصریح قانون اساسی جریان امور را از همان سه مجری مترصد و ترقیات مملکت و نجات ملت خود را از آن راه منتظر شدیم و در این مدت آنچه را قانون مصرح بود متابعت نموده حتی مسئولیت را بحکم قانون از دمه خود خارج دانسته و در کلی و جزئی هر چه از طرف هیئت معونه به اسم ملت صحیح یافتیم پیش آمد اعتراض نداشته نهایت همراهی را با مستدعیات ملیه در پیش وجدان خود به اقتضای تکلیف مقرره بعمل آورده منتظر حصول نتیجه بودیم.

چون بنا بمتابعت قانون اساسی و از روی حلم و بردباری که خلاق عالمیان در وجود ما ودیعه فرار داده هر قدر اصلاح امور و رفع انقلابات مملکتی را از قوای ثلثه مترصد شاه نتیجه جز بعکس ندیدیم، بلکه در هر مسئله که پیش آمد تقض قانون اساسی می‌کاشفد و بی پروا از طرف هیئت معونه و ملت بی علم مستهود افتاده و برخلاف تمام قوانین عالم بتحرک جهال کم ظرف به اغوای مفسدین بر مایه به استظهار انجمنها هر مطلب مختصری را وسیله هیجان عمومی قرار داده در مدارس شهر و گاهی در محوطه خود مجلس تشهیر سلاح کرده و مرتکب هزارگونه حرکات بی قاعده شدند و به همین جهت شیرازه نظام مملکت را چنان از هم گسیخته کردند که اداره نمودن آن به اشکالات و زحمات بی اندازه برخورد است، از جمله یکی از تکالیف واجبه دارالشورا که مقدم و الزم تمام تکالیف می‌باشد وضع قانون قضائیه که عبارت از عدلیه باشد بوده تا به این درجه هر کس بخیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار نماید بکلی از این تکلیف اصلیه تقاعد شده و هنوز اداره عدلیه قائم نگردیده است و به همین علت با وجود مشروطیت جان و مال و ناموس و شرف عموم در مخاطره و فریاد و اعدالتا به ثریا می‌رسد

و بواسطه مداخله هر کس در اجرائیات، برای احدی امنیت باقی نمانده در صورتی قانون به عدم مسئولیت و تقدیس شخص سلطان تصریح می کند با مسئولیت هیأت مجریه که عبارت باشد از دولت مجلس شورا که جز وضع قوانین لازمه و نظارت امور تکلیفی ندارد در هر امری شخص سلطان را طرف قرارداد و در امورات شخصی مداخله نموده مواد چندی از قانون را در این مورد نقض کردند بحکم قانون اساسی قوه اجرائیه و انتخاب وزرا که به سلطنت مفوض است هر کس را ما خواستیم مصدر شغل و امری نسبت به دقایق مقتضیات وقت و صلاح و جریان نظم امور با رعایت روابط دول خارجه قرار بدهیم بخلاف قانون و با هزار وسایل بعضی اقدامات غیرمقتضیه کردند که حاجت نذکار نبوده بلکه حمله وحشمت سلطنت مانع از تصریح کیفیات است و بخلاف اصل هشتم و نهم در چند مورد رفتار شده و به تبعیض عمل گردیده قانون تصریح کرده سلطان مقدس است و اصل دهم مصرح است که در مواقع ارتکاب جنحه و جنایت، قوه نظمی اقدامات فوریه بعمل آورده در مقدمه وقوعه بمب و استتطاق و محاکمه مرتکبین بنا بتوقعات روزنامه محاکمات چه حرکات و قیاحانه که بعمل می آمد که جز عظمت همت و بغیر رفت ذات ملوکانه نسبت به ملوک که منزله فرزند خود ملاحظه می شود هیچ قانون و قاعده اغماض چنین خیالی را تجویز نمی کرد، اصل هشتم اتحاد ملت را در مقابل قانون مساوی نموده، اصل دوازدهم مجازات را منحصر بطریقه مجوزه قانون کرده، در چند مورد این هر دو اصل نقض شده با اینکه مداخله در اجرائیات از وظیفه مجلس خارج بوده بنقض اصل یازدهم لایحه و لوشجات عهده از طرف هیأت مبعوثه صادر شده چنانچه نفس اصل شانزدهم متضمن همین فقره شده است، قانون تصریح کرده سلطان مقدس است در اصل بیستم هر روز و هر ساعت هزار نقض و بی حرمتی به مفاد قانون عمل آمده و حیثاً من انوجه جلوگیری نشده است شاهد مسئله جرایم منتشره و نطق نقض است، عموماً عدناً حتی در حوزه و ساحت مجلس نیز از بدلول اصل بیست و یکم در مسئله اسلحه عدول و نقض گردیده علاوه بر اینها بزرگترین نقض قانون از کلمه مصرحه تقدیس سلطنت اشاعه و اظهار همین عبارت عده عمرای شخص ما با مستروطیت است که از روی شمال عده مسالوات در مقام ایراز چنین عقیده است با غرض سقیم برمی آید که بدین می دارد بی اطلاع هیأت مبعوثه را از مسائل سیاسی و اصول قواعد جهانیاتی دوره حاضره و سابقه می نماید شخص همایون ما را از استعداد و اطلاعات لازمه و نلای ملت خود، زیرا هنوز تا این درجه، به روابط دول و حقوق بین الملل و توازه سنگ بازی دست ندهاند که بفرض مجال خدا نکرده شخصی ما با مجلس و مشروطه موافق نباشیم لکن برای بقای شرف و استقلال سلطنت و حفظ مقام قول و قلم خود در میان ملل معظمه سعی به حفظ (کنستیتوسیون) خواهیم بود و هرگز هتک این حرف و نقلت این تهمت را که از روی کمال بی اطلاعی ناشی شده بر خود

قبول نکرده و جمعی که تا این درجه از اس اساس مسائل مهغه مملکت بی اطلاع بوده و به تبعیض اصول قوانین با اختلاف مواقع معتقد باشند رشته نظم اکناف مملکت چندین هزارساله و موجبات رفاه و امنیت جماعت کثیره ملت را که خداوند در عهده کفایت شخص همایون ما مقرر و مسئول معین فرموده از دست نداده و بیشتر از این متحمل هواپرستی اشخاص قلیلی از مغرضین نخواهیم بود تا بمشیت قادر متعال و توجهات ائمه هدی و تأییدات حضرت حجه عجل الله فرجه سلطنت خود را از روی حقیقت منظم و قانون اساسی را بدون تبعیض بحوق اجرا گذاریم تا عموم ملت از فواید آن بهره مند و در مهد امن و امان آسوده و مرفه الحال باشند.

آزادبخواهان تبریز در چه کار بودند

از روز ۱۲ جمادی الاول که خبرهای موحش تهران به تبریز رسید سران مشروطه‌طلبان در تلگرافخانه منزل کردند و مجاهدین تفنگ بدوش در خیابانها و میدانهای عمومی با فریادهای زنده باد مشروطیت آمادگی خود را برای حفظ آزادی و حکومت ملی اعلام می‌داشتند.

چون تلگرافاتی که از تهران می‌رسید باس آور بود، سران ملت بر آن شدند که قشونی برای یاری مجلس به تهران بفرستند و برای این منظور دفتری در سربازخانه باز کردند و اعلان نمودند کسانی که بایل برفتند تهران برای یاری مجلس شورای ملی هستند اسم خود را در آن دفتر ثبت نمایند و دیگران با کمک مالی وسایل مسافرت آنها را فراهم کنند.

در اندک زمانی هزاران نفر اسم‌نویسی کردند و آمادگی خود را برای رفتن به تهران اعلام داشتند. از زن و مرد تبریز، هر یک بقوه خود اعانه تقدی و یا زینت آلات قیمتی تحویل صندوق اعانه کردند.

تقی‌خان رشیدالملک که لباس مشروطه‌خواهی دربر کرده و در میان آزادبخواهان از راه سالوسی مقامی پیدا کرده بود ریاست اردوی اعزامی را عهده‌دار شد و ستارخان و باقرخان و مهدی‌خان آق‌باغی یا پنجاه سوار آماده حرکت به تهران شدند.

در اینجا آزادبخواهان تبریز یک اشتباه بزرگی کرده بودند، آنها خیال می‌کردند تبریز را در دست دارند و می‌توانند به یاری تهران بشتابند و غافل از این بودند که در شهر تبریز یک نیروی مخفی به ریاست ملاهای مخالف مشروطیت و انجمن اسلامی وجود دارد که از محمدعلی‌شاه دستور می‌گیرد و در زیر پرده، نقشه حمله به آزادبخواهان و از میان بردن انجمن ملی را می‌کشند.

در روز ۱۹ جمادی الاول، حاجی میرزا حسن مجتهد، مستبد معروف که زمانی به تهران رفته و با دستورات محمدعلی‌شاه به تبریز مراجعت کرده بود در خانه خود دعوتی از کلیه ملاهای مستبد و هواخواهان محمدعلی‌شاه و سیدهاشبه معروف و اعضای

انجمن اسلامی نمود و نطق مفصلی ایراد کرد که مفهوم آن این بود که چون مشروطیت مخالف مذهب اسلام است لذا شاه اسلام پناه مصمم شده است که مشروطیت را براندازد و این کانون فساد را از میان بردارد و ما روحانیون تبریز که با نیت شاهانه موافق هستیم و مشروطه را مخالف دین اسلام تشخیص داده‌ایم خوب است تلگرافی به شاه کنیم و هم صدا بودن خود را به آن اعلیحضرت اعلام نماییم. عموم ملاحی که در آن مجلس حضور داشتند گفته مجتهد را تصدیق کردند و صورت تلگرافی که قبلاً تهیه شده بود برای مخبره به تلگرافخانه فرستادند.

ناگفته نماند که پس از آنکه سیدهاشم کامیاب از خانه مجتهد بیرون می‌رفت یکی از مشروطه‌خواهان او را هدف تیر قرار داد و گلوله به ران سید اصابت کرد، کسانی که اطراف سید بودند ضارب را دستگیر کرده و به انجمن اسلامی بردند و در آنجا به قتل رساندند، بعد معلوم شد ضارب اهل زنجان و نامش تقی و شغلش مسگری بوده و چون سیدهاشم و مجتهد را مخالف مشروطه دانسته بود تصمیم به کشتن آنها گرفته بود.

تلگرافی که از طرف ملاحی مستبد تبریز به محمدعلیشاه شده بود از طرف محمدعلیشاه در تهران به طبع رسانیدند و میان مردم منتشر کردند. مضمون این تلگراف چون صاعقه بر سر مشروطه‌خواهان تهران فرود آمد، زیرا در آن روزهای تاریک و وحشتناک خیال می‌کردند آذربایجان و یا لاقبل شهر تبریز در تحت نفوذ مشروطه‌خواهان است ولی آن تلگراف می‌نماید که نه فقط تبریز قادر به کمک تهران نیست بلکه خود دچار سرنوشت تهران شده است.

نمایندگان آذربایجان که در تهران فخر و سباهات می‌کردند که تبریز مهد مشروطیت و آزادیست و هزارها نفر از جان گذشته برای حفظ مجلس شورای ملی آماده حرکت به تهران هستند سرشکسته شدند و نگرانی خود را به انجمن ملی تبریز تلگراف کردند.

رؤسای مستبدین تبریز که با دربار باغشاه تماس تلگرافی داشتند همه روزه دستورات سری از شاه دریافت می‌داشتند و چون مطمئن بودند که شاه مصمم است مشروطیت را از میان بردارد بیش از پیش جسور شده علناً به مخالفت با ملیون قیام کردند. حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه، انجمن اسلامی را مرکز عملیات ضد مشروطیت قرار داده همه روزه در آنجا نشست کرده و ملاحا و طرفداران خود را به آنجا کشانیده جمعیت انبوهی گرد خود جمع نمودند و در میان مردم عاسی و متعصب شهرت دادند که مشروطه‌طلب‌هایی و بیدین هستند و می‌خواهند دین اسلام را از میان بردارند و در نتیجه این تبلیغات عده زیادی از عوام و ساده لوحان به‌خواهی انجمن اسلامی برخاستند.

روحانیون مشروطه طلب مثل ثقة الاسلام و میرزا ابوالحسن انگلی خاننشین شدند و بحکم اجبار انزوا اختیار کردند.

از طرف دیگر عده‌ای از سرکردگان ایلات که بحکم محمدعلیشاه خود را آماده هجوم به تبریز کرده بودند، از قبیل شجاع نظام با سواران مرتدی و سامخان و زرغام و حاجی فرامرزی، با سواران قراچه داغ وارد تبریز شدند و کنار انجمن نشینان اسلامی جای گرفتند.

سلاهای مستبد اعلان جهاد دادند و ریختن خون مشروطه طلبها را مباح کردند. اشرار و اوباش دوهچی قسمتی از شهر را سنگ‌بندی کردند و مکانهای مرتفع که برای سرکوبی آزادیخواهان مناسب بود اشغال نمودند.

کسروی می‌نویسد من خود برای کسب اطلاع به انجمن اسلامی رفتم و ملاهای مستبد را دیدم که در اطاق بزرگی گرد هم جمع شده بودند، یکی از آنها سعی می‌کرد که با آیات و احادیث بیدین بودن مشروطه‌خواهان را برای دیگران اثبات کند و حتی بعضی از آنها قسم یاد می‌کردند که مشروطه طلبان جز از میان بردن دین اسلام و بانی کردن مردم منظوری ندارند.

ساعت بساعت تلگرافات رمز از دربار باغشاه به اسلامی نشینان می‌رسید و آنها را به پایداری و از میان برداشتن مشروطه طلبان تشجیع می‌کرد و مطمئن می‌نمود که بزودی در تهران بساط مشروطیت برچیده خواهد شد و مؤسسين آن به سخت‌ترین مجازات خواهند رسید.

خوشبختانه در تبریز انقلاب در دست کسانی بود که می‌دانستند آزادی را با آتش و آهن باید حفظ کرد و با ناله و گریه و اظهار سظومیت کردن و حرفهای پوچ زدن، دشمن بدخواه را که سرتاپا غرق اسلحه بود نمی‌توان از میان برد، این بود که مجاهدین خود را برای دفاع آماده کرده بودند و همه روز مسلح با خواندن سرودهای ملی در خیابانها نمایش می‌دادند و آمادگی خود را برای پیش‌آمدها که همه منتظر آن بودند نشان می‌دادند.

ناطقین مشروطه خواه، از آن جمله شهید سعید شریف‌زاده و شیخ سلیم که در میان ملیون احترام و اعتبار بسیاری داشتند، نطقهای آتشین و خطابه‌های خشمگین ابراد می‌کردند و ملاهای مستبد را انباردار و دشمن ملت و دست‌نشانده محمدعلیشاه به جامعه معرفی می‌کردند. انجمن برای دفاع مجبور شد که ستارخان و باقرخان که برای یاری مجلس شورای ملی قصد رفتن به تهران را داشتند به شهر برگرداند و زمام مجاهدین و قوه مسلح را در کف با کفایت آنان گذارد و مردان مؤمن به آزادی و دلیر چون علی‌مسیو و حاجی‌علی دوافروش برای جمع‌آوری اسلحه و تمرکز قوا در نقاط

حساس شهرکوشش بسیار کردند و در نتیجه یک نیروی ملی برای مقابله با اسلامی نشینان و سوارهایی که به کمک آنها آمده بود مهیا گردید. آخرین تلگرافی که از نمایندگان آذربایجان به تبریز رسید حاکی بود که بانزده روز است تمام دکاکین و بازارهای تهران بسته شده و با وجود تلگرافاتی که از ولایات در طرفداری از مشروطیت پی در پی می‌رسد و آمادگی خود را برای حفظ مشروطیت اعلام می‌دارند و اظهار می‌کنند که عنقریب عده‌ای مسلح با پول کافی به باری مجلس شورای ملی خواهند آمد، اوضاع فوق العاده وخیم و خطرناک است و بیم یک جنگ خانگی که عاقبت آن معلوم نیست در پیش است.

روز چهارشنبه عده‌ای از سران تجار و کسبه به مجلس آمدند و اظهار داشتند که همه بازارها و خیابانها بسته شده و مردم مشطربند و ما امنیت نداریم و می‌خواهیم در مجلس و مسجد سیهسالار متحصن بشویم ولی مجلسها که در چند روز پیش با هزار نیرنگ مجاهدین و انجمنها را از اطراف مجلس و مسجد رانده بودند و بحیال خود استرضای خاطر محمدعلیشاه را بعمل آورده بودند مایل نبودند دوباره مردم به مجلس بیایند، ولی سران تجار و کسبه و رؤسای انجمنها گوش به حرف مجلسها ندادند و در مسجد جمع شدند بشرط آنکه اسلحه یا خود نداشته باشند و نگذارند مجاهدین باز دیگر به مجلس آمده و موجب تشدید اختلاف و اضطراب خاطر محمدعلیشاه گردند. از روز دوشنبه قزاقها و سربازها که در شهر دسته‌دسته گردش می‌کردند و قراولخانه‌ها برپا کرده بودند هر کس را که مسلح می‌دیدند می‌گرفتند و حبس می‌کردند و اسلحه او را ضبط می‌کردند. چند نفر از مجاهدین مسلح که قصد رفتن به مجلس را داشتند در خیابان ناصریه با عده‌ای قزاق مصادف می‌شوند و زدخوردی می‌کنند و تفنگهای قزاقها را از دستشان می‌گیرند و به مجلس می‌آورند ولی مجلسها تفنگها را با عذرخواهی تحویل دولت می‌دهند.

بهبهانی که همیشه بر این عقیده بود که نباید مجلس را بدون دفاع گذارد مجاهدین ملی را ناامید و مأیوس ساخت، همینکه دید و کلا برای متفرق کردن قوای ملی از هرگونه اقدامی فروگذار نمی‌کنند عقیده‌مند شد که بهتر است مجاهدین و ملیون در نقطه دیگری از قبیل مسجد جامع یا مسجد سیهسالار قدیمه اجتماع نمایند و آنجا را مرکز مقاومت قرار بدهند ولی این فکر هم عملی نشد زیرا بدخواهان و دشمنان آزادی که در میان مشروطه‌خواهان بودند و لباس مشروطه‌طلبی و صلح‌خواهی دربر کرده بودند آنچه را که ملیون متعصب و علاقمند به آزادی می‌دوختند پاره می‌کردند و هرچه

می ساختند خراب می کردند.

همان روز تلگرافی از طرف شاه به سلایر و توپسرکان و بروجرد مخابره شد و افواج آنجا را به مرکز احضار کرد و نیز از ایلهای غرب و لرستان عده زیادی سوار خواست.

در همان روزها از طرف دربار به اعیان و اشراف و مستبدین که خانه هاشان نزدیک مجلس بود اخطار شد که چون مجلس را به توپ خواهند بست خود و خانواده شان از نزدیک بودن به مجلس اجتناب کنند و در محلی دور دست سکنا نمایند.

روز دوشنبه، بیستم جمادی الاول، امین الملک که یکی از رجال درباری بود به مجلس آمد و نامه شاه را در جواب لایحه مجلس تسلیم هیأت رئیسه مجلس نمود، مجاهدین می خواستند در مقابل دستگیر شدن میرزا سلیمانخان از طرف محمدعلیشاه او را توقیف و حبس کنند ولی ملک المتکلمین اجازه نداد و گفت در تمام دنیا بیغایر مصون از تعرض است و نباید مزاحم او بشوید، سپس با خنده به امین الملک گفت همانطوری که حضور من در باغشاه ناگوار است شما هم از توقف در محیط مجلس ناراحت هستید.

جواب لایحه مجلس از طرف شاه

یک ساعتی که امین الملک در مجلس بود رنگش پریده و فوق العاده مضطرب بود و از ترس خود را از ملک المتکلمین که حامی خود تصور می کرد دور نمی کرد. هیأت رئیسه مجلس نامه محمدعلیشاه را که بی اندازه متکبرانه نوشته شده بود و بازار ملیون شکایت کرده بود و مجازات کسانی که به طرف او پمپ انداخته بودند خواسته بود و مجازات اشرار و افراد خودسر را تقاضا کرده بود و تا حدی هم مجلس را تهدید کرده بود خواندند ولی صلاح ندانستند که آن نامه گستاخانه در مجلس علنی قرائت شود و در میان مردم منتشر گردد. فردا صبح صنیع الدوله به مجلس آمد و نامه محمدعلیشاه را پس گرفت.

روز یکشنبه، بیست و یکم وزرا به مجلس آمدند و اظهار شاه اختیارات فوق العاده داشتند که شاه سه مطلب دارد یا بهتر بگوییم سه تقاضا دارد و از مجلس می خواهد در صورتی که این سه تقاضا از طرف مجلس پذیرفته شود هم اختلافات از بین خواهد رفت و هم کشمکش میان ملت و دولت پیش نخواهد آمد و صلح و سلامت جای جنگ و ستیز را خواهد گرفت.

سه مطلبی که شاه از مجلس خواسته بود عبارت بود:

اول اقتدارات شاه مانند امپراطور آلمان باشد، به این معنی که دولت و وزرا

فقط در مقابل شاه مسئول باشند و مجلس حق یازسی و نظارت و عزل و نصب آنها را نداشته باشد.

دوم—شاه حق داشته باشد همیشه ده هزار قشون مسلح در اختیار خود در تهران داشته باشد (شک نیست منظور توسعه قزاقخانه در تحت ریاست و فرماندهی صاحبمنصبان روس بود)

سوم—شاه اختیار تام در کار قشون داشته باشد و وزیر جنگ را شاه شخصاً انتخاب کند و در مقابل شاه مسئول باشد و از خود اختیاری نداشته باشد.

محتاج به بسط مقال نیست که با آنکه عده زیادی از مجلسها با دربار و شاه راه پیدا کرده بودند و خود را فروخته بودند، هر قدر هم میخواستند استرضای خاطر شاه را بعمل بیاورند و خوش خدمتی بکنند ممکن نبود در مقابل سیل افکار عمومی و آزادیخواهان از جان گذشته تقاضاهای سه گانه شاه را که نقض قانون اساسی و از میان بردن مشروطیت و حکومت ملی بود قبول کنند.

این بود که مجلس صراحتاً تقاضاهای محمدعلیشاه را رد کرد و وزرا کله خورده به دربار مراجعت کردند و از آن ساعت رابطه میان شاه و مجلس و ملت بکلی قطع شد و پیش آمد آنچه که از دیر زمانی شاه خائن و دربار روس زمینه اش را تهیه کرده بودند.

پیش از آغاز جنگ

شب سه‌شنبه، ۲۲ جمادی‌الاول، عده‌ای از مجاهدین در مسجد جمع می‌شوند ولی بنا بر تصمیم مجلس شورای ملی حق حمل اسلحه ندارند، رؤسای انجمنها با یأس و ناامیدی در گوشه و کنار نشسته و در انتظار بدبختی که به ملت رو کرده می‌باشند.

عده مجاهدین در آن شب از صدوپنجاه نفر تجاوز نمی‌کرد و ما معروفین آنها را که در جنگ شرکت کردند و تا آخر با شجاعت و از خودگذشتگی جنگیدند برای درج در تاریخ می‌نگاریم:

۱. امیرزا احمدخان حامدالملک^۱ میرزا عبدالرزاق خان حکاک^۲ اسماعیل خان بهادر
۲. اسماعیل خان تبریزی که در باغشاه کشته شد^۳ حشمت نظام^۴ عبدالله عطار—
۳. عماد خلوت^۵ سید ابوالقاسم طلبه خلخالی^۶ مشیردیوان خراسانی^۷ میرزا حسینخان تبریزی^۸ امیرزا حسین کرمانشاهی^۹ الموفق الملک^{۱۰} لاجیدرقلی خان امین پسر موقوف الملک^{۱۱} قهرمان خان رشتی^{۱۲} حسین آقا^{۱۳} مهدی رسول^{۱۴} مهدیقلی خان^{۱۵} علیقلی خان^{۱۶} خانان اصفهانی^{۱۷} آقا مهدی^{۱۸} ایهام خان^{۱۹} آقا بشارت خان^{۲۰} آقا خواجه بهرام خان خواجه—
۲۱. آقا جواد سمسار^{۲۲} اسدالله خان^{۲۳} صوراسرافیل عمه زاده^{۲۴} میرزا جهانگیرخان^{۲۵} اسدالله خان سرتیب^{۲۶} ابوالفتح زاده^{۲۷} مظفرقلیخان^{۲۸} امیرزاشفیع^{۲۹} سید عبدالله^{۳۰} میرزایحیی خان پسر عباسعلی آشتیانی^{۳۱} امیرزا حسینخان گرکانی^{۳۲} آقا قاسم خیاط^{۳۳} مهدی حسین تفرشی—
۳۴. محمد حسن بقال^{۳۵} محمود پاره دوز^{۳۶} امیرزارضا^{۳۷} فرانس^{۳۸} امیرزا زین العابدین خان مستعان الملک^{۳۹} آقا سید محمود^{۴۰} علیخان منتصرالدوله^{۴۱} آقا شاهزاده حسن^{۴۲} الهیارخان—
۴۳. میرزا حاجی آقا^{۴۴} میرزا محمدعلیخان^{۴۵} دواساز^{۴۶} میرزا حبیب الله^{۴۷} میرزا یوسف^{۴۸} امیرزا علیخان خیاط^{۴۹} یحیی خان پسر میرزا محمدخان^{۵۰} سرتیب محمدخان^{۵۱} رفعت الملک^{۵۲} حمزه سرباز^{۵۳}
۵۴. احمد آقا رزاز پسر کوچک محمد حسین^{۵۵} فراشخانه^{۵۶} اصغر نجار^{۵۷} مهدی اصغر دلاندار—
۵۸. مهدی بدالله^{۵۹} سید حسن رزاز^{۶۰} شیخ احمد طلبه^{۶۱} استاد حسین بنا^{۶۲} حیدر پاره دوز—
۶۳. حسن خان مشاق^{۶۴} انجمن تسکیر^{۶۵} مهدی حسن^{۶۶} سسته بر عضو انجمن^{۶۷} شجاع لشکر

عضو انجمن آذربایجان آقا میرزا مسیّب خان آقایی خان عضو انجمن آذربایجان آقا میرزا
برادر حشمت نظام آقا حسینی خان تیریزی آقا حبیب لیموناداسار آقا شکوه التجار آقا
شیخ حسن طلبه.

با کمال تأسف نتوانستیم اسامی سایر اشخاصی که در این جنگ آزادی شرکت
کردند بدست ما برسیه و همینقدر تذکر می دهیم که این افراد از جان گذشته با کمال
شهامت جنگیدند و عده‌ای از آنها کشته شدند و کسانی که از عرضه کارزار جان سلامت
بدر بردند بطوری که در مجلدات آینده این تاریخ خواهیم دید دست از عقیده و نریم
خود نکشیدند و پس از آنکه چندی در گوشه و کنار مخفی بودند همینکه نهضت آزادی
در آذربایجان و گیلان و اصفهان آغاز شد خود را با هزار مشقت به آن نقاط رسانیدند و در
صف مجاهدین درآمدند و در جنگها شرکت کردند و تا روزی که تهران بدست مشروطه-
خواهان فتح شد از پا نشستند تا شاهد مقصود را که آزادی ملت از قید استبداد بود
دریبر گرفتند.

گویا این نامه محمدعلیشاه به پدرزن و عمویش نایب السلطنه
که گراور آن از نظر جوانندگان می گذرد، جواب عریضه‌ای
بوده است که نایب السلطنه چند روز پیش از توپ بستن مجلس
به محمدعلیشاه نوشته است.

نامه محمدعلیشاه
به کامران میرزا



گراور نامه محمدعلیشاه به کامران میرزا نایب السلطنه که ترجمه آن در صفحه بعد آمده است

اسباب با وزرا اتمام حجت کردم، بلکه با تمام و کلا اتمام حجت کرده‌ام، کار از اینها گذشته است یا سر، یا پادشاهی، امید از فضل خدا اید آ کسی نمی‌تواند جرأت نگاه کردن به‌خانه شما داشته باشد و ابدأ تصور این خیالات باطل را نکنید، حالا دیگر حتی پادشاه نیستیم یک نفر هستیم مثل فادرو، یا پادشاهی می‌کنم یا سر می‌دهم، جواب بعضی مطالب باشد فردا.

اشخاصی که این نامه محمدعلیشاه را می‌خوانند چه خواهند گفت. در حق کسی که خود را نادر می‌داند ولی در تحت حمایت اجانب و اطاعت بیگانگان کشور خود را به خاک و خون می‌کشد و بعد هم با کمال بی‌غیرتی برای حفظ جان خود بدسفارت اجنبی پناهنده می‌شود.

ناگفته نماند که پس از فتح تهران بدست مشروطه خواهان و واژگون شدن رژیم استبداد، غده‌ای از سران مستبدین برای تیرئه خود اظهار می‌داشتند که میلیون جنگ را آغاز کردند و اول از طرف آنها تیر خالی شد و قاسم آقا سرتیپ قزاقخانه که اول کسی بود که با غده‌ای تزاقتی وارد مسجد سپهسالار شد، در اشتقاقی که از او در تروین بعمل آمد اظهار کرد که ما برای دستگیری پنج نفر که محمدعلیشاه تبعید آنها را از مجلس خواسته بود و مجلس موافقت نکرد و در مجلس متحصن بودند مجلس را محاصره کردیم ولی مدارک و نقشه‌هایی که پس از تصرف باغشاه به دست هیأت مدیره افتاد و ایرتیا و تلگراف رمزی که میان لیاخوف و فرمانده قشون قفقاز رد و بدل شده بود و مدارکی که از آرشیو وزارت خارجه روسیه تزاری پیدا شد، جای کمترین تردید باقی نمی‌گذارد که روسها و محمدعلیشاه تصمیم قطعی برای از میان بردن مشروطه و رهبران ملت داشتند و رضایت انگلیسها را هم جلب کرده بودند و نقشه به توپ بستن مجلس از دیر زمانی تهیه شده بود و تبعید چهار نفر سران میلیون جز بهانه جویی چیز دیگری نبود.

سیدحاجی آقا نام، جوان بیست و دو ساله عضو انجمن امامزاده یحیی، شب ۲۳ را در مسجد سپهسالار می‌گذراند، صبح که می‌بیند هنگامه جنگ است به‌خانه خود می‌رود و وصیت می‌کند و مجدداً به طرف مجلس برمی‌گردد. وقتی می‌رسد که فزاتها مسجد را محاصره کرده بودند و نمی‌تواند وارد مسجد بشود بناچار در اطاق کوچکی مقابل سردر مسجد می‌رود تا شاید موقعی بدست بیاورد و خود را به داخل مسجد بیاندازد و بدرقنای مجاهد خود ملحق شود ولی چند نفر سرباز از حضور او در اطاق اطلاع پیدا می‌کنند و داخل اطاق می‌شوند و سید جوان را قطعه قطعه می‌کنند.

برای درک حقایق، حق اینست که بجای ذکر وقایع اوضاع
را از نظر معرفه‌الروح تحت مطالعه قرار بدهیم.

روزهای ۲۲ و ۲۳ جمادی‌الاول

از یک طرف شاه بدخواه و مستبد بدستاری دولتی مقتدر چون
روسیه و همکاری صاحبمنصبان روسی و تقویت مراکز سیاسی،

اردویی مسلح که متجاوز از بیست هزار نفر می‌شد در شمال شهر جای داده بود و در
تمام نقاط مهم دفاعی توپ کشیده و هزارها سرباز و قزاق در خیابانها و معابر عمومی
گماشته و قراولخانه‌ها در مراکز حساس ایجاد کرده بود و کلیه هواخواهان رژیم
استبداد از روحانیون و رجال و شاهزادگان و اوباش را گرد خود جمع کرده و برای
حمله ناگهانی خود را آماده کرده بود.

از طرف دیگر تمام بازارها و دکاکین بسته، مردم تهران حیران و سرگردان و
وحشت‌زده بدون آنکه بدانند چه باید کرد و تکلیفشان چیست در این رستاخیزی
که در شرف وقوع است آخرین روزهای آزادی را می‌گذرانیدند.

فقط در آن روزهای تاریک، خط‌مشی و تصمیم قطعی دو دسته معلوم و روشن
بود و کمترین تزلزل و تردید در روح و فکر آنها راه نداشت، یکی محمدعلی‌شاه بود
که آخرین تصمیم خود را برای از میان بردن مشروطیت و مجلس گرفته بود و دیگری
آزادبخواهان حقیقی و رهبران واقعی ملت بودند که با آنکه عدیشان خیلی قلیل بود
و خطر را به چشم خود می‌دیدند و از زورمندی حریف آگاه بودند، بدون کمترین شک
و تردید یا عزمی راسخ جان در کف گرفته برای حفظ آزادی و ریختن خون خود در راه
مشروطیت آماده و مستعد شده بودند و پیش آمد را با اتکا به نیروی حق و ایمان استقبال
می‌کردند. عده‌ای از انجمنهای ملی سست بنیاد که مستبدین در آنها رخنه کرده بودند
یکی بعد از دیگری بساط خود را برچیده و جز لوجه‌ای برسر در آنها اثری از آنان ظاهر نبود.
مستبدین که لباس مشروطه‌خواهی در بر کرده بودند و شاید در روزهایی که
مشروطه کاسیاب بود بیش از مشروطه‌خواهان واقعی اظهار آزادیخواهی و ملت‌دوستی
می‌کردند، لباس باغشاه دربر کرده معتکف گوی استبداد شدند.

حتی از ترس و محافظه‌کاری مؤتمن‌الملک و مشیرالدوله که در تمام دوره
انقلاب روند محافظه‌کاری داشتند و با مشروطه‌خواهان و مستبدین مدارا می‌کردند
ولی مردم آنها را مشروطه‌طلب می‌دانستند، عضویت کابینه‌ای که برای بهم‌زدن
مشروطیت تشکیل شده بود پذیرفتند و در همان روزهایی که مجلس با توپ ویران
می‌شد و آزادیخواهان در خاک و خون کشیده می‌شدند صدرنشین دولت باغشاه بودند.

مجاهدین فداکار یکی بعد از دیگری با چشم‌گریان با خانواده‌های خود وداع
کرده قننگ خود را زیر عبا مخفی کرده و از تاریکی شب استفاده نموده از کوچه پس
کوچه‌ها که تحت مراقبت مأمورین حکومت نظامی نبود بسختی خود را به مجلس

رسانیده و در سنگرهایی که در نظر گرفته شده بود جای می گرفتند.

سروان مشروطیت و رهبران ملت که هدف مستقیم محمدعلیشاه و روسها بودند و در خانه های خود امنیت نداشتند از همان روزی که محمدعلیشاه به مجلس التیماتوم داد و تبعید آنان را خواست در مجلس جای گرفته و به تهیه دفاع پرداختند. خطبای ملت به حکم مجلس در آن روزهایی که پیش از هروقت می بایست مردم تهییج و تشویق به پایداری و فداکاری شوند به اصرار مجلس دم بریستند و روزنامه های آزادیخواه که رهبری افکار را عهده دار بودند منتشر نشدند.

در آن روزهای تاریک و پراضطراب، در آن روزهایی که مشروطیت و آزادی به سویی بسته بود، در آن زمانی که آزادی و استبداد، نور و ظلمت، عدل و بیادگری، کفر و ایمان، ملت و شاه و ایرانیّت و اجنبی پرستی در مقابل هم ایستاده بودند، مجلس که یگانه مظهر مشروطیت و حافظ حقوق ملت بود، مجلس که به قانون اساسی مجهز بود، مجلس که از طرف هزارها نفر آزادیخواه از جان گذشته در تهران و شهرستانها حمایت می شد، مجلس که تمام لشکر کشیدنها برای از بین بردن او شده بود، بجای آنکه زمام انقلاب را در دست بگیرد و مثل یک ارکان حربی دستجات متفرق را گرد خود جمع کند و آنان را به پایداری و کوشش و مردانگی تشجیع نماید، در اول کار مردم را متفرق کرد، سپس حمل اسلحه را قلعین نمود، بعد از آن خطبای ملت را از ایراد نطق منع کرد و جراید ملی را از طبع و انتشار بازداشت و با دست خود کمک به دشمنان ملت نمود و از روی نفهمی یا خیانت زمینه موفقیت دشمنان ملت را فراهم کرد و بعد از یک سلسله مذاکره بی سروته و نوشتن نامه به شاه، دیگر تشکیل نشد و در آن روزهایی که پیش از هروقت ملت محتاج به یک مرکز رسمی بود مجلس دیگر وجود خارجی نداشت، فقط گاه گاهی یک یا چند نفر وکیل در صحن بهارستان یا در اطاقها دیده می شدند که گرد هم جمع شده چون پیره زنان درددل می زدند.

مجلس می توانست و قادر و لایق بود که با تشجیع کردن مردم و در دست گرفتن زمام طرفداران مشروطیت فتح و پیروزی را بدست آورد و اگر از شکست بیم داشت و یا سایل به خونریزی نبود می توانست از جنگ جلوگیری کند ولی بدبختانه هیچیک از این دو کار را نکرد، نه جنگ کرد و نه از جنگ جلوگیری نمود و در نتیجه آن بدبختی و مصیبت را بر سر ملت ایران فرود آورد و کشور در خاک و خون کشیده شد و دامنه انقلاب به چندین سال کشیده شد و به ریختن خون صدها هزار نفر و اشغال قسمتی از خاک ایران به دست اجانب، دوره انقلاب ایران سپری گردید.

ای کاش مجلسیان به آنچه کرده بودند قناعت می کردند و دامنه کارشکنی و نادانی را از این پیشتر نمی کردند.

در همان شبی که فردای آن جنگ شده چند نفر از وکلای ملت از جمله حاجی

اسمعیل آقاغازه، حاجی معین بوشهری و حاجی محمدعلی شالغروش بستیزی یک عده از اجزای مجلس مقنن تفنگ و فشنگ و نارنجک که با خون جگر و گرو گذاردن خانه و کاشانه و فروختن فرش و اثاثیه آزادیخواهان برای روز سبدا تهیه کرده بودند و در مجلس ذخیره نموده بودند مخفانه از مجلس خارج کردند و بدین وضع قسمتی از سربازان سلی و مدافعین مشروطیت را بدون اسلحه گذاردند و با بهتر بگویم خلع سلاح کردند.

عده‌ای از وکلای سنت عنصر یا همدستی باغشاه در میان مجاهدین افتاده و آید باس به گوش آنها خوانده و مقاومت در مقابل دولت را حمل به دیوانگی و خود کشی کردند.

در روز ۲۲ تقی زاده و سردار معظم خراسانی تمورتاش و ابوالفتح زاده، افسر قدیمی قزاقخانه که بواسطه علاقمندی به آزادی از شغل خود استعفا داده بود و در جرگه مشروطه خواهان داخل شده بود، سرپرستی کمیسیون دفاع ملی را عهده دار شدند و به مسجد سپهسالار رفته با سیران مجاهدین در اطراف جنگی که ممکن بود پیش بیاید صحبت کردند و نقاط مرتفع و محفوظ مجلس را که برای سنگر بندی مناسب بود در نظر گرفته و عده‌ای را برای پاسبانی مجلس و نگاهداری سنگرها گماشتند.

سردر مسجد و پشت بامهای طرف خیابان و بناها و سردر مجلس و پشت بام حمام مجلس و پشت بامهای عمارت باغ مجلس را سنگر بندی کردند و هر سنگر را با موقعیت دفاعی به عده‌ای از مجاهدین سپردند. انجمن آذربایجان که در شمال میدان بهارستان واقع بود از طرف عده‌ای از مجاهدین عضو آن انجمن حفاظت می شد، بام انجمن که مسلط بر میدان بهارستان بود سنگر بندی شده بود و چند نفر از جان گذشته بحالت حاضر باش در آنجا قراولی می دادند.

انجمن مظفری که جنب وزارت فرهنگ فعلی بود و برخیا بان ظل السلطان تسلط داشت خود را برای دفاع آماده کرده بود و شب و روز عده‌ای تفنگ بدست تکیک می کشیدند و خانه‌های اطراف را تحت نظر داشتند.

سیرزا صالح خان وزیر اکرم که سابقاً حکومت تهران را عهده دار بود و یکی از آزادیخواهان و علاقمندان به مشروطیت بود و محمدعلی شاه بعد از رفتن به باغشاه او را از حکومت معزول نمود در خانه‌های بانوی عظمی، جنب خانه‌های ظل السلطان مسکن داشت، وی با یک عده از دوستان و نوکرهای خود آن محل سهم را که راه عبور قشون مهاجم بود مستحکم نموده خود را برای فداکاری آماده کرده بود.

روز ۲۳، متجاوز از شصت نفر مجاهد مسلح در مجلس آماده کارزار بودند و هر دسته در سنگری جای گرفته بودند ولی همینکه شب شد عده‌ای برای قراولی و نگهبانی

سنگرها باقی ماندند و سایرین به خانه های خود رفتند ولی متأسفانه فردا صبح همینکه جنگ شروع شد فقط چند نفر از کسانی که شب را به خانه های خود رفته بودند به مجلس بازگشته و بیش از هشتاد نفر در مجلس و مسجد باقی نمانده بود. شک نیست که عده ای از مجاهدین بواسطه بسته بودن راه بوسیله قشون دولتی نتوانسته بودند خود را به مجلس برسانند.

از صد و هشتاد انجمن ملی تهران که عده اعضای آن به سی هزار نفر می رسید و بیش از بیست هزار نفر آنها آمادگی خود را برای حفظ مشروطیت اعلام داشته بودند و اسامی خود را در دفترهای مخصوصی نوشته بودند جز عده معدودی کسی در جنگ مجلس شرکت نکرده سواران خلیج که برای مشروطیت آمده بودند همانطور که نوشتیم در حضرت عبدالعظیم مانده و همینکه جنگ تمام شد راه فرار پیش گرفتند.

حیدرخان عمواقلی که شرح حال و فعالیت او را در پیش نگاشتیم نه خودش و نه اتباعش هیچکدام پیداشان نشد و معلوم نشد کجا بودند و چه می کردند. امیرحشمت آذربایجانی که سرشناس عده ای از مجاهدین بود و خود را فدایی مشروطیت می خواند و طالب جنگ بود روز جنگ نه خودش و نه همراهانش هیچکدام حاضر نگردیدند.

بهاء الواعظین که یکی از ناطقین ملت بود و از جنگ محمدعلیشاه فرار کرده به اسلامبول مهاجرت کرده بود قتل می کرد که امیرحشمت در مجالس و انجمنها خود را چون پهلوانان پاستانی می ستایید و بیش از هر کس لاف شجاعت می زد و می گفت چنان و چنین خواهیم کرد و قشون استبداد را شکست خواهیم داد در آن روز معلوم نشد به کدام گوشه پناه برده و چه پیش آمدی او را از شرکت در جنگ باز داشته است و چون بنای نگارنده بر حقگویی است و نمی خواهم حق کسی پایمال شود این حقیقت را ناگفته نمی گذارم که امیرحشمت مکرر در جنگهای آزادی و استبداد مخصوصاً جنگ با روسها در تبریز کمال شجاعت و از خود گذشتگی را نشان داد و یکی از شجاعان مشروطیت محسوب می شود.

آخرین شب دوره مشروطیت و آزادی

برای توصیف آن شب تاریخی بهتر آن دیدم قلم را به دست حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی که یکی از سران مشروطه‌طلب و فرهنگ نوین ایران بود بدهم و داستان آن شب را که یأس و ناامیدی چون جغد بال و پر خود را به روی تهران گسترده بود از قول او نقل کنیم.

همینکه یاسی از شب گذشته من با حال اضطراب و پریشانی خاطر برای اطلاع از اوضاع راه بهارستان را پیش گرفتم عده‌ای مسلح در خیابانها گردش می‌کردند و جمعی در صحن مسجد قدم می‌زدند و در پشت بام مجلس قراولان در گردش بودند، با چند نفر از سران مجاهدین صحبت داشتم و آنان را بدون بیم و ترس آماده کارزار دیدم. وارد باغ مجلس شدم، در ایوان عمارت غربی باغ مجلس، ملک‌المکملین و سید جمال‌الدین نشسته بودند و در گردشان در حدود بیست نفر از آزادیخواهان معروف و مشروطه خواهان واقعی از آنجمله میرزاجهانگیرخان، قاضی قزوینی، میرزا قاسم‌خان صور، میرزا اودخان علی‌آبادی، بهاء‌الواعظین، شیخ علی ناطق‌المله، میرزا علی اکبر خان ارداقی، سیدحسن جبل‌المتین، میرزا محمدعلی ملک‌زاده نشسته بودند و با هم گرم صحبت بودند، من چون وارد آن مجمع که گویی فرشته آزادی بال و پر خود را بر آن گسترده و نور حقیقت خواهی و عدالت‌طلبی در قیافه آنها تجلی کرده بود شدم چنان متأثر و آشفته شدم که بی اختیار به یاد شب عاشورا و نشست حضرت سیدالشهدا با اصحاب افتادم و بی اختیار قصیده معروف حاجی سلطانعلی سرسلسله عارفان را که در وصف آن مجلس و فرمایشات آن حضرت به اصحاب سروده خواندم. مطلع آن قصیده این است:

حبیب در شب عاشورا یا صحابه نشست
چنین بگفت که ای برگزیدگان الست
(الی آخر)

از شنیدن این اشعار جانسوز، ملک‌المکملین بی اختیار بگریه افتاد و سایرین هم بشدت گریستند. پس از آنکه بواسطه گریستن اندکی تسلیت بر خاطرها پیدا شد

ملک المتکلمین از جا برخاست و با یک حال انبساط و شگفت و چهره گشاده چنین گفت:
 رفقا امشب آخرین شب دوره آزادی و یا شاید آخرین شب زندگانی ما باشد ما در
 نتیجه سی سال فداکاری و کوشش بسیار، برده ظلم و ستمگری را دریدیم و بیرق
 آزادی و مشروطیت را برافراشته و بر تمام دنیا ثابت کردیم که ملت ایران قابل است
 که در ردیف ملل متمدنی و آزاد جهان قرار گیرد و برای بدست آوردن حقوق ملی خود
 تلاش کند و زنجیر عبودیت را از گردن خود بردارد و در مقابل ستمگران و ظالمین قیام
 کند. ما تخم آزادی و مشروطیت را در قلوب ملت ایران کاشتیم، اینک موقع آن رسیده
 که با خون خود آن تخم فشانده شده را آبیاری کنیم و بقیمت جان خود مشروطیت
 را جاوید نماییم.

بعد از بیانات ملک المتکلمین که از یک روح مجذوب و فداکار سرچشمه گرفته
 بود صحبت بسیار از وضعیت خطرناکی که در پیش بود شد که تکرار آن در اینجا جز
 اندوه فایده‌ای ندارد و چون وقت گذشته بود و ساعت سه از شب را اعلام کرد و
 می‌خواستیم بروم، ملک المتکلمین را کنار کشیدم و گفتم بطور حتم فردا به مجلس حمله
 خواهد شد و شخص شما پیش از هر کس در معرض خطر هستید، شما که اهل جنگ
 نیستید پس بجهت چرا می‌خواهید جان خود را که برای مملکت فوق العاده عزیز و
 ذی‌قیمت است از دست بدهید، من محل مطمئنی دارم که می‌توانیم چند روز در آنجا
 مخفی شویم و از انظار دور باشیم تا ببینیم چه پیش خواهد آمد و خداوند چه مقدر
 کرده است. میرزا جهانگیرخان که چند قدم دورتر از ما ایستاده بود حرفهای مرا شنید و
 خود را نزدیک کرده و گفت در هر حال و در هر محل که ملک باشد منم با او
 خواهم بود.

ملک المتکلمین با دقت در آنچه من گفتم گوش داد و سپس با آهنگ ملایم و
 مؤثری که هنوز در گوش من صدا می‌کند جواب داد: من مصمم هستم که تا آخرین
 ساعت در اینجا بمانم و برای حفظ آزادی که یک عمر در راهش جان کنده‌ام مقاومت
 کنم، چون دیدم اصرار فایده‌ای ندارد صورت یکدیگر را بوسیدیم و برای آخرین دفعه
 از هم وداع کرده بیرون رفتیم.

با اینکه یاسی از شب گذشته بود و بسیاری از مجاهدین در
 گوشه و کنار مسجد و مجلس بخواب رفته بودند و فقط کسانی
 که کشیک داشتند در سنگرها بیدار بودند، دوازده نفر از
 سران مجاهدین با فرماندهان قشون ملی در بالاخانه مسجد

بالاخانه شمال غربی
 مسجد سپهسالار

گرد هم جمع شده در اطراف نقشه جنگ فردا صحبت می‌کردند و ما از نظر حق شناسی
 بطور اختصار از آنها نام می‌بریم:

اندالله‌خان ابوالفتح زاده که در قرائخانه مقام سرسبی داشت و سورد احترام همکاران خود و صاحبمنصبان روسی بود ولی بعد از ظهور مشروطیت چون صاحبمنصبان روسی دشمن و بدخواه آزادی ملت ایران بودند و با دوبرادرش حاجی‌خان و نصرالله‌خان دست از مقام و منصب کشیده استعفا دادند و در جرگه مشروطه‌خواهان درآمدند ابوالفتح زاده تمام عمر کوتاه خود را در راه آزادی و خدمت به ملت گذراند و در دوره انقلاب از پیشقدمان بود و در جنگ مجلس با کمال شجاعت و مردانگی جنگید و چون دیگر مقاومت را مجال دانست دست از جنگ کشید و چند روزی در گوشه‌ای پنهان شد، سپس با لباس درویشی با چند نفر از آزادیخواهان از قبیله سسی زاده با زحمت از تهران فرار کرد به تنکابن رفته و از آنجا رهسپار مازندران و رشت شدند و در نهضت ملی که بر ضد دستگاه باغشاه در گیلان تهیه می‌شد شرکت کردند و سپس برای تشکیل عده‌ای فدایی و مجاهد به تهران آمدند و چون نمی‌توانستند در شهر بمانند خانه‌ای در قلعه‌ک برای خود و خاتوادیشان اجاره کردند و با سایر مشروطه‌خواهان که به آنجا پناهنده شده بودند بتشکیل مجامع و مسلح کردن افراد برای جنگ تنهایی با استبداد پرداختند و چون مجاهدین از رشت به اصفهان نزدیک شدند ابوالفتح زاده و برادران و پیروانش به آنها پیوستند و در تمام جنگها شرکت کردند تا بیرق آزادی را بر سر در بهارستان برافراشتند و سپس از فتح تهران هم برپایی ننشستند و باقی عمر را بخدمت در راه وطن و تقویت مشروطیت گذراندند و عاقبت جان شیرین خود را فدای عقیده و ایمان واسخی که به آزادی داشتند نمودند.

مثنی زاده از مردان دانشمند ایران و از آزادیخواهان اولیه بود و در نطق و بیان و تاریخ، سری پرشور و بیانی جاذب داشت و در مسلک مشروطه‌طلبی بسیار متعصب بود، این مرد از بدو مشروطیت در مجامع ملی عضو بود و در پیشرفت مشروطیت فداکاری می‌کرد و ریاست عده‌ای از مجاهدین را در جنگ مجلس عهده‌دار بود و با کمال شجاعت در آن روز جنگید و سپس با اتفاق ابوالفتح زاده به گیلان رفت و یکسال تمام با آزادیخواهان آن سامان هم‌قدم بود، بعد به تهران آمد و بدستگیری دوستانش در خفا عده‌ای را مسلح نمود و در واقعه تهران دوش‌بدوش قشون ملی با قشون استبدادی جنگید و در آخر عمر کمیته‌ای بنام کمیته مجازات تشکیل داد و عاقبت جان خود را در راه مسلک ایران دوستی و آزادیخواهی فدا کرد.

حامدالملک شیرازی برادر مرحوم میرزا محمود تاجر شیرازی از خانواده روشن فکر و از تربیت دانشگاه مکتب نوین بود و خود و برادرش از روز ظهور مشروطیت بقیمت جان و مال برای حفظ آزادی و حکومت ملی کوشش نمودند و در جنگ مجلس با عده‌ای از مجاهدین یک سنگر بهم را در دست داشت و تا ساعت آخر با کمال تهور جنگید و سپس از تهران فراری شد و چون نهضت آذربایجان پیش آمد سفری به تبریز

کرد و از آنجا به رشت رفت سپس به تهران آمد و در کمیته جهانبگیر عضویت یافت و با فروش خانه مقداری تفنگ و فشنگ تهیه کرد و عده زیادی از مشروطه خواهان تهران را گرد خود جمع کرد و آماده کارزار گردید و در جنگ فتح تهران شرکت کرد و چنان شجاعت و شایستگی از خود نشان داد که پس از فتح تهران از طرف سرداران ملی به ریاست اردویی از مجاهدین انتخاب گشت و مأمور قارس گردید و چون به کاشان رسید و نایب حسین کاشی و اتباعش را باغی و مضر به آسایش مردم یافت به امید آنکه آن خار را از جلوی پای مردم بردارد و قسمتی از کشور را از شر جمعی نزد و غارتگر آورده کند به جنگ با نایب حسین همت گماشت و او را شکست داد و نایب حسین در مسجدی از مساجد کاشان متواری شد.

حامد الملک دست از او نکشید و او را تعقیب کرد و برای دستگیر کردن او وارد مسجد شد ولی آن مرد نابکار که در یکی از مناره های مسجد پناهنده شده بود چون خود را در مخاطره دید از بالای مناره حامد الملک را هدف تیر قرار داد و آن آزادسرد فداکار را شهید کرد.

حسن خان پولادی یکی از صاحب منصبان ارشد قزاقخانه بود و با اتفاق ابوالفتح زاده از قزاقخانه و منصب و مقامی که داشت استعفا کرد و در جرگه مشروطه خواهان درآمد و در جنگ مجلس و سایر جنگها رشادت و فداکاری کرد و پس از فتح تهران به ریاست ژاندارمری کل ابران انتخاب گردید، مرحوم حسن خان سه سر خود را در راه آزادی از دست داد، یکی از فرزندانش در جنگ مجلس کشته شد، دیگری سعودخان در انقلاب شیراز بدست قوام الملک شیرازی شهید شد و یسر سومش محمودخان پولادی در واقعه سوء قصد به رضاشاه کشته شد.

سید عبدالرزاق خان که از جوانان پرشور مشروطه خواه بود در جنگ مجلس تا آخرین دقیقه با رشادت جنگید و پس از شکست، زمانی در خانه یکی از دوستانش مخفی شد، سپس به اسلاسلول رفت و در انجمن سعادت عضویت یافت و با سایر آزادیخواهان برضه دستگاه استبداد به مبارزه پرداخت و چون از قیام آزادیخواهان گیلان برعلیه محمدعلیشاه اطلاع حاصل کرد بزمحت خود را به رشت رسانید و در صف فداییان و قشون ملی جای گرفت و با اتفاق آنان رهسپار تهران شد و در فتح قزوین و جنگهای بادامک و شاه آباد و تهران با اتفاق مرحوم میرزا محمدعلی خان تربیت که یکی از شجاعان آزادی طلب و مفاخر ملیون محسوب می شد و در لیافت و شایستگی و شخصیت در میان تمام سرده های قشون ملی یرنظیر بود شرکت کرد و شجاعتها نمود تا عاقبت پس از فتح تهران بطوری که در صفحات آینده این تاریخ خواهیم نگاشت در لاله زار تهران شهید شد.

اسمعیل خان سرابی که مجاهدین او را اسمعیل بزرگه می نامیدند و علت این لقب

این بود که در میان مجاهدین دو نفر اسمعیل بودند، یکی همین اسمعیل خان که در زمان مظفردالدین شاه از جمله تفنگداران بود و در جنگ مجلس در انجمن مظفری شجاعت بی نظیری از خود نشان داد و عده‌ای از دشمنان را بخاک و خون کشید و پس از شکست مشروطه خواهان بطوری که در آینده خواهیم دید دست از تعالیت و فداکاری نکشید تا عاقبت به دست محمدعلیشاه گرفتار و شهید شد و دیگری اسمعیل کوچک که اسمعیل بیادر نام دارد و از مجاهدین باغیرت و همت بود و فداکاری و جانبازی بسیار در راه آزادی نمود و خوشبختانه هنوز در قید حیات است و به خدمات ملی خود ادامه می‌دهد.

تیمورتاش سردار معظم خراسانی که ما او را در واقعه میدان توپخانه باقیم و شجاعتی که از خود نشان داده بود ستایش کردیم یکی از سر دسته‌های مجاهدین بود و معلومات نظامی را در روسیه آموخته بود و پیش از دیگران به فنون نظامی آشنا بود روزها سربازها را مستق می‌داد و به سنگرها رسیدگی می‌کرد و دستوراتی به مجاهدین می‌داد و چون طبع سرکشی و سرپرشوری داشت و از فصاحت بیان هم بهره‌مند بود با نظفهای پر حرارت و جذاب، سربازان ملی را به فداکاری و ایستادگی تشویق می‌نمود.

صاحب‌السلطان یکی از صاحب‌مصان فوج تفنگدار مظفردالدین شاه بود و در جنگ مجلس با جمعی از مشروطه خواهان انجمن مظفری را سنگر کرده بودند و در آن روز با شجاعت جنگیدند.

عماد خلوت که یکی از مشروطه خواهان با حرارت و رابط میان سنگرهایی که مجاهدین اشغال کرده بودند بود و آنها را به پایداری و مقاومت تشویق می‌کرد.

خان‌خانان که از تربیت یافتگان ملک‌المکلمین بود یا شجاعت بی نظیری در آن روز جنگید و چند نفر را از پای درآورد و عاقبت تیری به پایش خورد و پس از دو روز فوت کرد.

شاهزاده حسین که از بستگان الارالدوله بود در آن روز طاق حمام جنب مجلس را سنگر کرده بود و با رشادت تا آخر قاجعه جنگید و عده‌ای را بخاک و خون کشید و سپس خود را از معرکه بدربرد و مدتی در کوه و بیابانها سرگردان بود.

شجاع نظام یکی از مشروطه خواهان متعصب و با ایمان بود و با تندروهای مشروطه خواهان همفکر و همصدا بود در جنگ با کمال رشادت جنگید و پس از شکست یافتن مشروطه خواهان به سفارت انگلیس پناهنده شد و به خارج از ایران تبعید گردید ولی پس از آنکه اطلاع یافت که علم انقلاب در گیلان بر ضد استبداد برافراشته شده خود را با مشقت بسیار به ایران رسانید و در اکثر جنگها شرکت کرد و تا روزی که زنده بود نسبت به مشروطه و آزادی مؤمن بود و با وجود سختی معاش و از

دست دادن ثروت شخصی هیچوقت لب به شکایت نگشود و از تدبیرات خود ناراضی نبود.

ظهیرالسلطان پسر ظهیرالدوله از جوانان پرشوری بود که در دوره مشروطیت با روح آزادمردی در ترویج اساس حکومت ملی کوشش بسیار نمود و در جنگ شرکت کرد و بدست قشون استبداد دستگیر و در باغشاه حبس و زنجیر شد و چون عمه زاده محمدعلیشاه بود بوسیله مادرتی ملکه ایران، بشرط اینکه از ایران تبعید شود از حبس باغشاه مستخلص شد.

الله یارخان پسر ارشد سردار کل که بعد از پدر به لقب سردار کلی نایل شد از کسانی بود که از طلوع مشروطیت تا روزی که دنیا را وداع کرد به حکومت ملی ایمان داشت و در این راه فداکاریها کرد و پس از خراب شدن مجلس به اروپا تبعید شد.

این مردان مؤمن به مشروطیت و از جان گذشته که در آن شب طوفانی گرد هم جمع شده بودند و برای نجات آزادی تلاش می کردند گرچه از فن نظام آگاهی زیادی نداشتند و نقشه صحیحی برای جنگی که در پیش بود در دست نداشتند با استقامت و بدون کمترین تزلزل و تردید همواره به مقاومت گماشتند و با اینکه از نیروی فوق العاده دشمن وضعف خود آگاه بودند برای جنگ فردا خود را آماده کرده بودند.

آنها عقیده داشتند که نیروی حق و عدالت هر قدر هم در ظاهر ضعیف و ناتوان باشد بر اهریمن استبداد غلبه خواهد کرد و حق یغلوبشکنی نیست و بعلاوه امیدوار بودند که از طرف انجمنها و مردم کمک برسد و قوایشان چند برابر گردد.

روح القدس می گفت مجال است ملت ما را تنها بگذارد و همینکه جنگ شروع شود از اطراف فوج فوج بیاری ما خواهند شتافت.

نصرت الله خان ابوالفتح زاده عقیده داشت که تراقها مخصوصاً صاحب منصبان ایرانی و مسلمان با مجلس و ملت نخواهند جنگید و به حکم صاحب منصبان روس تسلیم نخواهند شد.

عماد خلوت خبر آورده بود که همین امشب سوارهای خلیج که بیاری مجلس آمده به حضرت عبدالعظیم وارد شده اند و بیش از صد هزار نفر سرباز ملی و فدایی از اصفهان و شیراز و تبریز و گیلان که بیاری ما حرکت کرده اند وارد پایتخت خواهند شد.

با اینکه محمدعلیشاه از فتح خود اطمینان داشت و قوه ای در دربار باغشاه چه می گذشت که اطراف خود جمع کرده بود کالی برای بدست آوردن حمله بر مشروطه خواهان می بنداشت و می دانست که عده مدافعین مجلس ناچیزند و جاسوسانی که میان و کلا و اطراف مجلس داشت ساعت ساعت او را اوضاع مشروطه خواهان مطلع می کردند

و به او اطمینان داده بودند که قوای ملیون بجدی فاجیز است که قدرت جنگیدن ندارد و اقدام به جنگ نخواهند کرد، در آن شب فوق العاده مضطرب و پریشان بود و از روی احتیاط اسباب و وسایل فرار خود را فراهم کرده بود و آنچه از جواهرات و اشیای نفیس بود در جاسه‌داناها جای داده و در روی هم انباشته بود و حکم کرده بود که کالسکه او همیشه حاضر باشد و سوارهای کشیکخانه هم چنان مسلح مانده و زین از اسبها بر نداشته و در صورت لزوم آماده حرکت باشند.

محمدعلیشاه در آن شب پیش از بیست مرتبه به اندرون رفت و از اندرون بیرون آمد و دائماً با صاحبمنصبان قزاقخانه و صاحبمنصبان افواج و سرکرده‌های سوار گفتگو می‌کرد و آنها را به مقاومت و ایستادگی تشویق می‌نمود چندین بار شخصاً پشت تلفن رفته با سفارت روس صحبت کرد.

قاصدها یکی بعد از دیگری وارد باغشاه می‌شدند و کاغذ و پیغام می‌آوردند، ملاهای مستبد در خانه شیخ فضل الله انجمن داشتند و اکثر آنها آن شب را در خانه شیخ به صبح رسانیدند، الواط و اشزار طرفدار محمدعلیشاه در محلات شهر غوغایی برپا کرده بودند و گروه گروه جاسهای عرفی سرکشیده عریضه می‌کشیدند و به شاه اسلام پناه دعا می‌کردند و بر ندگی شمشیرش را مسئلت می‌کردند.

لیاخف فرمانده قزاقخانه با اینکه عهده‌دار امر خطیری بود چندین دفعه با عجله به باغشاه آمد و با شاه خلوت کرد. می‌گویند ملکه پیش از هر کس محمدعلیشاه را بدشمنی با مشروطه‌خواهان و کشتن بیگناهان تحریک و تشجیع می‌نمود.

امیربهادر سرسلسله مستبدین و وزیر جنگ، آن شب را تا صبح بیدار بود و در میان افواج و سوارها گردش می‌کرد و به سرکردگان آنها می‌گفت اینها که در مجلس جمع شده‌اند و مشروطه می‌خواهند همه با بی و بیدین هستند و ما برای نجات اسلام می‌خواهیم با آنها جنگ کنیم.

ارشادالدوله که تا چند روز پیش رئیس انجمن مرکزی بود و خود را مشروطه‌خواه دو آتشه معرفی می‌کرد آن شب یکی از پهلوانان باغشاه بود و پیش از هر کس به مشروطه‌خواهان ناسزا می‌گفت و آتش جنگ را دامن می‌زد.

با وجود تماس تلفنی میان باغشاه و سفارت روس، آن شب سه دفعه مختارالملک و شایسال از طرف شاه به سفارت روس رفتند و پیغام بردند.

سفر روس هم آن شب تا صبح بیدار بود و از روی احتیاط عده‌ای قزاق روسی در اطراف سفارت برای محافظت گماشته بود و خود و اعضای سفارت همه مسلح بودند زیرا بیم آن داشتند که هرگاه مشروطه‌خواهان در جنگ فاتح شوند به سفارت روس حمله ببرند و انتقام خود را بگیرند. همان شب یک باطری توپ شنیتر به قصر تاجار که محل مرتفعی مسلط بر مجلس و مسجد سپهسالار است و از آنجا می‌توان مجلس را

کتاب چهارم ۷۴۷

هدف گیری کرد و در زیر آتش گرفت، بردند و عده‌ای توپچی و مهمات در آنجا جمع کردند و نیز در توپخانه و میدان مشق و دراز روی خاک‌ریزهای خندق نیز توپ مستقر کردند و دهانه آنها را به طرف مجلس گشادند.

جنگ

هنوز آفتاب طلوع نکرده و کوچه‌های تهران از جمعیت خالی بود که سه ستون قشون بیاده و سواره و توپخانه به طرف بهارستان روانه گردید، یک ستون از خیابان شاه‌آباد داخل میدان بهارستان شد و توپهای خود را که به اسبهای قوی بسته شده بود در مقابل مجلس جای داد و در حال حاضر باش مستعد شروع به جنگ شد.

یک ستون از میدان توپخانه وارد خیابان پستخانه شد و تمام آن راه را گرفت و به افرادی که در میدان بهارستان بودند مسلح گردید، یک ستون انبوه از راه خیابان چراغ برق و چهارراه سرچشمه روانه گردید و پس از آنکه در سر راهها دسته‌های مسلح برای قطع آمد و شد مردم گذارد، خیابان جلوی مسجد سپهسالار را اشغال نمود.

نقشه فرماندهان باغشاه این بود که مجلس را غافلگیر کنند و تمام راهی که از اطراف شهر به مجلس منتهی می‌شد برای اینکه مردم نتوانند خود را به مجلس برسانند و آنان را یاری کنند قطع نمایند و مجلس را در محاصره قرار دهند، هم‌تکه سران مشروطه خواهان که در مجلس بودند و رؤسای مجاهدین که در مسجد جای داشتند متوجه وضعیت شدند بلافاصله سنگرها را اشغال کردند و با عده قلیل و وسایل ناچیزی که در اختیار داشتند آماده کارزار گشتند.

مجاهدین عضو انجمن آذربایجان و انجمن مظفری نیز در سنگرهای خود جای گرفته و تفنگ در دست انتظار پیش آمد را می‌کشیدند.

بطوری که پیش هم اشاره کردیم وزیر اکرم میرزا صالح خان و عده‌ای از نوکرها و بستگانش از بام خانه بانو عظمی که مجاور خانه ظل السلطان بود و از نظر دفاع موقعیت مناسبی داشت جای گرفته آماده جنگ شدند.

سروران مشروطه خواهان که در مجلس بودند به طباطبائی و بهیانی تلفن کردند که مجلس مورد هجوم واقع شده و آنان با عجله تمام با جمعی از بستگان و بیروانستان راه مجلس را پیش گرفتند و با وجود جدوگیری شدیدی که از طرف قشون از آنها شد صف سربازها و تزارها را شکافته خود را به مجلس رسانیدند.

سید جمال افجه‌ای که در آن زمان در حدود هشتاد سال داشت چون از واقعه مستحضر شد با عده‌ای از مشروطه‌خواهان که در حدود صد و پنجاه نفر بودند رهسپار مجلس شدند ولی در مقابل خانه ظل‌السلطان قشون دولتی جلو آنها را گرفت و مانع رفتن آنها بطرف مجلس شد و چون آن سید شجاع کوشش می‌کرد که خود را به مجلس برساند و به همراهانش دستور داد که با فشار صف سربازها را بهمزده راه باز کنند یکی از صاحبمنصبان روسی حکم داد که توپ‌ی را که در همان محل جای داده بودند آتش کنند بر اثر صدای توپ، الاغی که افجه‌ای بر آن سوار بود به زمین غلطید و سید پیرمرد زمین خورد و صدای توپ آشوبی میان کسانی که همراه سید بودند برپا کرد، صاحبمنصب روسی به عده‌ای از قزاقها که در آنجا صف کشیده بودند دستور شلیک داد و آنها در میان آن جماعت انبوه شلیک کردند و دونفر کشته شد و عده زیادی مجروح گشتند، چون وضعیت افجه‌ای خطرناک بود و بکلی از حال رفته بود چند نفر از گماشتگان وزیر اکرم او را برداشته به‌خانه بردند و در را بستند و در ساعاتی که جنگ بود سید در خانه وزیر اکرم بود ولی پس از جنگ او را به منزلش بردند.

همینکه صدای توپ و تفنگ بلند شد مجاهدینی که دیوار غربی مجلس و سردر مسجد را ستگر کرده بودند و مجاهدین انجمن آذربایجان و مظفری با شلیک دسته‌جمعی آغاز جنگ کردند و با فریاد زنده‌باد مشروطیت زنده‌باد آزادی چنان حمله به مهاجمان نمودند که عده زیادی از سربازها و قزاقها و اسبهایی که به توپها بسته بودند نقش بر زمین شدند و خون چون سیل در میدان بهارستان جاری شد و صف قشون دولتی متلاشی گشت و عده‌ای از آنها راه فرار پیش گرفتند و توپچی که در پشت توپ‌ی که مقابل سردر مجلس جای داده بودند و مشغول شلیک کردن بود کشته شد و قزاقهایی که مأمور حفاظت توپ بودند فرار کردند، این پیش‌آمد نیروی جدیدی به مجاهدین بخشید. اسدالله‌خان عمه‌زاده جهانگیرخان و چند نفر دیگر از مجاهدین برای اینکه توپ را بجنگ آورند در بزرگ مجلس را باز کرده و در میان باران گلوله که از هر طرف می‌بارید خود را به توپ رسانیدند و با زحمت به طرف مجلس کشانیدند ولی متأسفانه یکی از قزاقها آن جوان ناکام را هدف گلوله قرار داد و شهید کرد، چند نفری که با او بودند برای آنکه جسد او به دست دشمن نیفتد و یا خیال می‌کردند هنوز نمرده و امید نجاتی هست دست از توپ که تا چند قدمی مجلس آورده بودند کشیدند و بدن بی‌روح آن اول‌شهید آزادی را به مجلس رسانیدند.

همینکه صدای توپ در شهر بلند شد عده‌ای از مجاهدین بدون اسلحه خود را برای دفاع مشروطیت با زحمت زیاد به مجلس رسانیدند چون دست خالی نمی‌توانستند جنگ کنند، سران مشروطه‌خواهان به‌انباری که تفنگ و فشنگ برای چنین روزی

ذخیره کرده بودند زقتند ولی متأسفانه انبار را خالی یافتند، چنانکه قبلاً اشاره کردیم چند نفر از وکلای ملت که با باغشاه ارتباط داشتند در شب پیش تفنگها و فشنگها را روده بودند و مجاهدین که مشغول جنگ بودند بقدر کافی فشنگ نداشتند و نمی توانستند برای یک زمان طولانی جنگ کنند.

عقب نشینی و تارومار شدن قشون دولت در حمله اول وحشت بسیاری در باغشاه ایجاد کرد و صاحبمنصبان روسی که مسئولیت فتح را برعهده داشتند دائماً بوسیله تلفن با قشون مهاجم در تماس بودند.

لیاخف فرمانده قزاقخانه و با بهتر یگویییم فرمانده قشون دولتی بدون درنگ حکم داد که بیدرنگ مجلس را زیر گلوله توپخانه بگیرند و نیز اسر داد که توپهایی که در باغشاه بود به طرف مجلس بکشند، توپهایی که در قصر قجر و میدان مشق و میدان بهارستان جای داده بودند و پیش از وقت هدف گیری کرده بودند بنای غرضی را گذارد و سیل آهن و آتش بر سر کسانی که در مجلس و مسجد جمع بودند فرو ریخت، صغیر گلوله های شریپل در میان چهارهای مجلس و اطراف و صدای خرد شدن شیشه و پنجره و فروریختن عمارات، قیامی برپا کرد و اضطرابی در دل کسانی که تا آن وقت صدای توپ نشنیده بودند و جنگ نکرده بودند ایجاد نمود. لیاخف که از حمله اول مجاهدین نگران بود خود سواره به میدان بهارستان آمد و فرماندهی قشون استبداد را به عهده گرفت.

در همان وقت که لیاخف سواره در میان میدان ظاهر شد یکی از مجاهدین که در سنگر سردر مجلس جای داشت از سنگر پایین آمد و خود را بعجله به ملک المتکلمین که در چند قدمی ناظر جنگ بود رسانیده و گفت لیاخف در میدان بهارستان است و من بخوبی می توانم با گلوله او را از پای در آورم ولی متأسفانه ملک المتکلمین او را از این عمل بازداشت و گفت چون لیاخف تبعه روس است می ترسم کشته شدن او بهانه ای به دست روسها بدهد و مشکلاتی برای مملکت پیش بیاید. این خبط و خطای ملک المتکلمین که از حسن نیت و وطنپرستی بود یکی از بزرگترین بدبختی و علت شکست مشروطه خواهان شد زیرا بطور تحقیق اگر لیاخف کشته می شد قشون مهاجم روحیه خود را از دست داده و فرار می کردند و جنگ به نفع مشروطه خواهان تمام می شد از طرف دیگر لیاخف در خدمت دولت ایران بود و با ملت جنگ می کرد و هرگاه کشته می شد کمترین مسئولیت از نظر قوانین بین المللی متوجه دولت و ملت ایران نمی شد.

از طرف دیگر بهیچانی و طباطبائی با نفوذ و احترامی که در میان ملیون و مشروطه خواهان داشتند بجای آنکه مجاهدین را تشویق کنند قرآن در دست گرفته و به آنها قسم می دادند که دست از جنگ بکشند و از سنگرها پایین بیایند و از خونریزی

اجتناب کنند.

بیهوشانی نماز وحشت می خواند و عده ای دعا می کردند. نعشهای خون آلود سطح مجلس را پوشانیده بود و فغان مجروحین از گوشه و کنار با یک وضع دلخراش بگوش می رسید، معتمدالواعظین که از آزادبخوانان صدر مشروطیت است و در حدود هفتاد و پنج سال از عمرش می گذرد برای نگارنده نقل کرد من همان روز در مسجد سپهسالار بودم و چون جنگ آغاز شد از در پشت مسجد به مجلس رفتم و تکیه وارد صحن مجلس شدم دیدم عده ای از رهبران مشروطیت سرهای برهنه رویه قبله در پشت دیوار مسجد دست به آسمان بلند کرده صف کشیده بودند و ملک المتکلمین با همان صدای ملکوتی این کلمات را که گویی از عالم بالا به او الهام می شد می گفت: خدایا شاهد باش که ما برای نجات ملت از زیر یارظم و پیدادگری آنچه در قوه داشتیم فروگذار نکردیم و برای رضای تو در راه حق و عدالت مجاهدت کردیم. اینک پاداش ما یا گلوله توپ داده می شود ولی ما تا جان در بدن داریم در راه رضای تو که خدمت به پندگان توست دست برنخواهیم داشت و جان ناچیز خود را در راه عدالت که بزرگترین مظاهر و صفات توست و از هر چیزی نزد تو پسنندیده تر است نثار خواهیم کرد.

غرش توپ و تفنگ، ناله مجروحین، فریاد جنگجویان، شیهه اسبان مجروح، فرو ریختن دیوارها و پنجره ها و موج خون رستاخیزی برپا کرده بود که توصیف آن از قدرت قلم این ناچیز بیرون است.

انجمن آذربایجان و مظفری همچنان در جنگ پایداری می کردند و دشمن بدخواه را یخاک می کشیدند، وزیر اکرم و همراهانش که مسلط به خیابان سردر ظل السلطان بودند چنان آن محوطه را تحت آتش قرار دادند که صف مقدم قشون مهاجم از قسمت عقب جدا شد و جمعی از قشون دولتی با بفرار گذاردند و عده ای کشته شدند.

روسها چون ایستادگی آن سنگر را مشاهده کردند و تهدیدی که از آن ناحیه متوجه قشون مهاجم شده بود درک نمودند برای ویران کردن آشیانه آن آزادمردان به تیروی توپخانه متوسل شدند و توپها را بدان طرف کشیدند و با شلیکهای بی دریغ آن بنا را ویران نمودند، با اینحال آن آزادمردان دست از جنگ نکشیدند و تا آخر کار مقاومت کردند.

قشون مهاجم چون آثار ضعف و ناتوانی در جنگجویان مجلس احساس کرد بایک هجوم دسته جمعی که از تیروی توپخانه بهره مند می شد سنگرهای مقدم مجلس را اشغال کردند و به صحن مجلس و مسجد راه یافتند. اعضای انجمن آذربایجان و مظفری با مردانگی می جنگیدند و تا آخر کار سستی از خود نشان ندادند ولی چون مطلع شدند که مجلس به دست مهاجمین افتاده برای نجات جان خود از آن ورطه

خطرناک فرار کردند.

در آن روزهای بحرانی که حیات مشروطیت و آزادی به سویی بسته بود و امید سازش میان شاه ستمگر و ملت نبود و جنگ و خونریزی اجتناب ناپذیر بود موضوع دفاع در کمیته ملی مطرح شد و بزرگترین مشکلی که همه را ناراحت و مضطرب کرده بود نداشتن اسلحه کافی برای مجاهدینی که با دل و جان برای دفاع از مشروطه و جانبازی آماده شده بودند، کلیه اسلحه و فورهخانه دولتی را در باغشاه تمرکز داده بودند، بازارها بسته شده بود و یک تفنگ بقیمت جان یک آدم برای میلیون ارزش داشت.

بدون داشتن اسلحه ناریه در مقابل توپ و تفنگ قشون مهاجم سوفیقت محال بود. گفته شد ضیاءالملک عهدانی مقداری تفنگ و فشنگ دارد و همه را مخفی کرده است، با آنکه شهر نظامی بود و دولت با تمام قوا کوشش می کرد که به رهبران ملت دست یافته آنها را دستگیر نماید و سران میلیون در مجلس متحصن و از آنجا بیرون نمی رفتند. ملک المتکلمین و من مصمم شدیم که به منزل ضیاءالملک رفته و از او تقاضا کنیم که هر مقدار اسلحه که دارد برای نجات مشروطیت در اختیار ما بگذارد، پس از ملاقات طولانی و مذاکره بسیار با اینکه ضیاءالملک از دادن اسلحه به مشروطه خواهان وحشت داشت و از آن می ترسید که مقامات باغشاه آگاهی پیدا کنند و موجبات رحمت او را فراهم بیاورند در مقابل منطلق قوی و قدرت بیان ملک المتکلمین نتوانست مقاومت کند و به اندون رفت و پس از ساعتی دو قبضه تفنگ و سیصد دانه فشنگ به ما تسلیم کرد.

شک نیست که در آن روز اگر ما گنجی پیدا کرد بودیم به اندازه این دو قبضه تفنگ که برای دفاع آزادی بدست آورده بودیم خوشحال و مسرور نمی شدیم، تفنگها و فشنگها را در درشکه گذارده به مجلس آوردیم و آنها را به دو نفر مجاهد که بدون اسلحه بودند دادیم و بدین ترتیب دو نفر مسلح بر عده مدافعین مشروطیت افزوده شد.

بسیار دیده شده است که اشخاصی که در موقع صلح عربده کشی و اظهار شجاعت می کنند در روز جنگ زبونی از خود نشان می دهند و میدان جنگ را ترک می کنند و یا بهتر بگوییم هنوز جنگ شروع نشده راه فرار را پیش می گیرند و هرگاه یکی از اینگونه اشخاص فرماندهی عده ای را عهده دار باشد مسلما کار آن جماعت به شکست و تفرقه منتهی خواهد شد.

یک نفر لاف زن

افراد انجمن مجاهدینی که اکثر آنها کسبه و مردمان فقیر بودند و در جنگ مجلس شرکت داشتند و فرماندهی آنها را امجدالملک عهده دار بود، برای اینکه بیشتر فداکاری از خود نشان بدهند، حفاظت سردر مجلس را که حساسترین سنگر بود و اگر این سنگر از دست نمی رفت و کسانی که حفاظت آن را عهده دار بودند مقاومت می کردند شاید سیر تاریخ عوض می شد و اوضاع بصورت دیگری درمی آمد، به عهده گرفتند.

امجدالملک جوان ۲۵ ساله، برادرزاده حسنخان سردار کل له عهده دار فرماندهی انجمن مجاهدین بود و در روزهای آرامش سرتاپا مسلح بود و لافها می زد و گزافها می گفت و شجاعت خود را ستایش می کرد و اطمینان می داد که در راه حفظ مجلس و در مقابل دشمن تا آخرین دقیقه مقاومت خواهد کرد و تا جان در بدن دارد خواهد جنگید و بهمین جهت داوطلب شده بود که حفاظت حساسترین سنگر را که سردر مجلس بود عهده دار شود همینکه جنگ شروع شد و صدای توپ بلندگشت با کمال پستی و ناسردی مهمترین سنگر را که کلید فتح و شکست مشروطه خواهان بود ترک کرد و پا بفرار گذارد و همین عمل ناسردانه آن جوان سبب شد که عده ای از او پیروی کردند و سنگر را تخلیه کردند و بیش از چند نفر که ما نام چهار نفر از آنها را بدست آورده ایم اصغر نجار - پدانه - اصغر الا انداز - خان خانان در سنگر سردر مجلس باقی ماندند در نتیجه این نقطه حساس و مقاوم خالی از مدافع ماند و قشون دولتی با مختصر زد و خورد توانستند آنجا را تصرف کنند و به فضای مجلس تسلط پیدا کنند.

این جوان ۲۵ ساله عمه زاده میرزا جهانگیرخان بود و در حسن اخلاق سرسلسله جوانان مجاهد محسوب می شد با **اسدالله خان جهانگیر** اینکه امور داخلی روزنامه صوراسرافیل را که در آن روزهای خطرناک در مجلس اداره می شد عهده دار بود، شب و روز مسلح و در سنگری که حفاظت آن به او سپرده شده بود قراولی می کرد و عاقبت بطوری که از نظر خوانندگان گذشت باشجاعت بی نظیری در میدان جنگ شهید شد.

دولت آبادی در تاریخ زندگانی یحیی می نویسد میرزا اسدالله خان در ایام تحصن در بهارستان اغلب باسن بود، روزها زحمت روزنامه صور را تحمل می کرد و شبها تا صبح در سنگر پشت بام مجلس کشیک می داد، شب دوشنبه ۲۲ جمادی الاول که سن در بهارستان بودم این جوان را در نیمه شب دیدم خورجینی بردوش داشت و به اطافی که متحصنین در آن بودند وارد شد، در آن خورجین اوراق آخرین نمره روزنامه صوراسرافیل که با هزار زحمت به طبع رسیده بود جا داشت.

چون یاسی از نیمه شب گذشته بود، من بخواب رفتم و سفیده صبح از خواب بیدار شدم و با کمال تعجب دیدم که آن جوان همچنان بمرتب کردن صفحات روزنامه

مشغول است، از او پرسیدم مگر نخواهید این جواب داد چون شب را در سنگر بودم و نتوانستم نمرات روزنامه را مرتب کنم اینک که صبح شده سعی می‌کنم که برای اول آفتاب روزنامه مردم منتشر شود.

از غیرت و همت این جوان که سزۀ زندانش تازه دمیده حیرت کردم و هیچ وقت چشمهای معصوم او و صورت برافروخته‌اش از نظر من محو نمی‌شود و به‌شاکه نوری حکومت ملی به این نظر می‌نگرم که از خون اینگونه جوانان آبیاری شده. سپس اینطور می‌نویسد: در موقعی که نعش غرقه به خون اسدالله‌خان را کنار دیوار گذارده بودند میرزا جهانگیرخان که از کشته شدن عمه زاده و معاون خود بی‌خبر بود می‌رسد و نعش او را می‌بیند یا آنکه پیش از برادر او را دوست می‌داشت بدون آنکه خم په‌ایرو بیاورد و اظهار تأسف کند به جوانهایی که اطراف نعش بودند می‌گوید او وظیفۀ خودش را در راه وطن انجام داد حالا نوبت شمات زود بروید و نگذارید ظلم بر آزادی چیره شود و دشمن بدخواه کاسیاب گردد.

اداره روزنامه روح القدس در یکی از بالاخانه‌های خیابان چراغ برق بود و آن نامه ملی از آن کانون آزادی بیرون می‌آمد، همیشه جنگ شروع شد مدیر روزنامه روح القدس که یک انقلابی واقعی و آزادی‌خواه و فداکار حقیقی و متعصب در مسلک مشروطه‌طلبی بود و اگر برای لفظ عبور بخوایم موردی پیدا کنیم باید او را عبور نامید. تفنگ در دست گرفت و تنها، ستون قسطنی را که چون سیل به طرف مجلس سرازیر بود مورد حمله قرار داد و با هر گلوله‌ای که از تفنگ خارج می‌شد یک نفر از قسطن استبداد را بچاک می‌انداخت این مرد چنان عرصه را بر سربازهایی که آن خیابان را در دست داشتند تنگ کرد که صاحب‌منصبان را خشمگین نمود و معمم شدند بهر قیمتی که بود اداره روزنامه را تصرف و مدیرش را بکشند.

این بود که چندین دسته که عده آنها از صدها تجاوز می‌کرد از خانه‌های پست اداره روزنامه و بالاخانه‌های مجاور به اداره روزنامه راه یافتند و آن آزادمرد فرزانه که تا آخرین نفس دست از جنگ نکشید و چندین زخم برداشته بود و خون از سرو بدنش می‌ریخت دستگیر کردند و کت‌بسته با بی‌احترامی به طرف باغشاه بردند و به دست دژخیمان شاهش سپردند.

کاخ آرزوها درهم ریخت و فداکارهای نیم‌قرن بر باد ستاره آزادی غروب کرد رفت، آزادی رخت بر بست و ستاره مشروطیت غروب نمود و ظلمت استبداد بار دیگر محیط ایران را فراگرفت و حق و

عدالت از بین رفت و ظلم و بیدادگری جای آن را گرفت. هزارها ریزه‌ریز و قزاق و صاحب‌منصبان روسی تفنگ بردست و تفنگ‌های وارد معوضه مجلس شدند و همراه راه خود یافتند کشته و یا مجروح کردند. عمارت زیبای مجلس را بیاد تجارت گرفتند، در و پنجره‌ها را شکستند. قابلهای ممتاز را قطعه قطعه کردند و تمام اثاثیه را تجارت نمودند. جهدرالحها و آینه‌های بزرگ را شکستند و تکه‌های آن را میان خود تقسیم نمودند.

داستان توپ بستن مجلس به روایت روسها

ماسوتوف خبرنگار روسی که شاهد و ناظر آن وقایع خونین بود در کتابی که در پترسبورگ به طبع رسانیده چنین می نویسد: عمل جدی انقلابیون از اقدامات و عملیات عننی تا در موقع لزوم خودداری می کردند ولی سعی می کردند نفوذ خود را در مردم بیشتر کرده و آنها را برای جنگ قطعی حاضر کنند، اسلحه جمع می کردند و وسایل دفاع عماراتی که در صورت مصادمات جدی طرف احتیاجشان بود فراهم می ساختند، کیسه های حاکی بر سردرها و پنجره ها قرار داده بودند و مزیلهای کوچک بر دیوارها ساخته بودند، این کارها شاید تجربیات بعضی از انقلابیون بوده.

با اینکه در شبنامه ها که منتشر می کردند سعی می نمودند قزاقهای مسلمان را اغوا کنند ولی افراد نسیب قزاق بواسطه ایمان و عقیده ای که به صاحبمنصبان روسی خود داشتند اصلاً متزلزل نگردیدند، چون قشون ایران انضباط نداشت شاه برای مقابله با انقلابیون فقط به سر نیزه های قشون منظم بریگاد قزاق می توانست اعتماد داشته باشد اینست که باید گفت قشون قزاق و توپهایش از حکومت قانونی حمایت می کرد و چون تمام فشار مردم متوجه قزاقها بود باید حساب کرد که هر قزاق باید با پانصد نفر افراد مردم بچنگد و مقابله کند.

اگرچه سکوت در ظاهر شهر حکمفرما بود ولی عمل تسلیحات سربازان ملی و یاشیان در خفا و محرمانه با حالت جدی تری ادامه داشت، در ظاهر مثل اینکه تهران مرده است دکانهها بسته بود و سکوت مرگ آسا تمام شهر را فرا گرفته بود و سربازها و قزاقها در شهر گردش می کردند.

شب دوم تیرماه از کوچه های تنگ خطرناکترین قسمتهای شهر عبور کردم و اوضاع را از نظر گذراندم.

یکی از نمایندگان انقلابی مجلس بدرجه ای از موفقیت خودشان اطمینان داشت و خاطر جمع بود که به بی عزمی و تزلزل دولت می خندید.

خلاصه در سفارت روس ما هم اطمینان کاسلی به خاتمه بی سروصدای وضعیتی که

من فوقاً تشریح کردم داشتیم. ساعت ۸ شب دوم تیرماه سرهنگ لیاخف رئیس قزاقخانه برای مشورت مهم به باغشاه رفت، پس از یک ساعت از باغشاه به قزاقخانه مراجعت کرده صاحبمنصبان روس را احضار نمود و به آنها چنین گفت: اعلیحضرت از عرج و مرجی که پیدا شده بسیار ناراضی و دلشنگ است و مصمم به اقداماتی است که وضعیت ایجاب کند.

اقدامات فعلاً عبارت است از برقرار کردن حکومت نظامی به ریاست من و قوای پلیس هم در اختیار من گذارده شده است، چون مسجد سپهسالار و مجلس مرکز انقلابیون شده به من ارسیده که آن مرکز را مسخر کنم، اگرچه تصور نمی‌کنم انقلابیون به مقاومت قیام کنند ولی در هر حال اگر مقاومتی نشان دادند باید با تمام قوا آنها را منکوب کرد.

پس دستور داد که ساعت دوازده شب باید چهار توپ آتشبار در میدان بهارستان قرار داد و قاسم آفای میرپنج با قسمت خود تمام خیابانهای اطراف مجلس را اشغال کند. سپس چنین می‌نویسد:

بر طبق اطلاعاتی که داشتیم دوست نفر مجاهد مسجد سپهسالار را محافظت می‌کردند و یکصد و پنجاه نفر پاسانی مجلس را عهده‌دار بودند و عده‌ای برای دفاع در انجمن آذربایجان متمرکز شده بودند.

ساعت پنج صبح عده علی آقاخان سر تپیه به طرف مسجد روانه شد و بدون مقاومت وارد مسجد شده و به فرمانده کل اطلاع داد که مأموریت خود را انجام داده است ولی پس از چند دقیقه جمعیت زیادی به قیادت یکی از مبلغین خطرناک از عمارت داخلی مسجد بیرون ریخته با فشار عده قزاق تحت فرماندهی علی آقاخان را از مسجد خارج ساختند درهای مسجد بسته شد و مسجد مجدداً به یک قلعه محکم تبدیل گردید. پس از وصول خبر عدم کامیابی علی آقاخان میرپنج به رئیس بریگاد، فرمانده کل امر داد کلید قوا به طرف مسجد سرازیر شوند.

لیاخف پس از اینکه با دقت وضعیت قشون را بازدید کرد برای عرض راپورت به باغشاه رفت، پس از مراجعت از باغشاه شیپورچی با حال آشفته به او راپورت داد که قشون دولتی مورد هجوم انقلابیون واقع شده‌اند و به آنها شلیک کرده‌اند و توپخانه هم جواب داده و به قزاقها تلفات سنگینی وارد شده.

ساعت ۶ صبح کلید قوای آزاد تپیه، مرکب از چهار عراده توپ و دوست و پنجاه نفر سوار و دوست و پنجاه نفر پیاده در جلوی مجلس متمرکز شدند.

سلطان پریونف فرماندهی توپهایی را که در جلوی مجلس گذارده بودند عهده‌دار بود، یک عراده توپ هم در خیابان ظل السلطان و یکی هم بر مجلس عمودی مسلط بود و پهلوی هر تویی بیست نفر قزاق جای گرفته بود.

نزدیک ساعت ۷، هزاران نفر اشخاص مسلح از انجمن آذربایجان واقع در خیابان ظل‌السلطان بیرون آمده و سیدی را که دو نفر فدایی زیر بازوانش را گرفته بودند در جلو داشتند، درب انجمن یا محرابی که گوشه میدان گذارده شده بود بیش از هشتاد قدم فاصله نداشت و چنانچه آن جمعیت به طرف توپ می‌رفتند، می‌توانستند توپ را تصرف کنند ولی جمعیت با آرامی حرکت می‌کرد و به قزاقها فحش و نفرین می‌کردند و مشت‌های خود را تکان می‌دادند.

قزاقهایی که جلوی توپ بودند با جماعتی که با سید همراه بودند دست‌بگیران شدند، در همان وقت یک نفر سرباز که در قراونخانه بود بیرون آمد و تیری خالی کرد این تیر برای مجاهدین که انجمن آذربایجان را در دست داشتند علامت اعلان جنگ شد.

یک دفعه جنگ شروع شد و شلیک تفنگ آغاز گردید، تمام کسانی که در آن محوطه بودند و اسب‌هایی که به توپها بسته شده بود دفعاً گشته شدند، توپ‌هایی که در کنار بود و تویچی آن سالم مانده بود از پانزده قدسی به طرف جمعیت گلوله افشان شلیک کرد و دود بسیار آن را از نظر صاحب‌منصبان روسی که در آنجا ایستاده بودند پنهان داشت.

بدستور سلطان پریونف با توپ شروع به شلیک به مجلس شد، از اثر شلیک خیابانها خلوت و فقط کشتگان در روی زمین افتادند، آتش شلیک انقلابیون چنان شدید بود که قشون مهاجم مجبور شد به کوچه‌ها و خیابانهای اطراف پناهنده شوند و وضعیت بسیار خطرناک شد بطوری که تصور می‌شد همه چیز از دست رفته است.

لیاخف خود را به میدان جنگ رسانید و چون وضعیت را خطرناک تشخیص داد تصمیم گرفت که توپ‌هایی که در باغشاه بود به جله وارد میدان جنگ کنند و نیز توپ‌هایی که وسط میدان باقی مانده بود برای آنکه بدست مجاهدین نیفتد از میدان بیرون بردند و صاحب‌منصب روسی بتدارتکو دستور داد که بفوریت بتاخت پیش دسته دوم توپخانه که نزدیک سهراب مسجد سپهسالار بود رفته بگوید از جناح چپ مجلس را بکوبند صاحب‌منصب روسی مأموریت خود را بخوبی انجام داد، توپخانه چندین تیر به طرف مردم که از خیابانها برای کمک به مجلس هجوم آورده بودند شلیک کرد و آنها را متفرق نمود.

سلطان اوشاکف با دو نفر قزاق و ارادل بتاخت خیابانهای اطراف را دور زده تا دسته‌هایی که اطراف مجلس بود به طرف قوای عمده بیاورند، سلطان اوشاکف طرف حمله آتش تقاطعی گردید و هر دو نفر قزاق کشته شدند و عده‌ای از باغیان به طرف کوچه حمله ور شدند و ادامه حرکت دیگر اسکان نداشت.

تیمی در زیر گلوله حمله‌کنندگان تلفات می‌داد، عده‌ای از چابکان خود را به

پشت‌بام انجمن رسانیده بنای زدو خورد را گذاردند ولی اکثر آنها کشته و یا زخمی شدند صاحب‌مصناب روس بطور معجزه‌آسا از خطر جستند.

از طرف گوشه کوچکی یکنفر به طرف صاحب‌مصناب می‌آمد و به فریاد قزاقها توجیهی نکرد ولی یکی از قزاقها او را با گلوله از پای درآورد، در جیب آن شخص که سید بود یک بمب کوچک که ایرانیها نارنجک می‌نامند پیدا کردند هیچوقت منظره سخت هولناک جلوی مجلس و عدم امکان بیرون بردن زخمیان از آن و نعش آدم و اسب و آتش لاینقطع دسته جمعی و گرما و گرد و خاک و خفگی هوا از نظر آنها بی‌کی که آن را دیده و در آن مهلکه بوده‌اند فراموشی نخواهد شد.

برای آنکه بتوانیم توپها را نجات بدهیم بلازنب سوار بمنظور حفظ روح سلحشوری در زیر دستان خود تاخت از قربانگاه و زیر باران گلوله به طرف توپها تاخت و حلقه طناب را سر آن انداخت ولی طناب پاره شد، همین عمل را یکنفر قزاق ایرانی اجرا کرد و سه مرتبه گاهی طناب و گاهی سیم تلگراف را به توپ بست ولی تا طناب توپ کش را نیاوردند موفق به پیروزی توپ نشدند. با رویرو شدن خطر از جعبه‌های مهماتی که در میدان بهارستان افتاده بود گلوله برای توپ آوردند و در آن موقع دسته دوم با وکیل باشی رسید ولی فشتنگ نداشت.

ورود توپ و ذخیره و مهمات از باغشاه تقدیرات حتک را معین کرد، توپ را در خیابان گذارده اول انجمن و بعد مجلس را با گلوله‌های افشان و محرقه کوبیدند اداره خوب و صحیح توپها به دست سلطان پرییوف بود که مجلس و انجمن تبریر را مجبور کرد تیراندازی را ترک کنند.

در این موقع سلطان اوشاکف با ساول بلازنف در زیر آتش انجمن تبریز تقریباً یکصد و پنجاه قدم دویده اسبهای کشته شده را از جعبه‌های مهمات باز کردند که بتوانند فشتنگ برای توپها بیاورند ولی این اقدام پس از ساکت کردن دشمنان خطرناکی که از عقب و سمت چپ توپهای ما را گلوله باران می‌کردند و انتقال آتش به انجمن آذربایجان و خانه ظل السلطان امکان پذیر گردید، بنابراین یک عراده توپ را از خیابان به میدان کشیدند، در این موقع عده‌ای داوطلب برای مراقبت انجمن آذربایجان به پشت‌بام قراولخانه اعزام داشتیم، انجام این مأموریت بسیار خطرناک بود زیرا آنها بی‌کی که انجمن را در دست داشتند بقاصه ۴۰ قدم تیراندازی می‌کردند، توپ چند تیر انداخت و بقاصه کمی از پنجره‌های فوقانی عمارت سردر ظل السلطان یکنفر تیرانداز ماهر با فشتنگ مازر پیدا شد و توپچیان را یکی بعد از دیگری هدف ساخت، امیرپنج فرمانده توپخانه که پهلوی لیاخ بود بسختی مجروح شد پس از برگرداندن سرنوید به آن خانه و تمرکز آتش به آنجا موفق شدند تیرانداز ماهر را که بیش از ده دوازده نفر را از پای درآورده بود دور کنند.

مأموریت توپخانه این بود که انجمن آذربایجان را خراب کند، شورشیان بزودی خانه‌های ظل‌السلطان را تخلیه کردند، در ساعت یازده دشمن مجبور شده بود ساکت شود. توپخانه و عده‌ای سرباز به کمک ما رسیده و شروع به تخریب انجمن تبریز نمود. افواج و سربازها به غارت خانه‌های ویران شده پرداختند و مجلس را غارت کردند. فتح قشون شاه یا بهتر بگوییم تیب قزاق کامل و درخشان بود و باید این فتح را نتیجه لیاقت و خونسردی لیاخف و عملیات فداکارانه صاحب‌منصبان روسی دانست که برای افراد و صاحب‌منصبان ایرانی سرمشق شد. باید اعتراف کنم که هیچوقت تصور نمی‌کردیم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز رشادت کند که چند تفری در مدت کوتاه این جنگ از خود نشان دادند یکی از زخم‌داران که سه گلوله در سینه و دو تا بدست چپش خورده بود دوباره به صف برگشت و دیگران در زیر باران گلوله با فشنگ می‌آوردند یا به کمک رفقاشان که کشته و یا زخمی شده بودند می‌رفتند.

در پارک امین الدوله

در این روز که تقدیرات مشروطیت و آزادی بسته به پایداری و فداکاری کسانی بود که ملت مشروطیت را به آنها سپرده بود و آنها را حافظ و حامی آن قرار داده بود، از نمایندگان ملت و نگهبانان مشروطیت و یا بهتر بگوییم از صاحب‌خانه‌ها و کرسی-نشینان بهارستان فقط چند نفر در آن رستخیز دیده شدند و در میان آن چند نفر هم فقط حاجی میرزا ابراهیم آقا تفنگ بدست گرفته بود و با سایر فداییان راه آزادی مردانه جنگید و در راه حق و عدالت شهید شد. سایر نمایندگان ملت با کمال پستی و بی‌غیرتی راه فرار پیش گرفته و با در خانه‌های خود مخفی شدند.

همینکه قشون مهاجم چون سیل بنیان‌کن وارد مجلس شد سران مشروطه‌خواهان بناچار دیوارست شمالی مجلس را خراب کرده و خود را به پارک امین الدوله رسانیدند و در آنجا بلا تکلیف و سبوت و مغموم گرد هم جمع شدند.

ما هنوز نتوانستیم بفهمیم چه جریانی آن بزرگواران را به طرف آن مکان شوم کشید همینقدر می‌دانیم که خود آنها هم علت آن را نمی‌دانستند، مسلم این است که سروران ملت که آن روز در مجلس بودند کمترین فکری برای نجات خود نکرده بودند و اندیشه فرار در سر نداشتند و چون دیگران بیش از وقت مأمنی برای خود در نظر نگرفته بودند بدون اراده مجتمعاً از باغ مجلس بیرون رفته‌اند و چون پارک امین الدوله در همسایگی مجلس و در آن باز بوده به آنجا رفته‌اند.

امین الدوله سران احرار را بداخل شدن در عمارت دعوت کرد ولی آنها به عمارت نرفتند و در وسط باغ با حال بلا تکلیفی گرد هم جمع شدند، صدای تفنگ از اطراف بلند بود و معلوم بود که جنگ بکلی خاتمه نیافته است.

مرحوم بهبهانی رو به امین الدوله کرده گفت ملک‌المکملین در خطر است و باید او را در محل امنی مخفی کرد امین الدوله جواب می‌دهد من ایشان را به محل امن و مناسبی که از انظار پوشیده باشد رهبری می‌کنم و از این بابت خیال شما آسوده

باشد.

آقای میرزا محمد صادق طباطبائی نقل می‌کند من باتفاق امین الدوله، ملک المتکلمین، میرزا جهانگیرخان، قاصی قزوینی، میرزا داود خان علی آبادی، میرزا قاسم خان صور و چند نفر دیگر را که نمی‌خواستند از آنها جدا شوند به طرف بک حیات کوچک که هنوز ساختمان آن تمام نشده بود بردیم و در را به روی آنها قفل کردیم و دلخوش بودیم که آنها را از خطر و گرفتاری نجات داده‌ایم. از ورود رهبران مشروطیت به پارک امین الدوله بیش از نیم ساعت نگذشته بود که چندین هزار نفر سرباز و قزاق به طرف پارک حمله ور شدند و در بزرگ را شکسته تفتنگ بست و کف در دهان با حال خشم و غضب چون سیل وارد پارک شدند و هر کس را که سر راه خود یافتند بجا کت و خون کشیدند و به طرف آن جماعت بی‌اسلحه و بی‌پناه حمله بردند. مرحوم حاجی میرزا ابراهیم آقا تفتنگ خود را از دست نداده بود خواست که از آنها جلوگیری کند ولی فوراً هدف گلوله قرار گرفت و شهید شد.

مستشار الدوله نقل می‌کند: من فاجعه عاشورا را شنیده بودم ولی آن روز به چشم خود دیدم که مهاجمین آن جماعت بی‌پناه را که همگی از سران ملت و رهبران مشروطیت بودند احاطه کردند و با قمه و تفتنگ به آنها حمله بردند و از بیرحمی و قساوت هیچ فروگذار نکردند، من به چشم خود دیدم که سربازی با تفتنگ بر سر صورت بهبهانی می‌کوبید و خون از سر و صورت و ریش سفید آن روحانی بزرگوار جاری بود و بدون آنکه ناله کند به آسمان نگاه می‌کرد و فقط کلمه لا اله الا الله از زبانش جاری بود.

حکیم الملک می‌گوید من ناظر آن منظره فجیع بودم و به چشم خود دیدم که سربازی ریش سفید طباطبائی را می‌کند و یا مشت بر سر و صورت او می‌زند، مهاجمین آن جماعت را با وضعی که قلم از نوشتن آن عاجز است به طرف خارج پارک کشانیدند و چون وارد خیابان شدیم برای کشتن آنان شمشیرها را کشیده و حمله ور شدند خوبه‌خانه در همان موقع کاظم آقا سرتیپ قزاقخانه سواره با یک عده قزاق که بهمراه داشت رسید و چون آن منظره فجیع را دید شمشیر خود را کشید و با کمک قزاقهایی که همراهش بودند با زحمت موفق شد که آنها را از کشته شدن نجات دهد و چون مهاجمین را از گرد آنها دور کرد آنها را به طرف خانه‌ای که در کوچه مجاور بود برد و بدین ترتیب از چنگ مهاجمین بیرحم نجات داد و چند نفر قزاق مسلح در خانه گماشت و به آنها دستور داد که از دخول سربازها به آن خانه با اسلحه جلوگیری کنند و نیز نگذارند کسی از آنها از خانه بیرون برود.

مستشار الدوله می‌گوید پس از آنکه کاظم آقا ما را در آن خانه محبوس ساخت به باغشاه تلفون می‌کند و چگونگی را به شاه اطلاع می‌دهد محمدعلیشاه دستور می‌دهد که دستگیرشدگان را به باغشاه بیاورید. این بود که پس از نیم ساعت چندین

کالسکه و درشکه آوردند و آن جماعت را سوار کرده و تحت مراقبت یک غده سوار فزاق رواند باغشاه نمودند.

مستشار الدوله می گوید بمحض آنکه ما را در جلوخان باغشاه پیاده کردند همان واقعه پارک امین الدوله تجدید شد صدها نفر سرباز توپچی فرانس با کارد و قمه به طرف ما حمله کردند و عده ای را مجروح نمودند ولی رؤسای دربار متجمله حشمت الدوله به یاری ما شتافته و ما را از چنگال آنان نجات دادند و سپس هر چند نفری را به چادری برده در آنجا حبس و زنجیر کردند، شیخ رئیس را قبل از ما دستگیر کرده بودند و در زیر آفتاب سوزان زنجیر کرده بودند و سر زنجیر را به درخت بسته بودند و آن پیرمرد محترم دانشمند مجروح و عریان در حالیکه عرق از سرو صورتش جاری بود چنان ناتوان شده بود که بیحال گوشه ای افتاده بود.

مجلل السلطان که یکی از نمای باغشاه بود نقل کرده بود که فرشتها بهبهانی را بجای ملک المتکلمین گرفته بودند و می خواستند او را بکشند ولی من رسیدم و نگذاشتم.

چند نفر از سران آزادیخواه که در پارک امین الدوله بودند موفق شدند که خود را در گوشه ای مخفی کرده جان بدر برند.

حکیم الملک نقل می کند من در گوشه ای استاده بودم و آن منظره فجع را می دیدم و چون حس کردم کسی متوجه من نیست خود را پشت آلاچی که در گوشه پارک بود رسانیدم و در آنجا پنهان شدم آقای محمد بهبهانی و ممتاز الدوله هم از کسانی بودند که در آن آلاچی پنهان شده بودند و پس از خالی شدن پارک از مهاجمین توانستیم خود را مستخلص نماییم.

حکیم الملک و ممتاز الدوله هم با زحمت خود را به سفارت فرانسه می رسانند و در آنجا پناهنده می شوند.

این آزادمرد که در عنقوان جوانی در راه مشروطیت شهید شد

شهید سعید

هنوز بیش از سی و دو سال از مراحل زندگانی را طی نکرده
 حاجی میرزا ابراهیم آقا بود که به نمایندگی مجلس شورای ملی از طرف مردم آذربایجان
 انتخاب شد و به تهران آمد و از روز اول در ردیف وکلای

تندرو و آزادیخواه واقعی جای گرفت و یکی از شجاعان نامی بود که در مقابل استبداد با شهامت و شجاعت به مبارزه پرداخت و از بدل مال و جان در این راه مضایقه نکرد اگر بخواهیم ملکات قاضیه و صفات حسنه و بزرگواری و بلندی همت و ایمان به آزادی و ثبات قدم و شهامت این جوانمرد آزادمش را شرح بدهیم باید کتابی بنویسیم فقط می گویم (و لقد عاش سعیدا و لقد مات سعیدا) آزادمرد زیست و آزادمرد شهید شد و آنچه

در خور یک مرد وطن دوست و عدالتخواه است بجا آورد.

حاجی میرزا ابراهیم آقا روزی که جنگ شروع شد تفنگ بدست در صف جنگجویان مشروطه خواه جای گرفت و با کمال جارت و شجاعت تا دقیقه آخر جنگید و پس از آنکه میلیون شکست خوردند و بهارستان از طرف قشون استبداد اشغال شد حاجی میرزا ابراهیم آقا با تفاق ملک المتکلمین - میرزا جهانگیرخان - بهبهانی - طباطبائی - حکیم - الملک - مستشارالدوله - ممتازالدوله - آقا میرزا سید محمد بهبهانی - بهاء الواعظین - قاضی قزوینی - میرزا قاسم خان صور - امام جمعه خونی و سایر رهبران و زعمای مشروطه خواه به پارک امین الدوله رفت.

حاجی میرزا ابراهیم آقا بخلاف سایر مجاهدین که پس از شکست مجلس اسلحه خود را دور انداختند و راه فرار پیش گرفته بودند همانطور مسلح تفنگ در دست و تبار فشنگ به کمر به پارک رفت و همین که قزاقها و سربازها در پارک را شکستند و وارد پارک شدند حاجی میرزا ابراهیم آقا بکه و تنها برای جلوگیری و مبارزه به استقبال قشون ظلم و سقاوت و با خشم و غضب به آنها امر کرد که از محوطه پارک خارج بشوند ولی هنوز کلام او تمام نشده بود که به طرف او شلیک شد و بزمین افتاد و جان داد.

دولت آبادی می نویسد قزاقها حاجی میرزا ابراهیم آقا را گرفته لخت کردند و چون می خواستند پیراهن و شلوارش را هم از تنش بیرون بیاورند دیگر طاقت این توهین را نیاورد و با آنها گلاویز شد و در نتیجه شهید شد ولی حقیقت مطلب همانست که در بالا نوشتیم و مدبرک من هم گفته چند نفر از کسانیست که در آن معرکه حضور داشتند.

پس از آنکه قشون استبداد مجلس را اشغال کرد سربازها و ایکاش به غارت کرده زیادی از غارتگران پست فطرت به مجلس و انجمن آذربایجان و خانه میرزا صالح خان و خانه ظل السلطان و خانه بانو عظمی که در نزدیکی مجلس بود و خانه های اطراف مجلس ریختند و آنچه از اسباب نفیس بدست آوردند اگر توانستند بردند و اگر نتوانستند ببرند خرد و نابود کردند.

اشیای قیمتی که از زمان میرزا حسینخان سیهسالار در بهارستان باقی مانده بود هم دستخوش بیغما گشت، صدها چهلچراغ و جارهای بزرگ را خرد کردند و تابلوهای نفیس را پاره نمودند، قالیهای بزرگ قدیمی قیمتی را که نمی توانستند حمل کنند قطعه قطعه کردند و هر قطعه ای را نایکاری با خود برد، درو پنجه را شکستند، یکی از اعضای سفارت هندی می نویسد که به چشم خود دیدم که مردیست فطرتی لنگه در می برد و داشت و بعجله از عمارت مجلس دور می شد، حتی سنگهای هزاره ها را کتند و بردند و با خرد کردند.

آینه‌های قدی را خرد کردند و حتی قابهای سقفها را شکستند و از میان بردند. آنچه میز، صندلی، اثاثیه خاتم کاری، اسباب آبدارخانه، قهوه‌خانه بالاخره هرچه بود یا به بیغما بردند و یا معدوم کردند.

سنگهای سرسر پله‌ها و آهنهای معجز به بیغما رفت، قزاقها که قشون منظم دولت بودند و صاحبمنصبان روسی آنها را اداره می‌کردند نه تنها در غارتگری دست کمی از سربازان سیلاخوری و مقانی نداشتند، بلکه بیشتر اشیای نفیس و بر قیمت سهم آنها شد.

در ظرف چند ساعت بهارستان و خانه‌های اطراف مبدل به یک قبرستان شد و جز دیوارهای خراب و سقفهای واژگون شده چیز دیگری از آن بناهای مجلل و آباد دیده نمی‌شد.

صدرالعلماء و میرزا سید محمد برادر امام جمعه که در زمره در مسجد جامع در مشروطه خواهان بودند همینکه صدای توپ بلند شد به مسجد جامع رفتند و میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و حسین آقا کاشانی که از مشروطه خواهان بودند چون نتوانستند خود را به مجلس برسانند به مسجد جامع رفتند و عده زیادی از کسبه هم در مسجد جامع جمع شدند و گفتند در بر کردند و فریاد و اضطراب را به آسمان رسانیدند ولی برای کمک به مجلس از جای خود حرکت نکردند، فقط شیخ مهدی پسر حاجی شیخ فضل الله که سرپرشوری داشت و از کسی نمی‌ترسید و از اول مشروطه بر ضد پدرش قیام کرده بود با عده زیادی از مردم تهران که شاید متجاوز از دو هزار نفر می‌شد از راه پامنار به طرف مجلس روانه شدند ولی همینکه وارد خیابان سرچشمه می‌شوند به مقاومت قشون دولت بر می‌خورند و زد و خورد میان آنها در می‌گیرد، قزاقها میان جمعیت شلیک می‌کنند دو نفر کشته می‌شوند و در حدود بیست نفر مجروح می‌شوند و بناچار آن جمعیت بدون اسلحه در مقابل قشون مسلح ناب مقاومت نیاورده متفرق می‌شوند.

آقای میرزا علی اکبر ارداقی برادر مرحوم قاضی قزوینی که خود شاهد و شریک این صحنه‌های غم‌انگیز بود چنین می‌نویسد قبل از طلوع آفتاب مرحوم عصر انقلاب جلوتر از ما بیدار شده و گفت نمی‌دانم در خیابان چه خبر است. آدم فرستادیم بغوریت برگشته گفت شهر شلوغ شده با عجله لباس پوشیده بدون خوردن جایی بیرون آمدیم و با شاهده اشخاص مضطرب به نزدیک مجلس رسیدیم، دیدیم در جلوی بازارچه پامنار و سرچشمه قزاقهای سواره و پیاده صف کشیده و نمی‌گذارند احدی به طرف مجلس برود و در این بین دیدیم کالسکه مرحوم آقا سید عبدالله از دور پیدا شد که تقریباً پنجاه شخصت نفر دوزش را گرفته بودند، مرحوم سید عبدالله دستور داده بود کروک کالسکه را خوابانده

و خود معزی الیه با گردن کج و قیافه حق بجانب در آن جلوس کرده بود و عبارت مختصر و قتیکه ما هم خود را داخل آن جمعیت کرده با آنها هم‌صدا شده گفتیم بر جمال دل‌آزای محمد و آل او صلوات این صحنه سازی چنان قزاقها را مرعوب و از خود بیخود نمود که بی اختیار راه را باز کرده و خودمان را به مجلس رساندیم.

البته حال مجلس و مجلسیان بقدری مضطرب و پریشان بود که قابل توصیف نیست و اولین چیزی که شنیدیم این بود که گفتند قبل از طلوع آفتاب عده‌ای قزاق وارد مسجد سیهسالار شده و قصد داشته‌اند از یلدها بالا رفته به پشت بام بروند ولی طلبه‌ها و کسان دیگری که شب در مسجد بوده‌اند با خواهش و تمنا هرطوری بود از این اقدام جلوگیری کرده و بالاخره حضرات را از مسجد خارج می‌سازند.

از طرف هیأت رئیسه مجلس که البته آقاسید عبدالله و آقامیرزا سید محمد در رأس آن قرار داشتند پیوسته به مستگرها دستور می‌رسید دست از با خطا نکرده و مبادرت به شلیک نکنند و علاوه از طرف عمال درباری هم اشخاصی در بین مردم بودند که بعنوان دلسوزی و خیرخواهی به این و آن نصیحت می‌کردند خوب است متفرق شوید، مضافاً آنکه من می‌دیدم این مسئله بیشتر برادر این جانب و دیگران را نگران کرده که می‌دیدند اگر شروع به زد و خورد بشود صاحب منصب لایقی نیست که بتواند قوای مسلح پراکنده را جمع‌آوری کرده و در تحت یک دستور واحدی مورد استفاده قرار دهد.

عرض اینکه با یک چنین اوضاع در هم برهمی که هیچکس نمی‌دانست چه بکند و چه خواهد شد، یکمرتبه صدای شلیک تفنگ از طرف پایین خیابان بهارستان بلند شد و رفتد رفته به نقاط دیگر هم سربایت نمود و بالاخره معلوم نشد مبادرت به شلیک از طرف قوای قزاق بعمل آمده یا از طرف ملیون و در هر صورت از طرف بالا و پایین پیوسته مانند تگرگ، گلوله می‌بارید و نفرات قزاق تقریباً مثل برگ خزان به زمین می‌ریختند زیرا تمام مجاهدین پشت بام و بالاخانه‌های مسجد سیهسالار و مجلس و انجمن مظفری و انجمن آذربایجان و غیره را سنگر کرده و قوای دولتی در پایین ایداً بناگاهی نداشته و چنانچه از طرف لیاخف این اقدام متهورانه بعمل نیامده بود تمام قزاقها یا به فرار گذاشته و میدان سواره به یک صورت دیگری تبدیل می‌گردید. یعنی لیاخف برای سرکستی به اوضاع سواره وارد میدان شده و با ملاحظه وضعیت جنگ فوراً فرمان داد از خیابان شاه‌آباد یک عراده توپ وارد اول خیابان بهارستان کردند و رو بروی در مجلس نصب نمودند و یک نفر قزاقی که پشت توپ مشغول گرفتن فرمان بود از خانه باتوی عظمی گلوله به مغز او خورد و به زمین افتاد و همیکه توپچی دوه هم به سرنوشت اولی مبتلا گردید فوراً خود لیاخف به پشت توپ آمده و با شتاب هرچه تمامتر شروع به شلیک نمود و گلوله‌های توپ بخوبی از در مجلس وارد حیات شده متلاشی می‌گردید.

متعاقب آن توپهایی که قبلاً در میدان سرچشمه و قصر قجر نصب کرده بودند
بصدا آمده و برای اینکه تا یک درجه معلوم شود چه وحشت و اضطراب شدیدی
به جمعیت محصور مجلس عارض شده بود فقط کافی است بگویم متجاوز از دو هزار نفر
مردمانند گله گوسفند در عمارت مجلس بهم فشرده شده و سپس یک قسمت دیوار
عمارت را بدون بیل و کلنگ از شدت فشار خراب کردند.

مرحومان آقا سید عبدالله و آقا میرزا سید محمد و جمعیت کثیری از عقب بیرون آمده و
شروع بحرکت کردند بدون اینکه مقصد معینی در نظر داشته باشند ولی وقتی که
به نزدیک پارک امین الدوله رسیدند مانند سیل سرازیر پارک شده و امین الدوله نیز
با یک حرارت فوق العاده به استقبال واردین شتافت، بعد از ورود مرحوم بهیانی و
طباطبائی و عده دیگر در جلوی عمارت به زمین نشستند و یک عده دیگر که عبارت
بودند از ملک المتکلمین - میرزا جهانگیر خان - قاضی - بهاء الواعظین - میرزا محمد
علیخان - میرزا تقی خان - بابک سمعی و این جانب به تکلیف و هدایت امین الدوله
رفتم به طبقه دوم عمارت پارک و مابقی جمعیت هم در سرتاسر عمارت پراکنده شدند.
اتفاقاً این جانب در کنار در اطاق که مشرف به حیاط بود نشسته بودم. دیدم آقای
امین الدوله آمد جلوی آقای سید عبدالله دوزاوش و بعد از پنج شش دقیقه گفتگو و زیرگوشی
بالا آمده و اظهار کرد آقایان: چون ما بین این مردم ممکن است یک عده اشخاص مشکوکی
باشند که بدون شما را در اینجا به باغشاه اطلاع دهند لذا یک محل در نظر گرفته‌ام
که بفرمایید بروید به آنجا و خود جلو افتاده و ما از دنبال او روان شدیم و تیکه نزدیک
یک در دیگر پارک رسیدیم توقف کرده به پیشخدمت گفت آقایان را ببرید آنجا و
سپس با یک تعظیم بالا بلندی از همه خدا حافظی کرد پس از بیرون آمدن از پارک
پیشخدمت یک خانه را با انگشت نشان داد و فوراً برگشته در پارک را بست. خانه
مورد اشاره فقط یک اطاق بی در و پیکر بود که چند خروار گچ وسط اطاق ریخته بودند
و اگر احیاناً کسی از کوچه عبور می کرد بخوبی همه را می دید و ما خیال کردیم
پیشخدمت اشتباه کرده و یک نفر برگشت هرچه در زد جوابی نشنید و آنوقت معلوم شد
آقایان را مخصوصاً از سرباز کرده‌اند و این هم برطبق نظریه مرحوم آقا سید عبدالله بوده
یعنی ایشان تصور نمی کرده خود او را هم خواهند گرفت و بنظرش می رسد ممکن است
آقایان دست و پا کرده گیر نیفتند و اگر احیاناً گیر افتادند لامحاله با حضور معزی‌الیه
دستگیر نشده یعنی عنوان و حیثیت او محفوظ باشد تا بتواند در استخلاص آنها بکوشد.
با عجله مرحوم قاضی، خانه آقا سید حسن برادر حل‌المشین را به آقای میرزا تقی خان نشان
داده گفت از قول من به او بگو اقدام عاجلی در حق ما نکند. سعی رفت و به اتفاق آقای سید
حسن برگشت و او همینکه وضع ما را مشاهده نمود گفت فعلاً برخیزید و برویم به خانه
تا از انتظار مخفی باشیم. بهاء الواعظین گفت خوب است به سفارت انگلیس برویم،

مرحوم ملک المتکلمین گفت من که زیر بیرق اجنبی نمی‌روم، گویی این اظهار ملک المتکلمین مانند صاعقه آسمانی همه را خشک نمود زیرا بقدر پنج دقیقه سکوت مطلق همه را گرفت، من نمی‌دانم سایرین یا این عقیده مخالف بودند یا نه ولی فرضاً هم که یکی از آنها موافق بود این اظهار شرافتمندانه که از ته قلب پر حرارت او تراوش کرده بود چنان در قلب سایرین اثر بخشید که احدی جرأت نکرد قیافه مساعد نشان دهد، بالاخره قرار شد تا شب صبر کنند و در تاریکی هر یک به تنهایی از خندق رد شده خودشان را به حضرت عبدالعظیم برسانند.

خبرنگار روسی می‌نویسد با اینکه علی‌یک نوکر من

نمی‌خواست بگذارد که من از خانه بیرون بروم ولی حس

کنجکاوی مرا بر آن داشت که لباس پوشیده به طرف میدان

جنگ که هنوز صدای توپ و تفنگ از آنجا به گوش می‌رسید

روانه شوم، از کوچه‌های خلوت تهران که گویی در خواب مرگ فرودفته بودند خود را

به میدان بهارستان رسانیدم، توپخانه انقلابیون را که در خانه ظل السلطان سنگربندی

کرده بودند زیر آتش خود قرار داده بود.

سربازها، از خانه‌هایی که توپ خراب و ویران کرده بود مثل مورچه هرچه

دستشان افتاده بود بیرون می‌بردند، روی یکی از جعبه‌های توپ یک دستگاه پیانو

شکسته که بدستشان افتاده قرار داده بودند، میدان مجلس از خون رنگین بود و خون

موج می‌زد و هنوز به زمین فرو نرفته بود، نعش قزاقها و کشتگان دیده می‌شد که

قزاقها در گاری گذارده به طرف قزاقخانه حمل می‌کردند، قریب بیست نعش اسب در

میدان دیده می‌شد یک نعش در کنار قزاقخانه دیده می‌شد که خون از او جاری بود.

همه جا خرابی و ویرانی دیده می‌شد، خانه ظل السلطان بطوری غارت شده بود

که حتی چهار چوبهای در و پنجره را کنده بودند، تلفات قزاقها در این جنگ خیلی سنگین

بود، تمام مریضخانه‌ها از مجروحین پر بود، دکتر ویسویسکی روسی و دو نفر طبیب

ایرانی از بس زخم بسته بودند از پای درآمده بودند، کشتگان را در دو صف در حیاط

قزاقخانه مقابل مریضخانه قرار داده بودند، در چادرها و اطاق عمل خون موج می‌زد

و بوی گوشت تازه می‌آمد.

جمع زیادی دور کشتگان جمع شده و گریه می‌کردند و گویی کشتگان با سرهای

شکافته و در خون غلطان طلب انتقام می‌کردند.

پس از چند دقیقه دو نفر را به خانه فرستاده کل آوردند، سه نفر قزاق دستهای آنها

را با طناب بسته و آنها را محکم نگاهداشته بودند، قزاقها گفتند این دو نفر در خیابان

چراغ برق جنگ می‌کردند و جمعی از سپاهیان را کشته‌اند.

دستور فریاد خیلی مختصر بود، آنها را در میدان مشق بدار بزئید. اسرا را بیرون بردند و آن دوتنفر تسلیم مقدرات خود شدند، آنها را با تئ تفنگ به طرف میدان بردند و در یک چشم بهمزدن آنها را با قمه و شمشیر پاره پاره کردند. فردای آن روز من به باغشاه رفته و از شاپشال که آخودان مخصوص شاه بود سلوال کردم این دوتنفر را که دیروز کشتند چه کسانی بودند، او گفت یکی ملک المتکلمین و دیگری صوراسرافیل بود.

ناگفته نماند که شاپشال به یکی از درباریان گفته بود که من بیش از هر کسی برای کشتن ملک المتکلمین و صوراسرافیل سعی و کوشش کردم ولی شرح کشتن این دوتنفر این است:

امروز آنها را به باغشاه آوردند، دو نفر جلاد طناب به گردن آنها انداخت و از دو طرف کشیدند خون از دهان آنها جاری شد، سپس جلاد دیگر خنجری به قلب آنها فرو برد که جواهر و الماس شان بود. توضیح آنکه محمدعلیشاه بدرجدهای با ملک المتکلمین دشمن بود که مکرر گفته بود او را به دست خودم خواهم کشت و خنجر خودش را به جلاد داده بود که در قلب ملک المتکلمین فرو کند.

گرچه آمار صحیحی از کشتگان و مجروحین آن روز در دست

نیست و آنچه تا حال گفته شده متکی به مدرک صحیحی

تلفات جنگ

نمی باشد ولی پس از تحلیل و تجزیه وقایع و مطالعه

گزارشهایی که بدست آمده، تلفات آن روز فوق العاده زیاد

بوده است و این حقیقت پس از فتح تهران به دست مشروطه خواهان روشن شد.

نماینده سفارت فرانسه می نویسد من همان روز عصر میدان جنگ و خیابانهای اطراف

بهارستان را معاینه کردم، سطح میدان بزرگ بهارستان آغشته بدخون بود و حتی

در بعضی از نقاط خون بطوری زیاد بود که اگر کسی می خواست عبور کند تا میچ یا در

خون فرو می رفت و خیابانهای اطراف مخصوصاً خیابان جلوسجد سیهسالار و خیابان

ظل السلطان و خیابان چراغ برق خون آلود بود، در تحقیقاتی که از ماسورین بهداری

قزاقخانه بعمل آمد مسلم شد که عده مجروحین خطرناک از صد و پنجاه نفر متجاوز بود و

کشتگان بیش از صد نفر.

بطوری که در صفحات پیش اشاره کردیم خود روسها اقرار می کنند که تمام

سریضخانه ها سملو از مجروحین خطرناک بود.

روسها تلفات مشروطه خواهان را تا هزار و دوست نفر قلمداد کرده اند ولی

بطور تحقیق نمی توان به گفته آنها اعتماد داشت، تلفات سربازها بدون شک فوق العاده

زیاد بوده ولی چون آنها کس و کاری در تهران نداشته اند و قسوت هم آمار دقیقی نداشت

عده کشتگان را نمی توان بطور دقیق دانست.

سرلشگر محمد حسین خان آبرم که یکی از صاحبمنصبان قزاقخانه بود و به امر صاحبمنصبان روسی با ملت جنگید و در آن روز بطور خطرناک مجروح شده بود در زمانی که فرمانده قشون شمال بود برای میرزا سلیمان خان میکرده که حاکم گیلان بود چنین حکایت کرده بود، تلفاتی که در حمله اول از طرف ملیون به قزاقها وارد شد بدرجه ای زیاد بود که اگر مجاهدین پافشاری می کردند و توپخانه به داد ما نمی رسید شکست ما حتمی بود ولی مجاهدین از صدای توپ به وحشت افتادند زیرا تا آن روز صدای توپ نشنیده بودند، سپس راست یا دروغ چنین گفته بود در یکی از شبهایی که حال من خیلی سخت بود و بواسطه چندین زخم مهلک که برداشته بودم امید به بهبودی نبود و تب شدیدی داشتم، در نه قلب خود پشیمان بودم، ملک المتکلمین را در خواب دیدم که در جلو مجلس روی کرسی خطاب به ایستاده و صحبت می کند من پیش رفته که پایش را بیوسم پایش را عقب کشید و به من گفت تو خطا کار هستی ولی شفا خواهی یافت آن رویا چنان در من اثر کرد که اطمینان به شفا یافتن خود نمودم با وجود نأس شدید طبیبهای روسی.

خیانت بی نظیر

عندلیب آشفته‌تر می‌خواند این افسانه را.

ما این واقعه غم‌انگیز و داستان جانگداز را از قول محمدعلی ملک‌زاده و سیرزاعلی-اکبرخان ارداقی که هر دو شاهد و ناظر وقایع و شریک در حوادث بودند و باتفاق رهبران مشروطیت دستگیر شدند و زمانی با کمال سختی در باغ‌شاه محبوس بودند نقل می‌کنیم. پس از آنکه سران مشروطیت، آقایان طباطبائی - بهبهانی - ملک‌المکملین - سیرزاجهانگیرخان - مستشارالدوله - حکیم‌الملک - امام‌جمعه خوئی - حاجی سیرزا ابراهیم آقا - ممتازالدوله - قاضی قزوینی - آقا سیرزاسید محمد بهبهانی - بهاء‌الواعظین - مساوات - میرزا داودخان علی‌آبادی و عده دیگر به پارک امین‌الدوله می‌روند و در زیر درختان وسط باغ به مشورت می‌پردازند مرحوم طباطبائی می‌گوید جان‌ملک‌المکملین در خطر است و باید به‌وسیله که ممکن است او را حفظ کرد. امین‌الدوله جواب می‌دهد من یک خلوت کوچکی در گوشه باغ دارم که از هر جهت محفوظ است ایشان را بطوری که کسی نفهمد به آنجا برده مخفی می‌کنم.

امین‌الدوله شخصاً مرحوم ملک‌المکملین - قاضی قزوینی - بهاء‌الواعظین - محمدعلی ملک‌زاده - میرزا قاسم صور - میرزا داودخان علی‌آبادی - سیرزاجهانگیرخان - میرزا علی‌اکبرخان ارداقی را به آن خانه برده و در خانه را قفل می‌کند هنوز چند دقیقه از توقف آنها در حیاط خلوت نگذشته بود علی‌خان نامی که از مستخدمین امین‌الدوله بود ولی مشروطه‌خواه بود از پشت‌بام داخل حیاط خلوت می‌شود و می‌گوید من نزدیک تلفن بودم و به گوش خود شنیدم که امین‌الدوله به محمدعلی‌شاه تلفن کرد که ملک‌المکملین و چند نفر دیگر از مشروطه‌خواهان را در محل مناسبی نگاهداشته‌ام و منتظر امر مبارک هستم.

پس از این خبر بناچار این چند نفر با کمک علی‌خان در حیاط را شکسته و از راهی که علی‌خان به آنها نشان داده بود از پارک امین‌الدوله بیرون می‌روند و چند دقیقه در کوچه‌های پشت‌پارک نزدیک سرایخانه اسیرکاینها سرگردان می‌مانند.

محمدعلی سلکزاده می گوید من به پدرم گفتم که سرمیرضخانه امریکاییها نزدیک است و محل امنی است شما هم که چندی قبل می خواستید چشم خودتان را عمل کنید بیاید برویم به سرمیرضخانه، پدرم گفت مقصود جان من نیست باید کاری کرد که مشروطیت از میان نرود اگر مشروطیت از بین برود دیگر زنده ماندن من چه فایده دارد، اگر ممکن است مرا به حضرت عبدالعظیم ببرید تا شاید آنجا بتوانیم مشروطه خواهان را جمع کرده و نگذاریم چراغ آزادی خاموش شود والا سرمیرضخانه همه متعلق به احزاب است و رفتن به سرمیرضخانه امریکاییها حکم پناه آوردن به احزاب را دارد، چون منزل میرزاسیدحسن جبل المتین نزدیک بود یکی از همراهان می گوید بهتر است که برویم منزل جبل المتین، میرزاتقی خان رشتی که با آنها همراه بود به منزل میرزاسیدحسن رفته می گوید اگر مانعی نیست ملک المتکلمین و چند نفر دیگر به منزل شما بیایند، جبل المتین با کمال میل آن عده سرگردان را به خانه خود می پذیرد ولی بمحض اینکه آنها وارد خانه می شوند زنها که از شنیدن صدای توپ و تشنگ فوق العاده مضطرب شده بودند بنای گریه و فریاد را می گذارند، ملک المتکلمین می گوید نباید این بیچارهها را پریشان کرد و ممکن است ما را در اینجا دستگیر کنند و خانه جبل المتین هم به غارت برود بهتر این است از این خانه برویم و راهی را که خداوند برای ما مقدر فرموده در پیش بگیریم. هنوز چند قدمی از خانه جبل المتین دور نشده بودند که یک عده قزاق سرپرستی قاسم آقا میرینج که سامور دستگیری ملک المتکلمین از طرف باغشاه شده بود آنها را می بیند و فریادی از شادی بلند می کند که ملک را پیدا کردیم.

در موقعی که می خواستند از خانه جبل المتین بیرون بروند جبل المتین صاحب خانه به ملک المتکلمین تکلیف می کند بهتر است برای آنکه شما را نشانند لباس خود را تغییر بدهید، ملک المتکلمین می گوید من نمی ترسم و به این پستی تن در نمی دهم. در اینجا ناگفته نماند که یکسال پس از این زمان در موقعی که مشروطه طلبان قزوین را تسخیر کردند همان قاسم آقا را که سمت ریاست ساختن قزوین را داشت شکست داده و دستگیر نمود و بجرم دستگیر کردن ملک المتکلمین تیربارانش کردند.

محمدعلی سلکزاده که در تمام جریانات مخصوصاً روزهای وحشتناک آخر همراه و مصاحب پدر بزرگوارش بود چنین نقل می کند.

پس از آنکه پدرم باتفاق میرزا جهانگیرخان - قاضی قزوینی - ارداقی برادر قاضی - میرزا داودخان علی آبادی و من از خانه میرزاسیدحسن جبل المتین بیرون رفتیم هنوز وارد خیابان نشده بودیم که عده بی شماری قزاق به ریاست قاسم آقا اسیرتومان با شمشیرهای کشیده و سرنیزه ما را احاطه کردند و فریاد می زدند ملک المتکلمین است و مصمم بودند همه ما را بکشند ولی قاسم آقا مانع شد و گفت اینها مقصد دولت هستند

و باید همه آنها را نزد شاه ببریم.

ملک المتکلمین را ترک اسب قاسم آقا سوار کردند و میرزا جهانگیرخان و قاضی را دو نفر صاحبمنصب دیگر ترک خود گرفتند و مابقی را پیاده در وسط عدهای قزاق به طرف میدان مشق بردند و چون پیاده بودیم در وسط راه آنقدر سرنیزه و ته تفنگ بهما زده بودند که تمام بدنمان مجروح شده بود و خون از تمام اعضای ما جاری بود. بمحض اینکه وارد میدان مشق شدیم هزارها افراد مسلح که آنجا جمع بودند به طرف ما حمله ور شدند و مصمم به کشتن همه ما بودند، چنانچه چندین زخم مهلک به ملک المتکلمین وارد آوردند و یکی از انگشتهای آن مرحوم در نتیجه شمشیر یکی از قزاقها قطع شد ولی در اینجا هم عدهای از صاحبمنصبان به میان افتاده و ما را با تان مجروح و بدن خون آلود به طرف قزاقخانه بردند، ما بدرجهای خون آلود شده بودیم که دیگر نمی توانستیم همدیگر را بشناسیم.

غلامرضاخان سیرینج فحش زیادی به ما داد، میرزا جهانگیرخان به او گفت ای سرد پیشرف که خود را ایرانی می دانی ما را بجرم وطن دوستی و عدالتخواهی بحکم لیاخف روسی به این روز درآورده اند، تو برای خوش آمد اجانب به ما فحش و ناسزا می گویی لعنت بر تو ای مرد اجنبی پرست پیشرو، در همان حال که غلامرضاخان سیرینج به پدرم ناسزا می گفت یک صاحبمنصب جوان که رتبه سلطانی داشت با حال آشفته پیش آمد و گفت جناب ملک المتکلمین من از پیشرومی این شخص که برای حمایت از روسها به شخص محترم جنابعالی بی احترامی می کند معذرت می خواهم این شخص پست و پیشرف است و هرگاه شرافت داشت و ایرانی بود به شخص جنابعالی که نایب افتخار ایران هستید و جان خود را برای حفظ مملکت نثار کرده اید اینگونه بی احترامی نمی کرد، سپس شروع کرد به گریه کردن و بدروسها و لیاخف فحش دادن، بعد به پدرم گفت هر فرمایشی دارید با دل و جان فرمان بردارم، پدرم گفت ضعف زیاد دارم اگر ممکن است یک گیلان آب یا یک فنجان شربت با قدری نان به ما بدهید زیرا می خواهیم برای آنچه مندر شده تحمل و توانایی خود را از دست ندهم پس از چند دقیقه همان جوان مقداری نان و پنیر برای ما آورد ولی به تهیه شربت موفق نشد.

چون میرزا جهانگیرخان را بواسطه تنیدی که با غلامرضا کرده بود بردند در یک اطاق تنها حبس کردند پدرم گفت من باید تا دم آخر با میرزا جهانگیرخان باشم و خواهش کرد او را نزد ما بیاورند برخلاف انتظار تقاضای پدرم پذیرفته شد، میرزا جهانگیرخان را با حالت زار و ناتوان نزد ما آوردند.

در همان حال یک نفر صاحبمنصب روسی وارد اطاقی که ما در آن حبس بودیم شد و با خشم و غضب پاهای خود را بر زمین کوبید و دندانهای خود را بهم فشار داد و گفت ملک دین اسلام را خوب رواج دادی و مشروطه را خوب درست کردی حالا

تا می‌خواهی اینجا نماز بخوان تا در آخرت به بهشت بروی.

پس از چند دقیقه سرهنگ عزیزالله‌خان که طیب قزاقخانه بود آمد و زخمهای ما را پانسمان کرد، پدوم به او گفت بواسطه خون زیادی که از جراحات بدنم رفته پیراهنم به‌تمم چسبیده است و خیلی در زحمت هستم اگر ممکن است یک پیراهن بمن بدهید. دکتر با کمال جوانمردی و مهربانی پیراهنی آورد و با کمال ملایمت پیراهن پدوم را که آلوده به خون بود و روی زخمها چسبیده بود از تنش بیرون آورد و پیراهن تازه را به او پوشانید و زخمهای خون‌آلود را مجدداً بست و تمیز کرد.

در عمان موقع باقر نقال و حمزه سرباز را که هر دو از مشروطه‌خواهان بودند در مقابل چشم ما در میدان مستق تیربازان کردند و بدن آنها را در میان میدان انداختند.

ما در حدود دو ساعت در قزاقخانه بودیم و هنوز خون از جراحات بدن ما جاری بود که بحکم لیاختف رئیس قزاقخانه اسر شد ما را سوار توپ کرده به طرف باغشاه ببرند بعد نمی‌دانم به چه جهت نظر آنها تغییر کرد، همه ما را از روی توپها پیاده کردند و هر دو نفر را به یک طناب بستند و سرطناب را به دست یک قزاق سواره دادند و دستور دادند ما را کشان کشان به طرف باغشاه ببرند.

چون قزاقها می‌خواستند به ما بیشتر صدمه بزنند این بود که سرعت حرکت می‌کردند و ما مجبور بودیم عقب اسبها بدویم، من و میرزا داودخان را به یک اسب بسته بودند و پدوم و قاضی قزوینی را به یک طناب، برای من که جوان بودم دویدن چندان مشکل نبود ولی برای پدوم و قاضی بیش از حد تصور سخت و غیرقابل تحمل بود چندین دفعه زمین خوردند و قزاقها با شلاق آنها را بلند کردند.

عده زیادی در خیابان جمع شده بودند و با یک حالت بهت و سکوت ما را نگاه می‌کردند. سر چهارراه حسن‌آباد یک پیرمرد تنگ آبی در دست داشت با کمال بشرمی پیش آمد و به میرزا داودخان گفت ای بابی برای رضای خدا این تنگ را بسرت می‌زنم و آنرا بر سر میرزا داودخان کوبید، خون از سر آن مرد آزاد بیخواب جاری شد و اشک از دیدگانش فرو ریخت.

سید پیری که در نزدیکی ما ایستاده بود و با حالت تأثر ما را تماشا می‌کرد بی‌اختیار این شعر را خواند.

قرآن کنند حفظ و به‌طاهما کشند تیغ یاسین کنند حرز و امام زمان کشند

هنوز فاصله زیادی تا باغشاه داشتیم که عده زیادی سرباز و قزاق و اوباش باشمشیرهای شسته و چوب و حماق به استقبال ما آمدند و ما را در میان گرفتند و کردند آنچه را که قلم از نوشتن آن عاجز است. در این میان عده‌ای فریاد کردند که اینها را نباید کشت

آنها باید استتطاق شوند و اسرار خود را فاش کنند این بود که بزحمت ما را از دست آنها نجات دادند و بردند. در باغشاه زیر یک چادری مجبوس کردند، سپس عده دیگری از مشروطه خواهان را که بروز ما مبتلا شده بودند و خون از سر و صورتشان جاری بود به ما ملحق کردند، سپس زنجیر بزرگی آوردند و همه ما را به آن بستند و چون در آن زنجیر جایی برای میرزا جهانگیرخان نبود یک زنجیر شکاری به گردن میرزا جهانگیرخان گذاردند، مرحوم میرزا جهانگیرخان به فراشها التماس کرد که من جوان هستم و بیشتر می توانم تحمل مصائب را بنمایم خواهش می کنم ملک المتکلمین را از آن زنجیر بزرگ که فوق العاده در زحمت است باز کنید و این زنجیر شکاری را به گردن او بگذارید و مرا بجای او به زنجیر بزرگ ببندید، فراشها از این جوانمردی میرزا جهانگیرخان در آن موقع در تعجب شدند و با درخواست او موافقت کردند و پدرم را با زنجیر شکاری مقید کردند.

مردمی که اطراف ما را گرفته بودند به ما ناسزا می گفتند و آب دهان به طرف ما پرتاب می کردند، روح القدس که مرد شجاع و غیوری بود و چنانچه در صفحات پیش بدان اشاره کردیم شخصاً چندین نفر از قشون دولت را کشته بود بنای پرخاش را نسبت به قزاقها گذارد و آنها را بیسرف و اجنبی پرست خواند، قزاقها که چنین انتظاری از بکنفر مجبوس نداشتند به طرف او حمله کردند روح القدس که وسیله ای برای دفاع از خود نداشت دست در جیب خود کرده یک گلوله رسان بیرون آورد و به طرف آنها پرتاب کرد قزاقها خیال کردند که یعنی به طرف آنها پرتاب شده همگی روی هم ریخته فرار کردند و این عمل سبب خنده و تفریح چند دقیقه ما شد، هنوز غروب نسته بود که چند نفر قزاق آمده پدرم و میرزا جهانگیرخان و قاضی را نزد لیاخف فرمانده قشون دولتی که خود را در آن وقت چون سرداری فاتح می پنداشت بردند، ما تصور کردیم که آنها را برده اند بکشند ولی پس از نیم ساعت برگردانیدند.

مجبوسین از پدرم سؤال کردند که لیاخف به شما چه گفت؟ پدرم گفت که لیاخف مرا مخاطب قرار داده گفت ملک المتکلمین آیا بخاطر داری که چندین مرتبه از طرف سفارت و خود من به تو پیشنهاد شد که از این راه ناصواب که در پیش گرفته ای منصرف شوی و از دشمنی و مخالفت با امپراطور دست برداری و دوستی ما را بپذیری اینست عاقبت کسی که با امپراطور معظم روسیه مخالفت کند و با سیاست و منافع دولت روسیه در ایران کج تاسی کند. تو را فردا خواهند کشت و به نتیجه اعمال خود خواهی رسید. عبدالله خان سرهنگ که در آن زمان آجودان لیاخف بود و در آن جلسه حضور داشت چنین نقل می کند.

وقتی که ملک المتکلمین را با آن حال زار و ریش خون آلود و بدن مجروح و لباسهای یاره نزد لیاخف آوردند آن قیافه ملکوتی و منانت و قدرت ایمان و اتکالی

به نفس چنان لیاخف را تحت تأثیر قرار داد که از دیدن ملک المتکلمین رنگ از صورتش پرید و چند دقیقه ساکت ماند سپس بنای سرزتنش را گذارد و گفت آنچه را که از یک نفر صاحب منصب خارجی دشمن ایران و مشروطیت انتظار می‌رفت.

در تمام طول مدتی که لیاخف صحبت می‌کرد ملک المتکلمین بدون آنکه کلمه‌ای جواب بدهد به آسمان نگاه می‌کرد و پس از آنکه حرفهای لیاخف تمام شد بدون آنکه اعتنایی به او بکند صورت خود را به طرف رفقایش میرزا جهانگیرخان و قاضی برگردانید و شعری را که منتهوس این بود: ترک جان و اهل عیال در راه عشق اول منزل است خواند.

سپس ما را زنجیر کرده از چادر بیرون بردند و در یک اطاقی که نه فرش داشت و نه اتاقیه حبس کردند و در اطاق را بستند. بدرم در بالای اطاق زنجیر بود و من که در آخر زنجیر بودم دم در اطاق واقع شده بودم و از دور بودن بدرم خیلی ناراحت بودم آن شب را تا صبح کسی نخوابید و همگی با بدنهای مجروح و برهنه در روی خاک سرد افتاده بودند و ناله می‌کردند.

بعضی از محبوسین خیلی بی‌تابی می‌کردند، بدرم به آنها دلداری داد و آنها را که ضعف نفس از خود نشان می‌دادند تشییع کرد و چنین گفت:

ما در راه خدا و خدمت به ملت دچار این سختی شده‌ایم و در پیشگاه خداوند و تاریخ اجر عظیم خواهیم داشت. شما باید چنان شجاعت و از خود گذشتگی نشان بدهید که سرستق سایر ایرانیهای وطنپرست بشوید و شخصیت خود را در مقابل دشمنان مشروطیت و مملکت نشان بدهید. سپس چنین گفت: فردا من و میرزا جهانگیرخان را خواهند کشت ولی به شما کاری ندارند و شما زنده خواهید ماند و امیدوارم روزی به آنچه که آرزویند بودید برسید و از سیوه آزادی برخوردار شوید. من برای خودم نگران نیستم زیرا در زندگانیم آنچه از دستم برآمد برای نجات ملت ایران از قید اسارت و بندگی و هدایت آنها در راه سعادت و صلاح کوشش کرده و حال تخم مشروطیت و آزادی را با خون خودم آبیاری می‌کنم و روزی خواهد رسید که این گلبنایی که رنگ خون من و شهدای راه آزادی را دارند از خاک وطن سردرآورده و ایران را گلستان کند. ولی برای میرزا جهانگیرخان خیلی متأثر هستم زیرا او هنوز جوان است و اگر زنده بماند می‌تواند خدمات بسیاری در راه وصول به مشروطیت و آزادی بکند.

(توضیح آنکه در آن زمان مرحوم ملک المتکلمین ۴۸ سال قمری و مرحوم میرزا جهانگیرخان ۳۳ سال داشت.)

ظهور السلطان که یکی از محبوسین بود برای نگارنده نقل کرد که مرحوم ملک المتکلمین آن شب طوری با اعتماد و اطمینان و فصاحت و قلبی مطمئن صحبت

می کرد که همه ما حیران شده بودیم. به یکی از محبوسین که خیلی پریشان حال بود گفتم، ابلاء لالولاء.

همیشه در این دنیا مردمانی که سطح فکر و دانششان از دیگران بالاتر بوده و دامن همت برای نجات خلق و دفع ستمگری به گمراهانده، دچار این گونه مصائب شده‌اند و این شعر را خوانند.

کاش گشاده نبود چشم من و گوش من دشمن جان من است عقل من و هوش من

آقای ارداقی برادر مرحوم قاضی قزوینی که خود یکی از محبوسین باغشاه بود شمه‌ای از آن شب تاریخی را در یکی از جراید تهران اینطور نوشته است.

آن شب را مرحوم ملک‌المکلمین مکرر با مرحوم قاضی شوخی می کرد و چون ایام عادی صحبت می نمود و کمترین تزلزل و قشوری در او دیده نمی شد.

آقای طالقانی که نیز از محبوسین بود نقل می کند که ملک‌المکلمین ما را خطاب کرد و گفت رفقا فرضاً ما چند سال دیگر زنده مانده‌ایم و چندین خروار نان و برنج و روغن خوردیم. عاقبت سرگ برای همه ما حتمی و قطعی است، پس بهتر این است که با افتخار از دنیا برویم و ناظر این دستگاهی که فعلاً اجانب در او حکمفرمایی می کنند باشیم و روزهای ساعی که این باغشاه ظالم و بیخود بدمنافع دولت اجنبی در مملکت ما پیش آورده نبینیم.

پدرم به من فرمود فرزند کاری بکن که تا من زنده هستم تو را نشناسند زیرا این مردمان بیرحم برای اینکه بیشتر به من صدمه بزنند اگر بفهمند که تو یسر من هستی ممکن است تو را در جلوی چشم من بکشند ولی پس از کشته شدن من به تو کاری ندارند و پس از چندی تو را آزاد خواهند کرد و برای اینکه سایر محبوسین هم متوجه این نکته باشند و مستحفظین هم بشنوند با صدای بلند مرا مخاطب قرار داده فرمود پسرجان تو را چرا گرفته‌اند تو گویا شاگرد مدرسه هستی و در این کارها وارد نبوده‌ای یقیناً اشتباه کرده‌اند و البته تو را مستخلص خواهند کرد که بروی تحصیلات خود را تمام کنی.

در آخر شب ما را با همان زنجیر بزرگ که بسته بودند برای رفع احتیاج طبیعی چون حیوانات بیرون بردند و در مراجعت از حسن اتفاق من سر زنجیر واقع شده بودم و طبعاً پهلوی پدرم که بالای اطاق زنجیر بود واقع شدم از این پیش آمد پدرم خیلی خوشحال شد و من هم از تنهایی بیرون آمدم، یک اطمینانی در قلب خودم حس کردم از پدرم احوال پرسی کردم فرمودند حالت خوب است ولی جراحت انگشتم خیلی اذیت می کند من از یک کسی و پریشانی مادرم اظهار نگرانی کردم و گفتم اگر در خانه ما ریخته باشند و غارت کرده باشند نمی دانم به سر او چه آمده است. فرمود مگر نه آنکه ما

عهد کرده بودیم که جان و مال و عیال و هشی خود را در راه آزادی و عدالت فدا کنیم اینک موقع آن رسیده که همگی به عهد خود وفا کنیم و هر یک در سهم خود با شجاعت مصائب را تحمل نماییم. سپس فرمود درست گوش بده و آنچه به تو می گویم فراموش مکن، به برادرانت که در بیروت مشغول تحصیل هستند بنویس که من به شما وصیت می کنم که با هر دشواری که در پیش است تحصیلات خود را تمام کنید زیرا تمام این بدبختیها که ما مبتلا شده ایم در نتیجه جهل و نادانی مردم است و تا نور دانش و علم ارواح و قلوب مردم را روشن نکرده و در جهل و نادانی زیست کنیم همین آتش و همین کاسه است و نیز من از شما انتظار دارم که رویه پدرتان را شعار خود قرار دهید و خدمت به سلطنت و مجاهدت در راه مشروطیت و آزادی را وجهه همت خود قرار داده و خود را برای ایران بخواهید نه ایران را برای خود. من برای شما نام نیک به ارث گذاشته ام و امیدوارم با سربلندی و شرافت در تحت لوای خدمت به تنوع و عدالت، آنچه را که من به دست شما می سپارم حفظ و روح مرا از خود شاد و راضی کنید. سپس اضافه فرمود ما یوش نباش روزهای خوش و خرمی پیش خواهد آمد و عنقریب آفتاب آزادی از افق ایران طلوع خواهد کرد و با نور خود تمام نایا کنیا را از میان خواهد برد. در آینه ملت ایران بازماندگان مرا با نظر احترام خواهد نگرست و دوستان زیادی که در میان آزاد مردان دارم شما را گرمی خواهند شمرد بشرط اینکه شما هم از راه تقوی و ایران دوستی و شرافت منحرف نشوید تا شایسته پدری که تمام عمر و جان خود را به خدمت انبای وطن و برای بدست آوردن آزادی و عدالت و نجات هموطنان خود از زیر بار ظلم و فساد صرف کرده، باشید.

هنوز صحبت پدرم با من تمام نشده بود که نایب باقرخان صاحب منصب قزاق وارد شد که پدرم و میرزا جهایگیرخان را ببرد، از غرایب آنکه آنچه خواست قفل زنجیر پدرم را با کلیدی که در دست داشت باز کند نند، ناچار قفل را شکسته و پدرم و میرزا جهانگیرخان را بیرون بردند. من از پدرم پرسیدم شما را کجا می برند با همان خون سردی و شجاعت که مخصوص خودش بود جواب داد ما را می برند بکشند سپس رویه محبوسین کرد و گفت رفقا خدا حافظ...

ناصرالممالک که یکی از محبوسین بود نقل می کرد همینکه ملک المتکلمین پیا - خاست که به طرف مرگ برود بجای آنکه ضعف و فتوری در او پیدا شود یک روح شجاعت و شهامتی در او ظاهر گشت و یک اعتماد به نفس از او دیده شد که موجب حیرت همه محبوسین شد. یکی از محبوسین گریه و بی تابی می کرد ملک المتکلمین به او گفت ضعف نفس در مقابل دشمن نشان دادن شیوه آزاد مردان نیست. سپس گفت هرگاه از شماها بازخواست کردند که چرا چنین و چنان کردید تمام تقصیرها را به گردن من بیندازید.

میرزا جهانگیرخان بدون آنکه کلمه‌ای به زبان بیاورد از اطاق بیرون رفت. شاهزاده ناصرالممالک که در وسط زنجیر بود خواست خود را روی پای ملکش المتکلمین بیندازد ولی زنجیر مانع شد و فقط توانست دامان او را بگیرد و بیوسد و با سیل اشک که از چشمهایش جاری بود دامانش را ترکند.

روح القدس با صدای بلند گفت و یالیتنا کتامعکم و نفوذ فوزاً عظیماً. میرزا علی اکبرخان برادر قاضی قزوینی در روزنامه خبر می نویسد و تیکه ملکش المتکلمین را از اطاعتی که در آن حبس بودیم به طرف قتلگاه می خواستند ببرند او مثل یک شیر، یک شیر شجاع، یک شیر با شهامت و با وقار بود.

آقای نضام وفا در کتاب پیروزی دل که اخیراً به طبع رسیده می نویسد من در باغشاه محبوس بودم، و تیکه ملکش المتکلمین را به طرف مرگ می بردند به چشم خود او را دیدم، ملکش المتکلمین با متانت و وقار و اطمینان خاطر و بدون اضطراب مثل زمانی که برای ایراد خطابه به طرف کرسی نطق می رفت به طرف مرگ قدم برمی داشت و کمترین آثار ترس و وحشت در قیافه او دیده نمی شد.

ملکش المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را زنجیر برگردن در میان دو صندلی نازق و قرانی به حضور شاه بردند.

شهامت و شخصیتی که ملکش المتکلمین در این ملاقات از خود نشان داد تا نیم قرن نقل مجالس و محافل ایران بود.

یک پادشاه جابر فاتح که روی تخت سلطنت قرار گرفته و آن روز را اول روز زمامداری مطلق و کاسرانی خود می داند و از هزارها ستملق و بدخواه احاطه شده و در مقابلش یک بردی که چهل ساعت چیزی نخورده، خواب نکرده، تمام بدش مجروح است و میان او و مرگ جز چند قدم و چند ثانیه فاصله نیست، زنجیر به گردن ایستاده.

شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا این داستان غم انگیز را در حضور هزارها نفر که برای تجلیل در مزار شهدای راه آزادی جمع شده بودند اینطور بیان کرد.

پس از آنکه عمال استبداد آزاد مردان یگانه و خطیب و نویسندگان فرزانه و علمداران آزادی و دشمنان جور و ستمگری را به حضور آن پادشاه جبار که مظهر قساوت و بیرحمی و فساد و پست فطرتی بود بردند، چنان قوت نفس و نیروی ایمان از خود نشان دادند که همگی در حیرت شدند. محمدعلیشاه که با زور اجانب بر ملت خود ظفر یافت بود و برخلاف عهد و قسمی که با قرآن مجید مکرر در حضور نمایندگان ملت در حفظ مشروطیت خورده بود از منهدم کردن مشروطیت و از میان بردن حقوق ملت و خراب کردن خانه است چنان سرمست بود که سر از یانعی شناخت و از باده غرور سرمست بود

و درباریان و صاحبمنصبانی که گردش را گرفته بودند چون کسانی که کشور را از دشمن گرفته و یا وطن را از تجاوز بیگانگان نجات داده با کبر و غروری که قلم از ذکر آن عاجز است آن منظره را تماشا می کردند. محمدعلیشاه پس از آنکه کلماتی که درخور خود او بود ادا کرد چنین گفت:

مملکت ایران را که هزارها سال در زیر سایه پادشاهان با سربلندی زندگی می کرد دچار انقلاب و عروج و سرج کردی، رعایا که بندگان مطیع ما بودند به طغیان و عصیان و خودسری و مداخله در امور ملک و دولت وادار نمودی، مشروطه که بنا بر رأی و عقیده اکثر از علمای روحانی مخالف شریعت اسلام است برقرار نمودی و خواستی از این راه اعتبار سلطنت و شوکت پادشاه را از میان ببری و دین مزدک و بایبگری را در ایران رواج بدهی و ریشه خاندان سلطنت را از بیخ بر کنی و برای از میان بردن من دسیسه ها نمودی و اسباب چینیها کردی. حتی سوء قصد به جان من کردی و خواستی مرا از میان برداری. آنچه لازمه نصیحت بود بوسیله معتمدین خود به تو کردم و حتی وعده دادم که اگر مقصودت از این آشوبگری استفاده از مقام و پول است من تو را بی نیاز خواهم کرد و هر مقام و منزلتی که بخواهی باید آنرا در پیشگاه سلطنت جستجو کنی. به نصایح من یا بی اعتنائی و کبرگوش ندادی و به دبیرالسلطان و ارشدالدوله برخاش کردی و به من بدگفتی، حتی اخیراً راضی شده برای حندی از ایران خارج بشوی تا این خودسری و طغیان از میان برود و موفق بشوم امنیت را در مملکت برقرار کنم، باز تمکین نکردی و از خودسری و اجاجت دست برداشتی تا اینکه کار را به جنگ و خونریزی کشیدی و روزگار خود را سیاه کردی، حال در تلافی آنچه را که کرده ای ترا به بدترین وضعی خواهم کشت تا کشته شدن تو عبرت سرکشان دیگر بشود و بفهمند که نباید با پادشاه خود در مقام ستیز و مخالفت برآیند و رعایا و بندگان ما بدانند که هر کس از هر طبقه که باشد اگر در مقابل سلطنت گستاخی کند و حتی را که خداوند به سلاطین عطا فرموده به دست اجامر و اوباش بدهند به روزی که تو مبتلا شدی گرفتار خواهند شد.

ملک المتکلمین با عزمی راسخ بدون آنکه کمترین تزلزل در ارکان وجودش پیدا بشود یا ضعف نفس از خود نشان بدهد با شجاعت مثل زمانی که در روی کرسی خطابه صحبت می کرد با کمال فصاحت و متانت چنین گفت:

«ای پادشاه، کوشش من در تمام دوره زندگانیم برای این بود که مملکت ایران از تاریکی جهل و نادانی و یرتگاه فقر و مسکنت و پیرشانی بیرون آمده در ردیف مثل بزرگ جهان جای گیرد و سعی من برای این بود که ایران مقامی را که درازمنه گذشته تاریخی داشته و برجهایان حکمفرمایی می کرده بار دیگر بدست بیاورد نه اینکه

دست‌نشاندهٔ اجانب باشد و دیگران بر ما حکمفرمایی کنند.

مجاهدت من در راه مشروطیت برای این بود که پادشاه ایران در ردیف امپراطوران بزرگ جهان جا بگیرد و بربک ملت تمدن و آگاه به مقتضیات زمان و مترقی و سر بلند سلطنت کند و چون ترقی ملت و عظمت مملکت و سلطنت جز در لوای قانون و عدالت و بسط دانش و علم میسر نبود برای وصول به مدارج عالیہ تمدن و هم قدم شدن با کاروان علم که دنیا را تحت نفوذ خود قرار داده و طولی نخواهد کشید که عالم شرق را از اتوار تابناک خود روشن خواهد نمود، راهی جز برقراری حکومت مشروطه و بسط عدالت و شرکت دادن برگزیدگان مردم در تئذیرات خود نبود.

ناچار عمان راهی را که دنیای تمدن و ملل راقیه را به آن مقام شامخ علم و تمدن و صنعت رسانید پیش گرفتم و این راه صواب را در مصلحت پادشاه و ملت خود تشخیص دادم. و اگر راهی غیر از این اختیار می کردم و از نصایح درباریان بیخرد و متملقین حایلوس که جز منافع شخصی و فریب دادن پادشاه و رسیدن به مقامات عالیہ و استفاده نامشروع منقوری ندارند و در نتیجه کار ملک و مملکت را به این پایه از مدلت و بدیختی رسانیده‌اند و احاطع را بر مملکت مسلط نموده‌اند بیرونی کرده بودم اول به تو که پادشاه ایران هستی و سعادت و شکاوت ایران در درجهٔ اول به تو متوجه است خیانت کرده بودم. زیرا اگر مملکت ایران به اوج سعادت و ترقی نایل شود و از ترقیات محیر العقول دول راقیه بهره‌مند گردد و در ردیف ممالک بزرگ و سرافراز جهان جای بگیرد منافع و افتخار آن اول متوجه تو خواهد شد.

سپس با دست بطرف میرزا جهانگیرخان که با لباسهای پاره و خون‌آلود در کنارش ایستاده بود اشاره کرد و گفت:

«اینست حاصل سلطنت و فرمانفرمایی تو بر ملت ایران و اینست محصول قسمهایی که برای حفظ مشروطیت و سعادت ملت خوردی و اما اینکه مرا به کشته شدن تهدید کردی و حکم قتل مرا صادر نمودی بدان که از کشته شدن من چیزی عاید تو نخواهد شد و منفعتی نخواهی برد زیرا از هر قطره خون من ملک المتکلمینی بوجود خواهد آمد و پرچم مشروطیت و عدالت را خواهد برافراشت.»

ناگفته نماند که این جملهٔ اخیر ملک المتکلمین را نه فقط همه مورخین نوشته‌اند بلکه سالها نقل مجالس و محافل ملت ایران بود و مردم این سرزمین به داشتن یک چنین مرد با شهاست و قداکاری افتخار می کردند.

محمدعلیشاه از جملهٔ اخیر ملک المتکلمین چنان برآشفقت که فریاد کشید من تو را بطوری بکشم که حتی یک قطره خون از بدنت بیرون نیاید سپس به حاجب الدوله و درخیمان که اطرافش صف کشیده بودند گفت بروید این مرد را طناب ببندازید.

آقای علیتنی کوثری لیسانسیه دانشگاه تهران در رسالهٔ دکترای خود راجع به این

فاجعه چنین نوشته:

پس از بیانات ملک المتکلمین محمدعلیشاه چنان متغیر و آشفته خاطر شد که فریاد کرد بروید این مرد را به درخت بپندید و شکم او را پاره کنید و قلب او را برای من بیاورید تا بیستم قلب او از چه ساخته شده که با این جسارت و گستاخی با من حرف می زند.

دژخیمان، ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را احاطه کردند و به طرف قتلگاه که فاصله زیادی نداشت بردند.

تمام کسانی که در آن روز تاریخی حضور داشتند و شاهد و ناظر آن صحنه فجع بودند به اتفاق نقل می کنند که این آزاد مردان از جان گذشته با چنان عزمی راسخ و قدمهای ثابت به طرف مرگ رهسپار شدند که گویی مصداق آیه شریفه (یا ابتها النفس - المطمئنه ارجعی الاریک رضیتمرضیه) در مورد آنها نازل شده و چنان تجلیات پروردگار روح بلند و آزاد مرد آنان را تحت تأثیر قرار داده بود که گویی در آسمانها گام برمی داشتند و با مردم زمین سروکاری نداشتند.

نایب عبدالکریم که یکی از سران فراشهای شاهی بود و در آن مصیبت شاهد و ناظر بلکه متصدی بود و پس از شهادت فجع ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان چنان آشفته و متأثر شده بود که خدمت دوبار را رها کرد و توبه کرد و به کسب مشغول شد چنین نقل می کند:

وقتیکه ملک المتکلمین را به طرف قتلگاه می بردند در تمام طول راه به آسمان نگاه می کرد و به اطرافیان خود توجهی نداشت. چون آن مظلومان را وارد محل قتلگاه کردند ملک المتکلمین گاهی به اطراف کرد و با یک صدایی مؤثر که گویی از عالم غیب به او مدد داده شده این شعر را خواند

سپس به طرف میرزا جهانگیرخان متوجه شد و خواست همسفر گرامی و دوست حقیقی باوفای خود را ببوسد ولی دژخیمان مانع شدند و چون از وداع کردن و در آغوش گرفتن میرزا جهانگیرخان مأیوس شد سر خود را به طرف آسمان بلند کرد و آهسته گفت در آنجا همه دیگر را خواهیم دید.

دژخیمان که برای اظهار خدمت به آقای خود کمال تساوت و ملعنیت را بکار می بردند طناب بلند ابریشمی که یکسر آنرا به توبه بسته بودند به دور گردن ملک المتکلمین خداوند فصاحت و مظهر خلق الانسان علمه البیان و قائد آزادی و دشمن ستمگران انداختند و سردیگر طناب را چند نفر دیگر گرفتند...

چون خداوند مقدر فرموده که برخلاف آنچه که محمدعلیشاه می خواست خون ملک المتکلمین روی زمین ریخته شود و چنانچه او گفته بود از هر قطره اش آزاد مردی

بوجود آید آن روح نیرومند چنان مقاومتی از خود نشان داد که سیر غضبان برای خاتمه دادن به کاری که مشغول بودند کارد و شمشیرها را کشیده و بدن آن مظلوم را پاره پاره کردند.

منظره فجع و جانگداز قتل ملک المتکلمین بطوری توانایی را از میرزا جهانگیرخان سلب کرده بود که قادر بر ایستادن روی پای خود نبود و چون نوبت شهادت او رسید در خیمان او را کشان کشان تا پای طناب آوردند و چون نیمه جانی از او باقی مانده بود همینکه طناب را به گردنش انداختند بلافاصله جان داد و به دوست صمیمی خود پیوست. سپس فراشها جسد آن دو شهید راه آزادی را برده در خندق مجاور باغشاه انداختند، شاید منظورشان از این عمل این بود که جسد آن دو شهید طعمه سگها بشود و دیگر کمترین اثری از آنها باقی نماند.

ولی در نیمه شب عده‌ای از آزادیخواهان با وجود مخاطره‌ای که در پیش بود به خندق رفته و آن دو بدن پاره پاره را برداشته و در قبرستان کوچکی که در قسمت جنوبی باغشاه بود و اینک مقبره آنها در همان محل است برده و بدون غسل و کفن با همان لباسهای پاره و خون‌آلود دفن کردند.

مستشارالدوله و میرزااسیمان‌خان میکرده که در یکی از چادرها زنجیر بودند نقل می‌کنند که پس از آنکه جلادان یا آن بیرحمی ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را شهید کردند با کمال بیشرمی آمدند و در مقابل چشم ما کاردهای خون‌آلود خود را در نهر آبی که از کنار چادر می‌گذشت شستند و ما با قلبی دردناک و چشم‌گریبان ناظر آن فاجعه بی نظیر بودیم و هر دقیقه منتظر بودیم که نوبت ما برسد و ما را به آنها ملحق نمایند.

هنوز یک ساعت از بردن ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان از محبس نگذشته بود و محبوسین همچنان نگران و چشم‌درانتظار بودند که نایب‌باقرخان در حالیکه دو زنجیر شکاری زیر بغل داشت وارد محبس شد، زنجیرها را گوشه اطاق پرتاب کرد و با صدای بلند گفت ملک المتکلمین رفت آن دنیا را مشروطه کند از شنیدن این حرف محمدعلی ملک‌زاده که دیرزمانی بود دچار مالاریا بود و در آن ساعت هم تب داشت بی‌هوش به روی زمین افتاد و مدت بیست و چهار ساعت در حال اغما بود، حال سایر محبوسین هم معلوم و محتاج به ذکر نیست.

دولت آبادی می نویسد:

گرفتاری رهبران ملت تشون استبداد در پارک را شکست و به طرف کسانی که در دربارک امین الدوله آنجا جمع شده بودند هجوم برد، حاجی میرزا ابراهیم آقا را کشتند و سید محمد بهبهانی و آقا سید عبدالله را آنقدر با سرنیزه و توتنگ زدند که تمام بدن آنها مجروح و متورم شد، ریش بهبهانی را کردند و سر طباطبائی را شکستند، حکیم الملک و محتار الملک خود را مخفی کردند و روز بعد در سفارت فرانسه متحصن شدند.

قزاقها طباطبائی و بهبهانی را سروپا برهنه به قزاقخانه بردند ولی چون این دو پیرمرد طاقت راه رفتن نداشتند یک درشکه آورده آنها را به باغشاه بردند. با ورود به باغشاه جمعی از اشرار آنها را احاطه کرده می خواستند معدوشان کنند ولی چند نفر از درباریان آنها را خلاص کردند و در چادری حبسشان کردند، امام جمعه خوئی از کسانی بود که دستگیر شده بود ولی چون قبلا با شاه رابطه داشت با عذرخواهی مرخصش کردند.

ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی پس از آنکه اطلاع پیدا کردند که امین الدوله به باغشاه تلفن کرده که آنان در پارک هستند و تکلیف خواسته به خانه میرزا سید حسن جبل المتین که در مجاورت پارک بود رفتند. مادر جبل المتین که پیرزنی بود بنای گریه و ناله را می گذارد، ملک المتکلمین می گوید رفقا ما که باید کشته بشویم این بیچاره را ناراحت نکنیم، برخی زید از اینجا برویم. همگی از خانه بیرون می روند و در خیابان دوشان تپه گرفتار یکدسته قزاق می شوند، قزاقها آنها را احاطه کرده مجروح و مضروب می کنند و سپس آنها را به قزاقخانه می برند.

ناگفته نماند که سید جمال الدین و میرزا قاسم خان صور و چند نفر دیگر خود را در خانه جبل المتین مخفی می کنند و از آن مهلکه جان به سلامت درمی برند. در حالیکه آن جماعت مظلوم را سروپا برهنه به ضرب سرنیزه به طرف قزاقخانه می بردند، میرزا جهانگیرخان از زخمهای کارد و نساها اندیشه نکرده و با یک شهامت غیر قابل تصور فریاد می کشید ای مردم ما رفتیم شما دست از مشروطه نکشید ما را می کشند ولی شما تسلیم ظالم نشوید. ملک المتکلمین در مقابل صدمات و زخمهایی که به او می زدند می گفت لاجول و لا قوه الا بالله، پس از ورود به قزاقخانه آنها را در یک اتاق حبس می کنند، صاحب منصبها دسته دسته می آمدند و به آنها فحش می دادند.

میرزا جهانگیرخان آنقدر نطق می کند که او را می برند در یک اتاق تاریک حبس می کنند ولی ملک المتکلمین از صاحب منصب مأسور خواهش می کند که میرزا جهانگیرخان را به آنها ملحق کند و شرط می کند که دیگر نطق نکند.

پس از آنکه آنان را با خفت آنچه تماثر به باغشاه می‌برند یکدفعه دیگر اشرار و مستبدین و سربازها آنها را احاطه کرده و کتک می‌زنند و مجروح می‌کنند، انگشت کوچک ملک‌المتکلمین از ضربت شمشیر یک تراق قطع می‌شود. شب آن بینویان را به محضر لیاخف می‌برند، شاپشال روسی و علی بک هم در آنجا حضور داشتند ملک‌المتکلمین از اذیت و آزاری که قزاقها به محبوسین می‌کنند شکایت می‌کند، لیاخف امر می‌دهد که تا فردا کسی مزاحم آنها نشود.

شاپشال به ملک‌المتکلمین می‌گوید شما مرا خائن می‌نامیدید و به من بد می‌گفتید ملک‌المتکلمین می‌گوید شما به نفع روسها بر ضد مملکت ایران رفتار می‌کردید. شاپشال به میرزا جهانگیرخان از روی کینه می‌گوید شما در روزنامه نوشتید که من یهودی هستم، میرزا جهانگیرخان جواب می‌دهد من آنچه را که همه مردم می‌گفتند نوشتم. شاپشال می‌گوید فردا شما را به دار خواهند زد، ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان جواب نمی‌دهند ولی یک نگاه تحقیر آمیزی به او می‌کنند.

دولت آبادی می‌نویسد از حسن اتفاق، محمدعلی سلک زاده را در پهلوی ملک‌المتکلمین زنجیر می‌کنند، ملک‌المتکلمین به او می‌گوید مبادا بگویی تو بسر من هستی زیرا این قوم برای آنکه مرا بیشتر زنجیر بدهند ممکن است تو را در مقابل چشم من بکشند.

صبح ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را به طرف قتلگاه می‌برند و پس از نیمساعت فراشها زنجیری که به گردن آنها بود می‌آورند و در مقابل محبوسین به زمین پرتاب می‌کنند و می‌گویند ملک‌المتکلمین رفت مردم آن دنیا را مشروطه کند.

در وقت رفتن، ملک‌المتکلمین می‌گوید رفقا دیدار بازنسین است و سپس با گاسهای استوار و قلبی محکم و مطمئن بدون وحشت و اضطراب که گویی به طرف کرسی خطابه می‌رود به محل قتلگاه می‌رسد، اول ملک‌المتکلمین را طناب می‌اندازند و میرغضب شکمش را با کارد باره می‌کند، بعد میرزا جهانگیرخان را که از مشاهده قتل ملک‌المتکلمین دیگر رمقی نداشت و نیم‌مرده بود کشان کشان به طرف قتلگاه می‌برند و شهیدش می‌کنند. فسیعلم الذین ظلموا منقلب یتقلبون.

این دو پیرمرد روحانی که سوجد نهضت مشروطیت بودند و بهیهانی و طباطبائی بدون کوشش و مجاهدت آنها غیر ممکن بود که حکومت در باغشاه ملی جامه عمل ببوشد و قانون اساسی تدوین گردد. تا زمانی که مجلس به توب بسته شد تا یک شهامت و از خود گذشتگی برای حفظ مشروطیت و مبارزه با ظلم و دزدان استبداد از پای ننشستند و در تمام پیش-آمدهای خطرناکی که مجلس و مشروطه با آن روبرو می‌شد شجاعانه مقاومت و مبارزه

شدند.

صبح روزی که مجلس را به توپ بستند به بهیسانی و طباطبائی خبر دادند که قشون استبداد مجلس را محاصره کرده و بیم آن می‌رود که در به جنگ و زد و خورد بکشند.

این دو مرد روحانی بخلاف بسیاری از مشروطه خواهان و نمایندگان بدون قوت و وقت به طرف مجلس روانه شدند و بطوری که در صفحات گذشته این تاریخ نگاشتم صف قشون دولتی را از همه شکافتند و وارد مجلس شدند و به سران احزاب که در آنجا بودند مسلح گشتند.

بعد از آنکه قشون در بزرگ پارک امین الدوله را شکست و وارد پارک شدند آن دو بزرگوار به چنگال سربازان و قزاقها مبتلا و اسیر گشتند.

صدمه‌ای که به آنها زدند و بی‌احترامی که در حق آنها روا داشتند به قول مستشار الدوله واقعاً روز عاشورا را به خاطر کسانی که شاهد و ناظر آن منفره اسفناک بودند می‌آورد.

پس از آنکه آنها را با تدهنگ و مشت و لگد کوبیدند و ریش آنها را کندند و بدن آنها را مجروح کردند سر و پا برهنه به طرف باغشاه کشانیدند.

چون هر دو پیرمرد در حدود هفتاد سال از عمرشان می‌گذشت و با آن حال ناتوان و مضروب و مجروح قادر به راه رفتن نبودند قزاقها یک درشکه بدست آورده و آنها را در درشکه نشانده به طرف باغشاه بردند.

بمحض ورود به باغشاه عده‌ای از اوباش و قزاق و سرباز آنها را محاصره کردند و به کتک زدن آنها پرداختند و هرگاه حشمت الدوله و چند نفر دیگر از درباریان آنها را از جنگ مهاجمین نجات نداده بودند بطور قطع آنها را می‌کشتند.

حشمت الدوله می‌گوید طباطبائی سر و پا برهنه و فقط یک پیراهن پاره و یک شلوار در تن داشت. سپس طباطبائی و بهیسانی را در یک چادر کوچک حبس کردند و پس از ساعتی چون بیحال بودند یک قهوه برای آنها آوردند، بهیسانی از خوردن قهوه امتناع کرد، حاجب الدوله گفت ترسید زهر در قهوه نیست، بهیسانی یک نگاه تحقیرآمیزی بد او کرد و صورت خود را برگرداند و گفت لا اله الا الله.

بعد از چند روز آنها را به حضور محمدعلیشاه بردند، محمدعلیشاه با خشونت با آنها رفتار کرد و کلمات ناسزا به آنها گفت. بهیسانی با آنکه در چنگال آن مرد جانی و بیرحمه اسیر بود با همان شجاعت فطرتی که داشت گفت ما را یکشاید ولی با ما بی‌احترامی حرف نزنید. این حرف بهیسانی چنان آن پادشاه جابر را تکان داد که لعن صحبت را تغییر داد و با ملایمت با آنها صحبت کرد. حبس آنها در باغشاه طولانی نشد و پس از چند روز بهیسانی را که بیشتر مورد کینه محمدعلیشاه بود به اتفاق آقا

میرزا محسن دامادش با عده‌ای مستحفظ روانه کرمانشاه نمود و در آنجا آنها را با سختی در یک محل نامناسبی حبس کردند و تا موقعی که تهران از طرف مشروطه‌خواهان فتح شد در آنجا محبوس بودند و طباطبائی را هم به مشهد تبعید نمودند.

آقا میرزا محسن یادداشت‌های سودمندی از دوره یک سال و چند ماهه حبس خود و بهیانی در کرمانشاه به یادگار گذارده که ما در موقع برای درج در تاریخ از آن استفاده کرده و بنظر خوانندگان خواهیم رسانید.

بهاء الواعظین یکی از واعظ تهران بود و بدون آنکه خود بداند و متوجه باشد دارای روح انقلابی بود و همینکه انقلاب مشروطیت آغاز شد آن قوه مخفی، اعصاب او را تحت تأثیر قرار داد و چنان هیجانی در او بوجود آورد که بدون مذاقه و مطالعه و اطلاع از فلسفه انقلاب ملی، سر از پا نشناخته خود را در اقیانوس بیکران انقلاب که کسی ساحل آن را نمی‌توانست تشخیص بدهد و عاقبت آنرا پیش‌بینی کند، انداخت.

چگونه بهاء الواعظین
جان بدر برد

چون واعظ و اهل سمر بود در مجالس و محافل به منطقیهای انقلابی پرداخت و جلب توجه قاندين ملت را نمود و به معرفي چند نفر به اتفاق شيخ محمد علي تهراني در انجمن سري که یکی از شعبات جمعیت آزادیخواهان بود او در منزل اعتضادالحکما در پامنا تشکیل می‌یافت عضویت پیدا کرد و زمانی نکشید که در ردیف مشروطه‌خواهان دوآتشه قرار گرفت.

چون نیروی احساسات بر قوه عاقله او نفوق داشت بیش از آنچه مقتضیات وقت اجازه می‌داد راه تندروی پیش گرفت و خشم و غضب شاه مستبد را بر ضد مشروطیت برانگیخت چنانچه در یکی از نطقهایش محمدعلیشاه را پسر ام‌الخاقان خطاب کرد.

برای توضیح جمله فوق مذکور می‌شوم که از دیر زمانی در آذربایجان معروف بود که محمدعلیشاه فرزند مظفرالدین‌شاه نیست و مادرش ام‌الخاقان با جلودار خودش سروکار داشته و محمدعلیشاه میوه تلخ آن رابطه حرام و ناسرورع است.

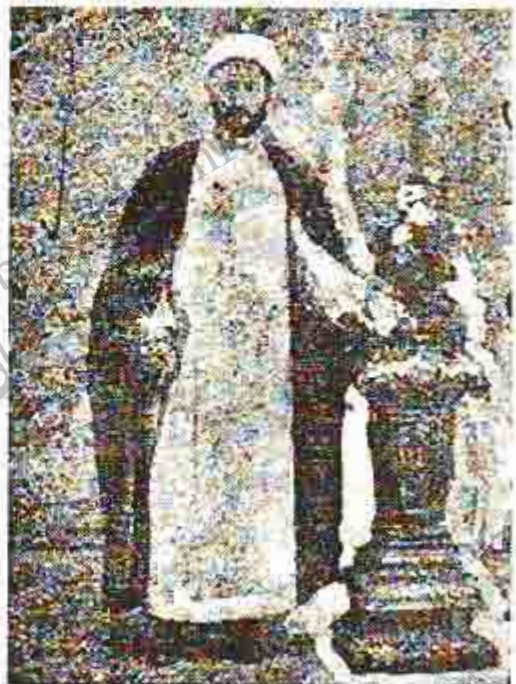
بهاء الواعظین بخلاف خطبای بزرگ که بواسطه قوت نفس و قدرت بیان مردم را تحت تأثیر افکار خود قرار می‌دهند و جامعه را به طرف هدفی که دارند می‌کشاند تحت تأثیر مردمی که در مجالس نطقش حاضر می‌شدند قرار می‌گرفت و آنچه که موردیست آنان بود می‌گفت.

باری بهاء الواعظین تا آخر دوره اول مشروطیت در ردیف انقلابیون تندرو بود و به همین جهت محمدعلیشاه کینه او را در دل داشت.

روزی که مجلس به توپ بسته شد و سران ملت به یارک امین‌الدوله رفتند،

بهاء الواعظین هم یا آنها بود و چنانچه ذکر کردیم به اتفاق ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی و چند نفر دیگر در عمارت ناتمامی که در گوشه پارک بود پناهنده شد.

همینکه پیشخدمت امین الدوله نزد آنان آمد و گفت امین الدوله به باغشاه تلفن کرد که ملک المتکلمین و چند نفر دیگر در منزل من هستند و دستور خواست و از طرف شاه جواب داده شد که آنها را نگذارید خارج شوند تا قشونها آمده آنان را دستگیر کنند، همه یقین کردند که اگر در این محل بمانند تا نیم ساعت دیگر دستگیر خواهند شد و باید از پارک خارج شوند.



بهاء الواعظین

بهاء الواعظین گفت اگر اینجا بمانیم همه کشته خواهیم شد، بهترین راه اینست که از در عقب پارک همگی به سفارت انگلیس رفته و در آنجا پناهنده بشویم این پیشنهاد بهاء الواعظین یک امیدواری در قلب حاضرین تولید کرد و از چهره اغلب مشاهده می شد که با این پیشنهاد موافقتند.

ولی ملک المتکلمین با خشم و تندی گفت من با اینکه یقین دارم کشته خواهم شد و بیش از هر کس مورد کینه شاه و روسها و مستبدین هستم مرگ را برپناهندگی به سفارت اجنبی ترجیح می دهم، این بیان ملک المتکلمین آنها را که طالب رفتن

به سفارت بودند تحت تأثیر قرار داد که حتی بهاء الواعظین هم حرات نکرد دیگر در این موضوع صحبت ندارد.

و در همان موقعی که آن جماعت می خواستند از پارک امین الدوله خارج بشوند و به خانه حبل المتین بروند بهاء الواعظین خودش را کنار کشید و بطوری که شخصاً در بیروت برای نگارنده نقل کرد در زیر پته های انبوهی که در یکی از نقاط دور دست پارک بود مخفی شد و همینکه شب شد به اطاق باغبان می رود و با التماس از او درخواست می کند که لباس باغبانی خودش را بدهد و در مقابل لباس او را که مسلماً قیمتی تر از لباس باغبان بود قبول کند مبلغی هم که در جیب داشته به باغبان می دهد، باغبان قبول می کند بهاء الواعظین لباس باغبان را می پوشد و سرووضع خودش را تغییر می دهد و فردا صبح پیش از طلوع آفتاب به طرف سفارت انگلیس می رود و با چایکی خود را به داخل سفارت می اندازد.

آنچه را که می نویسم عین یادداشتی است که ملکه ایران

همسر ظهیرالدوله و عمه بحمدعلیشاه به خط خود نگاشته

است، با خواندن این داستان حیرت آور خوانندگان این

تاریخ بی خواهند برد که در صورتی که قسطن استبداد نسبت

به ظهیرالدوله و خانواده اش که از منسویین نزدیک سلطنت بودند تا این درجه بیرحمی

و غارتگری روا داشته اند نسبت به خانه و کاشانه آزادیخواهان و اهل و عیال آنها

چه شقاوت و بیرحمیها که قلب از نگارش آن عاجز است کرده اند.

توب بستن خانه

ظهیرالدوله

روز پیش که اول جنگ شاه با مجلس بود من خواب بودم، شنیدم صدای فریادی

از توی باغ بلند شد از خواب بیدار شدم پرسیدم گفتند یکنفر را قزاقها عقب کرده بودند

بکشند خودش را انداخته توی باغ فریاد می کشد گفتم میادا اینجا نگاهش دارید که

اسباب فساد برای ما بشود، بیرونش کنید.

غلامرضاخان و ظهیرالممالک از انجمن اخوت آمدند توی باغ در هشتی که مرد که

نشسته بود او را بردند، انجمن اخوت، یک ساعتی در آنجا بود بعد رفت خانه غلامرضاخان.

تمام شد و رفت دو ساعت به غروب مانده بعد از آنکه مجلس را توب بستند و لابد

شنیده اید تفصیلش را، غلامرضاخان آمد پشت حصیری گفتند عرض دارم، گفتم بگویید،

گفتند الان یک کالسکه از دم خانه کنت رد کردند سید عبدالله و ظهیرالسلطان و سید

محمد تویش بودند اما هیچکدام عمامه یا کلاه نداشتند یک پیرامن و شلوار نشان

بود و از بس با ته تفنگ اینها را زده بودند بجاک و خون آلوده بودند مقصود این است

که اینها را با این حال بردند باغشاه که بکشند شما یک عریضه به شاه بنویسید توسط

ظهیرالسلطان را بکنید.

من گفتم ابدأ در این موقع عریضه من مشر شمری نخواهد بود به شاه چیزی نمی نویسم اما به امیربهادر می نویسم که ظهیرالسلطان جوان بود اگر خطایی کرده است شاه از کشتش بگذرد هر مجازات دیگر می خواهد بکند، کاغذ را دادم و اینها رفتند، شهر دیگر پیداست چه آشوبی است. تمام قزاقها و عراده های توپ از خیابان ما می روند حکایتی بود که چه عرض کنم من هم سپرده بودم چند نفر نوکرهای ما دم در بنشینند اگر کسی خواست وارد باغ بشود یا از این مقصرین خواستد پناه بیاورند نگذارند شب خوابیدیم و صبح بیدار شدیم میرآخور و علی اکبر دم در باغ می نشستند که کسی نیاید، پنج شش روز پیش هم هر جا قراول بودند خواستند برای دور باغشاه، قراول هم نداشتیم، میرآخور آمد پشت حصیری سیمین عذرا را صدا کرد و گفت به مملکه ایران عرض کنید نرسید روی پشت باسهای انجمن اخوت و عمارت بیرون و اندرون را تمام قزاق گذاشته اند، دو عراده توپ آوردند جلوی انجمن اخوت یکی جلوی عمارت اندرون وقتی میرآخور داشت این حرف را می زد یک گلوله تفنگ آمد توی اطاق، بنای شلیک را از روی پشت بام عمارت به اندرون و توی حیاط گذاشتند، من نگاه کردم دور تادور بام قزاق ایستاده و به اندرون بیخود تفنگ می انداختند تا رفتم بینم چه خبر است از آن در سفرخانه که رویه باغ است قزاقها ریختند توی سفرخانه، تقریباً قزاقها دویست نفر بودند خواستیم از پله ها برویم، سربازهای سیلاخوری شاید هزار نفر روی پله ها و توی ایوان و حیاط پر بودند و اسباب تالارها و اطاقها را غارت می کردند، من و سه نفر کلفت بالا مانده بودیم میان این همه قزاق و سرباز از هیچ طرف راه پایین آمدن نداشتیم یکعده هم عمارت بیرون را غارت می کردند یک قزاق روسی چادر را از سر من کشید من نمی گذاشتم آخر برداشت من هم چسبیدم تفنگش را گرفتم لوله تفنگ دست من بود تپش دست قزاق که یکمرتبه توپ اول را به عمارت انداختند، خوابگاه و اطاق زمستانی خراب شد، چهلچراغهای طالار افتاد، یک توپ دیگر به اطاق سفرخانه زدند که ما تویش بودیم، گلوبها ریخت چهلچراغ افتاد و اطاق پر شد از گرد و خاک و دود، متصل هم از پشت بام شلیک تفنگ به عمارت می کردند، بیچاره قناریها نفس آنها در ایوان آویزان بود دیدم که با گلوله زدند نفس افتاد، یک عراده توپ هم آوردند توی باغ برای خراب کردن عمارت بیرونی، دود و گرد و خاک بهوا می رفت، قزاقها و مردم غارتی دیدند عمارت خراب می شود ترسیدند یکمرتبه از اطاقها دویدند بیرون و من و دو نفر کلفت هم با آنها آمدیم از پله ها پایین وقتی آمدیم مادر آقای بیچاره بجه ظهیر حضور را بغل کرده بود، آدمها همه توی ایوان سر برهنه جمع شده بودند. فروغ الملوک و دو نفر که حمام بودند لخت با یک قدیفه سرینه حمام می خواستند بیایند بیرون قزاقها برایشان تفنگ می انداختند می ترسیدند، من آمدم پایین یکسره دویدم سرحمام فروغ الملوک را بیرون آوردم. بغل من می لرزید، رفتم توی حیاط از یک قزاق پرسیدم ما چه کرده ایم چرا

خانه ما را خراب می کنید؟ حالا وقتی است توی حیاط چشم چشم را نمی بیند، خود پلکنیک دم صندوقخانه ایستاده بود اسباب صندوقخانه را بالا می داد هرچه التماس کردیم که یک چادر بدهید ما سرمان بکنیم فحش می دادند یا ابداً جواب نمی دادند مادر آقا و آدمها وسط حیاط دور من جمع بودند تا یک گلوله تفنگ می آمد این بیچاره ها می ترسیدند می ریختند روی هم. من هم سربرهنه همین یک چادر نماز که دورم پیچیده بودند، فروغ الملوک تخت یک قدیفه بخودش پیچیده، دیگر هیچ کدام کلفتها چادر نداشتند، یک قزاق از پیش پلکنیک آمد پیش من پیغام داد چرا اینطور می کنید جواب دادم اگر می گوئید مقصر قاچم کرده ایم بگردید مقصر را پیدا کنید و ببرید ما که خودمان ده یازده نفر زن خلاقی نکرده ایم اگر حکم شده ملکه ایران را بکشید من ملکه ایران هستم سرا بکشید، راه بدهید دخترم و کلفتها از این خانه فرار کنند، گفتند راه فرار ابداً ندارید باید در همین خانه بمیرید، اذن راه و بیرون رفتن نمی دهیم اگر بگذاریم بیرون می روید سفارت اشکالی پیدا می شود باید در همین خانه بمیرید. مادر آقا با آدمها که این حرف را شنیدند ترسیدند خواستند التماس کنند گریه کنند من نگذاشتم به فروغ الملوک گفتم بیازود از خانه بگریزم همه آدمها را صدا کردم، چون آمدم عصر بود آشپزها رفته بودند و در را از آن طرف قفل کرده بودند اسبابها و غارتها را هم از پله بالاخانه می آوردند بالا روی پشت بام می ریختند برای اینکه قزاق زیاد آن گوشه حیاط جمع بود و هر طور بود من و فروغ الملوک و کلفتها از هول در آشپزخانه را از پاشنه در آوردیم رفتیم توی حیاط آشپزخانه آن در هم بسته بود آن را هم کشیدیم دویدیم توی کوچه که برویم خانه اردشیرخان، نوکر اردشیرخان راه نداد، توی حیاط اردشیرخان و روی پشت بام هم پر از قزاق بود، دیدیم بدتر شد آمدیم توی کوچه پشت آشپزخانه هرچه در خانه اثاثک را زدیم التماس کردیم گفتند در را باز نمی کنیم، بچه ظهیر که بغل مادر آقا بود ترسیده بود گریه می کرد قزاقها از روی بام صدای بچه را شنیدند فهمیدند ما داریم فرار می کنیم بنا کردند به توی کوچه تفنگ خالی کردن خواستیم برویم توی خیابان سوار و سرباز جلوی ما را گرفتند که اگر در خیابان بیروید شما را می کشیم در اینوقت کلفتها خیلی ترسیدند همه بلند گریه می کردند و به سربازها التماس می کردند بهرجهت یک نردبام شکسته اینجا بود من و فروغ الملوک آن نردبام را پدینوار گذاشتیم اول فروغ الملوک و مادر آقا را فرستادیم روی بام هرچه اصرار کردم چون نردبام شکسته بود کلفتها جرأت نکردند بروند دیدم اگر یک دقیقه معطل بشوم سربازها با تفنگ می زنند خودم هم بالا رفتم آدمها زبردست و پای اسبها ماندند وقتی رفتم بالا دیدم جامان از توی کوچه بدتر شد از آن طرف صدای توپ که یک ریز می زدند به عمارت بیرون و عمارت اندرون و انجمن اخوت را خراب می کردند و غریبه می کشیدند، از نوکرها هیچکس نبود جز میرآخور که قزاقها گرفته بودندش و به درخت

بسته بودند، با یک قزاق گویا آشنا بوده التماس کرد که بازش کردند خلاصه از روی بام رقییم پشت بام خانه امین السلطان، حاجی ابوالفتح خان و تمام مردهاشان متوحش توی باغ بودند التماس کردیم که یک نردبام بگذارند ما بیاییم پایین در خانه شما هم نمی مانیم از در خانه شما می رویم بیرون گفتند ما جرأت نمی کنیم اگر شما را راه بدهیم خانه ما را به توپ می بندند، وای حالا حال مرا تصور بفرمایید با ده دوازده نفر زن سربرهنه که همه می ترسیدند و بچه هم حیوانی ترسیده متصل گریه می کند از هر طرف گلوله عبور می کند و می ریزد. فروغ الملوک جای من ایستاده می گوید اگر گلوله به تو بخورد منمب خودم را از پشت بام پایین خواهم انداخت که بمیرم. آفتاب هم در شدت گرمیست خواجه اتابک را توی باغش دیدم التماس کردم گفت می روم پیش پلکنیک آدم می فرستد اگر مرخص کرد شما را راه می دهم اینهم رفت آدم بفرستد بقدر یک ساعت و نیم طول کشید ما روی پشت بام خانه خودمان را که خراب و غارت می کردند نگاه می کردیم گاهی هم چند گلوله ای به اطراف ما می انداختند که بالای سر ما و از پهلوی ما می گذشت. دیگر تسلیم ایستاده بودیم واقعاً تعجب در این است که چطور شد که یک گلوله به ما نخورد جانم از صدمه این دنیا خلاص بشود مگر یک آدم چقدر طاقت دارد، خدا شاهد است که الان که این کاغذ را می فرستید بقدری تنم می لرزد که قلم می خواهد از دستم بیفتد مسلمان نشود و کافر نشود آنوقت که هنوز از نردبان بالا ترفند بودیم به دو نفر از کلفتها گفتم بروید به این قزاقها التماس کنید نفری یک چادر نماز چیت هم باشد بگیرید و بیاورید سرمان کنیم، آنها هم دلشان را به دریا زدند و رفتند دو سه چادر نماز چیت پاره با چه التماسها گرفتند و آوردند که وقتی روی بام اتابک رقییم آنها را داشتیم.

یک ساعت به غروب مانده چهار نفر صاحب منصب آمدند توی باغ اتابک ما را بردند توی دالان آشپزخانه، این آشپزخانه نزدیک خانه اردشیر خان بود چون قزاقها اسبابها را بیشتر آنجا می ریختند بدرسگها ما را دیدند، تا آنجا رقییم ده پانزده تیر تفنگ عقب ما انداختند، ما توی دالان رسیده بودیم نخورد، یک قدری نشستیم رضا بالا که نایب پلیس است و عباسقلی خان کدخدای محله دولت با سی چهل نفر آمدند توی باغ، در باغ را هم باز کردند ما را بردند توی یک اطاق، یک زن فرنگی با چهار زن چاخجوری از اهل اداره آمدند پیش من که ببینند مرد میان ما نباشد ما را بگردند که بمب زیر چادرها مان نداشته باشیم، ما را گشتند و گفتند حالا هر کجا که می خواهید بروید. گفتیم می خواهیم منزل عمده الدوله برویم بعد از ده دقیقه شش تا درشکه آوردند ما را توی درشکه ها نشاندند، در درشکه من رضا بالا با تفنگ نشست و دو نفر تفنگدار این طرف و آن طرف، درشکه های دیگر را هم با تفنگدارها آوردند، رقییم خانه ملکه الملوک آن شب مثل مرده افتاده بودیم تمام خیال ما پیش شما بود یقین داشتیم یک تقصیری گردن شما

گذاشتند و شما و ظهیرحضور و ناصرقلی خان را کشته اند، من با سروردوله و فروغ الملوک رفتیم باغشاه، در باغشاه قیامی است اندرونی شاه در باغ وزیر افضه است بیرونی همان باغشاه مقصرین توی اطاقهای زیر بالاخانه می نشستند هنوز هم روزی ده نفریست نفر می گیرند می برند باغشاه. بهرجهت رفتیم پیش شاه هیچ نگذاشت من عرض کنم، از بس خودش وسلکه جهان اظهارندامت و پشیمانی می کردند قسم می خوردند که ما اطلاع نداشتیم دیگر حرف زیاد است همه را نمی توانه عرض کنم آخرش شاه به من گفت چه می خواهی هرچه خواهش داری بکن که اطاعت کنم، عرض کردم شما اگر سلطنت دنیا را به من دهید تلافی این بلائی که بر سر من آمده نمی شود من ایداً هیچ خواهشی ندارم هرچه اصرار کرد همین را تکرار کردم شب شد هرچه اصرار کردم مرخص کنید بروم اسیریه، نگذاشت. حاجی حسین آقا آمد باغشاه روی پای شاه افتاد و امان خواست شاه امانش داده مرخص کرد تقی زاده یا چند نفر دیگر رفتند سفارت انگلیس هنوز هم آنجا هستند هرچه می کنند که سفارت آنها را بدهد نمی دهد سهل است دوسه روز است که مردم منتظر شورش تازه ای از طرف انگلیسها هستند، شاه متصل می فرستد که اگر آنها را بیرون نکنید توپ به سفارت خواهیم بست می گویند جرأت داری یگو یک تفنگ به طرف سفارت خالی کنند. عجالتاً شهر در تحت اطاعت نظام پلکنیک است، غوغای غربی است باری یک شب و دو روز در باغشاه ماندیم به شاه عرض کردم من نمی توانم اینجا بمانم ظهیر السلطان این جا حبس است زیر زنجیر، متصل خواجه ها و غلام بچه ها می آیند تعریف می کنند که چه گفت، چه کرد، خوبست مرخص کنند من بروم اسیریه آنجا هم مال قبله عالم است گفت پس برو شهر هم در تحت قاعده نظامی است دو نفر دور هم نمی توانند جمع بشوند اهل خانقاه همه سلامت هستند اما بیچاره ها از غصه و ترس مرده بودند کاغذ نوشتیم همه را دلداری دادم آرام شدند.

البته شنیدید روزی که مجلس را به توپ بستند یک قزاق تفنگی به در خانقاه انداخته بود گلوله به آن بیچاره که در پشت در بود خورد و فوری مرد.

خانه ظل السلطان و جلال الدوله و بانوی عظمی را هم خراب و غارت کردند خانه عضد السلطنه را هم که توی باغ بهارستان بود چاییدند و خراب کردند خانه سید علی قمی را هم غارت و خراب کردند، دیروز زن و بچه اش آمده بودند خانه آقای نایب السلطنه عضد السلطنه هم بازنش خانه آقای نایب السلطنه است.

خانه نصف از مردم جزو را ناحق چاییدند، نمی دانید چه وضعی است آقای نایب السلطنه صبح که آمد پیش من این کاغذ را می نوشتم پرسید گفتم برای شما می نویسم گفت مخصوصاً از قول من سلام برسانید خیلی خیلی دردمر دادم دیگر بس است از حالات خودتان همه هفته مرقوم دارید.

میرزا علی اکبر خان ارداقی برادر قاضی قزوینی در روزنامه

خبر می نویسد:

داستان دستگیری

از زبان ارداقی

پس از آنکه ملک المتکلمین یا همان شهابت جبلی در جواب

کسانی که گفتند جان ما در خطر است و خوبست به سفارت

انگلیس برویم گفت: من محال است برای حفظ جان خودم در یک سفارت اجنبی متحصن

شوم. دیگر همه امیدها به یأس مبدل شد و همه فهمیدند که باید مصائب بزرگی را

منتظر بود، بعد لحظه ای فکر کرد و گفت ماندن ما در این خانه اسباب وحشت زنها شده

است بهتر است برویم به طرفی که تقدیر برای ما معین کرده. ملک جلو افتاد و ما از عقب

او وارد در کوچه ای که به خیابان زاله منتهی می شد، شدیم.

پس از بیرون آمدن از در، من دیدم اول و آخر کوچه را سواران قزاق گرفته و قاسم

آقای میرینج امر به دستگیری ما داد و نیز دیدم حاجی محمد تقی بنکدار را هم دستگیر

کرده اند و مستحفظ او چندین نفر اشخاص رجاله می باشند.

قاسم آقاخان امر کرد قاضی و ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان را سوار به ترک

قزاقها کردند و ما را تحویل اشخاص رجاله دادند.

سه نفر اولی را لخت نکردند ولی در حین لخت کردن اینجانب و ملک زاده،

بابک سمعی بواسطه غفلت لخت کنندگان با به فرار گذاشته و بعداً معلوم شد خودش را

به مریضخانه اسرکیاییها رسانیده پس به طرف رشت عزیمت کرد.

دستهای ما سه نفر (من و ملک زاده و حاجی بنکدار) را از دو طرف دو نفر رجاله

گرفته و به این ترتیب به طرف قزاقخانه حرکت دادند.

در بین راه دو اتفاق قابل ذکر است: اولی این بود که در جلو سفارت انگلیس

چون یک زن و مرد آرامنه ایستاده و تماشا می کردند، لذا مرحوم میرزا جهانگیر خان

از پشت ترک قزاق دستش را بلند کرده با صدای رسا فریاد کرد:

ای مردم! بدانید ما در نتیجه مبارزه با استبداد و تحصیل آزادی با کمال افتخار

می رویم تا کشته شویم و به هموطنان ما بگویید برای گرفتن مشروطیت استقامت ورزیده

و... ولی یکنفر قزاق از عقب باشوشکه به او حمله کرد و سرش را شکافت و نگذاشت

بقیه تعلق خود را بپایان برساند. دیگر اینکه یک عده سرباز سیلاخوری که آستینهای

خودشان را بالا زده و گویا برای غارت می رفتند وقتی که به نزدیک اینجانب رسیدند یکی

از آنها به دو نفر مستحفظ من نهیب زده گفت:

ایست بروید کنار، آنها هم مرا ول کرده بعقب رفتند و تفنگ کشید به روی

اینجانب ولی قیل از شلیک قاسم آقاخان رکاب کشیده با شلاق زد به سر سیلاخوری

مزبور و اینجانب را از کشتن نجات داد.

بالجمله پس از ورود به حیاط قزاقخانه که مرحوم ملک و دو نفر همراه او جلوتر بودند چون چشمان خون گرفته قزاقها به آنها افتاد لذا مانند یک درنده وحشی به آنها حمله کرده و اگر چند نفر صاحبمنصب با عجله از بالا به داد آنها نرسیده بودند قطعاً تکه تکه شده بودند یعنی صاحبمنصبان گفتند:

(اعلیحضرت همایونی خیال دارند اینها را دم توپ بگذارند...) عرض اینکه با این قبیل بیانات ما را نجات داده و وارد محبس نمودند.

چون در موقع حمله دست ملک المتکلمین شکافته شده بود و نیز حاجی محمدتقی بنکدار هم زخم خورده و خون سر میرزاجهانگیرخان بند نمی آمد لذا یک نفر دکتر قزاقخانه با یک انفوسیه آمده مشغول شستشو و زخم بندی شدند و رفتار دکتر خیلی نجیبانه و از روی دلسوزی بود اما انفوسیه گاهی به سروصورت میرزاجهانگیرخان سیلی زده و شماتت می کرد و ممانعت دکتر هم در حق او اثر نمی بخشید و بعلاوه قزاقها نیز دسته دسته آمده فحش می دادند و چون هتاکی آنها از حد گذشت لذا مرحوم ملک گفت:

آقایان ما غلط یا صحیح با حکومت مخالفت کرده و حالیه مغلوب شده ایم اعلیحضرت همایونی هر اقدامی که صلاح بدانند در حق ما اجرا خواهند فرمود ممکن است ما را دم توپ بگذارند و یا به چاه بیندازند و حتی احتمال دارد ما را غفو فرموده و خلعت بدهند ما امروز اسیر شما هستیم و اداره قزاقخانه اولین اداره نظامی سلطنت بوده و این به حیثیت و شرافت قزاقخانه برمی خورد، به یک عده اشخاص محترم این قبیل فحشهای رکیک داده شود مثل اینکه ما را در فاحشه خانه و یا قمارخانه گرفته باشند.

بر اثر این اظهارات ملک صاحبمنصبان به زور قزاقها را از محبس خارج کردند و دم در قراول گذاشتند و محبس یک صورت آبرومندی به خود گرفت و فقط صاحبمنصبان برای دیدن و تماشای ما می آمدند و بعضی از آنها قزاقهای روسی بوده که نفرات آنها بیش از صاحبمنصبان ایرانی توقف کرده و عمیقانه به مرحوم ملک و دیگران نگاه می کردند. تقریباً دو ساعت به غروب مانده ما را بیرون آورده و در مقابل دوست نفر قزاق سواری که صف کشیده بودند هر دو نفر را سوار یک عرابه توپ کرده و سر زنجیر را به عقب اتصال داده و قفل کردند.

قزاقی که زنجیر اینجانب و برادرم را اتصال می داد اظهار کرد:
بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری خیال دارند شما را دم توپ بگذارند نه خیال کنید دم باغشاه توپ نیست بلکه خیلی هست ولی میل دارند شما را دم این توپها بگذارند که مجلستان را خراب سازند.

تقریباً یک ساعت با حال انتظاری روی توپها نشسته بودیم که یک نفر صاحبمنصب روسی سواره از باغشاه وارد و وقتی که ما را دید با خشونت گفت:

بیاندازید پایین اینها را.

ما را پایین آورده و دستور داد در فاصله‌های معین سرزنجیرها را دادند یک نفر سوار قزاق و به این ترتیب از قزاقخانه خارج شده و وارد خیابان شدیم.

در اطراف خیابان جمع کثیری زن و مرد ایستاده به ما فحش می‌دادند و تف می‌انداختند و در پاره‌ای نقاط مخصوصاً پیرزن‌ها هجوم آورده می‌خواستند ما را کتک بزنند ولی قزاقها نمی‌گذاشتند و بالاتر از همه اینها گاهی افسر روسی فوق‌الذکر فرمان یورتمه به سواران قزاق داده و نظر به اینکه نمی‌توانستیم پیاده بپای اسب راه برویم لذا از جلو بواسطه کشیده شدن زنجیر و از عقب با خوردن شلاق مشغول دویدن شده و با یک وضع مستقیم با مقارن غروب وارد جلوخان باغشاه شدیم.

اردوی ساخلوی آنجا ریختند به سر ما و از هجوم سربازان سیلاخوری و سقانی فقط این قضیه را تذکر می‌دهم که یک نفر سرباز با تفنگ پنج تیر کوبید به پیشانی مرحوم قاضی و خون مانند فواره به سر و روی او سرازیر گردید.

و پس از اینکه مأمورین قزاق مقیم باغشاه با یک لوله و داد و فریادی ما را از جنگال سربازان وحشی نجات دادند وارد حیاط باغشاه گردیده و بعد از عبور از یک خیابان بدیگ محوطه وسیعی داخل نمودند.

در آنجا دیدیم در توی یک چادر قلندری عده کثیری دیگر محبوس هستند که جا ندارند ما را هم داخل آن جمعیت بنمایند بهمین جهت مجبور شدند در جلوی چادر مزبور ما را به زمین نشانیده و بهتر در معرض کتک خوردن قرار دهند چنانکه دادند.

یعنی نظر به معروفیت و اهمیت مرحوم ملک و همراهان او که طرف نسبت با دستگیرشدگان قبلی نبودند، اصلاً ورود آنها مانند میمب در سراسر باغشاه صدا کرد و تمام ساکنین آنجا از سرباز و فراش و سرایدار و غیره دور ما جمع شده و با مشت و لگد می‌زدند بر سر و صورت ما و از حسن اتفاق اگر پیش آمد زیر رخ نداده بود زیر دست و پا یکی له شده بودیم، یعنی یک نفر سیرینج (بعدها معلوم شد اسم او غلامرضا خان است) آمد با آهنک نظامی اظهار کرد:

قاضی، ملک المتکلمین و صوراسرافیل را بیاورید. این سه نفر را بلند کرده بردند لازم به توضیح است که ما خیال می‌کردیم لدی‌الورود به باغشاه همه ما را خواهند کشت و در این صورت خودداری در این باب باعث استعجاب شده بود ولی پس از بردن این سه نفر همه تصور کردند نظر به اهمیت آنها اعدام آنها را مقدم شمرده و توبت سایرین را به بعد موکول کرده‌اند. با وجود این تقریباً نیمساعت بعد آنها را برگردانیده و سیرینج فوق‌الذکر اظهار کرد.

حکم حضرت پالکونیک این است که می‌فرمایند اینها در امان هستند کسی حق ندارد اینها را بزند و نیز این سه نفر را علیحده زنجیر کرده و به آنها چایی و سیگار هم

بدهند.

موجب این دستور، آن سه نفر را چند قدم دورتر از ما بر زمین گذاشته و سپس در اطراف ما قراولان گذاشته و دیگر مانع می شدند اشخاص خارجی به نزدیک ما بیایند.

و نیز یک مقدار توتون و کاغذ سیگار و کبریت آورده در پهلوی ما گذاشتند و خیال می کردیم جای عم خواهند داد ولی ندادند.

من دیدم بر اثر این ارفاق ترحم آمیز لیاخف از لگد و توسری خوردن نجات یافته و می توانم سرم را بلند کنم و به صاحب منصب مستحفظ (باقرخان سلطان) گفتم جناب سرهنگ چون برادر بنده بیچیدن سیگار بلد نیست لذا خواهش می کنم مرا ببرید نزد ایشان. و نامبرده پس از اندک تأملی تقاضای مرا انجام داد و همینکه پهلوی برادرم نشستیم فوراً دامن پیراهن عربی او را پاره کرده و یک قسمت آنرا سوزانده گذاشتم روی زخم پشانی ایشان و با قسمت دیگر آن را بستیم، چنانکه این اقدام من در عکس آن مرحوم نمودار است.

فوقاً گفتم پیغام لیاخف آزار و اذیت ما را بر طرف نمود یعنی این اندازه مجال داد که افکار پریشان خود را در مقابل منظره دلبرای سپهر و تلالو ستارگان در یک نقطه تمرکز داده و مانند اشخاص معروقی که در وسط دریای طوفانی، ساحل نجاتی را جستجو نمایند همه متفکر و ساکت و آرام بودیم و عبارت دیگر همین احوال نسبت به گذشته یک حال خوشی بود که متأسفانه دیری نپایید که از دور صدای وحشت زای حکمه های منظم یک عده قزاق بگوش رسید.

یک دو، یک دو، یک دو.

و وقتی که به نزدیک ما رسیدند فرمان ایست به آنها داده شد و نه تفنگها را بر زمین کوبیدند.

بعد همه محبوسین قبلی و بعدی را بلند کرده و مانند گله گوسفند دور آنها را احاطه کرده و امر به حرکت دادند. قلب همه مانند گنجشک می لرزید زیرا همه خیال می کردند در این وقت شب که تا یک درجه آرامش برقرار بوده قصد دارند همه را شسته جمعی اعدام نمایند و بهمین جهت قوه زانوی یارهای افراد ضعیف النفس بقدری سست شده بود که قادر به حرکت نمی شدند ولی این شکنجه های فکری بزودی بر طرف شد زیرا پس از رسیدن به نزدیک عمارت در باغشاه دیدیم ما را پیچ داده و از چند پله بالا بردند و وارد یک اطاق پر عرض و طولی که بسیار بزرگ بود نمودند.

زمین اطاق با آجر مغروش بود و پس از اینکه همه محبوسین را در دور تادور طالار نشانند آجرهای سه نقطه از وسط را با سرنیزه تفنگ از زمین کنند و میخهای سرزنجیرها را کوبیدند به زمین و قفل کردند و بعداً یک عدد چراغ موشی نفتی در وسط

گذاشته و گفتند بخوابید.

همه ما دراز کشیده خوابیدیم ولی بواسطه کوفتگی بدن و زخمهای سر و صورت و خصوصاً با زنجیر سنگین و بدن لغت مشکل بود کسی روی آجرها بخوابد چنانکه با ناله‌های ضعیفی همه تا صبح بیدار بودند ولی از ترس قزاق می‌ترسیدند بلند شوند و بنشینند زیرا دم در به قراول امر شده بود که هر یک از اینها برخاستند با گلوله بزنند.

مقارن طلوع آفتاب اجازه بلند شدن یعنی نشستن به ما دادند و نظر به اینکه هر پنج شش نفر در یک زنجیر متعید بودیم لذا دسته دسته ما را به میال برده برگرداندند و آفتابه هم برای طهارت به ما نمی‌دادند و عجب تر اینکه در مدت دوره حبس حتی اجازه نمی‌دادند ما دست و روی خود را بشوییم.

باید بگویم مسئله میال رفتن برای ما یک مصیبتی بود که واقعاً طاقت فرسا بود زیرا اولاً روزی دوسرتمه ما را به میال می‌بردند که در وسط روز و یا نصف شب اگر کسی قضای حاجت داشت مانند ما را به خود می‌پیچید و ثانیاً زنجیر را باز نمی‌کردند که بعد از تمام شدن کار نفر اول نفر دومی به روی میال می‌نشست و این مسئله برای اشخاصی که در وسط زنجیر بودند هم برای آنها و هم برای طرفین زنجیر بی‌اندازه مشکل بود زیرا در توی میال می‌بایست مجوسین اول و آخر زنجیر در دور افراد وسطی جمع شده و گردن خودشان را پایین آورده و آنقدر صبر کنند تا کار آنها تمام شود.

غرض اینکه پس از خاتمه این عمل یعنی وقتی که تمام مجوسین را دسته دسته به میال برده برگرداندند مرحوم ملک المتکلمین به باقرخان گفت من و آقای قاضی معتاد به خوردن تریاک هستیم و خواهش دارم یک استکان چای و قدری تریاک به ما بدهید. باقرخان پس از یک ربع ساعت مقداری تریاک آورده و داد به ما ولی گفت چای نیست با آب بخورید.

مرحوم ملک گفت جناب قاضی... که در همین آن باقرخان با دو نفر قزاق که در دست هر یک از آنها یک عدد زنجیر شکاری بود وارد اطاق شدند و باقرخان قفل زنجیر ملک و سیرزاجهانگیرخان را باز کرده و پس از زدن زنجیر شکاری به گردن آنها به قزاقها گفت بلند کنید.

یکروز سیاه

سیرزاجهانگیرخان را جلو انداخته و ملک در عقب او حرکت می‌کرد و بهمین جهت او اول و زودتر از در اطاق خارج شد ولی خروج ملک بطور عادی صورت نگرفت یعنی ایشان مانند یک شیر موقر محتشمی با قدمهای سنگین و آرام رسید به در اطاق و در حین خروج از در اطاق کاری کرد که در آخرین دم مرگ ابداً فراموش شدنی

نیست، یعنی از حلقوم او مانند غرش رعد یک صدای سوحش در اطاق پیچید که تمام شنوندگان را مرتعش نمود و آن این بود که گفت:

ما بارگه دادیم این زفت ستم بر ما
برقصرستکاران تا خود چه رسد خذلان
پس از خواندن این شعر پای خود را از درگاه اطاق بیرون گذاشتند و از نظر ما ناپدید گشت ولی ظنین آهنگ گرم او یک لرزش و نوسانی در فضای اطاق ایجاد کرد که فوق العاده خوفناک بود.

یعنی اگر یک چشم حقیقت بین دقیقی که به جریان امور معنوی طبیعت هم ناظر بود، در همان آن می دید مدلول شعر ملک در حق درباریان همین اثرات را خواهد بخشید که بعداً همه دیدند به عبارت روشن تر، از غرش رعد آسای ملک برق سوزانی جهش خواهد یافت که غیر از دودمان یکصد و پنجاه ساله قاجاریه، خرمن هستی خیلی از خانواده های جور و ستم را نیز آتش خواهد زد.

عجب تر اینکه من نمی دانم بر اثر چه الهام مؤثری در همان آن شعر اول قصیده خاقانی بیخاطرم آمد که برادر هم برای مرحوم ایرج میرزا خواند:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مداین را آینه عبرت دادن
البته خاطرات اینجانب که دورنمای یک آینده دورتری را نشان می داد در غریزه ذاتی محبوسین که عبارت از حیات باشد کوچکترین تأثیری نداشت یعنی اظهار ملک مانند صدای ناقوس مرگ در خاطر همه واقعا این تأثیر را بخشیده بود که با بی زبانی در قلب خود مترنم بودند: (نه بر مرده، بر زنده باید گریست)

بالجمله یک ساعت بعد زنجیرشکاری میرزا جهانگیرخان و ملک را آورده و روی زنجیرهای دیگری که برای محبوسان بعدی ذخیره بود انداختند و قاضی گفت آنها را کشتند و بنا بود مرا هم بکشند و نمی دانم چه طور شد متصرف شدند.

حاجی محمد تقی بنکدار پرسید دیشب شما را پیش شاه بردند؟

جواب داد نخیر بردند نزد لیاخف و شاپشال که می خواستند عیقل ما را ببینند وقتی که وارد شدیم، لیاخف و شاپشال روی صندلی نشسته و ما را در جلوی آنها نگاه داشتند و لیاخف یکلی ساکت بود و حرفی نمی زد ولی شاپشال شروع کرد به ما ملامت و سرزنش کردن، خصوصاً به میرزا جهانگیرخان گفت من یهودی زاده هستم؟ فردا معنی این حرف را به ذائقه تو خواهم چساند. و در پایان اظهارت شاپشال آن مطالبی که در قرائخانه گفته بود مدلول آنرا برای لیاخف تعریف کرده و احکامی که دیشب از طرف لیاخف به مستحفظین ابلاغ کردند بر اظهارات ملک بود.

لازمه به توضیح نیست اعدام آن دو نفر که مبارزان سرسخت آزادی و مجسمه شهامت و وطنپرستی بودند تا که امین درجه محبوسین دیگر را عزا دار کرده است و بعلاوه چون خیال می کردند خودشان هم قریباً به سرنوشت آنها مبتلا خواهند شد لذا با

بغل کردن زانوی وحشت و اضطراب طوری مبهوت و از خود بیخود بودند که اشک تأثر از چشم هیچک از آنها جاری نمی شد و به عبارت دیگر تقریباً شبیه به یک مجسمه بیروح شده بودند که متبع اشک آنها یگلی خشک شده باشد.

فقط چشمان پسر ملک که پدر بی نظیرش را از دستش گرفته بودند دقیقه بدقیقه نمناک شده و نظریه اینکه نامبرده هم در اندیشه وحشت و مبهوتی یا سایرین سربیکه بوده لذا گریه ایشان نیز طوری نمود که اشکهای فراوان از چشمان او سرازیر گردد.

ب عبارت مختصر بهت سرگ آسبز این جمعیت را فقط یک حادثه تازه می توانست تغییر دهد چنانکه تغییر داد و آن عبارت از آوردن شاهزاده یحیی میرزا با عبا و عمامه بود که ورود او با این هیكل و صورت البته غیرمنتظره و مضحک بود زیرا با کفش سفید کتانی و کت و شلوار و صورت تراشیده و سیلهای پرپشت مسگی باید بنظر آورد که با عبا و عمامه خصوصاً در آن تاریخ بی اندازه منافات داشت و ایشان تفصیل گرفتاری خود را اینطور بیان کردند:

با اخوی خود شاهزاده سلطان میرزا در خانه..... بودیم که نامبرده حاضر نشد تبدیل لباس نماید و او جلوتر از من رفت و من بعد از رفتن ایشان با عبا و عمامه همتکه از خانه خارج شدم ساکنین آن محل مرا شناخته و گفتند یحیی میرزا را بین و مرا دستگیر کرده و بدون در نظر گرفتن مقصد عین گردانند، و اینکه به خیابان جلیل آباد نزدیک اداره ژاندارمری رسیدیم برای اینکه لامعاله خود را از چنگال یک عده اشخاص رجاله غیرمسئول نجات داده باشم دستم را دراز کرده به ژاندارمها گفتم (مرا بگیرید من یحیی میرزا هستم) آنها مرا گرفته به باغشاه آوردند.

قاضی شخصی نبود که کورکورانه به چاه افتد یعنی بقدر کافی معرفت به احوال خود پیدا کرده بود که بداند خط سیر او به همین نتیجه منتهی می شود.

او می دانست برای گرفتن مشروطیت و آزادی باید صدها نفر مانند خود او کشته شوند.

او می دانست حفظ استقلال مملکت بدون فداکاری افراد آن ابداً ممکن نیست چنانکه میلیونها نفر مردم دنیا پیوسته برای همین مقصود جان می دهند.

ب عبارت مختصر او قبل از دیدن لیاحف و شاپشال و قبل از اینکه این مسئله را به حاجی محمدتقی بنکدار بگوید به خود این جانب اظهار نمود، چنانکه از برخورد اولیه خود در مجلس شورای ملی که کاملاً معلوم نبود مجلس را به توبی خواهند بست ۳۵ تومان اسکناس از بغل خود در آورده و داد به من و ضمناً گفت علی جانم، خلاصی برای من ممکن نیست ولی احتمال می دهم تو از خطر مرگ نجات خواهی یافت غرض اینکه راجع به مبلغ مزبور تفصیل آترا بعد موقوف می کنم.

بالجمله پس از کشتن مرحوم ملک و میرزا جهانگیرخان، نزدیک ظهر یکصد نان

گرفته و یکعدد خیار پوسیده زرد ناهار برای ما آوردند که شام شب ما هم منحصر به همین بود.

بعلاوه سه ساعت بعد از کمیسیون مرکب از قهرمان خان حاجب الدوله و غلامرضا خان میرپنج در پهلوی اطاق ما تشکیل شد و یک عدد مردمی که مانند نوکرهای آقا سید عبدالله و غیره بی ربط دستگیر شده بودند آنها را می بردند و بعد از تحقیق مختصر مرخص می کردند و قاضی گفت چون در حق من بی اندازه اظهار عداوت و دشمنی ابراز می شود لذا تو خودت یک اظهاری بکن شاید تو را مرخص کنند.

وقتی که باقرخان وارد اطاق شد گفتم جناب سرهنگ سرا بیخود گرفته اند و چنانچه سرا هم باید استنطاق کنند... پرسید تو کی هستی؟ گفتم برادر قاضی، جواب داد پدر سوخته برادر قاضی هم استنطاق دارد؟

مختصر اینکه من از استخلاص اشخاص متفرقه ما را برای انداختن عکس بردند به حیاط و قبل از عکس برداری دیده باقرخان دوان دوان آمد و عبا و عمامه یعنی سیرزا را آورد و گفت حضرت والا با این لباس لازم است عکس بردارید.

باقرخان از صبح تا عصر یک مقدار تریاک برای قاضی می آورد که نظر به زیادی و کمی آن مقدار زیادی را ذخیره کرده در موقع می دادم بخورد و مقدار بعدی را برای وقت بعدی ذخیره می کردم.

روزی رضا بالاخان آذربایجانی (رئیس نظمی) که سابقه دوستی با قاضی داشت برای استخلاص یکی از همشهریهای خود وارد اطاق شده و قاضی به او گفت (چون زن و بچه من نمی دانند ما زنده هستیم لذا خواهش دارم قدغن فرمایید فقط زنده بودن ما را به آنها اطلاع دهند).

روز دوم باقرخان وارد اطاق شده از قاضی پرسید شما حب می خورید؟ جواب دادند تریاکی که می خوردم می داده دواخانه حب می کردند تا زیاد و کم نشود.

یک قوطی داد به ایشان و اظهار کرد از منزل شما فرستاده اند. یکی از مسائل جانگدازی که در حق ضیاءالسلطان و روح القدس هرشب تکرار می شد این بود که:

این دو نفر بدبخت را هرشب در پشت اطاق ما شلاق می زدند و ضجه گوشخراش آنها واقعاً طاقت فرسا بود و علت این اقدام برای این بود که آنها متهم بودند در انداختن بمب به محمدعلیشاه شرکت داشته اند.

اتفاقاً یک شبی روح القدس را بقدری زدند که قوه حرکت از او سلب شده بود چنانکه دو نفر قزاق مشارالیه را بغل کرده آوردند و در حین زنجیر کردن او باقرخان گفت پدر سوخته آخر اقرار نخواهی کرد؟

جواب داد والله قربان...

مجال حرف زدن به او نداد یعنی با گذاشتن پای چپ و راست خود شروع کرد بشدت مشارالیه را کوبیدن و بعد از فراغت از او به زدن سایرین شروع نمود. ولی من نفهمیدم چرا به بعضیها شلاق نمی زد که منجمله از آنها اینجانب بودم و وقتی لوبت به مرحوم یحیی میرزا رسید چنان با غیظ و غضب شروع به زدن او نمود که گاهی شلاق به سروصورت ایشان می خورد و برای حفظ چشم خود بزحمت به طرف دیوار می پیچید و عجب اینکه اهدا آخ نمی گفت و حتی بعد از بیرون رفتن باقرخان با خنده رویی و بشاشت برگشته به سایرین گفت این صدمات را باید در راه آزادی تحمل نمود چنانکه در انقلاب فرانسه عملیاتی در حق آزادیخواهان می کردند که بدن انسان مرتعش می شود.

قاضی یک صدای گرم گیرنده ای داشت که گاهی آیات قرآن و زمانی ترجیع- بند هاتف و یا اشعار نظامی و سعدی را زمزمه می کرد و آهنگ صدای او بقدری جذاب بود که قزاقها هم اظهار تامل به خواندن او می کردند و بعد او یک روزی راجع به فاجعه صحرائی که بلا شروع به خواندن این اشعار نمود:

بشرب بیاد رفت به تمنای ملک ری بطحی خراب شد... الخ
عرض اینکه خواندن این اشعار یک گریه شورانگیزی ایجاد کرد که حتی قزاقها هم بی اختیار شروع به گریه کرده و بعد از سکوت قاضی با قوطی سیگار پیچیده و بهریک از ما یک عدد سیگار داد.

ولی مقارن غروب باقرخان با یک قیافه عبوس و غضب آلود وارد شده و پرسید کی اینجا روضه می خوانند...؟

مرحوم باقرخان (فراشباشی مجلس) جواب داد سرکار سرهنگ کسی روضه نخوانده و فقط جناب قاضی کمی قرآن خوانده و نظر به اینکه دل ما هم خیلی گرفته بود لذا یک قدری گریه کردیم.

رو به قاضی کرده و گفت بعد از این حق نداری بخوانی و سپس با خشونت قوطی تریاک را از ایشان گرفته بیرون رفت، همان شب دو عدد حب آورده داد به ایشان، اما شب دوم اقدام او بکلی برخلاف معمول بود یعنی مقارن مغرب دو عدد حب آورد داد به قاضی و خودش از وسط اطاق تنگ آب را برداشته داد به ایشان و اظهار کرد بخور. نظر به اینکه من از ذخیره خود تریاک ایشان را قبلاً داده بودم لذا بعد از بیرون رفتن باقرخان حب را از دهن خود درآورده و به من داد گفت بین این تریاک است جواب دادم نمی توانم تشخیص بدهم.

تقریباً یک ساعت از شب رفته باقرخان آمد همه ما را بیدار نمود و خودش با سر برهنه در پایین اطاق به زمین نشسته و شروع کرد به نوازش و مهربانی کردن و بعد از

یک سلسله مطالب متفرقه اظهار کرد بندگان اعلیحضرت اقدس شهریار خلی رثوف و بنده پرور هستند و گویا خیال دارند همه شما را عفو فرمایند.

و عبارت مختصر پس از اینکه قریب یک ساعت نشست و نظیر این قبیل صحبتها را نمود برخاست و رفت و ما تصور کردیم باید در خارج جریاناتی به نفع ما رخ داده باشد که رفتار باقرخان را بکلی تغییر داده و با یک اندیشه خوشی بخواب رقییم. بعد از بیداری از خواب من دیدم در فیافه قاضی نشاط امید موحود نیست زیرا با یک نگرانی و اضطراب خاطر جیها را از من گرفت و گفتم نظر به مشکوک بودن خوب است نخورید، جواب داد چاره ندارم زیرا فرضاً تریاک نباشد بار دیگر با شلاق بخورد من خواهند داد و این بگفت و جیها را خورد و سپس اظهار داشت من تصور می کنم از یک خانواده به قربانی یک نفر قناعت کنند و ممکن است ترا مستخلص سازند و چنانچه این شد...

فهمیدم چرا دنباله صحبت خود را قطع کرد و دراز کشید و چند دقیقه بعد یک تشنج خیلی شدیدی به او عارضی گشت و فقط توانست بگوید علی جانم بگیر مرا. البته من نمی توانستم ایشان را بگیرم زیرا حاجی محمدتقی بتکدار مابین من و او حایل بود و زنجیر گردنم هم مانع بود بتوانم خویشتن را به او برسانم. و او مانند مار به خود می پیچید و باهای خود را بر زمین می کوبید، غرض اینکه حال او طوری بود که این جانب و محبوسین دیگر را فوق العاده مضطرب و متأثر می کرد چنانکه نایب باقر و چند نفر از محبوسین دیگر فریاد کردند:

بابا بداد این بیچاره بدبخت برسید، قزاقها متوحشانه دویده و باقرخان را در حیاط از خواب بیدار کردند مشارالیه مثل اینکه منتظر همین پیش آمد بود یا چشمان خواب آلود وارد اطاق شد و فوراً قفل زنجیر کردن قاضی را باز کرده و بدو قزاق امر کرد او را کشان کشان از اطاق بیرون بردند.

ما در جلد سوم این تاریخ شمه ای از حالات قاضی قزوینی نوشتیم و اینک تاریخ زندگالش را با شرح شهادتش تکمیل می کنیم.

شهادت قاضی قزوینی

همه تصور می کردند که همان روزی که ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را شهید کردند قاضی قزوینی و روح القدس را هم خواهند کشت ولی بجیهاتی که بعداً خواهیم نگاشت در کشتن آنها عجله نکردند و بموقع دیگر گذاردند. در یکی از همان شبهای غم انگیز که محبوسین باغشاه در زیر زنجیر سربه گریبان فرو برده و به آنچه از دست رفته بود تأسف می خوردند، قاضی قزوینی با یک صدای محزون و متأثر کننده این اشعار را خواند:

تا که غیرت مردی شد ز خلق ایرانی
 اولین جهانگیران خسروان ما بودند
 صیت سطوت ایران بود در جهان معروف
 حال بشنو احوالش باخبر شو از حالش
 والیان و الاجاه چاکران دولت خواه
 و امحمد زین خلق، و اشریعتا زین قوم
 این اشعار چنان حال تأثری در محبوبین و حتی فراشها و مستحقین بوجود
 آورد که همه با صدای بلند بنای گریستن را گذاردند.

صدای گریه محبوبین بجدی بلند بود که در خارج اطاقی که در آن حبس بودیم
 به گوش می رسید. جاسوسان که اطراف بودند حالت هیجان محبوبین را به اطلاع محمد
 علیشاه رسانیدند و آن مرد بی رحم دستور داد که محبوبین را با شدیدترین وضعی تنبیه
 نمایند، این بود که از آن تاریخ هر روز چندین دفعه فراشها خوب و شلاق بدست وارد
 محبس می شدند و آن بدبختها را زیر شلاق می گرفتند، بطوری که خون از سر و صورت
 آنها جاری می شد.

دو روز بعد از آن شب تاریخی قاضی قزوینی را با استرکین مسموم کردند آن
 آزاد مرد در زیر زنجیر در تحت تأثیر استرکین دچار چنان تشنجی شد که صدای
 استخوانهای او بگوش می رسید و متصل فریادی کرد سوختم سوختم، فراشها او را از
 زنجیر بیرون بردند و تن مشنجش را در ایوان مقابل انداختند و چون بی اختیار فریاد
 می کشید یکی از درخیمان پاره آجری که در دسترس بود برداشت و چنان بدهن آن
 مظلوم کوبید که دندانها با قسمتی از فکش خرد شده از دهنش بیرون ریخت و با همان
 حال جان داد.

تشکیل محکمه در باغشاه

ما سابق بر این اشاره کردیم که از طرف سفرای خارجه مقیم تهران یادداشت اعتراض - آمیز شدیدی راجع به قتل ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان برای محمدعلیشاه توسط وزیر خارجه فرستاده شد و دولت ایران را وحشی و دور از انسانیت خوانده بودند.

محمدعلیشاه بدستور دوستان روسیصلاح دانست که محکمه‌ای بصورت ظاهر در باغشاه تأسیس نماید و کسانی را که می‌خواهند از میان ببرند برطبق رأی محکمه باشد.

این بود که شاهزاده محمدحسین میرزا مؤیدالسلطنه را که یکی از شاهزادگان مستبد و یاسواد و مورد اعتمادش بود برای ریاست محکمه انتخاب نمود (ما در موقعی که بحث از محاکمه شاه و مساوات می‌کردیم تذکر دادیم که مؤیدالسلطنه وکیل شاه بود و ملک المتکلمین و کالت مساوات را پذیرفت).

و صدرااشراف رئیس انجمن آل محمد را که از مستبدین تشکیل یافته بود با چند نفر دیگر به عضویت محکمه انتخاب نمود.

اول کسی را که برای محاکمه به محکمه جلب کردند محمدعلی ملک‌زاده فرزند ملک المتکلمین بود که در آن زمان هیجده سال داشت.

محکمه در یک پوش بزرگی که گنجایش چندصد نفر جمعیت داشت تشکیل یافته بود و کلیه رجال لشکری و کشوری، وزرا و شاهزادگان و روحانیون مستبد در آن محکمه حضور داشتند.

علت اینکه ملک‌زاده را پیش از دیگران برای محاکمه احضار کردند این بود که دستگاه استبداد مشروطیت را قائم به وجود ملک المتکلمین می‌پنداشت و او را گرداننده چرخ انقلاب می‌دانست و می‌خواست از راه محاکمه محمدعلی ملک‌زاده بی‌به‌اسرار مشروطه خواهان ببرد و از جریانات مخفی انقلاب ملی آگاهی حاصل کند. اینک شرح محاکمه و گفت‌شنودی که میان رئیس محکمه و محمدعلی

ملک زاده شده از زبان خود او بشنوید.

پس از آنکه مأمورین سرا با خفت آنچه تمام تر وارد محکمه کردند رئیس محکمه بدین اجازه نشستند داد و من در مقابل او نشستیم، چادر از نشانها و مردوشی صاحبمنصبان و جبهه‌های ترمه و زرا و رجال و عمامه بزرگ روحانی نماها ابهت مخصوصی داشت.

شاهزاده مؤیدالسلطنه از من سؤال کرد دوستان پدرت چه اشخاصی بودند اساسی آنها را بگو، من نگاهی به اطراف کردم و سرم را زیر انداختم و جواب ندادم مجدداً گفتم مگر شنیدی من به تو گفتم دوستان پدرت چه اشخاصی بودند.

من گفتم همه این آقایانی که در دورتا دور این چادر نشسته‌اند خودشان را از دوستان پدرم می‌خواندند و شب و روز منزل ما می‌آمدند و اظهار مشروطه خواهی و ملت دوستی می‌کردند حتی بعضی از این آقایان روزی چند دفعه به‌خانه ما می‌آمدند و پدرم را محرمانه ملاقات می‌کردند، یکی از اشخاصی که پیش از همه اظهار دوستی با پدرم می‌کرد همین آقای ارشدالدوله‌اند که در اینجا حضور دارند. این جواب من یک حالت بهت در میان حضار که تا آن دقیقه سرگرم صحبت بودند و خنده بر لب داشتند بوجود آورد.

ارشدالدوله که از جواب من بیش از دیگران خشمگین شده بود گفت صحیح است من با ملک‌المکملین آمدم می‌کردم و اغلب او را ملاقات می‌نمودم ولی آمدم و من برای خدمتگزاری به ولینعمت و پادشاهم بودم و می‌خواستم بدین وسیله از خیالات باطنی و دسیسه‌هایی که پدرت بر ضد اعلیحضرت همایونی می‌کرد مطلع بشوم و از خطراتی که پادشاه را تهدید می‌کرد جلوگیری نمایم. سپس سئوالات دیگری از من کردند ولی چون جواب قانع کننده ندادم مرا با تشدد از محکمه بیرون کردند.

موضوع تشکیل محکمه را که بعضی از رفقا بطور تردید و

آقای ارداقی می‌نویسد: بی اساس تلقی می‌کردند بعداً معلوم شد واقعیت دارد و حتی علت تشکیل محکمه شنیدم تشکیل آن مبنی بر این بود که:

پس از اغداه مرحوم ملک و میرزا جهانبگیرخان که آنها را بطناب انداخته و با یک وضع بسیار فجیعی می‌کشند از طرف مقبر انگلیس شدیداً اعتراض می‌شود که این نحوه مجازات شبیه دوره قرون وسطی است، مضافاً اینکه در قرن بیستم اصلاً تمدن اجازه نمی‌دهد اشخاص را بدون محاکمه و ثبوت تقصیر مجازات نمایند، غرض اینکه شنیدم درباریان باغشاه بر اثر اعتراض دولت انگلیس مجبور می‌شوند درصدد تشکیل محکمه برآیند ولی نظر به اینکه بخوبی قاضی را شناخته می‌دانسته‌اند که از روی موازین قانون و مقررات می‌توانند کوچکترین جرمی برای او

اثبات نمایند لذا لازم می‌دانند قبل از تشکیل محکمه کلک او را کنده حتی شنیدیم خیلی پشیمان شده‌اند که چرا ناسپرده را همه با آن دونفر اعدام نکرده‌اند. بالجمله اولین کسی را که به محکمه بردند آقای میرزا محمدعلی خان ملک زاده بود که معلوم شد برای تحقیقات ایشان خیلی طول و تفصیل قائل نشده او را مرخص کردند.

نفر دوم آقای سید یعقوب شیرازی بود که ایشان را دیگر نزد ما نیاوردند و بعداً فهمیدیم چون ناسپرده سید و اولاد یغمبر بوده لذا اعضای محکمه با درخواست او موافقت می‌کنند که جزو محبوسین حاجب الدوله قرار گیرد (توضیح اینکه محبوسین حاجب الدوله مانند میرزا سلیمان خان سیکده و مستشار الدوله و امثال آنها اولاً مانند ما محبس نظامی نبوده و ثانیاً از حیث شام و نهار و جای و سیگار و آزادیهای دیگر مراعاتی در حق آنها می‌شده که ایداً طرف نسبت با ما نبود که از همه چیز محروم بودیم.)

موضوع دیگر اینکه هر کس را می‌بردند دیگر نزد ما نمی‌آوردند، چنانکه نفر سوم مرحوم حسین خان الله بود که او را برگردانیده و در ظالاری که متصل به اطاق ما بود حبس کردند.

و بالاخره نفر چهارم اینجانب بودم که پس از ورود به محکمه وقتی که چشمم به آقایان صدرالاشراف و ارشد الدوله و آقای میرزا احمدخان اشتری افتاد البته از دیدن آنها متعجب شدم ولی از مشاهده نفر دیگر (میرزا عبدالمطلب مدیر روزنامه آدمیت) که دیدم در این محکمه عضویت دارد چنان حال بهت آمیزی به اینجانب عارض گشت که از تشریح آن عاجزم، زیرا دیدم همین آدمی که در روزنامه آدمیت و در مجامع دیگر خصوصاً در نزد برادر من برای آزادی و مشروطیت پیراهن چاک می‌کرد امروز با کمال بیشرمی با عبا و عمامه در اینجا جلوس کرده که آزاد بخوانان را محاکمه نمایند، آنچنان حیرت زده شدم که از دیدن او دهانم باز گردید.

و اساساً نسبت به آقایان صدرالاشراف و آقای میرزا احمدخان، البته از دیدن آنها هم متعجب شده ولی راجع به هریک از آنها دو عقیده مخفی دارم که حالا می‌روم بیان نمایم که بمناسبت نظریه مرحوم میرزا آقاخان کرمانی که در کتاب نکوین و تشریح خود که می‌نویسد: «نور و ظلمت، حرارت و برودت، منفی و مثبت عین همدو غیر همدند» خصوصاً مطالب عقیده خانم جمیلین (رئیس الوزرای اسبق انگلستان) راجع به مثبت که تفصیل نظریه ایشان را در روزنامه خواننده بودم بک روزی بخود صدرالاشراف گفتم: شب و روز عین همدو غیر همدند و پس از توصیف اجمالی شب و روز علاوه کردم و تو با برادر من در محکمه جزء عضو محکمه بوده‌اید و در تحت ریاست مرحوم صدق الملک قرار داشتید ولی معلوم شد دو نفر آخوند و سید عادی نبوده که

به یک زندگی عادی و محدود قانع و دلغوش باشید یعنی بواسطه وسعت نظر و افکار بلند و ایده آل شما این نبوده که مثلاً خودتان را به معاونت وزارت عدلیه برسانید که بیوسه در تحت نفوذ و اطاعت وزیر عدلیه وقت باشید و از طرف دیگر نظریه اینکه خطسیر شما مانند ریل راه آهن سوازی هم نبوده یعنی به اصطلاح امروز جنابعالی به طرف راست می رفتید و برادر من به طرف چپ لذا هر دو به طرف ایده آل خودتان نایل شده اید و عبارت مختصر برادر اینجانب مرد و شما هم خواهید مرد ولی قبل از مردن یک نفر سید محلاتی خودش را به مقام رئیس الوزرائی ایران رسانید و یک نفر آخوند ارداتی هم زمینه ای برای خود فراهم نمود که عکس او زینت بخش مطبوعات خارجی شده و چنانکه در کتاب پروفیسور براون و مسترشوستر و امثال اینها هیچوقت محوشدنی نمی باشد.

مرحوم ادیب پیشاوری می گوید:

باخوی جهان ساختمی چون دگران من گرهت من چون دگران دون شدنی بود غیر از صدراالشراف و سه نفر دیگر سایر اعضای محکمه عبارت بودند: از مؤیدالدوله حاکم تهران، شاهزاده مؤیدالسلطنه و غلامرضاخان میرنچ و محقق نظیبه و یکنفر دیگر که اسم او را فراموش کرده ام. و طرف سنوال و جواب یعنی مستنطق محکمه فقط شاهزاده مؤیدالسلطنه بود و وقتیکه در باب اجتماع در خانه مرحوم عضدالملک شروع به سؤالاتی نمود طیش قلب و نگرانی من راجع به انحلال انجمن خدست و بهمزدن نقشه تشکیلات انجمن مزبور برطرف گردید و فهمید رسیدگی یک چنین موضوع مهمی در بین نمی باشد. یعنی معلوم شد اساس تحقیق محکمه فقط در اطراف سه سئواله دور می زند.

۱ - مؤسسن اجتماع خانه عضدالملک چه اشخاصی بودند؟
 ۲ - به مجاهدین مجلس و مسجد سه سالار چه کسانی کمک مالی کرده و اسلحه می دادند؟

۳ - اشخاصی که بمب به اتومبیل محمدعلی شاه انداختند چه کسانی بودند؟
 شاهزاده مزبور راجع به این موضوع سؤالاتی از اینجانب نمود که نظریه بی اطلاعی صرف و نظر بداینکه واقعاً در آن تاریخ کوچکترین اطلاعی نسبت به هیچیک از آنها نداشتیم لذا کلیه جوابهای من منفی بود ولی از فحواى اظهارات شاهزاده استنباط کردم بواسطه برادر بودن اینجانب با مرحوم قاضی خیال می کند من کم و بیش اطلاعی دارم و از گفتن آنها کتمان می کنم چنانکه بر اثر همین تصور اظهار نمود:

این خیال می کند آن لجاجت گسیختگی و هرزگی و آن رجال بازی مفتضحی که برپا کرده بودند هنوز هم بهمان صورت باقی است و تصور نمی کند آن معه رالولوبرد و حاضر نیست حقیقت را بیان نماید و علاج اینهم ابداً برای ما مشکل نیست و حالا

دستور می‌دهم آن خدمتی که به روح القدس و ضیاء السلطان می‌کنند امشب در حق آقا هم اجرا کنند تا عین حقیقت را بگویند و صدا کرد: قزاق! و قزاق مانند اجل معلق وارد شد و شاهزاده با یک آهنگ خشنی گفت (بلند کن این را) و قتیکه قزاق اینجانب را حرکت داد دیدم بواسطه جثه ضعیف که از طفولیت ضعیف‌البنیه و ناتوان بودم اگر ده یک آن شلاقهایی که به روح القدس می‌زدند به من بزنند فوراً خواهم مرد و علاجی به نظرم رسیده که به قزاق گفتم مرا برگردان مطلبی فراموش کرده‌ام می‌خواهم به محکمه بگویم.

قزاق بقدر چند ثانیه مکث کرد، زیرا یکنفر نظامی حق ندارد غیر از دستور مافوق کار دیگری را انجام دهد، غرض اینکه بعد از مدت کوتاهی اندیشه و تأمل مرا برگردانید و وارد آبدارخانه محکمه شدیم.

در به پیشخدمت گفتم به آقای سردار ارشد عرض کنید تشریف بیاورند بیرون عرض خصوصی دارم از پشت چادر شنیده میرزا عبدالمطلب بطور تمسخر گفت (میرزا علی اکبر حضرت سردار را احضار فرموده و نمی‌داند چه فرمایشی دارند).

او حق داشت از این اقدام من تعجب کند و احتمال نمی‌داد ارشدالدوله اعتنا بنماید زیرا نمی‌دانست عوالم ارشدالدوله با برادرم چه جور بوده و چه شبهایی راجع به خرابی اوضاع و بدبختی مملکت با هم درد دل کرده‌اند.

بالجمله ارشدالدوله آمد و قبلاً لازمست بگویم مشارالیه بی اندازه خوش هیكل بود یعنی قد رسا و عیناً شبیه صاحبمصبان رشید آلمان بود که مابین صاحبمصبان قشونی کمتر نظیر داشت.

بابرق و بروق سردوشی و نشان شیر و خورشید طلای سرداری در کلاه، در جلوی اینجانب ایستاده و گفت چه می‌گویی؟

من نه بواسطه بی ادبی و تخفیف او بلکه نظر به عدم تناسب قد یعنی دو نفر بلند و کوتاهی که روبروی هم ایستاده بودند جواب دادم بنشینید تا عرض کنم.

پشت چادر چمباتمه زده نشست و منم دو زانو در جلوی او جلوس کرده گفتم: آقای ارشدالدوله (نگفتم سردار ارشد) چنانچه در عالم دیگر برادرم به جنابعالی بگوید اگر من در باغشاه جای تو بوده و موقعیت شما را داشتم محال بود بگذارم ترا بکشند و خودتان می‌دانید قاضی جوانمرد بود و در دوستی محکم و ثابت قدم بود و آیا در مقابل اعتراض او چه جواب خواهید داد نمی‌دانم و فقط خواسته عرض کنم که سه‌شب قبل از آمدن به باغشاه به منزل ما تشریف آورده و من سینی عرق را برای جنابعالی آوردم و برادرم اجازه نداد شرکت در گفتگوی شما بکنم، غرض اینکه شما از تمام عملیات برادر اینجانب کاملاً مسبوق بوده و خودتان می‌دانید این مسائل که از من سؤال کردند برادرم هم اطلاع نداشت و در همینجا صحبت مرا قطع کرد و گفت

راست می گویی ترا می برم پیش اعلیحضرت همايونی و تقصد اعلیحضرت اقدس شهرداری را بیش از همه در حق تو جسد خواهه نمود ولی بشرط آنکه فردا بگویی آقا میرزا داود خان کاملاً از این مطالب اطلاع دارد.

هیچ نمی دانم از شنیدن این تکلف ارشادالدوله چه حالت بیست آمیزی به اینجانب عارض گشت و بدنه از سر تا پا طوری سرد و بی حس شد که دیده قادر به تکلم نمی باشم بکلی سکوت اختیار کرده و سرم را زبر انداخته بودم.

نظر به اینکه سکوت علامت رضاست لذا ارشادالدوله خیال کرد من پیشنهاد او را قبول کرده ام و به همین جهت با خوشحالی بلند شده و منمم برخاستم و دست زد به پشت من و بار دیگر گفت همینطور بگو و اطمینان داشته باش نه ترقبات تو را پیش از انتظار خودت فراهم می کنم و کاری خواهه کرد که یکی از مغربین خیلی نزدیک شاه قرار گیری.

مرا آوردند در همان طالاری که حسین خان الله را حبس کرده بودند در وسط یکی از درگاههای طالار مشهور زنجیر کردند و از این مصاحبه ارشادالدوله لامجاله مطمئن شدم امشب مرا شلاق نخواهند زد و بنا بمنزل معروف تا ستون دیگر فرجی شد.

اول مغرب غذای معمولی خود را بخورده و خوابیدم ولی همیکه عبور و سرور قطع و سکوت مطلق بدباغشاه مستولی نشت یکمرتبه دیده ندای وجدان بلند شد و بدین گفت برخیز بشتین و البته فوراً اطاعت کرده و آن شب برای این جانب یکد شب فراموش نشدنی است.

یعنی خاطرات آن شب در صفحه قلب من مانند صفحه گرامافون طوری متخوش شده که گاهی صدای آنرا بعداً هم می شنیدم و مطالبی که قاضی وجدان به این جانب گوشزد نمود این بود که:

هیچ می دانی چه تکلیف شرم آور و ننگینی بنو کردند؟

آیا حاضر هستی بکنفر انسان را زبر پای خود گذاشته و او را تردبان ترقی خودت قرار دهی؟

و آیا تصور نمی کنی که بیگناهی او تا کداسین درجه قلب ترا فشار خواهد داد؟ و آیا به نظر نمی آوری که آه و ناله زن و بچه او ممکن نیست بگذارد آب گوارا از گلو تو پایین برود و چنانچه به تمام اینها را به تن ماییدی و آیا اجازه خواهی داشت که نام خود را انسان بگذاری؟

و آیا خودت تصدیق خواهی کرد که تو از بزرگ پست تر و حتی مشغورترین حیوانات دنیا برتوشرف و برتری خواهند داشت؟

و عرض اینکه این عتاب و خطاب قاضی وجدان تا نصف شب نگذاشت بخواب بروم ولی بالاخره تصمیمی که اتخاذ کرده خیال مرا آسوده و راحت نمود یعنی

خویش را حاضر کردم در زیر شلاق بصرم زیرا بنظرم رسید تحمل چندین سال توبیخ و سرزنش قاضی وجدان بمراتب سخت تر و سنگین تر از جان دادن در زیر شلاق خواهد بود که مدت آن بیش از چند ساعت طول نخواهد کشید.

تأثیر شهادت ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان در ایران و سمالک متمدن جهان

همان روز که آن دو آزادسرد را با آن شقاوت شهید کردند از طرف کلیه سفرای خارجه مقیم تهران یادداشت‌های اعتراض آمیز به دولت ایران داده شده و این ستمگری را برخلاف اصول انسانیت تلقی و متذکر شده بودند که حتی در میان طوایف وحشی هم کسی را بدون محاکمه اعدام نمی‌کنند مخصوصاً اشخاصی را که شهرت جهانی دارند و موجود و مؤسس آزادی بوده‌اند و گناهی جز نجات ملت خود از قید ظلم و بیدادگری نداشته‌اند.

تمام آژانسهای خارجه این فاجعه بزرگ را در کلیه کشورهای جهان منتشر کردند و از بیدادگری پادشاه ستمگر ایران انتقاد کردند و او را چنگیز عصر خود خواندند و شهادت آن آزادمردان را یک مصیبت بزرگ و لطمه جبران‌ناپذیر بریکر آزادی و دموکراسی جهان تلقی کردند و محمدعلیشاه را جابر و ستمگر و دشمن انسانیت خواندند.

تمام جراید مهم جهان در اطراف شهادت ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان قلم‌فرسایی نمودند و مقالات مفصلی نوشتند که اگر بخوایم در اینجا نقل کنم باید یک جلد بر مجلدات این تاریخ بیفزایم.

روزنامه «ماتن» که از مهم‌ترین جراید فرانسه است اینطور نوشته بود: «همانطوری که یهود، مسیح را که ناجی بشر بود به صلیب کشیدند پادشاه جبار و ستمگر ایران بزرگترین خطیب ملی و پیشوای آزادی و مشروطیت را به صلیب کشید.»
روزنامه «پتی پاریزین» در صفحه اول تصویری از چگونگی شهادت ملک المتکلمین کشیده و نشان داده بود که عده‌ای سرغضب با شمشیر کشیده بدن آن مظلوم را قطعه قطعه می‌کنند و سپس شرحی از مکارم اخلاق و منزلت آزادیخواهی او نگاشته بود.
روزنامه «تیمی» لندن و سایر جراید انگلستان در اطراف آن فاجعه قلم‌فرسایی کرده و ایران را یک کشور وحشی و دور از تمدن خوانده بودند.

اکثر از مستشرقین معروف که به ایران علاقه مخصوصی داشتند و تاریخ مشروطیت ایران را نگاشته‌اند از فداکارهای ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان در راه آزادی و قدرت سحرآسای خطابه‌های او شرح مفصلی نوشته و شهادت او را بک فاجعه ملی قلمداد کردند.

روزنامه‌المنار که معروف‌ترین جراید مصر بود در اطراف آن فاجعه عظیم چنین نوشته بود:

«ملت ایران که قرن‌ها در تاریکی و تحت شکنجه ظلم و استبداد ستمگران جان می‌داد بواسطه پیدایش دانشمندان بزرگ و حکمای بی‌نظیر مانند سیدجمال‌الدین افغانی و خطیب شهیر ملک‌المتکلمین پرده سیاه و جهل و استبداد را پاره کرده و با رنج بسیار آزادی و حقوق ملی را در آن سرزمین بدست آوردند و عالم شرق را بدینک آینده روشن امیدوار نمودند ولی با آنهم ظلم و استبداد بر عدالت چیره شد و آن ستاره‌های درخشان آزادی را که در افق مشروطه ظهور کرده بودند خاموش کرد، مجلس مبعوثان را با توب ستمگری خراب کردند و سران آزادیخواه را با یک شقاوت بی‌نظیری شهید نمودند و ملک‌المتکلمین بزرگترین خطیب شرق و میرزا جهانگیرخان مؤسس مشروطیت را با بی‌رحمی بی‌نظیری شهید کردند.»

روزنامه جبل‌المتین که از هندوستان نالده ملت‌ستمشکسیده ایران را به گوش جهانیان می‌رسانید نوشت و در دومه پیش ما برای اولین دفعه تقویمی بسبک نوین و آزاد که از آثار نهضت مشروطه و آزادی ایران بود و در دوازده صفحه منتشر کردیم و در صفحه اول، شمایل ملک‌المتکلمین که موجد انقلاب آزادی و مؤسس مشروطه بود گذاردیم.

امروز با یکدنیا تأسف و تأثر عکس همان آزادمرد را در حالیکه دور آترا سیاه گرفتیم که علامت سوگواری ما و ملت ایران است در روزنامه گذارده‌ایم و با چشم‌گریان و قلبی افسرده مطالبه دستگاه استبدادی ایران را منتشر می‌کنیم و بصدای بلند می‌گوییم هنوز زمین باغشاه از خون شهدای راه آزادی رنگین است و خون پاک آنها خشک نشده که ملت ایران برضد ستمگران و شاه مستبد قیام کرده و از گوشه و کنار نالده مظلومان بلند شده و یقین داریم همانظوری که ملک‌المتکلمین در موقع شهادتش گفت، از هر قطره خونش آزادمرد فداکاری بوجود خواهد آمد و برای بدست آوردن مشروطه قیام خواهد کرد و انتقام خون آن رادمرد شهید را از ظالمین و ستمگران خواهد گرفت.

آقای سیدعلی یزدی مدرس مدرسه سیهسالار که از پیروان
 حاج شیخ فضل الله متعصب استبداد ولی مرد فاضلی بود و با حاجی شیخ فضل الله
 سرسلسله مستبدین کمال دوستی و یگانگی را داشت نقل
 می کند: چند روز پس از شهادت ملک المتکلمین در مجلس
 درس حاجی شیخ فضل الله که صدعا طلاب مستبد در آن حضور داشتند و همگی از باده
 موفقت دربار استبدادی سرمست بودند برای از میان رفتن مشروطه اظهار خرسندی
 می کردند، یکی مشروطه خواهان را بیدین می نامید و دیگری آنان را یابی و دشمن
 شریعت اسلام می خوانند. صحبت از ملک المتکلمین به میان آمد حاجی شیخ فضل الله گفت
 با آنکه ملک المتکلمین یکی از دشمنان سرسخت من بود و پیسرفت مشروطیت و همه
 این پیش آمدهای ناگوار که بضرر ما تمام شد در نتیجه سعی و کوشش و حسن بیان
 و نفوذی که آن مرد در جامعه پیدا کرده بود بوجود آمد و ما صدمه بسیار از او خوردیم
 ولی باید از روی انصاف تصدیق کرد که ایران مردی را از دست داد که نظیر نداشته
 و شاید تا پانصد سال دیگر هم نظیر او را نخواهیم داشت.

آقای میرزا محسن صدر وکیل دوره اول مجلس برادر صدرالعلما
 و داماد بهبهانی که بجز مشروطه خواهی پس از توپ بستن
 مجلس با اتفاق بهبهانی با کمال سخنی به کرمانشاه فرستاده
 شدند و در آنجا محبوس بودند نقل می کرد یکی از روزها که
 صحبت از ملک المتکلمین به میان آمد بهبهانی بی اختیار با صدای بلند که معلوم بود از
 حال طبیعی خارج شده بنای گریستن را گذارد و پس از آنکه تسکینی در اعصابش پیدا
 شد به من رو کرد و گفت این ظالمان از روی عناد و خیرسری مردی را از میان بردند
 که یکی از بزرگترین مفاخر شرق بود و در شهادت و مردانگی و استقامت و ایمان
 به آزادی و مشروطیت و فصاحت بیان کسی را بیایه او ندیده و نمی شناسم و روزی از کرده
 خود پشیمان خواهند شد و به کيفر اعمال خود خواهند رسید که دیگر راه چاره برای
 آنها مسدود است.

مراثی و قصایدی که
 شعرا در شهادت
 ملک المتکلمین سروده اند
 بعد از شهادت ملک المتکلمین شعرا و فصحای آزادیخواه
 مراثی و قصایدی در شهادت آن مرحوم نگاشته اند که اغلب
 در جراید ملی درج شده و اگر بخواهیم همه آنها را در اینجا
 بنویسیم کتاب قطوری خواهد شد اینست که فقط بنوشتن
 چند قطعه که در خاطر دارم قناعت می کنم.

آنچه بخاطر دارم اول کسی که روز بعد از شهادت ملک المتکلمین مرتبه جاسوزی سرود آقای بورداود استاد تعلی دانشگاه تهران بود که در آن زمان در بیروت مشغول تحصیل بودند، از مرتبه ایشان فقط یک شعر در خاطر دارم که برسم یادبود در این تاریخ می نویسم:

آه صدآه که از جور فلک حاجی ملک همچه منصور سردار شد افسوس افسوس

آقای معظم السلطنه دولت که خود یکی از محوسین باغشاه بود و در آن مرکز ظلم و شقاوت صدمات بسیار خورد و ناظر و شاهد آن فجایع نیز بود قصیده‌ای سروده‌اند که در کتاب تاریخ زندگانی ملک المتکلمین درج شده ولی از نظر حق شناسی در اینجا عیناً نقل می کنیم:

گردید اسیر جنگ یک نابغه دوران
مانند او ناطق نادیده بخود ایران
هم بر خطبا سرور (نصرا لله) با آسمان
منهوم وطنخواهی آن جوهره انسان
می بود ملک از خشم چون شیر زیان غران
گاهی بغل می کرد تشجیع وزدی جولان
چون تیر ستم بازید هر لحظه چنان بازان
هر سو که بدست آمد از مردم والاشان
سربی کله و خونین پابرهنه و غریان
ز اشراز ستم بیسه بی عاطفه و وجدان
از چشم ثریا اشک هر دم به رخ کیهان
رنج و غم و آزارش کی یافت دمی پایان
بر شاه ستم بیسه گردید شبی مهمان
در پنجه دژ خیمان در ظلمت آن زندان
چون گنج فریدونی دو بار برو غلطان
آمد بسوی مقتل با قاتل و زندانیان
کاین صید حرم این دم چون نیک سپارد جان
آن مرد سخن پرور از زجر شده نالان
کای شاه شده غافل از دایره بزدان
بر قصر شکازان تا خود چه رسد خذلان»

چون مجلس شوری شد با توپ ستم ویران
بر خیل سخن سنجان در مرتبه (ملک) بودی
خود از فضلای عصر مشهور (پیشینی) بود
بیر قاطبه احرار می بود مهین قائم
مجلس چو شدی محصور از خیل ز ایمان دور
گاهی بسخن می داد خود داد سخنرانی
در مسجد و در مجلس احرار شدی مغلوب
سیلاخوری و قزاق آساج ستم کردند
بردند (باغشاه) سیلاخوریان ز احرار
افتاد (ملک) در بند در جنگ گروهی چند
در محنت و رنج او گردنده فلک می ریخت
شد وارد (باغشاه) مغلول شده گمراه
سر تا بدم مجروح مانند تنی بی روح
با امر شه گمراه در قتل (باغشاه)
سوی چو درش سربوش ز تجر سیه بردوش
چو گشت و رانوبت بر قتل شدی دعوت
چه از بی دیدارش استاد که تا بیند
در یافت (ملک) ز آن سوشه می نگرد بر او
با دست اشارت کرد، بر شاه حقارت کرد
«ما بارگه عدلیم این رفت ستم بر ما»

بی تاب و توان گردید چشم چه مه تابان

برگردنش افکندند یک رشته پرتابی

چون (دودلیبی) گردید بر گردن خود بیجان
 پذیرد شکم او را یا خنجر ملی بران
 آن مرد سخن پرور و آن نادره دوران
 اندر کتب یزدان پاینده و جاویدان
 گردید پس از او نیز در راه وطن قربان
 هر لحظه دو صد رحمت از بارگه منان
 خود بود بد باغشاه مغلول و در آن زندان
 کاین پایه مظلوم را تا کی نبود پیمان؟

آن رسته مستحکم پیر حلقه و پیچ و خم
 و آنگاه یکی جلاد بر او نمود پیداد
 در عالم علوی شد وین دامگه سفلی
 تاریخ وطن باقی می دارد و محفوظش
 و آن یار (جهانگیرش) هم محبس و زنجیرش
 با داد بروان او سر نطق و بیان او
 این سانحه را (دولت) دیدی به غم و محنت
 صد آه از این ماتم و از عاقبت عالم

خانم خورشید کلاه دختر میرزا سلیمان خان میکده همسر دکتربلکزاده

تا یازدگر آرد همچون تو خطیب ایران
 بس رفت ستم بر تو از ظلم ستمکاران
 از خون ملک روید گلهای بهارستان
 در سر بسر ایران باقی بد جاویدان
 نویسنه سپر گردی در آن صف جلادان
 آورد کسبه صبح برگوش و طغخواهان
 بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خدایان
 مشروطه و آزادی از خون تو شد خندان
 مشروطه ز تو زنده ایران ز تو آبادان

ای خالک وطن می باش پاینده و جاویدان
 ای رهبر آزادی ای هادی مظلومان
 پنداشت ملک کشته در خاک کشته نتهان
 آهنگ صدای تو آن نطق و بیان تو
 آن روز که خون تو می ریخت به روی تو
 فریاد رسای تو دریاس چنان حرمان
 «ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
 بر کشته تو مرغی نالان بسحر می خوانند
 بر تربیت تو خورشید با دیده گریان گفت

اثر طبع آقای امیر حسن وزیری

که باد رحمت ایزد بران شهید سعید
 که مرغ جان جانش ز آشیانه پرید
 ز چشم کیست که در جای اشک خون بچکید؟
 ولی بجز ستم از مردمان سفته ندید
 همواره هست ولی نام نامیش جاوید.

براه ملک ملک گشت بیگناه شهید
 هزار بار بروش درود حق با داد
 چو جان براه وطن داد از غم مرگش
 اگر چه صاحب فضل و وطنپرستی بود
 هزار و سیصد و بیست و شش از جهان بگذشت

اثر استاد معظم آقای نظام وفا که خود یکی از محبوسین

باغشاه بود در موقع نصب مجسمه مرحوم

ملک المتکلمین

نه این مجسمه بر پا شده بدست هنر
 توان مجسمه ای ساخت در جهان صور

هزار و سیصد با بیست بود و نه مقرون
 گر از شرافت و مردانگی و دانش و داد

ز دادخواهی و جانبازی و فتوت و فر
نمونه‌ای ز جهان و کمال آن بیکر
بزرگ منزلی چون ملک بهسد نظر
بخون خویش دهد آب و آورد بمر

بدین مجسمه بنگر که هست کالبدی
زیگیری بود این کالبد نمونه که بود
سپهر با همه رفعت دگر نخواهد دید
کجاست آنکه جو او گلبن عدالت را

به محبسی که نگشتش گشوده هرگز در
که گفت این ز سر کین برای آن دیگر
بگفت جای جو بر فرق دادش خنجر
چنانکه لرزه بر اندام او افتاد و شرر
که ناخ ظلم بهر جا کنند زیر و زیر
کز او سهامت و آزاد گیت تازه و بر.

سرا به باغ شه از قهر چون فرو بستند
ز روزنایا آن روزی شتیدم این گفتار
بگفت خون چه شد از صورت ملک جازی
بروی من نگهی گرم کرد و سوزان گفت
ز خون ناحق ما سیلها شود جاری
نظام خون کسی چون ملک نکیر دختک

اثر طبع جناب آقای ادیب السلطنه سمعی رئیس فرهنگستان و سناتور گیلان

واعظ مشهور ملی حق پرست نیکخواه
در گرفتگی صیت ارشادش ز ماهی تا به ماه
روزگار دشمنان علم و آزادی سیاه
زندگانی بروی از بیداد دژ خیمان سیاه
قاتلش شاه قجر شد باغشاهش قتلگاه
پاسخم آزاد مردی گفت داد از باغشاه
قمری ۱۳۲۶

مالک ملک سخن نصرالله آن یکتا خطیب
آنکه چون بر کرسی وعظ و خطابت بر شدی
آنقدر در علم و آزادی سخن راند او که گشت
لاجرم اندر کشیدندش به باغشاه و شد
باقشار حلق از گفتار بستندش زبان
باز پرسیدم همی تاریخ این بیداد را

اثر طبع ثابت اردستانی

آن حفاکار سرکش مغرور
زاد نصرالله آن خطیب مخمور
هست تاریخ قتل او «منغور».

از محمد علی شه قاجار
شده مقتول ظلم و استبداد
چونکه در بحر مغفرت شده غرق

اثر طبع جناب آقای مسعودی خراسانی سناتور

ملک منطقی و کلام که بود
عباید بی‌ریا بر معبود
واقف راز و یاسدار عهد
ز آبیاری خون او به وجود
به روانش ز کردگار درود

افسر فضل و زینت منبر
حامی دین سروج احکام
صاحب قلب پاک نصرالله
آنکه آمد نهال آزادی
شد شهید فساد استبداد

نام نیکو در این جهان بگذاشت که نگردد الی الابد مفقود

سیصد و بیست و شش ز بعد هزار

رفت و اندر حواری حق آسود

در ره عشق وطن جان داده‌ام نزهوا از روی ایمان داده‌ام

نام من در صف عشاق وطن ثبت شد با افتخار از خون من

من نمردم در دو عالم زنده‌ام عشق داده هستی پاینده‌ام

مرده آن باشد که یا سرمشدگی بندگی را خوش کند در زندگی

هر که جان بدهد پی حب وطن

زنده و جاوید باشد همچو من

شهادت روح القدس

سلطان‌العلمای خراسانی مدیر روزنامه روح‌القدس که پس از انتشار آن نامه ملی به نام روح‌القدس معروف شد و در تواریخ هم او را به نام روح‌القدس خوانده‌اند یکی از مجاهدین راه مشروطیت و آزادی بود که از طلوع نهضت مشروطیت با تمامی قوای مادی و معنوی خود برضد استبداد قیام کرد و از پای نشست تا آنکه جان خود را در این راه داد.

فضیلتی که روح‌القدس بر بسیاری از شهدای راه آزادی دارد اینست که این مرد با قلم و شمشیر در راه آزادی مجاهدت کرد و با مستبدین جنگید.

ما در جلد سوم شمه‌ای از بقایات آتشین او را نگاهشیم و در این جلد هم از جنگ شجاعانه‌ای که کرد سخن گفتیم.

پس از آنکه روح‌القدس مجروح و ناتوان بدست لشکر ظلم و ستم گرفتار شد آنقدر او را زدند و کوبیدند که شاید اگر دیگری بجای او بود جان داده بود ولی روح‌القدس همچنان مقاومت می‌کرد و کلمه زنده‌باد مشروطه و آزادی از دهانش نمی‌افتاد وقتی که او را وارد باغشاه کردند و به سایر محبوسین پیوست قزاقها محبوسین را احاطه کرده بودند و به آنها فحش می‌دادند و بی‌احترامی می‌کردند روح‌القدس چنان از رفتار آنها متغیر شد که دست در جیبش کرد که چیزی برای حمله به آنها بدست بیاورد اتفاقاً یک گلوله ریسمان در جیبش بود آن گلوله را با خشم به طرف قزاقها پرتاب کرد و مضحک اینست که قزاقها خیال کردند که بمب به طرف آنها پرتاب شده با وحشت فرار کردند.

پس از آنکه محبوسین را به زنجیر کشیدند همه روز و اغلب شبها نایب باقرخان با چند نفر فرارش با شلاق و چوب می‌آمدند و محبوسین را زیر شلاق می‌کشیدند ولی بیشتر از همه روح‌القدس را شلاق می‌زدند گاهی هم او را به اطاعتی که ضیاءالسلطان محبوس بود می‌بردند و آن دو نفر بیگناه را آنقدر می‌زدند که صدای فریاد آنها باغشاه را فرا می‌گرفت، چنانچه یکی از شهبایی که آنها را بسختی می‌زدند و آنها فریاد و ناله

می کردند لئمان الممالک طیب محمدعلیشاه از خواب بیدار می شود و به روی ایوان می رود و فریاد می کشد مگر اینجا آدمکش خانه است پس از چندی روح القدس را به انبار دولتی که بنایی بود در پشت جبه خانه ارک و هر کس به آنجا می رفت دیگر برگشتی برای او نبود بردند و دیگر خبری از او نشد تا آنکه پس از فتح تهران و فرار محمدعلیشاه جسد آن آزادسرد را در حالیکه طنابی برگردن داشت از چاه عمیقی که در انبار دولتی بود بیرون آوردند و پس از تحقیقات معلوم شد که پس از روزها و شبها شکنجه عاقبت آن مظلوم را خفه کرده و در چاه انبار دولتی انداخته اند، فسیعلم الذین ظلمو ای منقلب یتقلبون. بطوری که سابق براین اشاره کردیم علت اینکه قاضی قزوینی را مسموم کردند و روح القدس را محرمانه در انبار کشتند تأثر و هیجانی بود که شهادت ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان بآن وضع ظالمانه در ایران و در کشورهای ستمدن جهان بوجود آورده بود.

بطوری که در فصل قبل نگاهشیم سیدجمال الدین با عده ای از سران احزاب روزهای پیش از جنگ را در مجلس بودند و شهادت سیدجمال الدین واعظ شیها را در مجلس می خوانیدند و شب آخر هم سید بزرگوار را در مجلس دیدیم، صبح آن روز هم در مجلس بود مدافعین آزادی را به پایداری و مقاومت تشویق می نمود ولی همینکه مجلس بدست قتلون استبداد افتاد و ستاره مشروطیت در افق ایران غروب کرد و کار از کار گذشت و دیگر امیدی باقی نماند، سیدجمال الدین با رهبران مشروطیت به پارک امین الدوله رفت و با یاس و ناامیدی از در پشت مجلس بیرون رفت و با زحمت زیاد از کوچه های پشت مجلس بطوری که کسی او را نشناسد خود را به خانه یکی از دوستانش در محله سرچشمه رسانید و در آنجا مخفی شد نظر سید این بود که خود را به نجف رسانیده و در آنجا با اتفاق روحانیون مشروطه خواه و حوزه عملیه عتبات مبارزه را برضد دستگاه استبداد شروع کند یا اینکه این تصمیم خطر بزرگی را دربر داشت و با موقعیت و شهرتی که داشت ممکن بود شناخته شود و دستگیر گردد و می توانست چون سایرین به یکی از سفارتخانه ها پناهنده شود و جان سلامت برد از نیت خود صرف نظر نکرد و تهیه مسافرت خود را فراهم نمود.

برای اینکه شناخته نشود لباس خود را تغییر داد و دوستانش در دلجانی که به طرف غرب می رفت محلی برایش تهیه کردند و سید روانه همدان گردید، با اینکه مأمورین دولتی در جستجوی او بودند و محمدعلیشاه برای دستگیر کردن او مبلغی جایزه معین کرده بود بدون آنکه کسی او را شناسد از تهران بیرون رفت و با زحمت زیاد خود را به همدان رسانید.

سید می‌توانست راه کرمانشاه را پیش گیرد و خود را به سرحد برساند ولی از بخت بد او یا مظفرالملک حاکم همدان دوستی قدیمی داشت و خیال می‌کرد مظفرالملک او را یاری خواهد کرد و تسهیلاتی برای مسافرتش فراهم خواهد نمود. این بود که با زحمت زیاد یکی از نوکرهای محرم مظفرالملک را که مورد اعتمادش بود پیدا کرد و محرمانه بوسیله او ورود خود را به همدان به مظفرالملک پیغام داد.

مظفرالملک سید مظلوم را به منزل خود دعوت کرد و در ظاهر با روی گشاده از او پذیرایی نمود ولی آن سرد ناپاک و پست فطرت در همان شب تلگراف رمزی به محمدعلیشاه مخاбре نمود و دستگیر کردن سید را به او اطلاع داد و سید با اعتماد دوستی دیرینه گرفتار و اسیر شد و جان خود را از کف داد، پس از چندی که سید در همدان محبوس بود مظفرالملک او را با خوارگی و خفت در تحت نظر مستحفظین به بروجرد فرستاد و تسلیم امیرانجم همدانی حاکم بروجرد کرد.

از نظر حقیقت‌گویی یک نکته بر ما مجهول است و تا حال نتوانسته‌ایم آن را روشن کنیم و آن این است که محمدعلیشاه مصمم به کشتن سید بود و در هر زمان و هر مکان که سید به چنگ او می‌افتاد او را می‌کشت، بچه علت سید را در همدان نکشت و دستور داد او را به بروجرد ببرند و در آنجا شهیدش کنند.

بعضی عقیده دارند که مظفرالملک با وجود این خیانت بزرگی که مرتکب شده بود از محمدعلیشاه خواهش کرده بود که او را از کشتن سید معاف یابد و این مأموریت هولناک به دیگری که با سید سابقه دوستی ندارد واگذار گردد.

اگر چه این عمل مظفرالملک هرگاه حقیقت هم داشته باشد از گناه او نخواهد کاست و تاریخ او را قاتل سید می‌داند و روح مردانی که پایند دوستی و غیرت و مردانگی هستند او را نفرین می‌کند دلیل دیگر بجز آنکه گفته شد برای فرستادن سید از همدان به بروجرد نداریم.

پس از آنکه سید بزرگوار را وارد بروجرد کردند او را در محل نامناسبی حبس نمودند و پس از چندی در نیمه شب در خیماں پامر امیرمفخم وارد محبس شدند و طناب یگردنش انداخته و او را شهید کردند.

معین‌العلماء که از دوستان سید بود و گویا برای تحقیق در اطراف شهادت سید به بروجرد رفته بود می‌گفت امیر مفخم همدانی که خود را مسلمان می‌دانست یکی از نوکرهای خود را که سید بود مأمور کشتن سید جمال‌الدین کرده بود و گفته بود که کشتن سید بدست غیرسیدگناهی بزرگ است و بهتر است که کشته او نیز سید باشد تا در پیش جدشان به حساب همدیگر بهتر برسند. امروز قبر سید بزرگوار زیارتگاه مردم بروجرد است و ایلات و عشایر اطراف اعتقاد زیادی به او دارند و تاریخ آزادی ایران

نام پرافتخار او را در سرلوحه آزادمردان و مجاهدین راه عدالت و شهدای طریق انسانیت ضبط کرده است دولت آبادی بواسطه نسبت نزدیکی که با مظفرالملک داشته در تاریخ زندگانی یحیی که به طبع رسیده کوشش کرده که با ادله خیر و موجه مظفرالملک



مظفرالملک

www.tabarestan

را تبرئه کند و اینطور نشان بدهد که محمدعلیشاه از طریق جاسوسانی که در دستگاه حکومتی همدان داشته از ورود سید به خانه مظفرالملک اطلاع پیدا کرده و مظفرالملک در این کار گناهکار نیست ولی حقیقت همان است که نوشتیم زیرا با تحقیقات عمیقی که پس از فتح تهران در این موضوع بعمل آمد شرکت مظفرالملک در آن جنایت فحیح مسلم و غیرقابل انکار است و آن مرد ناپاک برخلاف اصل دوستی برای حفظ مقام چند روزه خود مردی را که افتخار ایران بلکه ملل شرق بود بکشتن داد.

سید محمد رضامساوات از رهبران بزرگ انقلاب بود و در با کداسنی و شهادت بی نظیر بود و محمدعلیشاه او را دشمن سرسخت خود می پنداشت و هرگاه پس از انهدام مشروطیت بدیننگ آن پادشاه جابر می افتاد سرک او حتی و غیرقابل

چگونه مساوات
جان بدر برد

تجدید بود.

مساوات روزهای آخر عمر مشروطیت را با ملک المتکلمین و سید جمال‌الدین و میرزا جهانگیرخان و سایر رهبران مشروطیت در مجلس می‌گذرانید و در روز جنگ آنقدر که در فوه داشت برای فتح آزادبخواهان کوشش کرد و چون بیرق مشروطیت و آزادی واژگون گردید سید بیچاره با حالی مضطرب از مجلس بیرون رفت و بخیال اینکه خانه بهبهانی هنوز مصون از تعرض است خود را بدانجا رسانید.

آقای میرزا سید محمد بهبهانی فرزند ارشد مرحوم بهبهانی که ما او را در پارک امین‌الدوله در میان سران مشروطه خواه یافتیم و خوشبختانه چون پدر بزرگوارش بدست قتلون مهاجمه اسیر نشده بود با زحمت و احتیاط خود را به منزل رسانید و سید محمدرضا مساوات را در خانه خود یافت و چون دیگر آن خانه که صاحبش در باغشاه امیر شده بود نمی‌توانست مأمن مظلومین قرار گیرد اما میرزا سید محمد بر آن شد که سید را بدست سرد مورد اعتمادی بسپارد و در محل امنی مخفی کند، این بود که پاسی از شب گذشته حاجی حسین خان سفیعی که از معروفین محل بود و در فراشخانه دولتی مقامی داشت و اظهار ارادت به خانواده بهبهانی می‌کرد و مورد اطمینان بود احضار کرد و بدون آنکه اسم مساوات را به او بگوید گفت این سید در خطر است و من از شما خواهش می‌کنم او را به خانه خود برده و در محل امنی مخفی کنید.

حاجی حسین خان، سید را بطوری که کسی نیند با احتیاط به منزل خود برد و در زیر زمین خانه اش جای داد روزها را حاجی حسین خان به خدمات دولتی مشغول بود و شبها که به خانه می‌آمد با سید می‌نشست و با مهربانی و صمیمیت با هم صرف‌شام می‌کردند و از اوضاع و وقایع گفتگو می‌نمودند.

یکی از شبها که حاجی حسین خان به خانه برگشت به سید گفت گرفتاری تازه‌ای پیدا کرده‌ام و نمی‌دانم چه باید بکنم حال که تهران مرا مأمور پیدا کردند سید محمدرضا مساوات کرده و انجام این کار را از من خواسته و چهار هزار تومان هم برای کسی که مساوات را پیدا کند پاداش معین کرده.

حاجی حسین خان، مساوات را نمی‌شناخت ولی نام بزرگ مساوات را شنیده بود و از اهمیت او در جامعه و نفوذ او در میان مشروطه‌خواهان آگاه بود و می‌دانست او یکی از آزادمردان معروف و دشمن سرسخت محمدعلیشاه است و محمدعلیشاه هم نسبت به او بغایت خشمگین و دشمن است و کوشش می‌کند بهر قیمت که هست او را به جنگ آورده و انتقام خود را از او بگیرد.

حاجی حسین خان خیال می‌کرد همانطور که نام مساوات بزرگ است خود او هم باید یک شخص ثروتمند و قوی هیکل باشد و تصور نمی‌کرد که مساوات معروف همین سید ضعیف و نحیف و کوچک اندام است که در مقابلش نشسته است.

مساوات با دقت به حرفهای حاجی حسین خان گوش می‌داد و چون گفته‌های او

را شنید سر بلند کرد و گفت در مقابل محبت‌هایی که این چند روزه شما در حق من کرده‌اید منتهی می‌توانم به شما خدمتی بکنم و مساوات را دست بسته تسلیم شما کنم و بدین وسیله شما مورد محبت و اعتماد دولت بشوید و آن چهار هزار تومان انعام را نیز دریافت کنید.

حاجی حسین خان از روی تمسخر گفت شما که در این خانه محبوس و مخفی هستید و کمترین ارتباطی با خارج ندارید چگونه می‌توانید مساوات را پیدا کنید و او را به من تسلیم کنید، سپس گفت خدا می‌داند که مساوات با آنچه از او نقل می‌کنند حالا در کجا و در کدام سفارتخانه هست و با یکدام یک از شهرهای دور دست رفته، مساوات با خنده جواب داد مساوات مقابل شما نشسته و آن کسی را که شما مأمور پیدا کردنش هستید من هستم، از شنیدن این کلمات حاجی حسین خان مبهوت شد و گفت تو! تو مساوات هستی؟ و شاید می‌خواست بگوید تو با این ریخت و تر کسب و جثه مساوات معروف هستی مساواتی که بخدمت‌شاه از دست او به محکمه متظلم شد مساواتی که بدست خود یک نفر قزاق را کشته، آن مساوات شیردل. باری حاجی حسین خان پس از قدری تأمل با رنگ پریده جواب داد آقا شما در پناه من هستید و من حفظ و حراست شما را عهده‌دار شده‌ام و تا جان در بدن دارم نخواهم گذاشت آسیبی بشما برسد.

پس از چندی حاجی حسین خان مصلحت در این دید که باتفاق یکدیگر تهران را ترک کرده به قزوین بروند و برای آنکه مساوات را نشناسند لباسهای او را تغییر داد و با اصطلاح آن زمان لباس نو کرم‌آب به او پوشانید و سوی ریش و سرش را اصلاح کرد و نام مستعار بر او نهاد و او را بعنوان منشی مخصوص با خود به قزوین برد و در آنجا نایب‌الحکومه یکی از نواحی شد و مساوات همچنین سمت منشی‌گری او را داشت تا آنکه نهضت مشروطه‌طلبی در تبریز آغاز گشت و جنگ میان بستدین و مشروطه خواهان در گرفت و مساوات با زحمات طاقت‌فرسا خود را به تبریز رسانید و برای بار دیگر در صفت مشروطه خواهان قرار گرفت.

بعد از فتح تهران حاجی حسین خان بخلاف امین‌الدوله و مظفرالملک بواسطه جوانمردی که از خود نشان داده بود مورد تکریم و احترام عموم آزادپنخواهان واقع شد و به یاداش رفتار نیک خود صد چندان بهره‌مند گشت و مساوات تا آخر عمر نسبت به او حقشناس بود.

با وجود تجهیزاتاتی که محمدعلیشاه با تمام قوا از دیر زمانی آماده کرده بود و تقویتی که روسها از او می‌کردند و انگلیسها هم بطوری که سابقاً اشاره کردیم مایل به بقای او بودند و در موقعی که ممکن بود از میان برود یا در میان نهادند و کوشش بسیار برای نگاهداری او کردند اگر مشروطه‌خواهان خط نکرده بودند و راه خطا پیش نگرفته بودند و بجای آنکه قوای ملت را ضعیف و فرسوده کنند در تقویت آن کوشش کرده بودند موفقیت محمدعلیشاه در برانداختن مشروطیت غیر ممکن بود.

اینک برای روشن شدن وضعیت به فهرست عللی که موجب شکست مشروطه خواهان شد می‌پردازیم.

اول- مجلس شورا که در رأس حکومت مشروطه قرار گرفته بود و قانوناً وظیفه دار حفظ مشروطیت بود بطوری که مکرر نکاشتم ملت را بحال خود گذارد و رویه تماشاچی یا بی‌طرفی را در پیش گرفت و در موقعی که حقاً باید ملت را به پایداری و مقاومت تشجیع کند، آنان را متفرق نمود و سپکسرانه با اینکه می‌دید دشمن بدخواه با تمام قوا خود را آماده جنگ می‌کند دم از صلح و مطلوبیت زد و وقت را به حرفهای بوج و بی‌اساس گذراند.

دوم- جمعی از وکلای ملت که در باطن با دربار همدست بودند میان ملت افتادند و تخم رعب و وحشت در دل آنها کاشتند و اسلحه‌ای که با خون جگر در مجلس جمع آوری شده بود بیرون بردند بطوری که در روز جنگ عده‌ای از مجاهدین اسلحه برای جنگیدن نداشتند.

سوم- سران مشروطه‌خواهان را که منتظر کمک و امداد بودند اغفال کردند.
چهارم- بواسطه زندانی شدن میرزا سلیمان خان میکده از طرف محمدعلیشاه انجمن برادران دروازه قزوین که چندین صد نفر افراد مسلح آماده کرده بود از هم پاشیده شد و دست خیانتکاران آنها را متفرق نمود بطوری که یک نفر از آن انجمن در روز جنگ دیده نشد.

پنجم- سوارهای خلیج که به یاری مجلس آمده بودند در حضرت عبدالعظیم منزل کرده بودند راه نفاق پیش گرفته بشهر نیامده یا ترسیده در جنگ شرکت نکردند.

ششم- امیر حشمت که رئیس قسمتی از مجاهدین بود و همه انتظار داشتند در جنگ صف مقدم فدایان ملت را تشکیل دهد آن روز خود و مجاهدین تحت امرش مخفی شده و پس از خاتمه جنگ به سفارت انگلیس پناهنده شد.

هفتم- حیدرخان عمواعلی که عده‌ای قفقازی در اختیار داشت و وعده کرده بود اگر جنگ پیش آید بامبهای آتشین دشمن را از پای درخواهد آورد اصلاً در آن روز

دیده نشد و گویا تهران را ترک کرده بود.

هشتم - طباطبائی و بهبهانی که در میان مردم نفوذ داشتند و می توانستند ملت را به فدای کاری تشویق کنند قرآن در دست گرفته و به مجاهدینی که مشغول جنگ بودند قسم می دادند که دست از جنگ بکشند.

نهم - بهبهانی که در شجاعت و استقامت رأی معروف بود متأسفانه آن روز بجای تشویق جنگجویان به نماز وحشت و دعا پرداخته بود و غافل از این بود که در جنگهای صدر اسلام دعای پیغمبر با شمشیر علی متفقاً مسلمانها را به فتح و پیروزی نائل گرداند. (معروف است که پس از آنکه در نتیجه اعلان جهادی که ملاها در زمان فتحعلیشاه دادند و جنگ میان ایران و روسیه در گرفت با از دست رفتن چندین شهر و شکست قشون ایران جنگ خاتمه پیدا کرد، روزی فتحعلیشاه علما را احضار کرد و با خشم و غضب به آنها گفت شما می گفتید که ما همانطور که پیغمبر اکرم در جنگها دعا می کرد و لشکر اسلام فاتح می شد ما هم دعا می کنیم چه شد اثر دعای شما؟ علما همه سر بریز انداختند و جوابی ندادند. ملا احمد نراقی گفت راست است که در جنگهای صدر اسلام پیغمبر اکرم دعا می کرد ولی شمشیر علی مرتضی هم در کار بود.)

دهم - بطوری که در آتیه خواهیم نگاشت تقی زاده که رئیس انجمن آذربایجان بود و ریاست عالیه جنگجویان مشروطه خواه را عهده دار بود و چند نفر دیگر، آن روز در جنگ نتوانستند حضور یابند و عدم حضور آنان روحیه جنگجویان را متزلزل کرد. یازدهم - بطوری که اشاره کردیم ملک المتکلمین مانع شد که مجاهدین لیاخف را از پای در آورند و همین خطب بزرگ عاقبت کار را عوض کرد زیرا شک نیست که اگر لیاخف کشته می شد قشون مهاجم بلافاصله از هم پاشیده شده و راه فرار پیش می گرفت.

دوازدهم - باینکه انگلیسها به طرفداری مشروطه خواهان معروف بودند و از دیر زمانی می دانستند که محمدعلیشاه و روسها خود را برای جنگ با مشروطه خواهان آماده می کنند و از تجهیزات دولت و تقویتی که روسها به شاه می کردند آگاهی داشتند، می توانستند میان افتاده و از جنگ جلوگیری کنند، کمترین اقدامی در این راه نکردند و همچنان ساکت و بی طرف ماندند و در همان روزها شهرت دادند که هرگاه اغتشاشی در تهران روی بدهد سفارت انگلیس به کسی پناه نخواهد داد.

سیزدهم - هرگاه رئیس مجلس یک سرد انقلابی و جسور بود می توانست در آن روز زمام جنگ را در دست بگیرد و مثل یک فرمانده مقتدر مجاهدین و قادیان را گرد خود جمع کند و وکلا را مجبور به حضور در مجلس نماید و نظم و انضباط را برقرار سازد و روح شجاعت و پایداری را در ملت تشویق کند و یک عم آهنگی و ارتباط میان مجاهدین که در نقاط مختلف در جنگ بودند برقرار نماید ولی متأسفانه رئیس

مجلس سردی بود روحاً معتدل، بدون نفوذ و با اینکه در مجلس بود کمترین تأثیری، وجودش، در جریان اوضاع نداشت و چون سایر تماشاچیان صحنه جنگ را تماشا می کرد و سپس چون دیگران از محوطه مجلس بیرون رفت.

چهاردهم - هرگاه قشون دولتی راهبای ارتباط میان مجلس و سایر نقاط شهر را قطع نکرده بودند با اینکه دولت مجلس را غافلگیر کرد و بطور غیرمترقبه حمله نمود هزاران نفر از مشروطه خواهان به یاری مجلس برمی خاستند و خود را به میدان کارزار می رسانیدند ولی متأسفانه صفوف قشون مانع آمدن آنها شد.

شبی که فردای آن مجلس به توپ بسته شد من تا پاسی از شب رفته در مجلس بوده و با ملک المتکلمین و سید جمال الدین مشغول صحبت بودم و مصمم بودم شب را در مجلس بمانم ولی سید جمال الدین به من گفت شما وکیل مجلس هستید و مصونیت دارید و برای شما خطری نیست و بهتر است به منزل بروید و با اصرار مرا مجبور به رفتن به منزلم که پیش از یک کوچه فاصله نداشت نمود. آنشب من فوق العاده خسته و کسل بودم و همینکه به منزل رفتم یا وجود آنکه چند نفر از مشروطه خواهان از قبیل دهخدا منزل من بودند نتوانستم شام بخورم و رتم خوابیدم. صبح که از خواب بیدار شدم به طرف مجلس روانه شدم ولی متأسفانه مجلس از پیش از طلوع آفتاب از طرف قشون دولتی محاصره شده بود و هرچه کوشش کردم موفق نشدم وارد مجلس بشوم بناچار به خانه بازگشتم و تا بعد از ظهر با کسانی که در منزل بن بودند در حال اضطراب گذرانیدم و چون دیدم کار یکسره شده و مجلس اشغال گشته و جمعی از سران مشروطه خواهان یا وضع فجیعی گرفتار شده اند و جان ما در خطر بود بناچار با زحمت زیاد درشگه ای پیدا کرده برای حفظ جان خود به سفارت انگلیس رفتم و در آنجا پناهنده شدیم.

عصر روزی که فردای آن جنگ شد تقی زاده به من گفت شما استنب بیابید منزل من می خواهم یک لایحه مفصل و جامع از اعمال ناشایسته و کردار ناپسندیده محمدعلیشاه تهیه کنم و مواردی را که او برخلاف مشروطیت و قانون اساسی رفتار کرده یک شرح بدهم و خیانت او را به ملک و ملت ثابت کنم، تا فردا آن لایحه را در مجلس قرائت نموده و کار او را یکسره کنم.

دهخدا می گوید

من شب را به منزل تقی زاده رفتم و پس از صرف شام چون هوا گرم بود روی بست بام رفتم و در روی فرش که گسترده بودند نشستم و قلم در دست گرفتم و تا نزدیک

طلوع صبح متغول بدنگارش لایحه مذکور بودم، هوا داشت روشن می شد که لایحه را تمام کرده و چون بسیار خسته بودم خوابم برد ولی صدای توپ و شلیک تفنگ مرا از خواب بیدار کرد تا بعد از ظهر را با اضطراب در خانه تقی زاده گذرانیدم سپس بوسیله درشگه ای که تهیه شده بود بطرف سفارت انگلیس روانه شدیم، در راه یک عده سرباز جلو درشگه ما را گرفتند ولی دو نفر سوار هندی که با ما بودند به طرف سربازان نهییب زدند که جلو درشگه سفیر انگلیس را می لیرید، سربازها سر بزیر انداخته خود را عقب کشیدند و ما توانستیم خود را به سفارت برسانیم و اگر سربازها ما را دستگیر می کردند حتما کشته می شدیم.

همینکه وارد سفارت شدیم من از کاردار انگلیس پرسیدم که چطور شد که دولت انگلیس حاضر شد که محمدعلی شاه با دستبازی روسها مجلس را به توپ بستند و مشروطه را از میان بردارند کاردار سفارت انگلیس فقط این جمله را در جواب من گفت: «آلمان در اروپا خیلی قوی شده است»

پناهنده شدن در سفارتخانه‌ها

پس از جنگ و از میان رفتن شروطیت و تسلط اهریمن استبداد بر آزادی جمعی برای حفظ جان خود به سفارتخانه‌ها رفته پناهنده شدند.

مخصوصاً وقتی که خبر قتل ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان با آن وضع فجیع در تهران منتشر شد آزادیخواهانی که در گوشه کنار خود را مخفی کرده بودند بیشتر نگران شدند و برای حفظ جان خود عده‌ای توانستند به سفارتخانه‌ها پناهنده شوند.

نزدیک به هفتاد نفر از مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس متحصن شدند که از جمله تقی‌زاده، معاضدالسلطنه، دهخدا، بهاء‌الواعظین، سیدحسن جبل‌الستین و دولت‌آبادی بودند.

حکیم‌الملک و ممتازالدوله رئیس مجلس هم در سفارت فرانسه متحصن شدند. دولت‌آبادی می‌نویسد مشروطه‌خواهان یا کث‌نیت و ساده‌لوح خیال می‌کردند که انگلیسها حامی مشروطه هستند و از توپ‌بستن مجلس ناراضی هستند و غافل از این بودند که انگلیسها برای حفظ مصالح سیاسی خود قبر مشروطه و آزادی را می‌کنند تا مشروطه‌خواهان و مشروطه را در آن دفن کنند.

همینکه محمدعلیشاه مطلع شد که عده‌ای از مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس متحصن شده‌اند از ترس آنکه مبدا عده آنها روزبروز زیادتر بشود و عمان وقایع دورهٔ نهضت مشروطیت پیشی بیاید فوق‌العاده نگران شد و عده‌ای سرباز و قزاق مأمور کرد تا سفارت را محاصره کرده و مانع رفت و آمد اشخاص به آنجا بشوند، قزاقها هم شراتها کردند و افرادی را دستگیر نمودند و در نتیجه انگلیسها فوق‌العاده عصبانی شدند و به این عمل دولت ایران شدیداً اعتراض کردند.

محمدعلیشاه که از بادهٔ نخوت و موفقیت سرمست شده بود تلگراف شکایت آمیزی از رفتار سفارت در تهران به پادشاه انگلیس نمود ولی بجای آنکه روی موافقتی به او نشان بدهند جواب سختی دریافت کرد و در نتیجه مجبور شد وزیر خارجهٔ خود

علاءالسلطنه را با لباس رسمی به سفارت انگلیس برای عذرخواهی بفرستد و از کرده خود اظهار ندامت کند و موافقت نامه‌ای را که درج مینماییم امضا نماید.

جناب اشرف ارفع که بر حسب امر اعلیحضرت اقدس شهریارى نامه سفیر انگلیس برای وهنی که در چندین روز به سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد آمده اظهار تأسف فرموده‌اند به نظر اولیای دولت خود رسانیدم بموجب دستورالعمل که امروز از وزیر امور خارجه انگلستان رسیده مأمورم به جناب اشرف ارفع اطلاع بدهم که عذر بی-احتراسیهای مکرره که با وجود پروتسهای رسمی دوستان از طرف پلیس و بریگاد قزاق نسبت به سفارت عمده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پس از دقت کامل مطالب ذیل را طلب می نماید:

اول- قزاق و پلیس را از اطراف سفارت بردارید و متعرض رعایای انگلیس نشوید.
دوم- وزیر دربار از طرف اعلیحضرت همایونی و وزیر امور خارجه از طرف دولت ایران هر دو با لباس رسمی به سفارت انگلیس در شهر دارالخلافه آمده رسماً و کاملاً معذرت بخواهند و پیش از وقت به مدت کافی اطلاع بدهند.
سوم- تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متداولی به سفارت می رفته یا از آنجا بیرون می آمدند فوراً مرخص نمایند.

چهارم- ضمانت نامه به امضای اعلیحضرت شهریارى برای امنیت جانی و مالی و شخصی اشخاصی که حال در این سفارتخانه متحصن هستند به دوستان داده شود.
اگر در میان متحصنین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی به آنها برود باستانی جنایات پلیسکی که حال معفو است آنها را بقاعده در حضور یک نفر از اعضای سفارت انگلیس استنطاق نمایند. اینک که این مطالب را به جناب اشرف می رسانم مأمورم اظهار نمایم اگر فوراً این مطالب بموقع قبول نیاید و از روی دقت مجرا نشود دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را که مناسب بداند برای تحصیل و ترمیم این رفتاری که خود را بحق می داند بنماید. دستورالعمل اولیای دولت متبوعه خود شروط فوق را به نظر اعلیحضرت شهریارى می رسانم.

پس از ابلاغ شرایط فوق دولت ایران بدون فوت وقت در مقام تسلیم و تمکین برآمد.

تمام مقررات فوق را بدون کم و زیاد اجرا نمود و در نتیجه عده‌ای از متحصنین با اطمینان کامل به همراهی مأمورین سفارت انگلیس راه اروپا را پیش گرفتند و چند نفر دیگر از قبیل سیدعبدالرحیم خلخالی، سعیدالمالک و برادرش میرزا آقاخان و حسین آقای کاشانی نیز به خارج مسافرت کردند.

عده زیادی از سردم تهران که تسلیم و تمکین شاه را در مقابل سفارت انگلیس مشاهده کردند بر آن شدند که مجتمعاً برای اعاده مشروطیت به سفارت انگلیس بروند ولی انگلیسها از پذیرفتن آنها جداً ممانعت بعمل آوردند و آنان را با سختی جواب گفتند.

فرقه‌های شرقی و آزادیخواهان روسیه بیش از همه در این مصیبت با ایرانیان همدردی می‌کردند و از آنچه برای ملت ایران پیش آمده بود اظهار تأثر نمودند.

حقیقت این است که مشروطیت ایران برای آزادیخواهان روسیه بک نوع طلیعه آزادی بود و آزادی در کشور همسایه، قدمی آنها را به مقصود نزدیکتر می‌کرد.

این بود که پس از قیام آذربایجان بر ضد محمدعلی‌شاه، آزادسردان روسیه کمک بسیار به مشروطه‌خواهان ایران نمودند و عده زیادی وارد ایران شده و در صف مجاهدین جای گرفتند و در راه آزادی ایرانیان از قید اسارت فداکارانه کردند و با زحمت و مشقت بسیار اسلحه و مهمات بهائیز و گیلان وارد کردند و از این راه تاحدی نیازمندی مجاهدین را تأمین نمودند.

سران آزادیخواهان روسیه که در کشورهای آزاد اروپا می‌زیستند مخصوصاً «لنین» که درسوئیس زندگی می‌کرد و با مهاجرین آزادیخواه ایران روابط دوستانه پیدا کرد و علاقمندی بسیار نسبت به ایران از خود نشان داد و دستوراتی چند به پیروانش که در قفقاز می‌زیستند فرستاد و آنها را در کمک به مشروطه‌خواهان ایران تشویق نمود و در روزنامه‌ای که منتشر می‌کرد مقالاتی چند از فجایع دربار ایران نگاشت و سردمان آزاد جهان را به یاری مشروطه‌خواهان دعوت کرد.

اما انگلیسها مشروطیت ایران را فدای منافع خود نمودند، بعبارت دیگر انگلیسها برای جلب رضایت روسها و متحد نگاهداشتن آنها با خود در مقابل آلمان، ایران را فدا کردند و تدبیرات ایران را بدست روسها گذاردند، چنانچه در نگاهداری تاج و تخت محمدعلی‌شاه با روسها عهدست شدند و نیز در اعلامیه‌ای که منتشر کردند گفتند که هرگاه ملت ایران بخواهد شاه را خلع کند آنها مداخله خواهند کرد.

پس از انهدام مشروطیت هم دولت انگلیس رویه خود را تغییر نداد و مقامات دولتی و روزنامه‌هایی که پیروی از سیاست انگلیس می‌کردند نه فقط طرفداری از ملیون ایران نمودند حتی بعضی از رجال دولت ایران را نابالغ برای داشتن حکومت ملی خواندند.

در مقابل سیاست عالیه دولت انگلستان که اساس آن جلب رضایت و دوستی روسها بود، جمعی از نمایندگان مجلس عوام انگلیس و عده‌ای از آزادسردان آن

سرزمین بطوری از فجایع روسها در ایران متأثر شدند و از اعمال ظالمانه آن دولت نسبت به ایران عصبانی گشته بودند که کمیسیون در مجلس عوام تشکیل داده بنای اعتراض و انتقاد را گذاردند.

از جمله وکلای آزادیخواه انگلیس که پیش از سایرین نسبت به آزادی ایران اظهار علاقه می نمود یکی «مسترردموند» لیدر و «جون دبلن» نایب رئیس نمایندگان ایرلند از مخالفین سرسخت دولت بودند.

مسترردموند که ناطق فصیح و متکلم بلیغی بود چندین نطق مفصل در مجلس عوام انگلیس راجع به مشروطیت و حقوق ملت ایران نمود و در تمام نطقهایش از ملکه المتکلمین و سایر شهدای راه آزادی نام برد و از فداکاریهای آنها سخن راند و رویه دولت انگلیس را در سیاست ایران ظالمانه و برخلاف اصول عدالت و انصاف اعلام نمود و از نمایندگان مجلس عوام درخواست کرد که کاری بکنند که دولت روس و انگلیس دست از گریبان ملت بیچاره ایران بردارند و آنها را در کار خود مختار بگذارند.

پراکندگی

طوفان سهمگین استبداد که از دل توپها و تفنگهایی که در دست صاحبمصابان روسی و تربیت یافتگان آنها سرچشمه گرفته بود و سیل آهن و آتش در میان حامیان آزادی سرازیر کرد همه چیز را از میان برد و از مشروطیت و آزادی ایران جز اجساد کشتگان و عمارت ویران بهارستان و خیابانهای خون آلود چیزی بجا نگذارد.

جمعی از آزادیخواهان به سفارت انگلیس پناهنده شده بودند و بعضی دیگر نیز در سفارت فرانسه مستحصن گشتند؛ صبح الدوله و چند نفر از بستگانش در سفارت ایتالیا و سایرین خود را در بیغوله‌ها مخفی نمودند و عده‌ای همان شب از تهران فرار کردند. در تلگرافی که سفیر انگلیس به وزیر خارجه آلمان کشور در ۲۴ ژوئن نمود می‌نویسد با اینکه به آتشه نظامی سفارت دستور داده که از تحصن در سفارت جلوگیری کند تقی‌زاده و چند نفر دیگر از بیم جان در سفارت پناهنده شدند و سپس اضافه می‌کند که عده مستحصن به سی نفر می‌رسد.

محمدعلیشاه که از باده فتح و پیروزی سرمست شده بود و خود را کامیاب تصور می‌کرد از پناهنده شدن جمعی از سران مشروطه خواه در سفارت انگلیس سخت برآشفته و وزیر خارجه، علاءالسلطنه را مأمور کرد که از سفیر انگلیس تقاضا کند پناهندگان را از سفارت بیرون کشند ولی سفیر انگلیس زیر بار نرفت و جواب داد در صورتی که دو نفر از سران ملیون را بدون محاکمه در باغشاه کشته‌اند چگونه می‌توان امیدوار بود کسانی که در سفارت انگلیس پناهنده شده‌اند اگر بیرون بروند جان آنها در خطر نخواهد بود.

محمدعلیشاه در ۲۹ ژوئن تلگرافی بدین مضمون به پادشاه انگلستان مخابره نمود. اخیراً اقداماتی برای تنبیه بعضی از مفسدین که بتحریک ظل السلطان می‌خواستند سرا از تخت و تاج و جقه موروثی خود محروم سازند نموده‌ام، من خیلی متأسف هستم که از طرف سفارت انگلیس غلامانی به‌خانه‌های سردسته‌های انجمن مفسدین فرستاده و آنها را به سفارت دعوت کرده‌اند و این مسأله دخالت آشکار در امور داخله ایران

است من از آن اعلیحضرت تقاضا دارم از پناه دادن به اشخاص مفسد در سفارت جلوگیری بعمل آید، از جواب مساعد آن اعلیحضرت بی اندازه ممنون و مستکر خواهم شد.

جواب پادشاه انگلیس - در جواب تلگرافی که آن اعلیحضرت متذکر شدند

من مایل نیستم در امور داخلی مملکت شما مداخله نمایم، ما کسی را برای تحصن به سفارت خود دعوت نکرده ایم و اگر کسانی از بیجان در سفارتخانه ما پناهنده شده اند آن اعلیحضرت می دانند که در مملکت شما ممنوع نیست که کسانی که مرتکب جنایتی نشده اند در سفارتخانه پناهنده شوند و همینکه به آنها تأمین داده شد از آنجا خارج خواهند شد و از اینکه در تلگراف خود متذکر شده بودید که شارژدافر انگلیس مفسدین را به سفارت دعوت کرده بکلی برخلاف حقیقت است، سربازهای شما سفارت مرا محاصره کردند و اشخاصی که از آنجا بیرون می رفتند دستگیر نموده اند و این توهینی است که نمی توان آن را تحمل نمود و اگر از این گونه اعمال جلوگیری نشود دولت من از روی بی میلی مجبور خواهد شد اقداماتی برای حفظ شئون بیرق خود بنماید و من به شارژدافر خود کمال اعتماد را دارم و تین وزیر خارجه انگلیس به سفارت خود در تهران دستور می دهد که باید از طرف شاه به پناهندگان تأمین قطعی داده شود.

محمدعلیشاه از ترس آنکه مبدا مردم به طرف سفارتخانه ها

حکومت نظامی
و عفو عمومی

مجموع آورده و در آنجا متحصن بشوند و یا آنکه در حضرت عبدالعظیم پناهنده گردند و اعاده مشروطیت را بخواهند اعلان عفو عمومی داد و اطمینان داد که دیگر مزاحم نمی نخواهد شد. مقصود دیگر او از اعلان عفو عمومی این بود که مشروطه خواهانی که در گوشه و کنار مخفی بودند اطمینان پیدا کرده آفتابی بشوند و آنها را هم دستگیر کنند. چنانکه پس از اعلان عفو عمومی عده زیادی را دستگیر کردند و مأمورین تقصیه خانه ها را تقطیش می نمودند و برای بدست آوردن مشروطه خواهان معروف کوشش بسیار می کردند.

این بود که جماعتی از ترس جان به سفارت انگلیس پناهنده شدند و هرگاه مأمورین دولت اطراف سفارت را نگرفته بودند و درهای سفارت بروی مردم باز بود بدون شك در اندک زمانی عده زیادی در سفارت انگلیس پناهنده می شدند ولی سفارت درهای خود را بروی مردم بست، باوجود این متجاوز از هفتاد نفر در سفارت متحصن شده بودند.

در تلگرافی که سفیر انگلیس به وزارت خارجه انگلیس کرده می نویسد برای اینکه از دخول مشروطه خواهان به سفارت جلوگیری شود مقرر داشتیم در بهای سفارت را ببندند.

بلافاصله پس از اعلان عفو عمومی اعلامیه ذیل از طرف لیاخف حاکم نظامی و درحقیقت فرمانده کل قشون ایران منتشر گردید.

برای اطلاع عموم مطالب ذیل شمرده می شود:

۱- استقرار نظم در شهر مخصوصاً به بیرنگاد قزاق اعلیحضرت همایونی و ژاندارمری و افواج خلیج و زرند محول گردیده است.

۲- اشخاصی که برخلاف این قوانین رفتار کنند مورد مؤاخذه سخت واقع خواهند شد.

۳- هر کس به دیگری تعدی نماید مورد تنبیه قرار خواهد گرفت.

۴- هرگاه از خانه‌ای به قراولی تیراندازی شود آن خانه با توپ خراب خواهد شد.

پس از این اعلامیه باز عده‌ای را دستگیر کردند و به باغشاه بردند و جمعی را در انبار دولتی محبوس نمودند چند نفر از مشروطه خواهان که نتوانسته بودند از تهران فرار کنند از ترس آنکه مبادا گرفتار شکنجه مستبدین قرار گیرند خودکشی کردند.

سکوت مرگ آسا محیط تهران را فرا گرفته بود و مردم غمگین و ساکت چون عزاداران به کار خود مشغول بودند ولی در باغشاه بساط عیش و عشرت گسترده بود و امیربها در وزیر جنگ و سپهسالار قشون و لیاخف و شاپشال هم زمام امور را در دست داشتند و آنچه می خواستند می کردند.

کابینه وزرا که بریاست مشیرالسلطنه چند روز پیش از به توپ بستن مجلس تشکیل یافته بود کمترین تأثیری در امور نداشت و مورد اعتنا نبود، مشیرالدوله و مؤتمن الملک که متأسفانه در آن کابینه ننگین شرکت کرده بودند تا آنجا که طبع محافظه کار آنها اجازه می داد از مداخله در امور خودداری می کردند. علاءالسلطنه وزیر امور خارجه برای تولید حسن تفاهم میان شاه و سفارت انگلیس کوشش می نمود. سعدالدوله با آنکه ستمی نداشت همه کاره بود و هر روز به ملاقات شاه می رفت و با او خلوت می کرد.

محمدعلیشاه پس از بهرمزدن مشروطیت برای اینکه مردم را فریب بدهد و دولی را که مشروطه ایران را شناخته بودند گول بزند اعلامیه‌ای منتشر نمود که در آن خود را طرفدار مشروطیت معرفی کرده بود و علت بهرمزدن مشروطیت را خودسری و تجاوز انجمنهای ملی از حدود قانونی خود و ناشایستگی و کلای مجلس و سرسختی سران احرار اعلام داشته بود و وعده داده بود که بزودی مجلسی که موافق با اصول شرع و مقتضیات باشد تأسیس خواهد نمود.

انگلیسها که بدست خود میدان را به حریف دیرین خود روسها داده بودند و زمام کلیه

امور ایران را در دست روسها می‌دیدند و خشم ملت ایران را بیش از پیش نسبت به خود استیلا می‌کردند برای جبران همدستی که با روسها در بهمزدن مشروطیت کرده بودند و بدست آوردن قلب ملت ایران و یا بهتر بگوییم جبران باختی که در آن سیاست نابکارانه کرده بودند به محمدعلیشاه فشار وارد می‌آوردند که به وعده خود وفا نموده مجلس شورای ملی را مفتوح نماید.

از مفهوم مذاکراتی که نمایندگان روس و انگلیس با شاه می‌کردند و مکاتباتی که در میان آنها رد و بدل می‌شد چنین بنظر می‌رسید که نمایندگان آن دو دولت بشرط آنکه پس از از میان بردن مشروطیت و مجلس، بشرط آنکه محمدعلیشاه در فاصله کمی مجدداً مجلس تازه‌ای روی کار بیاورد توافق نظر داشتند و محمدعلیشاه با رضایت روسها و انگلیسها اقدام به چنگ با ملت و سرکوبی مشروطه‌طلبان نمود.

برای آخرین دفعه این حقیقت تلخ تاریخی را تذکر می‌دهم که انگلیسها در موقعی که محمدعلیشاه در مخاطره بود کمال کوشش را برای حفظ تاج و تخت او نمودند ولی در اوقاتی که محمدعلیشاه مشغول خودآرایی و تهیه برهمزدن مشروطیت بود و توپها را به طرف مجلس کشیده بود و به حمله پرداخت کمترین اقدامی برای جلوگیری در حفظ مشروطیت و اساسی که رسمیت آن را شناخته بودند نکردند ولی پس از آنکه کار از کار گذشت و میدان به دست حریفان افتاد کمال کوشش را نمودند که محمدعلیشاه را مجبور به افتتاح مجلس تازه بکنند ولی دیگر سعی و کوشش آنها فایده‌ای نداشت بهمین جهت بود که سران مشروطه‌خواه که از ایران فرار کرده و به لندن و پاریس رفته بودند اعلام داشتند که ما از دولت انگلیس و روس تقاضا داریم که در امور داخلی ایران مداخله نکنند و ما را به حال خودمان بگذارند و ما خود حسابان را با محمدعلیشاه و مستبدین تصفیه می‌کنیم.

«یا کارف» یکی از سیاحان روسی می‌نویسد پس از اینکه

تشکر محمدعلیشاه محمدعلیشاه یکمک صاحب‌منصبان روسی بر انقلابیون ظفر یافت

از لیاخوف و خانه آنها را با توپ خراب کرد و سرکردگان انقلابیون را

کشت و زنجیر کرد برای حقشناسی و تشکر از صاحب‌منصبان

روسی یعنواں سان قشون به قزاقخانه آمد.

شاه آن روز بر یک کالسکه طلا که شش اسب سفید قوی هیکل آنرا می‌کشید سوار بود و سرتا یا غرق جواهر و آثار بباشت از چهره او هویدا بود، قزاقها لباس سرخ چرکسی در بر کرده بودند و صاحب‌منصبان روسی با سربلندی در جلوی صفها جا گرفته بودند، من آن روز ایران را فراموش کرده بودم و خیال می‌کردم در روسیه هستم زیرا در آن روز همه چیز شکوه روسیه را جلوه‌گر می‌ساخت.

لیاخف قدم بقدم بدر پهلوی شاه حرکت می کرد و شاه با او صحبت می کرد و اظهار تشکر از مساعی او می نمود. پس از بازدید افواج و نمایش توپخانه، شاه بهر یک از قزاقهای ایرانی مبلغی انعام داد مخصوصاً کسانی را که در جنگ مجلس شجاعت از خود نشان داده بودند مورد محبت قرار داد و بهر یک از صاحبمنصبان روسی نشان و حمایل داد و از آنها قدردانی نمود.

شاه به لیاخف گفته بود که شما تاج و تخت مرا حفظ کردید و من تا زنده هستم نسبت به شما حق گزارم. پس از مراجعت شاه، امیربهادر جنگ و سایر وزرا و اعیان و شاهزادگان به طالار بزرگ که در روی میزها انواع خوراکیها دیده می شد دعوت شدند و چند نفر از اعیان و رجال زیان بهتملق و چایلوسی و حقشناسی از صاحبمنصبان روسی و دولت امپراطوری باز کردند و شجاعت صاحبمنصبان روسی را در شکست دادن هموطنان خود ستایش کردند.



محمدعلیشاه در لباس قزاقی

محمدعلیشاه در لباس قزاقی
 صاحبمنصبان روسی به ثبوت کامل برساند و علاقمندی خود را
 به آنان عملاً نشان بدهد در یکی از روزها برای سان قشون
 به میدان مشق رفته و لباس قزاقی در بر کرده بود و سواراسب
 سفیدی شده و از جلوی صفهای قشون در میان فریادهای زنده باد شاه پاینده باد امپراطور
 روسیه عبور نمود.

در تلگرافی که محمدعلیشاه پس از جنگ مجلس به امپراطور روسیه نیکلا نموده
 بود صاحبمنصبان روسی را ناجی خود خوانده و خود را تحت‌الحمایه نیکلا اعلام داشته
 بود.

در گزارشی که لیاخف به نایب السلطنه قفقاز داده می‌نویسد: امروز ایران در تحت اراده
 صاحبمنصبان اعلیحضرت امپراطور اداره می‌شود و همه رجال و بزرگان ایران در مقابل
 نام امپراطور سر فرود می‌آورند شاه ایران صاحبمنصبان روسی را یگانه حافظ تخت و تاج
 خود می‌داند و در مقابل هر نوع درخواستی که بکنیم تمکین می‌نماید شاهزادگان و
 وزرا برای جلب اعتماد ما مسابقه گذارده‌اند و همه کوشش می‌کنند که خود را در نظر
 ما روس پرست معرفی نمایند و خود را خادم امپراطور وانمود کنند.
 اینک خاک ایران از انقلابیون که دشمن واقعی امپراطور معظم ما بودند پاک
 شده است و همه به قدرت و نیروی سیاست عالیه دولت روس در ایران پی برده‌اند و
 فهمیده‌اند که همه چیز آنها در دست ما و در اختیار ماست.

تلگراف روحانیون مشروطه خواه نجف

عموم صاحبمنصبان و امرا و قزاق و نوکرهای نظام و سرحدداران ایران ایدهم‌الله تعالی
 را به سلام و افرا مخصوص می‌داریم، همواره حفظ حدود و نفوس و اغراض و اموال
 مسلمین در عهده آن برادران محترم بوده و هست، همگی بدانند که همراهی با مخالفین
 اساس قویم مشروطیت هر که باشد و ادنی تعرض به مسلمانان حامیان این اساس قویم
 محاربه با امام عصر علیه السلام است البته باید همگی ابدأ بر ضد مشروطیت اقدامی
 ننمایند. محل اعضاء و مهرسه رئیس روحانی تهرانی و خراسانی و مازندرانی.

ایضاً تلگراف روحانیون نجف

عموم برادران لشگری و توپخانه و قزاق و رؤسای عشایر و ایلها و قاطبه عساکر اسلامی
 دامت تأییداتهم بدانند سابقاً به آن برادران گرامی تلگراف کردیم که حفظ و حراست
 نفوس و اغراض و اموال مسلمین در عهده کفایت شماهاست حال هم صریحاً می‌گوییم

همه بدانند همراهی و اطاعت حکم شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزیدین معاویه و با مسلمانی منافی است.

محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی.

ایضاً تبریز

توسط انجمن ایالتی به تمام عشایر و ایلات و سرحداران آذربایجان - اردبیل و قرچه - داغ و مشگین و میانج و ماکو و غیرهم دست تأییدانهم.

اهتمامات این خدام شریعت مطهره در تشیید اساس مشروطیت برای حفظ مذهب اثنی عشری و جلوگیری از دشمنان دین اسلام است و تمام دلگرمی ماها در این سعی و اقدامات به غیرت دینی آن برادران بوده و هست و آنچه برخلاف مشروطیت تا بحال از هر کسی ظاهر شد همه به تحریکات بوده حال علانیه خود شاه در مقام قتل مسلمانان برآمده است، لهذا صریحاً می‌گوییم که اهتمام در تشیید مشروطیت چون موجب حفظ دین است در حکم جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سرمویی همراهی با مخالفین و اطاعت یزیدین معاویه با مسلمانی منافی است. امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی. و نیز تلگرافاتی بمضمون تلگرافات فوق از طرف روحانیون نجف به ایل بختیاری و قشقایی مخابره می‌شود.

همینکه خبر اعلام مشروطیت در مملکت عثمانی به اطلاع علمای نجف می‌رسد تلگراف ذیل را به محمدعلیشاه مخابره می‌کنند.

توسط جناب آقای رئیس الوزرا حضور اقدس ملوکانه من الله علی الرعیه برآفته بدیختی و سوءحظ همین است که دولت علیه عثمانیه با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت احدی کائناً ماکان تخلف از اوامر شاهانه را چون دانستند که امروز حفظ بیضه اسلام و قدرت و قوت دین مبین اسلام و دولت متوقف بر مشروطیت است اعلان مشروطیت فرموده اسلام و مسلمین را سربلند و نتایج آن عمأ قریب انشاء الله تعالی مشهور خواهد بود. لیکن سوءحظ ایرانیان بخت برگشته چنین نتیجه داد، با آنکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه این اساس مقدس را استوار فرموده بوده همینکه نوبت تاجداری به ذات اقدس رسید احاطه خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت به اریکه سلطنت یوماً فیوماً جز القای فساد و اغتشاش بلاد و تحریک مفسدین و اتلاف نفوس و اعراض و اسوال مسلمین و مکرر نقض عهود نگردد و آنچه داعیان را باقتضای وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دولت و ملت که در عهده داریم دولتخواهانه استحکام رشته اتحاد و عدم قطع روابط استدعا نمودیم قولاً کمال مساعدت اظهار و عملاً بر ضد حقیقت رفتار و بالاخره به بازشدن لسان جسارت به مقام سلطنت مؤدی و نتیجه سوء تدبیرهای خائنین دفع فاسد به افسد شد و تفرقه کلمه دولت و ملت در تهدیر دماء و تخریب بیوت و غارت

اسوال مسلمین و تبعید علمای عظام بعد از این همه اماعتها بدست دشمن روسی و استخفاف کلام مجیدانهی عزاسمه و سایر شعایر اسلامی که دول کفر هم محترم می‌شمارند الی غیر ذلک هیچ فروگذار نکردند، این دسته اعادی دین و دولت که خود را چنین دولتخواه قلم داده‌اند تا مرز و بوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را بالمره معدوم و ملک را تسلیم اجانب نکنند مرادشان حاصل نخواهد شد لیکن سزاوار است ذات اقدس بخود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خود چه کرده و می‌کنند، مقام سلطنت اسلامی را وسیله هدم اساس دین مبین و اعدام ملک و ملت فرموده‌اند آذربایجان از دست رفت حال بقیه هم معلوم نیست چنانکه بعد از این بنا بر نگاهداری باقی ماندگان دارند انشاءالله تعالی تدارک این سنایع بدجنب قلوب و طرد مقصدین و خاصه مقصدین کلام الله و حاربین ملت و عقد مجلس محترم مبادرت فرموده زیاده بر این بیارادادن دین و دولت همت نگمارند و این خدام شرع انوار را به آنچه سهامکن از اعلان آن بقاطبه مسلمین ایران و غیره تحذر دازیم ناچار فرمایند انشاءالله تعالی.

الاحقر نجل المرحوم سیرزاخلیل قدس سره محمدحسین - الاحقر محمدکاظم خراسانی - الاحقر عبدالله المازندرانی.

پس از آنکه محمدعلیشاه به آرزوی دیرینه خود رسید تصور می‌کرد که با از میان رفتن مشروطه دوره حکمفرمایی مطلق او رسیده و می‌تواند با خودسری و استبداد سلطنت کند و کوچکترین آثاری که از دوره مشروطیت و انقلاب ملت

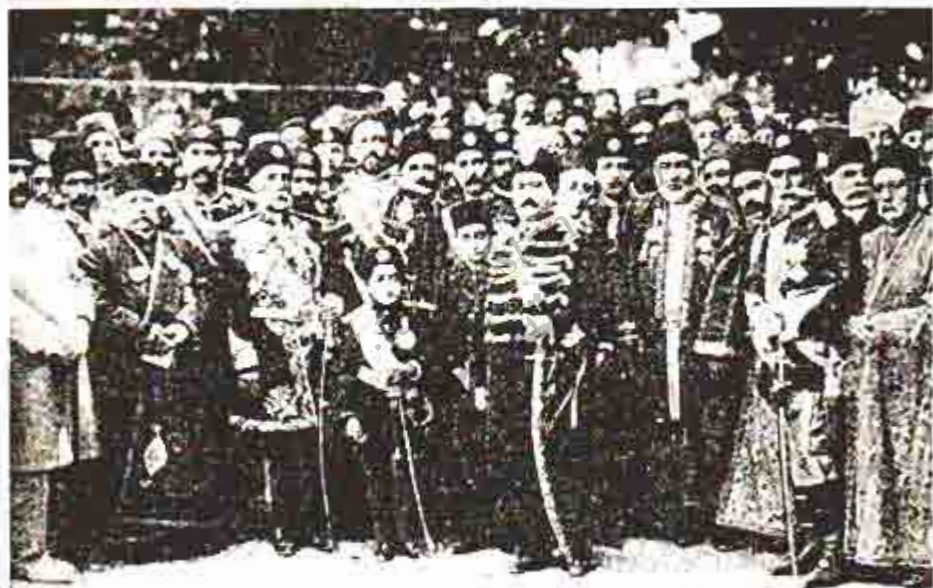
انقباد سلام

باقی مانده بود از میان ببرد و با اتکای اجانب و قوه نظامی و روحانیون مخالف مستبد و هزاران شاهزاده و رجال، دوره استبدادی ثوبنی را آغاز نماید.

برای سرعوب کردن مردم و خیره کردن چشمها و نشان دادن جلال و جبروتی که به قیمت خون بهترین فرزندان این آب و خاک بدست آورده بود سلام عام باشکوهی که تا آن زمان سابقه نداشت برپا کرد و از کلیه رجال و شاهزادگان و مستخدمین کشوری و لشگری برای حضور در سلام و بخاک افتادن در مقابل پادشاه مستمر دعوت نمود. آنچه جواهر در خزانه بود به سروتن خود و سلطان احمدسیرزا ولیعهدش آویخت و آنچه اشیای نفیس در خزانه و موزه بود در معرض نمایش قرار داد، با تفرعن و تشریفات که تا آن روز سابقه نداشت در میان هزاران متملق و چاپلوس که هر یک در روی خاک افتادن و سجده کردن بردیگری سبقت می‌جستند به طرف تخت سلطنت رفت و با تکبر و جبروت در روی آن قرار گرفت و چنانچه در عکسی که موقع جلوس محمدعلیشاه بر تخت سلطنت برداشته شده و از نظر خوانندگان می‌گذرد، رئیس الوزرا و وزرا که چند نفر آنها متأسفانه از مشروطه خواهان بودند... و به این صفت معرفت بسزایی داشتند چون عبد

ذلیل در عقب یکدیگر صف کشیده و چنان کمر خود را در مقابل آن ظالم جابر خم کرده‌اند که نزدیک است جبه آنها به خاک مالیده شود.

لیاخذ فرمانده کل قشون و حاکم نظامی و یا بهتر بگوییم فرمانفرمای مطلق آن روز و حاکم بر وضعیت و چشم و چراغ دولت در جلوصف نظامیان قرار گرفته بود و امیربهداد جنگ که پس از توب بستن مجلس به مقام وزارت جنگ نایل شده بود و سپهسالاری کل قشون را عهده‌دار بود و دشمن شماره یک مشروطه نامیده می‌شد رتق و فتق سلام را عهده‌دار بود.



مجلس سلام محمدعلیشاه

خطیب‌الممالک که یکی از مستیدین بنام بود خطبه طولانی با صدای بلند که به‌شمرخوانی مجالس تعزیه بیشتر شبیه بود خواند و در آن خطبه سرتا یا تملق، آن شاه جابر و دست‌نشانده اجانب را ظل الله، قدر قدرت، قوی شوکت، قبله عالم، سلطان سلاطین نامید و او را بزرگترین پادشاه جهان و اسلام و مظهر عدل و داد خواند و دشمنان او را خیانت‌پیشه و کافر ملحد خواند.

سپس چند نفر از شعرا که نان تملق و چاپلوسی را می‌خورند در آن روز بیش از هر وقت هنرنمایی کردند و حرفه خود را بهتر نمایش دادند و اشعاری خواندند و ایاتی سرودند که قلم از ذکر آن شرم دارد. پس از ختم سلام محمدعلیشاه با نخبه‌ای از

مستیدان که اطرافش بودند عکس برداری کرد و ما برای نمونه یکی از عکسهایی که آن روز برداشته شده از نظر خوانندگان می گذرانیم.

مملکت ایران اولین کشور اسلامی بود که بر ضد دستگاه

همکاری
سلطان عبدالحمید
با محمدعلیشاه

استبداد قیام کرد و به برقراری مشروطه نایل گردید. این موفقیت ملت ایران برای پادشاهان و زمامدارانی که پایه حکومتشان در روی استبداد مطلق برقرار بود بسیار ناگوار و خطرناک بود، مخصوصاً برای سلطان عبدالحمید که مقام خلافت داشت و دارای سلطنت روحانی و جسمانی بود و بر اکثر کشورهای مسلمان مخصوصاً عرب حکمفرمایی می کرد.

مهم تر از آنچه که در بالا گفتیم اینست که از سالهای پیش حزب مقتدری از آزادیخواهان در کشور عثمانی تأسیس شده بود و مراکز مهمی در مالک متدن اروپا و پیروان بسیاری در عثمانی داشت و شب و روز بر ضد حکومت استبدادی عثمانی فعالیت می کرد و موجب نگرانی سلطان عثمانی شده بود.

و قیام یک کشور مسلمان همسایه، تأثیر غیر قابل انکاری در روحیه آزادیخواهان عثمانی داشت و آنها را بیش از پیش به مقاومت با دستگاه استبدادی تشویق می نمود. این بود که بمحض آنکه انقلاب مشروطیت در ایران برپا گشت و ستاره آزادی در افق ایران طلوع کرد و کشور ایران در ردیف کشورهای کنستیتوسیون قرار گرفت، سلطان عبدالحمید بی اندازه نگران شد و برای خراب کردن بنیان مشروطه ایران و تقویت دستگاه استبدادی محمدعلیشاه دست به کار شد.

اول— پس از اعلام مشروطیت در ایران و امضای قانون اساسی و شناسایی مشروطه از طرف کشورهای متدن به امر سلطان عبدالحمید یک قشون نیرومند به طرف آذربایجان سرازیر شد و بطوری که در جلد دوم این تاریخ نگاشتیم یک قسمت از خاک آذربایجان را تصرف کرد و با سران مستبدین و متنفذین شهرستانها برای مخالفت با مشروطه خواهان ایران دست به کار شد و هرگاه اوضاع بین المللی و رقابت دولتهای ذی نفع در سیاست خاورمیانه مخصوصاً روس و انگلیس در کار نبود و روسها کینه نسبت به عثمانیها نداشتند و می خواستند دامنه نفوذ عثمانیها در قسمتهای ترک زبان توسعه پیدا کند، بطور قطع دولت عثمانی در آن دوره بی روسامانی ایران آذربایجان را تصرف می کرد و حتی به نقاط دیگر هم دست درازی می نمود.

دوم— دولت عثمانی بعد از اعلام مشروطیت شمس الدین بک سفیر کبیر خود را که مرد آزادمشی بود و قلباً طرفدار نهضت آزادی ایران بود احضار کرد و بجای او مرد مستبدی را گماشت.

سوم - ارفع الدوله که در آن زمان سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی بود نقل می کرد که روزی سلطان عبدالحمید مرا احضار کرد و در خلوت با من راجع به اوضاع ایران صحبت کرد و از پیش آمد نهضت مشروطه اظهار نگرانی نمود و به من گفت اگر اوضاع ایران به همین منوال باقی بماند و مشروطه در ایران ریشه کند بزودی چون مرض مزمن به سایر ممالک اسلامی سرایت خواهد کرد و دیگر چاره برای جلوگیری از آن نخواهیم داشت.

اینست که من و محمدعلیشاه باید متفقاً با این خطر مبارزه کنیم و آن را ریشه کن نماییم.

پس از مذاکرات بسیار در خاتمه به من گفت یک تلگراف رمز به محمدعلیشاه بکن و از قول من به او بگو که من حاضرم پنجاه هزار لیره طلا و عده ای قشون در اختیار او بگذارم تا بدین وسیله در کسکستی که با مشروطه خواهان پیدا کرده فاتح و کامیاب گردد.

من به او گفتم تلگراف را دولتی که در ایران ذی نفع هستند کشف خواهند کرد و نتیجه خوبی نخواهند داشت، اندکی فکر کرد و بعد گفت که پس مطلب مرا به محمدعلیشاه بنویسید، من هم جواب دادم اطاعت می کنم و همان شب عریضه مفصلی به محمدعلیشاه نوشتم و آنچه را که سلطان عبدالحمید به من گفته بود بدون کم و زیاد بنظرش رسانیدم ولی در خاتمه اظهار عقیده کردم که هرگاه شاه از عثمانی کمک بگیرد و قشون عثمانی را مداخله در امور داخلی ایران بدهد و پول از سلطان عثمانی بگیرد مسلماً دچار اشکالات زیاد از طرف همسایگان که بهیچوجه مایل نیستند عثمانی کمترین قدرت و نفوذی در ایران داشته باشد خواهد گردید و زحماتی که در صلاح اعلیحضرت نیست پیش خواهد آمد. فردا صبح قبض سفارشی عریضه ای که برای محمدعلیشاه فرستاده بودم برای سلطان عبدالحمید فرستادم و پیغام دادم اوامر مبارک را انجام دادم.

پس اضافه می کند محمدعلیشاه هم بدینکته دقیقی که من تذکر دادم متوجه شد و جواب مساعد به سلطان عثمانی نداد، زیرا وی می ترسید که روسها که یگانه حامی و نگهدارنده بودند و به اعتماد آنها می خواست تاج و تخت متزلزل خود را حفظ کند از اوسو وطن پیدا کرده و روگردان بشوند.

قیام آزادیخواهان تبریز

خبر توپ‌بستن مجلس و کشتن پیشوایان مشروطه چون صاعقه بر سر مردمان ایران مخصوصاً مردمان شهرستانها فرود آمد و همه را گیج و مبهوت کرد ولی این گیجی و بهت دوامی پیدا نکرد و هنوز زمین باغشاه از خون شهدای راه آزادی رنگین بود و دود از خرابه‌های مجلس بلند بود که آزادمردان تبریز برضد دستگاه استبدادی قیام کردند و علم مخالفت را برضد پادشاه متمگر بلند نمودند و آزادمردی بنام ستارخان که تا آن زمان یکی از مجاهدین نامی بود پیشوایی نهضت را در کف کفایت خود گرفت و انجمن ایالتی آذربایجان که اکثرشان مردان مشروطه‌خواه بودند عهده‌دار رهبری آن قیام ملی شدند.

علت اینکه مردمان تبریز پیش از سایرین بر ضد حکومت استبدادی قیام کردند این بود:

اول — مردم تبریز بهتر از هر کس محمدعلیشاه را می‌شناختند و سالها که ولیعهد بود به اخلاق او آشنا شده بودند و از خبث طینت او اطلاع داشتند.

دوم — انجمن تبریز از مردانی تشکیل شده بود که به مشروطه و حکومت ملی ایمان داشتند و بخلاف جاهای دیگر هیچوقت راه ففاق و خلاف و این‌وقتی پیش نگرفتند.

سوم — بخلاف بسیاری از نقاط ایران که مشروطه‌طلبی‌شان از مرحله حرف خارج نمی‌شد رهبران انقلاب آذربایجان یک قوه مسلح از عده‌ای قابل ملاحظه مجاهد فداکار در اختیار داشتند و با آن عده مسلح می‌خواستند جواب توپ و تفنگ حریف را با آهن و آتش بدهند.

چهارم — خوشبختانه در آنوقت مردی از میان جامعه بپاخواست و زمام انقلاب مسلح را در دست گرفت که در پاکی و شجاعت و سادگی و از خودگذشتگی و ایمان به مرام در ایران کمتر نظیر او دیده و شنیده شده است.

پنجم — بخلاف سایر شهرستانها که همانروزی که مجلس بتوپ بسته شد از

حربانات مطلع شدند و مأمورین و حکام که همگی دست‌نشانده باغشاه بودند بلافاصله بر اوضاع مسلط گشتند، چون تلگرافخانه تبریز در اختیار مشروطه‌خواهان بود و مرد آزادیخواه و مورد اعتمادی چون میرزا محمدعلیخان تربیت بر آن نظارت داشت همینکه بوسیله تلگراف از واقعه توپ‌بستی مجلس و بهم خوردن دستگاه مشروطه مطلع شد بدون آنکه بگذارد خبر در شهر منتشر بشود و بگوش دشمنان مشروطه برسد تلگرافخانه را تحت سانسور شدید قرار داد و بلافاصله واقعه را در جلسه محرمانه انجمن ایالتی به اطلاع اعضا رسانید و آنها فرصت پیدا کردند که با دقت در اوضاع مطالعه کنند و پیش از آنکه حریف از آنچه در تهران گذشته بود آگاه شود خود را برای مقابله و مبارزه حاضر نمایند.

ششم — خوشیخانه در آنوقت مخبرالسلطنه که از زمره مشروطه‌خواهان بود و محمدعلیشاه را بخوبی می‌شناخت و از روابط او با روسها اطلاع کامل داشت والی آذربایجان بود و از در مخالفت با انجمن و مشروطه‌خواهان برنیامد و بکنار رفتن از کار اکتفا نمود و راه اروپا را پیش گرفت.

هفتم — پس از کناره‌گیری مخبرالسلطنه چون انجمن و مشروطه‌خواهان بر اوضاع شهر مسلط بودند بلافاصله قورخانه دولتی را تصرف کردند و مقدار زیادی اسلحه از قبیل توپ و تفنگ و فشنگ بدست آوردند و بوسیله همین مقدار اسلحه بود که شهر تبریز توانست مدت یکسال در مقابل سی هزار نفر قشون دولتی که دائماً از تهران اسلحه دریافت می‌کرد ایستادگی نماید و به فتوحاتی نایل شود.

چون ما تاریخ قیام دلیرانه و جنگهای مردانه فرزندان آزادیخواه تبریز را در جلدهای آینده این تاریخ بتفصیل خواهیم نگاشت فعلاً به آنچه در اینجا تذکر دادیم قناعت می‌کنیم و شرح آن داستان را که صفحهای از مفاخر تاریخی ایران است بموقع خود می‌گذاریم.

با اینکه محمدعلیشاه خود را فاتح و کامیاب می‌دانست و مشروطیت را برای همیشه از میان رفته تصور می‌کرد و خیال می‌نمود که تحت حمایت دولت مقتدر استبدادی روس زمینه یک دوره سلطنت استبدادی با دوامی برای خود تهیه کرده است از دو چیز فوق‌العاده نگران بود.

اول از قیام آزادیخواهان تبریز — همانطوری که مردم تبریز محمدعلیشاه را بخوبی می‌شناختند محمدعلیشاه هم مردم تبریز را می‌شناخت و از استقامت و بردباری و شهامت آنها اطلاع داشت و یقین داشت که این مردم سرسخت که از روز اول نهضت مشروطیت بیاری آزادی قیام کردند به آسانی دست از مشروطه نخواهند کشید و تا جان

دارند در مقابل او پایداری خواهند کرد.

این بود که همینکه از قیام تبریز اطلاع پیدا کرد بدون فوت وقت اردوی مفصلی از سرپاز، قزاق و ایلات که شرح آن را بتفصیل خواهیم نگاشت بفرماندهی مستبدترین و سرسخت‌ترین شاهزادگان (عین‌الدوله) که نهضت مشروطه در دورهٔ صدارت او آغاز شد تشکیل داد و او را مأمور سرکوبی آزادیخواهان تبریز نمود و آنچه در قوه داشت برای تقویت او بکار برد و از هر ایل و طایفه‌ای عدهٔ زیادی سوار برای کمک او گسیل داشت و با خالی بودن خزانه دولت مبلغ هنگفتی در اختیار او گذارد.

دوم از روحانیون نجف - محمدعلیشاه از حوزهٔ روحانی نجف که به قیادت حاجی میرزا حسین، حاجی میرزا اخیلی و آخوند ملا کاظم و آخوند مازندرانی که از بدو انقلاب مشروطیت به حمایت مشروطه قیام کرده بودند و در هر موقع و مورد از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کردند و قانون اساسی را تصدیق کرده و سفید برای مملکت تشخیص داده بودند بیمناک بود.

این بود که پس از آنکه تلگرافاتی چند به آنها مخابره کرد و کوشش بسیار نمود که آنها را قریب بدهد و به دروغ وعده داد که مجلس را مجدداً تأسیس خواهد نمود و نتیجه‌ای نگرفت درصدد برآمد که با دستپاچی حاجی شیخ فضل‌الله و امام جمعه تهران و جمعی از روحانیون مستبد پایتخت، یک هیأت روحانی که در تمام شهرستانهای ایران شعبات داشته باشد برای طرفداری و یاری دستگاه استبدادی و مخالفت با مشروطه تشکیل بدهد و از این راه یک قدرت روحانی در مقابل حوزهٔ علمیه نجف بوجود بیاورد و اقدامات روحانیون مشروطه‌خواه نجف را خنثی نماید و نیز بطوری که خواهیم نگاشت حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه را با عده‌ای برای بهمزدن حوزه علمیه نجف مأمور عتبات نمود.

دو عامل دیگر هم موجب اضطراب خاطر و نگرانی محمدعلیشاه شده بود.

یکی عکس‌العملی بود که کردار ظالمانه او در کشورهای آزاد جهان بخشیده بود و در نتیجه هر روز اعمال استبدادی او و ظلمهایی که نسبت به آزادیخواهان روا می‌داشت در جراید آزاد و مجامع ملی منتشر می‌شد و از او بدگویی می‌کردند و با شدیدترین لحنی او را انتقاد می‌نمودند.

دیگر مهاجرین آزادیخواه بودند که یا از ایران تبعید شده بودند و یا اینکه چون قدرت تحمل اعمال حکومت استبدادی ایران را نداشتند راه دیار غربت را پیش گرفته بودند و به کشورهای آزاد از قبیل فرانسه، سوئیس و انگلستان رفته بودند و در آن ممالک با عده‌ای از آزادمردان مخصوصاً مستشرقین، محافل و مجالس تشکیل داده بودند و برای از بین بردن دستگاه باغشاه بطوری که در جلد دیگر این تاریخ بتفصیل خواهیم نگاشت دست به اقدامات مؤثر زده بودند.

در کشور عثمانی هم با اینکه رژیم استبداد حکمرمایی می‌کرد و کسی آزادی عمل نداشت ایرانیان روشنفکر مجمعی بنام انجمن سعادت تشکیل داده بودند و عده‌ای از مهاجرین به آنها پیوسته و در آن انجمن عضویت پیدا کرده و متفقاً بر ضد حکومت پیدادگر باغشاه اقدام و تشریک مساعی می‌نمودند.

اهمیت انجمن سعادت بیشتر از این جهت بود که انجمن مذکور یک مرکز واسطه میان شهرستانهای ایران مخصوصاً گیلان و تبریز و حوزه علمیه نجف شده بود و احکام و دستورات علمای نجف را به آزادیخواهان ایران که در نقاط مختلف دست به نهضت ضد استبداد زده بودند می‌رسانید و مراکز ملی را به پایداری و استقامت تشویق و تقویت می‌نمود و نیز با مجامع مهاجرانی که در اروپا بودند رابطه دائمی داشت و با یکدیگر هم‌آهنگی داشتند و در پیش آمدها با هم تبادل نظر می‌کردند و خط مشی متحدی برای مبارزه با استبداد اتخاذ کرده بودند.

انگلیسها که برای سیادت امپراطوری خود هر عملی را، ولو برخلاف حق و عدالت باشد و در منافع و مصالح ملتها نباشد مرتکب می‌شوند بطوری که در صفحات گذشته این تاریخ بتفصیل نگاشتیم برای جلب اتحاد روسها بر ضد آلمان معاهده

آیا انگلیس به اشتباهات خود در ایران پی برده بود؟

۱۹۰۷ را که ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم می‌کرد منعقد نمودند و در موقعی که حیات سلطنت و تاج و تخت محمدعلیشاه به یک سوئی بسته بود از او حمایت کردند و باز از برای استرضای خاطر روسها تن به توپ بستن مجلس و خاک و خون کشیدن ملت ایران در دادند، انتظار داشتند بجای از دست دادن دوستی و اعتماد ملت ایران و خصوصتی که آزادیخواهان نسبت به سیاست جابرانه آنان پیدا کرده بود صمیمیت و همکاری نزدیک محمدعلیشاه و درباریان او را بدست بیاورند و با روسها متفقاً یک سیاست مشترک داشته باشند و همان اعتمادی را که دربار استبدادی ایران به روسها داشت به انگلیسها هم داشته باشد و کفه ترازوی سیاست باغشاه بعد از این بطرف روسها سنگینی نکند.

ولی هنوز چند روزی از توپ بستن مجلس نگذشته بود که انگلیسها متوجه شدند که قمار را باخته‌اند و آنچه که کرده‌اند فقط فقط بنبغ دشمن دیرینه و دوست امروزی آنها روسها تمام شده و شاه ایران و دربار ایران و دستگاه دولتی و همه چیز در اختیار روسها قرار گرفته و انگلیسها جز تماشاچی سمت دیگری ندارند.

لیاخف فرمانده کل قوا و حاکم مطلق بر اوضاع است و شاپشال مشاور شاه است و سفیر روس فرمانفرمای حقیقی دستگاه دولتی ایران می‌باشد.

حتی از همان روز اول بطوری که نگاشتیم برای پناهنده شدن چند نفر در سفارت

انگلیس قزاقها سفارت را محاصره کردند و بی احترامیهایی که هرگز انگلیسها انتظار نداشتند نسبت به اتباع انگلیس و سفارت انگلیس نمودند.

انگلیسها که از یک طرف اعتماد و محبت ملت ایران را از دست داده بودند و از طرف دیگر صمیمیت و اعتماد دولت باغشاه را نتوانسته بودند جلب کنند بی اندازه عصبانی بودند و در عقب راه چاره می گشتند خوشبختانه پیش از توپ بستن مجلس با اینکه محمدعلیشاه هیچوقت تسلیم به رژیم مشروطیت نمی شد برای انجام منظوری که داشت قول داده بود که پس از انحلال مجلس طولی نخواهد کشید انتخاب عمومی را اعلام خواهد کرد و مجلس جدید را تأسیس خواهد نمود.

انگلیسها برای آنکه جلب قلبی از مشروطه خواهان در مقابل ناجوانمردیهایی که کرده بودند بنمایند و از طرف دیگر به محمدعلیشاه که برخلاف میلشان سرکشی کرده بود بفهمانند که هنوز مشروطه از میان نرفته است و حریف کاملاً از پای در نیامده است و ریش او در گرو است به محمدعلیشاه فشار آوردند که رژیم مشروطیت رژیم رسمی حکومت ایران است و تمام ملل و دول دنیا حتی دولتهای استبداد مشروطیت ایران را برسمیت شناخته اند و سرکار و معامله رسمی ما با دولت ایران معامله با یک دولت مشروطه است و شاه باید بلادرنگ به عهد خود وفا کند و اقدام به انتخابات و کلا و افتتاح مجلس شورای ملی بنماید.

محمدعلیشاه که نمی توانست منکر مشروطیت بشود و مجدداً حکومت استبدادی را رسماً در دنیا اعلام نماید و اگر هم می کرد محال بود دولتهای دنیا مجدداً رژیم استبدادی را در ایران برسمیت بشتانند و در نتیجه روابط ایران با تمام

بدست و پا افتادن
محمدعلیشاه

کشورهای متمدن دنیا قطع می شد و تاج و تخت و حتی حیانتش در خطر می افتاد، فوق العاده مشوش شد و بدست و پا افتاد و پس از جلسات متعدد که با روسها و محارم متنفذش منجمله حاجی شیخ فضل الله و امام جمعه و سعدالدوله و بشیرالسلطنه نمود و کنکاش بسیار کرد این طور مصلحت دانستند که شاه استناع از افتتاح مجلس نکند ولی آنها مردم و مخصوصاً روحانیون و رجال و متنفذین کشور را در تمام نقاط برضد مشروطیت پیام بدهند و روحانیون اعلام کنند که مملکت ایران مملکت اسلامی است و پادشاه ایران پادشاه اسلام است و مشروطه و قانون اساسی مخالف اسلام است و هرکس از مشروطیت طرفداری بکند کافر و ملحد و راننده جامعه اسلامی است.

برای عملی کردن منظور فوق دست به اقداماتی زدند که ما در فصول آینده این تاریخ خواهیم نگاشت و هرگاه بخواهم عملیات و اقداماتی را که دربار باغشاه بدستاری یک عده از روحانیون مستبد و روسها در تحریم مشروطیت نمود، بنویسیم باید چند جلد

بر این تاریخ پیفزاییم.

همینکه آتش جنگ در آذربایجان میان مشروطه‌خواهان و قشون دولتی آغازگشت و روزبروز مشتعل‌تر شد، انگلیسها که از محمدعلیشاه رنجیده‌خاطر بودند و تنفر افکار عمومی را نسبت به خود استنباط می‌کردند، می‌ترسیدند در نتیجه جنگ

فشار انگلیسها به
محمدعلیشاه برای
افتتاح مجلس

و خونریزی در آذربایجان حریف دیرین (روسها) بیهانه حفظ جان اتباع خود قشون به آذربایجان وارد کنند و یک‌قسمت مهم ایران را اشغال نمایند و شک نبود که اگر روسها قشون وارد می‌کردند دیگر بیرون کردن آنها از خاک ایران مشکل و محال بود چنانچه همینطور هم شد.

عاقبت روسها قشون وارد تبریز کردند و فجایعی مرتکب شدند که در تاریخ بشر کمتر نظیر آن دیده و شنیده شده است و هرگاه انقلاب کبیر روسیه پیش نیامده بود شاید قشون روس برای همیشه در ایران باقی می‌ماند و عملاً قسمت مهمی از خاک ایران را متصرف و در تحت فرمان خود قرار می‌داد.

این بود که انگلیسها تصور می‌کردند که اگر محمدعلیشاه را به تمکین در افتتاح مجلس جدید وادار کنند هم جلب قلبی از ملت ایران می‌شود و هم جنگ تبریز خامه پیدا می‌کند و دیگر بیهانه برای وارد کردن قشون از طرف روسها باقی نمی‌ماند.

و چون روس و انگلیس در ظاهر در کارهای ایران با هم همکاری و مشورت می‌کردند محتاج بودند که روسها هم که مورد ملاحظه محمدعلیشاه‌اند و از آنها حرف‌شنوی می‌کند در تقاضای افتتاح مجلس تشریک مساعی کنند.

بعد از یک سلسله مذاکرات مفصل در بطرسبورغ و لندن میان زمامداران طرفین چون روسها رژیم مشروطیت را در ایران برسمیت شناخته بودند و نمی‌توانستند منکر بشوند موافقت کردند که نمایندگان روس و انگلیس در تهران شاه را ملاقات نموده و جداً از او وفای به عهد که افتتاح مجلس شورایی بود تقاضا نمایند.

موافق دستور شما من امروز به اتفاق «مسیوبارناوسکی» به باغشاه رفتم. من در راه یادداشتی را که تهیه شده بود که به‌شاه داده شود به‌بارناوسکی نشان دادم او موافقت کرد. همینکه حضور شاه رسیدیم مسیوبارناوسکی پیغام سفارتین را

گزارش چرچیل
از تهران به وزیر خارجه
انگلستان:

به‌شاه ابلاغ کرد شاه در جواب گفت اطمینان مرا به اطلاع دولتهای خودتان برسانید که من با افتتاح مجلس مخالف نیستم و اقدامی که در گذشته کردم برخد رولوسیونرها و انجمنها و مفسدین بوده و مقصودم نگاهداری مشروطیت است که من خود قانون آنرا

امضا کرده‌ام.

محمدعلیشاه می‌خواست
قانون اساسی
تازه‌ای تهیه کند

همینکه محمدعلیشاه بواسطه فشار افکار عمومی و شکست قشون دولتی در آذربایجان و پایداری علمای نجف و تقاضای انگلیسها خود را مجبور دید که مجلس را باز کند، با مستورت همکاریهای مستبدش و روسها بخیال افتاد یک قانون جدیدی وضع کند که بر طبق آن قانون وکلای مجلس به‌میل خود او انتخاب بشوند و اختیار آنها هم محدود باشد و مجلس سنا را هم تشکیل بدهد.

همینکه این خبر در خارج منتشر شد طوفانی از مخالفت از تمام نقاط ایران و خارجه برپا گشت و او را مورد هجوم و حمله قرار دادند و گفتند او می‌خواهد قانون اساسی و حقوق مشروع ملت را از میان ببرد و بر طبق دستور روسها یک مجلس دوما که دست‌نشانده‌اش باشد و اختیاری نداشته باشد و وکلایش از طرف خود او انتخاب بشوند تأسیس کند و نیز برای بلااثر کردن عملیات مجلس شورای ملی یک مجلس سنا از مستبدین معروف تشکیل بدهد.

اما حقیقت اینست که محمدعلیشاه به هیچ قیمتی نمی‌خواست مجلس و مشروطه‌ای در ایران باشد ولو آنکه مجلس به‌میل او تشکیل شود و تمام این نیرنگها برای این بود که مردم را فریب بدهد و آزادیخواهان تبریز را با حدی ساکت کند و به‌خارجی‌ها هم اینطور بفهماند که او مخالف با مشروطه و تأسیس مجلس نیست ولی در باطن بطوری که خواهیم دید با ملامهای همدمش و سعدالدوله مشغول تهیه نقشه‌ای بود که بکلی خودش را از قید مشروطه و مجلس خلاص کند.

مراسله سفارتین روس و انگلیس در ۳۱ ماه اوت به محمدعلیشاه:
چون اعلیحضرت‌شاه قصد خود را آشکار ساخته‌اند که بهمین زودی قوانین جدید انتخابات را که بزودی بعمل خواهد آمد انتشار دهند سفیر روس و انگلیس بر وفق تعلیمات دولت متبوعه خود نظر بمصالح عالی مملکت و بسط تجارت و آرایش عموم خیلی مطلوب است و بموقع خواهد بود که اعلیحضرت‌شاه اعلام نمایند که تصمیم خود راجع به استقرار این اساس که به مملکت خود داده تغییرناپذیر بوده و مجلسی که در صدد انتخاب اعضای آن هستند روز غره ماه نوامبر انسال انعقاد خواهد یافت.

بسترمارینگ به وزیر خارجه انگلیس سر ادوارد گری

در ۱۹ سپتامبر می‌نویسد:

دیشب وزیر خارجه ایران جواب شاه را برای من فرستاد، مضمون آن از این قرار

است:

من مشغول اقدامات برای تشکیل مجلس هستم که موافق مقتضیات مملکتی و مذهبی بوده و شکلی نباشد که مجدداً باعث انقلاب گردد و به این ترتیب من بقول خودم رفتار خواهم کرد، من امیدوارم برای روزی که سفارتین در نامه خود معین کرده‌اند اعلان انتخابات را صادر نمایم ولی تا اغتشاشات نیز تمام نشود مجلس باز نخواهد شد.

سیس سفیر انگلیس اینطور اظهار عقیده می‌کند: جواب شاه نامساعد است و علائم نارضایتی مردم روز بروز ظاهرتر می‌شود من به شاه اخطار خواهم نمود که زودتر اعلان انتخابات را منتشر کند بشرط آنکه اسباب تأخیر در افتتاح مجلس فراهم نشود.

ایضاً تلگراف مستر مارلینگ به سردار دگری وزیر خارجه انگلیس: ملاقات امروز صبح من با شاه خیلی دوستانه بود، اعلیحضرت فوق العاده اظهار میل برای اصلاح در امور، مخصوصاً در مالیه نمود، اعلیحضرت بمن قول داد که اعلان انتخابات جدید را همین امروز منتشر نماید.

قنولگری انگلیس در تبریز شرحی به انجمن ایالتی نوشته که مضمونش اینست که شاه اعلان انتخابات را بسر نمود و با خواهد کرد و مضمون است مجلس را باز کند و خوب است مردم تبریز دست از جنگ و مخالفت با شاه بکشند.

انجمن در جواب قنول انگلیس اینطور می‌نویسد «زمانی که شاه شروطه را برقرار دارد آنها خود را رعایای فرمانبردار شاه خواهند دانست ولی تا پارلمان مفتوح نگردیده و اعضای آن را باز نخواهند از خود خلع اسلحه نخواهند نمود، دیگر آنکه سرکردگان شاه که در قسمتی از شهر هستند باید دستگیر شده و پس از محاکمه مجازات شوند و اسرار آذربایجان تحت نظر انجمن ایالتی اداره بشود تا آنکه مجلس مفتوح گردد.»

سفیر انگلیس در یکی از گزارشهایی که به وزارت خارجه لندن داده می‌نویسد: من وزیر خارجه ایران را ملاقات کردم و او محرمانه بمن گفت امیربهدادر فرمانفرمای مطلق است و در هیأت وزرا هرچه او بخواهد بتصویب می‌رسد و همه از او متابعت می‌کنند حتی شیرالسلطنه (رئیس الوزرا) بدون حضور امیربهدادر نمی‌تواند شاه را ملاقات کند او می‌گفت امیربهدادر دو منظور دارد اول اینکه از اعلان انتخابات جلوگیری کند و دود آنکه خود را مسمول کند و از هر راهی که ممکن است جیب خود را پر کند. دادن القاب و رشوه گرفتن و فروختن مقامات دولتی معمول است و شاید اغراق بنظر برسد آری بگویم که در این مدت کوتاه قریب یک میلیون و پانصد هزار تومان از طرق فوق بول

دریافت داشته و چون آنچه پول وارد دستگاه دولت می شود به جیب اشخاص فرو می رود بانگها دیگر از دادن پول بطور مساعده سر باز می زنند.

پس از آنکه محمدعلیشاه در زیر پرده با مشاورینش کلیه وسایل ممکنه را برای مخالفت با افتتاح مجلس تهیه کرد اعلان بی سروته و مبهمی منتشر نمود که مفهومی این بود که با تغییراتی که در قانون اساسی داده خواهد شد انتخابات در اول ماه شوال آغاز خواهد گشت.

**اعلان انتخابات
از طرف شاه**

با آنکه اعلانی که محمدعلیشاه برای شروع انتخابات منتشر نمود کمترین ارزشی نداشت و مشروطه خواهان با تمسخر آنرا تلقی نمودند و از منظور واقعی او آگاه بودند هنوز چند ساعتی از انتشار اعلان مذکور نگذشته بود که عمال استبداد تمام آن اعلانها را از در و دیوار کنده و پاره کردند. می گویند ملکه ایران که در دشمنی با مشروطیت از شوهرش دست کمی نداشت از انتشار اعلان انتخابات فوق العاده عصبانی شد و جمعی از مستخدمین خود را مأمور کرد که بروند و اعلانها را پاره کنند.

برای آنکه حقیقتی را که در بالا نگاشتیم برای خوانندگان روشنتر بشود و جای تردید در خیمه شب بازی ای که محمدعلیشاه و درباریانش فراهم کرده بودند باقی نماند تلگرافی را که سفیر انگلیس پس از انتشار اعلان انتخابات به وزیر خارجه انگلیس کرده در اینجا نقل می کنم:

۲ اکتبر، سرجان بار کلی به سرادار دگری:
دستخطی شاه صادر نمود که مفهوم آن مبهم است ولی ظاهراً اشاره شده است که در مشروطیت سابق تغییرات داده خواهد شد و نیز اشاره شده تا زمانی که انتظامات در تبریز برقرار نشود انتخابات در آنجا بعمل نخواهد آمد.
در اینجا ناگفته نماند که روزی پس از آنکه محمدعلیشاه اعلان انتخابات را منتشر کند از تبریز خبر رسید که مشروطه خواهان قشون دولتی را سخت شکست داده و تلفات زیادی به آنها وارد آوردند و پل آجی را که از نظر استراتژی و جنگی کمال اهمیت را دارد بتصرف درآوردند.

پس می نویسد «جوابی که شاه بوسیله وزیر خارجه ایران در مقابل پافشاری ما برای اعاده مشروطیت داده برای ما مسلم شد که شاه مطلقاً خیال افتتاح مجلس و اعاده مشروطیت را ندارد، این بود که باز وقت ملاقات خواستم، شاه مرا در یک چادر بزرگ محمل نه قلاب دوزی شده و بسیار مجلل بود پذیرفت، من آنچه را که در پیش گفته

بودم صریح تر تکرار کردم و اضافه کردم که برای امنیت ایران و جلوگیری از هر نوع خطر احتمالی اعلیحضرت چاره‌ای جز اعاده مشروطیت و تأسیس مجلس بر طبق همان اصول سابق ندارند ولی شاه بنای شکایت را از مجلس و وکلای انقلابی و انجمنها گذاشت و گفت امیدوارم در تحت قانون جدید یک مجلسی که حقیقتاً مفید باشد تأسیس گردد، من در ملاقاتی که سپس با وزیر خارجه کردم بطور صریح گفتم که با وضعیت فعلی ایران رویه‌ای که شاه پیش گرفته مطلوب نیست و دولت پادشاهی انگلیس را قانع نخواهد کرد.»

حسب الامر اعلیحضرت جوابی را که به نامه جنابعالی فرموده‌اند نامه وزیر خارجه ایران به جنابعالی ابلاغ مینمایم چنانچه اهالی مملکت و نمایندگان به سفیر انگلیس دوئین را به تأسیس مجلسی که مناسب با مقتضیات مملکت و بر وفق قوانین مذهبی و مقام مقدس شاه بوده و مجدداً باعث هرج و مرج و اغتشاش باشد وعده داده‌ایم الحال در صدد تهیه ملزومات آن هستیم امیدواریم در تاریخی که معین نموده‌ایم اعلانی برای افتتاح مجلس مبعوثان صادر شود ولی چنانچه نوشته می‌شود افتتاح این مجلس پس از اعاده نظم آذربایجان خواهد بود و آنوقت اولیاء امور ایران فرصت خواهند داشت که ترتیبات تأسیس مجلس و اجتماع نمایندگان آن را فراهم آورند.

جناب صدراعظم پس از اینکه دولت محض استقرار نظم در مملکت و جلوگیری از فسادین و انجمنها و اشخاص لامذهب دستخط محمدعلیشاه که باعث اذیت مردم بودند مجلس را منحل نمود ما قول دادیم که پس از اعاده نظم و قلع و قمع رولوسیونرها و انجمنها و استقرار امنیت و خاموشی اهالی، مجلسی منعقد نماییم که قوانین آن مقتضی با اوضاع مملکتی و قوانین مقدس اسلام بوده و حاسی و سروج عدالت گردد تا اینکه ما بتوانیم تمام طبقات رعایای خود را که نگاهداری آنها از طرف خدای تعالی بدما واگذار شده در صلح و آسایش نگاهداشته و مقسدین را قلع و قمع نموده و آیین مقدس اسلام را که اولین وظیفه ماست حفظ و حراست نماییم.

حتی به تمام نمایندگان دول متحابه هم اینطور اعلان کردیم. اکنون که موقع انعقاد آن مجلس نزدیک شده ما به جناب شما اخطار می‌نماییم که مجلس با شروط معین و محدود موافق مقتضیات مملکت که قوانین آن بر وفق شرع انور اسلام باشد و از بروز اغتشاش جلوگیری کند در ۱۹ شهر شوال، منعقد خواهیم نمود. لذا به تمام اهالی مملکت و تمام طبقات رعایا اعلام می‌نمایم که چون خدا شخص

مهندس ما را حافظ مملکت و مردم و تاج و تخت و حامی مذهب قرار داده و نظر ما اینست که طریقه عدالت پیغمبر را پیش بگیریم، اینست که به مردم امر نموده و حکم می کنیم که مجلسی مرکب از اشخاص متدین تأسیس شود، بوسیله این مجلس که موافق شرع خواهد بود مردم راحت خواهند بود و قوانین اسلام محفوظ و اجرا خواهد شد و ناامنی و اغتشاشات انجمنها محو خواهد شد و مردم در ظل عنایت و مرحمت ما راحت خواهند شد، اینست که به شما حکم می کنیم که قانون انتخابی و قانون مملکتی موافق شرع ترتیب داده برای اول سوال حاضر نمایند تا اینکه هر دو مجلس منعقد گردد تا تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حدود خود تجاوز نکنند.

لیکن باغیان تبریز طوری مقصرتند که دولت نمی تواند از تقصیر آن اراذل بگذرد اینست که به همه اعلان می شود که تا هر مدتی که نظم در تبریز برقرار نشود و باغیان قلع و قمع نشوند و اهالی آن شهر از شر آنها خلاص نشوند تبریز از حکم این دستخط خارج است

استقراض

هنوز از دوره کاسرانی محمدعلیشاه بیش از یکی دو هفته نگذشته بود که خود را در مقابل مشکلاتی دید که از میان بردن آنها بسیار دشوار بود و بی برد که اندیشه‌های او در روی یک پایه مستحکمی استوار نبوده است، مهم‌ترین مشکلی که در همان روزهای اول با آن مواجه بود ضعف مالی و خالی بودن خزانه دولت بود.

بواسطه اغتشاشات داخلی مالیاتها وصول نمی‌شد و اگر هم وصول می‌شد بجای آنکه وارد در خزانه دولت بشود بدجیب دردهای درباری که دیرزمانی بود بواسطه بودن مجلس و مشروطه از مداخله‌های سرشار بی نصیب شده بودند، فرو می‌رفت. مخارج اردوکنشی آذربایجان مستلزم مخارج گزافه بود که اگر پرداخته نمی‌شد و رشته انتظام قشونی که بگانه ملجا و پناه مستبدین بود و به‌انکای آن می‌خواستند نهضت تبریز را از میان ببرند از هم پاشیده می‌شد.

از طرف دیگر دستگاه تبلیغاتی دامنه‌داری که بوسیله ملاحی مستبد تشکیل داده بود و در تمام شهرستانها دست به‌فعالیت زده بودند مخارج هنگفتی بر خزانه دولت تحمیل می‌کرد، آخوندهای مستبد که در زمان مشروطه دکانهاشان تخته شده بود بجزیران گذشته هر یک کیسه‌ای برای استفاده دوخته بودند و صدای «هل من مزید» از حلقوم آنها بلند و بگوش محمدعلیشاه می‌رسید.

چون آخوند، کاری بدون پول انجام نمی‌داد و طمع آخوند هم حد و حسابی نداشت مواجه شدن با بی پولی و بیم آنکه اوضاع روزبروز خراب‌تر خواهد شد موجب نگرانی و اضطراب دستگاه استبداد شد.

حسبیت از وضع مالیات تازه به‌میان آوردند ولی این کار هم با مخالفت مردم روبرو شد و حتی مستبدین ثروتمند هم از ترس آنکه بی‌ادا مالیاتی بر آنها تحمیل بشود در این مورد بخصوص مشروطه‌طلب شدند و گفتند بدون اجازه مجلس نمی‌شود مالیات از مردم گرفت و وضع مالیات بر طبق قانون اساسی از مختصات مجلس شورای ملی است.

بناچار محمدعلیشاه برای بدست آوردن پول دست نیازمندی به طرف اجانب دراز کرد و درصدد استقراض از کشورهای خارجه برآمد و چون سعدالدوله را مرد سیاستمدار و مطلع به اوضاع کشورهای خارجی می پنداشت و گمان می کرد که او قادر خواهد بود عمل قرضه را انجام بدهد مأمور کرد که با سفارتخانه ها و دولتها تماس گرفته برای گرفتن قرضه وارد مذاکره بشود، سعدالدوله که برای هر عمل نامشروعی که در ضرر مملکت بود آماده بود بدون تفکر و تعقل به فعالیت پرداخت و باب مذاکره را با اکثر کشورهای اروپایی مفتوح ساخت.

با آنکه موضوع قرضه محرمانه بود و وزرا کوشش می کردند که مردم، مخصوصاً مشروطه خواهان از راز آنها آگاه نشوند طولی نکشید که راز آنها برملا شد و مردم به نیت ناپاک آنها پی بردند و دانستند برای دفعه دیگر محمدعلیشاه می خواهد بیاری اجانب قید دیگری بر دست و پای ملت ایران بگذارد و با پولی که از استقراض اجانب با شرایط سخت و زیان آور بدست می آورد برای خرد کردن نهضت آذربایجان و از بین بردن آخرین تلاش و فداکاری ای که ملت ایران برای بدست آوردن مشروطه می کرد بکار ببرد.

انتشار خبر استقراض سروصدایی در ایران و در مجامع ایرانیان مهاجر کشورهای اروپا برپا کرد و سیل اعتراضات بطرف دولتهایی که وارد مذاکره برای دادن قرض به دولت ایران شده بودند سرازیر شد، صدها تلگراف، اعتراض به وزارتتهای خارجه دول مذکور از طرف مجامع ملی و لیدرهای مشروطه مخایره شد و اعلامیه های شدیدالحنی منتشر گشت و اکثر روزنامه های آزاد جهان مقالات انتقادآمیزی بر ضد دولتهایی که بر ضرر ملت ایران وارد مذاکره با دولت ایران شده بودند منتشر نمودند، ملیون ایران بطور صریح و روشن اعلام داشتند که صرف نظر از اینکه پولی که محمدعلیشاه می خواهد از یکی از دول اروپایی قرض کند منحصرأ برای خرج در راه مبارزه با ملت ایران و آزادی و مغلوب کردن ثیاب مشروطه خواهان می باشد، بطور صریح و روشن به دول مذکور تذکر می دهیم و اعلان می داریم:

«بر طبق اصول مشروطیت و قانون اساسی ایران که جمیع دول عالم رسمیت آن را شناخته اند، هیچ دولتی در ایران نمی تواند بدون تصویب مجلس شورای ملی از یک دولت خارجی پول قرض کند و با امتیازی بدهد و بنابراین هرگاه یکی از دول به دولت ایران پولی قرض بدهد ملت ایران خود را مدیون در مقابل دولت قرض دهنده نمی داند و باید پولی را که به دولت ایران قرض می دهد از دست رفته بداند.»

از میان دولتی که با دولت ایران برای قرضه وارد مذاکره شده بودند یکی دولت انگلیس و دیگری دولت فرانسه و بلژیک بود، دولت انگلیس حاضر شده بود به دو شرط مبلغی

به دولت ایران قرض بدهد. شرط اول اینکه قرض مذکور بتصویب مجلس شورای ملی ایران برسد و چون مجلس وجود نداشت و دولت ایران فوق العاده در مصیقه مالی بود مبلغی بعنوان مساعدت نقداً بپردازد.

شرط دوم آنکه مبلغی را که به دولت ایران می دهد بر ضد قیام مشروطه خواهان خرج نشود و فقط اختصاص به احتیاجاتی که جنبه سیاسی ندارد خرج شود.

دولت فرانسه به ملاحظه اینکه مسیو بیروز، فرانسوی، مستشار مالیه ایران بود و او پیش از هر کس برای بدست آوردن قرضه از دولت فرانسه کوشش می کرد حاضر شد که مبلغی به دولت ایران قرض بدهد بشرط آنکه مبلغ مذکور با تصویب مستشار مالیه خرج بشود ولی سیل افکار عمومی بر ضد قرضه مذکور و متوجه کردن دول قرضه دهنده به اینکه ملت ایران خود را مدیون قرض دهندگان نمی داند و خبرهایی که هر روز از اوضاع آشفته و رویه ظالمانه محمدعلیشاه و دربارانش می رسید و فتوحات مشروطه خواهان تبریز و نهضت های ملی که در نقاط مختلفه ایران بوجود آمده بود: سبب شد نه دولتهایی که برای دادن قرضه به دولت ایران داخل مذاکره شده بودند از دادن قرضه امتناع نموده و پای خود را کنار کشیدند ولی محمدعلیشاه تا روزی که به سفارت روسیه پناهنده شد و از سلطنت معزول گردید دست از کوشش برای بدست آوردن پول از راه قرضه برنداشت و در این راه اقدامات شرم آوری کرد که شرح آن موجب طول کلام و صرف وقت خوانندگان می شود.

ناگفته نماند، با اینکه محمدعلیشاه محال بود که بمیل و رغبت زیر بار مشروطه برود و مجلس را باز کند، یکی از علل اینکه برخلاف حقیقت هر روز به سفرای خارجه وعده می داد که مجلس را باز خواهد کرد، بدست آوردن پولی بود که از راه استقراض می خواست بدست بیاورد.

یکی از بدبختیهای دوره اول مشروطیت این بود که ظل السلطان عموی شاه که از مظفرالدین شاه بزرگتر بود و همیشه خود را وارث و مستحق تخت و تاج ایران می دانست و در شقاوت و ستمگری از محمدعلیشاه دست کمی نداشت

تأمین جان و مال
ظل السلطان

همینکه نهضت مشروطه آغاز شد و به نفع ملیون خاتمه یافت و کشمکش میان محمدعلیشاه و مشروطه خواهان در گرفت بخیال افتاد از آب گل آلود استفاده کند و از موقع بهره مند شود، شاید به آرزوی دیرینه خود که رسیدن به تخت و تاج سلطنت بود نائل گردد و برای این منظور راهی جز این نبود که محمدعلیشاه بدست مشروطه خواهان از میان برداشته شود و او به یاری آنان پادشاه بشود، بنابراین پس از آنکه بواسطه فشار مشروطه طلبان از حکومت اصفهان معزول شد و به تهران آمد خود را طرفدار

مشروطه قلمداد کرد و با سران مشروطه طلب بنای آسودند را گذارده مشروطه خواهان هم که با حریرف زورمندی مثل محمدعلیشاه دست بگریبان بودند مشروطه خواهی ظل السلطان را بنفع خود تصور کردند و با اینکه او را ظالم و ستمگر می دانستند و مجال بود به سلطنت او راضی شوند همان معامله ای را که در اول نهضت مشروطه با طرفداران اتابک نموده و با آنها ساخته و با کمک آنها عین الدوله را از میان بردند در پیش گرفتند و تصور کردند تعامیل ظل السلطان به مشروطه و کمکهای که ممکن است در این راه بکند به نفع آنها و تضعیف محمدعلیشاه تمام خواهد شد.

ظل السلطان هم علناً به مشروطه طلبی تظاهر می کرد و در واقعه میدان توپخانه که یک عدد تفنگ بقیعت جان بکنفر برای مشروطه خواهان ارزش داشت مقداری تفنگ و فشنگ در اختیار سربازهای ملی گذاشت و مسلماً پول هم به بعضی از افرادی که در انجمنها عضویت داشتند می داد. این نزدیکی ظل السلطان با ملیون گویانکه حقیقت نداشت و ظاهر سازی بیش نبود و بطوری که گفتیم سران ملیون و آزادیخواه ظل السلطان را هم نظیر محمدعلیشاه می دانستند سوءظن زیادی در محمدعلیشاه تولید کرد و او یقین پیدا کرد که مشروطه خواهان در باطن یا ظل السلطان متحد و قراردادی دارند که محمدعلیشاه را خلع و ظل السلطان را بجای او بنشانند. این بود که پیش از پیش برای از میان برداشتن مشروطه کمربست و سعی کرد ظل السلطان را از تهران دور کند لذا او را به سمت فرمانفرمای کل فارس و بنادول انتخاب کرد و سفارت روس و انگلیس هم که جداً از محمدعلیشاه دفاع می کردند چون وجود او را در تهران نامناسب دیدند به او فشار آوردند که فرمان شاه را اطاعت کند و به فارس برود.

ظل السلطان هم که از بدو جوانی خود را تحت حمایت انگلیسها می دانست نصیحت آنها را قبول کرد و به طرف فارس روانه شد و در چند ماهی که والی فارس بود لیاقتی از حیث تأمین راهها و عبور و مرور مال التجاره و جلوگیری از سرکشی ایلات از خود نشان داد، چنانچه در کتاب آبی انگلیسها از کاردانی و لیاقت او تمجید می کنند. تا مجلس به توپ بسته نشده بود ظل السلطان خود را حاسی مشروطه می خواند ولی همینکه مجلس به توپ بسته شد این مرد جابر و جیون بجای آنکه با قوه نظامی ای که در اختیار داشت در فارس بماند و علم مخالفت را برضد محمدعلیشاه بلند کند و طبعاً اکثر مردم فارس هم با او همدستان می شدند چنان ترس و وحشتی از خود نشان داد که همه را بتعجب در آورد و برای حفظ جان و مالش به انگلیسها متوسل شد و پس از آنکه سفیر انگلیس به اتفاق سفیر روس دستخط امنیت جانی و مالی او را از محمدعلیشاه گرفتند سه روزه خودش را به اصفهان رسانید و چند روزی در باغ نومحفی بود و سپس بدستاری همان سفارتخانه اجازه مسافرت به اروپا را گرفت و رهسپار اروپا گردید و آن مردی که

چهل سال با ظلم و بیادگری مال بسیاری اندوخته کرده و بطور یقین معمول ترین ایرانیها بود عاقبت وجودش برای آزادی و آزادیخواهان شوم بود و از مشروطهخواهترین جز بدبختی برای مشروطهخواهان یادگاری بجای نگذازد.

تحریم مشروطه از طرف روحانیون مستبد

پس از آنکه محمدعلیشاه بواسطه فشار مردم و انقلاب تبریز برخلاف میل قلبی و تصمیم واقعی اعلان مبهم و بی‌سروته انتخابات را منتشر نمود، برطبق نقشه‌ای که قبلاً تهیه کرده بودند سیل تلگراف از طرف روحانیون و اعیان شهرستانها در مخالفت با مشروطه و حرمت آن به طرف دربار گردون مدارسرازیر شد و ما مجموع آن تلگرافات و عریضه‌ها و اعلامیه‌ها را که صدراعظم وقت جمع‌آوری کرده بود و در محل امنی گذارده بود بدست آورده و درفصول آینده این تاریخ خواهیم نگاشت.

روحانیون مستبد تهران و رؤسای طلاب، مجلسی در منزل حاجی شیخ فضل‌الله و منزل امام‌جمعه تهران منعقد نمودند و بر ضد مشروطه و اعلانی که از طرف شاه شده بود به کنکاش پرداختند و پس از جلسات متعده و مذاکرات بسیار بر آن شدند که متفقاً به دربار رفته و از شاه تقاضا نمایند که چون مشروطه و قانون اساسی مخالف شرع اسلام است و مشروطه‌خواهان کافر و مرتدند شاه باید از اعطای مشروطه و انتخاب مجلس بکلی صرفنظر کند و اعلام دارد که چون بر طبق فتاوی علمای اعلام و حجج اسلام مشروطه مخالف شرع اسلام است از اعطای آن بکلی صرفنظر کرده است و دیگر در تحت هیچ عنوان در پیرامون آن تصمیم نخواهد گرفت و موافقت نخواهد کرد.

اینک شرحی که مشیرالسلطنه صدراعظم وقت نوشته از نظر خوانندگان می‌گذرد:
بعد از آنکه تلگرافات و احکام کتبی علمای اعلام و حجج اسلام از ممالک محروسه ایران دایر بر حرمت مشروطیت و عرایض متضرعانه اهالی در استیحا از ایجاد مجلس شورایی توسط حجج اسلامیه دارالخلافت و اسنای دربار جاوید اقتدار از لحاظ مبارک بندگان اقدس همایونی خدایه ملکه و سلطانه گذشت و در بیست و چهارم شهر شوال دستخط آفتاب نقط همایونی که بقلم معجز شیم ملوکانه در صدر عریضه علمای عظام و حجج اسلام شرف صدور یافت، طبقات اهالی مجدانه مطالبه صورت آن را می‌کردند، برای اطمینان خاطر عموم طبع و منتشر گردید.

بموقف عرض بندگان اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه
 صورت عریضه علمای خلدالله ملکه و سلطانه معروض می داریم در روز دوازدهم
 تهران بهشاه شهر شوال کارگزاران دولت، جمع کثیری از وجوه علما و
 شاهزادگان و وزرا و امرا و اعیان و اشراف و تجار را حسب الامر
 احضار به دربار گردون مدار نمودند.

و از طرف قرین الشرف اراده سیه را به اعطای مجلس شورای عمومی و تأسیس
 قوانین آن ابلاغ فرمودند.

تمام حاضرین متفق الکلمه جواب عرض نمودند که مجلس شورایی منافی با
 قواعد اسلام است و ممکن الجمع نیست، چنانچه به رأی العین مشاعده کردیم و ما
 مسلمانان که در تحت اقتدار سلطنت اسلامی هستیم ابدأ راضی نمی شویم که وهنی
 به اسلام و دین ما برسد و بر همه لازم است حفظ دین و آیین شریعت سید المرسلین.

بعد از آن تلگرافات عموم و ایالات و ایالات که قریب به دوست طغرا بود بعضی
 تفصیلاً و بعضی اجمالاً قرائت شد. و پس از آن احکام حجج اسلام و علمای اعلام
 و ایالات گوشزد حاضرین شد و عرایض عمده مظلمانه در استیحاخ از این بلیه عظیمه
 از طبقات علما و اهل علم و طلاب و تجار و اصناف که غائب از آن محضر بودند یکان
 یکان خوانده شد، بعد از ذالک کلیه حضار مجلس از علما و تمام طبقات توسط جناب
 اشرف صدراعظم عریضه متضرعانه در استعغای انصراف از این عزیمت به حضور
 باهرالنور ملوکانه تقدیم داشتند و استیدان شرفیاب حضور معدلت ظهور شدند و
 استعغای مجدانه حضوری هم نمودند و به وعده مراحم ملوکانه قبول استعغای مقصد
 اسلامی به اصدار دستخط انجم نقط مرخص شدند تا کثون که یوم بیست و چهارم است از
 ناحیه مقدسه اعلیحضرت همایونی دستخط آسایش شرف صدور پذیرفته از آنجاییکه
 بحکم محکم خلاق عالم جل اسمه و حفظ بیضه اسلام در قرون و اعصار بر عهده سلطان
 وقت و علمای اعلام است از آن روز تا بحال از داعیان مطالبه انجام وعد و اصدار دستخط
 می نمایند و داعیان بدفع الوقت گذرانیده تا امروز که مطالبه از حد گذشت چاره ندیده جز
 شرفیابی در دربار معدلت آثار و بحمدالله نائل شدیم و از پیشگاه همایونی ایفای به وعده
 را جداً مستدعی هستیم و چون این استدعا از جهت ادای تکلیف شرعی است از صاحب
 شرع رخصت رجوع نداریم و متضرعانه جداً دستخط آفتاب نقط در آسودگی اهل اسلام
 از اضطراب و وحشت و دهشتی که در این مرحله دارند از سده سیه استدعا داریم، قسم
 به جمیع معظمتات شرعیه که ماها، بلکه تمام اهالی اسلام این مملکت برای تأسیس
 مجلس شورای عمومی حاضر نیستند و نتیجه آنرا جز هدم دین و هرج و مرج و هدر دمای
 محترمه و هتک نوامیس اسلامی نمی دانیم الامر امر الاقدس الاعلی مطاع.

حاجی شیخ فضل الله نوری - حاجی سید ابوالقاسم امام جمعه - ظهیر الاسلام -

سید احمد طباطبائی (برادر طباطبائی) - حاجی میرزا هادی نوری - حاجی علی اکبر
 بروجردی - حاجی شیخ عبدالنبی - حاجی سید علی شوشتری - آخوند ملا محمد عاملی -
 حاجی ملا محمد رستم آبادی - حاجی آقا یحیی کرمانشاهی - شیخ محمد صادق شریف العلماء
 - شیخ محمد علی - پسرهای آقا محمد کاشانی - شیخ حسن سنگلجی - شیخ علی اکبر
 تفرشی - شیخ باقر گیلانی - شریعتمدار کاشانی - شیخ جعفر گلپایگانی - شیخ جعفر
 سلطان العلماء - حاجی سید محمد تفرشی - شیخ حسین چاله سیدانی - سید حسن
 شوشتری.

جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی عزم ما همه
 وقت بر تقویت اسلام و حمایت به شریعت حضرت نبوی
 صلوات الله علیه وآله بوده و هست، حال که مکشوف داشتند
 تأسیس مجلس با قواعد اسلامی منافعی است و حکم به حرمت
 دادید و علمای ممالک هم بهمین نحو کتباً و تلگرافاً حکم بر حرمت نمودند در این
 صورت ما هم از این خیال بالمره متصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد لیکن
 بتوجهات حضرت امام زمان عجل الله فرجه در نشر عدالت و بسط عدالت دستور العمل
 لازم داده و می دهیم و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مقاصد بقانون دین مبین اسلام
 حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اطلاع بدهند.

محمد علی شاه قاجار

تجار و رؤسای اصناف در حضور شاه
 برای آنکه نمایش تأثر آور و در عین حال مضحکی که
 محمد علی شاه و درباریانش بدست یک عده از ملاهای مستبد
 منفعت پرست ساخته و آماده کرده بودند خوب بازی بشود
 و بعقیده خودشان بدینا ثابت کنند که ملت ایران مخالف
 مشروطیت است و مشروطه مخالف دین است دست به کارها و اقداماتی زدند که در
 ذکر حوادث و بحث وقایع تا آن اندازه که حوصله ما اجازه بدهد و حیا و شرم مانع نشود
 بنظر خوانندگان این تاریخ و فرزندان آتیه ایران که از نعمت حکومت ملی و آزادی و
 عدالت بهره مند خواهند شد و خواهند درک کرد که این آزادی که برایگان به آنها
 عطا شده بچه قیمتی برای آزاد مردان فداکار تمام شده خواهیم نگاشت.

دربار به نغمه دیگری دست زد و مردی را بنام مفاخر الملک که از نعمت سواد فارسی
 بی بهره بود و در استبداد رأی و شقاوت فطرت شهرت داشت به حکومت تهران منصوب
 کرد و او را ماسور نمود که تمام تجار و کسبه را مجبور نماید عریضه حضور شاه بنویسند

و از مشروطه اظهار تنفر کنند و نیز عدهٔ بیشتری را به حضور شاه بفرستند و عریضه مذکور را بنام کلیه تجار و اصناف پایتخت تقدیم نمایند.

مفاخرالملک بدستاری ملکالتجار تهران مجالس و مجامعی تشکیل دادند و عدهٔ زیادی از تجار و اصناف را دعوت کردند و آنان را به مخالفت با مشروطه و وفاداری به محمدعلیشاه برانگیختند.

بسیاری از تجار و رؤسای اصناف که از مشروطه خواهان بودند و در نهضت مشروطیت خدماتی کرده بودند از ترس تن به این پستی دردادند و در مقابل تقاضاهای حاکم تهران که درحقیقت خواسته محمدعلیشاه بود تسلیم شدند، بعد از آنکه اطمینان پیدا کردند که تمام تجار و رؤسای اصناف پایتخت را با خود همراه کرده‌اند مفاخرالملک از هشتصد نفر تجار و اصناف دعوت کرد که برای شرفیابی حضور شاه در ساعت معین در چادر مخصوصی که برای پذیرایی آنها در باغشاه معین شده بود حضور پیدا کنند ولی با همه مساعی که به کار برده شده بود عدهٔ مدعویین از نود نفر تجاوز نکرد.

این جماعت را به طالاری که شاه در آن جلوس کرده بود بردند، ملکالتجار که در صف مقدم قرار داشت و ریاست طبقه تجار را عهده‌دار بود همینکه از دور چشمش به محمدعلیشاه که در روی یک صندلی زینگار قرار گرفته بود افتاد دستها را به سوی او دراز کرد و با بک صدایی که آثار عجز از آن هویدا بود گفت: «با رهی اغفر ذنوبنا و یخاک افتاد.»

تجار مشروطه بعدی از رفتار این سرد پست فطرت متاثر شدند که سیدمرتضوی با صدای بلند گفت: «ای کیک‌انگلو»

آن جماعت در مقابل تخت محمدعلیشاه دست بسته صف کشیدند و ملکالتجار عریضه‌ای را که قبلاً با دقت تهیه کرده بود قرائت کرد، مضمون آن عریضه بعدی تملق آمیز بود که شنیدن آن عرق بر جبین شنونده می‌آورد.

مفهوم آن بدگویی از مشروطه و قانون اساسی و انزجار عموم تجار و کسبه تهران از حکومت ملی و مجلس شورا بود و در خاتمه از خاکهای جواهر آسای قبله عالمیان استدعای عاجزانه کرده بودند که برای همیشه از برقراری مشروطه و افتتاح مجلس شورای ملی صرفنظر فرمایند، محمدعلیشاه هم آنچه را که در جواب روحانیون نوشته بود و ما عین آنرا در صفحات قبل نگاشتم به زبان آورد و بطور صریح گفت که چون علمای اعلام مشروطه را مخالف دین مبین اسلام می‌دانند و قاطبه طبقات ملت ایران از مشروطه و مشروطه خواهان تنفر دارند ما هم بکلی از تجدید آن اساس متصرف و دیگر پیرامون افتتاح مجلس نخواهیم گشت.

غفلتاً صدایی از میان آن جماعت بلند شد و گفت قربان آنچه حضور مبارک عرض کردند فقط نظر شخص ایشان بود، ملت ایران مشروطه‌خواه است و طالب مشروطه است و اگر کسی بغیر از این حضور مبارک عرض کند خلاف عرض کرده است. این صدای یکنفر تاجر مشروطه‌خواه بنام میرزا ابوالقاسم اصفهانی بود که به قیمت جان خود صدای آزادیخواهان ایران را بدون خوف و وحشت در دربار ایران منعکس نمود و امروز بعد از چهل و چند سال صدای آن مرد شجاع و آزادمرد در صفحات این تاریخ منعکس می‌شود و برای همیشه در تاریخ ایران بیادگار باقی می‌ماند.

کلمات میرزا ابوالقاسم تاجر مثل یک بمب در میان آن جماعت تأثیر کرد و حیرت و بهت مجلس را فراگرفت رنگ از صورت محمدعلیشاه پرید و مجلس در یک سکوت مرگ‌آسا فرورفت ولی محمدعلیشاه بعد از یک دقیقه بهت و سکوت بخود آمد و برای آنکه گفته میرزا ابوالقاسم در خارج انعکاس پیدا نکند حرف او را نشنیده گرفت و چند کلمه سروته شکسته در حالی که خود نمی‌فهمید چه می‌گوید به زبان آورد و سپس با سردی آن جماعت را سرخص کرد و این خیمه‌شب‌بازی هم بدین ترتیب خاتمه یافت.

پس از آنکه عبدالدوله با کلیه وسایل ممکنه کوشش کرد تلاش محمدعلیشاه که با شرایط بسیار سنگین و ننگ‌آور مبلغی از کشورهای برای بدست آوردن پول بیگانه قرض کند و سعی و کوشش او بیهوده گشت و بجای نرسید برای جلوگیری از توقف دستگاه رسوا و زنگ‌زده باغشاه دست به اقدامات دیگری زد که گرچه زیاد سودبخش نبود ولی تا حدی بهبودی در وضعیت مالی محمدعلیشاه بخشید.

اول: منافع چندساله نفت جنوب را به «تومانیاوس» که یکی از تجارتخانه‌های معتبر و بستگی به روسها داشت واگذار کرد و از این راه مبلغی بدست آورد.
دوم: امتیاز پوست بره را به تاجرباشی روس واگذار کرد و در مقابل صد هزار تومان دریافت کرد.

سوم: مبلغی از بابت امتیازسیم تلگراف هند و اروپا از انگلیسها گرفت.
چهارم: منظریه و کامرانیه را در بانک روس رهن گذارد و در مقابل چهارصد هزار تومان دریافت کرد ولی روسها بشرطی این مبلغ را به او پرداختند که صرفاً برای تقویت اردوی آذربایجان و سرکوبی مشروطه‌خواهان آن سامان خرج کند.

پنجم: نقشه‌ای کشیدند که جمعی از تاجر مشروطه‌خواه متمول را از قبیل حاجی امین‌الضرب، حاجی معین بوشهری و چند نفر دیگر را حبس کنند و از آنها مبلغی بگیرند ولی این نقشه آنها نگرفت و پیش از آنکه دست به کار بشوند تاجر مزبور از نیت محمدعلیشاه اطلاع پیدا کردند و در یکی از سفارتخانه‌ها متحصن شدند.

با همه این احوال جمعی از سردمان بی گناه را بجرم ثروتمند بودن حبس کردند و میلی از آنها گرفتند.

پس از آنکه محمدعلیشاه آن نمایش رسوا و مفتضح مصنوعی در یک دست خنجر را در حرمت مشروطه و تکفیر مشروطه خواهان در باغشاه و در یک دست تکفیر فراهم کرد و صدها تلگراف از روحانیون مستبد در تکفیر مشروطیت تهیه نمود و حاجی شیخ فضل الله رساله مفصلی در تحریم مشروطه و قانون اساسی منتشر کرد؛ مردم ایران و کسانی که در کشورهای خارجه علاقمند به آزادی ایران بودند یقین کردند که این مرد مستبد و ظالم در این مدت آنچه گفته و وعده داده جز دروغ و نیرنگ نبوده و مجال است به مشروطیت و تأسیس مجلس تن در بدهد ولو اینکه مجلس مطابق میلش تشکیل بشود و قانون در منفعتش تغییر کند و غیر ممکن است که جز با از میان برداشتن او بوسیله آهن و آتش بشود مجدداً رژیم مشروطیت را در ایران برقرار کرد.

محمدعلیشاه هم پس از انتشار اعلانی که در آن اصراف خودش را از تجدید مشروطه و مجلس متشر نمود با عجز و تقابل تمام دستگاه استبدادی را برای بدست آوردن پول و تقویت اردوی آذربایجان و کشتن و از میان بردن هر فردی که اظهار مشروطه خواهی می کرد بکار برد و حکومت ترور و وحشت چون قیافه سرگ در تمام نقاط مملکت ظاهر گشت و بازار ریاکاری و سالوسی و تکفیر آخوندهای مستبد که پایه حکومت جابره محمدعلیشاه در روی آن استوار بود رونق پیدا کرد و هر صدایی که بقرقداری آزادی از حلقوم کسی بیرون می آمد با خنجر و تکفیر خفه می شد.

کشتن اسماعیل خان بجرم مشروطه خواهی، ریختن در خانه ها و قتل و غارت افراد متهم به مشروطه طلبی، عربده کشی اوباش و ارادل در کوچه و بازار و فحش به مشروطه خواهان عکس العمل شدیدی در ملت ایران و محافل خارجی بوجود آورد و انعکاس اعمال وحشیانه دربار استبداد در کشورهای آزاد جهان افکار عمومی دنیا را به یاری ملت مظلوم ایران برانگیخت.

سعدالدوله که در حقیقت مستشار سیاست خارجی محمدعلیشاه بود با دادن رشوه مقالاتی چند در بعضی از جراید اروپا بر ضد نهضت مشروطه در ایران منتشر نمود و ملت ایران را نالایق و نارسیده برای حکومت ملی و مشروطه خواند و کوشش بسیار نمود که کسانی را که در اروپا از مشروطیت ایران طرفداری می کردند قانع کند که مشروطه برای یک ملت جاهل مثل ملت ایران جز هرج و مرج و بی نظمی نتیجه دیگری نخواهد داشت و رژیم حکومت باید با عقاید مذهبی مردم سازش داشته باشد و حکومت دموکراتیک با مبانی و اصول اسلام سازگار نیست.

بطوری که خواهیم دید چند نفری را که بخیال خودشان باب ممالک اروپا بودند و تا حدی با زبانهای خارجی آشنایی داشتند مأمور کرد که به کشورهای اروپا بروند و در مقابل تبلیغاتی که از طرف مهاجرین آزادیخواه در دنیای متمدن می شد بنفع دستگاه استبدادی باغشاه اقدام نمایند و با مقامات رسمی راه یافته و با دادن امتیازات و مزایا تمایل آنان را به طرف محمدعلیشاه جلب نمایند.

تلگراف جرج بارکلی به وزیر خارجه انگلیس - نمایشی که
نقل از کتاب آبی بر علیه مشروطه اتباع شاه ترتیب آن را داده بودند دیروز در
 باغشاه روی داد، هیأتی مرکب از چند صد نفر اشخاص
 نماینده همه طبقات اهالی به اردوی شاه رفته صدراعظم و وزرای دیگر از آنها پذیرایی
 نمودند، پس از آنکه تلگرافاتی از ولایات و یک تلگراف هم از تبریز راجع به عدم میل
 مردم به مشروطه قرائت گردید درباریان غریبه ای در این خصوص به هیأت مذکور
 داده و تمام حضار آن غریبه را امضا کردند و به خدمت شاه بردند.

اعلیحضرت پس از اظهار اینکه من می خواستم قانون انتخابات را اعلام نمایم،
 قول دادند که به صدراعظم حکم خواهد کرد که بطور دلخواه امضا کنندگان آن غریبه
 رفتار نمایند.

احتمال کلی دارد که اغلب اشخاص آن غریبه را از ترس امضا کرده اند همانطور
 که یکی از وزرا به من گفت که من از ترس آن غریبه را امضا کردم.
 سپس می نویسد من و سفیر روس از شاه وقت خواسته ام که به ایشان خاطر نشان
 کنیم که به قول و وعده خود وفا کند.

تلگراف سفیر انگلیس به وزیر خارجه

من شاه را برای نمایشی که در شب گذشته بر علیه مشروطه ترتیب داده بودند ملاقات
 کردم و اصرار نمودم که اعلیحضرت نباید برخلاف ضمانتی که به ملت ایران و دولتین
 داده اید رفتار نمایید، شاه در جواب گفت اکثر مردم ایران مشروطه را برخلاف مذهب
 خود می دانند و باین جهت با آن مخالف هستند، شاه مصنوعی بودن نمایشی روز شبیه را
 تکذیب کرد ولی گفت در آن موقع رأی قطعی نداده است، بعد گفت من شخصاً مایل
 به مجلس هستم ولی بشرط آنکه مثل مجلس سابق نباشد. من به شاه گفتم عقیده مردم
 بر اینست که شما خیال ندارید که به قولهایی که داده اید رفتار نمایید و باز تکرار کردم
 که برای خاتمه انقلاب آذربایجان و اطمینان مردم، صلاح خود اعلیحضرت در اینست
 که به قول و وعده هایی که داده اید وفا کنید.

با آنکه حکومت نظامی در کمال سختی در تهران برقرار بود و رؤسای سلیمون و کسانى که معروف به مشروطه خواهی بودند با کمال دقت تحت مراقبت و جاسوسان قرار گرفته بودند و هر روز عده‌ای را بجرم مشروطه خواهی حبس و شکنجه می کردند و اظهار مشروطه طلبی و فعالیت در آن راه ممکن بود بقیمت جان اشخاص تمام بشود مشروطه خواهان تهران با کمال مراقبت مجالس و محافل داشتند و از سیاهی شب استفاده می کردند و هر چند نفر در محلی جمع می شدند و به مشورت می پرداختند و روابط خود را یا شهرستانهایی که قیام بر ضد استبداد کرده بودند برقرار کرده بودند و مأمورینی به اطراف می فرستادند و از جریان نهضت‌های داخلی و فعالیت‌هایی که در خارج از ایران بنفع مشروطیت می شد آگاهی پیدا می کردند و با هزار زحمت جراید خارجی را که در اطراف اوضاع ایران قلمفرسایی می کردند بدست می آوردند و ترجمه کرده منتشر می نمودند و از انتشار شب نامه‌ها و اعلامیه‌های محرمانه خودداری نمی کردند.

پس از آنکه محمدعلیشاه و دستیارانش صحنه نمایش باغشاه را که بتفصیل نگاشتیم پدید آوردند و مشروطیت را تحریم نمودند عده‌ای از جان گذشته مرکب از تجار و اصناف معروف و رجال مشروطه خواه و علما یادداشتی که در حقیقت پروتسی بود بر ضد محمدعلیشاه نوشته و امضا نموده به سفیرای خارجه متیمه دربار تهران فرستادند و در آن پروتست بطور صریح و روشن نوشته بودند که تمام صحنه بردازبهایی که محمدعلیشاه بر ضد مشروطیت کرده مصنوعی و ساختگی و دور از حقیقت می باشد و آنها مردم را بزور و جبر مجبور به امضای عریضه بر ضد مشروطه نموده‌اند و تلگرافانی که از شهرستانها رسیده همگی از روی تهدید و تطمیع بوده است جمعی را با زور و جمعی را با پول به سخاوت آن تلگرافات مجبور کرده‌اند و ملت ایران با دل و جان طرفدار مشروطه و قانون اساسی است و تا آخرین نیرویی که در بدن دارد برای بدست آوردن مشروطه بکار خواهد برد و از پای نخواهد نشست تا شاهد مقصود را در بر بگیرد و یا چون برادران تبریزی خود در آن راه جان بدهد.

در خاتمه از سفرا تقاضا کرده بودند که چون کلیه ملل جهان دولت ایران را یک دولت مشروطه شناخته و دولت فعلی یک دولت غاصب پیش نیست تقاضا داریم با ملت ایران هم صدا شده و برای احقاق حق این ملت مظلوم از تشریک ساعی مضایقه نکنند.

تلگراف سفیر انگلیس به وزارت خارجه

از زمانی که در باغشاه در روز ۷ شهری جاری بنای نمایشات بر علیه مشروطیت گذارده شد در میان مشروطه خواهان تا اندازه‌ای جوش و خروش پیدا شده و ملتیان چندین جلسه داشته‌اند، دیروز، عریضه‌ای را که رئیس سابق مجلس شورای ملی ایران

صنیع الدوله و سایر نمایندگان محترم و بعضی از علما و تجار امضا نموده بودند بتمام سفارتخانه ها فرستاده شد صاحبان امضای این نوشته بر علیه نعایشات مصنوعی بر ضد مشروطیت در باغشاه پروتست نموده و بیان نموده بودند که ملت منتظر معاونت سفرا برای تحصیل مشروطیت بوده و با کمال اشتیاق انتظار آن را دارند.

رساله شیخ فضل الله نوری در تحریم مشروطه و قانون اساسی

با آنکه مشروطه با توپ ستمگران و دشمنان آزادی از میان رفته و بیکر آزادی در خاک و خون کشیده شده بود و حامیان حکومت ملی یا کشته و یا فراری شده بودند و تمام شهرها و ولایات در تحت سلطه حکومت جابره قرار گرفته بود و دستگاه عظیم استبدادی که متکی به قدرت دولت امپراطوری روسیه بود و همه شاهزادگان و رجال و روحانیون مستبد او را تقویت می کردند و کمال کوشش را می کردند که لفظ مشروطه و آزادی از دهان احدی بیرون نیاید، محمدعلیشاه و دربارش از مشروطه وحشت داشت و نگران بود و از مشروطه از میان رفته که بقول خودشان کمترین اثری از آن باقی نمانده بود می ترسیدند و برای آنکه طبقه عوام را بر ضد مشروطه برانگیزند و آثار و علاقمندی ای که در دلها باقی بود از میان ببرند دست به انتشار یک سلسله تبلیغات مذهبی زدند و بدستیاری روحانیون مستبد مجلات و نشریه ها در مخالف بودن مشروطه با مذهب اسلام منتشر نمودند و مشروطه و حکومت ملی را مخالف دین اسلام و پیروان مشروطه را کافر و زندیق خواندند و ریختن خون آنها را مباح کردند.

از محضر مقدس حضرت حجة الاسلام والمسلمین محی العلة
والحق والدين مجدد منہاج سید الانبیاء والمرسلین المجاهد
بمہجته و ماله فی سبیل السنۃ والکتاب المبین الذاب عن
احکام الله المعدادود یومہ فی ایام الله بقیة السلف الصالح ققیہ
اہل البیت العلامة الربانی والوحد الثانی رئیس الاعظم الحاج شیخ فضل الله النوری الطبری
المازندرانی مدائتہ ظلالہ و اتالہ فی ترویج الحق آمالہ سنوال می شود کہ در این عصر
ما عنوان (کنستیتوسیون) کہ از مخترعات ملل خارجه است بتوسط جمعی کہ خود
را سیاسی و (سیویلیرہ) لقب می دادند در مملکت ایران ظهور یافت و اهالی ایران را
بر سه فرقه تقسیم کرد یک فرقه فریفتہ و شیفتہ بیانات گویندگان و مؤسسین این اساس
شده استقبال کردند و پذیرفتند، فرقه دیگر منکر محض شدند و اظهار داشتند کہ این

اینک متن رساله:

وضع از بدع ممالکی است که قانون بدون سماوی ندارند و به شرایع انبیا و رسل معنا معتقد نیستند اگرچه بصورت در عداد ملیین محسوب می‌شوند و فرقه‌ای هم بواسطه استماع کلمات متضاده از فرقتین مزبورترین متردد ماندند و متوقف شدند، حضرت حجة الاسلام در افتتاح انتشار این عنوان جداً مساعدت فرمودید ولی در اثنای عمل یکبار متصل شده از حضور در مجلس شوری استنکاف و تجافی فرمودید و چیزی نگذشت که بواسطه سوء قصد طرف مقابل با گروهی از مجتهدین و ائمه جماعت و اهل تقوی و غیرهم به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهیید. صیت این مهاجرت به تمام ممالک محروسه پیچیده، اکثر مساعدین را مطرود و گروهی را متکوب ساخت تا آنکه فشارهای شدید مشروطه‌گراها و نتایج سوء مجلس مزبور کرد آنچه کرد و شد آنچه شد.

محل سؤال از این فقرات معروضه اینست که این مساعدات جدی بجهت مخالفت و مهاجرت پیوست، آیا موجب شرعی و مقتضی مذهبی داشت و مشروطه را با قوانین قرآنی و موازین شریعت آسمانی مخالف یافتید که مخالفت فرمودید یا آنکه انفصال و مخالفت موجب دیگری از عوارض عادیه و دواعی اتفاقیه داشت، بیتنوا توجروا.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على نبيه وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

جواب

بعرض برادران دینی و اخوان مؤمنین زادهم الله ایماناً و توفیقاً می‌رسانم اولاً شکر می‌نمایم خداوند عالم جلت عظمته را که در این فتنه بزرگ آخر الزمان و استحان عظیم اهل اسلام و ایمان که بشیب فیها الصغیر و بهرم فیها الکبیر این ضعیف عاجز را با نثرت اعادی موفق به این توفیق بزرگ و مشرف به این تشریف سترگ فرمود که در بحبوحه غلبه اهل فساد و هیجان فتنه‌های جهانسوز اهل عناد کلمه حقه اسلامی را استتالاً لامر المولی و مجانباً عن الغرض والهوی به بانگ بلند و صوت کافی وافی در محضر و منبر و لوائح به همه بلاد و عباد رساندم. و در موقعی که بزرگان متزلزل الارکان و بلغت القلوب والحناجر نرسیدم و ادای تکلیف لازم خود را کردم فله الحمد اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و ثانیاً اگرچه جهات فساد این امر ته به اندازه ایست که این اوراق گنجایش آن را داشته باشد بلکه شایسته است که رساله‌های مسوومه در این باب نوشته شود چنانچه جمعی از اهل علم به استدعای داعی مشغول‌اند و انشاءالله تعالی به انجام رسانیده انتشار داده خواهد شد.

لکن اجابة للسؤال بقدر وسعت ورقة و مساعدت وقت محض زیادی بصیرت دانستن

عموم مسلمین حکم و فتوی را در این قضیه حادثه به وجه اختصار اظهار می دارد که
 منشاء این فتنه فرق جدید و طبیعی مشربها بودند که از همسایه ها اکتساب نمودند
 و بصورت بسیار خوشی اظهار داشتند که قهراً هر کس فریفته این عنوان و طالب این
 مقصد باشد باینکه در طلب عدل برآمدند و کلمه طیبه العدل را هر کس اصغا نمود
 بی اختیار در تحصیل آن کوشید و به اندازه وسعت به بدل مال و جان خودداری نکرد
 منجمه خود داعی هم اقدام در این امر نموده و متحمل زحمات سفر و حضر شدم و
 اسباب هم مساعدت نموده وقتی که شروع به اجرای این مقصد شد دیدم دستهای از
 برده که همه وقت سرمی بعضی از انحراف بودند وارد بر کار شدند، کم کم کلمات
 سوخته از ایشان شنیده شد که حمل بر صحت می شد، تا آنکه یک درجه پرده از آن
 برداشته و بنای انتخاب و کلا و بیعتین و اعتماد بر اکثریت آرا گذاردند، باز هم
 اغماض شد که اینها برای انتظام امور و بسط عدالت است، تا رفته رفته بنای نظامنامه
 و قانون نویسی شد، گاهی با بعضی مذاکره می شد که این دستگاه چه معنی دارد چنین
 می نماید که جعل بدعتی و احداث ضلالتی می خواهند بکنند والا و کالت چه معنی
 دارد موکل کیست و موکل فیه چیست اگر مطالب امور عرفیه است این ترتیبات
 دنییه لازم نیست و اگر مقصد امور شرعیه غایب است این امر راجع به ولایت است نه
 و کالت، و ولایت در زمان غیبت امام زمان عجل الله فرجه با فقها و مجتهدین است نه
 فلان بقال و بزاز و اعتبار به اکثریت آرای مذهب امامیه مخلط است و قانون نویسی چه
 معنی دارد قانون ما مسلمانان همان اسلام است که بحمدالله تعالی طبقه بعد طبقه رواة
 اخبار و محدثین و مجتهدین متحمل حفظ و ترتیب آن شدند و حال هم حفظه آن بحمدالله
 تعالی بسیارند جواب این کلمات را بعضی بتسویلات و تسویفات می دادند تا آنکه آن
 دستور بلعون که مسمی بقانون اساسی است نوشته شد و خواهش تطبیق آنرا با قواعد
 اسلامی نمودند داعی با یاسی که از فلاح این ترتیبات داشتم ماشائاً مساعدت نمودم
 و وقتی را صرف این کار با جمعی از علما کردم و بقدر بسور تطبیق به شرح یکدرجه شد
 چنانچه مطبوعه مشتمله بر اصطلاحات و تصحیحات نزد داعی ضبط است، لکن فرقه ای
 که زمام امور حل و عقد مطالب و قبض و بسط مهام کلید بدست آنها بود مساعدت
 نمی کردند بلکه صریحاً و علناً گفته که ممکن نیست مستروطه منطبق شود با قواعد الهیه
 و اسلامی و با این تصحیحات و تطبیقات دول خارجه ما را بعنوان مشروطه نخواهند
 شناخت.

چون دیدم اینطور است بمساعدت جمعی ماده نظارت مجتهدین در هر عصر برای
 تمیز آرای هیأت مجتمعه اظهار شد چون نتوانستند ظاهراً رد کنند قبول کردند و فصلی
 با زحمات زیاد و توافق همه نوشته شد محض تثبت و اینکه رجوعی نشود علیحده
 به طبع رسانده و بهمه ولایات انتشار داده شد. چون این را دیدند و فهمیدند که با این

ترتیب اگر بدون تغییر واقع شود بالمره از مقاصد فاسده خود محروم اند، کردند آنچه کردند و دیدم آنچه دیدم و کشیدم آنچه کشیدم و متعقب بواقعه زاویه مقدسه شد و در ظرف نود روز تمام با جمعی کثیر از مجتهدین و اساطین و فقها آنچه گفتنی و نوشتنی بود گفته شد و نوشته شد و به همه رسانده شد تا عاقبت. ثانیاً آن ورقه التزام به احکام اسلام و عدم تخطی از آن را دادند و داعی و علمای اعلام مراجعت کردیم.

بعد التفریق و انکشاف الملحمة جو را صافی و عرصه را خالی دیدند قانون ملعون را بعد التصحیح تحریف و آن ماده نظارت را به اغوای جمعی از امثال خوارج نهبوان تصرف نموده بروجعی که بالمره فایده مقصوده از آن را بردند و صورته ساده لوحان تصدیق می کردند و لنعم ما قال.

دزدی که نسیم را بدزدد دزد است در کعبه گلیم را بدزدد دزد است
بعد از فراغ از تأسیس بدع و تدوین ضلالت شروع بعملیات نمودند و فعلوا ما فعلوا من القبایح والمنکرات و توهین الاسلام و تبدیل الاحکام و تذلیل العلماء الربانیین و هتک ناموس الشریعة والذین والامر بالمنکر والنهی عن المعروف و تشیید الباطل و ترویج کل ضال جاهل و رفع الاحترام من کتاب الله والوسوسة فی اذهان العوام من اقامت شعائر الله و اراقة الدماء و اعمال الآراء کل ذلک بعین الله و نظر اولیائه فاملی لهم الله لیزدادوا ائماً و یکتبوا کفراً و لم یکنفوا بذلک بل حملوا علی سلطان الاسلام و احاطوا به من کل جانب و اساؤا الادب الیه بما لا یلیق بالذکر و هو فی کل ذلک صایر محتسب و لقد تعجب من صبره و تحمله عقلاء الممالک و جل الرعیته بلغ الامر النهایة و انصرفوا علناً عن صراط الهدایة فعند ذلک اتی امر الله تعالی باهلاکهم فجعل کیدهم فی تضلیل و فعل بهم السلطان العادل ما فعل باصحاب القیل.

و بالجمله این فتنه عظمی از بدو ظهور و بروز تا یوم انقراض سه مرحله را طی کرده، اول مرحله تقریر و عنوان، دویم مرحله تحریر و اعلان، سیم مرحله عمل و امتحان اما مرحله اولی متابعت کردند در آن شیطان مزین سوء را باندازه ای عنوان خوش کردند که عالم و عامی مفتون آن شدند و از پی تحصیل آن به بذل جان فضلا عن المال حاضر شدند و اما مرحله ثانیه تحریر و اعلان را در بدو امر باجمالیات و مبهمات قناعت کرده و بعد از خوض در کار پرده برداشته چه از طرف خود آن هیأت خبیثه بالمباشره به نظامنامه و قانون نویسی و عمیره و چه به تسبیب از آن هیأت برداشتن کند و زنجیر شریعت از مردم بی باک ناپاک که هرچه بتوانند به اعلانات و روزنامهجات نسبت بهر محترمی از دین و پیشوایان دین و علمای عاملین و متدینین بگویند و بنویسند و به طبع برسانند و یک برهه ای از زمان به این کار شنیع مشغول بودند و هرچه داعی و سایر علما و مسلماتان استغاثه نمودیم بجایی نرسید و اگر کسی بخواهد سزخرفات روزنامهجات این مدت را جمع نماید کتابها می شود و اما مرحله سیم مرحله عملیات و

کفی فی ذلك ما صدر منهم من الظلمة المسماة بالعدلیه فی فترة مجازات دم المجوس و بحمد الله همین فتره موجب غضب پروردگار و ماحی آثار خبیثه آنها شد و له الحمد ثم نخفی نماناد که جهات حرمت مشروطه و منافات آن با احکام اسلامی و طریقه نبویه علی صادعها السلام در مراحل ثلاثه که اشاره بدان شد بسیار و مقدم بر همه این است که اصل این ترتیب و قانون اساسی و اعتبار یا کثرت آرا اگر چه در امور مباحه بالاصل هم باشد چون بوجه قانون التزام شده و می شود حرام تشریحی و بدعت در دین است و کل بدعه ضلالت مباح را هم اگر التزام به آن نمایند و لازم بدانند و بر مخالفت آن جزای مرتب نمایند حرام است.

قل الله اذن لكم ام على الله تفترون مطالب دولتی و دستورات آن همه وقت بود لکن مسلم بود که این قواعد خارج از دین است.

اما اتباع مزخرفات قانونی و آرای سخیفه مجلسی را همه دیدند که از اوجب واجبات در نظر عموم مسلمانان بود و مخالفت او را بدتر از ارتداد دانستند کدام بدعتی بالاتر از این، لکن تعرض همه غیر مسور فقط در این ورقه برای اشاره اجمالی به بدرک فتوی و حکم تعرض به مفاسد مرحله دوم که مکتوبات و اعلانات است می شود آنها هم نه اموری که خارج از هیأت است بلکه فقط بما صدر عن الهیة آنها خصوص آن تلفیقات خبیثه که مسمی به قانون اساسی است و در آنها چند ماده آن را برای توضیح تعرض می نمایم و باقی را باید از مؤلفات علمای اعلام که مشغول اند مطالبه نمود فتول و بالله الاستعانه.

یکی از مواد آن ضلالت نامه این است که افراد مملکت مساوی الحقوقند و در این طبع آخر باین عبارت نوشته شد، اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی مساوی الحقوق خواهند بود و این کلمه مساوات شاع و ذاع حتی خرق الاسماع و این یکی از ارکان مشروطه است که به اخلال مشروطه نمی ماند. نظرم است در وقت تصحیح در باب این ماده بکنفر که از اصول هیأت معدود بود گفت به داعی که این ماده چنان اهمیت دارد که اگر این باشد و همه مواد را تغییر بدهند دول خارجه ما را بمشروطه می شناسند و اگر این ماده نباشد لکن تمام مواد باقیه باشد ما را به مشروطگی نخواهند شناخت فوری در جواب او گفتم فعلی الاسلام السلام و برخاستم و گفتم حضرات جالسین بدانید مملکت اسلامی مشروطه نخواهد شد زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.

حالا ای برادر دینی تأمل در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارات و سیاسات از بالغ و غیر بالغ و ممیز و غیر ممیز و عاقل و مجنون و صحیح و مریض و مختار و مضطر و راضی و مکروه و اصیل و وکیل و ولی و بنده و آزاد و پدر و پسر و زن و شوهر و غنی و فقیر و عالم و جاهل و شاک و متیقن و مقلد و مجتهد و سید و عام و معسر و موسر و مسلم و کافر و

کافر ذمی و حربی و کافر اصلی و مرتد و مرتد ملی و فطری و غیرها مما لا یخفی علی-
 الفقیه الماهر مثلاً کفار ذمی احکام خاصه دارند در مناکحات آنها با مسلمانان که جایز
 نیست نکاح آنها یا مسلمان را و نکاح مسلمانان در کافرات بروجه انقطاع جایز است
 دون دوام و همچنین ارتداد احدی الزوجین موجب انفساخ است و اسلام احدی
 الزوجین نیز احکام خاصه مختلفه دارد و نیز در باب سواریت کفر یکی از سوانع ارث
 است و کافر از مسلم ارث نمی برد دون العکس و نیز مرتد احکام خاصه مسلمه دارد
 مثل انتقال مال یوارث بینونه زوجه و نجاست بدن و وجوب قتل و همچنین در باب
 معاملات ربویه احکام مختلفه است مثل معاملات ذمی در اراضی که اگر بخرد از مسلم
 باید خمس بدهد و نیز در جنایات و قصاص و دیات احکام مختلفه است.

ای برادر دینی اسلامی که اینقدر تفاوت گذارد بین موضوعات مختلفه در احکام
 چگونه می شود گفت که مساوات است جز آنکه خیال این باشد که دکائی در مقابل
 صاحب شرع باز کند و احکام جدیدی تأسیس کند اعاذنا الله تعالی منه.

و عمده این بازی مشروطه از طایفه ضاله شد محض فرار از احکام اربعه مسلمه
 در حق مرتدین از اسلام هیئات من الضیالات الواحیه فان للمیت رباً و للذین صاحباً و
 من العجب که تمویه و اشتباه بر عموم تقیید نمودند بقانون دولتی دروغگو حافظه
 ندارد.

ای ملحد اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مساوات
 و اگر مخالف اسلام است منافی با آنچه در چند سطر قبل نوشته شده که آنچه مخالف
 اسلام است قانونیت پیدا نمی کند.

ای بی شرف، ای بی غیرت، بین صاحب شرع برای اینکه تو منتحل به اسلامی
 برای تو شرف مقرر فرمود و امتیاز داد تو را و تو خودت از خودت سلب امتیاز می کنی
 و می گویی من باید با مجوس و ارسنی و یهودی برادر و برابر باشم الا لعنة الله علی من
 يعرف قدره و اعجب من النکل. اینکه می گوید مواد قانونیه قابل تغییر است آیا این
 تغییر از اسلام به کفر است یا از کفر به اسلام است و خرافت هر دو معلوم اگر گفته شود
 که این تغییر من الاسلام الی الاسلام یعنی از مباحی به مباح دیگر این تغییر اگر چه این
 متصور است لکن امر مباح که عند الشارح جایز الفعل والترک است غلط است که
 قانون لازم العمل شود و مجازات بر مخالفت آن مرتب شود و عناوین ثانویه که در شرح
 منشاء اختلاف حکم می شود مثل اطاعت والد یا نذر یا یمین و نحو آن در فقه محصور
 است و اکثریت آرای بقال و بزاز از آنها نیست.

ای بی دین تومی خواهی بدعتی تازه در دین بگذاری و تغییر بدهی به این تدلیسات و
 تلیسات حاشا که بی شرفت نماید فان للباطل لولاً و یعلم الذین ظلموا ای متقلب
 ینقلبون. بدو ساعت نجومی تمام رشته های ضلالت که مدت ها یافتند گسیخته شد و الحمد لله

بجمع معامده کلها علی جمیع نعمه کلها ماده دیگر که در این ضلالت نامه است آزادی قلم و آزادی مطبوعات است بعد از تغییرات و تبدلات عین عبارت این است:

عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین سن آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است بموجب این ماده بسیاری از محرمات ضروری الحرمة تحلیل شد زیرا که مستثنی فقط دو امر شد و حال آنکه یکی از محرمات ضروریه الفتر است و یکی از محرمات مسلمه غیبت از مسلم است و همچنین قذف مسلم و ایذا و سب و فحش و توهین و تخویف و تهدید و نحو آن من الممنوعات الشرعیة والمحرمات الالهیة آزادی این امور آیا غیر از تحلیل ما حرمدالله است و من حلال حراماً حال او معلوم و حکم آن مبین است.

والعجب که در غیر مورد مستثنی منع از ممیزی شد و حال آنکه نهی از منکر از اصول عملیات است و این نویسنده و رای دهنده نهی از منکر کرده است و اعجب من ذلک که در ذیل این ماده حکم مجازات برای مخالفت مقرر شد و حواله به قانون مطبوعات شد و این هم غلط و بدعت است زیرا که مجازات مالی در شرعیات در ارتکاب منهیات نداریم و در آنجا برای مجازات مالی معین نموده.

ای مسلمان برادر قند ضاق الصدر تمام این سرخرافات و خرافات برای خدم اساس دین و اضمحلال شریعة سید المرسلین بوده و الذی فلق الحیة و بری النسمة که دزدان دین داخل شدند و تمام هم آنها به بردن دین و اهل آن بود و الا تشر عدالت محتاج به این ترتیبات نیست و برای رفع شبهة عدالت که اعظم سبب قبول این حادثه در نظر اکثر مردم این کلمه بوده و مختصر شرحی داده می شود.

بدانکه بالعدل قامت السموات والارض و لزوم عدل عقلا و شرعاً ظاهر است لکن کلامی که هست در تمیز مصداق است این کلمه معروفه که ظلم بالسو به عدل است به ظاهرش ناصحیح است.

ای مسلمان، اسلام که دین ما و امتان حضرت ختمی مرتبت است از همه ادیان اکمل و بنای آن بر عدل تام است کما قال الله تعالی ان الله یأمر بالعدل والاحسان. و در دین اسلام بحمدالله تعالی نیست مگر عدل و نبوت و سلطنت در انبیای سلف مختلف بود، گاهی مجتمع و گاهی مفترق و در وجود مبارک نبی اکرم و پیغمبر خاتم علیه و علی آله الصلوٰة مادام العالم و همچنین در خلفای آن بزرگوار حقاً غیره نیز چنین بود تا چندین ماه بعد از غروض عوارض و حدوث سوانح مرکز این دو امر یعنی تحمل احکام دینی و اعمال قدرت و شوکت و دعای انبیت در دو محل واقع شد و فی الحقیقه این دو هر یک مکمل و متمم دیگری هستند یعنی بنای اسلامی بر این دو امر است نیابت در امور نبوتی و سلطنت و بدون این دو احکام اسلامی معطل خواهد بود فی الحقیقه سلطنت قوه اجرائیه احکام اسلام است پس تحصیل عدالت به اجرای احکام اسلام است و در اسلام انذار و وعده و وعید مثل اقامه حدود دو در کار اجراست بلکه انذار بدخلیت آن

بیشتر است و آن عبارت است از خداترسی و اذعان به مبدءاً و معاد که از این رو خوف و رجا حاصل می‌شود و این دو امر قلبی نفسی باطنی بیشتر مؤثر است در اقدام به معروف و اجتناب از منکر که حقیقت عدل است و هر مقدار یقین به مبدءاً و معاد و خداترسی و امیدواری شدیدتر است عدالت بنسبت‌تر خواهد بود و هر چه از این کاسته شود بی‌اعتدالی زیاده خواهد شد در اوایل اسلام نظر به قرب عهد رسالت و ظهورات اولیای حق بسط عدالت زیادتر بود بعد از زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام که امر راجع به نواب خاص و عام آن بزرگوار شد کم کم بواسطه سوانح ضعیف در عقاید شد و از این رو بی‌اعتدالی زیاد شد، علی‌حسب اختلاف‌الاقوات من اهتمام‌العلماء و السلطنه و عدمه پس به حکم این بنقدسه ظاهر و عویدا شد که اگر بخواهند بسط عدالت شود باید تقویت به این دو فرقه بشود یعنی جمله احکام و اولی الشوکه من اهل‌الاسلام این است راه تحصیل عدالت صحیحه نافع.

بلی یک مطلب عدالت‌نما این اعصار متداول شد باین ترتیب که جمعی از مردم طبیعی که منکر مبدءاً و معادند و منحصر می‌دانند زندگانی را بهمین دنیا، دیدند بدون ترتیب قانونی یا هرج و مرج به انتفاعات زندگانی نائل نمی‌شوند از این رو از شرایع مقدسه آسانی و از عقول ناقصه ترتیبی دادند و نام قانون بر آن گذاردند و رفتند زیر بار آن محض نیل به مستهیات خود و از این ترتیب انتظاماتی دادند و فقط آسروناهی آن همان قانون و مجازات مترتبه بر آن است و الا آسروناهی قلبی ندارند از این است که قبیح بوجه انتظام در آنها شایع و ظلم بوجه تساوی در آنها زیادتر تا امتیاز از طرف قانون پیدا می‌کنند فوراً مرتکب خیانات و بی‌اعتدالی هستند.

حالا ای مسلمان و ای مسلمان زاده که قدر نعمت الهی را نمی‌دانی که چه دین قویمی داریم و چه انتفاعات می‌شود برد و چه اصلاحات دنیا و آخرت می‌توان نمود شایسته است که دست از این راه مستقیم برداریم و متأسی شویم به مردمان ناقص‌العقل که اگر ملاحظه نمایی خود هیأت شهادت می‌دهد به نقصان آنها و آن ظلم عظیم را که بواسطه عمومیت مسمی به عدل شد متحمل شویم و منهک در دنیا و معروض از مبدءاً و معاد گردیم فقط در مقام اصلاح دنیا و تحصیل ثروت باشیم، اینهمه انبیا که از جانب خداوند مبعوث شدند نتیجه بعث آنها ترغیب بنی‌آدم بود به عوالم آخرت و تزئید از این دنیای فانی، برعکس آنچه این دو سال ناطقین ما به‌دهن عامه مردم می‌دادند که باید بی دنیا رفت و تحصیل ثروت کرد و حظوظ برد. شخصی از این شیاطین وقتی در خلوت بعنوان دلسوزی به اهل سنکت می‌گفت که اصلاح فقر این مملکت به دو چیز است اول کم کردن خرج، ثانی زیاد کردن دخل و از برای اول بهتر چیزی که کلید خرج را تضعیف می‌کند رفع حجاب است از زنها که آنوقت عوض بیرون و اندرون یکدست خانه کافست او را، یکدستگاه خدمتگزار پس است، یکدستگاه غزاده کار

براه می افتد، یک میهمانی از دوستان زنانه و مردانه مجتمعاً پس است و هکذا ای غیرتمند تأمل نما که چه خیالات درباره تو داشتند و شواهد این امر از ارباب جراید و صاحبان نطق بسیار بود الحمدلله که به مراد خود نرسیدند و امید که بتوفیق من الله من بعد هم نخواهند رسید.

فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین مقصود از این تطویل کلام این بود که برادران دینی و اخوان مؤمنین زاده هم الله توفیقاً و حفظهم من شرور شیاطین الجن والانس بدانند و بفهمند اندکی از خیالات فاسده و نیات سوء و گفتار و کردار این شیاطین انسی را که دیگرگوش به این کلمات دلفریب و مزخرفات دین سوز ندهند و بریسمان پوسیده این طایفه خسرالدنیا والاخره نباشند.

ای برادر تأمل کن اگر مطلب خوب بود چرا حاسی او مردمان فاسدالعقیده و فاسدالعمل بودند بلی بعضی ظاهرالصلاح هم بودند که با ازساده لوحی گول خوردند یا آنکه از سنخ خوارج نهروان بودند حقیقتاً امتحان بزرگ الهی بود و به اندازه ای شیاطین به تردستی و تندگی و چابکی حرکت می کردند که در احساس مشتبه به نظر می آمد و اعجب من المکل که این حادثه همیشه را مستند می کردند به نصرت امام زمان علیه السلام و به مردمان فسقه و فجوه بلکه نفی مغایبات و توصیفات و تکریمات که شأن اولیاء الله و شهداء و صالحین بود می نمودند واقعاً فتنه بزرگی بود از فتن آخرالزمان و اگر کسی رجوع نماید به کتب غیبت و اخبار ملاحم و علائم ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه خواهد مطلع شد بر روایاتی چند بر احوال این دو سال که تمام انطباق را دارد و می توان این را از آیات باعرات دانست اگر فرصتی بشود انشاء الله آنها را از کتب حدیث و تفسیر التقات کرده با توضیحات انتشار خواهیم داد تا موجب مزید معرفت و رسوخ عقاید برادران دینی و اخلاء ایمانی باشد اللهم وفقنی بتوفیقاتک واستعملتی فیما یرضیک و جنبی عما یرضیک بیجاه محمد و آل الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین الی یوم الدین.

و از جمله مواد آن ضلالت نامه اینست حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی شود مگر بموجب قانون. این حکم مخالف مذهب جعفری علیه السلام است که در زمان غیبت امام علیه السلام مرجع در حوادث فقها از شیعه هستند و مجاری امور به ید ایشان است.

و بعد از تحقیق موازین احقاق حقوق و اجرای حدود می نمایند و ابدأ سنوط به تصویب احدی نخواهد بود.

و از جمله از مواد تقسیم قوای مملکت به سه شعبه که اول قوه مقننه است و این بدعت و ضلالت محض است زیرا که در اسلام برای احدی جایز نیست تقنین و جعل حکم هر که باشد و اسلام ناتمامی ندارد که کسی او را تمام نماید.

و در وقایع حادثه باید به باب الاحکام که ثواب امام علیه السلام اند رجوع کنند و او استیاط از کتاب و سنت نماید نه تقنین و جعل.

و از این قبیل در این مقالات نامه بسیار با آنکه محض الشباه زحماتی کشیدند و مجملاتی نوشتند و همه را حواله نمودند به قانون معیناً قریب به بیست مطلب مخالف حکم صریح اسلام است و ایداً محلل صحیحی ندارد.

این بود حال محلل نویسی اما قوانین مفصلات دیگر حالش معلوم.

قانونی برای عدلیه نوشتند که چندین ماه مضبوط بود و جرأت نمودند که امضا نموده بیرون بدهند، این اجمالی است از مفصلات حالات حادثه این فتنه عظیمه و این حادثه جدیده که محض زیادتی بصیرت مدرکنا المفتوی والحکیم خدمت اخوان مؤمنین عرض شد.



حاج شیخ فضل الله نوری و آقا سید عبدالله بهبهانی

وفدلكة الكلام و حاصل المرام این است که شبهه وزیبی نماند که قانون مشروطه

با دین اسلام حضرت خیر الانام علیه آلاف التحية والسلام منافی است و ممکن نیست که
 مملکت اسلامی در تحت قانون مشروطگی بیاید مگر به رفع ید از اسلام. پس اگر کسی
 از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم این سعی و اقدام در
 اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه مرتد بر او جاری است،
 هر که باشد از عارف یا عامی، از اولی الشوکه یا ضعیف، هذا هو الفتوی والرأی الذی
 لا اظن المخالف فیه و علیه حکمت والرزمت فرحم الله من اعان الاسلام و اهلہ.
 اللهم اید سلطاننا و اید جيشه و اید عیسه و خلد ملکه و سلطانه و ثبته علی الصراط
 المستقیم والعن اللهم من اعان الاسلام او اراد توہینہ او تبدیلہ.

یک پاکت سر بسته

محمدعلی‌شاه از یکطرف بر تن پیدادگرهای خود لباس صاحبمنصبان روسی کرد و با ملت به جنگ پرداخت و از طرف دیگر استبداد را به لباس روحانیت درآورد و بی‌خواست با حریت تکفیر آزادی را از میان بردارد.

یک پاکت بزرگ از چلوار که سر آن مهر و لاک شده بود ولی لاک و مهر بواسطه طول زمان ریخته و نتوانستیم مهر را تشخیص بدهیم و روی پاکت نوشته است امانت حضرت مستطاب اجل امجد افخم اکرم اشرف عالی آقای صدراعظم دام حشمت‌العالی، به دست نگارنده این تاریخ افتاده، شک نیست که صدراعظم مشیرالسلطنه می‌باشد، ولی نام شخصی که این پاکت نزد او با امانت گذاشته شده بر ما مجهول است. این پاکت سر بسته بدست دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله که یکی از مشروطه‌خواهان بود می‌افتد و سالها در گوشه کتابخانه ایشان محفوظ و از دستبرد زمان مصون می‌ماند تا آنکه فرزند ارجمند ایشان از نظر علاقمندی به مشروطیت و روشن شدن حقایق تاریخی پاکت معهود را در اختیار نگارنده می‌گذارد.

در این پاکت صدها حکم و فتوا و تلگراف و نامه است که بعد از توپ بستن مجلس از طرف روحانیون مستبد و رجال معروف در تحریم مشروطیت و مخالفت آن با مذهب اسلام منتشر نموده و یا تقدیم دربار استبداد کرده‌اند.

اکثر این فتواها بصورت سؤال و جواب است و بطوری که اطلاع پیدا کردیم همه این سئوالها در تهران تهیه شده و بوسیله نمایندگان مخصوص و حکام و مأمورین دولت پدولایات فرستاده‌اند و جواب تحصیل کرده تقدیم شاه و صدراعظم وقت نموده‌اند.

از نظر حقیقت‌گویی این نکته را ناگفته نمی‌گذارم که اشخاصی که این احکام و فتاوی را داده‌اند همه را نباید در یک ردیف قرار داد و با یک نظر قضاوت کرد و به یک چشم نگاه کرد. عده‌ای از این اشخاص مثل آخوند سلاقریانعلی زنجانی و حاجی سیدحسین سبزواری از روز اول تهضت مشروطیت، با مشروطه مخالف بودند و تا زنده بودند در مسلک خود پایرجا و استوار ماندند، عده دیگر با رشوه و پول تن به طرفداری

استبداد در دادند و با محمدعلیشاه دمساز شدند، عده‌ای هم چون در نهضت شروطیت در جرگه مشروطه‌خواهان وارد شده بودند بعد از توپ بستن مجلس یا از ترس و یا بواسطه ضعف نفس راه چاکری دربار باغشاه را پیش گرفتند.

ولی جماعتی راه نفاق پیش گرفتند و هر روز بدلیسی درآوردند، چنانچه تا مجلس سرپا بود مشروطه‌خواه بودند و همینکه مشروطه از میان رفت مستبد شدند و بعد از فتح تهران دوباره مشروطه‌خواه گشتند، اینک متن فتواها و احکام و تلگرافات را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم تا درس عبرت برای کسانی که راه نفاق پیش می‌گیرند بشود و بدانند که حقیقت همیشه زنده و پایرجاست و با مردن اشخاص از میان نمی‌رود.

سؤال از حضرت حجة الاسلام و مروج الاحکام مرجع الانام

آقای حاجی ملا محمد خماسی مدظله السامی

بسم الله الرحمن الرحيم

معروض محضرتون روح حجج اسلام و مروجین احکام مد الله ظلالتهم علی رؤس الانام می‌دارد در توقیع مقدس حضرت ولی عصر عجل الله فرجه به ما بیروان مذهب جعفری خطاب مستطاب جنین صادر شده است که (اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة اخبارنا) یکی از حوادث بزرگ که در عصر ما واقع شد در موافقت کردن و مخالفت نمودن آن تکلیف ما مسلمانها رجوع به شما سلسله جلیله مجتهدین دانستن مشروطه بود که همه دیدند و شنیدند این وضع مستحدث که از مخترعات مردم اروپا بود و معمول به آن ملل در هیأت اجتماعی خودشان است آیا با دین مبین اسلام کار ساز است یا خیر و قانون مساوات و حریت که اساس عمده این وضع است با قوانین مقدسه شرع مطاع منطبق می‌شود یا خیر و تکلیف کافه اهل قبله خاصه دارالشوکه در ایفا و افنای مشروطه در ممالک اسلامی چه چیز است چون سلیقه‌های عوام الناس و جاهل باید به حکم عقل رجوع به عالم نماید لهذا بتوسط این چند سطر در مقام تصدیح برآید.

قال الله تعالی فاستلوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون

جواب: این حادثه که در این عصر واقع و تسمیه به اسم مشروطه شده اعادنا الله و کافة المسلمین من شرها قلع و قمع آن بر هر مقتدری لازم است و ابدأ سازگاری با قواعد اسلام و مسلمانی ندارد و قانون حریت و سویت با قوانین مقدسه شریعت مطهره انطباق ندارد کدام عضو از اعضای انسان در شرع انور به حریت موسوم است، خداوند متعال برای هر عضو حدی مقرر فرمود، نه چشم و نه گوش و نه زبان و نه سایر اعضا را آزادی نداده برای هر یک حدی در شرع است و سویت در طبقات افراد و اصناف انسان چه وقت بوده و صاحب شرع این سویت را کی مقرر فرموده و این مشروطه که ملحوظ شده جز فتنه و فساد و ترویج باطل و توهین اسلام نیست بر قاطبه اهل قبله و اهل اسلام است

که در اطفای نأثره این فتنه مشروطه بیجان و مال کوشش نمایند و دین قویم اسلام را از شر این مشروطه آسوده دارند.

« چون کلیه سئوالات و استفتائات بطور سجدالمآل و بشرح بالا بوده»

«لذا از چاپ مجدد آن در مقدمه جوابها از نظر تکرار خودداری شد.»

سؤال از جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام والمسلمین قوام الملة

والدین آقای آقا سید محمد جعفر شیرازی سلمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

جواب: بر اخوان دینی و اخلاء ایمانی مخفی نباشد که در باب مسئله مشروطه که سؤال شده بود هر کس از علمای اسلام از اول موافقت و همراهی نموده باین اعتقاد بوده که معنی مشروطه احیای احکام دین مبین حضرت خاتم التیین صلی الله علیه و آله و اعلائی کلمه حق و ترویج قوانین اسلام و رفع ظلم است و الا از بدیهیات است که التزام به قوانین مخترعه اجانب حرام و مخالف دین اسلام است و ان دین الله لا یصاب بالعقول مگر دین اسلام ناقص و غیر واقعی به مصالح عباد بوده که تکمیل بوسیله عقول اجانب شود، اگر ملل دیگر رو بعالم تمدن و ترقی نهادند بوسیله اخذ قوانین اسلام و عمل به آن است، کدام یک از قواعد اسلام مانع از ترقیات نوع بشر است که اهل اسلام از آن اعراض نموده و ریزه خور خوان دیگران شوند حکمای اعصار بعد از قرون و ادوار بی به مصالح قوانین اسلام برده پس لازم است بر اهل آن که در صدد التزام و عمل به قوانین آن باشند تا نایل به سعادت دنیا و آخرت شوند، اگر خواهندگان مشروطه که ظاهراً متمسک به سمت اسلام هستند مرادشان این است که رفع حدود الهیه و خلع قیود شرعیه و حریت از تکالیف دینیه کنار آیند و شاهدی من خطباتهم و ارباب قلمهم و مظهری شعائرهم و مروجی آثارهم اللهم انا براء منهم و من طریقتهم و جملة الکلام این مشروطه که التزام بقواعد مستخذه از عقول اجانب و اتکال مصالح عباد به آرای فاسده جهال و مساوات همه ملل و ادیان در احکام و غیرها من المعجولات و الاختنفات و المحرمات حرام و محرم و بدعت و اجتناب از آن لازم اللهم نجتنا من مضلات الفتن و نوائب الزمن حررة العبد جعفر الموسوی فی ۲ شهر الله المبارک من شهر ۱۳۲۶ من الهجرة المبارکة علی مهاجرها الف سلام و تحية.

سؤال از حضرت حجة الاسلام ابولارامل والایتام حافظ الشرايع
والاحکام مقلده الخواص والعوام آقای آقا شیخ محمد حسن کبیر
داست بر کاتہ و جنابان شریعتمداران ملاذی اسلام آقا شیخ یوسف
و آقا شیخ جعفر و آقا شیخ محمد ضاعف الله اقدارهم

بسم الله خیر الاسماء و اعوذ به من شرور اهل الهوا

جواب: بحمد الله تعالی مذهب جعفری سلام الله علیه مشروطه ایست که قانون آن قرآن و
سبلغ بیغمبر آخر الزمان علیه و علی آله صلوات الله الملك المنان و بین آن علمای اعلام
و مجری آن سلطان اسلام است دارند این وضع مستحدث را که بعضی برای پیشرفت
مقاصد باطله خود مقدم شده مشروطه اش نام نهادند چنانچه در این مدت سرئی و مسموع
شد موجب تهدیم بنیان شریعت و تخریب آثار ملت است.

نمقه الجانی محمد حسن الکبیر المازندرانی.

سؤال از جناب مستطاب شریعتمدار ملاذی الاسلام والمسلمین
و بروج الاحکام والدین آقای شیخ سلمان سیف الاسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

جواب از این سؤال بطور اجمال به دو منوال عرضه می دارند اولاً این اساس مستحدثه در
این دو سال که جزو تاریخ عالمه در ایران شد ماحطلی نداشت جز احراق دماء مسلمین
و تهیب اموال و هتک عرض و شرف و نوایس و ترضیع حدود و نفیوت حقوق حرمت و
قیح آن بالذات ثابت و محتاج به حد وسط نخواهد بود و ثانیاً مشروطیت که در دول ملل
اروپاست محققاً عبارت است از مساوات در حقوق و جمیع احکام و حریت نفوس از
قیودات مذهبیه بشام یس موضوعاً منافی با ملت اسلامیه است زیرا مبنای مذهب حنیف
جعفری (ص) بر تفاوت ظاهر بین مسلم و کافر در بسیار از احکام از قبیل ارث و دیات و
حدود و جنایات و غیرها که جمع با معنی مشروطیت مصطلحه غیر ممکن است چنانچه
فرض شود موافقت با تمام احکام اسلامیت قبول مشروطیت نزد دول مشروطه نخواهد
شد و در محذور اشد خواهم واقع شد بعلاوه که از روی تحقیق معلوم و واضح و ثابت
شد که مؤسسین این امر در هر بلدی از بلدان ایران جماعت بی بهره از دین و طایفه
ضاله بودند که فقط این عنوان را وسیله پیشرفت مقاصد ضلالت و نشر کفر و اضمحلال
شریعت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله قرار داده بودند والسلام علی من
اتبع الهدی و نهی النفس عن الهوی و الحمد لله رب العالمین.

حرره الاحقر الجانی سلمان سیف الاسلام المازندرانی.

جواب جناب مستطاب شریعتمدار ثقة الاسلام آقا شیخ جعفر بارفروشی

بسم الله تعالی. جواب از این سؤال همانست که جناب مستطاب مروج الاحکام حجة الاسلام آقای سیف الاسلام سلمه الله مرقوم فرمودند زیاده از این حشو و تکرار است حرره الاحقر الجانی.

جواب جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقا شیخ علی اصغر سلمه الله تعالی

بسم الله تعالی. از داستان مشروطه واقعه خوف زیاد از انهدام قوانین شرعیة محمدیه صلی الله علیه و آله بود حرره الاحقر الجانی.

جواب از جناب مستطاب شریعتمدار مروج الاحکام آقا شیخ محمد دام علاه

موضوع مشروطه لوازماتی دارد که منافات با قواعد و قوانین اسلام دارد بر زمره مسلمانان لازم است تبری از این اساس مستحده و اهتمام در عمل بقوانین شرعیه علی مقننها آلف التحیه حرره الاقل الاحقر.

جواب از جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقا شیخ ابوالقاسم

مدرس سلمه الله تعالی

بسم الله تعالی شأنه: حکم بدصحت و فساد در هر قضیه موقوف به معرفت و تشخیص موضوع آن است پس اگر مراد و مقصود لفظ مشروطه نشر احکام و قوانین بدعبه که در این دو سال در تهران و سایر نقاط ایران بعضی از آن را مجری و بعضی دیگر را در مقام اجرا بودند باشد فساد و بطلان آن ثابت بالعیان و غنی از برهان است زیرا که تمام آن منافی با قواعد شرع انور و معارض با دین پیغمبر (ص) بوده و این اقل خدام شریعت مظهره سال گذشته در تهران بوده کفریات و مزخرفات و اعمال و افعال مشروطه طلبان را دیده مساوات قولی و فعلی شان را یا گبر و یهود و نصاری به رأی العین در جشن ملی مشاهده نمودیم، ثمره و بار این شجره خبیثه را جز شرارت اشرار و غلبه کفار و فجار و ذلت اخیار و ابرار ندیده و نفهمیدم، پس همراهی در ابقای این اساس در حکم مجازبه با امام زمان علیه السلام و چون جنگیدن نمرودیان با حضرت خلیل الرحمن است و کوشش در افنای آن از اهم واجبات و اعظم طاعات است بر هر مسلمان فطرت لازم است بقدر قدرت کوشش در رفع بدع و ضلالت در هر وقت نماید تا مسئول صاحب شرع نشود و اگر مراد از مشروطه جعل و احداث قوانین موافق و مطابق با قوانین اسلام است علاوه بر اینکه تحصیل حاصل است به یک معنی همسری با صاحب شرع است، حاجت به آن نیست زیرا که قوانین شرعیه کتاب و سنت تمام طبقات مسلمین را کافی و وافی است در امور دین و دنیا و اگر مراد ترویج ملت بیضا و شریعت غرا و اشاعه امر

به معروف و نهی از منکر و رفع فساد و ظلم است علی فرض الامکان فی آخر الزمان فنحن
 عن الطالبین رعایة للدين و حماية لشريعة السيد المرسلین حرره الجانی ابوالقاسم المازندرانی.

جواب از جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام ثقة الاسلام آقا شیخ

محمد حسین مازندرانی سلمه الله تعالی

بسم الله تعالی شأنه: مشروطه مصطلحه نزد اهالی اروپا و سایر ملل خارجه بستنی بر
 قانون مساوات بین مسلم و کافر در اغلب احکام و حریت و آزادی از قیودات مذهبیه و
 عدم تعرض مرتکبین سناهی شرعیه است و بدیهی است تنافی و عدم انطباق آن با قانون
 اسلامیة بجهات عدیده که از جمله آنها تعطیل احکام امر به معروف و نهی از منکر است
 و صاحب شرع شریف از این مشروطه و تابعیتش بیزار و مشروطه مشروعه که محط
 نظر رؤسای اسلام مدظللالهم است باید تجوی باشد که مجری و ممضی نزد سایر دول
 مشروطه باشد تا رعایای آنها در ممالک ایران تحت این قانون واقع شوند و آن غیر
 ممکن است زیرا تا قانون مساوات و حریت در میان نیاید جامع شتاب و مورد اجرا و
 امضای آنها نخواهد بود، پس بر هر تکلفی لازمست متابعت نمودن قانون اسلامیة
 مطابقه با مذهب جعفری صلوات الله علیه و تابع غیر این ضال و مضل خواهد بود.
 حرره الاقل الجانی الفانی حنین این محمد علی المازندرانی.

سئوال از حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام دارالایمان قم

دست برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحيم

جواب: فی الخبر عن سید البشر علیه آلاف التحف والتهجیه اذ اظهرت البدع فعلی العالم
 ان ینظر علمه و الافعلیه لعنة الله تأسیس اساس مشروطیت به تجوی که مشاهده شد
 غیر از دیاد هرج و مرج و غضب اموال و سفک دماء و هتک اعراض و اشاعه کفریات
 زناده نتیجه نداشت یکی در اول امر جمله ای از مردم اظهار رغبت نمودند و عاقبت
 نادم و پشیمان و معترف به نساد این عنوان واضح و هویداست که قانون اسلام حاجت
 به اجرای قانون اساسی ندارد، چنانچه اشاعه حریت و مساوات با بعضی از قواعد اسلام
 منافات تمام دارد بالجمله تقویت این اساس حرام و مخرب اساس مقدس اسلام است
 بر اولی الشوکه و الافتتار رفع و دفع فتنه اشرار و مداخله اغیار و تحفظ بر حدود اسلام
 واجب و محتتم است هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
 ولو کره المشرکون حرره تراب نعال العلماء غامرضا التمی عفی عنه فی شعب غشکو.

جواب صادره از طرف جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین
آقای حاجی سیدصادق قمی دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الدين عند الله الاسلام: وقد اخبر الصادق المصدق جعفر ابن محمد صلوات الله عليهما
بابتلاء المؤمنين في زمان غيبة امام العصر عجل الله فرجه بتولد الشكوك في قلوبهم و
ارتداد اكثرهم عن دينهم و خلعهم ربقة الاسلام عن اعناقهم و حدوث الهرج و المرج
و قد شاهدنا و عاينا كل ذلك من هذا المجلس المستحدث. آنچه از مجلس مستحدث
ظاهر شد و بر همه اهل اسلام واضح و عويدا گردید هرج و مرج و تخريب قواعد اسلام
به استعمال قوانين اروپا و تعطيل ضروريات دين الله و توهين شعائر الله و صدور احكام
غير ما انزل الله و آراي عوام كالانعام و نهب اسواق و هتك اعراض و سفك دماء و
توهين علمای اسلام و حمود عمود الدين و قد جرى الدموع من العيون على غربة الاسلام
و لولا عناية الله و الطاف حجة الله ارواحنا له الفدا في تأييد سلطان الاسلام شيد الله اركانه
في قلع المجلس و قمعه و دفع الفسدين و تبعيدهم لانهدمت آثار الشريعة و انتشرت
آثار ايام الجاهليه و لاشك و لا ريب في جرمة تأسيس مثل هذا المجلس و العقود فيه و
متابعة اهله هذا اعتقادي عليه احبى و عله اموت من شاء فليؤمّن و من شاء فليكفر كتب
هذا في السادس من شهر شعبان المعظم عشكو و انا الجاني الحاج سیدصادق الحسيني القمي.

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام
والمسلمین غوث الملة والدين المؤيد المسدد المولى حاج ميرزا
محمد قمی دامت تأييداته

بسم الله الرحمن الرحيم

الذين يتخذون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ايشغون عندهم العزة لقد فان العزة لله
جميعاً اگرچه در مجامع مسلمين و منابر و محافل مؤمنين آنچه بايد و شايد تشبيه غافلين و
ارشاد جاهلين بقدر المقدور نموده بخدمتي که از برای نفوس سليمة اهل دارالمؤمنين قم
که مرکز عبور و توجه اهل ايمان و اعيان ممالک ايران است شک و شبهه باقي نمانده وليکن
باطاعت اسر الهي و تخدير کریمه مبارکه و من يکتّمها فانه آثم قلبه مجدداً و مکرراً
مرقوم می شود که ترویج و تأسيس قانون اساس و بنیان مشروطيت بجز تشبه به ممالک
خارجه اروپا فايده ندارد و جمع بيان قواعد اسلام و قوانين مرسومه مشروطه جمع
بين الضدين است و از نشر اين عناوين و تدوين اين قوانين بغير از تجرى عموم و تعطيل
رسوم امری معلوم نشد، ملاحظه و زنادقه را قرّة العين و اهل قننه و جاه طلبان را بهانه در
بين آمد، سب علمای ملت و اسنای دولت و هرج و مرج از حد گذشته بلکه يوماً قيوماً
در تزايد و تفاحش منكرات شرايع اسلام را برملا در منابر و جرايد اشاعه و تقويت

کردند بعضی مردم جاهل و برخی مفسد و متجاهل بحلاوت الفاظ حریت و مساوات و معدلت و آبادی گول خورده و از تحفظ بر حدود دین سبب نکول نموده بگمان قاصر خودشان نقصان مملکت بداین خیالات واهی کامل شود، کریمه الیوم اکملت لکم دینکم فراموش و از تذکر حلال محمد صلی الله علیه وآله حلال الی یوم القیمه و حرام محمداً حرام الی یوم القیمه خاشوش شدند، تدوین قانون برای مملکتی نافع است که قانون الیمی نداشته باشد (به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را) اگر بعضی دوردستان و ساده لوحان از مفاسد این اوضاع جدید غافل باشند شطر و افری از علمای ربانین اطلاع کامل دارند و لیس الخیر کالعیان اقدام در انجام چنین اساس حرام و مخرب بتیان اسلام است فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر.

حرره خادم علوم الشریعه بیمنه الوارزه فی سابع شعبان ۱۳۲۶

جواب صادره از جناب مستطاب شریعتمدار مروج الاحکام ملاذالاسلام

آقای آخوند ملا محمد صادق قمی دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في آخرة من الخاسرين.

استحکام قواعد مقدسه اسلام که بحدیست که محتاج به تنسیب از قوانین مرسومه اروپا باشد و از این خیالات جدید مستحده بغیر از تجری اهل عناد و اشاعه کفر و الحاد و زیادتی هرج و مرج نتیجه مشهود نشد دعای وجود مسعود سلطان اسلام پناه که بغایت عنایت در تحفظ دین و فتنه مفسدین فرمود لازم و اقدام در تجدید اساس مشروطه حرام و محظور است.

حرره الابق محمد صادق التمی

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام آقای

حاجی میرزا محمد قمی نجل مرحوم حجة الاسلام آقا میرزا

محمد حسن طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحيم

بر احدی از ارباب بصیرت و متدین بشریعت مخفی و مستور نمانده که در مدت دو سال که کلمه مشنومه مشروطه تولید شد چه مفاسد ظاهر و چه مهالک پدیدار گشت. جماعتی از حریت طلبان و طبیعی مذهبیان بعنوان ازدیاد ثروت و نشر عدالت نزدیک بود که شریعت مقدسه محمدیه علی سرعها آلاف الصلوات والتحیه و سلطنت اسلامیه ادامها الله رب البریه منعدم و مضمحل نمایند و قانون حریت را برای اعمال مقاصد فاسده و اغراض کاسده خود که منافی با دین متین اسلام است اجرا بدارند با آنکه بتوجهات خاصه

امام زمان و ولی عصر ارواح العالمین له الفدا و بذل مساعی غالیه ملوکانه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله سلطانہ قلع ماده فساد و قمع مفسدین شد فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین فعلی هذا شبهه در حرمت آن اساس و محذور بودن اعوان او در زمره جیش یزیداین معاویه علیهما الهاویه کالشمس فی رابعة النهار نیست و نخواهد بود.

حرره الاحقر الافقر محمدابن محمدحسن القمی قدس الله سره

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار سلاذالاسلام والمسلمین آقای آقا شیخ داود و سایر آقایان داست افاضاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

بمقتضای تطایق عقل و شرع در وجوب متابعت جمیع افراد انسان مقتضیات مصالح و مفاسد کاسله در افعال بشریه را فعلاً و ترکاً بر هر نفسی از نفوس انسانیه لازم است که هر فعلی از افعال خود را خواه متعلق بشخصی باشد و خواه متعلق بنوع مطابق مصلحت نماید پس اگر مصلحت در فعل موجود است ایجاد کند و اگر مفاسد در فعل موجود است ترک نماید و چون غالب عقول بشریه قاصر است از بلوغ بکنه مصالح و مفاسد جمیع افعال بنحوی که امر معاش و معاد هر دو بدون تدافع و تضاد منتظم شوند و منحصر بود علم و احاطه به جمیع این مراتب در ذات اقدس حق جلت عظمته و بر او من باب اللطف لازم بود ارائه و هدایت نفوس بشریه باقصی مراتب کمالات ممکنه در حق هر یک من حیث المعاش و المعاد من باب الارشاد و النهی در مقام امر بما فیہ - المصلحة و نهی عما فیہ المنفسده برآید و چون هر نفسی قابلیت استماع اوامر و نواهی الهیه بنفسه نداشت و حضرت حق چون عالم بود که کدام نفس در مرحله عقل نظری و عقل عملی اکمل از جمیع افراد هر عصری القا فرموده که بتوسط آنها ابلاغ فرمایشات الهیه به سایر افراد انسانیه شود و همین است معنی بعثت انبیا و مرسلین و این سنت سنیه الهیه مستمر ماند تا نوبت رسالت به حضرت خاتم الانبیا و المرسلین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم رسید و حضرت حق شریعتی به آن حضرت مرحمت فرمود که بحسب مرتبه کمال تکمیل نفوس بشریه در اعلی مرتبه ممکنه التصور و الوجود الخارجی می باشد، از حیث نظم معاش و معاد شخصاً و نوعاً الی یوم القیامه و تکذیب نمی نماید این مطلب را مگر جاهل بقوانین عبادیه و سیاسیة شرع مطهر و یا معاند مجاهد، بعد از آن بزرگوار چون این شریعت لازم البقاء الی یوم القیامه بود کما یقضى به الادلة الاربعه بل الضرورة من الدین نوبت امره بولایة حفظ شرع آن حضرت رسید که حضرات ائمه طاهرین باشند و ایشانند شارح کتاب الهی و مبیین مراد قرآنی که مفارقت نمی نمایند قرآن را تا وارد شوند حضرت رسالت پناهی را در حوض و ایشانند اهل ذکر و راسخین در علم

و باید اخذ جمیع احکام شرعیه از ایشان نمود و چون نوبت ولایت به حضرت خاتم الاولیا سلطان حقیقی عصر عجل الله فرجه رسید و بواسطه امر الهی غیبت اختیار فرمودند مرجع جمیع امور و وقایع و حوادث را علما و فقها جامعین شرائط فتوی را قرار دادند پس فقیه عادل مرجع جمیع امور در این اعصار خواهد بود و حکم او در هر واقعه متبع است و مخالفت و رد او رد حکم الهی و رد حکم خداوند در حد شرک به خداست در صورتیکه علم قطعی به فساد حکم از جهت استلزام حکم در واقعه شخصی مفسده عظیمه را حاصل نشود پس اگر علم قطعی حاصل شود به فساد حکم خاصی در واقعه خاصه خصوصاً از جهت استلزام آن حکم مفسده عظیمه متعلقه به عامه مسلمین را و خصوصاً در وقتیکه اثر آن حکم از امور مستمره باشد که فساد مترتب بر آن استمرار یابد در چنین صورت اطاعت این حکم بر هیچ احدی از مسلمین و غیرهم لازم نیست بلکه اطاعت آن حرام زیرا که اطاعت و انفاذ آن موجب احداث مفسده عظیمه و ابقای آن است بلکه بر سایر فقها و حکام شرع انور لازم است که حاکم به چنین حکم را منع بلیغ بنمایند و بوجه من الوجوه ترتیب اثر بر حکم ننمایند. بر هر ذی مسکه و بر هر حامی فضلا عن الخواص فضلا عن العلماء فضلا عن الفقهاء فضلا عن رؤساء الاسلام مکشوف و هویدا و اظهر من الشمس و این من الامس است که واقعه خاصه مجلس مشروطه منعقد در دار السلطنه تهران المشتمله علی الاشخاص المعهوده و غیرهم و علی خصوصیات و کیفیات الخاصه المتعلقه بها علی القوانین والضوابط المخترعه المبتدعه المكتتفه بها از اعظم مفاسد و اقیح مقاصد و احداثات حادثه در طریقه شیعه اثنا عشریه بوده چقدر ترویج مذاهب باطله و چقدر تشدید اقابیل عاقله و چقدر احکام احکام فاسده و چقدر تربیت مقاصد کاسده می نمود فرقه خاله بایه خذلهم الله از یک طرف ترویج طریقه ملعونه خود می نمودند و جماعت طبیعیه و دهریه از یک طرف تشدید قوانین افرنجیه و هكذا و همه مضاده با طریقه قویمه شریعت مطهره اسلامیه داشتند و لکن کانا یقولون باقواهم ما لبس فی قلوبهم کانا یظہرون الحق بالستهم و يتمسکون بالآیات القرآنیه والاحادیث النبویه والوصویه و یریدون بها ترویج الکفر والحاد و اضلال الخلق من منهج السداد.

خدا می داند و شاهد است و همه انبیا و مرسلین و مؤمنین و اهل ذکا و فطانت در دین شاهدند که اهل مشروطه چه خیالات فاسده در این اقابیل کاذبه و افعال کاسده خود داشتند و شواهد خارجیه موجب علم قطعی در این باب از حد و حصر بیرون است و این ورقه ذکر گنجایش آنها را ندارد.

پس ثمره عقد این مجلس در تهران و بلاد دیگر ایران هدم و اضحلال دین اسلام بود و کسانی که از مسلمین و مؤمنین ظاهر الاسلام و الایمان و متدینین و علما تصویب عقد این مجلس و تشدید آن می نمودند بین سه طایفه بودند، طایفه چشم و گوش بسته و مغفل از مرایای امور و مقاصد مستوره اهل مجلس و غافل از خدعه و

فریب ایشان و از بسکه در انظار این طایفه تزیین نتایج مطلوبه و همیه که اصلاً مقصود اهل مجلس نبود داده می‌شد و به وعده‌ها و نویدهای موهومه که چنین و چنان ثمرات شرعیه دارد و چنین و چنان تقویت اسلام و شوکت و مکتب و تمول اهل اسلام می‌شود گول می‌خوردند و تبعیت می‌نمودند و طایفه دیگر بودند که غرض اصلی ایشان حصول ریاست و مطاعیت مشارالیه یا لبنان شدن در مملکت اسلام و حصول مال و جاه در میان مردم از برای خود بود خواه دین اسلام منهدم شود و خواه نشود اهل اسلام به هدر بروند یا نروند خلاصه جز خودپرستی مهمی نداشتند و طایفه سیم جماعتی دور از مملکت و غیر مسبوق به اوضاع باطله و کیفیات حاصله و غیر عارف به اشخاص و اجزای مجلس مشروطه و خیالات آنها بمجرد شهادت شهدای زور از مراسلین و مسافهین تصویب عقد مجلس نموده بدون اطلاع بر حقیقت امر.

و ادون از همه این مراحل مرحله قتل نفوس محترمه و نهب اسوا و هتک اعراض و هرج و مرج شدید در قاطبه بلاد ایران بود که بر هیچ احدی مستور نیست و بعدالتیاء و التی اگر العیاذ بالله کسبی مجدداً پیرامون تجدید مجلس و اعاده اوضاع مشروطه بگردد و یا در مقام شهید مقدمات اعاده باشد یا اعانت درین احدی بوجه من الوجوه نماید در مقام مجاریه یا حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله فرجه برآمده است و انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله یرسلوا فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض آلیه.

سؤال از حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام کربان‌شاهان

دامت بر کاتهم

بسم الله خیر الاسماء

جواب: الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهیرین ولعنة الله علی اعدائهم و معانديهم اجمعین الی یوم الدین و بعد بر عموم برادران دینی مخفی و مستور نیست که در حسن عدل و قبح ظلم هیچ عاقلی تأمل ندارد و كذلك در تحدید ظلم لیکن باید بصداق و موضوع را بدست آورد الحق والانصاف آنچه از این اساس با التباس دیده شد جز تخریب اهل شرع و قانون اسلامیت جز دیگر نبود عاجلاً و آجلاً آنچه ظاهر شد از اسان ناطقین مثل منع از زیارت اعتاب مقدسه و تبدیل مصافحه و سلام به آن وضع که اغلب دیده‌اید برهانی است فاطح که غرض اصلی چه بود و اطفال را به مدارس بردن و این اوضاع را تعلیم نمودن بواسطه همین بود که طبع و وضع مسلمانی را یاد نگیرند بلکه به این وضع جدید تربیت شوند این بود می‌گفتند بلکه خدا به زبان آنها می‌انداخت بعد از سنین عذیده آنوقت خوب می‌شود خوبی آنوقت همین بود که این اطفال باین وضع تربیت شده و پدران از میان رفته شرع و شریعتی بکوش آنها نخورده

در این صورت مسلم است با اعتقاد آنها خوب می‌شد یعنی از مسلمانی اسم و رسمی دیگر نمی‌ماند ای برادران مؤمنین گوش دل باز کنید و تغافل نورزید و تأمل نمایید در هر بلدی از بلدان ایران اشخاصی که طالب این امر بودند اغلب غیر اشخاصی بودند که وضع هیأت و لباس آنها بشکل هیأت خارجه بود کسی که طالب وضع خارجه شد و خود را به قانون آنها تربیت نمود چگونه می‌شود مروج مذهب اسلام باشد پس گرگ است و به این نطقهای ظاهر خوب می‌خواهد مقصود خود را عمل آورد هیئات که بتوانند کما اینکه بحمد الله نتوانستند ان لیت رباً بیصاحب نیست تأمل نمایید آیا بذل مال در زیارت اعتاب مقدسه اولی خواهد بود بطریقه مسلمانی یا اینکه بذل مال و جان که نمودند به ازای این اساس مقبسی از قوانین خارجه که برخلاف قانون سید انبیاست ای عاقل هوشیار با کدام قانون مسلمانی مساوات بین افراد انسان ملحوظ شده است مراجعه کنید بدفقه آل محمد (ص) خواهید دید چه اختلاف در احکام نسبت به عموم انام هست معدنک مساوات چگونه موافق خواهد بود و در کدام کتاب نوشته شده است جواز غیبت مسلمان و افترا که لازمه حرمت مطلقه مشروطه بشومعه بود و در چه کتابی و لسان چه عالمی نوشته و نطق نموده توهین سلطان و حال اینکه اخبار لا تعد بر لزوم احترام و دعا بر سلطان وارد است و الله شخص بتجیر است چه عرض نماید که توضیح واضح نباشد و بالجمله بر کافه مسلمین لازم که طریقه مسلمانی را محکم دارند و دعای ذات اقدس پادشاه اسلام را فرض ذمه دانند و هیچ عالمی و عاقلی که در ایران بوده و این اوضاع را دیده است تأمل در حرمت نخواهد نمود الا من کان شبه العالم ولا عالم و ائشاه الرجال ولا رجال والحمد لله علی کل حال و صلی الله علی محمد و آله الطیبین -
الظاهرین.

الاحقر محمد ناصر - الاحقر ابوعلی امام جمعه

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار وثقة الاسلام

آقای آقاسید نورالدین سلمه الله تعالی

بسم الله الکافی و تعالی شأنه

آنچه بنظر می‌رسد از این تاریخ بعد که مشاهده شد فسادها و ریختن خونها یا مسموع شد بر نحوی که قطع حاصل گردید چون چیزی در نظر صاحب شرع و عقل انور برابری نمی‌کند با اراقه دماء مسلمین مگر حفظ بیضه اسلام و معلوم نیست که در این امر یعنی اقدام بر تأسیس مشروطیت این مطلب مترتب شود بلکه خلاف او معلوم است چون نزاع با کفار در سر مذهب فعلاً نیست حرام بودن اقدام در این کار است زیرا که مقدم در این امر خائضی در دماء مسلمین است بدون جهت مجوزه و کسی خیرخواه مسلمین است نباید مقدم در این امر بشود بلکه هر که بتواند باید سعی در اطفای نایره

فسادی که فی الجمله اشتعالی دارد در سمت آذربایجان بنماید و اگر بتواند نحوی نماید که اعلیحضرت شهریارى خلدالله ملکه بآنها سر مهر آید غرض چون سبب درصمان نحو مباشر نیست ولی در عقاب فرق ندارد و من یقتل مؤمناً متعمداً جزائیه جهنم خالداً در حق سبب شونده قتل عم جاری است پس کسی که سبب قتل نفوس کثیره بشود البته اولی به این جزاست و مقدم در تأسیس با این مشاهده‌ها سبب شونده ائتلاف نفوس کثیره است پس حرام بین است اقدام و اما مسئله مساوات هر که تسویه در احکام بین مسلم و کافر را معتقد شود کافر است و هر که بخواهد الزام نماید بدون اعتقاد مبدع است و باید از او تبری جست بلی تسویه ممدوح این است که بجهت ثروت و فقر و قوت و ضعف فرق نگذارند والله الهادی و ولی التوفیق.

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام

آقای رئیس العلماء سلمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

بر اخوان دینی مخفی نماند که مدت دو سال است از اعلی و ادنی و از عالم و جاهل برای این کیفیت مشروطه و ظاهر شدن اشراق و مفسدين تماماً خانه نشین شده و دیگر شرف و مالی برای کسی باقی نماند و نزدیک بود که بکلی اسلام را برای اغراض شخصی و جلب منفعت خودشان از میان ببرند، عاقل از آنکه بوجه امام عصر عجل الله فرجه مانع و دین حضرت ختمی مرتب (ص) از میان نخواهد رفت و مدنیه است که علمای اعلام کثرتاً امثالهم در ترویج این دین مبین کوشیده و سلاطین عم اجرای احکامات آنها را فرموده و این بی نظمی در این مدت دو ساله مشروطه بازی بواسطه آن بود که خواستند قوه مجریه را از پد سلطان وقت خارج نمایند و بحمدالله و المنة از برکت توجهات امام عصر عجل الله فرجه نتوانستند و دست باطن آشکار گردید و نصرت داد اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت همایونی خلدالله ملکه و سلطانه را اکنون که توجهات ائمه اطهار نسبت به عامه عباد گردید امید است که دیگر به این راه غیر حق خود را داخل نمایند و اینگونه مطالب را باطل و رخنه در دین قرض شمارند و بر عر عاقلی و دین کاملی لازم است بلکه واجب که این فعل را حرام بدانند و این اقل خادم شریعت مطهره بهیچوجه جایز نمی دانم و دیگر داخل شدن در این کار حرام است نمی دانم مگر حضرت مستطاب ملاذالانام مروج الاحکام حجة الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله مد ظله العالی بدعتی در دین حضرت نبوی (ص) گذارده بودند که در ولایات اسلامی این قسم توهم نمودند امیدوارید صاحب شریعت هستم که همیشه نصرت به علمای اعلام و قوت به اعلیحضرت همایونی مرحمت فرماید که دین اسلام برپا و مستدام باشد.

الداعی رئیس العلماء

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام

آقای آقا رحیم زیدالفضاله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان و علمه البيان و اوضح له مناهج الحق بعلم الدليل والبرهان و اخرج على عباده برسله و اوصيائه بخرجونهم من ظلمة الكفر والضلالة الى نور الهداية والايان والصلوة على نبيه محمد (ص) الذي نور الله به صدور انبيائه و اصفيائه بلوامع العلم و يوارق العرفان و على آله خزنة علم القرآن و حماة اهل الايقان و بعد قال الله تبارك و تعالي افرايت من اتخذ اهل بيته هواه الى قوله افلا تدكرون.

بر اخوان ديني و اخلاء روحاني پوشيده و مخفي نيست كه در اين دو سال بواسطه آزاد نمودن قلب و لسان، هرج و مرج و خرابي قراء و سفك دماء و هتك شرف هر ذي شرف و نهيب اموال عرذي المال و اتلاف نفوس فوق العاده بر عموم وارد آمده و منشاء حضرات مفسدين و ارباب اديان باطله بوده كه خود را ملبس به لباس نيكان و غمخوار مسلمانان قرار داد امر را مشتبه به اعليناس نموده تا به مقامات سخيغه اقدامات كرده و مجلس شورى را دست آويز خود قرار داده خوب تامل فرماييد چگونه به تدليسات اشخاص فاسد العقيدة امورات محرمه را حلال و اساسي شرع پيغمبري صلى الله عليه و آله و مذهب جعفري صلوات الله عليه را در شرف انهدام بلكه زندقه و الحاد خود را چه در مجالس على ما حقق و چه در جرايد على مالموظ بروز داده از قبيل استهزا به اذان اعلامي و جسارت به حضرت ختمي مرتبت بعنوان قانونگذار عرب و قرآن مجيد را كتاب كهنه شمردن و استهزا به استسفا از تربت حضرت سيدالشهداء سلام الله عليه و توسل به ختم امن يعجب المضطر الي غير ذلك پس دخول در چنين مجالس حرام و دفع مفسدين و مخربين دين مبين بر هر فردى از افراد مسلمين واجب و لازم چنانچه بتوجهات امام عصر عجل الله فرجه و سهل مخرجه و تأييدات غيبية آن بزرگوار اشرار و مفسدين بسزاي خود رسيده فقطع دابر القوم الذين ظلموا و حدود شرع انور محفوظ ماند و الحمد لله رب العالمين و از جواب حجج اسلام عتبات عاليات دامت بركاتهم نخطئه هواپرستان ظاهر و هويداست زيرا كه بعضى از عبارات جواب اين است اين مجلس كه مبتاي آن بر نشر عدل و رفع ظلم و حفظ حدود شرعيه الى آخر پس چنانچه بر علماي اعلام و حجج اسلام دامت بركاتهم لازم است بيان احكام همچنين بر سلطان لازم است اجرا و معين است به احسن عقيدة كه اعلى حضرت اقدس شهريارى خلد الله ملكه در ترويج شرع انور و حفظ حدود الهييه دارند اوليائى دولت قاهره كمال مواظبت و مراقبت را در رفع ظلم و نشر عدل و حفظ نواميس الهييه خواهند فرمود كه مبدا ارباب اديان باطله و مخربين شريعت مطهره متدرجاً همدست و همدستان شده در صدد اشتعال تايره فتنه و فساد و حصول مفاصد خودشان بر آيند و الله الموفق والمعين.

تلگرافات حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام کرمان دامت برکاتهم تلگراف جناب حجة الاسلام آقای آقا محمد باقر کرمانی دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مهر ظهور باز یافتگان حضرت ظل الهی خلد الله ملکه و سلطانه تلگراف مبارک که از الهامات غیبی و ملوک کلام بود زیارت شد اسباب خوشوقتی تمام رعایا و برایا بخصوص این دعاگوی هشتادساله دولت ابد مدت و دعاگویی گردید در اوایل پیروز این امر دعاگو فهمید همین فرمایشات را که از تأییدات امام عصر عجل الله فرجه می باشد داعی به فرمان قدما هم عرض نمود ایشان هم تصدیق نمودند کلمات حقیر را هم که به مجلس رسانده بودند از مجلس بدگفتند اشراری هم که مقاصد آنها معلوم است بنای بدگفتن و هتاک را گذاردند و بواسطه حرکات جاهلانه آنها قریب یکماه می باشد که این اقل از شهر بیرون رفته و گوشه انزوا اختیار کرده مشغول دعای ذات اقدس و عقلا را متنبه نمود که این کارها منافی است با ملت و دولت اغراض فاسده آنها را خاطر نشان مردم می نماید بنده زاده سیرزاعلی محمد با وجود اینکه از جناب علما منتخب بود این مطلب را که شنید استعفا داد تمام مردم امیدوار به مرحمت ملوکانه شدند چون اشرار دیدند که مقاصد آنها را این اقل فهمیده نهشتها به اقل و بنده زاده به دولت و مجلس عرض نمودند و این اقل در خدمت به دولت و ملت به دادن مال و جان حاضر هرچه حکم بشود در اجرای آن خودداری نخواهد داشت.

خادم دولت و ملت محمد باقر

جواب تلگرافی جنابان مستطابان حججی الاسلام آقا محمد باقر و آقا علیمحمد کرمانی دامت افاضاتهما بساحت همایونی خلد الله سلطانه

بتوسط حضرت مستطاب اشرف صدر اعظم دام اقباله حضور مبارک اعلی حضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطانه دستخط تلگرافی مطاع مبارک که مشعر بر خیر ملت و دولت بود و مرحمت در حق تمام رعیت زیارت شد چون از حضرات سابق این قدر چشم مردم ترسیده است که از اسم مشروطه متنفر هستند. عرض و استدعای اهالی کرمان و داعیان به خاکپای مبارک این است که عرض از مشروطه هرگاه وضع سابق می باشد احدی از دعاگویان و اهالی مملکت به آن راضی نیست و در این باب اقدام نخواهند نمود و هرگاه عرض مشروعه است لفظ مشروطه لازم نیست مشروعه همین قراری است که شارع مقدس مقرر فرموده و اعلی حضرت همایونی دستخط تلگرافی نمود هر قدر دولت در تشیید این امر اهتمام بفرماید اسباب رضای خدا و رسول و ائمه اطهار و عموم اهالی ملت بیضا خواهد بود مملکتی که دو سال خراب و مردم از جان و مال خود ایمن نبودند فعلا از قدرت دولت و اهتمام حکومت نظم گرفته و بنای وصول مالیات و اصلاح خرابیها

گذارده شده است به مجرد انتشار لفظ مشروطه مردم همه پریشان خاطر و از خدمتگزاری سرد و اسباب هرج و مرج خواهد شد خادم شریعت بطهره محمدباقر خادم شرع علی محمد.

**جواب تلگرافی جناب مستطاب ثقة الاسلام والمسلمین آقای حاجی
میرزا رضا نجل مرحوم حجة الاسلام حاجی ابوجعفر کرمانی دامت افاضاته
به حضور مقدس همایونی ادام الله سلک**

بتوسط حضرت اشرف صدارت عظمی دامت شوکته حضور مبارک اعلیحضرت اقدس
شهرباری ادام الله سلک و سلطانه دستخط جهان مطاع مبارک تلگرافی زیارت بحمدالله
این اوان از مراحم الطاف ملوکانه و حسن کفایت و دیانت ایالت جلیله مملکت آرام
و برای عموم رعایا امنیت و آسایش حاصل است چون معدودی از اشخاص شورش طلب
در گوشه و کنار مترصد اخباری جدیدند که تجدید مطلع نمایند و همان عنوان سابق و
اغراض فاسد خود را که اسباب خرابی مملکت و اتلاف جان و مال و هدر اغراض و
توامیس مسلمانان است پیش آرند لهذا انتشار آن تلگراف در همه جا باعث خرابی و
بی نظمی و هرج و مرج خواهد شد سایر بلاد را چه عرض کند کرمان تصور نفرمایید علما
و اعیان و عقلا جز قانون محمدی (ص) و متابعت احکام مقدسه احمدی طالب چیز
دیگر باشند بلی شاید در تمام این مملکت از بلده و بلوکات معدودی که عده آنها
به دوست نفر نمی رسد و در عقایدشان هزار حرف می رود و جرشارت و هرزگی غرضی
ندارند در طلب اینگونه ترتیبات باشند و الا از خواص و عوام بقدری ضرر مالی و جانی
و اعتبار برده اند که قلباً از این ترتیبات انزجار و تنفر دارند.
من احقر جانی محمد رضا ابن ابوجعفر کرمانی.

از جمله کسانی که از ترس و جبرفتوا داده حاجی میرزا محمد رضا است که شرح حال او را
در کتاب اول این تاریخ نوشتیم.

**جواب تلگرافی صادره از جنابان شریعتمداران ملاذی الاسلام
آقای آقامیرزا اسمعیل و آقامیرزا محمود کرمانی**

بتوسط حضرت صدارت دام اجلاله العالی بسده سنیه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی
خلدالله ملکه و سلطانه تلگراف اقدس حضرت ظل الله بشارت موهبت قواعد مشروطه
و تأسیس آن اساس در یوم نوزدهم شهر شوال زیارت شد اشهدالله و ملائکنکه که این
دو نفر اضعف دعا گوینان که اکنون سی سال است در این ولا دعا گوئی دولت و خادم
ملت بوده و هستیم ابداً مایل و راغب به مشروطه و معاودت قواعد مشروطه سنه ما ضیه
نیستیم و نیز عرض می دارند که قلوب تمام اهالی این ولا از مشروطه منتفر و طایع

مستلزم است و طالب مشروطه نیست احدی مگر معدودی از رجاله و اوباش که بملاحظه صرفه خود اغتشاش مملکت را طالب و ترخص ارتکاب مناهی شریعت راغب و باک ندارند که بساط ملت و شریعت برچیده شود بالله العظیم مرگ گواراتر است از اینکه مسلمانان با غیرت بعد از قرآن مجید تأسیس قانونی نمایند و مقابل احکام شریعت راضی شود که از نوها کونی نهند مگر کلام الله مجید و شرع نبوی نیست که قوانین اجانب را ملاک امور خود قرار دهند اگر کسی بیدیده بیغرضی بنگرد تأسیس اساس مشروطه را یا پیچیده شدن اساس ملت مقرون نیست اگر چه تمام نام آن را ملت نهند و بر عوام مشتبه نمایند چنانچه در صدر اسلام به اسم ملت و اسلام فرزند صاحب اسلام را در زمین کربلا به اعلی درجه ظلم و جور شهید نمودند اقل خدام ملت و دعاگوی دولت سیرزا اسمعیل و سیرزا محمود کرمانی.

تلگراف حضرات اولاد مرحوم حاجی کریم خان و غیره

بتوسط حضرت مستطاب اجل اکرم آقای مشیرالسلطنه دام اقباله پیشگاه حضور باهرالتور مقدس معدلت دستور اعلی حضرت اقدس همایون ظل الله خلدالله ملکه و سلطانه عرضه می داریم اگر چه در جواب دستخط آفتاب نقط ابتدایی و در تلو عربضه تلگرافی قاچاریه کرممان نیز عرض تشکرات قلبی خود را نموده ولی باز محض مزید شکرگزاری از این نعمت کبری و موهبت عظیم که در حق قاطبه رعیت ایران فرموده اید از جانب عموم سلسله شیخیه ایران باز عرض تشکرات باطنیه خود را مینماییم که الحمدلله بتوجهات کامله ملوکانه مجدداً در مهدمان و اطمینان از جهت مال و جان به فضل خداوند منان آرسیدیم از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید همان به که به دعا بردازیم خداوند وجود اقدس شاهنشاه را در پناه خود پاینده دارد و این دولت قویشوکت را به دولت ابد مدت حضرت حجة عجل الله فرجه منتهی فرماید داعیان دولت خدام شریعت مظهره کریم زادگان - محمد قاسم - زین العابدین - عبدالعلی - علی بن محمد.

تلگراف جناب مستطاب شریعتمدار ثقة الاسلام والمسلمین آقای

آقا محمد ابراهیم دامت الافاضه

حضرت مبارک حضرت شاهنشاه خلدالله ملکه عرضه می دارد دستخط مبارک تلگرافاً زبانت گردید اقدامات شاهانه که اصلاح دولت اید مدت و ملت قویم را نتیجه بخش بوده و خواهد بود مزید شکرگزاری نعمت وجود چنین شاهنشاه رعیت پروری گردید آنی از وظیفه دعای دوام این دولت که شنید ارکان بقای ملت است متقاعد نخواهد بود.

اقل خدام شریعت مظهره محمد ابراهیم.

تلگراف از جناب مستطاب حجة الاسلام آقا محمد باقر

بتوسط حضرت مستطاب اجل اکرم آقای مشیرالسلطنه دام سجده العالی حضور مهر ظهور اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه خداالله ملکه و سلطانه اقل دعاگویمان هشتاد سال عمر خود را صرف دعاگویی دولت قاهره در اماکن مستتره و سایر اماکن نموده بخصوص در این مدت اغتشاش که همه مفسدین بر تمام نمودن دعاگو و بنده زاده بوده به موعظه و نصیحت مردم را به اطاعت دولت باز داشته شب و روز دعای نصرت و شوکت اعلیحضرت همایونی را که جلی دعاگوست می نماید شکر خدای را که دعای خالصانه مستجاب شد و دفع شر مفسدین گردید. خادم شریعت محمد باقر، ۲۷ شعبان ۱۳۲۶

تلگرافات شیراز

تلگراف جناب مستطاب ملاذالاسلام آقای امام جمعه فارس دست بر کاته

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم آقای صدراعظم دست عظمه تلگراف عدلت اتصاف و دستخط مبارک پندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ملت و دولت و رعیت خواه اعزالله نصره و جعل ارواحنا فداءه را زیارت کرده بر سر و چشم گذاشته الحق مایه تعجب و حیرت گردید چنانچه حسن تدبیر حضرت اشرف فرمانفرمای مملکت و نکته دانی و شاه پرستی نواب مستطاب والا شاهزاده بشیرالدوله و همراهی این حقیر علیل ضعیف دعاگو نبود و بدون ملاحظه و رعایت پاره ای نکات مردم را به مضمون دستخط قضا مشحون انور مسبوق می کرد فریاد و امصیبتا و اعجابا و احسرتا از عموم خلق به آسمان رسیده بود اگر تصور شود از ایام ماضیه و تلتها و غارتها ضمیر شیرینی اطلاع بوده ان هذا لثنی عجاب و انخبر عند الامیر باعلم از نفاذ ایام گذشته باز تجدید هلاک نفوس و ضیاع اموال و ذلت عموم را چرا راضی می شوید بحمدالله به هزار زحمت از بلوای بزرگ و رستخیز عام جلوگیری شد امید است به تدبیر صحیحی از اطمینان حالاتیه مردم غیر از آنچه مرقوم شده بعمل آید بحفظ جان و مال و ناموس خود در مهت امتیت غنوده دعاگوی ذات ملکوتی صفات مبارک باشند.

یحیی امام جمعه

تلگراف جناب آقای شیخ محمد تقی نجفی

بعرض حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف مشیرالسلطنه وزیر داخله دست شوکت می رساند بحمدالله اصفهان که اعظم بلاد اسلام است در کمال امتیت و فراوانی نعمت کافه اهالی شهر و بلوک در قرار امن و اسان شاکر هستند محض تشکر معروض داشتم. داعی شیخ محمد تقی نجفی.

تلگراف حضرات علمای شیخیه از کرمان

توسط حضرت مستطاب اشرف صدارت عظمی دام اقباله حضور باهرالنور بندگان اعلی حضرت قدر قدرت ظل الله خلد الله ملکه و سلطانه عرضه می داریم که چون به فضل الله بعد از قطع امید زندگانی در این مملکت به همت و الا نهمت اعلی حضرت شاهنشاهی ادام الله ظله دست اشرار از دست اندازی مقطوع و شر آنها ممنوع گشت و مایه هزار گونه امیدواری و تشکرات صمیمی قلبیه و ادعیه خالصانه دعاگویان گردید اینک مجدداً اعلان مشروطیت شده است فی الواقع این اعلان بجای وعده و نوبت تهدید و وعید است زیرا که هرگاه مثل مشروطیت این دو سال باشد باید از جان و مال و عرض و ناموس گذشت و تمکین این مشروطیت که بی قیدی محض است نمود و شرع مطهر نبوی را وداع باید گفت و علی الاسلام سلام دعاگویان از قبل خود و عموم سلسله شیخیه ممالک ایران و تمام قاصیل دولتخواهان عرض می نمایم که مقصود اصلی دعاگویان استحکام مبانی شریعت و بقای ذات مقدس سلطنت و دولت ابد مدت و نظم مملکت است چنانچه کارگزاران دولت زمام امور را در دست اشرار مملکت نهند و جهال مطلق العنان نباشند شا کریم و الا هرگاه مثل دو سال گذشته باشد رحمت فرمایند این دعاگویان به عتبات عالیات مهاجرت نموده به دعاگویی ذات مقدس ملوکانه بشغول باشیم.

دعاگویان محمد قاسم بن کریم، زین العابدین بن کریم، علی بن کریم.

تلگراف جناب مستطاب ملاذالاسلام آقای آقا رحیم دامت افاضاته

از کرمانشاهان

توسط حضرت مستطاب اشرف اعظم اسمع اسعد اقدس والا آقای نایب السلطنه امیر کبیر دامت شوکت حضور معدلت دستور بندگان اعلی حضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه خلد الله ملکه و سلطانه پس از تقدیم ادعیه خالصانه از بدل این موهبت عظمی که بنیان شریعت نبوی را محکم و ارکان مانی طریقه جعفری را مستحکم و خاطر مبارک امام عصر عجل الله فرجه را سرور و جان و مال و شرف مردم را محفوظ و خوف اهالی مملکت را که از تأسیس مجلس و بروز هرج و مرج داشتند مبدل به امن فرموده اند عرض تشکر می نماید هرگاه رأی جهان آرای مقدس ملوکانه علاقه پذیرد و دستخط جهات مطاع مبارک به حکام بلاد صادر شود که بر طبق نیت مقدسه همایونی ابد الله عیسه نسبت به رعایای شاه پرست در مقام نشر عدالت و بسط نصفت باشند در منابر و محافل قرآنت گردیده زایداً لما سبق بر مراتب استظهار و امیدواری عموم خواهد افزود.

اقل خدام الشریعة المطهره آقا رحیم.

تلگراف عموم علمای اعلام کرمانشاهان

بتوسط جناب مستطاب شریعتمدار حجة الاسلام شیخ نوری دامت برکاته حضور مبارک
 بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ظل الهی اسلام پناه خلدالله ملکه و سلطانه پس از
 تقدیم دعوات صمیمی معروض می داریم از زمانی که خاطر دریا مقاطر عمایوتی برسد
 باب شرارت و طغیان یک عده مردمان هواپرست آشوب طلب که لفظ مشروطیت موهومه
 را قوه سحریه خیالات فاسده خود قرار داده و امور مملکت ایران را یکلی هرج و مرج و
 نعمت امنیت به مردم بیچاره سلب کردند خونها ریخته فتنه ها انگیختند علاقه فرمود و
 به مختصر اراده یا تقصیل خداوندی و توجه امام عصر عجل الله فرجه تمام اهل طغیان را
 طرد و تدمیر و امور مملکت را از نشر عدالت منظم و اعاده آسایش عموم را فراهم
 فرمودید عموم داعیان دولت از بذل این مرحمت مشکر و به لوازم دعاگویی ذات
 ملکوتی صفات اقدس اعلی قیام نمودند مطمئن شدیم که در سایه عنایت آن شاهنشاه
 رؤوف عادل حق پرست مملکت آباد و ارکان اسلام در نهایت تشیید و خلائق آسوده
 و دلشاد خواهد بود این اوقات که دستخط انجم نقط ملوکانه تلگرافی در باب تشکیل
 مجلس و انتخاب و کلا شرف صدور یافته اگرچه تصریح فرموده اند قانونی که موافق
 مزاج مملکت باشد تأسیس شود اما این فقره باعث تزلزل و اضطراب ضعفا و اجترآء
 اشرار و آشوب طلبها گردیده و محتمل است که مجدداً کار طغیان بالا گرفته و فتنه خوابیده
 این دو ساله زیاده از سابق در مقام اشتعال آید صریحاً عرض می نمایم که اگر مجدداً
 عنوان مشروطیت به میان آید چون مضیع ترتیب قوانین مشروعه و کاسر بیضه مقدس
 اسلام است محتملاً امور مملکت مختل خواهد شد. داعیان غیر از آنچه طریق مهاجرت را
 اختیار کرده و در عتبات عالیات مجاورت گزینیم گزیری نداریم. رئیس العلماء - حاجی
 آقا کبر - آقا اعلی آقا - آقا رحیم - آقا محمد صالح - حاجی آقا ولی - سلطان العلماء .

تلگراف جناب مستطاب ناصر الملة والدين آقاي سيف الاسلام

زيد الفضاله از بارفروش

به خدا کپای اعلیحضرت اقدس ظل الله خلدالله ملکه و ابدالله بقائه عرض می نماید اقل
 دعاگو که از وقت تأسیس اساس مشروطه در هر ولایتی عده ای از مفسدین هواپرست
 بی بهره از دین حنیف مذهب جعفری آن را وسیله رواج مذهب باطله و اغراض شخصی
 قرار داده از آن جمله بارفروش که دعاگو بدو امر مطلع به مفاسد خیالات فاسده آنها شده
 بقدر وسع در صدد مجاهده بر حسب تکلیف برآمده مورد انواع صدمات و ضربت و شتم
 شده تمام دارایی تلف متحمل انواع خسارت که فعلاً در لحایت اضطراب و شدت در
 زاویه خوف نفس خمول شاید به سمع مبارک رسیده باشد و بتوسل ذیل ولی عصر
 عجل الله فرجه مترصد فرج نظر باینکه قلب السلطان بین اصبعی الرحمن تأییدات غیبیه و

الهامات باطنیه شامل خاطر خطیر مهر مظاهر شاهنشاه اسلام پناه جلوه‌گر گردیدند که آثار آن ظاهر عموم دعاگویان دولتخواهان روح در قوالب تازه استدعای عاجزانه قلوب مجروح که هدف انواع از سهام اشرازشده به‌مراحمه منورانه شفا عنایت فرمانند مشتبه نشود که تمام اساسی فتنه و آشوب از ملا محمدحاجان علامه و میرزا محمدعلی و چند نفر اشراز از اتباع ایشان است اگر تلگرافات به‌اسم و عنوان عموم کرده باشند غیر واقع همه بنده گانیم خسروپرست اگر این ماده فساد قلع و طرد و منع نشوند اسباب رحمت دعاگویان و دولتخواهان خواهد بود و در این موقع حا شه سالمه دولتخواه لازم لایزال سیف قهره علی مفارق اعدانه قاطعه.

دعاگویان اسلام.

تلگراف علمای اعلام و حجج اسلام اردبیل دامت برکاتهم

توسط وزارت جلیلۀ عظمی حضور معدلت ظهور حضرت اقدس و ذات مقدس اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه و سلطانۀ تلگراف متمثل بشو لت و ثوت و حا کی از ترفیه عباد و تأمین بلاد و قلع مواد فتنه و فساد توسط حکومت جلیله عز و وصول بختید ارواح بهاحساد بالیه رسید دلجای ریمده آرمیده و عموم خلایق از این توجهات منورانه و اقدامات عادلانه خسروانه در اقصی درجه مشکر و امیدوار شدند و حکومت جلیله هم پیش از پیش در دفع اشراز و تقویت اخبار مساعدت و مرامله داشته و آنی غفلت نکرده بهحسن تدبیرات خدمات شایان خود را کاملاً ظاهر نمود نهایت امیدواری حاصل است. ابراهیم الموسوی دعاگو حاجی نایب‌الصدر صدرالعلماء امام جمعه امین‌الاسلام سلطان‌العلماء حاجی ملاحسین پیشنماز میرزا شقیع پیشنماز میرزا محمدحسین پیشنماز سید محمد پیشنماز عمادالعلماء.

تلگراف جناب ملاذالانام آقای حاجی شیخ الاسلام دام افضاله

از آستارا

توسط جناب حشمة‌الدوله خاکبای جهان‌آرای اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه. ارسال وضع اردبیل متقلب ولایات دو تیره فرقه‌ای باغاز مشروطه‌بازی و فرقه‌ای در دولت‌پرستی ایستاده مدتی دعوا و تیراندازی گردید تا اینکه چند نفر از تبریز آمده انجمن ترتیب دادند.

جنابان حاجی میرزا ابراهیم آقا مجتهد و حاجی نایب‌الصدر و جمعی از علمای دعاگو هم در خدمت ایشان در طرف سلطان پرستان واقع بودیم محض ملاحظه اینکه یکی رشته در دست بیگانه و مجلس فقط به‌معاندین تسلیم نشوند بهر وسیله آقایان عظام دعاگو را وادار نموده در مجلس نشانند و در مدت اقامت راه مداخله به‌معاندین دولت نداده و

نکذاشته از اردبیل حرکت خلاف نسبت به دولت صادر شود بمجرد ظهور تلگراف جهان مطاع مجلس را برچیده بحمد و ثنا مشغول شد حکومت هم بملاحظه دولت پرستی دعاگو نهایت لطف را دارند ولی بعضی سعاندین می‌خواهند اسباب توهین به دعاگو فراهم نمایند استدعای بذل توجه سریعۀ ملوکانه می‌نمایند که آسوده و دعاگو گردد.

حاجی شیخ الاسلام.

تلگراف جناب ملاذالاسلام آقای عسگری و سایر علمای اعلام از بروجرد

ب توسط جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام والمسلمین آقای حاجی آقا علی اکبر دامت برکاته حضور مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله سلطانه و نصراعوانه. دو سال بود بجهت تشکیل مجلس که از روی قوانین غیر مشروعه ترتیب داده بودند وضع زندگانی اهل این مملکت بالمره بهم خورده و هیچکس مالک جان و ناموس و مال نبوده و علاوه برخلاف قوانین اسلامیۀ تشریفات و بدعی ایجاد نموده بودند و اسمش را نظامنامه گذاشته بودند که خلدالله تمام این ترتیبات برخلاف شرع مطهر بود و اسم مساوت و حریت و آزادی از مطبوعات و جراید که داده بودند برای کندن ریشه اسلام بود بحمدالله تعالی از وقتی که این اساس کفر برچیده شد کمال امنیت و راحت برای عموم و قاطبۀ طبقات خلق این صفحات حاصل شد و البته اگر بخواهند مجدداً این عنوان را بپوشی باشد تجدید نمایند بدتر از سابق خواهد بود جان و مال به هدر خواهد رفت استدعای این دعاگویان آنست که بکلی موقوف فرمایند و اسمی از این مجلس نبرند که عامه مردم دعاگوی وجود مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی بوده باشند.

خادم الشریعه عسگری و سایر علماء

تلگراف عموم علمای اعلام و سایر طبقات محترمین اهالی بروجرد

ب توسط حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای امام دامت افاضاته به دربار کیوان مدارجم اقتدار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس مقدس شاهنشاه اسلام شاه خلدالله بلکه عموم طبقات این دیار از آقایان علما و شاهزادگان و اشراف و تجار به کلمه واحده بعرض می‌رسانند که بعد از بیم اختلال در دین سنین و شریعت حضرت سید المرسلین و ظهور بی نظمی و بی ترتیبی که در کلیه امور از هم خوردگی تجارات و زراعات و تخریب اسلک و قتل و غارت و بی نظمی تفوز و سرحدات و اتلاف نفوس و نهب اموال و اعراض و ابتلائات لاتعد ولا تحصی که از فتنه مشروطه گویان و هجوم هنگامه طلبان حادث گردید و نزدیک بود که بکلی دین و شریعت و نظام امور معیشت از میان برود باز بعواطف قلبیه خداوند عالم نخواست که این شریعت غمرا و ملت بیضا و این سست نفوس محترم

که ناموس پروردگار و ودایع حضرت آفریدگارند بیشتر از این همه بود پایمال هوای نفس اشرار و مفسدین فی الارض گردد بحمدالله تعالی بتوجهات قدسیه و تأییدات حضرت حجةالله اعظم ارواح العالمین فداء همت ملوکانه و غیرت شاهانه را بر آن داشت که جهد خسروانه در دفع اشرار مبدول گردید و شکر خدا را مدتی است اهالی ایران از لوث انکدار و ظلمت آیین جدید که منافی هر عقل و هر شرع و مذهب است منزّه و مبرا و خلقتی در کمال آسایش و آراش به دعای ذات اقدس مقدس مشغول و از فصول این طریقه حدیثه که جز اغراض نفسانیه در او متصور نیست آسوده اند تا این اوقات که خاطر مبارک به تشکیل مجلس تعلق گرفته باز از هر گوشه و کنار از شنیدن این خبر آشوب طلبان زرمه آغاز نموده و از هر سری نغمه دیگر بلند است باز هریک در هر گوشه بهیجان و مشغول اغوایی و افساد و توریت فتنه و فساد هستند و عنقریب اختلال امور به حالت اولیه عود خواهد نمود و این فتره اسباب یأس مسلمانان و متفق الکلمه استدعای نمایند که خاطر مبارک از تأسیس این مجلس منصرف گردد زیرا بیم آنست که بیخیالات باطله فاسده مغرضین دماء و اسوال و اعراض و نفوس مسلمانان در معرض هباء و هدر و دبه آنها به ذمه اولیای دولت و این داعیان تا بتوانیم قبول این مجلس را نخواهیم کرد و اگر ناچار شویم در محضر عدل حکیم از اولیای دولت دادخواهی خواهیم نمود والسلام علی من اتبع الهدی. خادم الشریعه یعقوب طباطبائی خادم الشریعه صادق طباطبائی خادم الشریعه محمدحسین طباطبائی داعی دولت علی طباطبائی محمدعلی اقل التجاریوسف اقل التجار محمد رضا داعی غلامحسین طباطبائی محمد طباطبائی داعی حسین طباطبائی چاکران ابتداء ملوک و خوانین قاجار بروجرد رحیم علی اکبرالحسینی و رضاقلی و محمدحسن.

تلگراف جنابان ملاذی الاسلام آقای آقا سید مهدی و آقا سید یعقوب

زید الفضاله از استرآباد

حضور مبارک حجة الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله و آقای امام جمعه دامت برکاتهم تلگراف حاکی از اتفاق علمای اعلام و سایر طبقات دارالخلافه بر رفع مشروطیت زیارت شد دعاگویان از متابعت علمای اعلام خارج نبوده و بر اتفاق کلمه زاید الوصف شاگرد ازدیاد شوکت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله ملکه را از خداوند تبارک و تعالی خواهانیم. محمد مهدی الحسینی یعقوب الحسینی

تلگراف جناب ملاذی الاسلام والمسلمین آقای آقا سید طاهر

زید الفضاله از استرآباد

حضور مبارک حجج الاسلام ادام الله تعالی اجلالهم العالی آنچه را بتوسط تلگراف سرقوم

فرموده‌اند زیارت شد تماماً صحیح و واجب‌الاذغان و لازم‌الاتباع محله میدان که نصف شهر است با متفرقه از محلات از بدو الی کنون و جمیع قدری دیگر هم از اطاعت حکم حقیق خارج نیستند و با کمال انقیادند امیدوارم خداوند ننان بر عمر و شوکت اعلیحضرت اقدس شهرباری خلدالله ملکه و سلطانه بیفزاید که غایت آمال دعاگوست محمدطاهر الحسینی.

تلگراف همدان جمعی از علمای اعلام دامت برکاتهم

حضور مبارک حجج الاسلام دامت برکاتهم تلگراف مشتمل بر اخبار اجتماع علمای اعلام بر موقوف بودن قواعد مستحدثه که مباین احکام شرع مقدس است زیارت شد البته آنچه در خاطر قدس مظاهر علمای ملت جلوه نموده باشد اتباع آن واجب و تخلف از آن حرام است و از اینکه بشارت نوید معدلت از طرف اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی دام ملکه و سلطانه در طی تلگراف مبارک مندرج گردیده بود اسباب کمال امیدواری و دعاگویی عامه و خاصه شد ادم عزه و اتقن حرزه بمحمد و آله.

اقل داعی حسین رضوی — ابراهیم رضوی — اقل السادات علی رضوی .

تلگراف همدان از جناب ملاذالاسلام آقای آقا سید محمد باقر دام افضاله

خدمت جناب مستطاب قدوة العلماء آقای حاجی شیخ فضل الله دام افضاله و جناب مستطاب سید العلماء آقای امام جمعه مدظله داعی و عموم داعیان تابع شریعت مطهره و قوانین شریعت مقدسه متبوعه داعیانست آنچه را که موافق شرع مقدس و ملایم خاطر خطیر اعلیحضرت شاهنشاهی است مطاع و متبع می دانیم و آنچه را که مخالف و غیر ملایم است خلاف و ناصواب می شماریم والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

الداعی محمد باقر رضوی .

تلگراف همدان از جناب ملاذالاسلام آقای آقا سید محمد حسین

طباطبائی مدظله

محضر مبارک حجة الاسلام والمسلمین ملاذالانام آقای حاجی شیخ فضل الله نوری و آقای امام جمعه دامت برکاتهم تلگراف مبارک زیارت شد و چون مشعر بر رفع مشروطیت و دستخط از جانب سنی الجوانب بندگان اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه ادام الله تعالی سلطنته بود در نهایت درجه و اقصی الغایه سرور و مشکرف گردیده دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند بالجمله حضرت باری تعالی عزاسمه و جلت عظمته ذات کثیر البرکات اعلیحضرت همایونی

را از کافه آلام و اسقام مصون و پیوسته ظل ظلیل آن وجود سیمت مسعود را پاینده و برقرار بدارد بدیهی است لولاالسلطان لاکل الناس بعضهم بعضاً عموماً اهالی این بلدترباللسان و باکمال مسرت و استنان به دعای ذات خجسته صفات مشغول گردیده اند.

الاحقر محمدحسین الطباطبائی.

تلگراف حجج اسلام فارس دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين خدمت شریعت آیت جناب مستطاب غلام قیام حجة الاسلام شیخ المجتهدین الحاج شیخ فضل الله مجتهد نوری ضاعف الله عمره و فضله و جناب مستطاب شریعت حجة الاسلام آقای امام جمعه تهران دام افضانه جمیع داعیان و حجج الاسلام مملکت فارس سلام می رسانیم و عرض می نماییم که از وصول تلگراف معدلت انصاف که از بیضه عدل و انصاف و رعایت ملت و دولت و رحمت و مرحمت اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه خلدالله سلطانه صادر شده بود نهایت شکرگزاری و مسرت و دعاگویی حاصل شد و محض ادای شکر این بزرگ نعمت و گرامی مرحمت به عرض این معروضه مبادرت نموده و بقای این سلطنت عظمی و صدارت کبری را مسئلت می نماییم. حجج الاسلام فارس امام احقر محمد موسوی قال اسیری - شیخ الاسلام - نصیر الشریعه - شیخ محمدحسین - حاجی هدایت الله - شیخ ابوالقاسم - مؤید الشریعه - میرزا حبیب الله - حاجی میرزا محمدباقر.

تلگراف جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا

محمد ابراهیم شیرازی دامت برکاته از فارس

بسم الله الرحمن الرحيم

بتوسط جنابان مستطابان عمادی الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله و آقای امام جمعه دامت برکاتهما حضور معدلت ظهور اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه اسعدالله تعالی ایامه و اعلی اعلامه و ارغدعیشه و وفرجیشه و شکر ساعیه و ارغم اعادیه معروض می دارد شهدالله تعالی دعاگویی داعی نسبت به ناحیه مقدسه سلطنت اسلامیة مخصوص به وقتی دون وقتی نبوده است بلکه پیوسته با سعی بلیغ در تخلیص نیت از شوائب رسمیت دعای دوام عمر و شوکت و توفیق ذات همایونی را در سد ثلمات واقعه در دین و دفع خسارات وارده بر عموم مسلمین از اهم فرایض دانسته و به تأییدات خاصه حجة عصر عجل الله تعالی فرجه و ارواحنا فداء ظهور آثار این دعوات خالصانه یوماً فیوماً در تزیید و بروز قوت و شوکت و غلبه دولت اسلامیة با معاندین دین آناً فاناً در تجدد خواهد بود

تلگراف اصفهان از جناب ملاذی الاسلام آقای آقا سید ابراهیم دام الفضاله

خدمت ذی شرافت غوثی الملة والدین حجتی الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ فضل الله و امام جمعه دام افضالهما العالی تلگراف جهان مطاع که مشتمل بر ابلاغ فرمایشات شاهانه بود زیارت شد و اجرای تکالیف چندی از او کما هو مستفاد شد. ولکن العجب از این که قبل از ارائه آن ابلاغ لازم الانقیاد و الاطاعة چهار روز قبل صورت تلگراف ابتدا بدست آمد که اول آن در خصوص جسس مالیات که هفتاد سال الی آخره بود و اظهار داشتند که این ضعیف هم مهر کند چون شرعاً و عقلاً راجح بنظر رسید اجابت نمود بعد به اخبار از ثقات واضح شد که شرحی در اول او الحاق شده اسباب غلق و اضطراب شد و زیاده متالم از این خیانت و حکایت که آیا شرح الحاقی چه بوده خاطر مبارک آن دو بزرگوار مستحضر باشد که داعی اطلاعی از صدر تلگراف ندارد و از قرار مکشوف دوثلث اضافه شده والله علیهم بذات الصدور همیتقدر از وضع مراحم مخصوصه اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه خلدالله بلکه و سلطانہ داعی تشکر و خرسند و عموم خلق را دلپسند است و انشاءالله ساعی جمیله نورین نیرین حجتین در این مرام مرضی خاطر حضرت امام عصر عجل الله فرجه بوده و می باشد.

الداعی محمد ابراهیم الموسوی.

تلگراف عموم علمای اعلام و حجج اسلام قزوین دامت تأییداتهم

حضور مبارک حضرتان مستطابان ملاذی الاناسان و حجتی الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله و آقای امام جمعه دامت برکاتهما به زیارت مرقومه تلگرافی که مشتمل دستخط آفتاب نقط اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله بلکه بود زیارت شد از رفع مفاسد سابقه و مرحمت اعلیحضرت همایونی ابدالله عیشه نسبت به تمام اهالی ایران و دفع کفر و زندقه و تقویت اسلام که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه خشنود بودند تمام اهالی در نهایت تشکر به دعا گوئی ذات ملکوتی صفات همایونی مشغول و تمام استدعای این تشکر دعای دولت علیه نشر عدل و امنیت بلاد ایران است بهر تحوی که وجود مقدس اعلیحضرت همایونی صلاح بداند البته خواهند مرحمت فرمود و مستدعی چنانچه عرض تشکر این داعیان حضور مبارک اعلیحضرت قدر قدرت همایونی خلدالله بلکه معروض دارند. ابراهیم الحسینی - عیسی الشهیدی - جواد الحسینی - علی اکبر - امام جمعه - عماد الاسلام - ابوتراب - صادق.

تلگراف عموم علمای اعلام و حجج اسلام دارالایمان قم داست بر کاتهم

بتوسط جنابان مستظابان حجج اسلام آقای شیخ فضل الله و آقای امام جمعه ادام الله بر کاتهما خدمت ذی موحبت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه مخایره تلگرافی که مؤدّه انصراف اعلیحضرت همایونی از مشروطه غیر مشروعه که موجب قتل نفوس محترمه و توهین رؤسای شرع و هتک نوامیس بوده مزید بر تشکر مراحم ملوکانه و ازدیاد دعاگویی گردید امید از الطاف واسعہ خلاق عالم جل شأنه و برکات امام عصر عجل الله فرجه مؤید و منصور و در وعده ترویج اسلام و شرع و نشر عدلت و عدالت معجلا موفق و مأجور خواهد بود و امر قدر قدرت سلوکانه در این باب نفاذ یافته کمال تشکر و دعاگویی داریم. متولی باشی - جناب حاجی ملاغلامرضا - جناب حاجی سید صادق - جناب حاجی میرزا محمد جناب آخوند ملا محمد صادق - جناب حاجی آقا احمد.

تلگراف عموم علمای اعلام و حجج اسلام بازندران داست بر کاتهم

بتوسط حضرت مستطاب حجة الاسلام آية الله فی الانام آقای حاجی شیخ فضل الله داست بر کاتہ به ساحت قدس اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه ابدالله عیسه و انصاره معروض می دارد دو سال است نتیجه وخیمه مشروطه ایران و قبايح اعمال مشروطه طلبان و آشوب خواهان را در این مملکت دیدیم و همه بملاحظه اعلیحضرت همایون روح العالمین فداء فرمودند غمض عین نمودیم تا آنچه خواستند با ضعف اسلام و تقویت کفر و آزادی و برابری و توهین به سلسله علما و هتک عرض محترمه و نهب اموال در اطراف مملکت کوتاهی نمودند تا اینکه بتوجه صاحب شریعت مظهره و همت بلند ملوکانه خداوندشان از سر مسلمانان کوتاه نفرماید حالا دوباره شنیدیم دستخط اجازه تشکیل مجلس شوری و تجدید اوضاع سابقه به آنها مرحمت فرموده اید عموم دعاگویان آرام نداریم و مسلم می دانیم این دفعه با متدینین چه خواهند کرد چنانچه ما را هم از این ملت و اهالی این مملکت محسوب می فرمایید صریحاً عرض می کنیم مشروطه و مجلس نمی خواهیم هرگز اطاعت اکثریت آرا نخواهیم کرد مگر آنکه امر فرمایند عموم دعاگویان از خاک ایران جلای وطن نموده به مملکت دیگر دعاگو باشیم اعلیحضرت همایونی را به روح پاک ائمه اطهار علیه السلام قسم می دهیم که دوباره راضی به زوال استقلال دولت اتنی عشری و آیین مقدس محمدی نشوند و این راحت و امنیت حالیه از ما رعایا که فرزند سلطنت هستیم سلب نفرمایند و ما را بدست اشرار سقله مملکت دچار نفرمایند.

احقر محمد حسن کبیر - دعاگو سیف الاسلام - دعاگو شیخ ابوالقاسم - دعاگو شیخ محمد حسین - دعاگو شیخ جعفر - دعاگو شیخ یوسف - دعاگو شیخ حبیب الله - دعاگو شیخ یعقوب - دعاگو حاجی میر شفیع - دعاگو شیخ محمد رفیع - دعاگو شیخ علی اصغر -

دعاگو شیخ محمد آقا شیخ سلیم - دعاگو شیخ مهدی - دعاگو شیخ علی امام - دعاگو شیخ عبدالله - دعاگو شیخ علی - دعاگو شیخ حسن - دعاگو شیخ علی اکبر - دعاگو سید مرتضی - شیخ محمد علی - شیخ حسن - شیخ صادق - شیخ احمد - سید رحیم - سید ابراهیم - شیخ محمد حسن - سید حسن - شیخ تقی - شیخ علی اکبر - شیخ محمد علی - شیخ حسن - محمد حسن - سید حسین - سید ابراهیم - میرزا عسگری - حاجی سید حسن - تاجر مولانا حاجی علی اکبر - تاجر حاجی رحیم - تاجی میرزا عبدالله - تاجر حاجی حسنخان - تاجر مشهدی رجب - تاجر سید تقی - سید حسن و عموم اصناف و کسبه .

تلگراف کرمان از عموم سادات محترم سلمهم الله

بتوسط حضرت مستطاب اجل آقای شیرالسلطنه وزیر داخله مدظله به خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه. عموم طبقه سادات میرزا حسینخانی و سادات سیدجعفری مشهور به اولیا از بذل مراعیه ملوکانه و استخلاص این چاکران از شر مفسدین و متفرعین تشکر جا کرانه را تقدیم می داریم و شرح خدمات سابقه و حالیه چاکران را ایالت کبری به عرض می رسانند. هاشم الحینی ۲ ج ۲

تلگراف قم

بتوسط جناب اجل شیرالسلطنه دام اجلاله حضور مسعود اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه تشکر بی نهایت از اقدامات ملوکانه در حفظ امنیت مقرون به دعاگویی داریم برای تحفظ قم و اطراف علیخان غیاث لشکر سرتیپ که اباً عن جداً از خدمتگذاران دولت ابد آیت و جان نثار بوده حاضر و با سواران مهیاست در کمال دولتخواهی و مترصد ارجاع خدمات و حاجت به حرکت ماسوری از دارالخلافت نیست محض دولتخواهی عرض شد.

خادم الشریعه محمد قمی .

ایضاً از قم

به خاکپای مبارک اعلیحضرت همایونی ظل الله ارواح العالمین فداه بشکرانه سلطنت مستقله چراغان نموده نان قم را پانصد دینار فروخته استدعای عاجزانه اینکه جناب مستطاب آقای متولی باشی را که بواسطه شاهپرستی اینهمه توهین و خسارت وارد آوردند بتلافی مورد مرحمت و الطاف شاهانه شود که نظم و امنیت بلد بوجود ایشان حاصل خواهد شد.

جان نثار خبازباشی و عموم اهل خبازخانه .

تلگراف جناب ملاذالاسلام آقای آقا سید ابراهیم اردبیلی دام افضاله از آستارا
 توسط وزارت عظمی حضور عدلت ظهور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله سلکه بجمده الله تعالی از توجهات حضرت حجة معاندین بدسیرت مبتلا به انواع مذمت و فرقه دولتیان و سلطان پرستان مسرور و خوشوقت نوای اسلام قرین استحکام و امور مسلمین مقارن انجام و موافق مرام گردید وضع و حالت دعاگوی قدیمی محتاج به بیان و اقامه ادله و برهان نیست خاطر اقدس کاملاً مسبوق است که در این مدت عسرت مصدر هرگونه خدمت و مورد هر قسم شدت بوده‌اند از بدل مال و جان نهایت امتنان را داشته و دارد برای جبران کمسورات و تلافی ماقات در نهایت امیدواری مترصد شمول توجهات سریعۀ ملوکانه می باشد بعضی از مفسدین و مغرورین قدیم باز در خیال و پی مجال می گردند توجه به دفع از واجبات فوریه.

خادم الشریعه سید ابراهیم اردبیلی.

تلگراف سلمان از جناب سیف الشریعه و سایر اهالی
 خاکپای جواهر آسای همایونی روح العالمین فداه فرمان واجب الاذعان تلگرافی مانند وحی ربانی نازل زبان از تشکرات قاصر بیان الذاکر آن عاجز دعای ملهوفین مستجاب عالم از ورطه فنا نجات همواره عموم در چنان نثاری منتظر فرمان مبارک.

سیف الشریعه امین الرعايا متولی حسین عبدالله رضاعلی کهنه شهری.

تلگراف تبریز از جناب سلطان الواعظین
 خاکپای اقدس بندگان اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه ارواحنا فداه حمد خدا را از بین اقبال بی زوال همایونی ریشه فتنه و فساد در شرف قلع و قمع و عموم دعاگویان دولتخواه از این توجهات رعیت پرورانه ملوکانه کمال تشکر را داشته و از عفو عمومی که مبذول شده موجب مزید دعاگویی و امیدواری گردید خداوند ساند بلند پایه را بر فرق ملت اسلام مستدام و دشمن دین و دولت را مضحل و نابود سازد.

قدوی دعاگو جعفر سلطان الواعظین.

تلگراف مراغه از جناب شریعتمدار ملاذالاسلام آقا سید هدایت الله سلمه الله
 توسط حضرت مستطاب اجل اکرم وزیر اعظم دام اقباله حضور مراحه مبارک بندگان اعلیحضرت قوی شوکت همایون شاهنشاه عالمیان پناه خلدالله سلکه و ابدالله سلطانه زیارت دستخط مهر طلعت جهان مطاع عزم اهالی و علمای عظام را موجب مزید دعاگویی و امیدواری گردید اهالی مراغه در ایام فترت و جهالت آذربایجانیه از خیرخواهی دولت و دعاگویی وجود سعود شاهانه فروگذاری

نموده همواره از درگاه خداوندی مسئلت داشته و داریم که روزبروز بر شوکت و اقتدار شاهنشاه اعظم افزود بر اعدای دین مبین قاهر و غالب با توجهات خاص اولیای حق علیهم السلام در استحکام قواعد شرعی و انتشار مذهب حقّه جعفریه متصور و مؤید فرماید خادمان شریع ضعیفای ملت در ظلّ عظمت ملوکانه مدت‌هایتمادی با سودگی مستغول دعاگویی شویم استدعای مخصوص عمومی این ولایت از کارگزاران دربار معدلتمدار این است که حکومت ضعیفا را از اهل ولایت معین فرموده از جا کران علیحده مقرر فرمایند اسباب ازدیاد دعاگویی ضعیفا خواهد بود خادم الشریعه سید هدایت الله.

تلگراف مراغه از عموم رعایای بناب

بتوسط حضرت مستطاب اشرف وزیر دربار اعظم دامت شوکت

خاکبای مهر اعتلای اقدس همایونی ادام الله ایام سلطانه به شرف زیارت دستخط جهان سطاع مبارک به افتخار حضرت اشرف آقای وزیر اعظم دامت شوکت دابر به اعلان نیات حسنه و مقاصد مستحسنة راجع بحفظ بیضه اسلام و اجرای شریعت حضرت رسول انام و تجلیل علمای اعلام بتوسط رئیس تلگرافخانه مراغه تایل گشته به عموم رعایای اطراف اعلان داده طینت رعیت در مسجد جامع جمع و خطیب پس از انشای خطابه و دعای بقای سلامت ذات اقدس ملوکانه فرمایشات خدیوانه را قرائت مدلول آترا کماهی به سردم گوشزد و ذهنی نموده قاطبه از درگاه احدیت جل شانه پس از استدعای بتای ذات مقدس همایون شاهنشاهی سائل و خواستار شدند که قلب مبارک را بیشتر از این نسبت به عموم رعایا رؤوف فرموده و هیات محترمه وزرای عظام را زودتر موفق بتأسیس اساس قوانین عدلیه مطابق نیات مقدس و موافق شریعت مطهر فرماید که شعبات آن عاجلا از کلیه امصار و بلدان متشکل و بدین واسطه رعایا از تناول حکام و بکدبگر محفوظ و مستظهِراً منتظر اقدامات دابر به ترقی وطن و ابنای آن شوند انشاء الله عمّا قریب به تأییدات حضرت حجة الله اعظم عجل الله فرجه و به توجهات پدر تاجدار مهربان خاک پاک وطن واجد باشد کمالاتی را که فاقد بوده محض اظهار مسرت قلبی و ادای شکرانه اینگونه تلطفات خسروانه عموم رعیت بازار را آیین بسته و با ادعیه خالصانه ذات ملکوتی صفات رطب اللسان شدند.

علی اصغر و عموم رعایای بناب.

تلگراف متولی باشی از اردبیل

توسط حضرت مستطاب اجل آقای وزارت داخله دامت شوکت

به خاکبای جواهر آسای مقدس اعلی حضرت قدر قدرت همایون اواحنای فداه شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کابران شدم

از زیارت تلگراف مبنی بر آسایش اهالی ایران نهایت تشکر و دعاگویی عمومی حاصل
خاصه برای دعاگویان حقیقی جان نثار قدیمی که سروجان را در عرض این دو سال فدای
وجود مقدس نموده متحمل همه نوع صدمات و اتهامات بوده جای هزاران تشکر را
داشته بدین مژده گرجان فشانم رواست بعرض تهنیت و تبریک متجاسر از درگاه احدیت
جل شانه سائلم روز بروز بر قدرت و قوت همایونی افزوده سایه ابدیایه مبارک را در حق
دعاگویان دریغ نفرمایند.

فتاح متولی باشی.

تلگراف رشت از حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین

آقای خماسی دامت برکاته

سربر سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه جهان مطاع خلدالله ملکه و سلطانه
استدعای دعاگویی قدیمی و پیرمرد نودساله عفو عمومی از اهالی مملکت گیلان در این
تقصیر خارج العاده فریب خورده‌های از مقصدین مملکت است به مقتضای آیه شریفه
و ان عدتم عدنا و جعلنا جهنم للكافرين حصيراً در صورت عود مبتلا به جزای ابدی
دولت ابد آیت خواهند شد. انما یعجل من یشاء الفوت الامرالاقدرس الاعلی مطاع
خماسی.

تلگراف سراغه از جناب ملاذالاسلام آقای آقا سید محمد رضا

ابن کبیر موسوی دام افصاله

توسط حضرت مستطاب اشرف آقای سپهسالار اعظم دامت شوکته خاکپای مهر اعتلای
بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه دستخط آفتاب نقط مبارک
صادره به تمام ولایات مبنی بر ارضاحلال و اذلال بدخواهان دولت ابد مدت و استقلال و استقرار
ارکان سلطنت زیارت گشت دعاگوی بی مقدار که در عرض این مدت دل خون شده بود
تشکرات خداوند را قیام نموده از درگاه حضرت احدیت با صمیم قلب و خلوص نیت
مسئلت می نماید که ذات ملکوتی صفات بیهمال اقدس مقدس ملوکانه را از هرگونه
مخاطرات مصون و محروس فرموده چندین ازمنه و دهور در اریکه سلطنت و تاجداری
مستقل و برقرار فرماید عموم رعیت مراغه از اینگونه عواطف و مراحم خسروانه متشکر
و به دعای ذات اقدس مقدس پرداختند.

دعاگوی صمیمی رضا ابن کبیر موسوی

تلگراف عموم آقایان سادات نهاوند

بتوسط جناب وزیر اعظم مدظله به خاکپای جواهر آسای عدل اقتضای مبارک اعلیحضرت

قدر قدرت همایون ظل‌اللهی خلدالله ملکه و سلطانه عرضه می‌دارد صد شکرکه از عدالت شاه فلک‌فرما صفحه ایران چو گلستان معطر خداوند جل شأنه را شکرها نموده که از پرتو مرحمت شاهنشاهی دولت و ملت و ولایات منظم مغرضین معدوم با توجه مخصوص امام عصر عجل‌الله فرجه و حسن نیات ملوکانه عنقریب خرابیهای ایران قرین اصلاح خواهد شد داعیان سلسله سادات نهاوند همیشه از دعاگویان مخصوص دولت ابد آیت بوده حتی در این دو سال ابداً خود را داخل مسئله غیر مشروع نکرده همواره مبتلای معارضه مخالفین بوده‌ایم بصدق داعیان حکومت جزء و کل و تلگرافات شکوه آمیز مشروطه‌طلبان نهاوند که در تلگرافخانه‌ها ضبط است از نتایج مشروطه در این دو سال تجری الواط حول وحوش است که مدد معاش این سلسله سادات منحصر به دوسه آبادی چه سنه باضیه و چه قبل جماعت لرستان و خزر تمام اسوال و احشام رعایای آنها را غارت بجدی که قدرت توقف نداشته تمام متواری محصول آنها در صحرا بی صاحب مانده سابقاً تلگراف تظلمی در این خصوص بخاکبای مبارک عرض منتظر زیارت دستخط آفتاب نقطه بوده‌ایم جناب افخم نهاوند تشریف داشته خاطرشان مسبوق مخصوصاً آدم امین برای تحقیق فرستاده حالیه حکومت از بابت مالیات دیوانی سخت گرفته داعیان در این دوسه آبادی قریب شصت تومان مالیات بده هستیم نه خرید داریم نه فروش مستدعی است محض ازدیاد دعاگویی به ذات ملکوتی صفات اعلی حضرت حق منظور شود از تحقیق و صدق عرایض رعایای درباره این رعایای بی‌غرض بفرمایید که بتوانیم مرفه‌الحال دعاگو باشیم دستخط آفتاب نقطه مبارک شرف صدور یابد که لیلاونهاراً صغیراً و کبیراً سلامتی را از صمیم قلب از درگاه الهی مسئلت نمائیم. اقل دعاگویان دولت ابد مدت.

اسدالله‌الحسینی — آقا سید مهدی — علی‌الحسینی — هادی — حسین‌الحسینی — جواد — الحسینی — محسن‌الحسینی.

تلگراف صاحب‌منصبان ساری

به خاکبای مهر اعتلای مبارک اعلی حضرت قدر قدرت اقدس شهریاری روحنا فداء غلام خانه‌زادان صاحب‌منصبان و سوار کرد و ترک چهارصد نفر و قریب پنجهزار خانوار ایل می‌باشیم از وقتیکه اوضاع و اساس مجلس اشرار و غوغا طلبان پیشنهاد کرده اسباب اغتشاش شدند دچار همه قسم زحمت و مشکلات و اذیت گردیده حکم مرده متحرک داشتیم از آنجایی که چندبست پرورده نعمتهای گوناگون دولت علیه هستیم گوشت و پوست و خون ما از دولت است بروز آن اغتشاشات مصیبت بسیار بزرگ به‌خانه‌زادان بوده چاره متصور نمی‌شود از روزی که غلبه دولت بر آنها و رفع اشرار و اشخاص فاسدالعقیده خبر رسیده روحی تازه به اجساد آحاد و افراد هر یک از چاکران و خانه‌زادان

صاحبمنصبان و سوار کرد و ترک دمیده شده کمال تشکر و بشاشت را داریم در اجرا و اطاعت هرگونه فرمایشات و اوامر مقدسه بطاعت ملوکانه روحنا فداه جاناً و مالاً حاضر و سرسویی غفلت و خودداری نداریم.

محمدخان — اشرفخان — حسن خان — علی اکبرخان — اسدالله — اسمعیل خان.

تلگراف حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ کبیر دامت برکاته

حضور مبارک اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ظل الله اسلامیان پناه متع المسلمین بطول بقائه معروض می دارم دستخط تلگرافی اعلیحضرت شهریاری که خطاب بعموم بود به زیارت آن نایل عموماً از توجهات و اقدام حالیه اعلیحضرت ظل الله متشکر سابقاً اقدامات عدد معدود که از اهل فسادند خود را منشاء بی نظمی مملکت و انهدام بنیان شریعت قرار دادند داعی واقعی به عرض حضور مبارک رسانیده از نرسیدن جواب یک مشت خلق ضعیف ناچار بر حسب ظاهر ساکت بوده در تقیه بودند بحمدالله حال که دولت در مقام مجازات اهل فساد برآمدند نهایت امیدواری حاصل عموم طبقات به دعاگویی ذات ملکوتی صفات حضرت ظل الله قیام نموده از حضرت رب العزه مسئلت دارند در هر نقطه اهل فساد منهدم شوند که مملکت منظم حدود شریعت محکم رعایا و برای آسوده خاطر بعبادت پروردگار قایم و به سعای دوام دولت ابد مدت قاهره مشغول باشند.

شیخ کبیر.

تلگراف تجار انزلی

توسط کارگزاران مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف آقای مشیرالسلطنه رئیس الوزرا روحی فداه به خاکپای جواهر آسای مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ارواح العالمین فداه از تأسیس مشروطه الی کنون از صدبات رجاله و اشرار گرفتار از خانه و وطن ستواری شبانه روز از درگاه حضرت احدیت همچو روزی را درخواست می نمود که مملکت ایران بحال سابق خود برگشته و کارگزاران حکام در هر شهری به اقتدار حرکت کرده تا غلام و سایر غلامان دولت پرستان آسوده در امن باشند بحمدالله والمنة به آمال و آرزوی خود نایل رجاله و اشرار و مخالفین مغلوب و منکوب کارگزاران حکام با شوکت و اقتدار سرحد در کمال امنیت علما و تجار و کسبه به دعاگویی ذات مقدس شاهانه ارواحنا فداه مشغول چنانکه از امروز ببعد تصدق آستان مبارک شده آرزویی ندارد. غلام خانه زاد حاجی میرمصطفی امین التجار انزلی چی.

تلگراف عموم علمای اعلام و حصون اسلام قزوین دامت برکاتهم

مقام منبع اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه تلگراف گوشمال اشرار و مفسدین زیارت شد عموم دعاگویان و اهالی از طرد و منع اشرار و جلوگیری آنها تشکر دارند و همه یکزبان و یکدل از ملک منان مسئلت سلامتی ذات ملکوتی صفات سایه یزدان می نمایند و امیدواریه در سایر نقاط نیز امر و اجازه دفع آنها از مقام منبع شهرتاری مرحمت شود علما و مجتهدین جمال الدین رضوی - صدرالاسلام - محمد تقی - تقی الحسینی - مهدی - اعتمادالاسلام - عیسی ابن شهید - عبدالجواد الحسینی - هدایت الله - عمادالاسلام - امام جمعه - عیسی ابن فتح الله - زین العابدین الحسینی.

تلگراف جناب امین الاسلام از کردستان

توسط حضرت مستطاب اجل اکرم انجم آقای وزیر اعظم دامت شوکت حضور لامع النور مبارک بندگان اعلیحضرت قویستوکت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانیه دستخط تلگرافی جهان مطاع مبارک پیش از پیش در تأیید دین بسین و ترویج شرایع و سنن ختم المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین ملوک کلمات سلیمات و آیات محکمات بود زیارت و با تسجیل و تضرع مواعظ مقتضیه در مسجد جامع ادای فریضه جمعه اصفا و قرانت گردید در آن مجمع عالی استجابت عموم اهالی که از اهالی و ادانی خاصه طبقه داعیان در اطاعت و انقیاد اوامر متکلمه ملوکانه اشتها و امتیاز تمام دارند از صمیم قلب به دعای بقای ذات ملکوتی صفات شاهنشاهی و تقدیم ادعیه مأثوره خالصانه مأمور به زطب اللسان گشته با تأییدات غیبیه و توفیقات ربانی بندگان اعلیحضرت همایونی را در ابراز منویات خیریه و مطویات صافیه مسئلت داشته و می دارد.

الأحرار الداعی عبدالصمد مدعو بامین الاسلام.

تلگراف کردستان از علمای اعلام دامت برکاتهم

توسط حضرت مستطاب اشرف اسعد آقای وزیر اعظم دامت شوکت به ساحت اقدس اعلیحضرت ظل الهی تاجدار شاهنشاهی کیوان حیثیت ابدالله تعالی از اقدامات شاهانه و مجاهدات رعیت پرورانه و تأییدات غیبیه و توفیقات واهبیه فریضه تشکر را بحق گذارد بحقیقت شایسته است که عموم ملاء ایران خصوصاً سکنه کردستان که ناصیه افتخارشان به زبور شاه پرستی مزین است تمام دقایق و لمحات عمر خود را در دعاخوانی همچو ذات مقدس مصروف دارند که به یک جنبش غیرتمندانه چهل کرور نفوس را احیا فرموده یک مملکت افسرده از دست رفته را باز بدست آورده اگر سلطان نفرماید سیاست زند هر نا کسی لاف ریاست از صاحب شریعت غرا مسمی هستیم که آن شهسوار میدان غیرت و

معدلت را از ملت ایران نگیرد بحمد (ص) و علی (ع).

معین الاسلام — فخر العلماء — امین الشرع — افتخار العلماء.

تلگراف کرمانشاهان از جناب ملاذالاسلام آقای آقا رحیم سلمه الله

توسط حضرت مستطاب اجل اشرف آقای وزیر داخله دامت شوکته حضور معدلت دستور بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ملوکانه خلدالله ملکه و سلطانیه به ذروره عرض می رساند سابقاً بتوسط تلگراف مقام خدمتگذاری خود را عرضه داشت فعلاً تهنیت و تبریک از دفع اشرار و مغروضین و تنظیم مملکت و دعای ذات اقدس شاهنشاهی را تقدیم می نماید بحمدالله چشم اهل کرمانشاه روشن و داد شاه پرستی را می دهند چنانکه ضعف مزاج از صدمه زخم گلو و ابتلای چهارماهه مانع نبود از فرط شوق شرفیاب شده حضوراً تشکر می نمود رجای واثق اینکه مراحم ملوکانه جبران ناملایمات باضیه را تدارک فرماید.

اقل خدام شریعت مطهره آقا رحیم.

تلگراف جناب مستطاب ملاذالاسلام آقای رئیس العلماء زید افضاله

از کرمانشاهان

به شرف عرض حضور عنایت ظهور مقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانیه از این اقدامات شاهانه که حیات بخش ایران و ایرانیان بود برای داعیان کمال تشکر حاصل و نمی دانم بجه زبان تشکرات این مراحم ملوکانه را بجای آوریم که فعلاً از دست اشرار مطمئن از جان و ناموس خود هستیم و مطمئن به لوازم دعاگویی که وظیفه داعیان است اشتغال داریم که این دو سال هرج و مرج انواع ناملایمات را دیده حتی آنکه اشرار خیلی داعی را هدف گلوله قرار دادند معیذاً عقیده نیاکان خود از تقدیم خدمت به دولت و دعاگویی غفلت نداشته و نخواهد داشت و حالا هم خود داعی با جمع کثیری برای هر قسم فرمایشات حاضریم که احضار به تهران فرمایند یا در اینجا فرمایشی باشند مفتخراً بموقع اجرا گذاشته شود.

رئیس العلماء.

تلگراف عموم علمای اعلام و اعیان عظام کرمانشاهان دامت تأییداتهم

بتوسط حضرت مستطاب اجل اکرم آقای اقبال الدوله حضور مبارک بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایونی خلدالله ملکه و سلطانیه از زیارت دستخط آفتاب نقط بی اندازه مزید بر دعاگویی تمام اهل دارالدوله گردید گویا به سرده جان آمد امیدوار به ذات قادر تعالی چنانچه که اقتدار و رأفت اعلیحضرت اقدس همایون خلدالله ملکه و سلطانیه نسبت

به عامه دعاگویان و جان نثاران دائم و مستدام باد و قریب دو سال است بواسطه اجتماع اشرار و مفسدین و اشخاص با غرض یکنی امنیت را از میان برده بخیال اینکه مملکت با نظم شش هزار ساله ایران هرج و مرج شود غافل از آنکه توجه امام عصر عجل الله فرجه مانع از عدم امنیت است و بحمد الله والمنه و از توجهات امام زمان و اهتمامات اعلیحضرت همایونی فعلا در کمال انتظام و امنیت است و تمام اهل دارالدوله جاناً و مالا حاضر و پیش از این اقتدار اعلیحضرت همایونی را از خداوند عالم خواهانیم و در باب نرسیدن حقوق و وظایف علت معلوم بواسطه عدم امنیت و بی نظمی و بی اقتداری حکومت بود امید است به مراحم ملوکانه اعلیحضرت همایونی تمام مردم به وظایف خود رسیده و آسوده مشغول دعاگویی و جان نثاری بوده باشند و همیشه اوقات از حضرت احدیت مسئلت می نمایم بواسطه اهتمام اعلیحضرت همایونی و مرحمت در حق عموم اهل ایران یکنی رفع ماده بی نظمی شود. رئیس العلماء — آقا هادی — آقا محمد مهدی — امام جمعه — حاجی آقا کبیر — آقا رحیم — آقا محمد صالح — آقا محمود — معتضد الدوله — وثوق الممالک — معین الرعایا — بیگلربیگی — حاجی حسنخان — امین الممالک — حاجی ابراهیم خان — آقا محمدخان .

تلگراف عموم علمای اعلام و اعیان عظام و خوانین و تجار فحام و سایر اهالی عراق

بتوسط حضرت مستطاب اجل اشرف آقای وزیر اعظم دامت شو کته بدخا کپای جواهر- آسای مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه ارواحنا فداء دستخط انجم نقط مبارک تلگرافاً در دفع و رفع مغرضین و مفسدین هنگامه طلب که هرج و مرج مملکت شده بودند زیارت اسباب امیدواری و دعاگویی عموم از صمیم قلب تبریک عرض می کنیم فوج کمره را که برای حاضر بودن در اردوی کیوان شکوه بسرکردگی شاهزاده حیدرقلی میرزا احضار بدارالخلافت باهره شده عموماً شنا کر و با کمال افتخار عمماً قریب حرکت داده شرفیاب خواهد شد عموم خدام شریعت مطهره علما و خوانین و رعیت کمره — محمد جواد شریعتمدار — وکیل الرعایا — شمس العلماء — علی الحسینی — علی — الاحقر میرزا محمد مهدی — امام جمعه طاهر الحسینی — جعفر الحسینی — جلال الحسینی — علی الحسینی — علی — باقر الحسینی — شریف العلماء — محمود الحسینی — باقر الحسینی — کمال الحسینی — ذبیح الله الحسینی .

تلگراف عموم علمای اعلام و اهالی عراق

به خا کپای اعلیحضرت اقدس همایونی ارواح العالمین فداء به شرف عرض اقدس می رسانیم هنگام بروز مشروطه نهایت تحسر حاصل گشت که ذات خجسته صفات

ملوکانه که منبع حقایق اسرار و مصدر عقول کامله است چگونه است در آغاز این مطلب نظر به انجامش فرموده‌اند اکنون که تلگراف مبارک حضرت اجل وزارت داخله مشعر بر قلع و قمع اشرار و رفع این افسانه‌ها بود که خاطر دربار بمقارن همایونی محض رفاهیت رعیت و امنیت طرق و شوارع متغیر شده ایران را گلستان و این شعبده‌ها برچیده است قاطبهٔ انام برده بودند زنده شده‌اند خصوصاً اهل کمره و گلپایگان که به معاونت حضرت اجل انتصار السلطنه و جناب حاجی میرشکار که در کمره نایب الحکومه است منجوق عیش و طرب را به عیوق برافراخته چراغان مفصل و شادبهای کامل تماماً بیک آواز عرض می‌نمایند زنده باد شاهنشاه یا شده باد استبداد لیلا و نهاراً متشکر بوده.

شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا برستهای همت خود کامران شدیم علی الظاهر فتنه‌ای بود که به تمام ولایات ایران سرامت نموده و نفوس محترمه و ناموسها بیاد رفت البته به مقام منبع و سدهٔ سنیهٔ همایونی مشروحاً عرض شده است تصور بفرمایید که در کمره و گلپایگان هیاهوی شده است از فرط عدالت و نصفت جناب انتصار السلطنه و حاجی میرشکار است که از وجاهت عقل و سماحت طبع و روشنی ضمیر و حسن تدبیر بنوعی سردمداری و رعیت پروری فرموده‌اند که عموم مخلوق از حسن سلوک ایشان شاکر و ممنون بکنند منکر ندارند خداوند جان و مال قاطبهٔ ناس را تصدیق ذات نجسته صفات اعلیٰ حضرت همایونی نماید که خاطر دربار بمقارن مصروف به آسودگی رعیت و همجو حکومت عادلانهٔ صحیح العتیده و شاه پرستی بر فردویان گماشته‌اند. خادم شریعت مظهرهٔ مجدد حواد - و کبیل الرعايا - میرزا ابوالقاسم - صدر العلماء - جناب آقا میرزا هاشم - جناب افتخار العلماء - آقا میرزا محمود.

تلگراف از جناب مستطاب ملاذالاسلام آقای آقا محمد مهدی زید افضاله

به خاطر کپای اقدس بندگان اعلیٰ حضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه ارواحنا فداه اسلاف داعی همیشه طرف توجه و مراحه سلاطین فردوس مکین بوده خود داعی چهل سال است که اختصاص در دعا گوئی و شاعت شاه پرستی داشته این دو ساله از این ترتیب مبتدعه ممانعت و بدین واسطه مورد تعرض مجلس واقع شد جناب صاحب دیوان حاکم سابق گواه است بعضی مغرضین گلپایگانی که حامی مشروطه بودند کسان خود را به تهران فرستاده از داعی شاکی شدند و مکرر به حکم مجلس و وزرای عظام داعی را به تهران احضار چون راجع به مجلس بود قبول نکردم امروز که اشعهٔ معدلت و استقلال دولت ابد مدت تابنده به شکرگزاری و دعا گوئی پرداخته چیزی که باعث زحمت عموم است وضع حکومت جناب انتصار السلطنه می‌باشد که به اغوای مغرضین ولایت از داعی شکایت می‌نماید که امر را شبهه کند و از گلپایگان و خونسار اشرار اهل غرض را بر جان و مال بیچارگان انداخته مکرر علمای گلپایگان و خونسار عرض کرده اولیای دولت

توجه نفرسوده هرگاه دریای ترحم ملوکانه در تلاطم آمده این حاکم با غرض را تبدیل بدعا کم رؤوف بیغرض فرمایند تفضلی درباره عموم و موجب مزید دعاگویی است. داعی دولت و خادم شریعت محمد مهدی.

تلگراف از محترمین و اعیان تبریز

توسط وزارت جلیله داخله خاکپای مهر اعتلای بندگان اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه اسلامیان پناه ارواحنا فداه جهال و رجاله قوم یه اغوای چند نفر سفهای بی سروپا اگر بعضی حرکات ناشایسته کردند که خاطر دریا مفاطر ملوکانه از رعیت خود که بجای فرزند هستند متضرر و محل غضب و سیاست شدند ولیکن از خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس ارواحنا فداه معلوم است.

چه از قومی یکی بیداشی کرد نه که را منزلت مانند نه به را

به اقتضای سروت و انصاف ملوکانه در این موقع بمدلول الکاظمین العیظ والعاقرین عن الناس رفتار فرسوده جمع الخیر صغیر و کبیر معصوم در زیر دست و پهای جلادان بی انصاف و در سهلکه هستند ترحماً مستخلص فرمایند در عفو لذتی است که در انتقام نیست استدعای عاجزانه است که عفو عمومی مرحمت شود که دعای اطفال و نسوان فقرا در محافظت آن وجود مقدس در درگاه خداوند بالقظم بی اثر نخواهد بود.

الاحقر میرزا علی مقدس - محمود مهندس - کریمخان کدخدای خیابان - داعی یوسف الحسینی - اقل الحاج والسادات سید محمد - الاحقر محمد علی - سید ابراهیم شاهگلکی - اقل الحاج علی ورثه - اقل الحاج حاجی - حاجی آقای ورثه - اقل الحاج میرزا آقای کهنمونی - اقل الحاج میرهاشم کهنمونی - سیرمصطفی - حاجی محمد - اقل الحاج محمد تقی کهنمونی - اقل ناس مهدی دلال - اقل السادات فریدالدوله - جا کر باقر.

تلگراف حاجی نظام الدوله از تبریز

توسط حضرت اجل آقای حشمة الدوله خاکپای جواهر آسای مقدس بندگان اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت شاهنشاه جمجاه اسلام پناه ارواح العالمین فداه در این موقع فتح و پیروزی که بحمدالله تعالی بیرق اسلام در تمامی ممالک ایران به توجهات شامسه ذات اقدس ملوکانه بلند شده بر قاطبه اهالی و خانه زادان مخصوص لازم بل واجب است که تبریک این موقع سعید را بمصدق اینکه الیوم انجزت انال ما وعدت که شامل حال است به عرض عاکفان آستان ملایک پاسبان برساند امیدوار است که انشاءالله از توجه مخصوص حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه ذات مقدس همیشه مؤید و منصور و در پناه خداوند بوده و اهالی ایران نیز در ظل عاطفت ملوکانه با نهایت رفاهیت مشغول دعاگویی ذات مقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه خواهند بود و این غلام خانه زاد

بی‌مقدار هم در جانفشانی حاضر و مترصد است که محض مزید افتخار از طرف اولیای دولت به‌رنحو اوامر مطاعه صادر و دستورالعمل مقرر شود به‌مزید خدمتگزاری و جانفشانی خود بپردازد. صالح و طالع متاع خویش فروشند— تا که قبول اقتد و که در نظر آید، غلام خانه‌زاد حسینقلی.

تلگراف جناب مستطاب نفع‌الاسلام علی‌بن موسی از تبریز

حضرت اشرف اعظم آقای وزیر داخله دام اجلاله تلگراف محترم که سنی بر خیرخواهی عموم و خصوص بود بنظر دقت ملاحظه شد مسلک آبا و اجدادی داعی نباید بر احدی مخفی باشد که همیشه طرفدار اصلاح بوده در مواقع عدیده در حفظ حقوق دولت و ملت اسلام از بدل مال و جان مضایقه نکرده‌اند و تعداد آن نوعی از رعونت است در این مقدمه مشروطه داعی به اقتضای عقل فطری و مکتبی و تجاربی که دیده و یا در تواریخ خوانده و یا از عقلا شنیده بود می‌دانست که چه مخاطرات عظیمه در پیش است و نباید رشته بدست عوام بیفتد کاری کنند که صد دانا در آن حیران بماند و تا مدتی در ترویج این نیت اقدامات کفایه نموده تا مقدمه معلومه سال گذشته پیش آمد داعی ترک وطن کرده بالاخره مجبور و مستأصلم کرده از سه منزل مراجعتم دادند چون دیدم که کار از نطق عقل خارج شده کم‌کم ترک معاشرت کرده و از ماه شوال بالمره انزوا گرفتم و در عرض چهارده ماه چه طعن‌ها و چه تویح‌ها در سر منبر در مجمع پنج‌هزار نفر که نکردم و اقدامات عوام را که مقدمه نتایج سوء بود با گریه و تأسف چه تهجینها که نمودم و حالی کردم که چرخ این انقلاب با کدام آب فساد که قانع بنیان استقلال دولت و ملت است می‌گردد و آب حیات جاوید دولت و ملت را زهرآلود کردن خلاف عقل است بالجمله بحکم طبع اصلاح‌جویی که بحمدالله طبعم بر آن مجبول است آنچه مقدورم بود گفتم و کردم چون هوای نفس جمعی را مخالف خود دیدم ترک ماجرا کردم و در این مقدمه حالیه هرچه در جزو با عدم نفوذی که داشتم سعی در اصلاح کردم فایده ندیدم بالاخره گوشه انزوا را سخت‌تر از اول گرفتم و در خانه خود را از پانزده روز به‌ایتنطرف بالمره بستم و گمانم این بود که اگر پاره‌ای عوام که از من دورند از من نپذیرفتند لااقل خواص و عقلا و کارآگاهان مسلک اقتصادی و اصلاحی مرا کماهو حقه می‌دانند و سعی من در حفظ حقوق حقه حقیقی دولت و ملت و زحماتم در ابتلاف و انقائ و اتحاد و وجود واحدشدن این دو بر همه مکشوف و مبرهن است و معارضاتم با اشخاصی چند که چندی در تبریز مرکز دوایر ترضیع حقوق شده بودند بر احدی مخفی نیست مجعلا آشوب‌طلبی و انقلاب‌جویی را برحسب حکم شرع و عقل منکر و در حفظ حقوق مملکت و سعی در ترقی مادی و معنوی آن خودداری ندارم و در ادای حقوق شرعیه و عقلیه بجز خدا از احدی متوقع تحسین نیستم و جز اینکه از اظهار لطفی که

بعد از ویران و دوران فرموده‌اند عرض استنان نمایم عرض دیگر نمی‌کنم.

علی بن موسی.

تلگراف جناب ملاذالاسلام امام جمعه نائین

توسط حضرت اجل آقای امیربها در جنگ دست شوکته به خاکبای فلکفرسای اعلیحضرت قدر قدرت همایون ارواحنا فداه از توجهات خاصه ملوکانه و رعیت‌پروری بر تمام دعاگویان دولت قویشوکت و عموم رعایا لازم است لیلانویهاراً دوام عمر و دولت اقبال اعلیحضرت شهریاری را از خداوند مسئلت نمایند.

دعاگوی وجود مبارک امام جمعه نائین.

تلگراف جناب مستطاب حجة الاسلام آخوند ملاحیب الله دست برکاته

و جناب ملاذالاسلام آقا میرزا محمد علی نراقی از کاشان

حضور مبارک جنابان مستطابان شریعتمداران حجج الاسلام والمسلمین دامت افاضاتهم تلگراف مطاع زیارت شد چون از بدل مراحم و الطاف بندگان اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه دین پناه خلدالله به‌عامه رعایا که در واقع ودایع آنهیه هستند بشارت داشت و از انتظام دارالخلافة و اطراف برای رفع بعضی مفسدات بین دولت و ملت اشارت فرموده بودید کمال تشکر حاصل نمود و دعای دولت روزافزون را بجا بگردید خصوصاً آنکه مبین اتحاد هیات مجموعه محترمه علمای اعلام و حجج اسلام بود امید است این فقره چون موجب قوام شریعت است مستدام باشد باتفاق آرا حصون دین مبین و توجه بندگان اعلیحضرت همایونی مبتدعین و مخربین ملت حنیف نتوانند بظرایف حکم مختلفه تخریب و تحریف قولی بین شریعت مطهره نمایند و ساده لوحان مردم را از جاده مستقیم قدیم خارج دارند و خدمات علما و سلاطین سلف را منهدم نمایند العبد ضعیف حبیب الله شریف - العبد خاطی میرزا محمد نراقی.

تلگراف حضرات علمای اعلام و اعیان عظام بزد

توسط حضرت اشرف وزیر دربار اعظم ضاعف الله اقباله به پیشگاه واقفان آستان ملک پاسبان اعلیحضرت سلطان سلاطین و قهرمان ماء وطن ناصر ملت و ماحی بدعت ایدالله ظل رآفته علی العالمین به عرض می‌رسانم که چنانچه تمام وجود اهل اسلام زبان گردد با هزاران بیان از عهده تشکرات اقدامات ملوکانه در دفع مفسدات ملک و ملت نتوانیم برآید داعیان در هیچ حال جز سلطان اسلام را نشناخته و بغیر از او اسر ملوکانه از دیگری اطاعت و همراهی نکردیم چنانچه در طی تلگراف قبل به عرض همایونی رسانیدیم ولی بوجه لزوم محض نمودن طریق دعاگویی بعرض اقدس ملوکانه می‌رسانیم که

دوسال است که اهل بلد عموماً گرفتار فساد چند نفر مفسد گردیده که هر روز بعنوانی طرح فسادى انداخته گاه ندادن مالیات را وسیله فساد قرار داده و گاه تظلم از مشیرالممالک را عنوان می نمودند و حال آنکه جز صلاح و اصلاح بلد از مشیرالممالک چیزی ظاهر نگردیده و مادامی که امر ملوکانه بحرکت ایشان به یزد شرف صدور نیابد بسیاری از مفسد اصلاح پذیر نخواهد بود از پیشگاه حضور مهر ظهور ملوکانه مستدعی که اقلاً امر به دفع و رفع چند نفر مفسد شرف صدور یابد که بلد و اهل بلد آسوده گردند و مشیرالممالک را هم محض اصلاح بسیاری از امور بحرکت به یزد ماسور فرمایند داعیان دولت و خادمان ملت صدرا العلماء — محمدجعفر — شرف الممالک — نظام العلماء و کیل سرکار فیض آثار محمد رضوی.

تلگراف جناب ملاذی الاسلام آقای میرزا محمدحسین و امام جمعه

کرمان و غیره

توسط حضرت اشرف صدراعظم حضور مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه و سلطانه عرضه می دارد دستخط مبارک که وعده مرحمت اساس مشروطیت بود توسط ایالت جلیله عموم علما و قاطبه اهالی زیارت کرده از زیارت دستخط تلگرافی بی اندازه و انقلابی بی نهایت عموم دعاگویان و رعایا را حاصل شده هر این دوساله هرج و مرج جز اتلاف دماء و اموال و نوامیس مسلمین نتیجه نداشت و ضرر عمومی به تمام رعایا که به تلگراف نمی گنجد داد چون حفظ دماء و اموال مسلمین و حدود مملکت فریضه ذمه اعلیحضرت اقدس است لازمت دعاگویان عرضه به داریم اگر چنانچه اساس مشروطیت جدید بطوری که دستخط فرموده اند موافق با احکام الهی و شرع مقدس نبوی (ص) است که متشکرانه به بذل این موهبت در ایفاد دعاگویی دوام عمر و دولت اعلیحضرت می کوشیم و اگر بهمان وضع سابق است و هرج و مرج را بازدیداد و درتانی اموال و نوامیس ما بیچاره ها در معرض تاخت و تاراج الواط و اوپاش است بهیچوجه به همچو موهبتی راضی نیستیم کرمان که دوسال است یکنفر شب تا صبح آسایش نداشته باندازه ای اموال ما بیچاره ها تلف شده و تقریباً دوسه ماه است بواسطه قدرت اعلیحضرت و ورود ایالتی مثل ایالت حالیه آن اغتشاش مبدل به نظم و آسایش شده و اهالی آسوده و راحت شدند سزاوار نیست بعد از این موهبت عظمی که به ماها شده درتانی هرج و مرج شده و سلب نعمت از ماها شود خوب است مقرر شود در عوض لفظ مشروطه که باعث اینهمه بی نظمی است کلمه مشروعه دین احمدی باشد.

اضعف داعیان میرزا حسین — محمدحسین — امام جمعه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۲۶

تلگراف کرمان انجمن زردشتیان

بتوسط جناب ارباب جمشید حضور مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنا العالمین فداء قربان خاکپای معدلت فرسای مبارکت گردیم در این موقع که بنیروی عدالت شهریاری اغتشاشات ایران ببدل به آسایش و هستی این طایفه ضعیف شاهپرست تا حدی از پنجه اشزار رها شده تشکرات صمیمی را تقدیم آستان معدلت بنیان همایونی داشته در ظرف مدت هرج و مرج اهل بیت ضعیف بکلی از حقوقات زندگی مسلوب الاختیار و مهارسپرده دست اشزار بودیم بشکرانه این نعمت کبری که باز باهتزاز شمول معدلت مشمول خسرو ایران پناه خاطر مبارک شاهنشاه به سرکوبی اشزار و آسایش بلاد تأمین حال عباد متوجه و مصمم گردید از خداوند تعال درخواست داریم این دوره سلطنت جاوید آیت تا ابد به سعادت همدم و ذات مقدس شاهنشاه جهانبخت در اریکه جهانبنایی بتوفیق نصرت توأم ماناد تراج امیدوار چنانیم به توجهات ملوکانه و تفقذات شاهانه امر مواکبید در تأمین و جبران خسارات زمان ماضیه من جمیع جهات این ملت ضعیف به بندگان اجل ایالت جلیله کرمان مدظله متعالی شرف صدور یابد اقدامات وافیه در حفظ حقوق و ترفیه حال ما بیچارگان ضعیف فرموده بکلی دست اشزار و موانعین حقوق را از سر این طایفه مظلوم کوتاه فرمایند تا مرفه به دعای ذات مقدس ملوکانه ارواحنا فداء و امر رعیتی اهتمام نمایند.

امیدواران شاهپرست انجمن ناصری زردشتیان کرمان.

تلگراف عموم اعیان و اشراف کرمان

بتوسط حضرت مستطاب اجل اشرف افتخام صدارت عظمی مدظله العالی به خاکپای فلکفرسای اقدس همایونی اعلی ارواحنا فداء دستخط جهان مطاع مبارک که مبنی بر تجدید مجلس شورای ملی و اعطای مشروطه و تعیین و کلا بود زیارت گردید این جاننثار اباعن جدپرورده نعمت دولت و خانه زاد اعلیحضرت قدر قدرت هستیم به جز شاهپرستی شیمه و دیدنی نداریم در این دو سال که عنوان مشروطه در خطه ایران شد احدی به جان و مال و عرض و ناموس خود ایمن نبوده هر فتنه جوئی بعنوان آنکه حامی مجلس مقدس است خود را مالک الرقاب دانسته آنچه خواست کرد به خدای قاهر قادر غالب و به تاج و تخت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی که در این دو سال دو ساعت خواب راحت به چشم عموم خانه زادان نرسیده چه جانها که تلف شد چه پرده های عرض و ناموس مسلمانان که پاره شد چه مالها که به تاراج رفت چه قرینه های معتبر که غارت شد جمیع ابواب دادوستد مسدود جمیع املاک به قیمت ثلث تنزل کرده ملکی که در سه سال قبل هزار تومان ارزش داشت در این دو سال طوری تنزل کرده که امروز در چهارصد تومان پول نقد بستری نخواهد داشت قالی و سایر امتعه کرمان بهمین متوال

بهر جهت طوری تمام طبقات مردم از اعلی و ادنی و خاص و عام و غنی و فقیر ناامید شده بودند که این بذل توجه آخری بندگان اعلی حضرت اقدس همایون را در اصلاح حال رعیت فقط بفضل مخصوص دانستند از خداوند قادر منتقم و توجه امام زمان عجل الله فرجه تا الحمد لله از برکت آن وجود مسعود مقدس ارواح العالمین فداء ییچارگان در مهد امان آسوده و هر کس خود را صاحب جان و مال و عرض و ناسوس و همی خود دانسته با نهایت تشکر و دعاگویی مشغول اصلاح خرابیهای وارده شد که پاره‌ای ابداء اصلاح پذیر نیست و پاره‌ای یکسال و دو سال وقت می‌خواهد تا به اصلاح اولی خود برسد چنانکه الحمد لله در این اندک وقتی که ایالت کرمان مقوض به ایالت حالیه شد به مراقبتها و دقتهای مخصوص که با حسن سلوک در انتظام امور مملکتی کرمان فرموده‌اند طوری مردم آسوده و امیدوار شده و رفع غالب هرج و مرجها را نموده‌اند که عموم مردم به دعای دوام عمر مبارک می‌گذرانند در صورتی که خاطر خطیر ملوکانه بر صدق تمام عرایض صادقانه خالصانه خانه‌زادان دولتخواه آگاهی تمام دارد پس صدور این فرمان جهان سطاع نتیجه کدام گناه و تقصیر خانه‌زادان است که باز مبتلای به این درد بیدرمان شویم در کمال عجز و انکسار به آستان طیب آگاه می‌رسانیم که اگر فرمان قضا جریان بر قتل عموم خانه‌زادان صرف صدور باید هزار مرتبه بهتر و گوارا تر از اوضاع مشروطه و گرفتاری دست اصرار خواهد بود دیگر صلاح مملکت خویشی خسروان دانند.

عموم اعیان کرمان سالار نصرت - موقر الملک - نصره العماک - مختار الملک - مستعان الملک - سایر اعیان و اشراف کرمان.

تلگراف وجوه علما و حصون اسلام و رجال عظام از همدان

بتوسط جناب مستطاب اجل مختار الدوله دام اقباله به آستان مبارک بندگان اعلی حضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطانه حکومت جلیله حسب الامر همایون مبارک مراتب عطوفت و مراحم خسروانه قاطبه اهالی همدان از علما و سادات و اعیان و اعزّه و رعایا در امیت و اطمینان کامل مثل آفتاب تابان روشنی بخش گشته بود ابلاغ نموده دلها را خرم و زبانها را ثناخوان گردانید ادام الله النعم و دفع التهم بحمد الله شهر در نهایت امیت و عموم رعایا و تمام طبقات مردم به آسودگی مشغول دعاگویی و منتظر اوامر ملوکانه هستند.

دعاگویان صمیمی - آقا حسین - حاجی شیخ باقر - آقا ابراهیم امام جمعه - حاجی میرزا حسن - حاجی میرزا حسین - شیخ الاسلام قاضی - آقا سید محمد - آقا تقی - محمد علی میرزای مشکوه الملک - محسن میرزای اسرنبچه - میرزا سید احمد شریف الملک - میرزا ابوطالب مستوفی - میرزا جعفر خان ذوالرباعین - رئیس التجار - عموم تجار و

بتاریخ ششم جمادی الاخری

تلگراف شیراز از حضرت ملاذالاسلام والمسلمین آقای قالی اسیری دامت افاضاته

توسط جناب مستطاب اشرف افخم آقای مشیرالسلطنه دامت شوکتہ حضور رافت ظهور اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه و سلطانہ الحمد لله الذی ایدک ولیہ و نصرک بنصرته و فتح نک فتحاً سینہ بعد از عزل و حرکت سرکار والاضل السلطان مملکت فارس راحت و اهالی به شاه پرستی در کمال اطاعت متقاد سیدلاری شب هنگام فراراً به محل خود عودت مفسدین مخفی و کل ما جاؤ به السحران الله سبطله ان الله لا یصلح اعمال المفسدین انشاء الله از برکت وجود حضرت حجه الله ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و از اقبال بی زوال و بخت بلند اعلیحضرت شہریازی امید است هر یک به ترازای عمل خود برسند والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته.

الداعی الدولة والخادم الشریعة محمدالموسوی قالی اسیری.

تلگراف عموم علمای اعلام و اعیان عظام از رفسنجان

بدخاکبای مبارک اعلیحضرت اقدس همایون خلدالله ملکه و سلطانہ ارواحنا فداہ عرضہ نمانت می نماییم از دستخط مبارک همایونی که بتوسط جناب مخبرالدوله عموم اغائی ایران را مورد سباهات فرموده بودند فدویان نیز قرین افتخار و نهایت تشکر و امیدواری را حاصل نمودیم امیدوار از برکات مراسم ملوکانه عنقریب هرج و مرج بلاد خصوص از این صوب رفع و از فتنه مفسدین و شر اشرار آسودگی حاصل شود جان نثاران هم بقدر مقدور در استمال اواصر ملوکانه و فرمانبرداری و اطاعت و انقیاد و رعیتی خود حاضر و از خود جان و مالی نداریم ظل ظلیل اقدس ظل اللہی مستدام باد.

فدویان علما و اعیان و تجار و سایر اهالی رفسنجان سیدابوالقاسم — محمدتقی — محمدعلی — اسمعیل — محمدعلی — یوسف — علی اکبر.

تلگراف حضرات حجج اسلام قم دامت برکاتہم

حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شہریازی خلدالله ملکه و سلطانہ بشارت ملوکانه تلگرافاً کہ نفس صریح بود بر مساعدت و عمرامی مشروطه مشروعه و عزیمت مجدانه شاهانه بر محو آثار ظلم و عدوان و کفر و ظغیان و رفع هرج و مرج مستتر در بلاد ایران کہ باعث شد بر تلف شدن نفوس و هتک اعراض و نهب اسوال یحیی نہ وص از

عهدۀ تحریر قلم و تقریر لسان بیرون است موجب مزید تشکر این خادمان شریعت و داعیان دولت و ملت گردید بلکه عموم اهل اسلام را که از دست تعدی مفسدین بیدین در این مدت دلهای مرده و خونهای افسرده بود حیاتی تازه و سسرتنی بی اندازه حاصل شد الحق قلب منیر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی آینه صافی تمامی ملت است قاطبۀ حجج الاسلام و فقهای اعلام بالتمامی اهل اسلام در همراهی مشروطه مشروعۀ و تقویت مذهب جعفری رفع الله اعلامه حاضر و مهیا در بدل مهج و خوف لجاج عن آخره کلمه واحده هستند و اگر از طرف پاره‌ای از منحرفین و مفسدین در این زمان به اغوای بعضی از شیاطین تهران برخلاف مقاصد حقۀ ملوکانه مخایره و تلگراف شود باعث تشویش خاطر مبارک اعلیحضرت همایونی گردد فانیها نفحت بالاضرام فکن بعون الله کالجبال الراسخ لایحرقه العواصف و عمده اغتشاش این بلد از مهوریت حکومت است بجهت مقاصد شخصی خود از دست این مغرضین انشاء الله امید است به تبدیل حکومت این بلده طیبه از اینگونه آلودگیها پاک و پاکیزه شود.

داعی محمدصادق الحسینی - احقر محمدصادق قمی - الحقییر محمدحسن قمی.

تلگراف جناب ملاذالاسلام آقای حاجی میرزا محمد قمی سلمه الله

حضور مراحم ظهور بندگان اقدس همایون شایسته اسلابیان پناه خلدانۀ ملکه و سلطانه معروض می دارد بواسطۀ عدم قدرت بر توقیف مجادف با حرکت موکب همایونی به باغشاه به عزم دعاگویی و توسل وارد تم شده تا آنکه بخدمت از توجهات حجة عصر ارواحنا فداء و مساعی جمیلۀ خسروانۀ اعلیحضرت ظل اللہی عود اسلام و عید مسلمانان شد عموم اسلامیان خاصه اهل قم از آن سوخت عظمی شاگرد دعاگویی افسوس که بعدودی مفسد با کمال تجری در اشاعۀ اغراض باطله آزاد خصوص از صدور دستخط آفتاب نقط که مشعر بر عنایات شاهانه و تأسیس عدلیه بود زیاده بر جسارت افزوده و به خیالات فاسده مشغول جلوگیری و قلع ماده مغرضین جداً موقوف به اوامر مطاعه ملوکانه است.

اقل خدام شریعت الداعی دوام دولت محمدین حسن قمی ۱۳ جمادی الاولی.

صورت تلگراف و مکتوبی است که از طرف حضرات علمای اعلام

و حصون اسلام مازندران دامت افاضاتهم شرف صدور یافته

بتوسط حضرت مستطاب حجة الاسلام آیه الله فی الانام آقای حاجی شیخ فضل الله دامت برکاته به ساحت قدسی اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایدانۀ جسته و انصاره معروض می داریم که دو سال بود گرفتار هیاهوی مشروطه طلبان و آشوب خواهان که غالباً از ارادل و اوپاش مملکت بودند آنچه خواستند گفتند و کردند از اشتها کتب ضلال و

روزنامه‌جات کفریه و هتک عرض و شرف رؤسای دین و ملت و نهب اسوا و خونریزی در اطراف مملکت ایران و سلب امنیت و تقویت کفر و تضعیف اسلامیان تا کار را بجایی رساندند که قلب مبارک اعلیحضرت همایونی از عموم دعاگویان منکسر شده مجال رسیدگی و توجه به امور رعیت که فرزندان سلطنت هستند نمی‌فرمودند همه امورات مملکت و مسلمانی از دست رفته سلسله جلیله علما که حافظ قوانین محکمه آئیه هستند از تکالیف آئیه بازماندند بواسطه شرارت اشرار در گوشه و کنار مخدول و پنهان شدند تجار که مایه ثروت اهالی هستند دست از کسب و معامله کشیدند و اگر هم یکنفر بیچاره حمل جنس از بلادی به بلادی می‌کرد مالک او نبود باز بملاحظه اینکه مبادا مورد مواخذة اعلیحضرت شویب همه را تحمل کردیم تا اینکه بحمدالله از توجه صاحب شریعت و همت بلند ملوکانه صدای توپ اسلام بلند شد و شر آنها از سر این دعاگویان کم شد حالیه دوباره شنیدیم دستخط اجازه تشکیل مجلس و تجدید اوضاع سابقه به آنها مرحمت فرموده عموم دعاگویان آرام نداریم و بعین می‌بینیم که اگر خدا نخواست مشروطه دوباره برپا شود دیگر اسخی و رسمی از شریعت و دین چیزی باقی نخواهد ماند لهذا صریحاً عرض می‌کنیم چون این مسئله مضر دین و مذهب است نه مجلس می‌خواهیم نه مشروطه چنانچه این امر راجع به دنیای محض ما بود جای سکوت و تحمل بود لیکن چه کنیم چون امر دین و مذهب است مجال از برای سکوت نخواهد بود لهذا تا جان و مال داریم در دفع این اساسی حاضریم اعلیحضرت همایونی را به روح پاک ائمه اطهار علیهم السلام قسم که دوباره راضی به زوال استقلال دولت ائمه عشری نشوند در تحت لوای معدلت همایونی آسوده و مرفه الحال بوده به دعای بقای ذات ملکوتی صفات مشغول باشیم آفایش محمد و شمس العلماء اللهم انصر من نصر دین محمد صلی الله علیه و آله سیما شیخنا و ملاذنا دام بقائه

انعقاد مجلس مشروطه بدعت و حرام است و اعدام آن واجب و قد حکمت بذلک والله احکم الحاکمین حرره الاحقر شیخ العراقین.

صریحاً عرض می‌کنم که بعد از انعقاد مجلس شوری محسوس و مشاهده شد که تغیر احکام شرع خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله و تذلیل اهل للام بوده حرام و خلاف دین مبین است حرره الراجی غفور به الکریم.

جای شبهه از برای احدی از مسلمین در حرمت اساس می‌شوم مشروطه نخواهد بود حرره الاحقر.

بسم الله وله الحمد ذلک الكتاب لاریب فیه حرره الاقل.

چون قول مشروطه طلبان در ملاء قول مسلمین و قول ایشان در خلاء مثل افعال و آثار فعلیه ایشان افعال و اقوام ملحدین امر بر رؤسای ملل مشتبه اطاعت در خصوص واقعه حرام و اللعنة علی اعداء الله والامناء والاولیاء والمسلمین.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این مجلس مشروطه که بالعیان در این بلده مشاهده شد و از سایر بلدان اسلام اوضاع آن را متواتراً نقل نمودند که موجب اختلال نظام امور مسلمین است معاداً و معاشاً بحکم عقل و شرع حرام است حرره الاقل الاحقر.

صورت سنوال و جوابی که از حضرت مستطاب سیدالفقها والمجتهدین
 محیی شریعت سید المرسلین المولی المعظم والاستاد المکرم آقای آقا سید
 محمد باقر مدرس اصفهانی درجه دامت افاضاته شرف صدور یافته

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حجج اسلام و مروجین شریعت خیرالانام دارالسلطنه اصفهان دامت برکاتهم چه می فرمایند در این مجلسی که در تهران تشکیل شده و به خیال اینکه مروج شریعت غرا می باشد عامه مسلمین جانها فدا کردند و اسوال و اعراض هدف تیر بلا کردند که حاجت شرح نیست که در ظرف این دو سال از برای هر عاقلی نتایج آن مکشوف است آیا جایز است انعقاد چنین مجلسی در شریعت مطهره یا خیر مستدعی آنکه رأی مبارک را در صدر این ورقه مرقوم فرمایند.

وكان ذلك في ربيع الثاني ۱۳۲۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مفاسدی که ظهور نمود در این دو ساله از جهت پیاشدن این مجلس از حد و حصر بیرون است و از جمله امهات آنهاست رواج مذاهب باطله و منها اضحلال طریقۀ اسلام از جهات متکثره بلکه متصدی شدن کسانی که در زمره مروجین احکام شرعیه محسوبند از برای ترویج محرمات و اضحه یا نهی نکردن از عاملین با تمکن از نهی یا نشاءشدن از عاجز شدن سایرین از نهی از منکرو منها توهین شدن به صاحب شریعت و ارکان اسلام و به بعض احکام شرع و منها کثرت توهین به علمای اعلام و رفع قبح آن در اکثر انظار یا یخصوص بعض آنها حتی از کسانی که باید اظهار عدالت و تقوی آنها بکنند با توهین مؤمنین محترمین و منها انتشار بعمل مساوات میان مسلمین و کفار در دیت و قصاص از خود اهل مجلس که یک فقره آنرا خود فی الجمله در کار بودم بلکه اخذ کردن مسلم از برای قصاص از برای کافر بمجرد تهمت بلکه مشهور شد کشته شدن چندین نفر بجهت یک کافر بلکه با تعدیات دیگر و از آن طرف در بسیاری از موارد قتل مؤمنین و جرح به آنها بالقره انتقام از آن مرتفع و منها کثرت انتشار فحش میانۀ مردم و هرزگیهای بی میزان و اندازه و ظللهای بی میزان و مأخذ فراش و غیره و منها رفع امنیت که موجب قتل یکدیگر و نهب اموال و دزدیها در طرق و آبادیها منتشر و منها آنکه از

قبل خود اهل مجلس منع کردن حمل مردم اجناس از مال خود از قبیل برنج و غیره به سایر بلاد و گرفتن مقداری پول از هر که می خواهد حمل بکند بلکه صدمات دیگری که بعضی از برای من نقل کردند و بالجمله مفاسدی که از جهت خصوص پیاشدن این مجلس پیدا شده از حد و حصر بیرون است و اعانت کردن بر پیاشدن چنین مجلسی از چندین جهت حرام است که از جمله آنها اعانت بر اثم باشد بلکه در این اوقات که مجلس بین رفته اقامه آن مفاسدش اکثر است و اعانت کردن بر آن حرمتش اشد است. ازید از این مجال بیان نیست و الا حرف بسیار است والله الموفق والمعین.
حرره باقرین المرتضی الموسوی.

صورت سوال و جوابی است که از طرف حضرات علمای اعلام و حصون

اسلام ساری دامت افاضاتهم شرف صدور یافته

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض انور حضرات حجج اسلام و حماة احکام مدالله ظلالمهم می رساند در توفیق رفیع خطاب مستطاب چنین صادر گردید که اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادینا از جمله وقایع بزرگ مستحدثه که تکلیف حتمی ما معاصر مسلمین رجوع به شما سلسله مجتهدین عظام و نواب عام امام علیه السلام است واقعه مشروطه است که موضوع و نتایج و آثار آن را در همه اصقاع این مملکت دیدید و شنیدید اصول عمده مشروطیت که در تمام ممالک خارجه ارباب ملل متفرقه مؤسس داشته اند حریت و مساوات است و در آن ممالک که کتاب آسمانی و قانون روحانی ندارند برای تنظیم معاش خود قوانین مشروطیت معمول به و مخترع داشته اند آیا در ممالک اسلامی خاصه اثنی عشری تکلیف اهل ایمان در مساعدت با آن اساس و عدم همراهی با آن چیست مستدعی است حکم الله واقعه را مرقوم و به خاتم شریف مختوم فرمایید.
قال الله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون وما علی المحسنین من سبیل

جواب صادره از طرف حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای شیخ کبیر

وجم غفیری از سایر فقها عظام دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون - افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستون چون اغلب از احکامات محکمه الهی جلت عظمته مبنی بر عنوان عدالت و دیانت می باشد مشروطیت و حریت که مشتمل است بر تسویه بین مسلم و کافر و عادل و فاسق و جاهل لاشک و لاریب فی حرمتها و چنانچه کسی حلال بداند تقویت آن را و اعانت نماید اساس آن را از ریفه اسلام و ایمان و عقل خارج است در

این مدت دو سال آنچه از مشروطه و مجلس دیدیم و شنیدیم جز سفک دماء محترمه و نهب اموال و تقویت اهل ضلال و نشر انواع منکرات و هتک شرف رؤسای دین و ملت و تجری اهل شقاق و نفاق دیگر چیزی نبود فعلی هذا اعانت مشروطه و مجلس حرام و بدعت است و تجدید آن هدم یتیان اسلام و تقویت آن تضعیف قوانین شریعت حضرت خیر الانام (ص) و تسدید و تشدید آن معاندت و محاربه با امام زمان است عجل الله فرجه لقد حکمت بذلك و قد صدر الحکم یده من الاحقر قولاً سابقاً.

نقده الجانی محمد حسن الکیبیر - الاحقر شیخ جعفر - الاحقر علی اصغر - الاحقر محمد رفیع - الاحقر شیخ یوسف - الاحقر شیخ مهدی - الاحقر محمد - الاحقر شیخ علی امام.

جواب صادره از ناحیه جناب ملاذ الانام ثقة الاسلام والمسلمین آقای آقا

شیخ سلمان و جل کثیری از علمای اعلام دامت افاضاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم واقعه مشروطیت مملکت ایران از جمله امتحانات الهیه بود که بندگان خود را آزمایش فرماید لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی بینة در بدو امر مقصد محترم عدل و آسایش را بهانه کردند و بعد از شروع در کار مفسدین و متحرفین وارد شدند و هر روز یک عنوانی روی کار آوردند و هرج و مرج را در مملکت شایع کردند هزاران نفوس و اموال و اعراض محترمه را بباد فنا دادند نعوذ بالله من شرورهم حقیقتاً خوب امتحانی دادند و چشم جبت و طاغوت را به اعمال ناشایسته خود روشن کردند و آنچه سفارش حضرت ختمی مرتبت (ص) درباره دین متین و قرآن مبین فرموده بود پشت سر انداختند گمان ندارم در همه این مملکت صد نفر طالب آن هرج و مرج بوده باشد و می توان گفت همراهی با مشروطه محاربه با امام عصر عجل الله فرجه است و حرمت تجدید و تأسیس آن بر همه مسلمین واضح و مبرهن است و نقد حکمت و قضیت به والله خیر الحاکمین.

حضور شریعت دستور حجج اسلام قاطنین در عتبات عالیات دامت ظلالمهم معروض می دارد چه می فرماید در همراهی یا مشروطه و عمل بقوانین موضوعه جدیده که برای اهالی ایران نوشته اند آیا عمل به آن قوانین موضوعه جدیده لازم و واجب است یا خیر استدعا آنکه جواب را در صدر عریضه مرقوم و مرحمت فرمایند که تکلیف شرعی عباد الله معلوم شود ایام افاضت و افادت مستدام.

بسم الله خیر الاسماء

چون این سؤال از وظیفه این داعیان خارج است و نمی دانم از مشروطه چه اراده دارند مرقوم می شود اگر مراد مشروطه عمل به احکام قرآن مجید و شریعت سید المرسلین (ص)

است هیچ شبهه نیست که لازم است بر تمام مسلمین که همراهی از او بنمایند و معلوم است نبی اکرم (ص) در شریعت مطهره تمام احکام را ذکر نموده‌اند و اتمام دین و کمال او را از احکام و سیئات فرموده و هیچ مسلمی در این امر شک ندارد و الا خاتمیت حضرت رسول (ص) صحیح نبود پس بنابراین عمل به قوانین موضوعه جدید را که مرقوم نموده‌اند در سؤال تفهیمه‌ایم که چه بوده است مراد از او چون امور شرعیه وضع جدید نمی‌خواهد علمای اعلام قدس الله ارواحهم از صدر اسلام مرقوم فرموده‌اند و بجهت اعمال مسلمین فارسی هم نوشته‌اند و اگر مراد به مشروطه عمل به قوانین موجود در ممالک خارجه است چنانچه بعضی از مطبوعات از ایران مشاهده شده است معلوم است که این امر با شریعت سید المرسلین (ص) بلکه با هیچ شریعت و مذهبی درست نمی‌آید که امورات به اختلاف بلدان و اقطار و ازمان فرق کند بلکه این واضح بر هر عامی است و قابل سؤال نیست و تفهیمه‌ایم که چه مقصود بوده والله اعلم.



کتاب پنجم بیاد قاضی قزوینی

قیام تبریز

قیام تبریز در راه آزادی و بیاخاستن جماعت معدودی برضد یک دولت ستمگر که به تمام وسایل مجهز و از باده نخوت و کامیابی سرست بود نه فقط یکی از صحنه‌های پرافتخار نهضت مشروطیت ایران را تشکیل می‌دهد بلکه یکی از حوادث مهمی است که در تاریخ عمومی جهان ضبط و جاویدان خواهد بود.

اگر بخواهیم وقایع و حوادث قیام تبریز را به تفصیل بنگاریم باید لااقل یکی از مجلدات این تاریخ را بدان اختصاص بدهیم ولی بطوری که در جلد اول این تاریخ نوشتم خوشبختانه یکی از فرزندان محقق این آب و خاک (مرحوم کسروی) این خدمت ملی را انجام داده و در تحت عنوان «تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان» قیام تبریز را به تفصیل نگاشته و در دسترس عموم گذارده است. با قدردانی و ستایش از رحمتی که نگارنده تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان تحمل نموده و تصدیق شایستگی او در تحقیق و تجزیه و تحلیل از نظر حقیقت‌گویی از ذکر یک نکته دقیق نمی‌توانم خودداری کنم و آن نکته اینست که کسانی که تاریخ انقلابات ملل و تحولاتی که در میان اقوام و اسم ظهور کرده نوشته‌اند بعضی در متن وقایع بوده، یعنی در مراکز ملی و مجامعی که مغز جامعه انقلابی را تشکیل می‌داده، شرکت داشته و احاطه و اطلاع از روز مسائل و کمون وقایع داشته‌اند و در حقیقت از سلسله جنبانان دستگاه اعصاب انقلاب بوده‌اند و بعضی دیگر در حاشیه حوادث و دور از وقایع بوده و آنچه شنیده و یا دیده‌اند به رشته تحریر در آورده‌اند.

مرحوم کسروی با اینکه مرد مطلع و محقق بود متأسفانه در مراکز انقلاب راه نداشته و بطوری که اشاره کردیم در حاشیه آن نهضت راه می‌رفته و آنچه را که از دور مشاهده می‌کرده به رشته تحریر در آورده و قضاوت نموده.

بهمین دلیل کتب کسروی بیشتر حاوی ذکر وقایع است و فلسفه حوادث در آن دیده نمی‌شود. نگارنده برای آنکه این دوره تاریخ از هر جهت کامل باشد با احزابی که هسته مرکزی قیام تبریز را تشکیل داده بود و با عناصری که موتور آن دستگاه بودند تماس پیدا کرده و به پرونده‌های مراکز انقلابی راه یافته و اجتهادات مستخرج و

اطلاعات بدست آورده را در صفحات این تاریخ منعکس نموده.

گودنای محمدعلیشاه و یا بهتر بگوییم نقشه دولت استبدادی روس که از دیرزمانی با سهارت برای از میان بردن قیام ملی ایران تهیه شده بود غفلتاً چون صاعقه بر سر ملت ایران فرود آمد و همه را گیج و سهوت کرد ولی خوشبختانه مشروطه خواهان تبریز عاقلگیر نشدند و بهمین جهت توانستند سر بایستند و در مقابل دشمن آزادی پایداری کنند.

مشروطه خواهان تبریز به خوبی محمدعلیشاه را می شناختند زیرا سالها با او سروکار داشته و از خبثت او با اطلاع و یقین داشتند که این سردنایک شیر یا زود ضربه مهلکی بر بیکر مشروطه جوان که هنوز سبانی اش مستحکم نشده و پایه هایش در روی زمینه مستحکمی استوار نگشته وارد خواهد آورد و از تحریکات محمدعلیشاه در ایلات و عشایر آذربایجان بخواهی مطلع بودند و از رابطه سران فتودال مستبد آذربایجان با روسها آگاهی داشتند و از تهیه هایی که در شهر تبریز و ایلات برای هجوم به سراگز ملی می شد با خبر بودند و خود را تاحدی در حال آمادگی و حاضر باش نگاهداشته بودند. و کلای تبریز مخصوصاً تقی زاده - مستشارالدوله - حاجی میرزا ابراهیم آقا که از رهبران انقلاب بودند با موکلین خود در تماس بوده و به وسیله تلگرافها و بخارات حضوری انجمن ایالتی تبریز و سران ملیون را از وحامت اوضاع و خطری که در پیش بود آگاہ می کردند، این بود که از چند روز پیش از آنکه مجلس به توب بسته شود در دست مستبد و مشروطه که در تبریز در مقابل همه قرار گرفته بودند در حال آماده باش بودند و یاری صبری و لگرمانی انتظار وقایع و پیش آمدهای تهران را می گشتند.

مسئدین تبریز که از طرف علمای آن ساکن رهبری می شدند و انجمنی به نام انجمن اسلامی تشکیل داده و در آنجا نوای خود را متمرکز کرده بودند بهتر از مشروطه خواهان از حقایق امور اطلاع داشتند زیرا آنان دائماً با محمدعلیشاه و دربار باغشاه در تماس بودند و دستور می گرفتند به علاوه قنسول روس سفیر تبریز آنها را مطمئن کرده بود که دیری نخواهد نشست نه انقلاب ملی سقوط خواهد کرد و محمدعلیشاه بر اوضاع مسلط خواهد شد و کارها بر طبق آسأل آنان خاتمه خواهد یافت.

همه روزه سران مستبدین به ریاست حاجی میرزا حسن آقا حقیق و محمد حسن که با مکرر نامه آنها را در محلات پیش نوشتیم و در آنجا همه به چه می خواستند می خورد. کثیر علمای تبریز در اسلامیه جلسه می کردند و عهد بسته می کردند که هر چه در دسترس خود جمع کرده منتظر رسیدن آخرین خبر ایران بودند. این صفت محض اجلی و مشروطه خواهان نقشه در دسترس و خلاصه هر دو گفتار من مشهور بود.

حربه تکفیر که برنده‌ترین اسلحه استیداد است هر روز بدست آخوندها تیزتر می‌شد و جماع دین برای سرکوبی آزادی از آستین کسانی که خود را رهبر دین می‌دانستند نمایان‌تر می‌گردید.

با آنکه مشروطه خواهان با نگرانی و اضطراب سخت‌ترین دقایق را می‌گذرانیدند و منتظر اخبار تهران بودند احتیاط را از دست نداده عده‌ای افراد مسلح که در اختیار خود داشتند گرد انجمن و مواکز ملی جمع نموده و افراد را به بیداری و استقامت در راه حق و عدالت تشجیع می‌نمودند، مجاهدین در خیابانها و میدان عمومی و مقابل تلگرافخانه رژه می‌رفتند و خطبای ملت مردم را به اتحاد و بیداری در مقابل استبداد دعوت می‌نمودند.

همانطوری که مردم تبریز مخصوصاً مشروطه خواهان محمد-

نگرانی محمدعلیشاه
از اوضاع تبریز

عقبشاه را می‌شناختند و به خوبی از خیانت کاری و اجنبی-
پرستی او آگاه بودند و از بدو طلوع مشروطیت با همه تظاهرات
مشروطه طلبی که گاه‌گاهی برای قریب دادن مردم از خود

نتان می‌داد کمترین اعتمادی نداشتند و یقین داشتند که دیر یا زود باید با آهن و آتش حساب خود را با آن مرد سفاک تصفیه کنند. محمدعلیشاه هم مردم تبریز را بخوبی می‌شناخت و از بیداری و سرسختی آنها اطلاع داشت و یقین داشت که اگر همه شهرستانها از پای درآیند و مجلس شورای ملی از میان برداشته شود، مردم شجاع و سخت کمان تبریز دست از مقاومت برندخواهند داشت و به سهولت تسلیم نخواهند شد. بهمین جهت پیش از آنکه مجلس را به توپ ببندد بیشتر سعی خود را معطوف سرکوبی مردم تبریز و ویران کردن آن آشیانه آزادیخواهی می‌نمود.

با اینکه هزارها فرد مسلح در اطراف انجمن اسلامی جمع کرده و بیش از نیمی از شهر تبریز در تصرف مستبدین بود و روز بروز دامنۀ نفوذ و قدرت آنها افزونی می‌یافت و به دستگیری روسها کلیۀ افراد متمکن و متنفع به طرف انجمن اسلامی تمایل پیدا کرده بودند، به کلیه رؤسای ایلات و خوانین مستبد و سرکش دستور داده شده بود که آنچه در قوه دارند عده مسلح گرد خود جمع نموده و برای هجوم به تبریز آماده باشند و بمحض اطلاع به طرف شهر هجوم برده و با کمک انجمن اسلامی، کانون مشروطیت را خاموش کنند و آن آتش مقدس را تبدیل به خاکستر نمایند.

محمدعلیشاه می‌خواست از آزادیخواهان تبریز انتقام بگیرد و شهر تبریز را به خاک و خون بکشد. او قانع به از میان بردن نهضت مشروطه نبود، او می‌خواست همه کسانی که در این نهضت مقدس شرکت کرده و آتش انقلاب را روشن کرده بودند از میان برد و سلطنت استبدادی خود را در روی اجساد شهدای راه آزادی و ویرانه‌های مراکز

ملی استوار نماید.

آزادیخواهان تبریز که می‌خواستند عده‌ای مجاهد مسلح به یاری مشروطه‌خواهان تهران و محافظت مجلس شورای ملی بفرستند یک وقت متوجه شدند که خود آنها بیش از تهران در خطرند و دشمن بدخواه از هر طرف آنها را محاصره کرده دیر یا زود مورد هجوم قرار خواهند گرفت، این بود که بناچار ستارخان و مجاهدینی که از شهر بیرون رفته و رهسپار تهران بودند به شهر برگردانیدند و مراکز مهمی که در تصرف داشتند به دست توانای او سپردند.

بطوری که در جلد چهارم این تاریخ نگاشتم محمدعلیشاه پس از آنکه تمام تدارکات لازم را برای از میان بردن مشروطه و ویران کردن مجلس تهیه نمود پیش از آنکه شروع به حرکت کند مخبرالدوله را که از مستبدین معروف بود به وزارت پست و تلگراف انتخاب کرد و برای آنکه مردم شهرستانها را غافلگیر کند و نکذارد به یاری تهران قیام کنند و از آنچه در تهران می‌گذشت بی‌خبر باشند دستور داد کلیه سیمهای تلگراف شهرستانها را به مرکز قطع نمایند، بهمین جهت آزادیخواهان تبریز که تلگرافخانه را در دست داشته و هر ساعت با وکلای تهران و مراکز ملی شهرستانها گفتگو و کسب اطلاع می‌کردند، رابطه‌شان با تهران بکلی منقطع شد و آنچه در صدد برآمدند بوسیله سیم تلگراف هند و اروپا که در دست انگلیسها بود و یا از طریق قفقاز خبری از اوضاع تهران به دست بیاورند نتوانستند و سه روز را در حال بهت و بلاتکلیفی و نگرانی گذرانیدند.

بیرزا محمدعلیخان تربیت که یکی از سران مشروطه‌خواهان تبریز بود برای نگارنده اینطور نقل کرد:

من از طرف انجمن ایالتی مأمور اداره تلگرافخانه بودم و در کلیه مخبراتی که میان تهران و تبریز می‌شد شخصاً سردستگاه حضور داشته نظارت می‌کردم، پس از سه روز بی‌خبری دستگاه تلگراف به صدا درآمد و بدون آنکه بدانیم از کجا یا ما حرف می‌زنند این خبر را به ما داد، مجلس به توپ بسته و ویران شد، رهبران مشروطه همگی دستگیر شدند و در باغشاه زیر زنجیرند، ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را در باغشاه شهید کردند.

این خبر مرا چنان از خود بیخود کرد که نزدیک بود از پای در آیم ولی در نظر گرفتن مخاطره‌ای که تبریز را تهدید می‌کرد مرا وادار نمود که بر اعصابم مسلط شوم و تا وقت نگذشته و این خبر موحش در شهر منتشر نشده اعضای انجمن و رهبران انقلاب را از چگونگی امر و آنچه در تهران گذشته بود آگاه نمایم.

بلادرنگ به انجمن رفتم و جلسه سری تشکیل دادیم و در اطراف اوضاع به گفتگو و کنکاش پرداختیم.

تربیت معتقد بود که اگر این خبر اول به مستبدین و اسلامی نشینان رسیده بود میلیون غافلگیر می شدند و بلافاصله بدون آنکه بتوانند از خود دفاع کنند مورد هجوم قرار می گرفتند و کار از کار می گذشت ولی خوشبختانه بواسطه بدست آوردن خبر، ما فرصتی پیدا کردیم که تا آنجایی که وسیله داشتیم خود را جمع آوری کنیم و برای مقاومت در مقابل هجومی که فردای آنروز به ما شد آماده شویم.

کسروی می نویسد مخبرالسلطنه خبر توپ بستن مجلس را بوسیله تلگراف حضوری که با اردبیل داشت بدست آورد.

یکی از مورخین می نویسد خبر توپ بستن مجلس را میرزا حسن رئیس المجاهدین از قزوین به اطلاع انجمن ایالتی رسانید، بهر حال این پیش آمد فرصتی به دست مشروطه خواهان داد که خود را جمع آوری نموده و با یأس و ناامیدی آماده دفاع شوند.

تصور می کنیم خوانندگان این تاریخ خود متوجه تأثیری که انتشار و تأثیر خبر توپ بستن مجلس در موقعی که در مقابل هم صف آرای کرده و هر طرف برای ریختن خون طرف دیگر مهیا شده بود می باشند.

هنوز چند ساعتی از انتشار آن خبر شوم در شهر تبریز نگذشته بود که هزارها اوراق چاپی و اعلامیه از طرف علمای اسلامی نشین و مستبد در مدح و ثنای پادشاه جابر و تکفیر مشروطه خواهان و تحریم مشروطیت منتشر گردید و فریاد مرده باد مشروطه و زنده باد محمدعلی شاه از انجمن اسلامی و محلات اطراف آن بلند شد.

یک اعلامیه از طرف سران مستبدین منتشر شد که کسانی که مشروطه خواه نیستند و از مشروطه طلبها و یابی ها و کفار بیزارند و می خواهند جان و مالشان در امان باشد باید یک بیرق سفید بالای سر در خانه خود نصب کنند.

مردم تبریز بطوری مرعوب و آشفته خاطر شده و ترسناک بودند که در ظرف چند ساعت به استثنای یک ربع از شهر از این امر اطاعت کرده و برای حفظ جان و مال خود بیرق سفید برافراشتند و دسته دسته راه انجمن اسلامی را پیش گرفتند.

ساعت بساعت از عده کسانی که ادعای مشروطه خواهی می کردند کاسته می شد و بر جمعیت مستبدین و اسلامی افزوده می گشت، جمعی از مشروطه خواهان معروف همینکه جنگ شروع شد و مستبدین قسمی از شهر و بازار را بتصرف در آوردند از شهر فرار کردند و جمعی به قنسولخانه انگلیس و عثمانی پناه بردند.

دسته دسته افراد مسلح از خارج بیاری مستبدین می رسید و تلگرافهای بی درنی

محمدعلیشاه آنها را برای هجوم به مشروطه خواهان و از میان بردن آنان تشجیع می نمود
 قنصل روس چه شخصاً و چه بوسیله تاجرباشی و افراد متمولی که در پناهشان بودند
 به مشروطه خواهان اندرز می دادند که مقاومت جز خود کشی و انتحار نتیجه ای ندارد و
 بهتر است بدون کمترین مقاومت به شاه تسلیم شوید و هرگاه از جان و مال خود نگران
 هستید ما شما را در پناه خود می گیریم و گزندی به شما نخواهد رسید.

تمام عوامل نفوذ برای مرعوب کردن و به زانو درآوردن یک مشت مردم مشروطه
 خواه که فقط اعتماد به خدا و ایمان راسخ خود داشتند و دستشان از هر نوع مساعدت
 و کمک کوتاه بود بکار افتاد بود.

مردی برپا خاست

در آن محیط ترس و وحشت، در آن سرزمین یأس و ناامیدی، در آن روزیکه روزنه امید برای احرار و آزادمردان دیده نمی‌شد و تاریکی استبداد و نفوذ اجانب همه‌جا را فرا گرفته بود، در آن روزی که حتی مردانی که به شجاعت و تهور معروف بودند و دم از مشروطه‌خواهی می‌زدند از روی یأس و ناامیدی راه فرار پیش گرفته و یا در گنج خانه سربر زانوی غم نهاده به حال زار مملکت و آزادی زاری می‌کردند، در آن روزی که دشمنان بدخواه آزادی کمترین تردیدی در موفقیت و کاسیایی خود نداشتند و نقشه کشیدن انتقام از یک شمت مردم از جان گذشته و وطن دوست را می‌کشیدند، در آن روزی که نماینده امپراطوری روسیه خود را حاکم بر تهرات آذربایجان می‌دانست و کسانی که لباس روحانیت در برداشتند و حجه الاسلام و امام جمعه و آیت الله بودند با شاه ستمگر و سیاستمداران اجنبی همدست و هم‌پیمان شده برای ریشه کن کردن افکار نوین و از بن کندن درخت آزادی کنکاش و تلاش می‌آوردند یک مرد باریک اندام بلند قد سیاه چهره از طبقه سوم و یا به قول معروف اواسط الناس که کمترین معرفتی نداشت و دوره عمرش را به کسب و کارهای کوچک گذرانیده بود و از زمانی که ستاره آزادی در افق تبریز طلوع کرد با یک ایمان راسخ و قلبی پاک برای حفظ وطن و آزادی تفنگ بردوش گرفته در صف مجاهدین وارد شده بود و در روزهای اخیر بواسطه استقامت و ایمانی که از خود نشان داده بود و علاقه‌ای که به حفظ مبانی مشروطیت داشت یا عده‌ای هم عهد و پیمان شده بود که برای نجات مجلس و مشروطه روانه تهران بشود و در ردیف حافظین مجلس شورای ملی قرار بگیرد، قدمردی و مردانگی علم کرد و بیرق مشروطیت و آزادی را بردست گرفت و بطوری که در صفحات آینده این تاریخ خواهیم دید یک سوار ناخوت و تاز میدان نهضت مشروطیت گردید و در مقابل خصم بی‌دادگر که دارای همه وسایل بود و تمام مملکت را بجز یک محله از محلات شهر تبریز در دست داشت چنان پایداری و مجاهدت کرد و شجاعت از خود نشان داد و به فتوحاتی نایل گردید که دیری نگذشت شهرت جهانی پیدا کرد و نامش نقل مجالس و شرح حالش در سر لوحه جراید و

عکسش بر صفحات روزنامه‌ها و مدالشی زینت سینه جوانان آزادیخواه شد و نامش در تاریخ انقلاب ایران جاویدان گشت و در ردیف پهلوانان آزادی جای گرفت.

ستارخان سردار ملی



ستارخان سردار ملی

شاید حق این بود که در آن موقع که یکی از بزرگترین مردان انقلاب مشروطیت وارد درسیب تاریخ شود شرح حال و زندگانی و یا به اصطلاح امروزی بیوگرافی او را

می نگاشتم و فصلی بر فصول این تاریخ می افزودم ولی اندیشه اینک هرگاه فقط بنویسند بیوگرافی ستارخان اکتفا کنم ظلمی در حق ماسر رهبران مشروطیت روا می داشتم و هرگاه می خواستم بیوگرافی همه را بنویسم مجبور بودم مجلداتی چند بر این تاریخ بیفزایم موقتاً صرف نظر کردم. از خداوند توفیق مسئلت می کنم که پس از خاتمه تاریخ انقلاب مشروطیت شرح حال زعمای قانندین مشروطیت را نوشته و به جامعه تقدیم نمایم.

همان روز که خبر توپ بستن مجلس و کشته شدن سروران ملت در شهر تبریز منتشر شد، سران مستبدین از قبیل حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و امام جمعه و سید هاشم وعده ای از خوانین و رؤسای ایلات و جمعی از کسانی که با روسها سروکار داشتند اعلان بسیج عمومی داده و در اسلامیه جلسه کرده و بر ضد مشروطه - خواهان اعلان جهاد دادند.

اعلان جهاد

افراد مسلح به دستگربندی مشغول شدند و هر ساعت عده ای از عشایر و ایلات تفنگ در دست برای یاری مستبدین وارد شهر می شدند.

به قول کسروی آخوندهایی که در اسلامیه جلوس کرده بودند بک دلیل ویرهانی بر ارتداد مشروطه خواهان می آوردند و آنها را دشمن دین و زندق می خواندند، عجب در اینست که عده کثیری از همین مردم که در این مجلس جمع شده و بر ضد مشروطه قیام کرده بودند تا چند روز پیش که خبر توپ بستن مجلس نرسیده بود مشروطه خواه بودند و برای اثبات حق بودن مشروطه به آیات قرآن کریم و احادیث ائمه اطهار تمسک می جستند.

قسمت شمالی شهر تبریز تا کنار بهران رود که عبارت از محلات پر جمعیت از قبیل دوهچی و سرخاب و باغمیشه بود طرفدار محمد علی شاه و دشمن مشروطه بودند و تنها مردم امیر خیز از مشروطه خواهان هواداری می کردند.

اولین هجوم مستبدین

مستبدین پس از آنکه مقامات مرتفع مجاور رودخانه را دستگیر کردند به ریاست و فرماندهی شجاع نظام شروع به حمله و تیراندازی نمودند. و در مقابل مشروطه خواهان به رهبری باقرخان که سپس از طرف ملیون لقب سالار ملی یافت طرف جنوب رودخانه و مغاره های اطراف آنرا اشغال و به مدافعه پرداختند.

با اینکه بسیاری از افراد انجمن فرار کرده بودند این جنگ که به فرماندهی ستارخان اداره می شد ناسه روز طول کشید و مستبدین نتوانستند پیشرفتی بنمایند.

فلسول روس که خیال می کرد پس از انتشار خبر توپ بستن مجلس رشته انتقام مشروطه خواهان تبریز از هم پاشیده خواهد شد و مجاهدین پناچار تسلیم شده و یا راه

فرار پیش می‌گیرند پس از آن سه روز جنگ به اشتباه خود پی برده و فهمیدند که با وجود کثرت قشون مهاجم، مشروطه خواهان که با نیروی ایمان و فداکاری می‌جنگیدند پابرجا و استوارند و قشون استبداد نمی‌تواند تزلزلی در ارکان آنها وارد آورد.

این بود که قنسول روس به اتفاق تاجر باشی برای ملاقات ستارخان به اردوی مشروطه خواهان رفت.

ستارخان در آن موقع در میدان جنگ مشغول زد و خورد بود، همینکه به او خبر دادند قنسول روس انتظار او را دارد به محل فرماندهی مراجعت کرد و در حالیکه تفنگ در دست و یک کلاه نمدی بر سر داشت و سر و صورت و لباسش از گرد و خاک و دود باروت پوشیده شده بود تفنگش را کناری گذارد و با همان صداقت و پاکدلی به قنسول روس سلام کرد؛ پس از تعارف معموله قنسول به او گفت می‌دانم که شما برای حفظ جان خودتان جنگ می‌کنید والا می‌دانید که بحال است. یک عده معدود و محصور در یک محله با دولتی که دارای هزارها قشون نظامی و مسلح با تجهیزات کامل می‌باشد و هزاره‌ها افراد ایلات از او امرش پیروی می‌کنند بتواند مقاومت کند.

من از نظر مصلحت به شما پیشنهاد می‌کنم که دست از جنگ با شاه بکشید و برای حفظ جان و مال خودتان و کسانی که در تحت امر شما هستند از طرف امپراطور به شما امنیت می‌دهم و در زیر بیرق امپراطوری از هر نوع گزند می‌محفوظ خواهید بود. بعلاوه قراسورانی آذربایجان را با ماهی بیست هزار تومان به شما واگذار می‌کنم و مجاهدینی که تحت امر شما هستند با حقوق کافی قراسوران خواهند شد.

ستارخان با همان زبان ساده عوامانه با کمال خونسردی جواب داد: ما نه امنیت می‌خواهیم و نه مقام، ما طرفدار مشروطه هستیم و تا مشروطیت مجدداً در ایران استوار نشود و مجلس بازنگردد دست از جنگ نخواهیم کشید و تا آخرین نفس مقاومت خواهیم کرد تا کشته شویم.

چند نفر از تجار ایرانی که طرفدار روسها بودند به میان افتادند که شاید به نحوی آن مرد پاکدل را راضی به تسلیم کنند ولی ستارخان بطور روشن و صریح گفت مطلب همان است که گفتم قنسول روس خشمگین و کله خورده مراجعت کرد و حتی می‌گویند خدا حافظی هم نکرد.

روز بعد این ملاقات مستبدین با سرسختی به سنگرهای مجاهدین حمله کردند ولی مجاهدین پایداری نمودند و با یک حمله دلیرانه آنها را عقب راندند و قسمتی از شهر را تصرف کردند منجمله خانه مجتهد را تصرف نموده و آتش زدند.

نعش یکی از مشروطه خواهان را که مستبدین کشته و آتش زده بودند در همان مکان پیدا می‌کنند و برای تحریک مردم نعش را روی تخته گذارده و در کوچه و بازار می‌گردانند و فریاد می‌کنند اینست رفتار دشمنان مشروطه با مردمان بیگناه.

سردم خشمگین شده میرزا محمد آقا برادر امام جمعه را به جنگ می آورند و او را می کتند.

مخبر السلطنه نازمانی که مجلس به تیوب بسته نشده بود با کمال مهربانی با سردم رفتار می کرد و از مشروطه خواهان طرفداری می نمود ولی همینکه خبر ویرانی مجلس به تبریز رسید و جنگ میان دو طرف آغاز شد او خود را از کارها کنار کشید و بیشتر جنبه بی طرفی اختیار کرد و کوشش بسیار نمود که شاید صلح و صفایی میان دودسته مخالف به وجود بیاورد ولی کوشش او بجایی نرسید و بر طبق امر محمد علی شاه معزول گشت و عین الدوله بجای او والی و فرمانده کل قشون آذربایجان گردید. مخبر السلطنه بجابگی دست و پای خود را جمع کرده و از راه قفقاز رهسپار اروپا شد.

جمعی از مشروطه خواهان می گفتند که حق این بود مخبر السلطنه در تبریز می ماند و اعتنایی به حکم محمد علی شاه نمی کرد و رهبری مشروطه خواهان را عهده دار می شد و میدان را تسلیم سرد مستبد و پمخواهی چون عین الدوله نمی کرد. شاید اگر مخبر السلطنه مطابق آرزوی مشروطه خواهان رفتار کرده بود بسیاری از مشکلات پیش نمی آمد و عاقبت کار وضع دیگری پیدا می کرد. انتخاب عین الدوله به سمت فرماندهی کل قشون یک ضربه سختی به روحیه مشروطه خواهان تبریز فرود آورد و آنها را بیش از پیش مضطرب و پریشان خاطر نمود. ما در کتاب اول این تاریخ بقدر کافی از حالات و اخلاق عین الدوله سخن گفتیم و سر سختی و طبع استبدادی او را برای خوانندگان شرح دادیم اینک همان مرد با یک اردوی مکمل که در نیم قرن سابق نظیر آن در ایران ساخته و آماده نشده بود با قدرت و اختیار کامل برای سرکوبی مشروطه خواهان تبریز حرکت کرده بود. محمد علی شاه برای تشکیل اردویی که رهسپار آذربایجان شد بحدی سعی و کوشش کرد که از هر جهت کامل و مجهز باشد که حتی شخصاً به جزئیات امور آن قشون کشتی رسیدگی می کرد.

بمحض آنکه خبر قیام تبریز به تهران رسید بلاد رنگ به تشکیل یک اردوی بیست هزار نفری پرداخت، این قشون مرکب بود از زنده ترین و جنگجو ترین قبایل و عشایری که در ایران بودند.

عده ای از بهترین سواران بختیاری به ریاست اسیر سفخم و سردار جنگ و عده ای از سواران سنجابی و کلهر و از سواران جنگجوی لرستان و چند فوج سرباز سوار شاهسون و هزار نفر قزاق به ریاست صاحب منصبان روسی.

عده‌ای تفنگچی و سوار تنکابنی و مازندرانی که تحت امر مستقیم نصرالسلطنه که بعداً از اردوی عین‌الدوله جدا شده و راه مخالفت پیش گرفت و به مشروطه خواهان ملحق شد در این اردو شرکت داشتند.

محمدعلیشاه در آن روزها آنچه پول به دست می‌آورد خرج تشکیل و تجهیز این اردو می‌کرد و برای ریاست آن عین‌الدوله را که زمانی صدراعظم مقتدر و دشمن سرسخت مشروطه بود انتخاب کرد.

باید تذکر بدهم که اکثریالات و عشایر آذربایجان هم که محمدعلیشاه در خفا برای حمله به تبریز آماده کرده بود باید برعهده این اردو افزود بعضی از مطلعین می‌گویند زمانی رسید که قشونی که تحت فرمان عین‌الدوله اداره می‌شد از چهل هزار نفر تجاوز می‌کرد.

بعلاوه چند اردوی دیگر در آذربایجان به ریاست خوانین متنفذ تشکیل شده بود که بیش از عین‌الدوله دشمن مشروطه خواهان بودند ولی چون مایل بودند استقلال خود را حفظ کنند و تحت سلطه عین‌الدوله قرار نگیرند جداگانه با مردم تبریز وارد جنگ شدند اگرچه عده قشون عشایری را نمی‌توان بطور تحقیق تعیین کرد ولی بطوری که مطلعین می‌گویند جمعیت آنان از بیست هزار نفر تجاوز بود.

چیزی که مایه خوشبختی و عامل عمده موفقیت مجاهدین مشروطه خواه شد این بود که ارتک دولتی در دست آنها بود و همینکه مخیرالسلطنه از کار برکنار شد ذخایر و تورهانه دولتی به دست مجاهدین افتاد و آنها توانستند خود را مسلح نموده در مقابل دشمن پایداری کنند.

در نتیجه پیشرفتی که مجاهدین در همان روزهای اول کردند عده‌ای از مشروطه خواهان و مجاهدین که از ترس و یا از یأس راه فرار پیش گرفته بودند و اسلحه را کنار گذاشته به خارج شهر رفته بودند و با در خانه‌ها مخفی و منزوی شده بودند اسیدوار و تشجیع شده متدرجاً به قوای ستارخان ملحق شدند و طولی نکشید که یک هسته مقاومت کوچک ولی متحد و از جان گذشته در قسمتی از شهر تبریز تشکیل شد.

ناگفته نماند که عده قلیلی از آزادیخواهان قفقاز که بیش از پنجاه نفر نبودند تک‌تک برای یاری به مشروطه خواهان به تبریز آمده و در تحت فرماندهی ستارخان قرار گرفته بودند و در همان روزهای اول جنگ چنان مقاومت و شجاعت از خود نشان دادند که موجب اسیدواری مشروطه خواهان شد و اطمینان پیدا کردند که آزادیخواهان قفقاز که از طرف کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات روسیه الهام می‌گرفتند در این جنگ حیاتی میان استبداد و آزادی آنها را تنها نگذارند تا حد امکان به این نهضت مقاومت تبریز کمک و مساعدت خواهند کرد.

بیوک خان پسر رحیم خان معروف در چهارم جمادی الاول با چهارصد سوار وارد تبریز شد و در باغ صاحب دیوان سکنی گزید و راه قنات و کاروانهایی که آذوقه به شهر می آوردند بست بطوری که شهر گرفتار کمی خواروبار شد و همینکه وضعیت خود را مستقر نمود غفلتاً به طرف باغمیشه که یکی از محلات تبریز بود حمله برد و صدها خانه و کاشانه را ویران نمود و جمعی را کشت و آنچه بدست آورد به یغما برد.

حمله بیوک خان

فردای آروز مجدداً بیوک خان با سواران خود در حالی که از صدها نفر تنگچی شهری تقویت و یاری می شد به طرف خیابان که در دست باقرخان بود و در آنجا یک عراده توپ قرار داده و سنگرها ساخته بودند هجوم آورد باقرخان به مجاهدینی که در تحت امرش بودند دستور داد که تا حکم شلیک نداده از تیراندازی خودداری کنند و حتی الامکان خود را در سنگرها نشان ندهند سواران بیوک که از باده فتح روز گذشته و غارتی که بدست آورده بودند سرشار بودند بدون ملاحظه و احتیاط به طرف خیابان و سنگرهای مجاهدین هجوم بردند و فاتحانه پیش رفتند که از طرف باقرخان دستور شلیک داده شد چند توپ در میان سواران مهاجم انداخته شد و تلفات زیادی به آنها وارد آورد بیوک با سوارانش شکست خورده راه فرار پیش گرفتند و میدان را به دست حریف دادند مورخین و کسانی که در آن جنگ شرکت داشته اند می گویند که عده تلفات سواران بیوک خان از هفتاد تن متجاوز بود.

ولی متأسفانه در همان ساعتی که باقرخان با مجاهدینی که در تحت امرش بودند در جنگ بود و شاهد فیروزی را در آغوش گرفته بود غفلتاً سواران مرتدی و قره داغی که در دوهچی بودند از موقع استفاده کرده به هجوم پرداخته و قسمتی از شهر را تصرف کردند و آنچه خانه و معازه و دکان در سر راهشان بود یغما کردند و کشتار وحشتناکی نمودند و تا نزدیک بازار رسیدند و تا غروب عملیات وحشیانه خود را ادامه دادند و پس از غروب آفتاب به محل خود بازگشتند.

من در مجلدات پیش شرح پیداگریهای رحیم خان را در آذربایجان به دستور محمدعلیشاه و رفتنش به تهران و محبوس شدنش به امر مجلس شورای ملی و فرارش از مجلس به دستگیری محمدعلیشاه و فریب دادن طباطبائی و رفتنش به مجلس و قسم خوردنش در اطاعت از مشروطیت و فرارش به تبریز و رفتنش به انجمن ایالتی و مطمئن کردن انجمن به هواخواهی از مشروطه و پول و اسلحه گرفتن از انجمن ایالتی را به تفصیل نگاشتم.

اینک رحیم خان به دستور محمدعلیشاه در مرکز قراچه داغ سکنی درده و به جمع - آوری سوار و استعداد با همان پول و اسلحه ای که از مشروطه خواهان تبریز گرفته بود می پردازد و خود را برای مقابله و از میان بردن مشروطه که به قرآن قسم خورده بود از آن طرفداری کند آماده می کند.

رحیم خان که خطرناکترین و محیلترین و مقتدرترین دشمنان قیام تبریز بود خیال می کرد با فرستادن بیوک خان پسرش و چهارصد سوار زبده و کمک قوایی که در اختیار انجمن اسلامی و مستبدین تبریز بود میتوان کانون آزادی را که در گوشه ای از شهر تبریز بوجود آمده بود خاموش کنند و قوه ناچیز مجاهدین را که از چند صد نفر تجاوز نمی کرد متفرق کرده از میان بردارند.

ولی خبر شکست سوارانی که در تحت فرماندهی بیوک خان بودند و تلفات خوفناکی که به آنها وارد شده بود این مرد شقی را بی نهایت خشمگین کرد و بدون فوت وقت به تشکیل یک اردوی چندین هزار نفری برای حمله به تبریز پرداخت.

ورود رحیم خان با یک اردوی مکمل و مسلح با توپ و تفنگ و سواران جنگجو و انتقام جو همانظوری که مستبدین را بی نهایت شاد و امیدوار کرد تسمه از گردن مشروطه - خواهان کشید و آنها را بی نهایت مایوس و ترسان گردانید، و همه از رحیم خان بحدی بود که مردم خیابان به تحریک حاجی ابراهیم آقا صراف که تبعه روس بود و چند نفر دیگر باقرخان را ترسانیده و او را متقاعد کردند که مقاومت در مقابل دشمن بیدادگر جز خود و مردمان بی گناه را بدخطر انداختن فایده ای ندارد و برای حفظ جان خود و مردم خیابان که در سر راه حمله رحیم خان قرار گرفته بود بهترین راه چاره تسلیم و تمکین است.

این مردمان بددل و بدخواه به درجه ای دردل ساده باقرخان وسوسه کردند که او را راضی به تسلیم نمودند.

باقرخان یک توپ و مقداری تفنگ به باغ شمال که مقر فرمانفرمایی رحیم خان بود فرستاد و سنگرها را رها کرد و مجاهدینی که اطرافش بودند و سنگرهای خیابان را محافظت می کردند، متفرق شدند.

رحیم خان و اسلامی نشینان کار تبریز را تمام شده می پنداشتند، مردم بیرقهای سفید در سردر خانه ها برافراشتند و رجال کهنه کار و متافق و اشخاص ترسور باغ شمال را پیش گرفتند و سزده دادند که کار تمام شد و قیام مشروطیت برای همیشه از پا درآمد و چراغ آزادی خاموش گردید، و این مرد که یکی از مستبدین سرسخت و مورد اعتماد محمدعلیشاه بود موقتاً تا ورود عین الدوله و اردوی اعزامی به تبریز به سمت نیابت ایالت انتخاب شد.

برای آنکه بتواند وضع آن روز تبریز را در نظر خوانندگان این تاریخ مجسم کنیم و

اسیدواری کامل، مستبدین را به کامیابی و موفقیت خود نشان بدهیم، بهتر دانستم تلگرافی را که در چند صفحه مقتدرالدوله نیابت ایالت به محمدعلیشاه کرده در اینجا نقل کنم.

تهران - عرض جواب به خاکپای جواهرآسای اقدس اعلی ارواحنافداه تصدق خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم دستخط جهان مطاع مبارک زیارت شد راپرت از دیروز که دوشنبه بود طرف عصر سردار نصرت آمده وارد باغ شمال شد و ابن غلام جان نثار به اتفاق سهام الدوله رفته با او ملاقات و تا دو ساعت از شب گذشته در آنجا به ترتیب اجرای اوامر مقدسه مشغول بود همانطور که مقرر فرموده به شکل نظامی به کوچه ها و گذرها سوار گذاشته شد که هر کس را با اسلحه ببینند گرفتار و اسلحه را ضبط نمایند و از اتفاقات حسنه این است که دیشب پسر میرنصیر دچار سوارها شده از طرفین تیراندازی کرده مشارالیه تیر خورده به درک واصل گشته. چون مسجد صمصام خان در حدود ارمستان و به قسولخانه نزدیک است هنوز صلاح نشده که قوه قهریه در منع اجتماعات آنجا در همان نقطه استعمال شود ولی در گذرگاه های آن مسجد سوار و استعداد گذاشته شد و تا این ساعت که ظهر سه شنبه است کسی به مسجد آنجا جمع نشده، یک ساعت قبل برادر و پسر علی مسیو هم گرفتار و محبوس شدند و انشاء الله از اقبال بی زوال اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی ارواحنافداه سوخبات دفع اشرار و انتظام شهر به زودی فراهم خواهد شد فعلا ابن غلام در دیوانخانه شب و روز با اجزای کار به انجام اوامر مقدس مشغول و سردار نصرت در باغ مواظب اجرای مأموریت خود و آتی از همدیگر غفلت نداشته همگی جان در کف گرفته به جان نثاری اشتغال داریم چیزی که اسباب نکت کارها و اختلال امر خباز خانه و غیره شده بی پولی است آن ده هزار تومان حواله گمرک هم هنوز نرسیده حاجی ابراهیم هم بواسطه بستن بازار پول ندارد هرگاه معجلا وجهی مرحمت می شد کار خوب پیشرفت می کرد همانطور که دیروز به عرض خاکپای مقدس رسانده باز هم تذکاراً جسارت می نماید که اجتماعات در مسجد صمصام و بعضی مفاسد دیگر تماماً ناشی از تحصن بصیرالسلطنه و اجلال الملک در قسولخانه است و تا دفع آنها از آنجا نشود ریشه فساد قطع نخواهد شد امر فرمایند بهرطور هست به دفع و تبعید آنها از آنجا پرداخته شود.

غلام جان نثار (منوچهر)

در همین گیرودار که اکثر مردم کار را از کار گذشته می دانستند و عقیده داشتند که ستاره مشروطه در تبریز افول کرد و چشمه نوری که از گوشه شهر تبریز روشنایی می داد خاموش شده و ظلمت سرتاسر این را یکلی فرا گرفته، فقط کسی که در مقابل یأس و ناامیدی و قدرت طرف مقابل سیرنبداخت و سرعوب نشد و تسلیم نگردید ستارخان و مجاهدین از جان گذشته بودند که گرد او جمع شده بودند و سربرکف دست گرفته

تصمیم داشتند تا آخرین نفس بجنگند و از حق ملت و آزادی دفاع کنند.

در همین روز مستبدین به‌خانه علی مسیو که یکی از رهبران نهضت آزادی آذربایجان بود حمله بردند و خانه او را خراب و آنچه داشت به‌یغما بردند و دوپسرش را هم اسیر کردند، علی مسیو که دائماً با ستارخان در تماس بود و دوش به‌دوش او همراه پسرانش



کربلایی علی مسیو

می‌جنگید نه فقط از این پیش آمد زبون نشد بلکه خم به ابرو نیاورد و پیش از پیش در راه نجات مشروطیت دلاوری از خود نشان داد. در آن روزهای وحشت‌زا فقط محله امیرخیزی و چند کوچه و برزن اطراف آن در دست مشروطه‌خواهان بود و سایر نقاط شهر را مستبدین اشغال کرده بودند و تقاطعی را که اشغال نشده بود مردم از ترس برق سفید افرشته بودند. ستارخان با عده معدودی مجاهد تفتنگ در دست راه کوچه‌ها و برزنها را در پیش گرفت و هر کجا برق سفید بر سر در خانه‌ها دید باین آورد و در ظرف چند ساعت قسمت مهمی از شهر را از آثار انجمن اسلامی پاک کرد و در بعضی نقاط که مردم ترس داشتند عده‌ای مجاهد برای حفاظت آنها گماشت.

سواران و سربازانی که در تحت فرمان رحیم خان بودند روز و شب در کوچه و بازار به بیغاگری و آزار مردم می پرداختند و نار میسرمی و افسارگسیختگی را بجایی رسانیدند که مردم بی طرف و پدران خانوادهها بیچاره و مضطرب شده در حدود راه نجات خود و خانواده خود از این بلای عظیم افتادند و بناچار به چند مسجد که مأمن بیچارگان است پناه بردند چون همه در این بدبختی شریک بودند در ظرف چند ساعت مساجد مملو از جمعیت شد.

خطبای ملت و آزادیخواهان که در کمین چنین موقعی بودند خود را به مساجد رسانیدند و متبرفتند و مردم را مخاطب قرار داده چنین گفتند: «ای مردم این جماعت که دست بیرحمی به جان و مال و ناموس شما دراز کرده قشون محمدعلی شاه است که می خواهد عدالت و آزادی را که ما به قیمت یکسال مجاهدت بدست آوردیم از ما بگیرد امروز که دولتها هنوز فاتح نشده اند و هنوز در مقابل خود صفی محکم از آزادیخواهان را می بینند یا شما مردم بیچاره و بی پناه اینطور بی رحمانه و بی شرفانه معامله می کنند هرگاه فاتح بشوند خدا می داند به روزگار شما چه خواهند کرد.» مردم که از رویه قشون دولتی بی نهایت آزرده خاطر بودند راه خیابان را که مرکز مشروطه خواهان بود پیش گرفته و به باقرخان گفتند ما این محل را سنگر می کنیم و با قشون وحشت و بی رحمی می جنگیم تا کشته شویم و یا جان و مال خود را از شر آنها نجات بدهیم.

باقرخان که به واسطه رفتار ناپرخردانه ای که کرده بود فوق العاده پشیمان و سرافکنده شده بود و مجاهدینی که اطرافش بودند می خواستند موقعی به دست بیاورند و آن خطبی را که کرده بودند ولو با خون خود باشد جبران نمایند از این که بکعبه مردم بی اسلحه بازاری و کاسب و آخوند می خواهند سنگربندی کنند و برای حفظ شهر و هموطنان خود جنگ کنند خونشان به جوش آید و فریاد کردند مگر ما مرده ایم که کنار بایستیم و بگذاریم شما جنگ کنید. خواهید دید که ما حق کسانی را که اینهمه بی احترامی به ملت کرده اند کف دستشان خواهیم گذارد.

مردم متفرق شدند و مجاهدین در تحت ریاست باقرخان مجلسی آراستند و به گفتگو پرداختند و متفق العقیده شدند که چون رحیم خان از باده غرور و غفلت مست و مدهوش است و ما را بقدری ضعیف و از میان رفته می داند که تصور نمی کند به او حمله کنیم بهتر اینست که برای نجات مشروطیت و حفظ ملت و مردم تبریز و به جبران خطایی که در گذشته کردیم از خود گذشتگی و شهامتی از خود نشان بدهیم و رحیم خان را مغالگیر کرده به او حمله کنیم اردو و دستگاهش را متفرق سازیم.

باقرخان و مجاهدین در اجرای این امر عهد و پیمان بستند و در خفیه بدون آنکه کسی مطلع بشود وسایل کار حمله را فراهم کردند و همینکه پاسی از شب گذشت

بی سروصدا تفتنگ در دست به طرف باغ صاحب دیوان که محل اقامت رحیم خان بود روانه شدند و غفلتاً از دو طرف، باغ و نقاطی را که سوارهای رحیم خان اردو زده بودند مورد هجوم و شلیک قرار دادند.

این حمله بطور ناگهانی و با نقشه ماهرانه انجام شد و رحیم خان و کلیه اتباعش غافلگیر شده برای نجات خود بدون آنکه بتواند مقاومت مهمی از خود نشان بدهند سر و پای برهنه راه فرار را پیش گرفتند و تمام آذوقه و ذخیره و توبی که باقرخان تسلیم کرده بود و عنده‌ای اسیر به دست مجاهدین می افتد.

بعد از این موفقیت مجاهدین با فریاد زنده باد مشروطیت به طرف شهر مراجعت می کنند، این فیروزی و یا بهتر بگوییم این موفقیت اوضاع مشروطه خواهان را در مقابل مستبدین بکلی تغییر داد.

کفه ترازوی ملیون بنای چریدن را گذارد و کسانی که مایوس و ناامید بودند امیدوار شدند سوء رفتار قشون دولتی، مهربانی و از خود گذشتگی مشروطه خواهان و فرار رحیم خان سبب شد که عده زیادی به طرفداری مشروطه خواهان برخاستند.

چون انجمن ایالتی را غارت کرده و بیرق آنرا پاره کرده بودند ستارخان بدست خود یک بیرق بزرگ بر سر در انجمن با تشریفات زیاد برافراشت و از آنروز قیام تبریز جنبه عمومی به خود گرفت و با جنگ و گریزهای کوچک قسمت مهمی از شهر بدست مشروطه خواهان افتاد. چون آمار صحیحی از عده کشتگان در حمله‌ای که به اردوی رحیم خان شد در دست نیست در این باب اظهار عقیده نمی کنیم و فقط به گزارش یکی از مجاهدین به نام عبدالعظیم که می گفت در آن شب بخون شرکت داشته و از جنگجویان بود قناعت می کنیم، به گفته او عده مقتولین و کسانی که مشرف به سوت بودند در حدود سیصد نفر بوده است.

تا این زمان قشون ملی عبارت بود از یک عده مجاهد فدا کار و اقدام به تشکیل و تنظیم قشون ملی از جان گذشته که بدون انضباط و تشکیلات منظم تفتنگ در دست گرفته از مشروطیت دفاع و جنگ می کردند. تفتنگهای این افراد متعلق به خود آنها بود و بعضی با فروش لانه و کاشانه خود اسلحه تهیه کرده بودند، لباسهای آنها همان لباسهای معمولی بود و مخارجشان هم برعهده خود آنها بود، با اینکه بسیاری از مجاهدین به زحمت قادر به تحصیل نان و پشمی بودند با بردباری و گاهی با شکم گرسنه تحمل مصائب جنگ را می نمودند و بردشمن پشت نمی کردند و از فقر و بیچارگی خود شکایت نداشتند.

بعد از شکست رحیم خان و اتباعش و ترحم کارها تغییر کرد و امید و اطمینان کامیابی در دلها پیدا شد، هر روز عده زیادی داوطلب از شهر و اطراف به قشون ملی

می‌یوستند حتی عده زیادی از مشروطه خواهان شهرستانها بالاخص مشروطه خواهانی که در جنگ مجلس شرکت کرده بودند و یا توفیق شرکت در آن جنگ برای آنها دست نداده بود و قلباً ناراضی بودند که به وظیفه ملی خود عمل نکرده و حقوقی که در راه آزادی برعهدهشان بود ادا نکرده‌اند راه تبریز را پیش گرفتند و وارد قشون ملی شدند، بطوری که در اندک زمانی عده مجاهدین به چندین هزار نفر رسید.

اداره کردن چندین هزار نفر افرادی که هیچوقت مشق نظامی نکرده و از مقررات و انتظامات سربازی روحشان فرستگها دور بود و هر یک، یک نوع استقلال فکری و شخصی برای خود قایل بود کار بسیار مشکلی بود و هر روز برای ستارخان که فرمانده کل بود و همه از او اطاعت می کردند دشواریهایی به وجود می آورد.

چون ادامه این وضع غیر ممکن و محال بود سران مجاهدین و افراد برگزیده ملیون بر آن شدند تشکیلاتی به قشون بدهند و مقررات و انتظاماتی میان آنها برقرار نمایند متأسفانه در میان رؤسای مجاهدین هم افرادی که به قشون نظام و سربازی آگاه باشد بسیار کم بود اگر چند نفری هم بودند معلومات زیادی نداشتند.

بهر حال مجاهدین را به دسته‌های کوچک تقسیم کردند و ریاست دودسته را به عهده یک فردی که در جنگها لیاقت و شهامت از خود نشان داده و بر دیگران برتری و ریاست معنوی پیدا کرده بود واگذار کردند و هر دسته را مأمور محافظت یک سنگر و یا یک محله و یا یک کوجه نمودند و به این ترتیب توانستند حدود سننولیت و وظایف قسمتها را معین نمایند.

به مجاهدینی که تفنگ نداشتند و یا تفنگ سریر و بی مصرف در دست داشتند تفنگ دولتی که از ذخیره دست آورده بودند دادند و لباس متحدالشکل برای آنها تهیه کردند و برای تأمین زندگی هر یک جیره و مواجب ناچیزی معین نمودند و بدین ترتیب سروسوورتی به قشون ملی دادند و انتظاماتی برقرار کردند. بالاتر قوه‌ای که مجاهدین را به اطاعت و انجام وظیفه و ادار می کرد اطاعت از ستارخان بود، این مرد که در سایه شجاعت و یا کدلی رهبری نهضت و فرماندهی قشون ملی را پیدا کرده بود بواسطه حسن سلوک و آزاد منتهی و پیش قدم شدن در جنگها و استقبال از مخاطرات چنان محبوبیت در میان افراد قشون ملی پیدا کرده بود که همگی اطاعت از او امر او را واجب و لازم و وظیفه وطن خواهی ملی و ملت دوستی خود می دانستند.

مشکل دیگری که در پیش بود تأمین مخارج این اردوی چندین هزار نفره بود. خوشبختانه حس فدا کاری سردمان ثروتمند تبریز و علاقمندی آنها به موفقیت و ترس از هجوم قشون وحشی ایلات و عشایر و نجات از قتل و غارت دسته‌های غارتگر و ایمانی که اکثر آنها به مشروطیت داشتند سبب شد که از بدل مال ولو هر قدر سنگین باشد دریغ نکنند و هر فردی به اندازه استطاعت خود در این امر ملی کمک کند بهمین منظور

صندوقی برای جمع آوری اعانه و تنظیم و پرداخت بودجه قشون در تحت ریاست چند نفر معتمد درستکار بوجود آوردند و هریک از متولین بلکه اشخاص متوسط الحال در ماه مبلغی اعانه به صندوق پرداخته شوق و علاقه جمعی از تجار در این راه خیر و سلی بحدی بود که می گویند بعضی از آنان پس از خاتمه جنگها ورشکست شدند و بعضی دیگر قسمت مهمی از ثروت خود را در این راه با رضایت خاطر از دل و جان فدا کردند. بدین ترتیب نظم قشون و بودجه آن برقرار و مدت یک سال پایدار ماند و قشون ملی مشروطه خواهان تبریز به موفقیتهایی نایل شد که موجب تعجب و ستایش ملل جهان گشت و آوازه فداکاری و شجاعت سربازان ملی تبریز گوشزد عالمیان گردید.

رحیم خان پس از اینکه در یک فرسخی شهر مستقر و اردوی

ادامه جنگ

خود را برقرار کرد و فهمید که دشمن سرسخت تر از آنست که تصور می کرده به جبران توهینی که به او وارد آمده و او را نه فقط در آذربایجان بلکه در تهران رسوا و سرافکنده کرده بود با یک سرسختی به جمع آوری افراد و استحکام اردوی خود برآمد و توپها را در نقاط مرتفع قرار داد و سرازیر مهم میلیون را هدف بمباران دائمی ساخت و سپس به تهیه یک هجوم دسته جمعی برای اشغال سنگرهای مجاهدین پرداخت. قشون ملی هم که نقاط حساس و مرتفع را در اختیار داشتند سنگرهای محکم بستند و توپها را بر باروها استوار کردند و جواب توپ را با توپ دادند، این جنگ تا اول مرداد ادامه داشت و هیچیک از دو طرف نتوانست پیشرفتی بکند و به حریف دست یابد.

مردم شهر که از صدای توپ و تفنگ و ادامه جنگ و کمی

یک واقعه جانگداز

آذوقه و بسته شدن بازارها و از میان رفتن کسب و کار خسته شده بودند برای طلب صلح و صفای یک هیئت دوهزار نفری به ریاست عدهای از سادات و اهل علم و معمرین به اسلامیه فرستاده و با رؤسای مستبدین مخصوصاً روحانیون و خوانین وارد مذاکره شده که شاید موفق بشوند به این خونریزی و دودستگی خاتمه بدهند. این جمعیت انبوه دوهزار نفری در حالیکه سادات و ملاها در جلو و قرآن در دست و یا صاحب الزمان گویان به طرف اسلامیه که مرکز مستبدین بود روانه شدند، هنوز مسافت زیادی با اسلامیه فاصله داشتند که سورد هجوم و شلیک وحشتناک فراوان اسلامیه واقع شدند و عدهای چون برگ خزان به زمین ریختند و سایرین پایه فرار گذارند عده مقتولین این فاجعه بیش از چهل نفر و عده مجروحین از صد نفر تجاوز می کرد. این حادثه سبب شد که مردم شهر

تبریز که تا آن زمان بی طرفی اختیار کرده بودند بفهمند که با چه مردم سنگدل و بی رحمی سروکار دارند و هرگاه زن و فرزند و هستی آنها به دست آن بی رحم ها بیفتد چه روزگاری خواهند داشت در نتیجه این اقدام عده بسیاری از کسانی که تا آن تاریخ بی طرفی اختیار کرده بودند به طرف مشروطه خواهان متمایل شدند و برای کامیابی و موفقیت قشون ملی مساعدتهای ذقیمت نمودند.

در همان روزها که رحیم خان با سرسختی هرچه تمامتر با ملت ستمدیده تبریز در جنگ بود و از هیچ نوع بی رحمی فروگذار نمی کرد تلگراف ذیل را دریافت نمود و آن مردجانی را پیش از پیش در بی رحمی و مساوت تشویق نمود.

تلگراف محمدعلیشاه
به رحیم خان

رحیم خان سردار نصرت دستورالعملهای شفاهی که وقت حرکت از تهران فرمودیم البته فراموش نکرده حال هم دستورالعمل می دهیم که در سرکوبی مخالفین دولت از هیچگونه اقدام شدیدی کوتاهی نکنید تا دیگر اهالی فراموش نکنند، از خرابی و قتل و غارت شهر چیزی فروگذار مکن تا موجب عبرت همه بشود تو نزد احدی مسئول نیستی همانطوری که کلنل لیاخوف در تهران عمل کرد تو باید در تبریز عمل کنی. هر قدر زودتر مخالفین را سرکوبی کنی و شهر را امن کنی بیشتر مورد مرحمت ما قرار خواهی گرفت رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم باشد با ژنرال قنسول روس مشورت کن و اهمیت به تحسن نده و بهیچ بشمار.

محمدعلیشاه قاجار

مدت یازده ماه همه روزه میان مشروطه خواهان و اردوی دولتی بلاانقطاع جنگ بود. شرح تفصیلی زد و خورد و جنگهای یازده ماهه از حوصله این تاریخ خارج است و نوشتن جزو مدهایی که در این یازده ماه در میدان جنگ پیش آمد فرصت بسیار لازم دارد اینست که ما در این تاریخ به شرح جنگهای بزرگ که در تقدیرات طرفین تأثیر بسزایی داشته قناعت می کنیم و نیز از پیش آمدهای وقایع فوق العاده که قابل ضبط در تاریخ است گفتگو می کنیم و اوضاع اجتماعی و اخلاقی مردمی را که در آن نهضت بزرگ شرکت کرده بودند از نظر دور نخواهیم داشت.

این مرد یکی از روحانیون غیرتمند و مؤمن به مشروطه بود و برای تبلیغ و جمع آوری ایل شاهسون و مردم اردبیل به طرفداری مشروطه به آن سامان رفته بود و گروهی را گرد خود جمع کرده و یک کانون آزادیخواهی در آن شهر بوجود

قتل سلاام وردی

آورده بود.

مستبدین که کینه سختی از او دردل داشتند و از فعالیت او نگران شده بودند غفلتاً در خانه او ریخته گرفتارش کردند و به گناه مشروطه خواهی دارش زدند.

چون وعده کردیم که عواملی که موجب تقویت یا تضعیف

روحیه طرفین می شد بطور مختصر در این تاریخ بنگاریم ناگفته نمی گذاریم که انتشار خیر انقلاب عثمانی و موفقیت

انتشار خیر مشروطیت عثمانی در تبریز

مشروطه خواهان و شکست مستبدین و دستگیر شدن و خلع

سلطان عبدالحمید و اعلام حکومت مشروطه تأثیر فوق العاده خوبی در روحیه مشروطه-

خواهان و مجاهدین تبریز نمود و آنها را بیش از پیش امیدوار و به یابرداری تشویق

کرد مخصوصاً تلکرافاتی که از انجمن سعادت اسلامبول می رسید وقایع را با آب و تاب

بیشتر از آنچه حقیقت داشت جلوه گرمی ساخت.

طبعاً همانطوری که مشروطه خواهان از این خیر فرح بخش خوشحال و امیدوار

شده بودند و عشایری که با کشور عثمانی همجوار بودند و خیال می کردند که عنقریب

قشون فاتح ملی عثمانی به باری مشروطه خواهان تبریز خواهند رسید بسیار نگران شده

بودند و چند روزی به ظاهر با آزادیخواهان تبریز دم از صلح و صفا می زدند.

بطوری که سابقاً تذکر دادیم موقعی که فرمانفرما والی

آذربایجان برای امنیت و سرکوبی ایلات سمرق و جلوگیری

از قشون عثمانی که یدخاک ایران تجاوز کرده بود یک اردو

از چندین هزار نفر با تجهیزات تهیه و روانه مراغه شد چون

نمی خواست با نمی توانست با عثمانیها مقابله و روبرو بشود چندی در آن دیار زیست تا

اینکه از طرف محمدعلیشاه معزول و رهسپار تهران گشت و قورخانه ای که همراه داشت

همانطور دست نخورده در مراغه گذارد.

پس از قیام تبریز اسلامیه نشیمان بدشکاری سیدهاشم و چند نفر و دیگره قورخانه

مدکور دست یافتند و به تبریز حمل کردند و در اختیار سواران و سربازانی که در تحت

اختیار اسلامیه بودند گذاردند.

در شهر شهرت دادند که شاه برای تقویت نیروی دولتی قورخانه معظمی از تهران

افتادن قورخانه بدست اسلامیه

فرستاده که با یکار بگردن آن تا چند روز دیگر ریشته مشروطه خواهان کنده خواهد شد.
بهر حال ورود ذخایر مذکور کمک بسیاری به دستگاه استبداد کرد و آنها را برای
یک حمله عمومی به مشروطه خواهان مهیا نمود.



در همان روز که قورخانه وارد تبریز شد و میان دسته‌ها تقسیم گشت یک عده‌سوار
هم از شاهسون به یاری اسلامیه وارد تبریز شدند و در نتیجه پیدایش این دو عامل جدید
سران مستبدین در شب دوشنبه ۴ مرداد جلسه مفصلی آراسته و نقشه جنگی فردا را تهیه
کردند و بر آن شدند که قشون مهاجم را به دو دسته تقسیم کنند یک دسته کوچک به
خیابان که در تصرف باقرخان بود هجوم ببرد و دسته بزرگ که یک قشون چندین هزار
نفری را تشکیل می‌داد به سرکردگی رحیم خان و شجاع نظام و ضرغام و موسی خان و
نصرالله خان قورچی و سوارهای شاهسون به اسیر خیز که مرکز اصلی قشون ملی بود و
ستارخان شخصاً فرماندهی آنها را عهده‌دار بود حمله برده و کار را بکسر کنند.

تا این تاریخ همه روزه میان دو طرف جنگ بود و این جنگها
باشلیک تفنگ و توپ آغاز می‌شد و در حدود ده بیست نفر از
طرفین کشته می‌شدند و پس از چند ساعت سکوت جای صدای
تفنگ و توپ را می‌گرفت. علت واقعی عجله در این جنگ
دسته جمعی این بود که سران قشون استبداد (رحیم خان و سایرین) مطلع شده بودند که
عین الدوله و محمدولی خان (سپهسالار) با یک قشون مجهز تا چند روز دیگر وارد تبریز
خواهند شد و بلافاصله به جنگ خواهند پرداخت و در همان حمله اول کار مشروطه-
خواهان را خواهند ساخت و شهر را تصرف خواهند کرد و در اینصورت برای رحیم خان
و ضرغام و همکارانشان آبرویی باقی نخواهد ماند و اعتبار آنها نزد محمدعلیشاه بکلی از
میان خواهد رفت و کوس رسوایی آنها در همه جا صدا خواهد کرد این بود که

یک جنگ خونین

می‌خواستند که پیش از آنکه عین الدوله و قشون دولتی وارد تبریز بشوند مشروطه خواهان را شکست بدهند و شاهد فتح و فیروزی را در برگیرند و در پیش شاه مستبد و دربارگردون مدار و مردم آذربایجان به قیمت ریختن خون جمعی آزادبخواه که حق مشروع ملت را مطالبه می‌کردند، سربلند و سرافراز گردند.

اگر بخواهم بتفصیل ماجرای این جنگ را بنویسم باید نقشه جغرافیای شهر تبریز را با جزئیات آن از نظر خوانندگان بگذرانم تا به چگونگی حمله و دفاع و موقعیت طرفین و اهمیت نقاط استراتژیک واقف شوند ولی متأسفانه نه نقشه جغرافیایی شهر تبریز را در دست دارم و نه فرصت اجازه می‌دهد که برای هر یک از جنگهایی که پیش آمده وارد جزئیات بشوم.

قشون استبداد به قول مورخین و کسانی که در آن شرکت داشته‌اند در حدود هفت هزار نفر بود و هزار نفر عمده هم با پیل و کلنگ برای سوراخ کردن خانه‌ها به یکدیگر و خراب کردن دیوارها و طاقها و باز کردن و سد کردن معابر همراه داشتند.

نقشه مستبدین این بود که محله‌های خیزی را از دو طرف محاصره کنند و رابطه آن محله را که مرکز اصلی مشروطه خواهان بود و بازارخان و قسمت عمده قشونش در آنجا متمرکز شده بود از محلات دیگر جدا کنند و با فشار و هجوم آن کانون اصلی را اشغال نمایند.

طبعاً اگر مرکز اصلی میلیون به دست مستبدین می‌افتاد مراکز دیگر شهر از قبیل خیابان و غیره تسلیم می‌شدند.

صبح زود قشون مهاجم از راه کوچه‌ها و خانه‌ها و پشت‌بازها به طرف مقصود حرکت کردند، آنچه خانه در مسیر آنها بود خراب و بهم متصل و راه دادند، اکثر این خانه‌ها قبلاً تخلیه شده بود ولی خانه‌هایی که هنوز مردم در آنها سکنی داشتند مصایب زیادی از مهاجمین دیدند که بی‌رحم‌ترین اقوام وحشی در حق دشمن خود روا نمی‌دارد. در حمله اول قشون استبداد موفق شد که خود را به بازارچه اسلامبول که موقعیت مهمی از نظر دفاع داشت برسانند و آن نقطه را اشغال نمایند، مجاهدینی که آن سنگر را نگاهداری می‌کردند پیش از بیست نفر نبودند و غافلگیر شدند و راه فرار پیش گرفتند فقط دو نفر آنها با کمال شجاعت استقامت کردند و تا آخرین نفس جنگیدند، عاقبت یکی از آنها کشته شد و دیگری که ستار نام داشت دستگیر شد قشون مهاجم آن اسیر بدبخت را که خون از سرو صورتش می‌ریخت با وضع فجیعی به اسلامیه بردند و در مقابل روحانیون اسلامیه نشین سر او را بریدند.

سنگر بازارچه اسلامبول بواسطه اهمیتی که داشت بوسیله یک توپ محافظت می‌شد و این توپ جایی قرار داده شده بود که مجاهدین می‌توانستند اردوی دولتی را

بمباران کنند.

قشون استبداد توپ را تصرف کرده و با هلهله و شادی به طرف اسلامیه بردند و از این فتحی که کرده بودند بخود می بالیدند، موفقیتی که نصیب مستبدین شد آنها را جسورتر کرد و به طرف سنگرهای مستحکم مجاهدین حمله بردند ولی زمانی نکشید که خود در مقابل شلیک سخت مجاهدین که از طرف ستارخان فرماندهی می شدند تاب مقاومت را از دست داده و راه اسلامیه را پیش گرفتند.

مستبدین بواسطه گرفتن توپ خود را فاتح می دانستند ولی حقیقت اینست که قشون استبدادانه فقط نتوانست قسمتی از مواضعی که مشروطه خواهان در دست داشتند اشغال کنند بلکه مقداری از اراضی که در تصرف داشتند از دست دادند.

آن روز جنگ بدرجه ای پرسروصدا بود که گویی روز رستاخیز است صدای هزارها گلوله تفنگ و توپ تمام عمارات شهر را بدرلزه درآورده بود و گلوله هایی که به طرف انجمن انداختند مختصر خسارتی وارد آورد ولی از اعضای انجمن کسی زخمی نشد. در یکی از کاروانسراها دوست نفر شاهسون از طرف مجاهدین محاصره شدند و مجاهدین می توانستند همه آنها را بقتل برسانند ولی با جوانمردی آنها را آزاد کردند، چون به شاهسونها گفته بودند که این مشروطه خواهان مسلحان نیستند و خدا و پیغمبر و امام دیگر دارند آن بدبختها به مجاهدین می گفتند شما را به حضرت عباس خودتان قسم می دهیم ما را نکشید و ما به حضرت عباسی شما قسم می خوریم که دیگر پیرامون جنگ با شما نگردیم. اگر چه در اینگونه جنگهای غیر منظم تعیین عده تلفات بسیار مشکل بلکه محال است ولی بطوری که بعضی مطلعین که خود در آن رستاخیز حضور داشته اند عده مقتولین قوای مستبدین را در حدود هفتاد و پنج نفر می نویسند ولی از مجروحین که مسلماً زیاد بوده اسمی نمی برند همین مطلعین می گویند تلفات مجاهدین نسبت به خصم ناچیز بود و از ده دوازده نفر تجاوز نمی کرد و عدلت را اینطور توضیح می دهند که چون قشون در حال دفاع بودند و پشت سنگرها فرار گرفته بودند کمتر هدف گلوله طرف قرار می گرفتند ولی مهاجمین اغلب سواره بودند و پیاده ها هم پناهگاهی نداشتند بدین جهت بیشتر کشته و زخمی می دادند.

مستبدین بواسطه تویی که روز پیش از مجاهدین گرفته بودند

مغرور شده و تلاش می کردند که پیش از ورود عین الدوله

فرمای آن روز

که فاصله زیادی یا تبریز نداشت شاهد فیروزی را در آغوش

بگیرند این بود که روز بعد دوباره به هجوم پرداختند و راه

سنگرهایی که مجاهدین در دست داشتند پیش گرفتند و با تهور و بی باکی پیش رفتند،

مخصوصاً رحیم خان و سوارانش به طرف خیابان حمله ور شدند و اسدوار بودند با یک

یورش آن ناحیه را از دشمن خالی کنند، در ساعت اول موفقیت و پیشرفت کمی نصیبشان شد ولی غفلتاً به مقاومت شدید باقرخان و مجاهدینی که در اختیارش بودند برخورد کردند و با دادن تلفات زیاد حمله آنها متوقف شد ولیکن از پا در نیامدند و همچنان سرختی می کردند و به جنگ مداومت می دادند. چون کار بر مجاهدین مشکل شد یکعهده ده دوازده نفری از مردمان ازجان گذشته با زحمت زیاد از بی راهه خود را به عقب قشون مهاجم رسانیدند و از عقب سر بر آنها شلیک کردند قشون مهاجم که خود را در میان دو آتش دید خیال کرد که قوه معتناهیی از عقب به آنها حمله کرده پای استقامتشان مست شد و رویه فرار گذاردند.

دسته دیگر با یک عراده توپ راه محله امیرخیزی را پیش گرفته و انجمن حقیقت را بزور اشغال کردند و سپس خود را به مسجد ابریلو که یکی از سنگرهای محکم ملیون بود رسانیدند و چند تیر توپ در میان مدافعین مسجد خالی کردند، فروریختن قسمتی از بنا و گرد و خاک و کشته شدن چند نفر از مجاهدین محافظین آن در محکم را به وحشت انداخت و پس از مقاومت مختصری راه فرار را پیش گرفتند و سنگر مسجد که از نظر دفاع و استراتژیک کمال اهمیت را برای مشروطه خواهان داشت به دست قشون استبداد افتاد.

بلافاصله خبر این شکست به ستارخان رسید و او بلا درنگ با عده ای مجاهد و یک توپ به طرف مسجد روانه شد و اول کاری که کرد این بود که دستور داد با توپ دیوار مسجد را خراب کنند و چون یکی از دیوارهای مسجد رویه ویرانی گذارد و فروریخت راه برای دخول به محوطه مسجد آسان شد و ستارخان موفق شد با یک یورش دیوار مسجد را تصرف کند و کسانی را که در مسجد بودند تارومار نماید، در این زد و خورد عده زیادی از مستبدین مقتول شدند و سایرین پایه فرار گذاردند.

کسروی می نویسد معتمدان تجار می گفت تلفات مستبدین در این دوازده از دوست و پنجاه نفر تجاوز می کرد.

پس از این موفقیت تا ورود عین الدوله به تبریز که بیش از چند روز طول نکشید دیگر جنگ مهمی روی نداد و فقط زد و خورد های محلی و تیراندازی از دو طرف می شد.

پس از آنکه خبر توپ بستن مجلس به تبریز رسید و انجمن اسلامی به تقویت قوا پرداخت و شروع به مهاجمه نمود انجمن ایالتی منحل شد و اعضای انجمن راه فرار یش گرفتند و بعضی از شهر بیرون رفتند و چند نفری هم در قنسولخانه فرانس و روس پناهنده شدند ولی پس از اینکه ستارخان مردانه قیام کرد و جمعی دور او جمع شدند و نظم و ترتیبی در کار قشون ملی داده شد و کارها سروصورتی پیدا کرد و در

تشکیل انجمن
ایالتی آذربایجان

جنگها بطوری که نوشتیم قشون ملی شجاعت و بایداری از خود نشان داد، امیدی در دلها پیدا شد و رهبر انقلاب برای بوجود آوردن یک هیئت مدیره از سران مشروطه-خواهان در صدد تأسیس انجمن ایالتی برآمد و کسانی که نام آنها ذیلاً نوشته می شود به عضویت انجمن انتخاب شدند: حاجی ابراهیم آقا طاهباز- میرزا اسماعیل نوبری- حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی- آقا میرزا حسین واعظ- حاجی علی اصغر لیل آبادی- حاجی میرزا علیقلی گنجده ای- آقای میرزا محمد تقی طباطبائی- حاجی میرزا محمد علی آقا اصفهانی- شیخ محمد خیابانی- معتمدالتجار و مشیرالسادات. پس از تشکیل انجمن سید محمد تقی طباطبائی به ریاست انجمن انتخاب شد و انجمن رسماً شروع به کار کرد و زمام انقلاب را در دست گرفت و به اوضاع ملی و بودجه قشون ملی سروصورتی داد و تا آخر کار اکثر این سردان با کمال صمیمیت و ایمان چنانچه در صفحات آینده این تاریخ خواهیم نگاشت زحماتی کشیدند و خدماتی کردند که در خور حق شناسی و ستایش است.

ناگفته نماند که در آن موقع خطرناک که حیات مشروطیت و قیام آذربایجان به مویی بسته بود و چندین هزار نفر تشنگان مرگ و مسلح در مقابل بود و عین الدوله با یک اردوی جرار نزدیک تبریز رسیده بود، قبول این مسئولیت بک فداکاری بود که همه کس جرات و جسارت آنرا نداشت.

عین الدوله همینکه در چند فرسخی تبریز رسید این اشخاص را به نمایندگی برای افتتاح مذاکره صلح نزد ستارخان و سران مشروطه خواهان فرستاد: حارم الدوله حاکم طالش- رشید- الملک و کیل الرعایای اردبیلی.

نمایندگان به محلی که مرکز اجتماع سران مشروطه خواه بود رفتند، ستارخان نبود ولی میرزا سید حسین خان عدالت که یکی از آزادیخواهان پاکدامن و معروف بود در جلسه حضور داشت و با نمایندگان وارد مذاکره شد طولی نکشید که ستارخان وارد شد. نمایندگان عین الدوله اول شرحی از رنج و شفقت محمدعلیشاه نسبت به مردم تبریز بیان کردند و سپس گفتند که عین الدوله می گوید من خودم در حقیقت تبریزی هستم و سالها عمرم را با شما گذرانیده ام و آرزو مندم در این موقع که من عهده دار ایالت آذربایجان شده ام این اختلافات بدون خوشریزی خاتمه پیدا کند، من از طرف شاه اختیار دارم که به شما اعلام کنم که در صورتی که تسلیم بشوید و اسلحه را کنار بگذارید نه فقط کمترین زحمتی متوجه شما نخواهد شد بلکه مورد مرحمت و تققد همایونی قرار خواهید گرفت و من هم شخصاً آنچه بتوانم برای آسایش شما به کار خواهم برد. بعد از گفتگوی زیاد، ستارخان با همان زبان ساده و قلب صاف به صحبت پرداخت و صریح و

روشن گفت ما نه از کسی ترسی داریم و نه منفعت از کسی می‌خواهیم، من حتی را که به‌ملت داده شده می‌خواهم، محمدعلیشاه چندین دفعه به‌قرآن مجید قسم خورده که از مشروطه پشتیبانی کند و نقض عهد و قسم خود را کرده و مجلس و مشروطه را برانداخته. می‌خواهیم شاه مجلس را باز کند و مشروطه را دوباره برقرار نمایند، ما مطیع‌ترین رعایای شاه هستیم ولی تا دوباره مشروطیت برقرار نشود دست از جنگ و مقاومت نخواهیم کشید.

حضرت‌والا تاج سر ما هستند اگر با این فکر ما موافق هستند تشریف بیاورند جای ایشان در روی چشم ما خواهد بود ولی در صورتی که موافق نباشند ما همانطوری که از شاه تمکین نکردیم از ایشان هم تمکین نخواهیم کرد.

این مذاکره تقریباً نیمی از روز طول کشید ولی به نتیجه‌ای نرسید و نمایندگان عین‌الدوله مایوس مراجعت کردند.

عین‌الدوله از فرستادن نمایندگان دو منظور داشت: اول آنکه اگر بتواند ملیون را به تسلیم وادار کند و به محمدعلیشاه و درباریان نشان بدهد که کاری را که چندین هزار نفر سرباز و سوار و قشونی نتوانستند انجام بدهند او بواسطه نفوذ کلمه و احترامی که همه مردم نسبت به او دارند و ترس و وحشتی که ورود او به آذربایجان در دل مشروطه‌خواهان ایجاد کرد، توانست بدون خونریزی انجام بدهد و مشروطه‌خواهان را مجبوره تسلیم نماید.

دوم آنکه هرگاه مشروطه‌خواهان تسلیم نشوند و مجبور به جنگ کردن و خونریزی بشود در مقابل نمایندگان دول خارجه خود را بی‌گناه معرفی کند و بفهماند که آنچه در قوه داشته برای جلوگیری از جنگ و خونریزی عمل کرده ولی مشروطه‌خواهان زیر بار نرفته و او را مجبور به جنگ نمودند.

ورود عین الدوله به تبریز

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد که بهترین انتخابی که محمدعلیشاه در دوره عمرش کرد همان انتخاب عین الدوله بود برای ایالت آذربایجان و ریاست کل قوا زیرا برای منظوری که داشت سردی مستیدتر و سرسخت‌تر از او پیدا نمی‌کرد.

با اینکه آزادیخواهی و مساوات‌طلبی در قاموس عین الدوله کفر بود و کسانی را که به مشروطه معتقد بودند و ایمان به حکومت مردم بر مردم داشتند واجب‌القتل می‌دانست، از نظر حق‌گویی و حقیقت‌جویی به عقیده نگارنده این تاریخ عین الدوله اجنبی-پرست نبود و از اینکه ممکن بود دایمه جنگ میان ملت و دولت بدرآزا بکشد و در نتیجه پای مداخله روسها به میان بیاید فوق‌العاده نگران بود و بهمین جهت کوشش داشت که از راه صلح و سازش و یا از راه جنگ و آهن و آتش واقعه قیام تبریز زودتر خاتمه پیدا کند و فرصت برای مداخله روسها پیش نیاید.

وصول برسازش بسیار مشکل بلکه محال به نظر می‌رسید زیرا محمدعلیشاه و عین الدوله می‌خواستند با تسلیم بلاشرط مشروطه خواهان و صرف نظر کردن آنان از اعاده مشروطه غایله خاتمه پیدا کند و مردم تبریز فقط و فقط به شرط اعاده مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی بی‌هیچگونه شرط و قراری حاضر به کنارگذاشتن اسلحه و دست کشیدن از جنگ و مقاومت بودند.

عین الدوله در نتیجه تجربه‌ای که در زمان صدارتش به دست آورده بود می‌دانست که چون در قلب و روح ملتی تخم آزادی فشانده شد دیگر محال است آنرا ریشه کن کرد و از میان برد و یقین داشت که در تهران و اکثر نقاط ایران تدارک یک قیام عمومی دیده می‌شود و هرگاه آزادیخواهان تبریز در مدت قلیلی سرکوبی نشوند طولی نخواهد کشید که صدای مخالفت برضد دولت استبدادی از همه جا بلند خواهد شد و دیگر جز تسلیم در مقابل اراده ملت راه و چاره‌ای نیست. مشروطه‌خواهان تبریز هم با اینکه سوسله محاصره از همه جا جدا شده بودند و در حقیقت در انزوا زندگی می‌کردند و

اعتماد و اطمینانستان فقط و فقط به فداکاری خودشان بود از آنچه در شهرستانهای ایران مخصوصاً گیلان می گذشت بی خبر نبودند و از پافشاری روحانیون نجف در راه مشروطیت اطلاع داشتند و بطور محفی از طریق انجمن سعادت اسلامبول احکام عدمای نجف به آنها می رسید و نیز از فعالیت مشروطه خواهانی که از ایران تبعید و یا فرار نموده و در کشورهای خارجه مسکن کرده بودند بی اطلاع نبودند. در نتیجه مذاکره و رفت و آمدها مسله شد که عین الدوله و مشروطه خواهان تبریز راهی جز جنگ در پیش ندارند و خود را مجبور می دیدند که به قوه آهن و آتش شاهد مقصود را دربرگیرند و به آرزویی که در دل داشتند و برای آن دست به شمشیر برده بودند نایل گردند. عین الدوله وارد تبریز شد و چون ارك دولتی در تصرف مشروطه خواهان بود در باغ صاحب دیوان که در بیرون شهر بود سکنی کرد و با اردویی که با خود آورده بود در اطراف خیمه و خرگاه بپا کردند و سوارهایی که احضار کرده بود متدرجاً می رسیدند و در مقابل اوسان می دادند و در جایگاه مخصوصی که برای هر قسمت اختصاص داده شده بود مستقر می شدند.

عین الدوله پس از ورود به تبریز و مطالعه دقیق از اوضاع و احوال آن استان و اطلاع به موقعیت مشروطه خواهان برای پیام عین الدوله به مشروطه خواهان
 سران ملیون پیام فرستاد که ده نفر از اشخاص معتبر و معروف را از میان خود برگزیند و به اردویی باغ صاحب دیوان بفرستد تا با آنها مذاکره کنند. پیام عین الدوله در مجمعی که از سران مشروطه خواهان به ریاست ستارخان تشکیل یافت مورد مطالعه و مذاکره قرار گرفت و با علم به اینکه مذاکره صلح و اصلاح با این مرد جابر و خود خواه بجایی نخواهد رسید و با اطمینان به اینکه هرگاه عین الدوله از راه سازش و مسالمت و یا از طریق جنگ به تبریز دست یابد بر کسی ترحم نخواهد کرد و شهر به یغما خواهد رفت و زعمای ملت را به دار خواهد کشید. مصلحت برآن دانستند که دست رده سینه او بزنند و تقاضای او را رد نکنند. این بود که چند نفر را به نمایندگی با دستورات و شرایط معین به باغ صاحب دیوان فرستادند. اینک داستان آن ملاقات را از طرف میرزا رحیم خان منشی عین الدوله که در آن مجلس حضور داشته به نظر خوانندگان این تاریخ می رسانم:

همینکه نمایندگان ملت پس از ساعتی انتظار وارد چادری که عین الدوله در آن نشسته بود شدند شاهزاده به بهانه اینکه بایش درد می کند یکی از پاهایش را دراز کرده و روی آن یک پتو کشیده بود با همان تکبیر فطری و تفرعن جبلی و صدای توی دماغی مثل اینکه کسالت دارد گفت بشینید نمایندگان ملت بدون آنکه این بی احترامی را به روی خود بیاورند دور تادور چادر نشستند.

عین الدوله مدتی را به سکوت گذراند و دائماً کلمه لا اله الا الله را بطور آهسته

تلفظ می کرد و گاهی هم دست به سیل‌های پرپشت و کلفتش می کشید و روی نقش قالی نگاه می کرد، بعد امر کرد چای و قلیان آوردند، سپس به گفتگو پرداخت و همان صحبت‌هایی که پیغام داده بود و مادر صفحات پیش نوشتیم تکرار کرد، از اوضاع دنیا و خطری که مملکت را احاطه کرده بود و کجرفتاری‌های مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس و تندرویی‌های ناطقین ملت و روزنامه‌ها و مراجم شاهانه نسبت به مردم آذربایجان مخصوصاً اهالی تبریز و علاقه‌مندی خودش به مصلحت و خیر مردم تبریز سخن گفت و در خاتمه اضافه کرد که برای او مسلم شده است که چون مردم ایران جاهل هستند هنوز مستعد برای مشروطه و حکومت ملی نیستند و نتیجه مشروطه بی‌سوق و بدون مطالعه همین خواهد بود که دیدند و ثمرات آن را چشیدند.

سپس گفت که اگر ملت ایران استعداد برای مشروطه داشت و مشروطه در خیر و صلاح مردم و مملکت بود خود من که فرنگستان را دیده‌ام و در ممالک مشروطه سیاحت و مسافرت کرده‌ام بیش از شما از مشروطه طرفداری می‌کردم.

عین‌الدوله برای ترساندن نمایندگان بیشتر سنگینی گفته‌های خود را در روی خطری که برای مملکت در پیش بود قرار می‌داد و صریحاً و کنایتاً مکرر در مکرر به آنها می‌خواست بفهماند که با دشمنی دولت مقتدر روسیه با رژیم آزادی و مشروطه و قدرتی که این دولت در ایران دارد و همسایگی با آذربایجان که فاصله‌اش با خاک روسیه بیش از رودخانه‌ای نیست محال است بگذارد رژیم مشروطیت در ایران برقرار بشود و سعی و کوشش شما در این راه جز خودکشی و دیوانگی و مملکت را برباد دادن و ریختن خونها و خرابیها نتیجه دیگری نخواهد داشت.

عین‌الدوله بیش از یک ساعت صحبت کرد و نمایندگان ملت با سکوت کامل و خونسردی حرفهای او را گوش دادند، پس از آنکه صحبت‌های عین‌الدوله تمام شد نمایندگان با کمال نزاکت و ادب در اطراف مشروطیت و حقوق طبیعی و حقه ملت که از طرف مظفرالدین‌شاه عطا شده و محمدعلیشاه هم مکرر به پیروی و احترام آن قسم خورده صحبت کردند و در خاتمه گفتند ما از خود اختیار صلح و جنگ نداریم ما فرستادگانی هستیم که مأموریت داریم فرمایشات حضرت‌والا را گوش بدهیم و به عرض ملت برسانیم و عرایض ملت تبریز را هم به عرض حضرت‌والا برسانیم هرگاه استدعای ملت تبریز را قبول بفرمایید همه ما از دل و جان فدایی حضرت‌والا خواهیم شد و در روی چشمان شما را جای خواهیم داد و هرگاه قبول نفرمایید ما فرمایشات و عقیده حضرت‌والا را به عرض ملت می‌رسانیم و در سهم خود کوشش می‌کنیم که صلح و صفایی پیش نیاید و برادرکشی نشود در خاتمه مذاکرات برای صلح و سازش شرایط ذیل را به نام ملت تبریز به اطلاع عین‌الدوله رسانیدند.

اول - مشروطه تعطیل بردار نیست و باید همیشه قانون اساسی فرمانروا باشد.

دوم - باید شاه هر چه زودتر مجلس شورای ملی را در تهران برپا نماید.
 سوم - باید عین الدوله رحیم خان و شجاع نظام و دیگر سرکردگانی که به تبریز حمله کرده و صدها مردد بی گناه را کشته و هزارها خانه را غارت کرده اند گرفته و تسلیم عدلیه نماید که به کیفر قانونی برسند.
 چهارم - تا مجلس شورای ملی افتتاح نشده انجمن ایالتی تبریز قائم مقام او خواهد بود.

پنجم - کسانی که بی گناه از ایران رانده شده اند باید به ایران مراجعت دادمشوند. عین الدوله که انتظار این درجه مقاومت و ایستادگی را از طرف ملت تبریز و انجمن ایالتی نداشت چنان در خشم شد که دیگر کلمه‌ای بر زبان نیاورد و مجلس با سردی خاتمه یافت و نمایندگان به شهر مراجعت کردند.

همانطوری که همه روزه از طرف ایلات و عشایر آذربایجان و افزایش عده مجاهدین از طرف مرکز اردوی عین الدوله تقویت می شد و دسته‌های سوار و پیاده و سرباز وارد لشکرگاه عین الدوله می شدند، روز بروز بر عده مجاهدین نیز افزوده می گشت و مردم تبریز دسته دسته وارد در جرگه سربازان مجاهد می شدند و اسلحه می گرفتند و در قیام ملی شرکت می کردند و همه روزه دامنه تصرفات ستارخان فزونی می یافت و ناحیه و برزنی را تصرف می کرد و سنگرهای نو در محل‌های مناسب می ساختند و در آنجا عده‌ای مجاهد برای حفاظت آن می گماشتند بطوری که وقتی عین الدوله وارد تبریز شد بیش از دو وثق بلکه سه ربع شهر در تصرف مشروطه خواهان بود.

از جمله کسانی که حقاً نامش باید در تاریخ مشروطیت ایران جاویدان بماند یار محمدخان کرمانشاهی است، این مرد غیرتمند و شجاع و مشروطه خواه که در انقلاب و کشمکش میان مشروطه خواهان و مستبدین کرمانشاه قدا کار بها کرد و شجاعت بسیار از خود نشان داد همینکه شید محمدعلیشاه خیال حمله به مجلس شورای ملی و از میان بردن مشروطه را دارد به اتفاق برادرش و چند نفر سوار برای محافظت مجلس و مشروطه با عجله راه تهران را پیش گرفت ولی همان روزی که به قم رسید مجلس به توب بسته شد و جمع مشروطه خواهان متفرق گردید، یار محمدخان چند روز در قم در حال تحیر و بیلا تکلیفی گذرانید و در اندیشه بود که از چه راه می تواند حتی را که در مقابل وجدان و آزادی برعهده گرفته ادا نماید.

همینکه از قیام ستارخان و مشروطه خواهان تبریز اطلاع پیدا کرد دیلا درنگ راه

آذربایجان را پیش گرفت و با اینکه راهها در دست قشون و مأمورین دولتی بود و شهر تبریز از طرف مستبدین محاصره شده بود با هزار زحمت و رنج خود را به تبریز رسانید و در صف مجاهدین قرار گرفت و در همان روزهای اول چنان شجاعت و تهور از خود نشان داد که مورد احترام و توجه ستارخان و انجمن واقع گردید و ریاست دسته‌ای از مجاهدین به او واگذار شد و محافظت دفاع یک ناحیه مهم شهر را عهده‌دار گردید و تا آخرین روز جنگهای تبریز با کمال صداقت و دلاوری جنگید و پس از آنکه تبریز بناچار بواسطه ورود قشون روس دست از جنگ کشید این مرد شجاع به آنچه تا آن موقع کرده بود قانع نشد و تبریز را ترک کرد و رهسپار اردوی مجاهدین که از رشت به طرف تهران حرکت کرده بود گردید.

شریف زاده منصوب به یکی از خانواده‌های اصیل اصفهانی بود پدرش که یکی از تجار معبر بود به تبریز رفت و در آن شهرستان سکنی کرد. این خانواده به امانت و درستکاری و وطن دوستی معروف بودند چنانچه بازماندگان آنان صفات پسندیده و سجایای مطلوبه را از پدران خود آموخت برده بودند.

شهادت شریف زاده

عموزاده‌های شریف زاده مخصوصاً معتمدالتجار در راه مشروطیت زحمات بسیار کشید و نیز سایر عموزادگان مانند دکتر رفیع الحق، حسین امین و سرتیپ امین در امانت و آزادیخواهی معروف خاص و عام بودند.

شریف زاده یکی از آزاد مردانی بود که پیش از نهضت مشروطیت فلسفه نوین را پذیرفته و در جرگه آزادیخواهان عضویت داشت و پس از طلوع ستاره آزادی آنچه در توه یک فرد مؤمن به آزادی بود برای پیشرفت مشروطیت و برقراری حکومت ملی فرو گذار نکرد.

پس از آنکه مجلس به توبه بسته شد شریف زاده در قنسولخانه فرانسه متحصن شد ولی چون کارهای ملیون رونقی گرفت و ستارخان توانست زمام امور قیام را به دست گیرد شریف زاده از تحصن بیرون آمد و در مجالس و محافل شرکت کرد و چون از نطق و بیان بی بهره نبود، اغلب در اجتماعات نطقی می کرد و مردم را به پایداری و دفاع از آزادی تشویق می نمود.

روز سوم شهریور مردم از هرسو به طرف انجمن رو آوردند هزارها مجاهد از جان گذشته تفنگ در دست فریاد می کشیدند باید به اردوی عین الدوله هجوم برد و کار را بکسره کرد، ستارخان با ملائمت آنها را به خونسردی و احتیاط دعوت می نمود. انبوه جمعیت به اندازه‌ای بود که زمین و پشت بام از افراد متعصب پوشیده بود، ناطقین خطابه‌ها ایراد کردند از آنجمله شریف زاده روی کرسی خطابه رفت و در ضمن بیاناتش

به انتقاد از رفتار بعضی از مجاهدین پرداخت و آنان را سرزنش نمود، سران مجاهدین به او پرخاش نمودند و در نتیجه شریف زاده موفق نشد نطق خود را تمام کند ولی چند نفر از بیمردها برای فرو نشاندن خشم مجاهدین بیانات شریف زاده را تفسیر کردند و مجلس خاتمه یافت و مردم متفرق شدند ولی متأسفانه پیش از آنکه شریف زاده به خانه اش برسد مورد هجوم عده ای از مجاهدین واقع شد و با گلوله ای که به درانش زدند شهید گشت. رئیس این دسته نایکار عباسقلی نام بود که همان لحظه به خطای خود پی برد و خطری که او را تهدید می کرد دریافت و بلا درنگ با همراهانش به طرف خانه ستارخان رفت و در طویله ستارخان متحصن شد ولی ستارخان پس از آنکه از واقعه جانگداز قتل شریف زاده آگاه گردید فوق العاده متأسف شد و قاتلین را از خانه خود راند و آنها را به دست مستحفظین سپرد و برای انتقام خون یالک آن شهید و ایجاد نظم میان مجاهدین و جلوگیری از اینگونه رفتار ناشایسته پس از تشریفات لازمه امر کرد قاتلین را تیرباران کردند و مجلس ختم مفصلی که در خور مقتول مظلوم بود برپا نمودند و عموم مشروطه خواهان از آن واقعه جانگداز اظهار تأسف کردند.

همینکه عین الدوله از موافقت و یا بهتر بگوییم تسلیم مشروطه خواهان مایوس شد و یقین کرد که بدون جنگ تصرف شهر تبریز و دست یافتن به حریف غیر ممکن است برای شروع به جنگ عجله نکرد و چند روزی به مطالعه و

جنگ آزمايشی

کسب اطلاع از قوه طرف و حالت روحی آنان پرداخت. عین الدوله پیش از آنکه آغاز به جنگ کند به خیال افتاد از تدابیر خائنه ای که سلاطین قاجاریه برای دست یافتن به مخالفین خود بکار می بردند استفاده کند و از آن راه بر حریف غالب آید.

دولت قاجاریه در تمام دوره صد و پنجاه سال سلطنت استبدادی که در ایران کرد هرگاه جماعتی برضد او قیام می کردند چنانچه صفحات تاریخ سرتاپاننگ آنها نشان می دهد اول اقدام می کردند که از راه عهد و سوگند و قرآن مهر کردن حریف را مطمئن کنند و به مصالحه و تسلیم وادارند و همینکه طرف تسلیم می شد قسم و عهد را شکسته و او را از میان برمی داشتند و با آنکه با افروختن آتش نفاق در میان مخالفین آنان را گرفتار جنگ داخلی کرده و به مقصود خود می رسیدند.

در مورد ملت تبریز چون یقین داشت که مشروطه خواهان کمترین اطمینان و اعتماد به قول و قسم محمدعلیشاه ندارند به خیال افتاد که از طریق دوم استفاده کند و با یکار انداختن اشخاص مستعد که خود او می شناخت و افرادی که دست نشانده روسها بودند دودستگی در میان مشروطه خواهان بوجود بیاورد.

بعین الدوله گفته بودند که باقرخان که در آن زمان از طرف ملیون سالار ملی

تعب یافته بود روحاً بمراتب از ستارخان ضعیف تر است و هرگاه مورد حمله قرار بگیرد ممکن است روحیه خود را از دست داده و تسلیم بشود.

از یکطرف عین الدوله بوسیله جاسوسان و همدرستان خفیه خود وعده‌هایی به باقرخان داده بود و از طرف دیگر کوشش کرده بود که قدرت قوای دولتی را بمراتب بیش از آنچه حقیقت داشت در نظر او جلوه‌گر سازند و او را مرعوب نمایند این بود که عین الدوله برای بی بردن به نیروی مقاومت مادی و معنوی مشروطه خواهان به یک جنگ آزمایشی دست زد و محله خیابان را که محافظش برعهده باقرخان بود مورد حمله ناگهانی قرار داد.

قشون دولت اول محله خیابان را بوسیله چند عراده توپ بمباران کرد و سپس سوار و پیاده چون سیل به طرف سنگرها و نقاط مهمی که در دست مجاهدین بود حمله بردند ولی بعد از چند ساعت زد و خورد و دادن تلفات سنگین بناچار دست از حمله کشیده به اردوگاه خود بازگشتند و برخلاف انتظار عین الدوله باقرخان در آن روز شجاعت و بابداری بی نظیری از خود نشان داد.

شما که نسبتاً آرام بودید میان مجاهدین و قشون دولتی که در سنگرها بودند مذاکراتی می‌کنید که ذکر آن خالی از تفریح نیست، مثلاً سربازهایی که در سنگرها بودند با صدای بلند از مجاهدینی که در سنگرهای نزدیک بودند می‌پرسیدند که

گفتگو در سنگرها

شما چرا با قشون دولت جنگ می‌کنید کسی که یا پادشاه خودش جنگ نمی‌کند. جواب: شاه به قرآن قسم خورده بود که مشروطه خواه باشد ولی برخلاف قسم خود رفتار کرد. مشروطه خواهان که بایی هستند و شاه ما مسلمان است و مسلمان زیر بار مشروطه نمی‌رود. به شما دروغ گفته‌اند و شما را فریب داده‌اند به خدا ما هم مسلمان و معتقد به قرآن هستیم. شما چند نفر امام دارید پیغمبر شما کیست آیا شما هم حضرت عباس دارید. همه ما مثل شما مسلمان هستیم و به پیغمبر خدا اعتقاد داریم. اگر مسلمان هستید پس چرا با شاه جنگ می‌کنید. ما می‌خواهیم در مملکت عدالت باشد و به سردم ظلم نشود. این حرف شما که بد نیست البته ظلم بد است. ما بر طبق احکام علمای بزرگ برای عدالت و جلوگیری از ظلم جنگ می‌کنیم. علما که می‌گویند مشروطه طلبها کافر هستند مگر شما احکام علما را که در اسلامیه هستند تشهید اید، آنها به ما گفته‌اند کشتن مشروطه طلبها عبادت است و هر کس یکتفر را بکشد خدا گناهان او را می‌آمرزد. گاهی عاقبت کار به قحش و بدگویی می‌کشید و بنای تیراندازی را می‌گذارند و گاهی برای بکشد بگر خوراکی می‌فرستادند و اظهار مهربانی و همدردی می‌کردند.

غارث

شب چهارشنبه دهم شهریور که شهر نسبتاً ساکت بود و گاهگاهی صدای تیر و تفنگ از سنگرها بلند می‌شد عده یشماری از سوارهای رحیم‌خان خانه‌های اطراف و تیمچه خرازیها که در تصرف انجمن اسلامی بود خراب کرده و خود را به تیمچه مذکور رسانیده و تمام حجرات و انبارها که اجناس بسیار در آنها انباشته بود غارت کردند و صدها نفر تاجر را از هستی ساقط کردند. این طعمه شیرین به ذائقه آنان لذیذ آمده فردا شب به چندین کاروانسرا دستبرد زدند و در حدود هفتاد دکان را یکی غارت کردند.

ناگفته نماند که بعضی از مجاهدین هم اگر دستشان می‌رسید آماده چپاول بودند چنانچه در یکی از شبهایی که آتش جنگ بشدت میان دو طرف شعله‌ور بود عده‌ای از مجاهدین نامردانه بجای آنکه به جنگ پردازند از تاریکی شب استفاده کرده به خانه امام جمعه ریختند و آنچه بدست آوردند به یغما بردند خوشبختانه ستارخان و باقرخان از آن واقعه مطلع شدند و دستور دادند که مجاهدین یغماگر بعد از این اعدام خواهند شد و سایر مجاهدین موظف‌اند در صورتی که ببینند مجاهدی محلی را غارت کرد یا اسبابی را به سرقت برد او را فوراً با تیر بزنند. بزودی عمل غارتگری قشون محمدعلیشاه در قسولخانه‌ها سپس در سفارتخانه‌ها و در جراید خارجه منعکس شد و عکس العمل شدیدی در میان مردم بخشید. عین‌الدوله که خود را فرمانفرمای مقتدری می‌دانست ولی قادر نبود از غارتگری و خودسری سوارهای رحیم‌خان و سایر ایلات جلوگیری کند هرچه اظهار خشم و غضب می‌کرد نتیجه نمی‌برد و قادر به جلوگیری غارتگران نمی‌گردید.

عاقبت فریاد غارت شدگان و مردمی که هستی‌شان در خطر یغما بود به آسمان رسید همه از ناسنی مال و جان و فرزند و عیال خود شکایت می‌کردند و به مرتکبین این بلوا نفرین و ناسزا می‌گفتند، بناچار عده‌ای از مردمان بی‌طرف به میان افتادند و به‌اسلامیه و به انجمن ایالتی رفتند و بنای داد و فریاد و شکایت گذاردند و گفتند اگر شما باهم جنگ دارید مردم ضعیف و بیچاره چه گناهی کرده‌اند که به این وضع بی‌رحمانه هرسب مورد تاخت و تاز جمعی دزد و غارتگر قرار گرفته‌اند.

بعد از مشاوره تصمیم گرفتند که چند نفر از معروفین با عین‌الدوله ملاقات کنند و از او بخواهند که به این وضع ناهنجار خاتمه بدهد و جلو یغماگران را بگیرد. آقای شیخ محمد خیابانی — آقای میرزا حسین واعظ — آقای میرزا محمد تقی طباطبائی — میرزا سید حسین خان عدالت از طرف انجمن ایالتی مأمور ملاقات با عین‌الدوله شدند و با اتفاق نمایندگان قسولخانه انگلیس پدایغ صاحب دیوان رفتند و غرضه‌ای که از طرف مردم تبریز تهیه شده بود تقدیم عین‌الدوله کردند، عین‌الدوله پس از آنکه بسیار اظهار تأسف و

دلسوزی کرد باز همان حرفهایی را که زده بود تکرار کرد و صریح گفت تا مجلس شورای ملی در تهران افتتاح نشده من نمی‌توانم انجمن ایالتی تبریز را به رسمیت بشناسم. باری چون گفتگو با عین الدوله به جایی نرسید نمایندگان مایوس به شهر مراجعت کردند و از آن بعد رابطه میان عین الدوله و مشروطه خواهان بکلی منقطع شد.

اقبال السلطنه که یکی از خوانین منتقد و ثروتمند آذربایجان بود و پیش از صدوپنجاه سال خانواده اش در ماکو و اطراف آن حکومت مطلقه داشتند یکی از دشمنان سرسخت مشروطه بود و چنانچه در جلد سوم این تاریخ نگاشتم پس از پیدایش مشروطیت بنای دشمنی و مخالفت را با ملیون گذارد و به جنگ و ستیز پرداخت و در نتیجه شکست خورد و به روسیه فرار کرد.

پس از چندی مراجعت کرد و اقتدار اولیه را بدست آورد و پیش از گذشته به محمدعلی شاه خود را نزدیک کرد و قشونی تهیه نمود و در کمین بود که موقعی بدست بیاورد و شکست سابق را جبران کند. همینکه مجلس به توپ بسته شد و عین الدوله عهده دار ایالت آذربایجان گشت اقبال السلطنه قشون جراری تهیه کرد و هنوز چند روزی از ورود عین الدوله به تبریز نگذشته بود عزیزالله خان خواهرزاده اقبال السلطنه با چهار هزار نفر سوار مسلح وارد تبریز شد و در کنار اردوی عین الدوله سنگی گزید. این قشون که مرکب از ماکویی، شکاک و جلالی بود، دارای پنج توپ و توپچیان کارآموز بود. در طول راه آنچه توانستند مردم را غارت کردند و چهار نفر مشروطه خواه را که اسیر کرده بودند دم توپ گذارند.

هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که صدای توپ از اردوی استبداد بلند شد و شهر را در زیر آتش گرفت حمله توپخانه بدرجه ای شدید بود که سابقه نداشت و تمام شهر را به لرزه در آورد و خسارات زیادی وارد کرد.

سپس قشون سوار و پیاده در پناه آتش توپخانه چون سیل خروشان به طرف شهر سرازیر شد سوارها از راه خیابانها و کوچه ها و پیاده ها از راههای خانه ها و پشت بامها پیشروی کردند و خود را تا نزدیک انجمن رسانیدند و چندسنگر معتبر را از دست مجاهدین گرفتند و عده ای را به خاک و خون کشیدند.

مورخین و مطلعین عده قشون عین الدوله را سی هزار نفر می‌نویسند و عده ای مجاهدین را ده هزار نفر قلمداد می‌کنند، این جنگ خونین که تا غروب آفتاب طول کشید یکی از شاهکارهای قیام تبریز است.

ستارخان ترس از آنکه قشونی که به طرف امیرخیزی هجوم برده بود شکست داد با عده زیادی از مجاهدین چون سیل بنیان کن به طرف قشون ماکو که با بی باکی می جنگیدند سرازیر شد و آنها را غافلگیر کرد و از دو طرف زیر آتش توپهایی که همراه آورده بود گرفت. مجاهدین از سنگرها بنای تیراندازی را گذاردند و عده ای بی باکانه به قشون محاصره حمله بردند و بای استقامت آنها راست کردند. در همین موقع مستبدی محمدعلیخان که یکی از سران نامدار ملیون بود با چند صد نفر مجاهد از جان گذشته جناح چپ قشون ماکو را مورد حمله قرار داد و چنان مردانه می جنگید که دشمن ناگزیر شد میدان را خالی کرده با به فرار گذارد. عده مقتولین و مجروحین در آن روز بطور یقین زیاد بود ولی چون مختلف نوشته اند و بعضی ها راه گزاف پیش گرفته اند از ذکر عقیده خودداری می کنم و متذکر می شوم که جنگ آن روز و شکست قشون ماکو که نخبه ترین افراد قشون علیه عین الدوله بود چنان ترس و وحشتی در اردوی عین الدوله بوجود آورد که تا چندی نقل مجالس بود و مجاهدین از این فتح و فیروزی برخوردار می بالیدند. قشون ماکو اردو را ترک کرد و راه ماکو را پیش گرفت.

شب بعد از این فتح و فیروزی شب پانزدهم شعبان بود و مشروطه خواهان به پاس موفقیتی که بدست آورده بودند جشن بزرگی برپا کردند و شهر را آیین بستند و چراغان کردند. تأثیر شکست قشون دولتی در بیان اردوی استبداد و سران آنان بحدی بود که محمدولیعخان سپهبدار اعظم تلگرافی به محمدعلیشاه محابره می کند و در آن تلگراف به او اندرز می دهد که مجلس را مفتوح کند و پیش از این در مقابل خواسته ملت سرسختی نکند. چون عین تلگراف سپهبدار را نوانستم بدست می آورم جوابی که محمدعلیشاه داده برای روشن شدن وضعیت به نظر خوانندگان این تاریخ می رسانم.

شب پانزدهم شعبان

سپهبدار اعظم از تلگراف رمز شما تعجب کردم از روز اول سلطنت دستخطی که در اعطای مشروطیت دادم لفظ مشروطه مشروعه مطابق قانون محمدی بود بعد لامذهب ها بنای خودسری را گذاشتند و خواستند دین و دولت را از میان ببرند هرچه نصیحت کردم نشد تا آنکه به کمک حضرت حجت مفیدین و دشمنان دین و دولت واقع وقوع کردم. حالا شما می گوید دولت گفته است مشروطه خواهیم داد، صحیح است من به سفرای خارجه قول داده ام مشروطه مشروعه که مطابق با شرع نبوی باشد بدهم ولی حالا که عده ای مفید در تبریز اسم خود را مشروطه طلب گذارده و عصیان کرده اند من از راه تملق به آنها مشروطه بدهم و برای سلطنت خودم و دین اسلام یک تنگ تاریخی بگذارم! هرگز نخواهد شد. عجب از غیرت شما، عجب دولتخواهی می کنید، همانست که گفته ام تا این اشرار تشبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستیم الحمدلله

قتون سوار و سرباز داره پول هم هر قدر خرج بشود اهمیت ندارد.

اگر مراقبت کرده بودید قتون ما کو مراجعت نمی کرد اینک اقدام برای برگرداندن آنها کرده ام و یک صد سوار و اسلحه و مهمات هم فرستادم گلوله توپ هم بقدر کفایت فرستاده شد باز هم قوا فرستاده خواهد شد. محمد علی شاه

پس از جنگ روز چهاردهم شعبان و پشت کردن سواران ما کو بدیدان جنگ و عزیمت آنان به طرف ما کو، یک یاس و ناامیدی در میان اردوی دوختیان پیدا شد و عین الدوله متوجه شد که با دشمن سرسخت و از جان گذشته سروکار دارد

بستن راهها

و با هجوم بردن به آنها نمی تواند کاری از پیش ببرد، این بود که جلسه ای از سران سپاه در باغ صاحب دیوان تشکیل دادند و به مشورت پرداختند و پس از گفتگوی بسیار بر این عقیده شدند که بهترین راه برای به زانو در آوردن مشروطه خواهان اینست که شهر را محاصره کرده و از طریق بستن راههایی که به تبریز منتهی می شود از ورود خواربار و خوراک به شهر جلوگیری شود و در نتیجه سردم تبریز را دچار قحطی کرده و مجبور به تسلیم نمایند.

این بود که عین الدوله قتون را به چندین دسته تقسیم کرد و هر دسته را مأمور بستن یکی از راهها نمود.

راه هشتگرد و گرمسود و سراب را قزاقهایی که در تحت فرمان مستقیم حاج محمد مصعبان روسی بودند بستند، سالار ارفع راه سردرود را مسدود کرد و سر شجاع نظام مأمور بستن راه جلفا و مرند شد و قره ملیکیان راه انزاب و ارواق را سنگربندی نمودند.

چون قسمت عمده خوراک شهر از راه قره ملک وارد می شد ستارخان یک دسته از مجاهدین را مأمور کرد که با هر فداکاری که ممکن است قره ملک را فتح کنند و راه عبور آذوقه را به شهر آزاد نمایند، یا تصدق مجاهد پیاده راه قره ملک را پیش گرفتند و به جنگ پرداختند این جنگ سه روز طول کشید و مردم قره ملک با شجاعت پایداری می کردند همینکه خبر به عین الدوله رسید که قوای مجاهدین متوجه قره ملک شده و عنقریب آن نقطه حساس را فتح خواهند کرد برای نجات قره ملک و غافلگیر کردن میلیون دستور داد به شهر حمله بردند.

در روز بیست و هشتم شهریور جنگ سختی میان دو طرف در گرفت و تا غروب آفتاب ادامه داشت ولی این دفعه هم جز دادن تلفات نتیجه ای عاید قشون دولت نشد.

روز بعد از این واقعه عده ای از مجاهدین تفقاز که از دیر زمانی برای یاری مشروطه خواهان راه ابران را پیش گرفته بودند وارد تبریز شدند. ورود آنان یک شادمانی بی نظیری در میان مشروطه خواهان بوجود آورد.

با اینکه مجاهدین قفقازی بیش از صد نفر نبودند چون همه مردمان شجاع و مؤمن به آزادی و با بمبهای دستی مجهز بودند تأثیر آنها در جنگ بیش از چند هزار نفر بود، چنانچه مطلعین می‌گویند مهمترین علت شکست چهار هزار نفر قشون ما کو حمله مجاهدین قفقازی و پرتاب کردن بمب در میان آنها که تلفات زیادی وارد آوردی باشد.

در خلال این احوال روز بروز اردوی عین الدوله تقویت می‌شد چنانچه حدود پنجاه نفر تراق سوار با تجهیزات کامل و دو توپ کوهستانی و عده‌ای سوار بختیاری و سنجایی و سوارهای متفرقه وارد اردوی عین الدوله شدند و متداری هم اسلحه و گلوله توپ و مبنغ معتناهی پول و نشان و حمایل و احکام و فراسین در تقدیر و تسویق رؤسای اردوی دولتی دریافت داشتند.

التیماتوم عین الدوله

پس از اینکه عین الدوله خود را از هرجهت مجهز برای سرکوبی مشروطه خواهان بافت روز ۲۴ شعبان از هریک از محلات تبریز دونفر نماینده برای مذاکره خواست و با همان کبر و غروری که مخصوص خودش بود آغاز سخن کرد و چنین گفت در این مدت یک ماه هرجه خواستم رأفت ملوکانه را به شما بفهمانم فایده نکرد و به فرمان من تمکین نکردید و دست به جنگ و خونریزی کشودید تا آنکه دولت شما را به گردنکشی و عصیان شناخته و ناچار برای گوشمال شما تصمیم گرفته است.

اینست که به شما صریح می‌گویم که هرگاه از فردا که ۲۵ شعبان است تا چهل و هشت ساعت کلیه اسلحه و ابزار جنگ را کنار گذارده و اراک دولتی را تسلیم نموده و متفرق شدید مورد عقوبت ملوکانه واقع خواهید شد و الا پس از انقضای چهل و هشت ساعت لشکر دولت به شهر هجوم برده و سزای ستم‌دین و گردنکشان را کف دستشان خواهد گذارد، در صورت قبول آنچه که گفتم مردم باید در سردرخانه‌های خود بیرق سفید که علامت تسلیم و صلح است برافرازند و در مساجد جمع شوند و مطلقاً سروصدا و تظاهراتی نکنند تا قشون دولتی شهر را تصرف و امنیت را بدون خونریزی و رساندن زحمت به مردم برقرار نماید.

نمایندگان محلات گفته‌های عین الدوله را به اطلاع انجمن و سران مشروطه خواهان رسانیدند.

خبر التیماتوم عین الدوله در شهر منتشر شد و مردم را کم و بیش تکان داد ولی در تصمیم و عزم راسخ مجاهدین کمترین تأثیری نداشت چنانچه می‌گویند ستارخان پس از شنیدن حرفهای عین الدوله گفت مگر این سه ماه ما شوخی می‌کردیم که حال می‌خواهند با ما جنگ کنند سران میلیون برای اینکه جوابی به عین الدوله داده باشند به مشورت پرداخته و نامه ذیل را تهیه نموده برای او ارسال داشتند:

حضور مبارک بندگان حضرت اشراف والا شاهزاده عین الدوله دامت شوکتہ اعلام با نظام حضرت والا که مشور قتل و قتلوی اعدام مردم تبریز بود عز وصول یافت فرموده‌اند آنچه خواسته شما را از راه محبت و بندواندرز از طریق عصیان بازداشته به رافت ملوکانه اسیدوار و متقاعد نمائید و شما دولت را مجبور نمودید برای اینست اقدام به قلع و قمع و جلوگیری از عصیان نمائید. ملت با کمال توقیر عرض می‌کند که مناظر قراه و قصبات منهبویه و ناله و ضجه زنهای مسلمان دیگر طاقت این را در ما نگذارده که زیر بار این رآفتهای شایان پادشاهی برویم ما هم هر قدر خواستیم با تحمل و تامل فریاد مظلومانۀ خود را به گوش وجدان حضرت والا رسانیده و ایشان را در باب استیفای حقوق ملی نایل یک سعادت ابدی نمائیم میسر نشد بنا بر این در مقابل اظهارات حضرت والا جز تکرار اظهارات حضرت فخر مجاهدین سیدالشهدا جوابی نداریم اذا كانت الایدان للموت انشأت قتل امرء والله بالسيف اجمل.

از این قبیل التیما تو سها گوش ملت یر شده دیگر حالت پذیرایی این تهدیدات را نداریم منتظر اقدامات فعلی هستیم و السلام علی من اتبع الهدی.

پس از آنکه جواب التیما تو م عین الدوله از طرف مشروطه -

خواهان داده شد با اینکه مدت چهل و هشت ساعت سپری

رستخیز

شده بود سروصدایی از طرف اردوی دولتی شنیده نمی‌شد و

فقط در شهر میان سنگرهای طرفین گاه گاهی تیر تفنگ رد و بدل

می‌شد، بطوری که تحقیق کردیم علت تأخیر عین الدوله در حمله اقداماتی بود که برای بازگرداندن قشون ما کو به عمل می‌آورد.

تلگرافات محمد علی شاه به سردار ما کوبی و فرستادن نمایندگان از طرف عین الدوله

نزد سپاهیان ما کو کار خود را کرد و آنها به مراجعت و شرکت در جنگ تن در دادند و

به اردوی عین الدوله ملحق شدند.

روز سوم بهر هنوز هوا به خوبی روشن نشده بود که چهارده توپ از دشت ساطرانلو

دائمه کوه سرخاب پل آجی بنای آتش فشانی را گذارد و شهر را زیر بمباران گرفتند.

مردم تبریز تا آن روز چنین بمبارانی را ندیده بودند، تمام شهر بلرزه در آمده بود و

بعضی ابنیه سست بنیاد از شدت فشار هوا درهم ریخت. از طرف ملیون هم توپخانه بکار

افتاد و اردوی دشمن را زیر آتش گرفت.

پس از شش ساعت بمباران با توپخانه یک ساعت به ظهر مانده صدای شیپور از

دوچی بلند شد و حمله عمومی را اعلام نمود، سوار و پیاده چون مور و ملخ به طرف

سنگرها و محلاتی که در تصرف مشروطه خواهان بود حمله بردند و هر چیز را که در

جلو پای خود می‌یافتند از میان برمی‌داشتند.

دسته‌ای از قزاق پیاده از راه پشت بامها خود را به طرف ارک دولتی نزدیک می‌کرد و شجاع نظام با یک سپاه انبوه از شاهسون خود را به نزدیکی بازار رسانید، صدای شیپور و کرنا و غرش توپها گوش انسان را کرمی کرد.

آن روز در حدود چهل هزار نفر بلکه مستجاوز در جنگ شرکت داشتند و هر طرف تلاش می‌کرد طرف دیگر را از پای در آورد و شاهد فیروزی را بدست آورد از سمت دوهچی ویل آجی دوستون قشون از دو طرف محله خیابان و اطراف آنرا مورد هجوم قرار دادند.

قشون ما کو که در دفعه گذشته تلفات زیادی داده بود و سرشکسته قرار کرده بود این دفعه برای انتقام و جبران جنگ پیش با جان‌گذشتگی می‌جنگیدند.

رحیم خان هم به خلاف گذشته که در مرکز فرماندهی خود می‌نشست و سپاهیان را به جنگ می‌فرستاد در آن روز تفنگک در دست در جلو سپاهیان خود از راه دروازه دوهچی به محله بی‌رحمانه‌ای پرداخت و با توپهایی که همراه داشت دروازه اسلامبول را بی‌دری بمباران می‌کرد، این بمباران و هجوم تلفات زیادی به مجاهدین وارد آورد از جمله محمدخان برادرزاده ستارخان بود که از پا در آمد.

سالار ارفع با عده زیادی سوار و پیاده از راه حکما حمله برد و چون در آن حدود مجاهدین سنگرهای محکمی نداشتند مقداری از اراضی و خانه‌های آن محل را تصرف کرد و آنچه بدست آورد تاراج نمود، بعضی از مورخین می‌نویسند این مرد بی‌انصاف بدستاری سربازها و سوارها و عده‌ای از لوطیان شهر یک ثلث از یک محله را تاراج و کمترین اثری از آبادی در آنجا باقی نگذارد. چون شرح جزئیات جنگ خونین آن روز که در هر دقیقه ده‌ها هزار گلوله از دهن توپها و تفنگها خارج می‌شد و صدای انفجار و ضجه و ناله مجروحین و مردم بی‌بنا و صدای خرابی ابنیه و عمارات و صدای گوش خراش صدها شیپور و کرنا از قدرت قلم ناچیز نگارنده خارج است به کوتاهی می‌پردازم.

ستارخان که محافظت و دفاع محله امیرخیز که حساس‌ترین و سهم‌ترین مرکز ملیون بود شخصاً عهده‌دار بود، آن روز به تمام سنگرها رسیدگی می‌کرد و مجاهدین را به یابرداری تشویق می‌کرد و به آنها می‌گفت اگر امروز دشمن موفقیت پیدا نکند و شکست بخورد ما برای همیشه فاتح خواهیم بود.

هنوز بیش از دو ساعت از ظهر نگذشته بود که خبر رسید که مجاهدین که حسین‌خان ریاست آنها را داشت با یک حمله جسورانه قوای دشمن را درهم شکسته و مقداری تفنگ و شیپورها می‌که در دست داشتند از آنها گرفته است.

این خبر مسرت بخش چون برق در تمام شهر منتشر شد و مجاهدین پیش ازیش دلگرم و دلیر شدند.

سپس مجاهدینی که در تحت فرمان باقرخان بودند و خیابان و اطراف آنرا محافظت می کردند و با کمال سختی می جنگیدند با فریاد زنده باد مشروطه به قشون مهاجم فشار آوردند و آنان را عقب نشانند.

قسمتی از قشون دشمن که مرتب از سواران سرنودی بوجی و سربازان قزوینی که مغازه های مجدالملک را سنگر کرده بودند با چند بمب که از طرف مجاهدین قفقازی در میان آنها پرتاب گردید تارومار شدند و آن سنگر بمب به دست مجاهدین افتاد. یکی از جوانان مجاهد که در این جنگ شجاعت بی نظیری از خود نشان داد و کشته شد حاجی خان یسرعلی مسیو بود.

هنوز آفتاب غروب نکرده بود که قشون دولتی با دادن تلفات سنگین بدون آنکه کمترین موفقیتی نصیبشان بشود پشت به میدان جنگ کرده راه فرار را پیش گرفتند و به اردوگاه عین الدوله که با کمال بی صبری انتظار فتح شهر را داشت باز گردیدند.

عده تلفات قشون دولتی را تا با نصف نفر نقل می کنند ولی در اینگونه جنگها کشته و زخمی را نمی توان بطور تحقیق بلکه تخمین معین کرد، نگارنده از اظهار نظر خود داری کرده ولی آنچه مسلم است تلفات طرفین در این جنگ حیاتی بسیار سنگین بود و شهر بواسطه گلوله های توپ خرابی و حمله بسیار زیاد دید.

در گزارشی که قشون انگلیس مقیم تبریز به وزیر مختار انگلیس می دهد می نویسد: قوای روسیونها ده هزار نفر است و با کمال سرسختی جنگ می کنند و ممکن نیست تا مشروطیت برقرار نشود و مجلس شورای ملی مفتوح نگردد دست از جنگ و مقاومت بکشند و برای خاتمه دادن به اوضاع تبریز جز اینکه شاه بدون فوت وقت مجلس را مفتوح کند راهی نیست.

جنگ سوم مهر که با موفقیت مشروطه خواهان خاتمه یافت

تأثیر موفقیتها

یک روح امیدواری و اعتماد در مردم تبریز ایجاد کرد و رعبی که اردوی سی هزار نفری دولت در دلها بوجود آورده بود از میان رفت، اردوی ما کوکه بیش از همه موجب وحشت مردم شده بود زبون گردید و اطفال در کوچه و بازار از خان ما کوبا مسخره و استهزا سخن می گفتند و اشعاری که در بزدلی آنها سروده بودند می خواندند.

از طرف دیگر محمدولیخان سیه دار اعظم که رکن اعظم قدرت و نیروی دولتیها بود و در تهور و خودسری شهرت بسیار داشت بنای مخالفت را با عین الدوله گذارد پس از آنکه چند تلگراف به محمدعلیشاه کرد و او را دعوت به سازش با مشروطه خواهان تبریز نمود بنای مکاتبه و گفتگو را با سران ملیون و انجمن گذارد.

علی خان منتصرالدوله را محرمانه نزد ستارخان فرستاد و پیغام داد که حاضر است

دست از شاه و عین الدوله کشیده به شهر بیاید و به مجاهدین یاری کند و به کمک آنان با دولت استبدادی بجنگد.

ستارخان با کمال ادب و صمیمیت به سپهدار جواب داد که ما از عهده مقابله با قشون دولت بخوبی برخورداریم آمد. و تاجان داریم در این راه مبارزه خواهیم کرد هرگاه از سایر نقاط ایران هم قیامی بر مخالفت محمدعلیشاه بشود کامیابی آسانتر خواهد شد و مردم دنیا هم خواهند فهمید که فقط اهالی تبریز خواهان مشروطه نیستند بلکه همه ایرانیان طرفدار حکومت ملی و برقراری مجلس می باشند، بالاترین کمکی را که شما می توانید به ملت تبریز و مشروطیت بنمایید اینست که به تنکابن تشریف برده و سایل یک قیام ملی را در آنجا فراهم بیاورید.

در این روز یکی از جنگهای مهم تبریز به کامیابی میلیون پایان یافت، قشون ماکو که راه شوشه تبریز—جلقا را در دست داشتند عماراتی را که روسها در نزدیک شهر کنار حاده شوشه بنا کرده بودند سنگر کرده و چند توپ در روی بلندبها نصب و قسمتی از شهر را زیر آتش می گرفتند، چون این ابنیه و عمارات متعلق به روسها بود و روسها بی بهانه می گشتند که قشون به تبریز وارد کنند مشروطه خواهان از توپ بستن به این اماکن خودداری می کردند.

نهم رمضان

از طرف دیگر مجبور بودند راه تبریز را به خارج باز کنند و این مانع بزرگ را که سنگرهای قشون ماکو بود از میان بردارند و پل آجی را که مرکز حساسی بود و از نظر سوق الجیشی اهمیت بسزایی داشت بدست بیاورند چون در روز هجوم بر آن سنگرها که بوسیله توپ و تفنگچی محافظت می شد مشکل بود عده ای از مجاهدین از جان گذشته فتح آن سنگر مهم را بر عهده گرفته در نیمه شب رهسپار کوی دشمن شدند.

نزدیک پل اسبهای خود را در محل امنی گذارده پیاده از رود آجی عبور کرده تپه بلندی را که در مقابل استحکامات دشمن و بر آن مسلط بود سنگر نموده و آماده کارزار گشتند، از طرف دیگر یک عده دوستان نفری به سرکردگی مهدی محمدصادق و حسن آقا قفقازی و حاجی علی خان پسر علی مسیو بر سر پل آجی تاختند و با یک حمله دلیرانه قشون ماکورا مورد هجوم قرار دادند، قشون ماکو که از جلو و از جناح چپ مورد هجوم واقع شده بود روحیه خود را از دست داده از جا کنده شدند و راه فرار را پیش گرفتند، فقط کسانی که ابنیه روسها را سنگر کرده بودند مقاومت شدیدی از خود نشان دادند ولی پس از هفت ساعت جنگ پای استقامت آنها سست شد و سنگرها یکی بعد از دیگری به دست مجاهدین افتاد.

در گزارشی که قنصل انگلیس به سفیر انگلیس مقیم تهران داده تلفات جنگ

آن روز را دویست نفر نوشته ولی ایرانیانی که در آن جنگ شرکت داشته اند می گویند تا چند کیلومتر اطراف پهل آجی از کشتگان و مجروحین مالا مال بود. مژده این فتح بزرگ ستارخان را وادار کرد که شخصاً میدان جنگ را بازدید کرده و از مجاهدین و سر دسته های آنها تشکر کند و بازماندگان شهدا را دلداری بدهد.

ستارخان بر آن شد که قسمتی از شهر تبریز را که هنوز در تصرف مستبدین بود اشغال کند تا دیگر برای امنیت شهر مانعی در جلو نداشته باشد؛ این بود که از سمت خیابان ونوبران به شکلان و سرخاب که در تصرف سواران رحیم خان

۱۲ رمضان

و شجاع نظام بود حمله بردند سالار ملی پیش از طلوع آفتاب برای آنکه قشون عین الدوله نتواند به یاری سواران رحیم خان و شجاع نظام برخیزد با سیصد نفر سوار بر سر قله شتافت و از سه طرف دیگر دسته های انبوه مجاهدین به سردستگی حاجی خان قفقازی و پسر علی سیووریل که یکی از دلیران بود به طرف محلاتی که در تصرف قشون استبداد بود هجوم بردند، اول خانۀ مقتدرالدوله را که یک سنگر استواری بود و از طرف چند صد نفر محافظت می شد با یک بورش دلیرانه تصرف کردند، سپس پسر علی سیو با دویست نفر مجاهد سنگر معارزه های مجد الملک را که اهمیت بسزایی داشت بدست آورد، از سمت بازار کربلایی حسینخان و مهدی محمد علیخان با ششصد نفر مجاهد خود را به سرخاب رسانیدند و حسینخان کوی نظام العلماء را تصرف نمود و پس از یک جنگ خونین که تا غروب آفتاب طول کشید و به قیمت جان چند صد نفر از طرفین تمام شد مشروطه خواهان موفق شدند باقی مانده شهر تبریز را از قشون استبداد و عده ای اویناش که با آنان همکاری می کردند پاک نمایند. گرچه این جنگ به قیمت جان چند نفر از برگزیدگان آزادخواهان تمام شد ولی نتیجه آن بدرجه ای سهم بود که ملیون با لب خندان و چشم گریان این موفقیت را به یکدیگر شادباش می گفتند.

روز نوزدهم رمضان قشون ملی به طرف انجمن اسلامی سرازیر شد و پس از جنگ خونی آن مرکز فساد که بیش از یکسال بود نقشه انهدام مشروطیت در آنجا کشیده می شد و کانون روحانیون مستبد بود به دست مشروطه خواهان افتاد، سپس

نوزدهم رمضان

محلۀ دوهجی که از نظر سوق الجیشی اهمیت بسزایی داشت در همان روز در تصرف مجاهدین در آمد و امام جمعه و حاجی میرزا حسن آقا مجتهد و حاجی میرزا محسن و شجاع نظام و رحیم خان راه فرار را پیش گرفته و در اردوی عین الدوله پناهنده شدند. مجاهدین انجمن اسلامی را خراب کردند و آنچه در آن یافت می شد به تاراج

پردند. سپس ستارخان سنگرهایی که قشون استبداد در محله‌های مفتوحه بنا کرده بودند بازدید کرده دستور ترمیم آنها را داد و عده‌ای از مجاهدین را به نگاهداری گذاشت. عین‌الدوله چون موقعیت خودش را در باغ صاحب دیوان خطرناک دید بناچار آنجا را تخلیه کرد و در باسمنج سکنی نمود. برای آنکه محلاتی که مفتوح شده بود غارت نشود ستارخان و باقرخان اعلان داشتند که هرکس مزاحم مردم بشود و یا کسی را غارت بکند بسختی مجازات خواهد شد و نیز چند دسته از مجاهدین را مأمور حفظ انتظام و امنیت مردم محلات فتح شده نمودند.

برای آنکه از وقایع و حوادثی که در آن روزهای تاریخی در سایر نقاط ایران مخصوصاً در رشت، اصفهان و تهران می‌گذشت جلوگیری کنیم و هم‌آهنگی را در مسیر تاریخ حفظ کنیم قشون استبداد و مشروطه را که در تبریز مقابل هم صف کشیده و با سرسختی می‌جنگیدند به حال خود گذارده به تهران و شهرستانها برمی‌گردیم و حوادثی را که در ایام مسافرت ما به تبریز روی داده بود به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

تحصن در سفارت عثمانی

با فشار دستگاه استبداد به آزاد بخوانان و یاس از باز شدن مجلس و اطمینان به اینکه آنچه محمدعلیشاه وعده می دهد جز دروغ و نیرنگ مقصود و منظوری ندارد، مشروطه خواهانی که در گوشه و کنار تهران سزوی و مخفی بودند بناچار جلسات سری تشکیل دادند و بر آن شدند که یک مرکز اجتماعی بوجود آورند و صدایی بر ضد محمدعلیشاه و دولت پادشاه بلند کنند. پس از مشورت با دو روحانی مشروطه خواه (صدرالعلماء و میرزا سید محمد امام) که پس از برقراری مشروطه اسامی جمعده تهران شد، تصمیم گرفتند که به ملاحظه شوکت این دو روحانی از تحصن در یک سفارت اروپایی اجتناب کنند و به رهبری آنان در سفارت عثمانی که یک سفارتخانه اسلامی است متحصن گردند.

این بود که صدرالعلماء و میرزا سید محمد امام با جمعی از مشروطه خواهان و تجار و اصناف به سفارت عثمانی رفتند و به زحمت موفق شدند که در آنجا پناهنده گردند. دیری نگذشت که عده پناهندگان به چند صد نفر رسید که اکثر آنها از معارف تهران و مورد احترام مردم بودند.

مشکلی که در کار بود و متحصنین آن مشکل را نادیده و یا ناچیز تصور کرده بودند این بود که رژیم استبداد مطلق در عثمانی حکمفرما بود و سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی که یکی از ظالمترین سلاطین جهان بود با نهضت مشروطیت ایران مخالفت می کرد و کمال کوشش را در تقویت محمدعلیشاه برای ریشه کن کردن آزادی در ایران بکار می برد.

همینکه به سلطان عبدالحمید خبر رسید که جمعی از مشروطه خواهان ایران در سفارت عثمانی تهران پناهنده شده اند بسیار برآشفته و به صدر اعظم دستور داد که موضوع را در هیأت دولت مطرح و به یک نحوی که مخالف با حیثیت دولت عثمانی نباشد پناهندگان را از سفارت عثمانی بیرون کنند.

انجمن سعادت اسلامبول از قصد دولت عثمانی آگاه شده و در صدد جلوگیری

برآمد و با کلیه وسایل ناچیزی که در دست داشت کوشش کرد که دولت عثمانی را از آن قصد بازدارد.

دولت آبادی می نویسد چون من با شیخ الاسلام عثمانی که ریاست روحانیون آن کشور را عهده دار بود و در هیأت دولت عثمانی عضویت داشت و مورد احترام همگی بود دوست بودم پس از آنکه مسبوق شدم که سلطان عثمانی تصمیم دارد به سفیرش امر بدهد پناهندگان را از سفارت برانند بی درنگ به ملاقات شیخ الاسلام شتافتم و به او از طرف ایرانیان مقیم عثمانی گفتم راست است که رژیم دولت عثمانی برپایه سلطنت مطلقه استوار است ولی باید به این نکته توجه فرمایید که جمعی از مسلمانان ایران به قیادت عده ای از روحانیون که مورد احترام جامعه مسلمانان اند از نظر اینکه سفارت عثمانی یگانه سفارت دولت اسلامی در تهران است و مردم ایران هم مسلمان هستند، و نخواهند در یک سفارت عیسوی مذهب پناهنده بشوند به سفارت مسلمان عثمانی پناهنده شده اند و هرگاه آنها را از سفارت بیرون کنند آنها بناچار در یکی از سفارتخانه های نصرانی پناهنده خواهند شد و این یک توهین بزرگ برای اسلام است و در تمام دنیا گفته خواهد شد که یک دولت اسلامی جمعی از روحانیون و مسلمانان را از سفارت خود بیرون کرد و سفارتخانه های غیر مسلمان آنها را پناه دادند.

گفته های من در شیخ الاسلام که مرد پاك نژادی بود و از ادبیات فارسی هم بی بهره نبود و نسبت به ایرانیها محبت مخصوصی داشت اثر بسزایی نمود و به من قول داد که آنچه در قوه دارد برای جلوگیری از راندن ایرانیها از سفارت بکار خواهد برد این بود که در جلسه دولت موضوع را مطرح کرد و بطور صریح گفت که جمعی از مسلمانان به یک دولت اسلامی پناه برده اند و قوانین و قواعد اسلام به ما اجازه نمی دهد که آنها را برانیم و آنها بناچار بشوند به یک سفارت مسیحی پناهنده بشوند به علاوه این عمل یک لطمه شدیدی به حیثیت ما وارد خواهد کرد و بسیاری از مسلمانان جهان را از ما ناامید خواهد ساخت. و هرگاه هیأت دولت چنین تصمیمی بگیرد من از مقامی که دارم استعفا خواهم کرد. این تهدید شیخ الاسلام هیأت دولت را وادار کرد که از تصمیمی که گرفته بودند صرف نظر کنند و سزای پناهندگان نشوند.

ولی با همه این احوال سفیر عثمانی و اعضای آن سفارتخانه که کارکنان دستگاه استبدادی بودند نسبت به ایرانیان متحصن بی اعتنائی می کردند و مشکلاتی برای آنها تولید می نموده اند که شرح آن بسیار مفصل و نگارش آن از حوصله این کتاب بیرون است.

ولی خوشبختانه طولی نکشید که آتش انقلاب مشروطیت در کشور عثمانی شعله ور شد و ستاره آزادی در افق اسلامبول طلوع کرد، سلطان عبدالحمید جابر خلع شد و حکومت مشروطه در آن سرزمین برپا گشت. این بیسی آمد صرف نظر از آنکه یک عامل

بسیار مهم و مؤثر در پیشرفت انقلاب مشروطیت ایران گشت و آزادیخواهان ایران را تقویت و دلگرم نمود پناهندگان سفارت عثمانی از آن تاریخ به بعد با آزادی بیشتری دست‌یکار مخالفت با دربار باغشاه شدند و سفير عثمانی و اعضای آن سفارتخانه هم به‌خلاف گذشته نسبت به متحصنین راه مهربانی پیش گرفتند و در راه رضایت آنان آنچه مقدور بود فروگذار نکردند.

محمدعلیشاه و دربار استبداد چون نتوانستند دولت عثمانی را وادار کنند که پناهندگان را از سفارت بیرون کند برای بیچاره کردن آنان دست‌یکارها و اقدامات یستی زدند که انسان را دچار حیرت می‌کند از جمله کارهایشان یکی این بود که عده‌ای مارگیر پیدا کرده و پول گرانی به آنها دادند و آنها چندین جعبه پرمار کردند و در نیمه‌شب به سفارت عثمانی رفته و مارها را در سفارت ریختند.

صبح که متحصنین از خواب بیدار شدند با تعجب دیدند که صدها مار از در و دیوار اطاقها و باغ بالا و پایین می‌روند و بناچار چند روزی کار آن بدبختها مارگیری و مارکشی بود.

بعلاوه صدها سرباز و پلیس اطراف سفارت عثمانی را گرفته بودند و چون کسی می‌خواست به آنجا برود دستگیر و حبس می‌کردند و انواع مصائب نسبت به آنان روا می‌داشتند.

ناگفته نماند که از جمله وقایعی که در سفارت ترکیه پیش آمد و همه مردم را متأثر نمود این بود که مرحوم صدرالعلما که پیشوای متحصنین بود و در نیکی فطرت و آزادی عقیده و خیرخواهی نه‌فقط در میان روحانیون بلکه میان ایرانیها نظیر نداشت چون دوماه بود حماه ترفته بود دستور داد سماور بزرگی را آتش کردند تا استحمام کند بدبختانه در موقعی که برای حماه گرفتن لخت شده بود سماور آب جوش برگشت و تمام بدن پیرمرد ضعیف المزاج را بطوری مجروح و سوزاند که چندین ماه با سختی و درد بستری بود.

بعد از توپ بستن مجلس طولی نکشید که آقا سیدعلی آقا یزدی آمد و شد را با دستگاه استبداد کم کرد و برای چند ساهی انزوا اختیار کرد ولی در مجالس خصوصی از اوضاع دولت انتقاد می‌کرد و اظهار عدم رضایت از شاه می‌نمود.

بیوسن
آقا سیدعلی آقا یزدی
به مشروطه خواهان

دوستانش می‌گفتند چون آقا سیدعلی آقا از ییادگریهای محمدعلیشاه ناراضی و متنفر است از او روگردان شده، دشمنانش شهرت می‌داند که چون به انتظار آتش ترتیب اثر نداده‌اند و به عبارت دیگر او را به‌بازی نگرفته‌اند دستک شده، بعضی ریشه دلتگی او را از مخالفتی که با حاجی شیخ فضل‌الله پیدا کرده بود می‌دانستند، به‌رحال علت دلتگی

و مخالفت آقا سید علی آقا هر چه بود و ما امیدواریم که همان علتی که دوستانش می گفتند صحیح باشد. طولی نکشد که علم مخالفت را بر ضد دستگاه استبدادی بلند کرد و علناً به طرفداری از مشروطیت قیام نمود.

چون این مرد روحانی از نعمت جرأت و جسارت و نطق و بیان برخوردار بود مخالفتش با دستگاه باغشاه بسیار سودمند افتاد بهمین جهت مشروطه-خواهان تهران گرد او جمع شدند و در اندک مدتی حوزه او گرم شد و پیروانی پیدا کرد.

اتفاقاً یک واقعه تأسف آوری در آن روزها پیش آمد که موقع را برای تظاهر بر ضد محمدعلیشاه و مستبدین مساعد کرد و آن فوت مرحوم حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل بود. این مرد بزرگ روحانی و مرجع تقلید که از همه علمای شیعه محترمتر و مسن تر و از طرفداران مشروطه بود در همان روزها به رحمت ایزدی پیوست و تمام مسلمان مخصوصاً مشروطه خواهان را متأثر و عزادار نمود. پس از انتشار خبر فوت آن مرحوم، آقای سید علی-آقا بدستبازی مشروطه خواهان مجلس ترحیم مفصلی در خانه اش ترتیب داد و چادری برپا کرد و هر روز عزارها نقر در آن مجلس ترحیم شرکت می جستند. در آخر مجلس سوگواری آقا سید علی آقا که از توجه مردم و امتیالی که از طرفه ناره اش برده بودند خوشوقت و مسرور بود مبر می رفت و با حسن بیانی که داشت از اوضاع مملکت و دستگاه دولت انتقاد می کرد و از اصول مشروطیت و حکومت ملی و قانون اساسی طرفداری می نمود.

این مجلس ختم که صورت جلسه تبلیغاتی به نفع مشروطه خواهان به خود داده بود و در میان مردم با حسن نظر استقبال شده بود انعکاس شدیدی در باغشاه ایجاد کرد و شاه را نسبت به آقا سید علی آقا خشمگین نمود و امر داد که عده ای سرباز به خانه آقا-سید علی آقا رفته و چادر را بخواهاند.

با وجود آنکه چادر را خواهانیدند باز فردا مجلس ختم با جمعیت بیشتری تشکیل شد و احساسات پرشور از طرف مردم نشان داده شد. محمدعلیشاه دستور داد که مجلس ختم را بهیچ زنده و از حضور مردم جلوگیری نمایند.

آقا سید علی آقا چون موقعیت خود را خطرناک دید و به او گفته بودند که ممکن است حکم دستگیری از طرف شاه صادر بشود و زندانی گردد و از طرف دیگر نمی خواست از کاری که دست زده بود و از طرف مردم بانیکویی استقبال شده و وجهه ملی بدست آورده بود و در حقیقت دکانی در مقابل حاجی شیخ فضل الله باز کرده بود دست بکشد با مشورت عده ای از مشروطه خواهان و ملاها مخصوصاً آقای میرزا مصطفی آشتیانی بر آن شدند که در یک محلی که مصون از حمله و تعرض باشد رفته و در آنجا علناً و بدون پرده بر ضد محمدعلیشاه قیام نمایند و هرگاه بدیک سفارتخانه ای پناهنده می شدند

نمی توانستند آزادانه منبر بروند و مردم را جمع کنند، بهتر دانستند که بجمعا به حضرت -
عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصص شوند و راهی را نه روحانیون صدر بسروطه اختیار
کرده بودند در پیش بگیرند.

تلگرافات سفیر انگلیس

ذیلاً تلگرافات سفیر انگلیس سرجان بارکلی به وزیر خارجه انگلیس سرادواردگری را دربارهٔ اوضاع ایران به نقل از کتاب آبی در اینجا می آوریم:

وزیر خارجه ایران به من اطلاع داد که شاه در نظر دارد خود یک مجلس شورایی تأسیس نماید، من از اینکه شاه از این طریق درصدد است از مواعید خود دوری جوید اظهار تأسفی نموده و خاطر نشان نمودم که انتخاب اعضا و تشکیل مجلس توسط ملت یکی از خصوصیات هر نوع حکومت مشروطه است و سه نفر از وزرایی که نفوذ و اقتدار زیاد دارند باعث این اوضاع اندوهگین مملکت شده اند و بر مجلسی که پیشنهاد شده کنترل تام خواهند داشت و باید سفارتین متفقاً اقدام نمایند و مطالب را صاف و روشن بگویند.

صدراعظم ایران دیروز به من اطلاع داد که شاه بنا بر نمایشی که روز پنجشنبه در باغشاه داده شد دستخطی برای طبع فرستاده و در آن مذکور است که مجلسی که مخالف با اسلام است اعطا نخواهد شد.

کمال لزوم را دارد که بدون فوت وقت من و سفیر روس یادداشتی به شاه بفرستیم و صراحتاً متذکر بشویم و اظهار تأسف بنماییم که شاه مواعید خود را نقض نموده و چنین روش تأسف انگیزی گرفته است و به نصاب مشاورین بدخواه گوش داده و به عریضی که نماینده احساسات حقه ملت ایران نیست گوش داده است، فقط راهی که برای فرونشاندن انقلاب آذربایجان و رضایت ملت ایران است برقراری مشروطیت می باشد.

سپس اضافه می کند: دستخط شاه امروز منتشر شد و در آن صریحاً نوشته شده بود که اعلیحضرت بکلی از تأسیس پارلمان منصرف شده است زیرا علما چنین مجلسی را مخالف دین اسلام می دانند.

در تلگراف دیگری تذکر می دهد که، انقلاب آذربایجان و موفقیت مشروطه خواهان آن سامان موجب خشم و عدم رضایت روسها شده است مخصوصاً از این جهت که

انقلابیون قفقاز را مشروطه خواهان تبریز همدردی و اقدامات مشترک می نمایند.

روزنامه بورس گارت و روزنامه نوویه ورمیا مقالاتی در باب انقلاب آذربایجان نگاشته و در آن مقالات متذکر شده بودند که بواسطه عدم مداخله روسها در آذربایجان و عدم توانایی محمدعلیشاه موقعیت ستارخان محکمتر می شود و هرگاه این وقایع سابقاً روی می داد دولت روس طور دیگر عمل می کرد چنانچه خیره و خچند و ترکمانیه برای آنکه برقوافل روس حمله می کردند آزادی خود را از دست دادند ولی حالا تجارت روس در آذربایجان خسارت می بیند و اقدامی نمی شود، باید دانست تا کی دولت روس این وضع را تحمل خواهد کرد و خسارات مالی و خسارات سیاسی و از دست دادن نفوذ خود را نادیده خواهد گرفت، سپس اضافه می کند دولت روس مثل یک تماشاچی اوضاع ایران را نگاه می کند و اقدام مؤثری نمی کند.

دولت روس بواسطه رویه باری بهر جهت که در آذربایجان پیش گرفته مقصر است زیرا ممکن است فرداً آذربایجان به دست انقلابیون مستقل بشود و ما خود را در کنار یک مملکت انقلابی و هرج و مرج طلب بیابیم و اثرات سوء آنرا در قبال تاتار و قفقاز بکشیم، اگر دولت روس نمی خواهد دولت عثمانی از وضعیت ایران استفاده کند باید بدون فوت وقت راجع به آذربایجان تصمیم بگیرد و آن ناحیه خطرناک را از صورت فعلی بیرون بیاورد و سلطه خود را در آنجا با قدرت برقرار کند.

یکی از اعضای سفارت انگلیس که گویا منشی زاده بود و یا میرزا زین العابدین خان منشی باشی برای نگارنده نقل کرد که یکی از همان روزهای بحرانی ماژراستکس آتاشه نظامی

ماژراستکس
چنین می گوید

سفارت انگلیس که سپس به مقام ژنرالی ناپل شد با حال عصبانی به من گفت این شاه ایران قول و فعلش هر دو ناصواب است و به او کمترین اعتمادی نمی توان داشت زیرا پیش از نوپ بستن مجلس با ما قول و قرارداد کرده بود که به هیچکدام آن عمل نکرد. سپس چنین شد روسها از انقلابات ایران فوق العاده عصبانی و ناراضی بودند چون انقلابیون ایران با انقلابیون روسیه رابطه پیدا کرده بودند و بهم کمک می کردند، روسها نمی خواستند به قول خودشان یک کانون انقلاب و فساد در همسایگی کشورشان وجود داشته باشد و می خواستند بهرنجو که ممکن است انقلابات ایران به نفع محمدعلی شاه از میان برود ما هم چون با روسها متحد بودیم و برای سیاست عمومی مجبور بودیم که با آنها همکاری کنیم و رضایت آنها را جلب نماییم و کاری نکنیم که در سیاست عمومی که اهمیت حیاتی برای انگلستان دارد و ما به دوستی و حمایت روسها احتیاج کامل داریم سرباز زنند و از مارنچش پیدا کنند، این بود که به دو شرط موافقت کردیم

که آتش انقلاب در ایران خاموش شود و آرامی جای انقلاب و کسبکش ها را بگیرد. شرط اول ما این بود که برای از میان بردن مجلس و انجمنها خونریزی نشود و حتی- الاسکان به مردم حمله نرشد و شرط دوم ما این بود که بعد از انحلال مجلس بدون فوت وقت اعلان انتخابات عمومی صادر شود و مجلس دیگری جای مجلس از میان رفته را بگیرد، البته ما هم مایل بودیم که مجلسی که بعداً سرکار می آید افرادش عاقل تر و اعتدالی باشند و برای اینکه دوباره آتش انقلاب روشن نشود از انتخاب افراد انقلابی به نحوی جلوگیری بشود.

محمدعلیشاه هر دو شرط ما را قبول کرد و قول قطعی به ما داد که به عهد خود وفادار باشد ولی این مرد بی حقیقت به عهدی که کرده بود وفا نکرد، اول آنکه جمعی بی گناه را بدون محاکمه کشت و اگر پروتستهای بی درزی ما و سایر دول حلو بی رحمی او را نمی گرفت شاید عده زیادی را از میان می برد، ثانیاً با اینکه مکرر در مکرر قول صریح و وعده داد که اعلان انتخابات را لمضا و منشر نماید و مجلس جدید را افتتاح کند به قول و وعده خودش وفا نکرد و ما تا امروز از این سرد جز دروغ و دورویی چیزی ندیدیم.

حقیقت مطلب اینست که با آنکه روسها در ظاهر با انگلیسها

همکاری می کردند و سفیر روس و انگلیس به اتفاق شاه را

ملاقات می کردند و فشار می آوردند که محمدعلیشاه به قول

و وعده ای که داده وفات کند و مجلس را افتتاح کند ولی در

باطن روسها مطلقاً به گسترده شدن بساط مشروطیت مایل نبودند و نمی خواستند که

مجلس و مشروطیت دوباره در ایران برپا بشود و محمدعلیشاه هر به خوبی به این

حقیقت پی برده بود و با اعتماد کامل به پشتیبانی باطنی روسها در مقابل ملت و انگلیسها

مقاومت می کرد زیرا دستگاه حکومتی ایران در آن زمان در دست روسها بود و در

حقیقت سفیر روس و لیاخف فرمانفرمای مطلق ایران بودند و پس از یک قرن موفق

شده بودند که دست انگلیسها رقیب دیرینه خود را از کارهای ایران کوتاه کنند.

بعلاوه روسها که از دیر زمانی دیک طمعشان برای بردن آذربایجان سه جوش

آمده بود و می خواستند بهر قیمت که شده آذربایجان را اشغال کنند جنگ میان

مشروطه خواهان و محمدعلیشاه موقع را مناسب برای اشغال آذربایجان از طرف روسها

کرده بود چنانچه عاقبت عم روسها آذربایجان را اشغال کردند و در دین آنچه را که در تاریخ

نظیر آن کمتر دیده و شنیده شده و هرگاه جنگ جهانی اول پیش نیامده و انقلاب سرخ

در روسیه ظهور نکرده و دولت تزاری از میان رفته بود بطور حتم و شکی نه فقط

آذربایجان بلکه قسمتی از خاک ایران منجمد خراسان و مازندران و سیلان و کرمان از

یک حقیقت
غیر قابل انکار

ایران جدا و ضمیمه روسیه می‌شود.

دیروز وزیر خارجه ایران علاء السلطنه از من ملاقات کرد و گفت متحد العالم روز یکشنبه شما مخصوصاً نصایح شما راجع به سوء سلوکت اطرافیان، شاه بسیار رنجش خاطر پیدا کرده سپس گفت دستخط شاه در جواب تقاضای علما برای این بود که

تلگراف دیگر
سفیر انگلیس

مجلس مثل مجلس سابق دیگر تشکیل نشود و هنوز شاه بر این عقیده است که مجلسی که مناسب با اوضاع و مخالف شرع اسلام نباشد تأسیس نماید بعد گفت شاه مصمم است هرچه زودتر یک مجلس مشاوره تأسیس کند.

پناهندگان قلعهک

در زمان استبداد، قلعهک و زرگنده که محل باغ تابیستانی سفارت انگلیس و روس بود در تحت حمایت آن دو سفارتخانه قرار گرفته و مردمانی که در آن دو دهکده سکنی داشتند و یا سکنی می کردند از حمایت آن سفارتخانه ها بهره مند می شدند و مأمورین دولت حق دخالت در امور آن دو محل را نداشتند.

پس از آنکه محمدعلی شاه و عمال استبداد بنای سختگیری را نسبت به مشروطه خواهان پیش گرفتند و حتی کسانی که تأمین گرفته بودند امنیت و آسایش نداشتند و عده ای که پس از چندماه حبس و زنجیر در باغشاه متحصن شده بودند دیگر نمی توانستند در تهران زیست کنند و وسایل مهاجرت بخارج ایران را هم نداشتند و نمی خواستند رسماً در جرگه متحصنین حضرت عبدالعظیم و سفارت عثمانی وارد بشوند، برای اینکه در محل نسبتاً امنی سکنی کنند و تا حدی از تجاوزات مأمورین دولت در امان باشند به قلعهک رفته و هر یک باغی اجاره کرده و در آنجا سکنی نمودند و در نتیجه در اندک زمانی قلعهک یک مرکز مهم فعالیت مشروطه خواهان شد و از آنجا توانستند با تشون ملی که در اصفهان و گیلان تشکیل یافته بود رابطه پیدا کنند و اطلاعات لازمه را از اوضاع تهران و قوانین که محمدعلی شاه جمع آوری کرده بود به آنها برسانند و نیز وسایل مسافرت افراد و مشروطه خواهانی که مایل بودند به اردوهای مجاهدین ملحق شوند فراهم کنند و مهمتر از آنچه گفته شد قوانین در تهران تهیه و تجهیز نمایند که بمحض نزدیک شدن تشون ملی به تهران مسلح شده و بیاری آنان به جنگ بپردازند، طبعاً برای موفقیت در یک همچو امر خطیری یک مرکزی که از دستبرد مستبدین مصون باشد کمال ضرورت را داشت و احتیاط ایجاب می کرد که در خفا و دور از چشم بدخواهان نقشه ای که در پیش بود انجام یابد.

از جمله کسانی که در قلعهک سکنی گزیدند یکی مرحوم صنیع الدوله بود که در آنجا باغ تابیستانی داشت، دیگری میرزا سلیمان خان میکرده بود که پس از استخلاص از حبس باغشاه چون نمی توانست در تهران بماند در قلعهک باغی اجاره کرد و تا نواح تهران خود و خانواده اش در آن باغ سکنی داشتند و با سایر مشروطه خواهان مستغول فعالیت

بود، حسینقلی خان نواب، حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی، مستعان الملک رئیس کمیته جهانگیر که در آینده از آن سخن خواهیم گفت، اسدالله خان ابوالفتح زاده و خانواده و برادرانش، اعتضادالحکما، کریم دواتگر، مستشارالدوله بعد از استخلاص از باغشاه محمدعلی ملک زاده بعد از استخلاص از حبس باغشاه و جمعی دیگر متجمله عده‌ای از ارامنه آزادبخواه.

فعالیت این عده که در قلهک سکنی کرده بودند برای کامیابی شروطیت سهم بسزایی داشت و کمک مؤثری نمود، چنانچه در اندک زمانی موفق شدند صدها نفر را مسلح کرده با هزار زحمت بیاری اردوهای ملی گیلان و اصفهان که در حال تشکیل بود بفرستند و نیز صدها نفر را در تهران مخفیانه مسلح و آماده نمایند تا در موقع وارد کارزار بشوند بالاتر از همه رعبی بود که در نتیجه تبلیغات شدید توانستند در دل مستبدین و کرسی نشینان باغشاه بوجود بیاورند و روحیه آنها را متزلزل نمایند.

آزادبخواهانی که از ایران تبعید شده و یا فرار کرده بودند

به چند دسته تقسیم شدند و هر دسته‌ای یکی از پایتختهای

سهم را مرکز فعالیت خود قرار داده مبارزه را با دستگاه

استبدادی ایران آغاز کردند، تقی زاده و چند نفر دیگر به لندن

رفته و بدرهبری یروفسور براون مستشرق معروف و ایران دوست نامی مجمعی تشکیل دادند و جمعی از نمایندگان آزادبخواه مجلس عوام انگلیس وعده‌ای از طرفداران آزادی ایران در آن مجلس عضویت یافتند و به فعالیت پرداختند و سیاست دولت انگلیس را نسبت به ایران ظالمانه اعلام کردند و معاهده ۱۹۰۷ را که با پافشاری انگلیسها منعقد شد ریشه همه مصائب و بدبختیهای ایران خواندند و به دولت انگلیس فشار آوردند که باید در سیاست خود در ایران تجدیدنظر کند و برای اعاده مشروطه و انتخابات مجلس شورای ملی در ایران نافرمانی کند و بیش از این راضی نشود که ملت ستمدیده ایران ملعبه هوای نفس یک پادشاه جار و سیاست مستبدانه روسیه گردد.

مقالات مفصلی در جراید کثیرالانتشار برای منظور فوق به طبع رسانیدند و اعلامیه‌های متعدد منتشر کردند و سر و صدایی در انگلستان به نفع مشروطیت ایران بوجود آوردند از جمله اقدامات مؤثر آن مجمع این بود که با تمام قوا کوشش کرد که دولت انگلیس کمک مالی به دستگاه استبدادی ایران نکند و دربار باغشاه موفق به قرضه‌ای که برای بدست آوردن آن کوشش می کرد نشود، زیرا یقین داشتند که اگر پولی به دست محمدعلی شاه برسد موفق خواهد شد قیام تبریز را از میان بردارد و ملیون آن سامان را شکست بدهد.

مشروطه خواهانی که در پاریس بودند عدمشان زیادتر از سایر نقاط و مجامعشان

پرسروصداتر بود، بیش از پنجاه نفر از کسانی که به مشروطه خواهی معروف بودند و زحماتی در آن راه کشیده بودند در پاریس جمع شده بودند، یکمده از شاهزادگان و اعیان هم که مشروطه خواه نبودند ولی چون دشمن محمدعلیشاه بودند مثل ظل السلطان و جلال الدوله و علاء الدوله با مشروطه خواهان هم صدا شده بودند و تاحدی به آنها پاری می کردند، مهاجرینی که در انگلستان و فرانسه بودند با مراکز ملی ایران رابطه داشتند و آنها را به پایداری و مقاومت تشویق می کردند و نمایندگانی هم از طرف خود به تبریز و گیلان فرستادند و نیز با انجمن سعادت اسلامبول تماس تلگرافی داشتند و یک هم آهنگی میان این مراکز ملی موجود بود، کلیه مجامع مذکور یا روحانیون نجف رابطه داشتند و احکام و دستورات مراجع تقلید به وسیله انجمن سعادت به نقاط مختلفه ایران می رسید.

معاذ السلطنه که یکی از مشروطه خواهان پا کدامن و با ایمان بود و تا آخر عمر هم تقوای سیاسی خود را حفظ کرد و سرپرشور و روحی متعصب در راه مشروطه خواهی داشت به خیال افتاد روزنامه صوراسرافیل را در پاریس منتشر کند و در این راه زحمت بسیار تحمل کرد ولی متأسفانه مقامات دولتی فرانسه با نشر آن روزنامه موافقت نکردند و معاذ السلطنه مجبور شد برای نشر روزنامه مذکور به سویس که یک کشور آزاد در تمام معنی کلمه بود برود و در آنجا روزنامه صوراسرافیل را منتشر کند این بود که به سویس رفت و با دستیاری چند نفر از مشروطه خواهان به نشر آن نامه ملی همت گماشت و موفق شد که چند نمره با همان سبک و مسلکی که روزنامه مذکور داشت منتشر نمایند و مجاناً به تمام نقاط ایران بفرستند.

از جمله کارهایی که معاذ السلطنه در سویس کرد این بود که یک تابلونقاشی که در آن ملک المتکلمین در روی کرسی خطابه قرار گرفته مشغول سخنرانی است و اکثر پیشوایان مشروطه ایستاده و نشسته و به خطابه او گوش می دهند تهیه کرد و عکسهای متعدد از روی آن برداشت و برای مجامع مشروطه خواهان فرستاد، این تابلو که به دست یک نقاش ماهر کشیده شده کمال دقت را در شباهت اشخاص به کار برده بود.

بطوری که میرزا کریم خان رشتی و معاذ السلطنه نقل می کردند، لنین رهبر آزادیخواهان روسیه در آن زمان در سویس می زیسته و با آنان آشنایی پیدا کرده و توصیه هایی به مراکز آزادیخواهان روسیه برای تقویت و معاضدت انقلابیون ایران نموده و در روزنامه ای که در سویس به مدیریت خود منتشر می نمود مقالاتی چند راجع به مشروطیت ایران و همکاری دولت مستبد ایران با دولت تزاری و مقالیم روسها در ایران و فحایع اعمال محمدعلیشاه منتشر نمود.

یکی از کارهای مهمی که در پاریس شد و ما در موقع خود به تفصیل خواهیم

نگاشت تهیه قیام ایل بختیاری به قیادت سردار اسعد که آن زمان در پاریس می‌زیست برضد دستگاه استبدادی باغشاه بود. ناصرالملک در آن زمان در پاریس می‌زیست و با آنکه همیشه با احتیاط زندگی می‌کرد و رویه محافظه‌کاری را از دست نمی‌داد و در مجامع و محافلی که مهاجرین داشتند کمتر حضور پیدا می‌کرد به واسطه اطلاعات عمیقی که در سیاست اروپا مخصوصاً انگلستان و آشنایی که با بعضی از رجال مهم انگلیس داشت اندر زها و راهنماییهایش فوق‌العاده سودمند بود و وجود او یک تکیه‌گاه معنوی و یک ناصح عاقل و مطلع برای مشروطه‌خواهان بود.

از جمله مهاجرینی که به نیکی باید از آنها نام برد و زحماتشان را تقدیر کرد مسازاده‌وله رئیس مجلس شورای ملی - میرزا محمد صادق طباطبائی - دکتر اسماعیل - حاق امیرالملک حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی - میرزا علی اکبرخان دهخدا - معاضد السلطنه و معتمدخانان شکراللهخان بودند و از جمله کسانی که وجودش سبب بالانتریس خطر و بدبختی برای مشروطه شد و در آن زمان در پاریس می‌زیست و همه انتظار داشتند که با ثروت زیاد و پول وافر که در بانکهای اروپا داشت سعادت و کمک مالی در راه نهضت مشروطیت به مردم تبریز خواهد نمود ظل السلطان بود ولی آن مرد نظر تنگ با اینکه سبکسرانه آرزوی تخت و تاج ایران را در دل می‌پرورانید و خیال می‌کرد که هرگاه مشروطه خواهان محمدعلیشاه را از میان بردارند ممکن است به آرزوی خود برسد کوچکترین کمک مالی به مشروطه خواهان تبریز که با کمال تنگدستی با دشمن بی‌رحم در جنگ و سیز بودند نکرد.

بیدادگرهای روزافزون عمال استبداد و فشاری که به مردم وارد می‌شد مخصوصاً انجام گسستگی اوباش در شهر تهران
تحصن و شهادت
میرزا مصطفی آشتیانی
 که هر شب به سلامتی شاه اسلام پناه عرق می‌خوردند و عریده می‌کشیدند مردم را به جان آورده بود و از طرف دیگر فتوحات مشروطه خواهان تبریز روزنه‌امیدی در دلها بوجود آورده بود و امیدوار شده بودند که مشروطه برای همیشه نمرده و بزودی با جراحات زیادی که برپیکرش وارد آمده بیا خواهد خاست. این بود که جمعی به قیادت آقا سیدعلی آقا بزیدی و آقا سیدمصطفی - ثنات آبادی و آقا میرزا مصطفی آشتیانی وعده‌ای از وعاظ و طلاب پیر آن شدند به حضرت - عبدالعظیم رفته تحصن اختیار کنند و در آن حصن حصین علم مخالفت را برضد محمد - علیشاه بلند نمایند این فکر لباس عمل پوشید و عده زیادی در حضرت عبدالعظیم گردهم جمع آمدند روزها وعاظ به مشیر می‌رفتند و مردم را به بازی مشروطه و آزادی دعوت می‌کردند. این متخصصین با کسانی که در سفارت عثمانی پناهنده شده بودند و با پناهندگان قلیک در تماس بودند و نیز با انجمن آذربایجان رابطه داشته و چند نفر را به زحمت به

آن سامان روانه کردند.

در میان مردانی که در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند میرزا مصطفی - آشتیانی سرپرشوری داشت و در تدبیر و کاردانی قدرت بسزایی از خود نشان می داد و در حقیقت محور عملیات خصمانه شدیدی برضد محمدعلیشاه شده بود، مرحوم آقامیرزا - مصطفی بطوری که در جلد اول این تاریخ نگاشتم از عنفوان جوانی رغبت به سیاست داشت و جنبه سیاسی اش بر جنبه روحانیتش غلبه داشت. و از طلوع مشروطیت به طرفداری از امین السلطان اتابک برضد عین الدوله قیام کرد و به جرگه مشروطه خواهان پیوست.

در این زمان هم طولی نکشد که تأثیر وجودی و لیاقت ذاتی و کاردانی خود را نشان داد و مصدر کارهایی شد که محمدعلیشاه را نگران کرد. آن شاه بیدادگر که ریختن خون بی گناهان برایش مثل آب خوردن بود کمر قتل مرحوم میرزا مصطفی را بست و تصمیم به کشتن او که گناهش طرفداری از مشروطه و مخالفت با ظلم و ظالم بود گرفت و مفآخر الملک حاج محمد تهران را مأمور کشتن او نمود.

مفآخر الملک هم با عده ای او باقی به حضرت عبدالعظیم رفت و در نیمه شب چون دزدان ناسردانه آن مرد را با گلوله کشته و عموم مشروطه خواهان را عزا دار کرد. از کشته شدن مرحوم میرزا مصطفی نتیجه ای نماید محمدعلیشاه نشد و گرچه او یک حریف سرسخت خود را از پای در آورد ولی در مقابل شهادت آن مظلوم نه فقط آزاد بخوانان را مرعوب نکرد بلکه کینه محمدعلیشاه در دلها صد چندان شد و برای از میان بردن او مصمم تر از پیش شدند و بیش از پیش دست به فعالیت زدند.

جناب آقای دکتر مهدی ملک زاده، بنا به فرموده، شهادت خود

را درباره فعالیت اسمعیل خان شهید در زبر یادداشت و
تقدیم می دارد.

زندگانی و شهادت

اسمعیل خان بقلم

اسمعیل بهادر

اسمعیل خان شهید اهل آذربایجان در سال ۱۳۲۷ قمری حدود

سی تاسی و پنج سال داشته است و یکی از افسران کسبکخانه مظفرالدین شاه بود و پس از فوت مظفرالدین شاه داخل جرگه مشروطه خواهان و عده کارندان انجمن آذربایجان شده و اغلب اوقات در مجالس سخنرانی ملک المتکلمین و سید جمال شهید حاضر و در دفاع مجلس شرکت داشته است. پس از بمباران مجلس، رهبران و راهنمایان و سرشناسان مشروطه خواهان شهید و گرفتار و فراری و پنهان شدند.

در نتیجه قیام عمومی و نهضت تبریز برای افتتاح مجلس و برقراری مشروطیت چون مقرر بود در مدت شش ماه پس از بمباران مجلس تجدید انتخاب و افتتاح مجلس به عمل آمد لذا محمدعلی شاه دستور تشکیل جلسه ای به نام تهیه مقدمات انتخابات در

باغشاه صادر نمود، مجلس ناسبرده از عده‌ای علما و اشراف و تجار در باغشاه تشکیل و رأی خود را در مخالفت با تجدید انتخابات و افتتاح مجلس با تنظیبه صورت مجلس به‌شاه عرض و اعلام نمودند.

چون آقای سیدضیاءالدین طباطبائی به‌آزادبخواهان ملحق شده بود و آقا سیدعلی- آقا هم از مستبدین جدا و به‌مشروطه‌خواهان نزدیک و برای همراهی و تشکیل جلسه برای مخالفت با مجلس باغشاه مهیا بود و این موقع مصادف باقوت آیت‌الله‌حاجی میرزا حسین حاج میرزا اخلیل شد، در خانه معظم‌الیه مجلس ختم برپا و روز اول آقای بدیع‌الواعظین (مشهور به سیداناری) که یکی از واعظین فداکار و خدمتگذار مشروطه بود نطق کرده و تذکر شدند که فردا قبل از ظهر در مجلس ختم خود آیت‌الله آقا- سیدعلی آقا سخترانی خواهند فرمود (بطور محرمانه لایحه در خواست تجدید انتخابات و افتتاح مجلس در چلووار برای مهر و امضای مردم نیز تنظیم شده بود) که شب قزاقها به‌خانه معظم‌الیه ریخته چادر را جمع و حمل قاطر کرده با خود بردند پس از رفتن قزاقها ناسبرده فرمود فردا بدون نوس و چادر در جلو آفتاب جمع و من سببر رفته مجلس را خاتمه دهم با فعالیت چند نفر شیب و صبح زود نمایندگان اصناف و دسته‌ها را مستحضر کرده و قبل از وقت که قزاقها به‌مخوطه‌خانه برسند خانه و کوچه پر از جمیت شد بدون اینکه اغتننا به‌گردش سواره قزاقها نمایند دقیقه‌به‌دقیقه بر تعداد عده افزوده می‌شد، ناطق قبلادرباره فوت آیت‌الله و بردن چادر و جلوگیری از تشکیل مجلس ختم صحبت فرموده مخصوصاً در بین سخترانی (ادای کلمه داد از دست ظلم) بطوری مؤثر واقع می‌شد که صدای گریه عده داخل عمارت و پست‌بام با گریه و فریاد مجتمعین کوچه و خیابان ناصر خسرو در هوا پیچیده به اطراف بازار رسیده هر آن بر عده جمعیت می‌افزود (نمایندگان سفارتخانه‌ها و مخبرین روزنامه‌های خارجی نیز مطلع شده برای مشاهده در خیابان حضور پیدا کردند) در نتیجه دولت مجبور به تشکیل جلسه دوم در باغشاه شده و جلسه دوباره نیز رأی جلسه قبلی را تأکید نمود و مشروطه‌طلبها هم برای تعقیب مبارزان ناچار شدند که آقا سیدعلی آقا یزدی با عده‌ای به حضرت عبدالعظیم رفته و عده‌ای دیگر از علما و تجار و نمایندگان پیشه‌وران به‌حال تحصن در سفارت عثمانی جمع شدند و مأمورین دولت اطراف حضرت عبدالعظیم و سفارت ناسبرده را اشغال و از رفت و آمد ممانعت می‌کردند و اضافه بر اشتداد عمل مأمورین دولت و قزاقها، فعالیت حاجی اسمعیل مغازه بین تجار و اصناف و سردسته‌های برزن‌ها و روضه خوانها بطوری شدید بود که مشروطه‌خواهان را مجبور کرده بود اجتماع خود را بیشتر از سه نفر متنوع و موقع راه رفتن هم فاصله بین هر سه نفر را چهل متر معمول نمایند. در مقابل، تحصن که عده پیشوایان و رهبران را از فعالیت انداخته و از طرفی تعداد متحصنین ویژه داخل سفارت خیلی کم شده بود در درجه یکم ازدیاد عده متحصنین از حیث

قابل توجه بودن و دوم تعطیل بازار و اجتماع در مساجد مورد لزوم قرار گرفته بود، اسمعیل خان بین متخصصین و نمایندگان پشه‌وران و اصناف بازار و من بین دانشجویان مدارس دارالفنون و سیاسی برای ابلاغ احکام پشویان دین از جمله آیت‌الله خراسانی و علمای نجف و تهران و افزودن بر تعداد بناهندگان مأمور بودیم و معیار شناسایی ما



بدارزدن بکه آزادبعواه (دروازه باغشاه - جسد اسماعیل خان)

در مورد اعتماد به افراد بر عدل و ایمان و پشتکار و رشادت و شجاعت و مردانگی آنان قرار می‌گرفت.

شهید نامبرده اضافه بر صفات مذکوره در بالا تجربه و پشتکار فوق‌العاده در انجام امور مرجوعه داشته و با بردن نمایندگان پیشه‌وران و اشخاص نامی با ملبوس مبدل از خارج به داخل سفارت و افزودن بر تعداد آنها فعالیت خود را در عرض چهارماه به ثبوت رسانیده و معروف شده بود، در همین موقع در سه راه سسارها یک نارنجک بدون اینکه تلفات و خسارتی برساند از طرف اشخاص نامعلوم پرتاب شد و ما شب آن روز منزل یکی از دوستان رفته صبح طلوع آفتاب در حین بیرون آمدن از در، نامبرده گفت روز دوشنبه اول صفر روبرو با سگ و آخوند (یکنفر معمم و یکسگ در عبور دیده می‌شد) شدیم خدا رحم کند. مستقیم به سرای نبش چهارسوق بزرگ که نامبرده جای ملاقات با میرزا باقرخان تنکابنی قرار داده بود رفته پس از کمی مکث و ملاقات نامبرده دو نفر در جلو و من با فاصله مقرر عقب بیست بازار بزازها براه افتادیم، دور دو نفر را در جلو تیمچه حاجب‌الدوله عده‌ای قزاق و مأمورین ظهیردیوان (که سمت ریاست شهربانی آن روز را داشته است) که قبلاً در پناهگاه مهیا بودند احاطه و دستگیر نمودند. من هم به چهارسوق کوچک رسیده بودم، با دیدن وضع به کوچه مابین بازار کفشدوزها رفته بلکه بتوانم با اجتماع کفاشها در جلو بازار یا بزمه میدان به نتایج آنها موفق شوم چون زود بود کفاشها نیامده بودند یا حال بیچارگی به بزمه میدان رسیده دیدم بر عده قزاقها افزوده جلو وزارت کشور (آتروز نقاره‌خانه و محل اجتماع فراشهای شاهی بود) می‌برند و هر آن بر تعداد قزاقها و سایر مأمورین در خیابانها و بازار مخصوصاً اطراف سفارتخانه‌ها (مراقب بودند مردم آمد و رفت با سفارتخانه نداشته و نگران بودند ممکن است در نتیجه سختگیری به سایر سفارتخانه‌ها نیز پناهنده شوند) افزوده و مزاحمت مردم را فراهم می‌نمودند و منم ناچار برای اندیشه و اتخاذ تصمیم خانه میرزاهادی دانشجوی دارالفنون رفتم، ظهر نامبرده با حال گریان مراجعت مقابل پرشی گفت اسمعیل را بدار کشیدند، برادرش که نام او هم اسمعیل است (منهم اعدام آن شهید و شهرت اعدام خود را بعوض در بین دانشجویان مستحضر شدم) خبر بودن من در داخل اطاق را داد و پس از گریه و تأثر و صرف نهار خروج اینجانب را از خانه ممنوع و از مادر و برادر خود خواهش و تأکید جلوگیری از خروج من نمود و فردای آن روز آقای سید محمدعلی تهرانی را با یک دست لباس و عمامه مشارالیه با خود آورد لباس مرا با آن لباس مبدل هر دو نفر از توقف در آن خانه تأکید کرده و جریان را بطور زیر اظهار نمود که با اطلاعی که رسیده یکنفر با گزارش جریان صورت عده‌ای را به مظهیرالدیوان تسلیم کرده و مأمورین برای گرفتاری آنها در داخل و اطراف شهر برگزیده شده و آقای سیدضیاءالدین طباطبائی هم در سفارت بلژیک پناهنده شده، بطور شدید بر مراقبت افزودند که گرد آمدن

سه نفری حتی حرف زدن و خروج از شهر به شهر دیگر نیز مشکل شده است با اتخاذ تصمیم و کمک چهار نفر از رفقا که دونفر نامبردگان با ایمان و پاکی و تحمل زحمات از ما جدا و به رحمت ایزدی پیوسته اند و آقای میرزا حسن پیرایش و حاجی محمد کاظم - جوهری تجار نامی و باشرف که زنده هستند یکماه در خانه نامبرده اولی و در حدود سه ماه منزل پیرایش پنهان و کمک نمودند تا اردوی ملی به قزوین وارد و آقای شرف الدوله کلانتر تبریزی به حکمرانی شهر نامبرده انتخاب و روز حرکت معظمه الیه سید محمد علی صبح آمد، با اتفاق به عمارت میرزا سلیمان خان میکده که از پیسویان و رهبران با ایمان و درست و پاک آزادیخواهان تا آخر عمر خود بود رفتیم، با گفتگوی قبلی معظمه الیها لباس خود را تبدیل، منتظر آمدن حکمران، بنام خدا حافظی با آقای میکده یکساعت بودیم که نامبرده رسید اینجانب را با کالسکه خود به قزوین برد و با اردوی فاتح سلی به تهران مراجعت نمودیم.

خواهندگان این تاریخ بخاطر دارند که چون نهضت مشروطه در ایران برپا شد جمعی از آزادیخواهان شیراز برضد مستبدین که خانواده قوام شیرازی در رأس آنها قرار گرفته بود قیام نمودند و مستبدین برای قلع و قمع کردن مشروطه خواهان

قیام آقا سید
عبدالحسین لاری

دست به کشتار زدند.

آقا سید عبدالحسین لاری با جمعی به یاری مشروطه خواهان به شیراز آمد و در جنگهایی که میان مستبدین و مشروطه خواهان پیش آمد شرکت نمود و فداکاریهای بسیار کرد و در تقویت انجمن ملی فارس مساعی بسیار بکار برد و تا زمانی که مجلس به توپ بسته شد در شیراز بود و چون دیگر نمی توانست در آن شهر زیست نماید راه لار را پیش گرفت و چندی ساکت و منزوی بود ولی همینکه از قیام ملت تبریز و تحصن مردم تهران در سفارت عثمانی برضد دولت استبدادی مستحضر شد جمعی از آزاد مردان را دور خود جمع کرد و علم مشروطه خواهی را در آن سامان بلند نمود و به تبلیغ نواحی اطراف پرداخت و طولی نکشید که یک قسمت مهمی از فارس را طرفدار مشروطه کرد و به یاری خود قیام داد و قوه ای مسلح از مجاهدین تشکیل داد و تلگرافاتی به علمای نجف و تبریز مخایره نمود و آماده بودن خود را برای فداکاری در راه مشروطه و آزادی ملت اعلام نمود و محمدعلیشاه را تهدید کرد که اگر فوراً در مقام استرضای خاطر مشروطه خواهان و تأسیس مجلس شورای ملی بر نیاید خاك شیراز را اشغال خواهد کرد و بیروانش را در خاك و خون خواهد کشتید.

بطوری که خواهیم نگاشت این روحانی غیرتمند که از نیروی شجاعت و استقامت فکر بهره مند بود تا زمانی که محمدعلیشاه بر تاج و تخت ایران تکیه داشت پیمان شست و

سپاه را با طرفداران استبداد و قوای دولتی ادامه داد و جنگها کرد و شجاعت و از خود گذشتگی ها نمود تا اینکه شاهد مقصود را در برگرفت و به برقراری مشروطه و مجلس نایل شد.

تشکیل مجامع مشروطه خواهان ایران در کشورهای متمدنه و

تبلیغات شدید مهاجرین آزادیخواه بر ضد دستگاه استبدادی

ایران و انتقادات روزنامه های ممالک آزاد از اوضاع ایران

محمدعلیشاه را به خیال انداخت که در مقابل اشخاصی را

به کشورهای بیگانه فرستاده و در مقابل دستگاه تبلیغاتی مشروطه خواهان به سپاه

بپردازد و اثر عملیات آنها را در مجامع مؤثر دنیا خنثی و بلا اثر کند.

چون میدان تاخت و تاز مستبدین، کشور پهناور روسیه استبدادی بود بهتر دید که

پترسبورگ را مرکز فعالیت ضد ملی قرار بدهد و برای اینکار علاءالملک مستبد و کهنه

پرست را که در زمان سفارت کراش در اسلامبول میرزا آقاخان و روحی و خبیرالملک را

دستگیر کرد و به ایران فرستاد و خون آن بی گناهان را به گردن گرفت انتخاب نمود و

اعتبار کافی عم برای مخارج تبلیغاتی در اختیارش گذارد.

این پیرمرد کهنه ناراسته پس از آنکه به پایتخت روسیه رسید بنای دید و

بازدید را با وزرا و معاریف روسیه گذارد و مقالاتی در روزنامه های معروف طرفدار رژیم

استبداد و ارکان دولت تزاری منتشر کرد و از مدح و ثنای ارباب خود چیزی فروگذار

نکرد. گزافگویی این پیرمرد ناشی بجایی رسید که حتی معارف استبدادی روسیه هم او را

به باد مسخره و استهزا گرفته و لطایفی چند در اطرافش گفته و نوشتند که مدعی نقل

مجالس اریستوکراسی روسیه بود.

علاءالملک پس از دید و بازدیدهای بسیار با رجال روسیه و نشر مقالات بخیال

افتاد که دسته تبلیغات استبدادی را توسعه داده و به قول مردظریفی دنیای متمدن و

آزادیخواه مخصوصاً کشورهای آزاد اروپا را تحت تأثیر قرار بدهد و اسواج تبلیغاتی

به اقصی نقاط عالم بفرستد و دنیا را بر ضد مشروطه طلبهای ایران به نفع دربارگردون مدار

محمدعلیشاه برانگیزد.

برای رسیدن به مقصودی که در مغزش می پروراند خیال کرد بهترین راه ایست

که با سفرای کبار و وزرای مختار کشورهای متمدن و ممالک بزرگ مقیم سن پترسبورگ

ملاقات و تماس گرفته و با فصاحت بیان و اطلاعات وسیعی که از اوضاع ایران داشت

آنان را مسحور گردانیده تا در دربارهای کشور خود به نفع محمدعلیشاه و ریشه کن

کردن افکار نوین در ایران اقدام نمایند، برای اجرای این نقشه عاقلانه با بهتر بگویم

مبتکرانه شروع بدادن مهمانیها و ملاقاتها و دعوتها نمود.

علاءالملک پیشتر از همه در تسخیر سفیر کبیر انگلستان و سفیر کبیر فرانسه که هر دو نماینده بزرگترین ملل مشروطه و جمهوری جهانی بودند و کشورشان کانون فعالیت مهاجرین مشروطه خواه از تهران تبعید شده و با فراری بود، کوشش می نمود و هر چند روز به وسیله ای آنها را ملاقات می کرد و از آنها سہمانیهای مجلل می نمود. این دو سفیر که از بزرگترین سیاستمداران عصر خود بودند در دربار امپراطور روسیه مقام و منزلت و نفوذ بسیار داشتند و چون آن زمان جنگ با آلمان در پیش بود دولت انگلیس و فرانسه کوشش بسیار می کردند که نفوذ خود را در دستگاه دولتی روسیه بیش از پیش محکم و پایدار نمایند و از نفوذ دولت آلمان که در آن زمان قدرت بسیاری در اروپا پیدا کرده بود و روسیه مخصوصاً امپراطور از آن بیمناک بود بکاهند. «پالواویک» سفیر کبیر فرانسه که علاوه مقام سیاستمداری یکی از محققین بزرگ عصر خود بود و عضویت آکادمی فرانسه را داشت و فوق العاده مورد اطمینان و احترام امپراطور روس بود در سه جلد قطور تاریخی که از اوضاع آن روز روسیه نگاشته صفحاتی چند از احوال و موقعیت ایران به رشته تحریر در آورده که هرگاه فرصتی در پیش بود خالی از فایده نمی دانستیم که برای آنکه خوانندگان این تاریخ بهتر بی به عمق حقایق و روح مسائل بپردازند ترجمه نموده در دسترس آنان بگذاریم.

سفیر کبیر انگلیس هم یکی از مهمترین رجال سیاسی انگلستان و مطلع ترین سیاستمداران اوضاع خاورمیانه بود و چون کلیه قضایای خاورمیانه مخصوصاً ایران در پایتخت روسیه حل و فصل می شد چنانچه معاهده شوم ۱۹۰۷ به دست همین دو سفیر در پترسبورگ تهیه و به امضا رسید، این رجال نامی و مطلع را به سمتهای مذکور انتخاب کرده بودند، شک نیست که سفیر انگلیس که سر رشته سیاست عالی انگلستان را در خاورمیانه در دست و با تمام دنیا و مرکز وزارت خارجه انگلیس دائماً در تماس بود هزارباری بیسی از جناب علاءالملک از اوضاع ایران و آنچه در آن سامان می گذشت اطلاع داشت و حرفهای نماینده شاهنشاه عظیم الشان و قدر قدرت ایران که در آن موقع جز آلت دست سفیر روس و سرهنگک لیاخف رئیس قزاقخانه چیز دیگری نبود تا چه اندازه مسخره آمیز و بی پایه و مایه بنظرش می رسید و وقتی که علاءالملک برای تسخیر کردن چنین مردی به زبان ترکی آذربایجانی داد سخن می داد در قیافه و چشمها و در گوشه لبهای سفیر انگلیس چه آثاری مشاهده می شد.

خوشبختانه پس از چندی همان تأثرات و احساساتی را که ما می خواستیم از قیافه سفیر کبیر انگلیس درک کنیم به وسیله نونک قلم خود او در جراید انگلستان منعکس شد و سفیر کبیر انگلستان با یک لحن مخصوص مذاکراتی که نماینده فوق العاده شاهنشاه ایران و قلمبند عالی شان یا او کرده بود که بدینکه تمدنی بیشتر شباهت داشت در جراید شیراز انتشار بدین منتشر نمود و چون حرفهای نماینده شاهنشاه بدرجه ای مضحک و

دور از حقیقت و اطلاع بود، بعضی از جراید معروف فرانسه و سوئیس برای تفریح و سرگرمی مردم آن مقالات را اقتباس و منتشر نمودند.

میرزا رحیم خان نامی که لقبش را فراموش کرده‌ام و کمان می‌گفته مصباح السلطان یا مصباح الممالک یا مصباح خاقان لقب داشت و در آن جلسات حضور داشته و شاید مترجمه میان علاء المنک و سفرای تبار بود، می‌گفت که علاء المنک چون اسم محمد علی‌شاه را می‌برد کلمه قبله عالم را هم بدو اضافه می‌کرد و منتهی مجبور بودم آن کلمه را برای سفرای کبار فرانسه و انگلیس ترجمه کنم.

نگارنده این تاریخ متن مقالات سفیر کبیر انگلستان را در همان زمان که تا امروز بیش از چهل سال است در جراید اروپا خواندم ولی متأسفانه در این موقع که به نگارش این تاریخ پرداخته‌ام حافظه‌ام یاری نکرد آنچه را که در چهل سال قبل را خوانده‌ام روی ناغده بیاورد و نیز کوشش بسیار کردم روزنامه‌های چهل سال قبل را بدست بیاورم و عین نگارش سفیر انگلیس را ترجمه نموده بنظر خوانندگان این تاریخ برسانم ولی سعی من بی نتیجه ماند و دستمسی به آن جراید و مقالات پیدا نکردم اینک در چند سطر مفهوم و ملخص گفته‌های نماینده محمد علی‌شاه و سفیر کبیر انگلستان را در اینجا می‌نگارم.

نماینده کهن سال شاه ایران مدتی در اطرافه اوضاع سیاسی دنیا با من صحبت کرد و حتی دامنه صحبت را به شرق اقصی و جنگ روس و ژاپن کشید، سپس به اوضاع ایران پرداخت و مدتی وقت مراجع حمد و ثنای محمد علی‌شاه کرد و از عدالت پروری و رحمة و شفقت او و علاقه‌مندی او به دین اسلام و دوستی با دولت انگلیس سخن گفت، سپس گفت ملت ایران مسلمان است و مشروطه مخالف دین اسلام است بهمین جهت ملت ایران طالب مشروطه نیست و کسانی که مشروطه و آزادیخواهند کافر و باپی هستند والا مسلمان خالص دشمن مشروطه است در ضمن بیاناتش از دادن نصایح و اندرز به من و دولت انگلستان خودداری نکرد.

و گفت هرگاه دولت انگلیس به محمد علی‌شاه کمک کند خدمت بزرگی به استوار ماندن تخت و تاج انگلستان کرده است و بالاترین کمک و مساعدتی که دولت انگلیس به پادشاه ایران باید بکند اینست که اولاً دولت انگلیس مبلغ معتدلی به محمد علی‌شاه قرض بدهد تا بدان وسیله شاه بتواند سرو وضعی به اوضاع دربار بدهد و با تعزیت قشونی که به ریاست عین الدوله به آذربایجان فرستاده آتش فتنه‌ای که اهالی تبریز بر پا کرده‌اند خاموش کند.

دو آنکه یک عده فراری و اسرار به انگلستان رفته‌اند و در آنجا برخد شاه مقالاتی می‌نویسند و حقیقت می‌گویند، دولت انگلیس به پاس احترام شاه آنها را از خاک انگلستان

بیرون کند.

سوم الحلب این مردم بی دین که طالب مشروطه هستند و از آزادی دم می زنند خیال می کنند دولت انگلیس هم با نیت آنها همراه است، شما کاری بکنید که دولت انگلیس مخالفت خودش را با مشروطه شدن ایران رسماً اعلان کند و دیگر به شاه برای تأسیس مجلس فشار نیاورد.

ساعاتی که نماینده شاه صحبت می کرد من همچنان ساکت و خونسرد به حرفهای او گوش می دادم و کلمه ای به زبان نیاوردم پس از اینکه بیاناتش تمام شد و شاید در دل امیدوار بود بلکه یقین داشت که مرا به آنچه گفته قانع کرده و خدمت بسزایی برای ارباب خود انجام داده است با کمال ملایمت و خونسردی و آهسته بطور سؤال از او پرسیدم شما می گوید شاه ایران علاقه و احترام زیاد به مذهب اسلام دارد پس چگونه چندین دفعه به قرآن که کتاب آسمانی مسلمانان است در حضور ملت ایران قسم خورد که نسبت به مشروطه و قانون اساسی وفادار خواهد بود و از رژیم مشروطه پشتیبانی خواهد کرد و برخلاف قسم خود مجلس را به توپ بست و حکومت مشروطه را پایمال کرد.

دوم شما می گوید مشروطه مخالف اسلام است و شاه شما مسلمان است و از کاری که مخالف اسلام است اجتناب دارد چه شد که در اول کار خودش قانون اساسی را امضا کرد و به ایمان داشتن به مشروطه قسم یاد کرده.

سوم شما از عدالت و رحم و شفقت شاه ایران مفصل صحبت کردید پس چگونه با کمال بی رحمی برخلاف همه قوانین و سنن ممالک دنیا و برخلاف قانون اساسی مملکت ایران که محمدعلیشاه آنرا امضا کرده و برخلاف قوانین مذهب اسلام ملک المتکلمین بزرگترین خطیب معروف شرق را بدون محاکمه با آن وضع فجیع کشت.

چهارم شما می گوید که دولت انگلیس به شاه پول بدهد تا شاه مردم تبریز را سرکوبی کند مگر مردم تبریز چه گناهی کرده اند که آنها را سرکوبی کنند مردم تبریز همان چیزی را که محمدعلیشاه بدان قسم خورده و حفاظت و حمایتش را برعهده گرفته بود و نقض کرد می خواهند آنها مگر جز آنچه که شاه صدها مرتبه قول داد و قسم خورد و مکرر به سفرای خارجه و ملت ایران اطمینان داد چیز دیگری می خواهند.

این سئوالات من نماینده سیاستمدار شاه ایران را مضطرب و پریشان خاطر کرد و بیبهوت شده بود که در مقابل این سئوالات منطقی که حقیقت محض است چه جواب بدهد چند دقیقه مثل مرد غریبی که برای نجات خود دست و پا می زند بدون آنکه بتواند حرفی بزند رنگ برنگ شد، عاقبت با یک صدایی که گویی از ته قبر بیرون می آید یک سلسله جوابهای بی سر و ته و بی معنی که هیچکدام آنها قابل نوشتن نیست بمن داد و جلسه ما با نماینده شاه ایران به این نحو خاتمه پیدا کرد.

نگارنده به خاطر دارم که سفیر انگلیس بعضی از صحبتها و جملات علاءالملک را که خیلی مضحک بود در مقالاتی که منتشر کرده بود گنجانیده و بهمین جهت مقالاتش فوق العاده مورد تفریح قرار گرفته بود.

علاءالملک پس از آنکه به خیال خودش مأموریتش را به وجه احسن در پایتخت کشور روسیه انجام داد برای تسخیر دولتها و ملل آزاد اروپا رهسپار پاریس و لندن شد و در آنجا حرفهایی زده که در کتاب تاریخ مشروطیت به قلم پروفیسور براون منعکس گشته و ما خوانندگان را به مطالعه کتاب دعوت می نمایم.

از روزی که قیام تبریز آغاز شد روسها به بهانه حفظ امنیت اتباع و منافع تجارتنی خود در آذربایجان زمزمه وارد کردن قشون به خاک ایران را بلند کردند و پس از چندی عده‌ای قوای نظامی در سرحد جلفا سمرکنز نمودند.

با اینکه مشروطه خواهان برای اینکه بهانه به دست روسها داده نشود انواع تعدیات اتباع روس را تحمل کردند و کارشکنیهای آنها را نادیده گرفتند و از جاسوسی که در داخل شهر و در محلاتی که در تصرف سلیمان بود به نفع مستبدین و عین الدوله می کردند چشم پوشی می نمودند، چون منظور اصلی روسها تصرف آذربایجان بود این وضعیات را نادیده گرفته و انحرافی در مقصدی که داشتند حاصل نشد.

اواسط ماه رمضان ۱۳۲۶ رویتر خبر داد که قشون روس به عزم اشغال شهر تبریز از سرحد عبور کرد و وارد خاک ایران شد، این خبر چون صاعقه بر مشروطه خواهان ایران وارد آمد و یأس و ناامیدی محیط تهران را فرا گرفت.

محمدعلیشاه و درباریاناش که بدستگیری و کمک روسها مجلس را به توپ بستند و آن بدبختی و مصایب را فراهم کردند چون خود را قادر به تسلط بر شهر تبریز و به زانو در آوردن مشروطه خواهان ندیدند ایندفعه هم به روسها متوسل شدند و امیدوار بودند بوسیله سرنیزه قشون استبدادی روس مشروطه خواهان تبریز را از پای در آورند.

در کلیه مراکز ملی ایران چه در داخله و چه در خارجه مخصوصاً از طرف علمای نجف تلگرافات و پروتستهای پی در پی به سمالک متعذنه و پارلمانهای کشورهای راقیه فرستاده شد و از تجاوز قشون روس به خاک ایران ناله و شکایت شده ولی آنچه البته بجایی نرسید قریاد و ناله ملت مظلوم بود که از یکطرف یا پادشاهی بیدادگر در زد و خورد و نبرد بود و از طرف دیگر خود را در مقابل قشون اجانب می دیدند.

انگلیسها که پس از توپ بستن مجلس از نفوذ روزافزون روسها در ایران ناراضی بودند از ورود قشون روس و اشغال نظامی آذربایجان بیش از پیش نگران شدند و بنای مذاکره و مباحثه را با وزیر امور خارجه روسیه و مقامات ذی نفوذ آن کشور گذاردند ولی گوش

روسها برای شنیدن این حرفها آماده نبود و برای ساکت کردن انگلیسها جواب می دادند قحطی شهر تبریز را فرا گرفته و راه آذوقه به روی مردم بسته شده و مردم تبریز به واسطه سختی به قسولگری و اتباع ما حمله خواهند کرد و ما برای حفظ جان و مال اتباع خود جز وارد کردن قشون چاره‌ای نداریم و قول می دهیم که قشون ما در امور داخلی ایران مداخله نکند و پس از تولید امنیت و خاتمه جنگ میان قشون دولتی و ملیون، قشون ما آذربایجان را تخلیه کند و به روسیه مراجعت نماید.

پروفسور براون مستشرق و ایراندوست معروف در همان زمان به یکی از مشروطه خواهان مهاجر گفته بود هر قدر دولت انگلیس بخواهد روی اعمال روسها پرده بوشی کند این حقیقت را نمی تواند کتمان کند که هرگاه قشون روس وارد خاک ایران بشود و آذربایجان را اشغال کند دیگر مجال است آنها را از ایران بیرون کرد و آذربایجان را برای همیشه از دست رفته باید دانست.

برای توضیح بیشتری در اطراف این موضوع حیاتی بهتر دانستیم که گزارشی را که «سرآرتور بیکلسن» غیر کبیر انگلیس مقیم بطرسبورگ بدر او و درگیری وزیر خارجه انگلیس داده و از آرشو وزارت خارجه انگلستان به دست آمده در اینجا نقل کنیم.

پس از ملاقاتها و مذاکرات مفصل که با وزیر خارجه روسیه نمودم او تلگرافاتی را که از ایران رسیده بود به من ارائه داد و نظر قطعی خودش را اینطور اعلام داشت جان و مال اتباع روس و قسولخانه و بانک روس در تبریز در خطر است و فعلا امنیت در آنجا وجود ندارد و ما می خواهیم برای اینکه وضعیت وخیم تر نشود و مجبور نشویم اقدامات شدیدتری بنماییم عده کمی قشون برای حفظ منافع و امنیت اتباع خود به تبریز بفرستیم و همینکه این قوا از جلفا حرکت کرد ما اعلان خواهیم کرد که این قشون در امور داخلی ایران مداخله نخواهد کرد و پس از حصول امنیت مراجعت خواهد کرد.

سپس گفت برای دولت روس امکان نداشت که منتظر بشود که اتباع او در ایران کشته شوند زیرا که اگر چنین وضعی پیش بیاید مجبور خواهیم شد اقدامات سخت تری بنماییم و اقدامی که فعلا می خواهیم بنماییم یک اقدام احتیاطی است سپس به من گفت اگر جان اتباع شما در جنوب ایران به خطر بیفتد چه کار خواهید کرد جز آنکه قشون وارد کنید، سپس گفت برای ما فرقی نمی کند کدام دسته موفقیت پیدا کنند و اینکه گفته می شود ما برای تحکیم سلطنت شاه قشون به ایران وارد می کنیم صحیح نیست.

من به او گفتم اگر دولت انگلیس هم از بیانات و منطقی شما قانع بشود مردم انگلیس قانع نخواهند شد، او به من گفت این دیگر وظیفه دولت انگلیس است که به مردم انگلیس بقیه ندهد که ما غیر سومی نسبت به ایران نداریم و این اقدام ما برای حفاظت

اتباع دولت روس می باشد.

سپس گفت که فعلاً در حدود پانصد نفر رولسیونرهای قفقازی در قشون ستارخان هستند.

من به او گفتم چرا دولت روسیه مانع از رفتن آنها از قفقاز به ایران نشد جواب داد اینها بطور قاجاق از کوهها و دامنه ها رفته اند و محافظت و نظارت کامل بریک سرحد چندین صد کیلومتری غیرممکن است.

در خانمه گزارش سفیر انگلیس می نویسد به نظر خیلی مشکل می آید که بتوان دولت روس را آماده کرد که در تصمیمی که گرفته تجدید نظر نماید.

انتشار خبر حرکت قشون روس یک وحشت و اضطراب شدیدی در میان مشروطه خواهان تبریز و قشون ملی به وجود آورد بطوری که همه زحمات و فتوحاتی که تا این زمان به قیمت فداکاری و جانبازی کرده بودند از دست رفته دانسته و چراغ آزادی را برای همیشه خاموش شده پنداشتند برای رفع بهانه جویی روسها و مطمئن کردن قسول روس که هیچگونه خطری برای اتباع و مؤسسات روس از طرف ملیون نیست و قشون ملی خود را مکلف به حفظ جان و مال اتباع روس می داند و آمدن قشون روس به تبریز جز تولید نگرانی و اضطراب نتیجه دیگری نخواهد داشت؛ انجمن و سران ملیون بدون فوت وقت یک اداره تأمینات از اشخاص کاردان و عاقل مورد اعتماد تشکیل دادند وعده ای از مجاهدینی که به اسیر انتظامی آشنایی داشتند در تحت ریاست آنان قرار دادند.

و در درجه اول وظیفه آن اداره را حفظ جان و مال اتباع خارجه مخصوصاً روسها اعلام کردند و صدها نفر افراد مسلح برای حفظ قسولگری و بانک روس گماشتند و بالاتر از آنچه گفته شد به کلیه مجاهدین فهماندند که باید با کمال ملاحظت و بردباری با اتباع روس رفتار کنند و حتی سختیها و بد رفتاری آنها را نادیده بگیرند و کاری نکنند که بهانه به دست روسها بیفتد و قشون به خاک ایران وارد کنند.

پس از چند روز از طرف مقامات روسیه اعلام شد که چون تا حدی قسولگری روس اطمینان پیدا کرده که خطری که اتباع و اسوال روس را در تبریز تهدید می کرد تا حدی تخفیف یافته و مخاطره فوری در کار نیست قشونی که عازم حرکت به طرف تبریز بود همچنان در سرحد متوقف خواهد بود و در صورتی که وضعیت ایجاب نماید به تبریز خواهد رفت.

اگرچه قشون روس در آنوقت به طرف ایران سرازیر نشد ولی این قشون متمرکز در سرحد چون شمشیر بریکس بالای سرمشروطه خواهان تبریز آویخته بود و در هر ساعت انتظار می رفت که از جای خود کنده شود و سرهزارها مرده آزادیخواه را از تن جدا کند؛ چنانچه همیشه بطور هم شد و بطوری که در فصول آینده این تاریخ خواهیم دید قشون

روس به تبریز رفت و سپس قسمتی از خاک آذربایجان را اشغال نمود و برخلاف قول و اعلامیه‌ای که دولت روس منتشر کرده بود برای تقویت حکومت جابرۀ محمدعلیشاه تلاش بسیار کرد و جنایاتی مرتکب شد که در تاریخ بشر کمتر نظیر آن شنیده شده است و خاک ایران را پس از اعلام مشروطیت برخلاف قول و عهدی که کرده بود تخلیه نکرد و همچنان آذربایجان را در دست داشت تا موقع انقلاب اکتبر که با از میان رفتن رژیم امپراطوری روسیه آذربایجان نجات یافت.

بعد از انقلاب روسیه یکی از صاحبمنصبان ارشد روس که فرماندهی قسمتی از قشونی که به تبریز رفته بود عهده‌دار بود در قزوین برای نگارنده نقل کرد که علت اینکه قشون روس در همان وهله اول به تبریز نرفت این بود که روسها خیال می‌کردند که اگر یک عده کمی قشون به شهر تبریز بفرستند ممکن است مورد حمله مجاهدینی که از ده هزار نفر بیشتر بودند واقع شوند و تا نفر آخر آنها کشته شود و هرگاه می‌خواستند چند لشکر بفرستند برخلاف اعلامیه‌ای بود که منتشر کرده و قولی که به دولتهای راقیه داده بودند بود زیرا عنوان روسها حفظ و حمایت اتباع خود بود نه اشغال قسمتی از خاک ایران، این بود که قشون روس به حال آماده‌باش در سرحد ماند تا موقع مناسبی بدست بیاورد و نقشه خود را که اشغال آذربایجان بود عملی کند.

در همان روزهای پراشوب و نگرانی که مجامع و مراکز ملی ایران کوشش می‌کردند که از ورود قشون روس به ایران جلوگیری شود و دست توسل و ترحم به کلیه مراکز قدرت آزاده جهان دراز کرده بودند و از آنان استمداد می‌جستند و انگلیسها هم از نظریات عمومی مابین به اشغال آذربایجان از طرف روسها نبودند، رویتر تلگراف ذیل را که سفیر کبیر انگلیس سرآرتور نیکلسن مقیم پترسبورگ به سرادوارگری وزیر خارجه انگلیس مجابره کرده بود منتشر نمود و تاحدی از اضطراب و نگرانی ملت ایران کاست و جنگجویان تبریز را شاد و امیدوار ساخت.

۲۰ اکتبر ۱۹۰۸ مسیو چاریکف را که امروز ملاقات کردم به من اظهار داشت که دسته‌ای که باید به مستحفظین قنصلخانه تبریز اضافه شود از جلفا حرکت نخواهد کرد زیرا اخباری که واصل شده بهتر است و از قرار معلوم تا یک اندازه نظم در آنجا برقرار می‌شود این مسئله تلگرافاً به سفیر روس در تهران مجابره شده و او نیز اطلاع یافته است که تا زمانی که ژنرال قنصل روس مقیم تبریز آن قشون را نخواسته است باید در خاک روس بمانند، به ژنرال قنصل روس تعلیم داده شد که تا زمانی که جان اتباع دول خارجه و روس در خطر نباشد آن دسته قشون را طلب ننساید.

وزیر خارجه انگلیس در جواب تلگراف فوق می‌نویسد از قرار معلوم ستارخان

موفق شده نظم را در تبریز برقرار نماید و شما از طرف من از وزیر خارجه روسیه قدردانی کنید.

محمّدعلیشاه می‌خواست
جواهرات دولتی را
گرو بگذارد

بطوری که در فصول پیش نوشتیم یکی از مشکلات مهمی که محمدعلیشاه با آن مواجه شد خالی بودن خزانه دولت بود، چون مایوس شد که بتواند از دول سرمایه‌دار مبلغی قرض کند و از طریق وضع مالیات و گرفتن پول از متمولین هم نتیجه‌ای نبرد راه چاره را منحصر در آن دید که جواهرات دولتی را که میلیونها ارزش داشت در یکی از بانکها گرو بگذارد و از این راه پولی به دست بیاورد و دستگاه دولتی واردوی آذربایجان را از مضیقه بی‌پولی نجات بدهد و برای این منظور «مسیویدو» مستشار فرانسوی وزارت مالیه را واسطه معامله قرار داد و مشارالیه با بانک انگلیس وارد مذاکره شد و تقاضا کرد که در قبال یک وام چهارصد هزار لیره‌ای جواهرات دولتی را بانک بگرو قبول کند ولی بانک انگلیس پس از آنکه چند روز تقاضای مسیویدو را بلا جواب گذاشت عاقبت بطور صریح اظهار کرد که بانک قادر به انجام اینگونه معاملات نیست.

علت حقیقی استعاضه بانک این بود که سران کل بلوچ پس از اینکه از قصد محمدعلیشاه آگاهی پیدا کردند به بانکها اخطار کردند که جواهرات دولتی متعلق به ملت ایران است و برطبق اصول مشروطیت و قانون اساسی شاه حق ندارد جواهرات دولتی را تحت هیچ عنوان بفروشد و یا گرو بگذارد و هرگاه بانک انگلیس یا بانکهای دیگر اقدام به گرو گرفتن جواهرات دولتی بنمایند اقدام آنها برخلاف حق و قانون بوده و عمل آنان را ملت ایران در حکم تقویت یک پادشاه غاصب و ظالم و دشمنی با مشروطیت تلقی خواهند کرد.

محمّدعلیشاه که چندین دفعه به قرآن مجید در پشتیبانی مشروطیت قسم خورد و عاقبت آن خیانت عظیم را مرتکب شد و پس از استیلا یافتن و از بین بردن مجلس اعلام کرد که چون مشروطه مخالف دین اسلام است هیچوقت زیر بار مجلس و مشروطه نخواهد رفت و مشروطیت را برای همیشه از میان رفته می‌دانست، در تحت فشار قیام مسلح تبریز و موفقیتهای پی‌درپی قسطنطنیه ملی ستارخان و آغاز نهضت درگیلان و اصفهان و فشار مقامات روحانی نجف اشرف و تحصن عده‌ای از مردان آزادیخواه و معروف در سفارت ترکیه و تحصن عده‌ای از علما و معاریف در حضرت عبدالعظیم و تشکیل صدها انجمن سری برله مشروطیت در پایتخت و شهرستانها و

فرمان قلابی انتخابات

حمله جراید آزادیخواه دنیا و فشار دولتهایی که مشروطیت ایران را به رسمیت شناخته بودند و انتقادات عده‌ای از وکلای آزادیخواه پارلمان انگلیس و مقالات آتشین روزنامه جبل‌المنین و عملیات مهاجرین ایرانی که در کشورهای اروپا بصری بردند و اقدامات انجمن سفارت اسلامیول و نمایان ایرانیان مقیم هندوستان و مصر و بالاخره صدها عوامل دیگر فرمان ذیل را که با خواسته ملت سفارت داشت صادر و منتشر نمود.

جناب صدراعظم پس از آنکه دولت محض استقرار نظم در مملکت و جلوگیری از فسادین و انجمنها و اشخاص لامذهب که اسباب اذیت مردم بودند مجلس را منحل نمود ما قول دادیم پس از اعاده نظم و قلع و قمع مفسدین و رولیسوئرها و انجمنها و امنیت و خاموشی اهالی مجلسی منعقد نماییم که قوانین آن موافق مقتضیات مملکتی و قوانین مقدس اسلام بوده و حاسی و سروج عدالت گردد تا ما بتوانیم تمام اهالی و تمام طبقات رعایای خود را که نگاهداری آنها از طرف خدای تعالی بهما واگذار شده در صلح و آسایش نگاهداشته و مفسدین را قلع و قمع نموده و آیین اسلام که اول وظیفه ما است حفظ و حراست نماییم.

حتی به تمام دول متجابه هم اینطور اعلام نمودیم اکنون که موقع انعقاد مجلس نزدیک شده ما به جناب شما احتیاطی نماییم که مجلسی با شروط معین و محدود موافق مقتضیات مملکتی که قوانین آن برطبق شرع انور بوده و از بروز اغتشاشات جلوگیری نماید در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود.

لذا به تمام رعایای مملکت و به عموم طبقات اعلام نمایم که چون خدا شخص مقدس ما را حافظ مملکت و مردم و دارنده تاج و تخت و حاسی مذهب مقدس فرموده و چون ما مقصودی جز صلح و آسایش مردم نداریم وظیفه ما اینست که طریقه و حالات یعمیر را سمرشق کنیم و به این جهت ما به صدور این دستخط اهالی مملکت را سرور و امیدوار می‌نماییم و ما نیز حکم مینماییم که مجلس را مرکب از اشخاص متدین و عاقل به توفیق خدا و توجه امام دوازدهم در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود.

بوسیله این مجلس که موافق شرع و عدالت خواهد بود مردم در آسایش خواهند بود و قوانین اسلام محفوظ و به موقع اجرا گذارده خواهد شد و تمام آثار اغتشاش و ناامنی و انجمنها محو خواهد شد.

نیت مقدس ما بموقع اجرا گذارده خواهد شد، راهها باز و مردم در ظل عنایت ما آسوده خواهند گردید و اقدامات برای آسایش آنها به عمل خواهد آمد و لوازه ترقی و ثروت مملکت زیاد خواهد شد و به خواست خدای متعال ابواب سعادت به روی مردم باز خواهد شد.

والحال با حکم می‌کنیم که شما قانون انتخابی و قانون مملکتی موافق شرع ترتیب داده برای غرض شوال حاضر نمایید تا اینکه مجلس منعقد گردد تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حدود خود تجاوز ننمایند، لیکن یاغیان تبریز طوری از فساد و خونریزی مقصرونند که دولت نمی‌تواند از تقصیر آن اراذل بگذرد بهمه اعلام می‌شود که تا اشرار تبریز قلع و قمع نشوند و یاغیان مجازات نگردند و امنیت برقرار نشود تبریز از حکم این دستخط خارج خواهد بود.

محمدعلیشاه

هرگاه مردان بی‌طرف و محقق این فرمان قضا جریان را مطالعه کنند به‌سبکی مغزشاه و درباریان بی‌خواهند برد و احتیاجی به تجزیه و تحلیل آن نیست ولی چند نکته است که نباید نادیده گرفت و در اطراف آن توضیح نداد.

اول—مردی که تمام اعمالش برخلاف اسلام و شاید اگر بگوییم بزرگترین دشمن اسلام است در تمام دستخطها خود را حامی اسلام می‌خواند و می‌خواهد بفهماند که مشروطه که پایه‌اش در روی عدالت و مساوات استوار است مخالف اسلام است.

دوم—کینه محمدعلیشاه نسبت به قانندین مشروطه و ملت در همه جا دیده می‌شود و آنان را مفسد و بی‌دین می‌خواند و کشتن مردمان بی‌گناه آزادبخواه را قلع و قمع مفسدین و اشرار قلمداد می‌کند.

سوم—زیربار قانون اساسی نرفته می‌خواهد قانون جدیدی وضع کند که در آن و کلاً اختیاری نداشته باشند و حق اجتماعات و تأسیس مجامع و انجمنها از مردم سلب شود.

چهارم—تبریز که با جوانمردی قیام کرد و در حقیقت او را بزاند در آورد و مجبور نمود تا خواهی نخواهی از خواسته آنها تمکین کند و به تقاضای آنها که افتتاح مجلس است گردن نهادن شرکت در انتخابات و فرستادن نماینده به مجلس محروم گردد.

پنجم—برای اینکه پشتیبانی برای خود درست کند بار دیگر به خیال تأسیس مجلس سنا افتاد و قید کرد که مجلسین باهم مفتوح شود.

انتشار فرمان انتخابات از طرف محمدعلیشاه در مجامع ملی و مقامات خارجی با تعجب و استهزا تلقی شد و بار دیگر همه بی‌بردند که محمدعلیشاه قصدی جز فریب دادن مردم ندارد چنانچه سرچرخ بارگلی به وزیر خارجه انگلیس می‌نویسد:

۱۸ اکتبر ۱۹۰۸ برای اطلاع ترجمه دستخط شاه را تقدیم داشتیم که از نظر شریف بگذرد من باید به شما اشعار دارم که اصل این دستخط بسیار مغلق و سستراسمارت

مترجم سفارت برای ترجمه مجبور شد به جلسیات معنی بعضی جملات و کلمات را بفهمد دستخط مذکور می گوید مجلس آینده با شرایط و مقررات معلوم و محدود خواهد بود عقیده ایرانیان مطلع بر اینست که شاه مطلقاً قصد ندارد که یک مجلس مستقلی انتخاب شود و وکلا آزادی عمل داشته باشند سپس می نویسد چون در دستخط شاه تصریح شده بود که مردم تبریز تا تسلیم نشوند از انتخاب وکیل محروم خواهند بود به شاه تذکر دادیم که این مطلب صحیح نیست و بهتر اینست که توضیح داده شود که تمام اهالی کشور بدون استثنا حق شرکت در انتخابات مجلس آینده را که در اول شوال آغاز خواهد شد خواهند داشت و به کلیه افرادی که در تبریز مسلح هستند و با قوای دولتی در جنگ می باشند امنیت داده خواهد شد که به محض افتتاح اسلحه خود را کنار گذارده پی کسب و کار خود بروند.

پس از انتشار دستخط محمدعلیشاه شبنامه های زیادی در تهران منتشر شد که حاکی از عدم رضایت ملت نسبت به فرمان مذکور بود از آنجمله شبنامه مفصلی از طرف کمیته جهانگیر که مخفی بود و مردم و مقامات دولت به تأثیر وجود و اهمیت آن پی برده بودند منتشر گردید در آن شبنامه نوشته شده بود محمدعلیشاه که بزرگترین جانی و بدکار جهان است در دستخطی که منتشر کرده خود را برگزیده خدا اعلام نموده است و می گوید خداوند مرا برای نگاهداری رعایای خود مأمور فرموده است ملت ایران محمدعلیشاه را خوب می شناسد و به خوبی به مقاصد باطنی او پی برده است و می داند که او جز یک نوکر مطیع دربار روسیه شخصیت دیگری ندارد و از تمام فضایل اخلاقی محروم است شیوه او عهدشکنی و دروغگویی و مردم را فریب دادن است و تعجب این است که دولتهای خارجی هم او را به همین نحو می شناسد و می دانند که کمترین اعتماد به قول و قسم این سرد تبه کار نمی توان داشت، ملت ایران جز قانون اساسی و افتتاح مجلسی که نماینده حقیقی ملت باشد و مردم نمایندگان آن را آزادانه انتخاب کرده باشند زربار هیچ نوع مجلس دیگر و قانون دیگری نخواهد رفت و تا مجلس حقیقی افتتاح نشود از پای نخواهد نشست و این آرزو هم به زودی جامه عمل خواهد پوشید زیرا ملت غیور تبریز قشون دولتی را شکست داده و آنها را برانودرد آورده است و از گوشه و کنار ایران مخصوصاً اصفهان و گیلان زیننه یک قیام عمومی فراهم گشته و دیری نخواهد گذشت که محمدعلیشاه و کرسی نشینان باغشاه به کیفر جنایتهایی که کرده اند خواهند رسید.

کمیته جهانگیر

دستخط شاه در تمام شهرستانهای ایران با مخالفت و عدم رضایت برخورد کرد و در تمام مجالس و محافل ملی با بی‌اعتنائی تلقی گشت مقامات روحانی نجف آن دستخط را مردود دانسته و مراکز ملی که در کشورهای خارجه تشکیل

انعکاس

دستخط محمدعلیشاه

یافته بود با نشر مقالات و ایراد سخنورها، بی‌پایه و مایه بودن آنرا اعلام داشتند، روزنامه معروف «تان» در پاریس نوشت که محمدعلیشاه جز فریب ملت ایران مقصود و منظوری ندارد و یگانه مقصود او اینست که مردم آزادخواه تبریز را با آهن و آتش در تحت تمکین و اطاعت خود درآورد و هرگاه به مقصود خود برسد دیگر اسمی از آزادی و مشروطیت در ایران شنیده نخواهد شد.

انجمن ملی تبریز همانطوری که مکرر اعلام کرده بود پس از انتشار دستخط مذکور برای دفعه دیگر به جهانان اعلام داشت که ملت آزادخواه تبریز تا مجلس شورای ملی که مظهر اراده ملت باشد افتتاح نشود و زمام امور کشور را در دست نگیرد دست از مجاهدت و جنگ نخواهد کشید و اسلحه را کنار نخواهد گذارد.

در تلگرافی که سرچرخ بارکلی تبریز خارجه انگلیس نموده می‌نویسد: ناراضیاتی عامه و بصیبت اهالی تبریز زیاد است، میلیون به‌غایت بی‌پول می‌باشند و ممکن است بلا و همه اقدامات خطرناکی بنمایند، مردم دستخط شاه را عموماً سخریه می‌پندارند و تا آن اندازه که بر من معلوم شده تا اقدام رضایت بخش در انتخاب مجلس بعمل نیاید اصلاحی در امور نخواهد شد.

پس می‌نویسد اغتشاش در تمام نقاط ایران حکمفرماست، راههای اصفهان به یزد و شیراز و سایر نقاط مسدود شده در کرمان احتمال زدو خورد می‌رود، ناظم‌التجار که در قسولخانه متحصن شده بود از قسولخانه بیرون رفت و با عده‌ای که طرفدار مشروطه هستند هم صدا شده است، در مشهد جمعی از مشروطه خواهان می‌خواستند در قسولگری متحصن شوند ولی ما آنها را نپذیرفتیم، یزد در محاصره دسته‌های دزدان و راهزن قرار گرفته و کسی جرأت مسافرت و حمل مال‌التجاره به سایر نقاط را ندارد، آصف‌الدوله حاکم فارس قادر به کمترین اصلاحی برای رفع هرج و مرج و اغتشاش آن ایالت بزرگ نیست و از قرار معلوم بک نقشه‌ای برای بیرون کردن والی از شیراز در کار است بهتر است شخص مقتدری به فرمانفرمایی فارس انتخاب بشود، افواج شیراز در تلگرافخانه متحصن شده و حقوق عتب افتاده خود را می‌خواهند، راه میان شیراز و بندر بوشهر که مهمترین راه تجارتهای ایران است و از نظر اقتصادی و تجارتهای برای انگلیس اهمیت بسیار دارد بکلی ناامن و کسی قادر به عبور و مرور از آن راه نیست، در هفته‌های گذشته در همین راه چندین قافله و پست را بسرقت بردند و عده زیادی از مسافرین را کشته و مجروح نمودند.

همه جا ناامنی و اغتشاش

اقبال الدوله کاشی که یکی از مستبدین معروف بود از طرف محمدعلیشاه به حکومت اصفهان منصوب شد و بمحض ورود برای آنکه بهتر بتواند بی سروصدا مردم را بچاید بنای سخنی را نسبت به مشروطه خواهان گذارد و چند نفر آنها را حبس و زجر کرد. اشخاصی که خود را در خطر می دیدند به قنسولخانه انگلیس رفته متحصن شدند و هرگاه انگلیسها مانع نمی شدند عده متحصنین به چندین هزار نفر می رسید.

حاجی آقا نورالله مجتهد که یکی از علمای معروف و مشروطه خواه بود اعلامیه ای انتشار داد و در آن اعلامیه متذکر شد که اعمال محمدعلیشاه برخلاف شرع و اصول مذهب اسلام است.

یکی از شبیهای یک اعلامیه ای از طرف علمای نجف به در مساجد معروف چسباندند که مفاد آن این بود که هر کس در راه مشروطیت کشته شود در ردیف شهدای راه خدا می باشد، سربازها به امر حکومت اعلامیه ها را پاره کردند و چند نفر را هم زندانی نمودند. همان روز حاجی آقا نورالله در میان جمعیت انبوهی متبر رفت و اعلام داشت مردم و اصناف دکانین را بپندند و تعطیل عمومی کنند، در مقابل اقبال الدوله به سربازها دستور داد که دکانهایی که بسته شده غارت کنند و در نتیجه چند دکان و مغازه به یغما رفت.

یک عده دزد مسلح راه میان اصفهان و یزد و یزد و آباده را سد نموده و چندین کاروان را غارت کردند.

سیراز میدان تاخت و تاز و کینه توزی و انتقام جویی پسرها و خانواده و بستگان قوام شده و به اتکای پادشاه بیدادگر آنچه در قدرت داشتند برای آزار کردن مشروطه خواهان بکار بردند، حتی آقامیرزا علی آقا ذوالریاستین که یکی از علمای نیکوکار و آزادیخواه و سرسلسله عرفا و مشایخ بود از جور و ستم و بی احترامی مصون نماند، پسر ذوالریاستین بناچار با جمعی در قنسولگری انگلیس متحصن شد.

بواسطه ناامنی بیجارگانی جلای وطن کردند، بی نظمی تمام خااک فارس را فرا

گرفت جنگ خونینی میان کمارج و دالکی آغاز شد که به قیمت خون عده کثیری خاتمه یافت ایل عرب راه اصفهان و شیراز را میدان چپاول و تاخت و تاز خود قرار دادند و کاروانی نبود که از دست آنها جان بدربرد، آصف الدوله والی جدید فارس نتوانست در مقابل نفوذ خانواده قوام کاری از پیش ببرد.

انتظام الملک حاکم یزد به میل و اراده خودش مالیات سنگین بر مردم تحمیل کرد و در نتیجه عده زیادی از کسبه و بازار علم عدم رضایت و عصیان بلند کردند و زد و خوردی میان آنها و قوای دولتی در گرفت که در نتیجه آن عده ای بی گناه مجروح و آواره شدند.

دیر زمانیست که دیگر پست میان شیراز و اصفهان و کرمان و یزد از ترس دسته های دزد مسلح حرکت نمی کند و این شهرستانها دیگر با هم جز بوسیله سیم تلگراف که آنهم گاه گاهی مقطوع می شود رابطه ندارند، بازار کسب و کار و معاملات و تجارت در شهرستانهای جنوب ایران بکلی تعطیل شده و فقر و پریشانی بجایی رسیده بود که حتی ملاکین بزرگ هم بواسطه ناامنی دچار مضیقه شده بودند، در راه میان یزد و کرمان دزدها نایب الایاله کرمان را لخت کردند و آنچه داشت به بغما بردند و سر و پا برهنه روانه کرمانش کردند، جنگ خونی در میان خوانین کنار تخت و کازرون برپا گشته بود و دولت قادر به جلوگیری نبود.

یزد— تمام راهها در دست دزدهای مسلح است و تجارت بکلی از میان رفته است و از مأمورین دولتی کمترین کاری ساخته نیست جز آنکه از هرج و مرج استفاده کرده مردم را بچاپند.

کرمان— صاحب اختیار فرمانفرمای جدید کوچکترین قدرتی ندارد دوماه است که دیگر پست میان کرمان و سایر شهرستانها آمد و شد نمی کند، تمام راهها را غارتگران در اختیار خود گرفته اند بطوری که احدی جرأت مسافرت بلکه بیرون رفتن از شهر را ندارد.

شیراز— بی نظمی روز افزون شده کلیه پست و قافله ها به سرقت یرده شده. جنگ در کازرون میان قبایل با کمال شدت در جریان است ایل عرب، حیوند و دهات اطراف آن را بکلی غارت و از سکنه خالی کرده اند.

آصف الدوله فرمانفرمای فارس هم هر چه کرد نتوانست بواقع مسنط بشود و فعلا فرمانفرمای مطلق ارگ ایالتی می باشد و نفوذ و محدودیت های شهر شیراز است.

راه میان مشهد و سمنان میداد، غارتگری تر نسبتاً قرار گرفته کاروانها و زایترین مشهد مقدس را لخت کرده و آنچه دارند به بغما می برند، سپس زنها و بچه ها را اسیر کرده به اویدهای خود می برند و خدا داند با آن بدبختها چه معامله می کنند.

در تهران جایی برای شکایت و مقامی برای رسیدگی بیچارگان نیست. در حدود خراسان و سیستان افاغنه هرچندی دستبردی به دهات سرحدی زده و آنان را از هستی ساقط کرده اند، از گیلان و بختیاری اطلاعاتی به مرکزی رسد که هنوز مبهم است و از حقیقت آن اطلاع کاملی نیست.

نایب حسین کاشی با جمعی اشرار در راه میان اصفهان و قم به دزدی و گردته زنی مشغول است، گفته می شود دسته های سوار بختیاری هم در حدود گلبانگان و عراق دیده می شود که با خودسری راهزنی می کنند.

از همه جا بدتر وضعیت کردستان و بروجرد است، در آن حدود دولت کمترین اقتداری ندارد و حکومت خان خانی و عشایری آن صفحه کوهستانی را تحت استیلاي خود قرار داده.

روزنامه حبل المئین مقاله یی به قلم شخص ناشناس و مطلعی نوشته که در آن اوضاع ایران را تشریح نموده و ما ملخص آنرا به نظر خوانندگان می رسانیم.

شاه نالایق و ظالم قادر به زمامداری مملکت نیست، خزانه دولت خالی، سربازها در تهران و اطراف به دزدی و گدایی مشغولند، عین الدوله با آن اردوی با عظمتی که تشکیل داد نتوانست کوچکترین کاری از پیش ببرد و هرروز از محمدعلیشاه پول و استعداد می خواهد محمدولی خان سپهدار بنای سرسختی را با عین الدوله گذارده و می خواهد خود را از سر که جنگ کنار بکشد. آخوندهایی که از محمدعلیشاه طرفداری می کنند هرروز مطالبه پول می کنند و محمدعلیشاه قادر به پر کردن کیسه آن طماعان نیست.

سفیر روس و لیاخف زمام دولت محمدعلیشاه را در دست دارند و هیأت وزرا بجز امیربهادر وزیر جنگ، سایرین آلت بی اراده و بی اثری بیش نیستند، نایب السلطنه و ملکه از راه جادو و جنبل می خواهند مملکت را امنیت بدهند فشار دولتهای خارجی به محمدعلیشاه برای افتتاح مجلس او را نگران کرده است و هرروز به او یادآور می شوند که چرا به قولی که داده بود عمل نمی کند، آثار یک نهضت عمومی در تمام نقاط کشور دیده می شود و به طرفداران مشروطیت روز بروز افزوده می گردد.

یکی از وقایع مضحکی که در اصفهان روی داد و تا مدت زمانی نقل مجالس بود اینست پس از آنکه اقبال الدوله حاکم اصفهان پی برد که مردم اصفهان اغلب خواهان مشروطه هستند و حاجی آقا نورالله هم قیادت آن جماعت را

سید محمد هم

اسلام می خواهد

عهده دار است مردم را به طرفداری از مشروطیت و حکومت ملی تشویق و دعوت می نماید، بر آن شد که جماعتی از سلاها را با خود هم دست کرده وصفی در مقابل

ملیون تشکیل بدهد و برای رسیدن به منظوری که داشت به زحمت توانست از راه رشوه در حدود بیست نفر از علمای درجه دوم و سوم را با خود همراه کند. این جماعت پس از مشورت صلاح دانستند که در یکی از مساجد متحصن شده و خانه خدا را مرکز فعالیت به نفع دولت طالب و استبدادی قرار بدهند، این بود که به اتفاق جمعی به مسجد فشار کمی رفته و در آنجا متحصن شدند و سقره‌های رنگین گسترده و مردم را به یاری دعوت نمودند ملخص خواسته آنها این بود که: ما اسلام می‌خواهیم و مشروطه نمی‌خواهیم.

هر روز یکی از آنها سب می‌رفت و مردم را به مخالفت با مشروطه و طرفداری از اسلام دعوت می‌کرد تلگرافاتی هم به نجف و دربار تهران مخابره کردند که در یکی از آنها نوشته بودند مردم اصفهان کفن در بر کرده و برای تجات اسلام از دست کفار قیام کرده‌اند.

یکی از ملاهایی که در تحصن شرکت کرده بود پیش از همه سنگ و آسلا ما به سینه می‌زد آقا سید محمد تاسمی بود که از دیر زمانی در میان مردم به بی‌دینی و پابی‌گری معروف بود و مردم او را مرتد می‌دانستند، این مرد روحانی‌نما برای تیرنه خود از پابی‌گری و اظهار ارادت به دربار شوکت مدار تهران و استرضای خاطر حاکم ظالم اصفهان بیش از دیگران خود را فدایی اسلام و دشمن مشروطه معرفی می‌کرد و هر وقت جماعتی در مسجد جمع می‌شدند پیا پیرمی‌خست و فریاد می‌کرد ما اسلام می‌خواهیم و مشروطه نمی‌خواهیم.

همینکه خیر تحصن آن جماعت به گوش آقانجفی رسید چون مایل نبود کسی غیر از خودش قدرتی داشته باشد و بدون اجازه‌اش کاری بکنند در مجلسی که صدها نفر از طلاب حضور داشتند اسامی کسانی را که در مسجد فشار کی متحصن شده بودند سوال کرد، آن شخص اسامی آنها را از روی ورقه‌ای که نوشته و در دست داشت خواند چون به اسم آقا سید محمد رسید آقانجفی با همان لهجه اصفهانی فریاد زد (سید محمد هم اسلوم می‌خاد) سید محمد هم اسلام می‌خواهد؟ سپس به طلاب حکم کرد که به مسجد فشار کی رفته آن جماعت را بیرون کنند و صحن و اطاقهای مسجد را هم بشویند و کربگیرند.

قنصل انگلیس مقیم تبریز بنا به دستور سفارت متبوعه خود نامه انجمن تبریز در کوشش می‌کرد که میان عین الدوله و مشروطه خواهان جواب قنصل انگلیس واسطه شده و سازشی بوجود بیاورد و از حنک و خونریزی جلوگیری کند. علت اینکه انگلیسها مایل به سازش میان ملیون و دولت بودند برای این بود که نمی‌خواستند دولت روسیه به بهانه حفظ امنیت اتباع خود قشون وارد ایران کند و بک مشکل سیاسی پیش بیاید برای منظور فوق مکرر به اصرافین مذاکره و مکاتبه نمودند اینک برای روشن شدن وضعیت و نشان دادن منظوری

که مشروطه خواهان برای آن می جنگیدند عین نامه‌ای که انجمن تبریز که ریاست مشروطه خواهان آن سامان را عهده دار بود به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

رویتر - زمانی که شاه مشروطیت را برقرار دارد آنها خود را رعایای فرمانبردار شاه خواهند دانست ولی تا پارلمان مفتوح نگردیده و اعضای آنرا باز نخواهند، از خود خلع اسلحه نخواهند نمود، دیگر آنکه سرکردگان طرفدار شاه که در یک نقطه شهر سکنی دارند باید دستگیر شده و پس از محاکمه مجازات شوند و امور ایالت آذربایجان در تحت نظارت انجمن محلی تبریز باشد تا مجلس افتتاح شود. قنصل انگلیس در خاتمه نامه‌ای که به سفیر انگلیس نوشته تقاضا کرده است که تقاضای مشروطه خواهان را به اطلاع شاه برساند.

دربار پادشاه از زمانی که قیام تبریز آغاز شد و قشون دولتی در مقابل ملیون ناتوان و وامانده شدند مبدل به یک دستگاه جعل دروغ شده بود هر روز صبح امیربهادر جنگ یک تلگراف معمول در دست گرفته و بنظر رفسای قشون و وزرا می‌رساند یکی از این تلگرافها شکست مشروطه خواهان را نقل می‌کرد، دیگری اعلام می‌داشت ستارخان کشته شد، دیگری می‌نوشت سرستارخان را به تهران فرستادند، تلگراف دیگر می‌گفت باقرخان با مجاهدینی که در تحت امرش بودند تسلیم اردوی دولتی شد، دیگری می‌نوشت عین الدوله شهر را فتح کرد و در ارگ دولتی جلوس نمود و با انتشار اینگونه اخبار دروغ، شکست اردوی دولتی را می‌خواست پرده‌پوشی کند.

جعل اکاذیب

روز ۲۵ شعبان در باغشاه غوغایی بود پس از جهل روز سعی و کوشش شاه و درباریان موفق شدند یک اردوی چهارصد نفری قزاق سواره با چند عراده توپ به ریاست یکنفر صاحب منصب روسی برای تقویت عین الدوله بفرستند این عده که برای سان در حضور شاه آماده شده بودند پس از آنکه در خیابانهای شهر گردش کردند و توپها را به چشم اهالی تهران کشیدند به باغشاه رفتند و در حضور صدها رجال مستبد از مقابل شاه که لباس رسمی برتن کرده بود گذشتند سران سپاه و وزرا به یکدیگر می‌گفتند با فرستادن این عده مسلح و جنگ دیده دیگر کار تبریز تمام است و بیش از بیست روز نخواهد گذشت نه مشروطه خواهان تبریز یا تسلیم شده و یا به خاک و خون کشیده خواهند شد.

آقای حاجی شیخ اسدالله مقانی سناتور که یکی از رجال صدر مشروطیت است خاطراتی را که از وقایع و پیش آمدهای آن زمان داشته در چند صفحه نگاشته و برای درج در تاریخ ارسال داشته که برای استفاده عموم عیناً نقل می‌شود:

قبل از مشروطیت ایران در نجف عده محدودی از طلاب که روشنفکر و به‌اوضاع دنیا واقف بودند جمعیت سری تشکیل دادند که منتهم حز و آن جمعیت بودم. در نجف اشرف مدرسه‌ای برای اطفال ایرانیان تأسیس و مطبعه سنگی در بغداد وسیله احمد تاجر شبستری تهیه و در منزل او گذاشته شده بود که بیانیه‌هایی راجع به انشاء ایرانیان و استعمال استعانه وطنی و تأسیس مدارس جدید چاپ و منتشر می‌شد تا اینکه در ایران مشروطیت تأسیس گردید. بعد از مشروطیت فعالیت آن جمعیت بیشتر شد و چون حکومت عثمانی حکومت مستبد بود خصوصاً پس از بمباردمان مجلس و مخالفت اعراب عراق باالخصوص خدام کریلا و کاظمین و بعضی از اعیان ایران که در عتبات مجاور بودند و تهدید جنرال کنسولگری بغداد، کار بر جمعیت مذکور خیلی سخت شده بود تا اینکه مشروطیت عثمانی اعلام شد. بعد از دوسه روز تجار ایرانی اسلامبول و انجمن سعادت حجج اسلام را برای مخایره حضوری به تلگرافخانه دعوت کردند. در مخابرات تلگرافی آقایان مزبور را برای استرداد مشروطیت و اشتراک مساعی دعوت می‌کردند. از آنوقت فعالیت جمعیت ما علنی شد خصوصاً جمعیت اتحاد و ترقی که در بغداد تشکیل شده بود مایل بودند که با ما و آقایان حجج اسلام ارتباط پیدا نمایند. با ارتباط ما با جمعیت اتحاد و ترقی به قوت و نفوذ ما افزوده شد چون من آشنا به زبان ترکی عثمانی و خواندن تلگرافها به خط لاتین بودم قهراً واسطه بین حجج اسلام و حکومت عراق و مخابرات تلگرافی شدم و دائماً تلگرافهای متعدد راجع به اوضاع ایران به انجمن سعادت می‌رسید، چون سیم خارجی از طرف دولت ایران قطع شده بود مخابرات با ایران وسیله انجمن سعادت انجام می‌یافت، خبر تصمیم سردار سعد بوسیله انجمن سعادت رسید. چون آقایان حجج اسلام اهمیت موقع را درک کردند و اشخاصی که انجمن سعادت را نمی‌شناختند تصمیم گرفته بودند سرا به اسلامبول بفرستند، یکروز طرف عصر مرحوم آیت الله خراسانی سرا احضار و فرمودند شما باید به اسلامبول بروید و مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالله مازندرانی بیشتر اصرار داشتند که من بروم.

بعد از ورود به اسلامبول انجمن سعادت مرا بدریاست خود انتخاب کردند، مطبوعات اسلامبول نیز ورود من را تجلیل نمودند با جمعیت اتحاد و ترقی و مرحوم سلطان حمید ملاقات کردم احوال عراق و علمای نجف اشرف را از من استفسار نمودند و با رجال مهم عثمانی از قبیل صدراعظم کامل پاشا و سعید پاشا که دوازده مرتبه صدراعظم شده بود ملاقات نمودم مرحوم سعید پاشا از اهل ارضروم و به زبان فارسی

و ادبیات آن آشنا بود هر دو نفر آنها وعده مساعدت دادند و مخصوصاً به مأمورین خود در ایران دستور دادند که با آزادیخواهان ایران یاری نمایند، منقلاً از شمال ایران و نجف اشرف راجع به اوضاع ایران اخباری می رسید و انجمن سعادت به مطبوعات خارجی و عثمانی می داد. روزی تلگرافی از مشهد رسید که روسها ترکمنها را مسلح کرده می خواهند به خراسان حمله کنند و از آذربایجان هم اخباری دایره قشونکشی می رسید. انجمن سعادت اولین میتینگ را برای پروتست عملیات روسها در «اوتیون فرانسه» ترتیب داد تمام آزادیخواهان شرق از ترک و عرب و کرد و ارمنی در این میتینگ شرکت کردند و از سفارتخانه های خارجی هم اشخاص زیاد آمده بودند من میتینگ را به عنوان رئیس انجمن سعادت و رئیس کنفی ایرانیان و نماینده آیت الله نجف افتتاح نمودم، بعد از نطق مختصر من ناطقین متعدد از مظالم و تعدیات روسها در ایران و لزوم اتحاد مسلمانهای جهان صحبت کردند. آخرین شخصی که نطق کرد رئیس فرقه «داشنا کسیون» بود مشارالیه در نطق خود گفت بیانات ناطقین چاره گرفتاری ایرانیان را نمی کند ما ارامنه با تحریک بیگانگان و وعده و وعید آنها بر علیه دولت عثمانی قیام کردیم و امید داشتیم آنها که هم مذهب ما بودند به ما کمک خواهند کرد متأسفانه هزاران ارامنه در مقابل چشم آنها با وضع فجیعی کشته شدند و آن بیچاره ها در حالیکه غرقه به خون بودند چشمها را به بغازهای اسلامیون دوخته بودند که کشتیهای جنگی آنها به کمک ارامنه خواهند رسید ولی خبری از سفاین جنگی نشد اگر ایرانیان نجات ملت خود و استقلال کشورشان را خواهند با بد خودشان شخصاً با جان و مال خود فدا کاری کرده و سلاح در دست با دشمنان مملکت بجنگند والا حرفهای وحدت مسلمین جهان و انتظار کمک از عالم اسلام به یک پیشیز نمی آزد. بالاخره قطعنامه ای نوشته شد و به امضای من به تمام دول اروپ و امپراطور ژاپن تلگرافاً مخایره کردیم، انجمن سعادت منقلاً با انجمن ایالتی تبریز و سردار ملی در تماس بود و با جمعیت عامیون قفقاز هم در تماس بودیم و مخصوصاً «دکتر قره بیگ» که برای خرید اسلحه از آلمان برای آذربایجان رفته بود به اسلامبول آمده و راجع به اشتراک مساعی با جمعیت عامیون مذاکره نموده در این اثنا آقای معاضد السلطنه پیرنیا و آقای علی اکبر دهخدا و مرحوم میرزا قاسم خان صور وارد اسلامبول شدند و مرده حرکت مرحوم سردار اسعد را به طرف ایران اطلاع دادند و از رشت هم قیام ملیون و کشته شدن حکمران گیلان و الحاق مرحوم سپهدار اعظم تنکابنی را به آنها خبر دادند و این قضیه موجب تقویت انجمن سعادت گردید و فوراً نیز مراتب را به نجف اشرف مخایره نمودیم آقایان مهاجرینی که به اسلامبول آمده بودند به طرف رشت حرکت کردند ولی آقایان پیرنیا و دهخدا در اسلامبول توقف نمودند و آقای احمد آقاوغلی که از سیاسیون مهم قفقاز و نویسنده ای نامی بود در اثر تضییق روسها به اسلامبول

آمد و وارد ژنرال کنسولگری گردید و با انجمن سعادت اشتراک مساعی می نمود، روزنامه سروش نیز به زبان فارسی با قلم آقای دهخدا و آقاوغلی و سایرین منتشر می شد بعد از ورود سردار اسعد بختیاری به ایران و افتادن گیلان به دست ملیون و قطع شدن سیم تلگراف در داخله ایران انجمن سعادت واسطهٔ مخابرات بین مرحومین سپهدار اعظم تنکابنی و سردار اسعد بختیاری و انجمن ایالتی تبریز و نجف اشرف بود و در همان زمانی که سپهدار و سردار اسعد می خواستند به تهران حمله نمایند تلگرافی از سفیر ایران در پتزر بورخ به انجمن سعادت رسید که مضمون آن به شرح ذیل بود:

به سردار اسعد و سپهدار فوراً تلگراف نمایند که به تهران حمله ننمایند والا قشون روس تهران را اشغال خواهد کرد، من اطلاعی از وضعیت سفیر ایران در روسیه نداشتم ولی آقای معاضد السلطنه پیرنیا چون در قفقاز مأموریت داشتند گویا با ایشان آشنایی داشتند و مرحوم پیرنیا خیال می کرد که این تلگراف بنای دستور وزارت امور خارجه روس مخابره شده است با یکدیگر مشاوره نمودیم که اگر این تلگراف در انجمن مطرح بشود ممکن است باعث اضطراب و نگرانی اعضای انجمن سعادت گردد و بنا به اصرار آقای پیرنیا به سپهدار اعظم و سردار اسعد تلگراف نمودیم هرچه زودتر به تهران حرکت نمایند.

در این اثنا سالارالدوله از اروپا وارد اسلامبول شده و وسیلهٔ سید عبدالقادر کرد پسر شیخ عبیدالله معروف و نایب رئیس مجلس اعیان با بعضی رفقا ملاقات نموده بود و این ملاقات بدون اطلاع من بوده از انجمن سعادت تقاضا کرده بود به او معاونت مادی و معنوی نمایند به ایران رفته بر علیه محمدعلیشاه قیام نماید و قول داده بود پس از موفقیت و تصاحب تاج و تخت به مشروطیت ایران وقادار باشد و نخواستند بود من از این جریان اطلاع داشته باشم رفقا تفصیل را برایم نقل کردند من با بعضی مقامات عثمانی که با آنها نیز مذاکره کرده بود و خواسته بود آنها هم به او کمک نمایند ملاقات و نتایج سوء عملیات او را بطور مستروح گوشزد کردم سالارالدوله مأیوس گردیده به اروپا مراجعت نمود قضیهٔ دیگر ورود حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه به نجف اشرف و منزل کردن ایشان در خانه مرحوم آیت الله خراسانی است، مکاتیب متعدد از جمعیت خودمان در نجف و مرحوم آقا میرزا رضا ایروانی رسید به این مضمون که بعد از ورود امام جمعه وضعیت دارد عوض می شود آخوندها که غالباً مستبد و مخالف مشروطیت بودند به جنبش درآمده و رؤسای اعراب هم دور او را گرفته و ذهن مرحوم آیت الله خراسانی و سایر حجج اسلام را مشوب نموده اند بطوری که قدرت بیرون آمدن از خانه را نداریم با مرحوم طلعت پاشا وزیر داخله ملاقات و نتایج سوء اقدامات پشارلیه را در بین اعراب عراق بیان کردم ایشان نیز به والی بغداد تلگراف کردند که امام جمعه را از عراق خارج نمایند و این دستور نیز به سوله اجرا گذاشته شد و تمام علما و مشایخ اعراب

که دور او را گرفته بودند و آزادیخواهان را تهدید می کردند متفرق و قفل خاموشی بردهانشان زده شد و از آن تاریخ مرجع مراجعات شیعیان از عراق عرب و سوریه و مدینه منوره گردیدم.

حاجی شیخ فضل الله خطرناک و مؤثرترین دشمنان مشروطیت بود و بطوری که در جلد چهارم این تاریخ نگاشتیم بعد از توپ بستن مجلس به واسطه اقتدار فوق العاده ای که پیدا کرده بود و نفوذ زیادی که در شاه و دربار داشت اکثر روحانیون ایران را برضد مشروطیت قیام داد و با یک جدیت خسته نشدنی شب و روز تلاش می کرد که مشروطیت برای همیشه از میان برود و مجلس دیگر متعقد نشود و چون مرد باهوش و باسوادی بود موفق شد یک دستگاه عظیمی از روحانیون و افراد متنفذ برضد حکومت ملی بسازد و پهنیانشان بدهد که چون ملت ایران مسلمان است و مشروطه مخالف با اسلام است ملت ایران موافق با مشروطه نیست در نتیجه وجود حاجی شیخ فضل الله سدبزرگی برای مشروطه خواهان شده بود و او را بزرگترین مانع گامیابی خود می دانستند و در تلاش بودند که او را از میان بردارند.



کمیته جهانگیر که از عده ای مشروطه خواهان قدا خارجه ریاست مستعان الملک

تشکیل یافته بود و تاحدی رهبری مجامع ملی تهران را عهده دار بود و مستقیماً بازعمای ملیون تبریز و گیلان سر و سر و سکا تبه داشت تصمیم گرفت حاجی شیخ فضل الله را از میان ببرد و برای وصول به آن منظور، کریم دوانگر که جوان کارگری بود و دکانی در بازار حبیبی سازا داشت و از عشاق مشروطه و آزادی بود و سری پرشور و استعداد بسزایی برای اجرای منظوری که در پیش بود داشت انتخاب نمود و او را مأمور گشتن حاجی شیخ فضل الله کرد و یک ششلول ساخت کارخانه های بلژیک به شصت تومان خریداری کرد و در اختیار او گذارد. کریم این مأموریت را بدون تردید و تزلزل پذیرفت و از همان ساعتی که ششلول در اختیارش گذارده شد در صدد برآمد که حاجی شیخ فضل الله را در محل مناسبی بدست بیاورد و کارش را بسازد، در آنوقت خانه حاجی شیخ فضل الله مرکز رتیق و فتی امور بود و همیشه صدها نفر از اشخاص در اطرافش بودند و هر وقت هم که می خواست از خانه بیرون برود جمع زیادی صحابه با او بودند و عده ای هم نگهبان داشت که او را مراقبت می کرد.

پس از چند روز مراقبت و نسک کشیدن یکی از روزها که حاجی شیخ فضل الله با جمعی از خانه بیرون آمد کریم او را تعاقب کرد و در جلو خان خانه عضد الملک که محل وسیعی بود و به چند کوچه منتهی می شد به شیخ حمله کرد و تیری به طرف او خالی کرد که به رانش خورد و به زمین افتاد.

کریم خواست فرار کند ولی مأمورین و اطرافیان شیخ او را دستگیر کردند و پس از شکنج زیادی که به او زدند تسلیم نظمیته اش نمودند، کریم چندماه در نظمیته زنجیر بود و محمدعلیشاه می خواست او را بکشد ولی حاجی شیخ فضل الله جوانمردی کرد و مانع از کشتن کریم شد.

جراحات وارده به شیخ چندان خطرناک نبود و پس از بهبودی دوباره شروع به فعالیت نمود.

این تلگراف که در حقیقت اعلامیه ایست از طرف روحانیون نجف برای انجمن سعادت اسلامبول فرستاده شد و از طرف انجمن سعادت هزارها نسخه چاپ شد و در تمام نقاط ایران و کشورهای اروپا، بصره، هندوستان، افغانستان و قفقاز منتشر گردید.

جناب مشیرالسلطنه این تلگراف را به شاه برسانید اگر چه داعیان را عمر به آخر رسیده و در این میانه جز حفظ بیضه اسلام و استقلال مملکت و بقای سلطنت شیعه و رفع ظلم و ترفیع حال عباد غرضی نداریم ولی هرچه از اول امر تا حال امداد در اصلاح و اتحاد میان دولت و ملت بردیم راه را از چاه نمودیم و دولت را به همراهی با

ملت دعوت کردیم و بهرسان که بود مضار و مفاسد اینگونه اقدامات وحشیانه را ظاهر ساختیم تا آنکه رشته اتحاد نگسلد و امنیت در مملکت استوار گردد و مردم از چنگال یک مشت ظالم و سأسورین خونخوار و خودپسند دولت نجات یابند و در اصلاح مملکت یک دل و متحد بکوشند تا این مقدار قلیل از مملکت اسلامی که باقی مانده از دست نرود، مسجدشان کلیسا نشود و احکام شریعت پایمال سلاطین کفر نشود، برعکس دولت همه را به وعده‌های ارغوبی گذرانید در ظاهر سعادت نمود و در باطن پد خبیال خود مشغول بود با اینکه همه می‌دانستیم تمام مفاسد حادثه از تحریکات دولت و دولتیان خائن است باز برای حفظ مراتب اغماض نمودیم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردیم تا آنچه را که از آن حذر داشتیم واقع شد و رشته اتحاد دولت و ملت بکلی گسست و خائنین دین و دولت خبت باطن را ظاهر ساختند باز بر حسب وظیفه شرعیه در مقام اصلاح برآمدیم تا بلکه این رشته گسسته را دوباره بهم متصل کنیم ولی هنوز مرکب تلگرافات در هم‌راهی و اصلاح امور خشک نشده بود، تلگرافی که تمام الفاظ آن بی‌معنی و سرایا مخالف با قواعد مسلمانیست رسید، حرکاتی را که تمام قلب مطهر صاحب شرع و صدمه بوجود مقدس حضرت حجت‌الله علیه‌الصلوة والسلام است یا کمال بی‌شرفی جهاد فی سبیل‌الله شمرده پیروی جنگیز را دینداری و تخریب اساس اسلام را دینداری و تسلیط کفار روس را بر جان و مال مسلمین ترویج شریعت نام نهاده و به اغوای خائنین دین و عالم نمایان غدار با این همه هتاکلی با کمال جسارت افعال خود را مستحسن شمرده‌اند تا ما را مجبور به آنچه از اظهار و اشاعه آن محذور بودیم نمودند قال الله تعالی یجعل الله للكافرين علی مسلمین سبیلا.

آیا براحدی از مسلمین مخفی است که از بدسلطنت قاجاریه تا کنون چه خدمات فوق‌العاده بر مسلمین وارد آمد و چه قدر از ممالک مسلمین از حسن کفایت آنان به دست کفار افتاد. قفقاز، شیروان، بلاد ترکمان، بحر خزر، هرات و افغانستان تمام از ایران مجزا شد بلوچستان، بحرین، مسقط و غالب جزایر خلیج فارس و عراق عرب و ترکستان از ایران مجزا شد و تمام شیعیان این بلاد در کمال ذلت به دست کفار اسیر شدند و از استفاده روحانی مذهب محروم ماندند، دولت تمام از ایران رفت و آن ثلث باقی مانده را هم زمامش را به دست اجانب دادند گاهی مبلغی هنگفت قرض کرده و در ممالک کفر خرج کردند و مملکت را به رهن کفار دادند گاهی به دادن امتیازات منحوسه ثروت مسلمانان را به مشرکین سپردند و مسلمانان را محتاج آنها ساختند گاهی خزائن مدفونه ایران را به دست دشمنان سپردند، یکصد میلیون خزائن ایران از زمان صفویه و نادرشاه وزندیه را که بیت‌المال مسلمین بود خرج فواحش قرنگستان نمودند و آنهمه اسوا

مسلمین که به یغما رفت یک پولش خرج اصلاحات ملک و ملت نشد.

گرگان آدم‌خوار و عالم نمایان دین برآوده نیز وقت را غنیمت شمردند به جان و

مال مسلمین افتادند و روزبه روز زخمی تازه بر قلب پیغمبر وارد کردند، شیرازه ملک و ملت را بطوری گسیختند که اجانب علناً سملکت را میان خود تقسیم کردند (اشاره به معاهده ۱۹۰۷) و حصصی برای خود معین و مفروض کردند در این حال شیعیان آل محمد از باطن ائمه اسلام استمداد نموده یکبار حرکت کردند و برای حفظ این قطعه باقی مانده سملکت و نجات از سفاکی قاجاریه با جان و مال حاضر شدند و به معاونت و امداد حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه به مطلوب خود خواهند رسید و داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعی خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی برگردن گرفته ایم تا آخرین نقطه امکان در حفظ سملکت اسلامی و رفع ظلمه خائنین از خدا بی خیر و تأسیس اساس شریعت مطهره و ادعای حقوق مغضوبه مسلمین خودداری ننموده و در تحقیق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان با جمهور مسلمین است حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و از حضرت حجت ارواح العالمین فداه در انجام این مقصد استمداد نموده به معاونت آن حضرت مستظهر و معتمدیم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون لعنة الله علی قومه الظالمین.

الاحقر نجل مرحوم میرزا خلیل محمد حسین
الاحقر محمد کاظم الخراسانی
الاحقر عبدالله العازندرانی

مشروطیت عثمانی انقلاب گیلان و تصرف آن ایالت به دست
فتوحات مشروطه
خواهان تبریز
عهدشکنیها و نیرنگهای او و همدست شدن جمعی از روحانی
نمایان یا دربار استبداد وقتاوی و تلگرافات ناحق آنها در
تقویت پادشاه ظالم، مداخله روسها در امور ایران، شهرت ورود تشون روس به خاک
وطن، عواملی بود که حوزه روحانی نجف از پیش متأثر ساخته و آنان را به گرفتن تصمیم
قطعی در خاتمه دادن به دوره ظلم و ستمگری و برقراری حکومت جمهور مصمم نمود.
هرگاه با نظر دقت اعلامیه حجج اسلام نجف اشرف را تحت مطالعه قرار بدهیم
به این حقیقت پی می بریم که حجج اسلام نجف اشرف بدون ملاحظه و بطور مقطوع
مصمم شدند که در مقابل ستمگران و دربار استبداد و شاه ظالم و مداخلات اجانب با
کمال قدرت و قدا کاری ایستادگی کنند و سملکت و ملت مسلمان ایران را از بدبختی و
انقراض حتمی نجات بخشند.

مسافرت بطوری که در جلد اول این تاریخ نوشیم حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران یکی از بازیگران صحنه اول انقلاب مشروطیت بود و شخصیت او در تقدیرات مشروطیت اهمیت بسزایی داشت و در موقع ظهور نهضت آزادی یکه تاز میدان استبداد بود و برجسته ترین عامل طرفدار عین الدوله محسوب می شد ولی زمانی نکشید که حاجی شیخ فضل الله نوری مقام اول را در مخالفت با مشروطیت حائز گشت و امام جمعه را در صفت عقب قرار داد، علت عقب افتادن امام جمعه این بود که او مرد عیاش و تن پروری بود و جسارت و بیروشنی با مخاطرات را نداشت ولی همیشه از طرفداران جدی استبداد و مخالفین سرسخت مشروطیت و مجلس بود چنانچه پس از توپ بستن مجلس و از میان رفتن مشروطه امام جمعه دوباره قدم در میدان گذارد و از صدر نشینان باغشاه شد و از کسانی بود که اعلان حرمت مشروطه را امضا نمود و شاه ستمگر را به ضدیت با ملت تشویق می نمود.

چون دیر زمانی نبود که امام جمعه از نجف به ایران آمده بود با اکثر علما و طلاب معروف نجف دوستی و آشنایی داشت و واسطه میان دربار و بعضی از مقامات روحانی عتبات بود و پولی که محمدعلیشاه برای فریب دادن حوزه علمیه نجف می فرستاد به توسط او به مقصد می رسید و در میان کسانی که مورد نظر بودند تقسیم می شد، در حقیقت امام جمعه از تهران از طرف شاه علما و طلاب مستبد عتبات را رهبری می کرد و یک مرکز مؤثری از روحانیون آن دربار به نفع محمدعلیشاه تشکیل داده بود و خیال می کرد که با این دسته بندی اقدامات روحانیون مشروطه خواه را بی اثر و خنثی نماید و با تقویت دستگاه حجة الاسلام یزدی که یکی از متفقدین روحانیون نجف بود بازار آخوند ملا کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین و مازندانی را از رونق بیندازد ولی قدرت حق و نیروی ایمان و تجلیات افکار عالیه روحانیون مشروطه خواه نجف در ایران و کشورهای اسلامی تمام کوشش و مساعی دربار تهران را تحت الشعاع قرار داد و احکام و فرامین حوزه علمیه نجف در اقصی نقاط ایران منتشر گشت و مردم را از خواب غفلت بیرون آورد و به آنها فهماند که بقای کشور ایران جز در سایه مشروطه و وسط عدالت ممکن نیست و دستگاه ظالم محمدعلیشاه ایران را به پرتگاه نیستی سوق می دهد و هرگاه زمانی بیش دوام پیدا کند تسلط اجانب بر ایران افزونی یافته و خود مختاری این کشور چندین هزار ساله از میان خواهد رفت.

تأثیر احکام علمای نجف محمدعلیشاه و درباریانش را بیش از پیش مضطرب و پریشان خاطر ساخت و آنان را در راه چاره جویی انداخت پس از شورت بسیار بر آن شدند که یکی از مهمترین علمای مستبد تهران را با اختیار کافی و وسایل لازم برای فریب دادن علمای مشروطه خواه به نجف بفرستند قرعه این فال به نام حاجی میرزا ابوالقاسم

امام جمعه تهران در آمد و او پس از تهیه مسافرت با چند نفر همدست از علمای طبقه دوم رهسپار عتبات شد.

معروف شد که محمدعلیشاه اعتبار ناسعدودی به امام جمعه داده و نیز گفته می‌شد که بانک استقراضی روس یک حواله پنجاه هزار تومانی در اختیار او گذارده که از بانک عثمانی بغداد دریافت نماید.

آنچه مؤید نظر بالا است اینست که امام جمعه پس از ورود به بغداد بلافاصله با سفیر روس مقیم بغداد ملاقات کرد و سپس به طرف نجف رهسپار گشت، نظر به اینکه آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رهبری حوزه علمیه مشروطه خواه نجف را عهده دار بود و سایر علما از سیاست و مصلحت اندیشی او بی‌روی می‌کردند امام جمعه برای آنکه حجة الاسلام خراسانی را مغافلگیر کرده و او را ناچار به موافقت کند بکسره به منزل او وارد شد و چنانچه رسم ایرانیان است مهمان آخوند ملا محمد کاظم گردید.

آخوند ملا محمد کاظم هم بنابه رسم باستانی ایرانیان با آنکه امام جمعه را می‌شناخت و از قصد او آگاه بود و از کارهای ناپسندیده او اطلاع کامل داشت با گشاده‌رویی او را در خانه خود پذیرفت و تا حدی که ممکن بود وسایل آسایش و پذیرایی او را فراهم نمود و با کمال اجتراف و بی‌حیثیت یا او رفتار کرد.

ولی نه افسوس امام جمعه و نه بانه سرا یا تملق محمدعلیشاه و نه پول هنگفتی که با خود آورده بود نتوانست کوچکترین تزلزلی در ارکان فکر و خط مشی آخوند خراسانی و سایر روحانیون مشروطه خواه وارد آورد و آنها را از راهی که پیش گرفته بودند منصرف نماید، عاقبت پس از چندی امام جمعه دست خالی به تهران بازگشت و جز روی سیاه و آه دل ارمغان دیگری نتوانست برای شاه مستبد با خود به تهران بیاورد.

شهر اسلامبول یا اینکه قرن‌ها پایتخت دولت عثمانی بود

میستینگ بین الملی در بواسطه موقعیت مهم جغرافیایی و مزایای دیگری که دارد

اسلامبول جنبه بین الملی پیدا کرده و عده زیادی از ملل آسیایی و

اروپایی و پیش از همه یونانی و ارمنی در آنجا سکنی دارند.

اسلامبول سالها یکی از مراکز مهم تجارتمی ایران بود و ایرانیان مال التجاره خود

را به آن شهر بزرگ حمل کرده و از آنجا به سایر نقاط دنیا می‌فرستادند بهمین جهت عده

زیادی ایرانی که اکثر آنها آذربایجانی بودند در اسلامبول سکنی داشتند و سفارت

کبرای ایران در اسلامبول اهمیت مخصوصی داشت.

انقلاب مشروطیت ایران، قیام آذربایجان، شهرت روزافزون ستارخان و قدا کاربهای

ملت ایران در راه آزادی بیش از پیش موجب شهرت و اهمیت ایران و ایرانیان در آن

کشور وسیع شد.

پس از انقلاب عثمانی و برقراری مشروطیت و زمامداری حزب «ترکهای جوان» دولت عثمانی و روشنفکران و آزادیخواهان آن مملکت علاقه و احترام خاصی نسبت به ایرانیان پیدا کردند و راه الفت و مودت پیش گرفتند.

مردمان سایر ملل هم که در اسلامبول می‌زیستند نسبت به ایران غمخواری و اظهار دوستی می‌کردند و موفقیت آزادیخواهان ایران را خواهان بودند در نتیجه همین علاقه‌مندی بود که رهبران ملت‌های فوق‌الذکر برای همدردی و تقویت معنوی از نهضت مشروطه‌خواهان ایران تصمیم گرفتند که یک میتینگ عمومی بین المللی که نمایندگان جمیع ملل و مذاهب مقیم اسلامبول در آن شرکت داشته باشند تشکیل بدهند و از طرف هر ملت یکی از افراد مبرز و معروف خطابه‌ای ایراد نمایند. و نیز تصمیم گرفتند که یکی از شخصیت‌های آزادیخواه و محترم عثمانی ریاست آن میتینگ را عهده‌دار گردد و نطق افتتاحیه را ایراد نماید.

برای ریاست میتینگ «پرنس صباح‌الدین» پسر محمود پاشا معروف که یکی از آزادیخواهان بنام عثمانی بود و بنالها قیادت آزادیخواهان آن کشور را عهده‌دار بود و در راه آزادی جانفشانیها کرده بود و در میان ملل عثمانی محبوبیت بسیار داشت انتخاب نمودند.

پرنس صباح‌الدین در میان مردم بدرجه‌ای مورد احترام بود و به‌آزاد مردی و آزاد منشی معروف شده بود که او را صباح حریت می‌نامیدند. این میتینگ مهم در بیک اوغلی منعقد شد و از طرف ایرانیان حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که در آن زمان با عده‌ای از مهاجرین به اسلامبول وارد شده بود برای ایراد خطابه به زبان فارسی انتخاب گردید، در روز موعود عده زیادی ایرانی با پرچمهای سه‌رنگ از خان‌واله حرکت کرده رهسپار محل میتینگ شدند، هر یک از ملت‌ها هم ناطقی انتخاب کرده بودند که به زبان ملی خود سخنرانی کند چنانچه ناطق ارمنه به زبان ارمنی، ناطق کرد به زبان کردی، ناطق عثمانی به زبان ترکی و گویندگان اروپایی به‌السنه خود سخنرانی کردند.

پرنس صباح‌الدین میتینگ را افتتاح کرد و در خطابه مختصری که ایراد نمود از روحانیون ایران که پشتیبان آزادی و مشروطیت بودند تمجید کرد و از قیام ملی ایران سخن گفت و در خاتمه از خداوند موفقیت آزادیخواهان ایران را در راهی که پیش گرفته بودند مسئلت نمود.

سپس رئیس ارمنه از طرف ملت خود روی کرسی خطابه قرار گرفت و به زبان ارمنی ناطقی در تمجید آزادیخواهان ایران و پیشرفت قیام ملی ایرانیان و روح همکاری و صمیمیت که میان ارمنه ایران و مشروطه‌خواهان برقرار است و مساعی و مجاهدتی که متفقاً برای بدست آوردن آزادی می‌نمایند بیان نمود.

بعد نماینده کردها به زبان کردی نطقی کرد و گفت ملت کرد که نژاداً ایرانی می باشد در این موقع با کمال صداقت با مردم تبریز هم صدا شده و خواهان مشروطیت است و هر کمکی که بتواند در این راه خواهد نمود.

بعد دولت آبادی نماینده ایران روی کرسی خطابه قرار گرفت و نطق مفصلی از تاریخ گذشته و اوضاع فعلی ایران نمود که عین آن را در تاریخ زندگانی یحیی به طبع رسانیده و چون خطابه ناطق مذکور بسیار مفصل است و این کتاب گنجایش درج همه آنرا ندارد به نوشتن چند سطر آن که به نظر نگارنده عصاره نطق ایشان است در اینجا اشاره می کنیم.

اگرچه ناله ما ایرانیان ضعیف است ولی تشکر دارم از آزادیخواهان عالم که محض شرف انسانیت و همدردی عالم بشریت، ما را به نغمه های ملی نوع خواهانه خود مساعدت و صدا به صدای ما می دهند تا بتوانیم به گوش عالمیان برساییم.

ملت ایران از ترک و فارس و عرب و عجم یکدل و یک زبان می گویند زنده باد آزادی، سرده باد استبداد.

بعد از دولت آبادی «سعیدکنان» آزادیخواه معروف که چندی بعد در آذربایجان به دست مستبدین شهید شد نطقی به زبان ترکی آذربایجانی ایراد کرد و از سیدجمال الدین و میرزا آقاخان کرمانی سخن گفت سپس از فعالیت های ملت تبریز در راه مشروطیت بیاناتی کرد و بالاخره ذکر جمیل ملک المتکلمین سیدجمال الدین واعظ و حاجی میرزا ابراهیم آقا و میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه صوراسرافیل شهدای راه آزادی را به میان آورد و روان آنها و دیگر شهدای آزادی را شاد نمود.

پس «سیوتریت» فرانسوی از طرف اروپائیان آزادیخواه نطق مہیج و مؤثری نمود و گفت ملل آزاد جهان مخصوصاً ملت آزادیخواه فرانسه نسبت به آزادیخواهان ایران علاقه مند است و ملت ایران باید برای بدست آوردن آزادی همان راهی را که فرانسویها پیش گرفتند و کامیاب شدند پیش بگیرد.

در خاتمه پرنس صباح الدین نتیجه مجلس را که اتحاد ملل خاصه ملل اسلامی در حفظ استقلال ایران و اعاده مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی است اعلام کرد و مجلس را خاتمه داد.

پس از ظهور مشروطیت عثمانی چند نفر از تجار روشنفکر و آزادیخواه ایرانی مقیم اسلامبول درصدد برآمدند که با رهبران حزب اتحاد و ترقی که زمان امور کشور عثمانی را بعد از انقلاب بدست گرفته بودند برای کمک به پیشرفت مقاصد ملیون ایران نزدیک شده متفقاً همکاری نمایند این منظور با ورود چند نفر از معارف

کمیته مختلط

مهاجرین ایرانی از آن جمله سیرزا محمد صادق طباطبائی جامه عمل پوشید و یک کمیته مختلط به عضویت عده‌ای از برگزیدگان دو ملت در قاضی کوی و حیدرپاشا تشکیل شد و از جمله اقداماتی که کرد این بود که به توسط «طلعت بیگ» که یکی از برگزیدگان حزب اتحاد و ترقی بود قرار نامه‌ای نوشته شد که در آن قید شده بود که دولت برای پیشرفت آزادی و مشروطیت در ایران متحداً تشریک مساعی نمایند و از قوای ملی ایران که در حال حرکت به طرف تهران بودند تقویت شود و نیز پس از برقراری مشروطه در ایران به خلاف دوره استبداد خصومت وجدایی که قرن‌ها میان دودولت بود و خطر بزرگی برای عالم اسلام و سیاست شرق داشت مبدل به دوستی و همکاری صمیمی گردد. خوشبختانه بعد از آن زمان این فکر که در صلاح دو ملت بود تا حدی پیشرفت کرد و روابط میان ملت ایران و ملت عثمانی روز بروز بهبودی یافت و حزب اتحاد و ترقی با مشکلاتی که خود در پیش داشت تا حدی با مشروطه خواهان ایران مساعدت کرد.

اگر چه ظهور مشروطه و آزادی در عثمانی بنفسه و به خودی خود بزرگترین ضربه را بر پیکر استبداد در ایران وارد کرد و تأثیر معنوی او در ایران بیش از هر نوع کمک مادی بود.

ارفع الدوله سفیر کبیر ایران که تا آن زمان خود را نماینده دولت وقت می دانست و راه بی طرفی پیش گرفته بود در نتیجه تمایل رهبران ملت عثمانی به مشروطیت ایران و پیشرفت قیام ملیون در تبریز و گیلان به طرف مشروطه خواهان متمایل شد و در تلگرافی که به حجج اسلام نجف نمود آمادگی خود را برای هر نوع خدمت اعلام نمود و علمای نجف به او جواب دادند هر کس در راه حق خدمت کند خداوند به او اجر عطا خواهد فرمود. در نتیجه اقدامات کمیته مذکور، احمد رضا رئیس مجلس معونان و سعید پاشا رئیس مجلس اعیان عثمانی تلگرافی به محمدعلیشاه کردند و به او نصیحت دادند که پیش از این در مقابل خواسته‌های ملت ایران سرسختی نکند و عاقبت وخیم آن را در نظر بگیرد و در خاتمه مکتوب تمایل ملت عثمانی را به برقراری مشروطیت در ایران اعلام داشتند.

اگر چه در چند چهارم این تاریخ سده‌ای از عملیات آزادپخواهان ایران که تبعید شده بودند و با واسطه فشار استبداد به اروپا مهاجرت کرده بودند به نظر خوانندگان رسانیده و تا آنجا که فرصت اجازه می داد از مساعی آنان در باب تاختهای کشورهای مترقی جهان گفتگو کردم.

اینک برای روشن شدن مطالبی که از نظر تاریخ و شناسایی بطرز فکر مهاجرین

حاوی اهمیت است چند قسمت از گزارشهایی که معاضدالسلطنه پیرنیا نگاشته و در صحت آن کمترین تردیدی نیست در اینجا نقل می‌کنم.

دیروز عصر جنابان علاءالدوله، احتشام السلطنه، مخبرالسلطنه، ممتازالدوله، دبیرالملک، معتمد خاقان، سردار اسعد، امیراعظم و بنده در منزل علاءالدوله جمع شدیم که تفصیل و راپرت آنرا به اداره محترم باید بدهیم.

حضرات یارسیها خیلی از رفتن ما بایوردن و نشر روزنامه به منظور تهران مضطرب هستند گویا مخبرالسلطنه را ماسور کرده‌اند که حضرات را جمع کند که اگر بتواند مانع بشوند که روزنامه صوراسرافیل به چاپ برسد و منتشر شود و یا لااقل فرم و شکل روزنامه تغییر داده شود و می‌خواهند خودشان را در اینکار داخل کنند ولی ما می‌خواهیم به یادبود شهید مظلوم میرزا جهانگیرخان روزنامه صوراسرافیل را بهمان وضع و سبک و سرلوحه طبع و منتشر کنیم.

در باب روزنامه هر چه صحبت کردند گفتم کار از کار گذشته حروف هم تهیه کرده‌ایم و اگر دنیا بهم بخورد ما آن روزنامه را به یاد شهدای راه آزادی منتشر خواهیم کرد و شکل و سبک آنرا هم تغییر نخواهیم داد.

امروز عصر منزل سردار اسعد جمع می‌شوند تا در اطراف اتحاد و همکاری مهاجرین صحبت کنند.

چیزی که موجب زحمت برای انتشار روزنامه شده نداشتن حروفچین فارسی دان است آنچه کردیم شاید بشود مساوات را که پس از فرار از تهران به تبریز آمده و روزنامه مساوات را در آنجا منتشر می‌کند برای کمک به اروپا دعوت کنیم موفق نشدیم (مساوات گفته بود من تا مشروطه در ایران برگشت نکنم و مجلس باز نشود از ایران بیرون نمی‌روم) ما مجبور شدیم به دکتر جلیل خان (برادر دکتر خلیل اعلم الدوله) متوسل بشویم او بعد از بهانه‌جویی بسیار این زحمت را قبول کرد و اینکه با کمال خورسندی بشارت می‌دهم که نمره اول روزنامه صوراسرافیل مثل سابق از طبع خارج شد و در تمام دنیا منتشر گردید و همه آزادیخواهان از اطراف و اکناف به ما تهنیت می‌گویند، دهخدا به معاضدالسلطنه می‌نویسد مخبرالسلطنه چه می‌گوید، احتشام السلطنه چه می‌خواهد، در انجمنهای تهران کم حرف بی‌فایده شنیدیم، کار ما معین است ما باید رشته کار خودمان را بگیریم و پیش برویم اگر به مقصود رسیدیم و اگر نرسیدیم پیش وجدان و انسانیت خجل نیستیم.

با همه مساعی مرحوم معاضدالسلطنه روزنامه صوراسرافیل بواسطه مشکلات زیاد از جمله نداشتن حروفچین و پول بیش از سه نمره منتشر نشد ولی همین سه نمره و لوله‌ای در ارکان دولت استبدادی تهران انداخت و محمدعلیشاه شخصاً اقداماتی بوسیله چند نفر

که در پاریس بودند برای جلوگیری از انتشار آن نمود، می‌گویند در تهران نمرات صوراسرافیل تاسی تومان به فروش رفت.

اولین نمره روزنامه صوراسرافیل در غره محرم ۱۳۲۷ از طبع خارج شد و اداره روزنامه مرکز مراجعات ایرانیان مشروطه‌خواه شد، انجمن سعادت اسلامیول یا وسایلی که در دست داشت روزنامه صوراسرافیل را با وجود سانسور سختی که از طرف دولت ایران در کار بود بهمه شهرستانهای ایران می‌فرستاد.

روزنامه جبل‌المثین کلکته و جهره‌نما در مصر و روزنامه مساوات در تبریز مقالات روزنامه صوراسرافیل را نقل می‌کردند، مقالات صوراسرافیل بدرجه‌ای انقلابی و تند بود که پروفیسور بیرون با اینکه خود او یکی از طرفداران مبارزو سرسخت مشروطه ایران بود نامه‌ای به‌مدیر روزنامه صوراسرافیل نگاشت و او را به‌ملاطمت و اعتدال دعوت کرد.

۴ شنبه ۱ فوریه ۱۹۰۹ به‌عرض حضور بکارم‌ظهورعالی می‌رساند امروز به‌زیارت رقیه شریفه مشرف و فائز گردیدم و از اینکه رساله‌مخلص در ترجمه ارکان مشروطیت و حسب حال ایران در این سنوات اخیر رسیده بود و مظهر و مستحسن آن دوست مکرم گردید خیلی خوشحال گردیدم انشاءالله فردا کتاب تمام می‌شود و به‌همه روزنامه‌های اینجا خواهم فرستاد و به‌اشخاصی که درد ایران دردل دارند هرچه بخواهید فرستاده خواهد شد. آقای سردار اسعد و ممتازالدوله به‌کامبرج آمدند و دو ساعت مخلص را سراقراز فرمودند از قرار معلوم آنها به‌وزارت خارجه انگلستان رفته و «چارلس هادنک» را ملاقات نموده و جواب کافی در عدم مداخله انگلیس در ایران از مومی‌الیه گرفته‌اند.

مستر لنچ رئیس کمیته ایران انگلیس از پاریس مراجعت کرده و ایرانیان را ملاقات نمود و کمال اطمینان را از اتحاد و یکدلی آنها مخصوصاً بختیارها پیدا کرده درباره صوراسرافیل رأی مخلص را خواسته بودید بنظر مخلص اینطور سخت نوشتن در خصوص شاه و احوال حاضره فایده ندارد و سبب اضطراب آنها می‌شود، هرچه می‌گویند راست است ولی گفتن حقیقت مصلحت نباشد و می‌ترسم این نسخه در دست بعضی از درباریان بیفتد و آنها به‌شاه نشان بدهند و بگویند مشروطه‌خواهان راضی نمی‌شوند الا بقلع و قمع شما پس مجال است با ایشان فکر مصالحه بکنید و باید آنها را دشمن جانی خود بدانید و هیچ مسامحه نکنید، اینست فکر مخلص و امیدواره این نسخه صوراسرافیل با وجود حسن نیت مؤلف شمرده تلخ ندهد.

مؤید با اینکه تحصیلاتش در علوم قدیمه بود و روحش در محیط خارج از افکار نوین پرورش یافته بود یک آزادمرد فطری و عدالت جوی طبیعی بود، این مرد تمام دوره زندگانی را با سختی معاش و فقر گذرانید و روح و فکرش صرف خدمت به آزادی و تلویح افکار مردم می شد تجلیات آزادی چنان روح او را تحت تاثیر قرار داده بود که مانند خرقة پوشان و صوفیان منزوی و مجرد زندگی می کرد و ذکر و فکرش صرف هدایت و رهبری مردم به شاگردان آزادی و مشروطیت می شد.

مؤید یکی از دوستان صمیمی و یاران واقعی قاضی قزوینی بود، بعد از شهادت قاضی مدتی در تهران میقتوت و سرگردان بود ولی با رسیدن خبر انقلاب رشت به زحمت خود را به آن سامان رسانید و در جرگه فدائیان وطن وارد شد.

اتفاقات و حوادث پانف انقلابی و آزادیخواه معروف بلغاری و مخیر روزنامه های آزادیخواه روسیه را سر راه او قرار داد و جاذبه مغناطیسی روحی آن دو را بهم نزدیک کرد.

پانف که شرح حال و افکار بلندش را در آینده خواهد نگاشت چون روسیه را بخوبی می شناخت و از روحیه ملت روس و زماندارانش اطلاع کامل داشت و معتقد بود که برای وصول به آزادی از هر اقدام و کاری نباید دریغ داشت تدبیری به نظرش رسید و اندیشه ای در خاطرش رسوخ کرد و پس از آنکه بیشتر در حالات روحی و تناسب جسمی مؤید مطالعه و دقت نمود نقشه خود را با او در میان نهاد.

هیکل قطور، ریش محرابی پرپشت و عبا و عمامه ژولیده مؤید، آشنایی او به علوم دینی و رفتار و آداب روحانیون، پانف را به این فکر انداخت که مؤید را به عنوان نماینده فوق العاده مقامات روحانی نجف اشرف به روسیه برده و وسیله ملاقات او را با مقامات دولتی و مراکز ملی روسیه فراهم نموده و برای پیشرفت مشروطیت ایران مورد استفاده قرار بدهد.

مؤید نقشه پانف را بدون تأمل قبول کرد و جلو ریش را رها کرد و عبا و ردایی که برارنده یک نماینده رسمی روحانی بود تهیه نمود و به اتفاق راه روسیه را پیش گرفتند. پانف که در کار تبلیغات تجربه وید طولایی داشت و با اغلب مدیران نویسندگان جراید روسیه آشنایی و سروکار داشت خبر ورود نماینده عالمی مقام حجج اسلام نجف را در جراید روسیه با آب و تاب زیاد منتشر نمود و مسلمانان روسیه را برای پذیرایی مؤید آماده ساخت.

پس از ورود به خاک روسیه پانف و مؤید در تمام شهرهایی که در طول راه میان سرحد ایران و پایتخت روسیه بود توقف کردند و با روحانیون و بزرگان آن شهرستانها دید و بازدید نمودند و با روزنامه نویسان مصاحبه کردند.

هنوز نماینده عالی مقام که به نام مستعار میرزا شیخ علی نامیده می‌شد وارد پترسبورگ نشده بود که جراید پایتخت خبر ورود او را انتشار دادند و در اطراف ماسوریت او چیزها نوشتند.

جمعی از تجار ایران و نمایندگان مطبوعات از میرزا شیخ علی استقبال کردند و او را با احترام وارد شهر نمودند.

پانف که در کار خود بسیار زبردست بود چند مصاحبه مطبوعاتی برای بحث در مقصود مسافرت نماینده روحانیون نجف ترتیب داد و وسایل ملاقات میرزا شیخ علی را با مقامات متنفذ و سیاسی روسیه فراهم کرد و چون خود را مترجم نماینده مذکور معرفی می‌کرد در تمام مجالس و مصاحبه‌های مطبوعاتی گفته‌های میرزا شیخ علی را با سبک قابل توجه ترجمه می‌کرد تمام این ملاقاتها و مصاحبه‌ها که بطور مفصل در روزنامه‌های آزاد بخواه روسیه منعکس شد می‌توان در دو جمله ملخص نمود:

مقامات عالی‌تر روحانی نجف که برصدیلیون مسلمان روی زمین حکومت روحانی دارند و مرجع تقلید مسلمانند از زمامداران کشور روسیه و امپراطور روس که چندین میلیون تبعه مسلمان دارد تقاضا دارند برای حفظ دوستی و احترام ملل اسلامی و جلب مودت و محبت و اطمینان ملت ستمدیده ایران که نزدیک دو سال است در آتش انقلاب و بدبختی می‌سوزد و از فشار و ظلم دولت خود به جان آمده از حمایت و پشتیبانی و کمک محمد علی‌شاه جابر بی‌رحم و اطرافیان او و درباریان‌ش که راه ظلم و بیدادگری را پیش گرفته صرف‌نظر کند و دست دوستی به طرف ملت ایران دراز نماید تا ملت بطوری که منسلحت خود می‌داند یا رعایت حفظ دوستی و مناسبات حسنه بر دولت امپراطوری روسیه تقدیرات خودش را بعین کند و راهی را که راحتی و رضایت مردم را دربر داشته باشد پیش بگیرد.

رعایت حال ملت ایران از طرف امپراطور معظم روسیه موجب سپاسگزاری عموم ملل اسلامی مخصوصاً مسلمان‌هایی که تبعه دولت روسیه هستند خواهد شد و مقامات روحانی نجف که سرسلسله علمای مسلمان شیعه هستند به نوبه خود حق‌گزار و ممنون خواهند گردید.

اقدامات پانف و مؤید که جنبه تبلیغاتی شدیدی در برداشت تاحدی در دستگاه زمامداران مستبد روسیه بی‌تأثیر نبود بطوری که بعضی از جراید طرفدار دولت به وزارت خارجه روسیه نصیحت کردند که رویه خود را در ایران تعدیل کند و حتی یکی از روزنامه‌ها نوشت که سزاوار نیست بیش از این دولت راضی شود یک ملت کهن سال که حق عظیمی بر تمدن جهان دارد زیر فشار یک پادشاه جاهل بی‌لیاقت پایمال شود ولی زمانی نگذشت که جاسوسان به اداره پلیس پترسبورگ راپرت دادند شخصی که به نام میرزا شیخ‌علی خود را نماینده روحانیون نجف معرفی کرده و این سروصدا را بلند

نموده یکفر انقلابی ایرانی می باشد و با تغییر نام و لباس خود را بجای نماینده علمای نجف جازده.

باف که با نظر تیزبین و دقت کامل مراقب اوضاع بود بوسیله اعضای حزب سوسیال دمکرات که در ادارات پلیس دولت روسیه راه و مقام داشتند مطلع شد که سرشان دارد فاش می شود و نقشه شان نقش بر آب می گردد و ممکن است دستگیر و زندانی بشوند این بود که بدون فوت وقت پیش از اینکه برای مقامات روسیه حقیقت امر روشن شود با عجله راه ایران را پیش گرفتند و با زحمت و دردسر زیاد خود را به خاک ایران رسانیدند تا گفته نماند که مؤید چند جلسه نطق و سخنرانی در مجامع عمومی کرد که فوق العاده مورد توجه قرار گرفت و نیز سرو وضع و قیافه او در عبور از خیابانهای بزرگ پایتخت روسیه برای مردم آن سرزمین جالب توجه بود و او را روحانی موقر و آزاد بخواه می خواندند.

در همان ایام که معاضد السلطنه با عشق و علاقه بی مانندی در سوسیس مشغول طبع و انتشار روزنامه صوراسرافیل بود پیروفسور براون نامه ذیل را راجع به مسافرت شیخ عبدالعلی مؤید به روسیه باو می نویسد و از چگونگی امر کسب اطلاع می کند.

مطلب مهم اینست که در این اواخر شخصی مشروطه خواه بنام میرزا شیخ علی در پترسبورگ و مسکو خوب حمایتی از مشروطیت ایران می کرد از قراری که یکی از مخبرین روزنامه های انگلیس محرمانه به مخلص نوشته بود نطقهای او اثر خوبی کرد.

حالا همان شخص که در حقیقت دوست ایرانست تلگراف کرده که حکومت روس می گوید که این شخص که به قول خودش مجتهد و از کربلا و نجف آمده بود آدم بی سروپاییست و اصلا لنگرانی و تبعه روس است و شأنی و مقامی ندارد و از پیش خودش حرف می زند و از مخلص حقیقت حال را استفسار نموده بود با شیخ حسن مشورت کرده به نجف اشرف تلگراف کردیم ولی تا به حال جواب نیامده هرگاه جنابعالی اطلاع داشته باشید خواهش دارم بفرسید که هرگاه روسها دروغ می گویند بتوانیم تکذیب کنیم.

مخلص حقیقی ادوارد براون.

چرخهایی که دستگاه عظیم استبدادی باغشاه را بر ضد آزادی ملت بکار انداخته بود منحصر به چندین هزار قشون ساخلو، مردن اردوی عین الدونه، اردوی قزوین، سوارهای پختیاری، خوانین نودال، افواج لرستانی و پشت توه، یاخف و فزایخانه، شیخ فضل الله و روحانیون مستبد آدم کش و ترورالواط و او باش، شاهزادگان و اعیان

یک دستگاه دیگر در
باغشاه بر ضد
مشروطه خواهان

پشتیبانی دولت روس و تمرکز قشون روس در سرحدات ایران، سلطان عثمانی، ایلات و عشایر نبود و یک ماشین شیطانی دیگر که در ظاهر از نظرها مخفی بود ولی همه از آن اطلاع داشتند و شبها بکار میافتاد نیز وجود داشت و اداره آن در دست نایب السلطنه کامران میرزا پدر ملکه و عموی محمدعلیشاه بود، این ماشین شیطانی دستگاه جن‌گیری، رمالی، کف‌بینی، غیب‌گویی و دعانویسی بود که اعضا و اجزای آن از صدها تجاوز می‌کرد و یک قسمت از مالیات یا غارتی که از مردم بدیخت ایران می‌شد خرج گردش این دستگاه می‌شد. در هر نقطه از مملکت که شیاد و حقه‌بازی یافت می‌شد راه دربار گرد و نم‌دار را در پیش گرفته استعداد و معلومات خود را برای بهره‌برداری آن دستگاه شیطانی عرضه می‌داشتند و با گرفتن پول و امتیازات، فنون و معلومات اهریمنی خود را تقدیم پدر تاجدار می‌کردند.

از درباریان جز مخصوصین، دیگران را در این سوسه راه نبود و از فداییان جز کسانی که مورد اعتماد و اطمینان بودند پذیرفته نمی‌شد. این دستگاه در اندرون و آنهم در موقعی که ظلمت شب همه جا را فرا گرفته و درها به روی اغیار بسته شده بود بکار می‌افتاد و تا پاسی از شب بنا بر مقتضیات روز و پیش آمد حوادث مشغول کار بود. در گوشه‌ای چند نفر ژولیده با اوراد و ذکر و حرکات غریب و عجیب به تسخیر اجنه مشغول بودند و پس از آنکه جنها را به دست می‌آوردند در شیشه حبس می‌کردند تا در روز میادا به کمک پادشاه جمجاه از شیشه قدم بیرون آهند و دشمنان شاه را که مشروطه خواهان بودند از میان بردارند و یا به کمک اردوی کیوان شکوه با سنج بروند و به عین الدوله کمک کنند.

جمعی دیگر به ساختن مجسمه‌هایی از موم شبیه ستارخان، سپهدار، سردار اسعد و سایر رؤسای ملیون می‌پرداختند و پس از خواندن اوراد سر هریک را با شمشیر می‌زدند و به ملکه و شاه مرده می‌فرستادند که در همین موقع که سرمجسمه مومی فلان سردار ملی یا شمشیر زده شد او کشته شده.

جمعی دیگر مشغول به ترکیب ارقام مرموز و طلسم بودند و کلمات و جملات نامفهوم در روی قطعات و پوست کدو می‌نوشتند و سپس در آب می‌شستند و از آن آب به قبله عالم و ملکه و ولیعهد می‌خوراندند، جمعی دیگر به نگارش خطوط و اشکالی در روی تخم مرغ مشغول بودند و پس از آنکه تمام سطح تخم مرغ را از نقش و نگار پر می‌کردند تخم مرغ را در آتش می‌انداختند و چون تخم مرغ در اثر حرارت آتش از هم پاشیده می‌شد می‌گفتند چشم حسودهای شاه مثل این تخم مرغها خواهد ترکید.

فالگیرها و رمالها بازارشان از دیگران گرمتر بود زیرا این شیادان تا حدی به علم‌الروح آشنا هستند و چون دست ملکه و پادشاه را در دست می‌گرفتند و در خطوط کف دست و قیافه آنها نگاه می‌کردند چنان آنها را مجذوب و تحت تأثیر قرار می‌دادند که هر

چه می‌خواستند به سهولت بدست می‌آوردند. نایب‌السلطنه مثل یک ژنرال فرمانده عملیات این دستگاه شیطان‌ی را تحت نظر داشت و با دقت به آنچه می‌کردند و می‌گفتند نگاه می‌کرد و گوش می‌داد و شاه و ملکه را از تأثیر قطعی آن عملیات مطمئن می‌نمود و می‌گفت همانطوری که به وسیله همین دستگاه موفق شدم مشروطه و مجلس را از میان ببرم بزودی به کمک این دستگاه قشون ملی تبریز و گیلان و اصفهان را متلاشی خواهم کرد و سرسرداران ملی را به پای شاه خواهم انداخت.

محمدعلیشاه پس از چندماه نیرنگ یازی و دروغ‌گویی و تقویت قشون آذربایجان و تحریک ایلات و عتایر برضد مشروطه‌خواهان و فرستادن نماینده به اروپا و نجف و تجهیز ملاحای مستبد و وعده‌هایی که مکرر برای افتتاح مجلس شورای ملی داده بود یازی دیگری آغاز کرد و اعلام کرد که مجلسی بنام شورای دولتی بجای مجلس شورای ملی تشکیل خواهد داد تا در امور مملکت با دولت همکاری کند و سروصورتی به وضع عمومی بدهد.

مجلس شورای دولتی

پانزده نفر از کهنه مستبدین درباری را برای عضویت مجلس شورای دولتی انتخاب نمود و به آنها مأموریت داد که اسامنامه‌شورا را بنویسند و پس از تصویب و صحه همایونی مجلس شورای دولتی رسمیت یافته و بکار مشغول شود. هیئت مذکور پس از چندروز گفتگو و بحث اسامنامه و یا به اصطلاح آن روز نظامنامه‌ای در بیست و یک ماده تهیه نمود و برای امضا تقدیم شاه کرد، چون نقل سواد نظامنامه را در اینجا زاید می‌داند فقط در چند سطر ملخص آنرا به نظر خوانندگان می‌رسانم. مجلس شورای دولتی که اعضای آن را شاه شخصاً انتخاب می‌کرد و ملت در انتخاب آن کمترین سهمی نداشت دارای اختیاراتی بود در اصلاح امور مملکتی ولی به شرط آنکه کلیه مطالب از طرف دولت پیشنهاد شده باشد و بعد از تصویب مجلس شورای دولتی به عرض شاه برسد و در صورتی که شاه موافق باشد مصوبات را امضا خواهد کرد و الا کان‌لم یکن خواهد بود.

بامدافه به آنچه در بالا گفتم مجلس مذکور جز یک آلت فعلی، مقام و موقعیت دیگری نداشت و بکلی با آنچه ملت می‌خواست منافات داشت و غیرممکن بود ملت ایران زربار چنین مجلسی برود و او را به رسمیت بشناسد.

چیزی که مایه تعجب است اینست که سفرای روس و انگلیس هم که از دیر زمانی طریقه واسطه و میانجی را میان دولت و ملت ایران اتخاذ کرده بودند از رویه محمدعلیشاه دلخور شده و چند روزی از مداخله و گفتگو خود داری نمودند.

چون کامران میرزا نایب السلطنه، محمدعلیشاه را در آن روزها تشکیل جلسه در متفکر و متزلزل می‌دید برای آنکه او را در مخالفت با خانه کامران میرزا تأسیس مجلس شورای ملی تقویت نماید دعوتی از هیئت دولت و رجال مستبد مملکت و جمعی از روحانیون و شاهزادگان در کامرانیه نمود و پس از گفتگوی بسیار تصمیم گرفته شد که عده‌ای را به نمایندگی طبقات فوق به حضور شاه بفرستند و به او خاطر نشان نمایند که طرفداران و دوستان تاج و تخت شاه بهیچوجه از مشروطیت و مجلس تمکین نخواهند کرد و یقین دارند که زوال سلطنت از خانواده قاجاریه با تجدید مشروطیت قطعی و مسلم و غیرقابل اجتناب است. در مراکز مشروطه خواهان تهران گفته می‌شد که سفارت روس محرک تشکیل جلسه خانه کامران میرزا بوده و دلیل این عقیده هم این بود که پس از چند روز وزیر خارجه روسیه در مجلس دوما نطقی راجع به سیاست دولت روس در ایران نمود در ضمن آن این جمله گنج‌آید شده بود.

(دولت روس مقید به این نیست که شاه پیروی نصایح سفارتین را بنماید یا ننماید)

انقلاب رشت

انقلاب رشت مقام مهمی در برقراری حکومت ملی و مشروطیت ایران دارد که در خور دقت و مطالعه دقیق است و دانستن و پی بردن به ریشه و علل موجبات آن از نظر فلسفه تاریخ حایز اهمیت بسیار است.

مردم گیلان مخصوصاً ساکنین رشت و بندرپهلوی که در آن زمان بندرانزلی خوانده می شد بیش از سایر نقاط کشور استعداد قبول رژیم نو و مشروطیت را داشتند علت اساسی این استعداد بیشتر از این حقیقت سرچشمه می گیرد که گیلانیها کمتر از سایر مردم ایران گرفتار قیودات و خرافات بودند و کمتر مرضی ریاکاری و سلوسی در آنها دیده می شد.

به علاوه از دیرزمانی بواسطه نزدیکی و رابطه تجاری که با روسیه و قفقاز مخصوصاً بادکوبه و تفلیس داشتند و مسافرتهایی که به آن نواحی می کردند و معاشرتی که با مردم آن دیار داشتند تا حدی از افکار نوین آگاهی پیدا کرده بودند، بهمین علل همین که انقلاب مشروطیت در تهران ظهور کرد مردم رشت و بندرپهلوی بدون درنگ و تردید آن نهضت ملی را با آغوش باز استقبال کردند و خود را طرفدار مشروطیت اعلام نمودند و چنانچه در واقعه میدان توپخانه و بیمارستان مجلس تعطیل عمومی کردند و در تلگرافخانه مجتمع شدند و صد هائفر مسلح گشته و برای رفتن به تهران و یاری ملت آمادگی خود را اعلان داشتند این احساسات مردم گیلان بخلاف بعضی از شهرستانهای ایران مصنوعی و تصنعی نبود و به عقیده قلبی آنها اتکا داشت.

برای آنکه خوانندگان این تاریخ بدانند که مردم رشت روحاً شوروی و به حکومت مشورت معتقد بودند داستانی که در زمان حکومت عضدالسلطان در رشت پیش آمد و در روزنامه جبل المتین منعکس شد به طور اختصار در اینجا نقل می کنم:

در زمان سلطنت مظفرالدین شاه چندسال پیش از طلوع مشروطیت شاهزاده عضدالسلطان حاکم رشت شد، برگزیدگان مردم رشت چون او را جوان و بی تجربه یافتند پیشنهاد کردند که یک مجلس مشورتی از نمایندگان اعیان و تجار و اصناف در

رشت تأسیس بشود و کلیه امور به مشورت و تصویب آن هیئت بموقع اجرا گذارده شود، این کشمکش چندی دوام داشت و برای بعضی سردسته‌ها تولید زحمت زیاد کرد ولی این حقیقت را روشن نمود که مردم رشت طالب شرکت و مشورت در امور ملک و مملکت می‌باشند و از دیرزمانی حسن عقیده در آنها پیدا شده است.

بعد از بمباردمان مجلس و از میان رفتن مشروطیت، همان سکوت مرگ‌آسا که تمام شهرستانهای ایران را فرا گرفته بود پالهی بی‌رحم خود را به سر مردمان رشت برافراشت ولی در میان همان سکوت عمیق دل‌باختگان آزادی مجالس و محافل سری داشتند و برای نجات کشور از کابوس استبداد تلاش می‌کردند.

انقلاب تبریز و قیام مردانه ستارخان و فیروزی‌ای که در جنگها نصیب ملیون شد یک روح اسیدواری در میان مشروطه‌خواهان رشت بوجود آورد و دامنه فعالیت آنها را توسعه داد و بنای مکتبه را با انجمن ملی تبریز گذاردند و آماده بودن خود را برای جانفشانی در راه آزادی اعلام داشتند. چنانچه در همان موقع جبل‌المطین کلکته نوشت خوب است مردم سایر شهرستانهای ایران از تبریز درس وطن پرستی و آزادی طلبی گرفته برای حقوق از دست رفته قیام کنند و با مردم غیرتمند تبریز هم صدا شوند، میرزا کریم‌خان رشتی نامه‌ای به مدیر جبل‌المطین نوشت و در آن نامه متذکر شد که اسیدوارم تا وصول این نامه به شما، ملت گیلان هم به وظیفه خود عمل کند و بپرد استبداد قیام نماید.

محمدعلیشاه که از تمایل مردم رشت و بندریهلوی به مشروطیت بی‌اطلاع نبود و از احساساتی که در طرفداری از مجلس و ملت در گذشته نشان داده بودند بغایت خشمگین بود و نمی‌خواست واقعه تبریز در گیلان پیش بیاید، آقا بالاخان

حکمران گیلان

سردار افخم را که در بی‌رحمی و شدت عمل و خبیث‌طینت معروف بود و سالها با بیدادگری ریاست نظیمه تهران را داشت و پیشکار مورد اعتماد کاسران میرزا نایب السلطنه بود و مکرر استحاج شقاوت و آدم‌کشی داده بود با اختیار تام و قوای کافی از غزاق و سرپاز به حکومت گیلان منصوب نمود و به او دستور داد که با شدیدترین وضعی از هرگونه تظاهر و تمایل مشروطه‌خواهی مردم جلوگیری کند.

بزرگترین مصیب آزادیخواهان گیلان در آن زمان این بود که روسها در آن سامان قدرت فوق‌العاده داشته و در تمام حقوق و شئون زندگانی مردم مداخله می‌کردند و دست نشانندگان و تحت‌الحمایه‌های آنها برجان و مال مردم تسلط داشتند و در حقیقت حکومت گیلان در دست روسها بود و مأمورین دولت ایران آلت دست روسها بودند و بدون اراده آنها قدرت و جرأت کاری نداشتند.

ناگفته نماند که مشکل مشروطه خواهان رشت در آن موقع بمراتب از زمانی که ملت تبریز قیام کرد سخت تر بود زیرا وقتی که مجلس به توب بسته شد انجمن آذربایجان بر اوضاع مسلط بود و عده زیادی مجاهد مسلح در اختیار ملیون بود و مهمتر از همه قورخانه دولتی در اختیار آنان قرار گرفت.

ولی در رشت نفوذ روسها و وجود یک حاکم جابر و نداشتن اسلحه مانع بزرگ قیام ملی بود و از طرف دیگر نگاهداری و جمع آوری عده‌ای بطور مخفی بسیار کار دشواری بود و هرگاه کمترین بی احتیاطی می شد همه چیز از میان می رفت و نقش بر آب می شد.

چون بدست آوردن اسلحه در داخل ایران ممکن نبود و ساختمان یک هسته مرکزی از افراد شجاع و آشنای به انقلاب ضرورت داشت، سران مشروطه خواهان رشت پس از کتکاش و مطالعه و دقت بسیار برای تحصیل اسلحه و مهمات بر آن شدند دست طلب به طرف سوسیال دمکرات قفقاز که مرکز آن در تفلیس بود و به آزادی ایران از قید استبداد علاقه مند بود و چنانچه در صفحات پیش دیدیم با فرستادن افراد و اسلحه به تبریز کمک بسزایی به قیام تبریز نمود، دراز نمایند و از آنها یاری بطلبند.

حزب سوسیال دمکرات که منرقی ترین و مقتدرترین حزب انقلابی روسیه بود و مدت نیم قرن یا دادی هزارها مقتول و محبوس و ناکامیها و بدبختیها با دولت استبدادی روسیه مبارزه کرد و عاقبت با بوجود آوردن انقلاب کبیر روسیه که

حزب سوسیال دمکرات روسیه

بنام انقلاب اکثیر نامیده شد ریشه حکومت استبدادی روسیه را از بنیان کند و بجای او حکومت اشتراکی جمهوری در روسیه ایجاد کرد و انقلاب عظیمی بوجود آورد که در تاریخ جهان سابقه نداشته و دستگاه مقتدر و نیرومندی ایجاد کرد که عالمیان را به شگفت آورد و صدها ملیون نفوس در تمام کشورهای دنیا بدان معتقد و برای بسط آن مسلک و عالمگیر شدن آن کوشش و تلاش می کنند. همین حزب سوسیالیست بود که نام حزب بلشویک به خود گرفت و امروز در تحت قیادت «مارشال استالین» بر کشور وسیع روسیه فرمانفرمایی می کند.

کمیته مرکزی حزب سوسیالیست قفقاز که شعبه‌ای از حزب سوسیالیست روسیه بود و در آن زمان به رهبری یکی از نوایع عصر ژرف‌زلزا (آهن) که پس از انقلاب روسیه به نام مارشال استالین نامیده شد، اداره می شد. مرام و عقاید آزادیخواهیش از حدود کشور روسیه تجاوز کرد و به ممالک دیگر منجمله ایران سرایت نمود و عده‌ای از رهبران انقلاب مشروطیت ایران به افکار آن حزب آشنا شده و به اهمیت آن پی برده بودند.

حزب سوسیالیست (اجتماعیون عامیون) از بدو ظهور انقلاب مشروطیت نسبت به سرنوشت ملت ایران علاقه مند و با دل و جان خواهان موفقیت آزادیخواهان ایران بود چنانچه پس از طلوع مشروطیت و کامیابی ملت ایران در آن نهضت عظیم حزب سوسیال دمکرات اعلامیه‌ای به طبع رسانید و مجاهدت ملت ایران را در مبارزه با استبداد تبریک گفت.

بطوری که مجله شرق شناسی علمی تذکر می دهد مؤسس حزب سوسیال دمکرات در ایران «نریمان» و «نریمانف» بود و اولین شعبه این حزب در آذربایجان تأسیس گردید و عده‌ای از افراد روشنفکر در آن عضویت یافتند و چون آشنا به افکار نوین شدند برای قبول یک تغییر اساسی در ایران آماده گشتند و همینکه انقلاب مشروطیت طلوع کرد کسانی که عضویت آن حزب را داشتند با دل و جان در راه موفقیت آن قیام کردند و از پاننشستند تا به فتح و فیروزی نایل شدند.

رنجبران جهان متحد شوید. ما سوسیال دمکراتها، مدافعین حقیقی آزادی، اعلام مشروطیت ایران را در این روز مسعود به دوستان آزادیخواه جهان تبریک می گوئیم، ما به تمام علما و تجار طرفدار موده خلق و تمام مجاهدین اسلام که در اطراف برای رسیدن به هدف مقدس خود از جان و مال کشته اند درود بی فرستیم.

به برادران تهرانی خود خطاب کرده می گوئیم هموطنان، برادران، شکر خدای عادل را که به ما فرصت داد اولین قدم را برای رسیدن به هدف مقدس خود در سایه اتحاد و کوشش خلل ناپذیر دوستداران آزادی برداریم. برادران حقیقی، اینک در سایه اتحاد و یگانگی اقدام به هر عملی برای ما ممکن است. زاین ناتوان در سایه بیداری و عزم راسخ، دشمنی مثل دولت روس را مغلوب کرد. ما مجاهدین اسلام که مردان خداییم نمی توانیم به موفقیت حاصله قناعت کنیم و بجای خود بنشینیم، موقع آن رسیده است که علم سرخ آزادی را برافرازیم و به یک سشت دشمنان عدالت فرصت ندهیم که با اغراض و منافع خصوصی خود شفق خون آلود مشروطیت را که ثمره خونبها و قربانیهای آزادیخواهان ایران است یرده پوشی نمایند. زنده باد دوستان آزادی و مشروطیت، مرگ بردشمنان آزادی.

ناگفته نماند که حزب دمکرات که بعد از فتح تهران در ایران به رهبری تقی زاده و جمعی از سران مشروطه خواه تندرو تشکیل یافت مراسم همان مرام سوسیال دمکرات بوده که با اندک تغییر و اصلاحی منتشر گردید، علت اینکه نام آن حزب را در آن زمان سوسیال دمکرات نگذاشتند و به لفظ دمکرات قناعت کردند این بود که در آن دوره هنوز

مسئله سوسیالیستی در عالم انتشار نیافته بود و طرفدار زیادی نداشت و مردم از لفظ سوسیالیست بیم داشتند و آن را یک مسلک اشتراکی تصور می کردند و قانندین حزب از ترس آنکه بواسطه لفظ سوسیالیست پیروان زیادی پیدا نکنند به نام دمکرات قناعت کردند. حزب سوسیال دمکرات در اعلامیه ای که پس از توپ بستن مجلس منتشر نمود چنین می نویسد: توده ملت ایران، محصلین مدرسه عالی پلیتکنیک (دارالفنون) و محصلین مدرسه فلاح و مدرسه علوم سیاسی برای نجات آزادی و ملت از قید استبداد یا هم متحد شوید. هیچ قدرتی نمی تواند در مقابل اتحاد شما پایداری کند. محصلین مدارس شما باید در صف اول جنگجویان راه آزادی قرار بگیرید. محصلین علوم دینی و علمای روحانی شما که در انقلاب مشروطیت با شهادت خیره کننده قیام کردید اینک موقع آن رسیده که بار دیگر علاقه مندی خود را نسبت به وطن و دین نشان بدهید و از پای ننشینید تا حقوق از دست رفته خود را بازیابید. فرزندان ایران که در مدارس فرانسه و انگلیس و عثمانی مشغول تحصیل هستید موقع آن رسیده که به وطن خود مراجعت کنید و برای سربلندی ملت خود با ظالمین و بیادگران مبارزه کنید.

در تمام معانک مرقمی که از نعمت آزادی برخوردار شدید، محصلین مدارس عالییه صف اول قدا کاران ملت را تشکیل می دادند و بزرگترین افخار را در راه نجات مملکت خود بدست آوردند، شما زنهای ایران همانطوری که در نهضت مشروطه چادر بسر و تفنگ در دست قیام کردید و امروز هم خواهرهای شما در تبریز تفنگ به دست در سنگرمی جنگند. (چنانچه روزنامه حبل المتین می نویسد بعد از یکی از جنگهای سختی که میان قشون دولت و مشروطه خواهان درگیر شد ستارخان جسد بیست زن را در میان کشتگان پیدا کرد که در لباس مردان با دشمنان آزادی نبرد کرده بودند.) موقع آن رسیده که بار دیگر برضد ظلم قیام کنید و دشمن بدخواه را از پای در آورید و آزادی را بدست بیاورید.

فرزندان و کیل الرعایا

وکیل الرعایا که یکی از رجال معروف و محترم و متمول گیلان بود پنج فرزند ذکور داشت و همه آنها در راه مشروطیت خدماتی نمودند و مصایبی کشیدند و از میان آنها عبدالحسین خان معزالسلطان (سردار محیی) و میرزا کریم از پهلوانان انقلاب مشروطیت و مؤسسان حکومت ملی بشمار می آیند و نام آنها در تاریخ نهضت مشروطیت جاویدان است.

سردار محیی و میرزا کریم خان سری پرشور و قلبی مالامال از عشق به وطن و آزادی داشتند و در عتقوان جوانی با اشخاص روشنفکر و مترقی آمد و شد می کردند و عقاید نوین را الهام می گرفتند. این دو برادر بواسطه مسافرتی که به اروپا کردند مجذوب تجلیات تمدن نوین شدند و آرزومند بودند که ایران هم روزی از آزادی و تمدن برخوردار شود و در ردیف سلل راقیه جهان جای گیرد. پس از طلوع انقلاب مشروطه در تهران این دو برادر چون دو عاشق شیفته سرازیا نشناخته به طرفداری از مشروطیت قیام کردند و به یاری چند نفر از آزادیخواهان رشت منجمله میرزا حسین کسمانی، یقیکیان و سید اشرف الدین مدیر روزنامه نسیم شمال به تشکیل مجامع ملی و دادن کفرانها پرداختند و در تمام حوادثی که در دوره مشروطه اول در تهران روی داد آنها حامی مشروطه بودند و با جمعی در تنگرافخانه متحصن شده و بر آوردن آرزوی ملت را خواستار بودند، در واقعه میدان توپخانه و قضیه توپ بستن مجلس این دو برادر جمعی را با خود همدست نموده یک قوه مسلحی تشکیل دادند و آماده مسافرت به تهران برای کمک به مجلس و مشروطه خواهان شدند.

پس از توپ بستن مجلس بطوری که در صفحات پیش ذکر کردم با جمعی از آزاد مردان مجالس سری داشتند و تهیه یک انقلاب بزرگی را در گیلان می دیدند. سیویقیکیان که یکی از ارامنه روشنفکر و تحصیل کرده و مطلع به مسالک سیاسی و نهضت‌های اجتماعی بود و قلم شیوایی داشت و در تحقیق در مسائل سیاسی بسیار پخته و عمیق بود و ریاست حزب «انچاگی» ارامنه را داشت با این دو برادر دوستی و

سرومیری پیدا کرد و آنها را بیش از پیش به تحولات ملل و انقلابات اسم و احزاب سیاسی آشنا ساخت و همین یقینان سبب آشنایی و ارتباط این دو برادر و سایر ملیون گیلان با کمیته و رهبران حزب سوسیال دمکرات قفقاز گردید و از مساعدتها و کمکهایی که آن حزب به آزادی خواهان تبریز که در آن موقع با قشون محمدعلیشاه در جنگ بودند می کرد، آنان را آگاه ساخت و به آنها اطمینان داد که در صورتی که ملت رشت بر ضد دولت استبدادی محمدعلیشاه قیام کند، (حزب سوسیال دمکرات روسیه که در آن زمان لندن رهبری و ریاست کمیته مرکزی آن را داشت و استالین ریاست کمیته قفقاز را



معزالسلطان

عهددار بوده) از هیچگونه مساعدت به آزادی خواهان گیلان مضایقه نخواهد کرد (لندن در پنجمین کنگره حزب سوسیال دمکرات که در لندن تشکیل شد به ریاست کمیته مرکزی حزب انتخاب شد و استالین در آن کنگره شرکت داشت .

سران مورد اعتماد مشروطه خواهان رشت یک کمیته سری مرکب از دوازده نفر تشکیل داده بودند که شبها در منزل معزالسلطان که پس از فتح تهران لقب سردارمحمی یافت تشکیل می شد، اعضای کمیته پس از مطالعه دقیق در اوضاع و در نظر گرفتن قدرت و قوت قشون دولتی برای تحصیل کمک و اسلحه براین عقیده شدند که یک نماینده زبردست و مورد اعتماد برای جلب مساعدت و کمک کمیته سوسیال دمکرات به تفریس بفرستند قرعه این فال بنام میرزا کریم خان برادر سردارمحمی که در هوش و فراست در میان رشتیها نظیر نداشت و از عشاق ازجان گذشته مشروطیت بود درآمد.

وسایل این مسافرت در خفا فراهم شد و میرزا کریم خان متفکراً رهسپار قفقاز شد. وی در این مأموریت موفقیت حاصل کرد و توانست همکاری و مساعدت کمیته حزب سوسیال دمکرات را تحصیل کند. کمیته مذکور برای مطالعه دقیق در اوضاع ایران و اتخاذ تصمیماتی که در آینده باید بگیرد یکی از برجسته ترین افراد خود بنام «سرگه اورجانیکیتزه» را که بعداً وزیر صنایع سنگین شد به گیلان فرستاد.

مسافرت میرزا کریم خان در قفقاز به طول انجامید و در حدود دو ماه تمام وقت خود را صرف ملاقات رجال انقلابی و کسانی که می توانستند کمکی به انقلاب رشت بنمایند نمود، بیشتر اوقات خود را در باد کوبه گذرانید و با زحمت زیاد موفق شد محرمانه مقداری اسلحه برای کمیته رشت ارسال دارد.

محتاج به ذکر نیست که مجامع انقلابیون در آن زمان مخفی بود و پلیس و جاسوسان دولت استبدادی تزاری دایماً برای کشف مراکز آنان و شناسایی اشخاصی که در آن مجامع عضویت داشتند کوشش می کردند، چنانچه روزی نمی گذشت که عده ای دستگیر نشوند و به خواری به سبیری تبعید نگردند. می گویند استالین و همدستانش برای آنکه روزنامه ارگان حزب را به طبع برسانند در خانه محقری دو چاه حفر کرده بودند و این دوچاه را در زیرزمین به هم وصل کرده بودند و برای آنکه صدای دستگاه چاپ به خارج نرود ماشین چاپ را در دالان میان دوچاه قرار داده بودند. مقصود از کندن دوچاه این بود که هرگاه محل یکی از چاهها کشف شود و پلیس به آنجا راه یابد بتوانند از چاه دیگر فرار کنند.

نکته قابل توجه اینست که چگونه کمیته سوسیال دمکرات که کاملاً مورد تعقیب پلیس بود توانست عده زیادی داوطلب و اسلحه به گیلان بفرستد. علت این موفقیت دوجیز بود اول آنکه آزادیخواهان روسیه مخصوصاً اعضای کمیته های انقلابی در نتیجه نیم قرن مبارزه با دستگاه استبدادی پلیس و قشون تزاری یحدی کاردان و راه شناس شده بودند که برای همکاری که می خواستند انجام بدهند احتیاطات لازمه و

وسایل ممکنه را در نظر می‌گرفتند و نیز اطلاعات زیادی همه روزه به آنها می‌رسید و آنان را تا حدی به مقاصد دستگاه پلیس آگاه می‌ساخت.

دوم — در آن زمان روسها بعدی در ایران مخصوصاً گیلان استیلا پیدا کرده بودند و آن سامان را در حقیقت ملک خود می‌پنداشتند که دقت زیادی در سرحدات نمی‌شد و اغلب مسافری بدون زحمت می‌توانستند از ایران به روسیه بروند و یا از روسیه به ایران مسافرت کنند.

ولی طولی نکشید که روسها متوجه شدند که اشخاص مضمونی وارد ایران می‌شوند و نیز مقداری اسلحه بطور قاچاق وارد رشت شده است.

از آن تاریخ بنای بازرسی را درینادر دریای مازندران گذاردند و مسافری را مورد تحقیق و تفتیش قرار دادند و سال‌التجاره‌های مضمون را بازرسی کردند، در نتیجه شش نفر از مجاهدین قفقازی در لنکران دستگیر شدند و در همانجا تیرباران گشتند و نیز مقداری از مواد منفجره و اسلحه که از طرف کمیته قفقاز به رشت فرستاده شده بود در بندر بهلوی به دست مأمورین روسی افتاد و در نتیجه چند نفر از ایرانیان سقیم آن بندر را دستگیر و تحت شکنجه قرار دادند و یکی از آنها را که «رحیم اف» نامیده می‌شد بعدی صدمه زدند که جان تسلیم کرد ولی رازی بروز تداوم صداقت و شرافت خودش را به قیمت جانش حفظ کرد و نیز مقداری اسلحه که در یک انبار مخفی در باد کوبه برای فرستادن به ایران ذخیره شده بود بوسیله پلیس کشف شد و چند نفر توفیق و دستگیر شدند و رئیس آنها موسوم به «شاکف» کشته شد.

در تلگرافی که سفير انگلیس به وزیر خارجه انگلیس از تهران در تاریخ ۶ مارس ۱۹۰۹ مخابره می‌کند چنین می‌نویسد: مسیوسیلین (سفير روس مقیم تهران) به من اطلاع داد یک کرور فشنگ و یک مقدار کثیری تفنگ که برای رشت حمل شده بود در باد کوبه گرفته شد.

هرگاه بیش از انتظار در اطراف علل و موجبات انقلاب گیلان بسط کلام و قلم فرسایی کردم برای این بود که اولاً انقلاب گیلان با وجود موانع بسیار و قدرت و نفوذ دولت روسیه و حکومت مرکزی بدرجه‌ای ماهرانه و از روی نقشه صحیح و زحمات طاقت فرسا و عقل انجام یافت که در تقدیرات مشروطیت و روی کار آمدن حکومت ملی سهم مهمی را حایز و درخور مدح و ستایش است.

توضیح

ثانیاً چون قیام تبریز را کسروی بتفصیل نگاشته و بطبع رسیده ولی تا این زمان کسی از نویسندگان اقدام به نگارش تاریخ انقلاب گیلان نکرده و هرگاه چیزی هم نوشته باشند بطبع نرسیده و منتشر نگشته و داستان این قیام آزادخواهانه در زیر پرده غفلت

مستور مانده از نظر حق شناسی خود را مکلف دانستم این وظیفه ملی را ادا کنم و جانفشانیهایی که جمعی از فرزندان این آب و خاک در راه آزادی کرده اند آشکار نموده و در دسترس نسل آینده بگذارم و با اینکه ما ایرانیها متأسفانه عادت به نگارش وقایع روز را نداریم و بدست آوردن مدارک و روشن کردن حقایق پس از چندی که از زمان حوادث می گذرد بسیار دشوار است بقدرقوه کوشش کرده که آنچه در این تاریخ نوشته و می نویسم از اغراض خصوصی و حب و بغض شخصی و اختلاف عقیده و مسلک پاک و مبرا و متکی به حقیقت و مدارک مورد اعتماد باشد.

واضح است که با کنترل و تفتیش شدیدی که از طرف چگونه افراد و اسلحه مأمورین دولت روسیه به عمل می آمد چه اندازه فرستادن افراد وارد ایران می شد و اسلحه را به ایران مشکل کرده بود و چه مخاطراتی برای کسانی که داوطلب دخول در نهضت انقلاب گیلان بودند و مأمور فرستادن و دریافت اسلحه بودند در برداشت و جزایمان به مقصود قدرت دیگری نمی توانست اشخاص را وادار به اسیری بکند که خطر جانی داشت. در روزهای اول که هنوز روسها متوجه نبودند افراد داوطلب بدون زحمت وارد سرحد ایران می شدند ولی پس از گرفتاری عده ای و کشف ستداری از صندوقهای حاوی اسلحه کار فوق العاده مشکل شد.

تمام افرادی که برای شرکت در انقلاب به ایران می آمدند اعضای حزب سوسیال دمکرات بودند یا به عبارت دیگر از انقلابیون روسیه بودند و پلیس روسیه بعضی از آنها را می شناخت و نسبت به آنها مظنون بود. این افراد به مرکز حزب که در تفلیس بود می آمدند و تحویل نماینده کمیته انقلابیوز ایران می شدند.

از قراری که یکی از سردهسته های مجاهدین برای نگارنده حکایت کرد استالین شخصاً در اسر فرستادن افراد و اسلحه به ایران نظارت داشته و این کمک فوق العاده در پیشرفت انقلاب مشروطیت در تحت اسر استالین انجام می یافته.

افراد بوسیله خط آهن از تفلیس به یاد کویه می آمدند و از آنجا بوسیله کشتی تجارتمی «تقی اف» که مورد اعتماد بود و متصدیان آن در این نقل و انتقال کمال مساعدت را بکار می بردند وارد بندر پهلوی می شدند.

ولی اشکال در این بود که بواسطه سوءظنی که روسها پیدا کرده بودند کشتی مذکور و سرنشینان آنرا در دو نقطه تفتیش می کردند یکی در لنکران و دیگری در آستارا.

این افراد برای نجات خود از دست مأمورین روس اغلب در آستارا پیاپی می شدند

و سپس در موقع مناسب بوسیله قایقهای کوچک به بندر پهلوی می رفتند و با آنکه فرسخها زیاده از راه زمینی خود را به پهلوی می رسانیدند.

پس از رسیدن به بندر پهلوی به دکان «بالاسان ارمنی» که عضو جمعیت سوسیال دمکرات روسیه بود می رفتند و بالاسان آنان را بطور مخفی به وسیله شهدی باقر نامی که از آزادپخواهان گیلان بود به رشت می فرستاد.

در رشت سه نقطه را برای نگاهداری و پذیرایی انقلابیون روسیه اختصاص داده بودند، یکی باغ معزالسلطان، یکی خانه آوادیس زرگر و دیگری خانه شخصی معزالسلطنه. کلید مخارج این دستگاه را تارمانی که کمیته ستار تشکیل نشده بود خانواده و کیل و چند نفر دوستان و همفکرهایشان تحمل می کردند ولی پس از تشکیل کمیته ستار سروصورتی به وضع مالی داده شد و تاحدی این تحمیل گزاف از گردن چند نفر فوق الذکر برداشته شد.

عبور از آستارای روس و ورود به خاک ایران که در نیمه شب انجام می یافت داستانی دارد که شرح آن موجب طول کلام می شود ولی فقط بر این جمله قناعت می کنیم که آن راه هم مورد سوءظن روسها قرار گرفت و مأمورینی در نقاط حساس گذاردند و در نتیجه چند نفر از جوانان قفقازی که هر یک مقداری بمب دستی در چنته خود داشتند دستگیر و تیرباران شدند.

مهم دیگر فرستادن اسلحه بود در اوایل امر چند نفر از تجار ایرانی شروطه خواه و عضو حزب سوسیال دمکرات که با ایران معامله و تجارت داشتند و مال التجاره به ایران می فرستادند، پذیرفتند که صندوقهای اسلحه را در میان مال التجاره ای که به ایران می فرستند حمل کنند و در بندر پهلوی و یا رشت تحویل مأمورین کمیته ستاد بدهند و لیکن پس از چندی روسها به این امر پی بردند و صندوقها را در گمرک بندر پهلوی که در تحت نظارت و تقشیر خود آنها بود نفتیش نمودند و مقداری اسلحه بدست آوردند و از آن تاریخ بعد حمل اسلحه بطریقی که در بالا نوشتیم مشکل بلکه غیر ممکن شد.

(توضیح آنکه پس از استعراض مظفرالدین شاه از روسها تمام گمرکات شمال ایران تحت کنترل مأمورین روس بود و مستخدمین ایرانی کوچکترین اختیاری از خود نداشتند.)

از زمانی که فکر نهضت انقلاب در گیلان پیدا شد تا فتح

مجاهدین قفقازی شهرتروین به دست مشروطه خواهان متدرجاً دسته های چند نفری مجاهد قفقازی بشرحی که در بالا گفتیم از طرف مرکز حزب به ایران فرستاده می شد.

این افراد و دستجات همه از حیث شایستگی و کاردانی و معلومات و تجربه در

یک ردیف نبودند و باهم اختلاف بسیار داشتند، کسانی که قبل از انقلاب رشت وارد ایران شدند سردمانی بودند کارآزموده که سالها در حزب سوسیال دمکرات خدمت کرده و راه کار را خوب می دانستند و بعضی از آنها افراد برجسته ای بودند که پس از ظهور انقلاب روسیه به مقامات عالی دولتی از قبیل وزارت و ریاست کمیسرها و مراتب عالیہ نظامی نایل شدند، بعضی از آنها به ساختن یخب آشنا بودند و چند نفر هم در علم توپخانه سررشته بسزایی داشتند ولی دسته هایی که بعد به ایران آمدند افراد ساده و معمولی بودند و از کارهای فنی و اطلاعات استراتژیکی بی نصیب بودند.

افرادی که با تفاق میرزا کریم خان به گیلان آمدند هر یک مقام مهمی در حزب داشتند و خدماتی در راه آزادی انجام داده بودند و چند نفرشان عضو کمیته مرکزی بودند، از آنجمله «سرگه اورجانیکیتره» عضو سیاسی و اصلی حزب سوسیال دمکرات قفقاز بود. این شخص در ریاست سایرین را داشت بعد از فتح شهر رشت به دست مجاهدین با احترام تمام به طرف روسیه مراجعت کرد و پس از انقلاب کبیر روسیه به وزارت صنایع سنگین و سپس دانشی قفقاز نایل شد و پس از چندی درگذشت.

دیگر «میشاجبار» آمده می شد، جوانی بود گرجی از دوستان استالین بی نهایت جدی، فداکار، شجاع و در ساختن یخب تخصص داشت. دیگر «برادیاک گرجی» که تجربیات زیادی در انقلابات روسیه پیدا کرده بود و از معلومات او استفاده بسیار شد دیگری «الکساندوچیکی» که عملیات درخشانی در روسیه از خود بیادگار گذارده دیگری فیودر نام اهل لتونی که توپچی قابل بود و در نشانه گیری توپ معروف بود و در تمام جنگها تاج تهران ایقت بسیاری از خود نشان داد. دیگری «الیوش» نام که نژاد آروس بود و در بسب سازی تخصص داشت، چند نفر از این انقلابیون عضو کمیته «باطوم» بودند و در جنگها شجاعت بی نظیری از خود نشان دادند.

یک دسته دیگر از مجاهدین قفقازی به ریاست برادیاک وارد ایران شدند و در فتح شهر رشت شجاعت بی نظیری از خود نشان دادند و بعد از فتح رشت به یاد کوبه مراجعت کردند، متأسفانه در لنگرود روس گرفتار شدند و می خواستند همه آنها را تیرباران کنند. ولی به سعی و کوشش فراوان نمایندگان نهضت گیلان و بعضی از آزادیخواهان روسیه که با مقامات دولتی سروکار داشتند از مرگ حتمی نجات یافتند و شبانه با مشقت بسیار از رودخانه آستارا شناکنان گذشته وارد خاک ایران شدند و از میان جنگلها با رنج فراوان خود را به بندر پهلوی رسانیدند. عده قفقازیه که در نهضت انقلاب گیلان و فتح تهران شرکت داشتند در حدود سیصد نفر بود.

از نظر تقدیر حق این بود که نام کسانی که برای یاری یک ملت ستم دیده که با استبداد و بیادگری دست یگریبان بود و از وطن خود دور شده با مخاطرات جانی که در پیش بود به ایران آمده و در صف مجاهدین راه آزادی جنگیده و بسیاری از آنها کشته و

یا زخمی شده‌اند و یا نتوانسته‌اند به وطن خود مراجعت کنند، برده شود. ولی متأسفانه بواسطه عدم شناسایی به احوال هر یک از یکطرف و کمی فرصت از طرف دیگر به این کار نایل نشدم و امیدوارم هرگاه به نگارش تاریخ انقلاب گیلان موفق شوم این حق را ادا نمایم.

روسها که با تمام قوا برای استحکام مبانی سلطنت محمد

علیشاه کوشش می کردند از انقلاب تبریز بسیار ناراضی و

نگران بودند و کوشش می کردند با فرستادن قشون آن کانون

آزادی را از میان بردارند اینک که واقعه گیلان هم پیش

آمده بود از همکاری و همدردی آزادیخواهان روسیه با انقلابیون گیلان بغایت خشمگین شده بودند.

دولت روس

خشمگین بود

بعلاوه روسها بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ شمال ایران را ملک خود می پنداشتند

و از هر موقع و پیش آمد استفاده می کردند که آن قسمت مهیب کشور را اشغال نمایند و

برای همیشه ضمیمه روسیه کنند، اینک انقلاب گیلان و آذربایجان بهانه‌ای به دست آنها

داده بود و به این بهانه می خواستند نیت واقعی خود را لباس عمل ببوشانند.

چنانچه وزیر خارجه روسیه، سرنیکلسن سفیر کبیر انگلیس را در سن پترزبورگ از

فرستادن اسلحه و نیرو از طرف حزب سوسیال دمکرات برای کمک و تقویت انقلابیون

ایران مطلع می کند و سوسیال دمکراتها را آتاریشستهای قهقاز و منفسد می خواند و خاطر

نشان می کند که دولت روسیه برای حفظ منافع اتباع خود و جان آنها و امنیت راهها

مجبور است به ایران قشون بفرستد و راه شوسه میان قزوین و رشت را با قوه نظامی تحت

کنترل قرار بدهد و نیز کشتی جنگی به بنادر ایران بفرستد و هرگاه قوای نظامی در

بندریلهوی مورد حمله انقلابیون قرار بگیرد قشون مجهز و بیشتری به ایران بفرستد.

تلگرافات و گزارشاتی که سفیر انگلیس از پایتخت روسیه به وزارت خارجه لندن مخابره

کرده تصمیم روسها را برای فرستادن قشون به ایران و محو کردن انقلاب گیلان روشن

می سازد.

تلگراف سفیر انگلیس به وزیر خارجه از سن پترزبورگ ۳ مارس ۱۹۰۹: دولت

روسی یک عده قشون به طرف بادکوبه و سرحد جلفا گسیل داشته و اوضاع در رشت

بدرجه‌ای تهدید کننده و خطرناک است که پنجاه نفر قزاق برای حفظ مسئولگری رشت

فرستاده‌اند.

تلگراف دیگر ۴ مارس ۱۹۰۹

مراسله‌ای از وزیر خارجه روسی به من رسید به اینکه عده‌ای سرباز با مسلسل و

اتوبیل و دو عراده توپ به انزلی فرستاده شد و یک کشتی جنگی هم برای حفاظت

کشتی که حامل قشون و مهمات است مأمور رفتن به سواحل ایران گردید. فرمانده کشتی جنگی مأموریت دارد هرگاه در موقع پیاده شدن قشون به خاک ایران از طرف انقلابیون مورد حمله قرارگیرد یا مانع پیاده شدن قشون گردند کمک جنگی به قشون بنماید.

در صورتی که این دسته قشون برای حفاظت اروپاییان کافی نباشد قشون امدادی از قشونی که در یاد کویه متمرکز شده فرستاده خواهد شد.

۸ مارس ۱۹۰۹ سفیر کبیر انگلیس از پطرسبورگ به وزیر خارجه سرادواردگری وزیر خارجه روس به من اطلاع داده که قشونی که به ایران فرستاده شده برای حفظ اتباع دول خارجه است و در امور داخله ایران مداخله نخواهد کرد.

۱۷ آوریل ۱۹۰۹

تلگراف سفیر کبیر انگلیس به وزیر خارجه: یادداشتی از طرف وزیر امور خارجه روسیه به من رسیده مبنی بر آنکه نظر به از پیاده مخاطرات در گیلان و تصویری که تا حال برای جلوگیری از کمک اسلحه و افراد از طرف آنارشئیستها به انقلابیون گیلان شده دولت روس رأی قطعی خود را به ایستار اتخاذ کرده که یک فروند جهاز جنگی به انزلی بفرستد که در آنجا مقیم باشد و کشتی جنگی دیگری برای حفاظت بیشتر به انزلی اعزام گردد.

محتاج به دلیل و برهان نیست که منظور روسها از فرستادن قشون و کشتی جنگی به خاک ایران فقط و فقط برای خاموش کردن انقلاب بود والا هیچگونه مخاطره‌ای برای اتباع روسیه و اتباع سایر دول خارجی در گیلان نبود و رهبران انقلاب گیلان برای اینکه بهانه به دست روسها ندهند بدرجه‌ای در حفظ و حمایت اتباع آنها کوشش می‌کردند که تمام نمایندگان خارجی مقیم آن سامان تصدیق دارند که کوچکترین خطری در پیش نیست و ایرانیها با کمال مهربانی با آنها رفتار می‌کنند و کمال مراقبت را در حفظ جان و مال آنها بکار می‌برند حتی اعمال زشت و خارج از رویه و تعدیاتی که از طرف اتباع روس به مردم می‌شدند دیده می‌گرفتند و به مردم توصیه می‌کردند که از هر نوع اقدامی که سبب رنجش اتباع روس بشود خودداری نکنند و مظالم آنها را با خونسردی برای مصلحت ملک و ملت تحمل نمایند. همه مورخین اروپایی نوشته‌اند که در دوره انقلاب چندساله مشروطیت ایران کمترین زحمت و مخاطره‌ای برای اتباع خارجه در ایران دیده نشد و تمام اتباع دول بیگانه از آزادی کامل برخوردار بودند و در یک محیط امن و امان زندگی می‌کردند، بازار کسب و تجارت آنها چون زمان عادی با حسن وجه رواج داشت و کوچکترین اختلالی در معاشرت و رفت و آمد آنها مشاهده نمی‌شد و با اینکه مشروطه خواهان ایران روسها را بزرگترین دشمنان انقلاب و آزادی ملت ایران می‌دانستند و آن دولت را حاسی سرسخت پادشاه جابر می‌پنداشتند کوچکترین اقدامی در

مخالفت مقامات دولتی روس و اتباع آن دولت از خود نشان ندادند و تمام سختیها و تعدیات را با صبر و بردباری تحمل نمودند.

پیش از اینکه به بحث فوق خاتمه بدهم خالی از فایده ندیدم که برای روشن شدن وضعیت آن روز سطری چند بنگارم و نکته‌ای چند خاطر نشان نمایم.

اگر چه در جداول این تاریخ که به فلسفه انقلاب مشروطیت اختصاص داده شده به تفصیل از مشکلات سیاسی آن زمان در ایران و مداخلات ظالمانه دولت روس و انگلیس صحبت داشتم و نوشتم که یکی از علل و موجبات قیام عمومی ملت ایران و بوجود آوردن مشروطیت عدم رضایت مردم از همین مداخلات اجانب بود. و هرگاه در تاریخ انقلابات ملل و نهضت‌های اجتماعی سیاسی امم دنیا مطالعه و تحقیق عمیق بعمل بیاوریم تصدیق خواهیم کرد که کمتر ملتی در موقعی که اقدام به انقلاب نموده و یا در دوره انقلاب، مثل ملت ایران گرفتار فشار طاق‌فرسای دول مقتدر خارجی بوده و کمتر ملتی به اندازه ایرانیان از اجانب زحمت دیده.

انگلیس که دارای حکومت ملی و آزاد بود و خود را طرفدار آزادی می‌خواند برای حفظ هندوستان طالب یک ایران گدا، بدبخت و فاقد دانش و فرهنگ بود و در تقع خود می‌دانست که از نظر حفظ منافع و مصالحش یک ایران ناتوان، فاقد قوه حیات ولی بظاهر مستقل در میان هندوستان و روسیه فاصله باشد و طبعاً آبادی و آزادی ایران با منظور حقیقی انگلیسها سازگار نبود و اگر ایران مبدل به یک صحرای لم‌بزرع می‌شد، انگلیسها برای حفظ هندوستان و به‌قول خودشان موقعیت استراتژیک و اتادوتامین، بیشتر مایل بودند که تا یک ایران آباد و مستعد و آزاد.

همانطوری که ملت چهارصد میلیونی هندوستان بواسطه جهل و نادانی و فقر و پریشانی در موقع جنگ خون خود را برای انگلیس و حفظ تاج و تخت امپراطوری بریتانی می‌ریخت و در موقع صلح گاوشپرده آن دولت بود و به‌قول معروف مردمش خار می‌خوردند و بار می‌کشیدند، انگلیسها مایل بودند که ایران هم در عقب افتادگی دست کمی از هندوستان نداشته باشد و در همسایگی هندوستان یک مرکز تمدن و قدرت بوجود نیاید.

عثمانی در آن زمان فقط یک منظور داشت و آن این بود که از آب گل آلود ماهی بگیرد و قسمت ترك زبان ایران را جزو خاک خودش بنماید و برای رسیدن به این مقصود چنانچه در مجلدات پیش دیدیم در همان موقع که ملت مظلوم ایران با پادشاه مستمگر در جنگ و کشمکش بود از موقع استفاده کرده بدون کمترین علت و جهتی قشون به خاک ایران وارد کرد و قسمتی از آذربایجان را تصرف نمود.

روسها صاف و روشن یک منظور پیش نداشتند و آن تصرف ایران و رسانیدن خود

به دریای گرم (خلیج فارس) و خاتمه دادن به حیات یک ملت باستانی که قرن‌ها مهد تمدن جهان بود.

در همان روزهای ظلمانی که ملت ایران برای نجات استقلال کشور و بدست آوردن آزادی قیام کرد و با دولت استبدادی چندین هزار ساله دست بگریبان شد همسایه‌های قوی نه فقط ما را به حال خود نگذارند بلکه دولت روس مستقیماً بدون پرده‌پوشی بر ضد ملت ایران قشون به خاک ما وارد کرد و دولت انگلیس برای رضایت دولت متحد خود به این جمله مختصر (قشون ما در امور داخلی ایران مداخله نخواهد کرد) که وزیر خارجه روس به سفیر انگلیس گفت و او به وزیر خارجه انگلیس تلگراف نمود تمکین و سکوت کرد و اجازه داد قشون روس وارد خاک ایران بشود، در صورتی که خود انگلیسها بهتر از هر ایرانی دشمنی روسها را با مشروطه خواهان ایران می دانستند و از خطر ورود قشون روس و عاقبت وخیم خطرناک آن آگاه بودند.

با اینکه عده مشروطه خواهان در رشت و بندر بهلوی زیاد بودند ولی چون موفقیت انقلاب جز در سایه کتمان و پوشیده نگاهداشتن نقشه‌ای که در پیش بود غیر ممکن و محال بود سران انقلاب عملیات خود را بطوری از دوست و دشمن مخفی

کمیته ستار

نگاهداشتند که در ایران کمتر سابقه داشته.

از جمله مشکلاتی که در پیش بود مخفی کردن انقلابیونی که از قفقاز آمده بودند و نگاهداری اسلحه و مهمات و ساختن بمب و نارنجک بود، پس از آنکه در حدود سی نفر فرستادگان کمیته سوسال دمکرات وارد رشت شدند و بوسیله میرزا کریم خان در سه محل که سابقاً اشاره کردیم سکنی کردند و طوری خود را مخفی کردند که حتی بستخدین مورد اعتماد هم به وجود آنها پی نبرند، برای تهیه آذوقه و لوازم زندگانی آنها تدابیر سودمند و عاقلانه بکار بردند و توانستند آن عده را در محلهای مخفی به ساختن لوازم جنگ مشغول دارند تا روزی که باید آفتابی بشوند و پرده از روی کارشان برداشته شود.

بقول مرحوم میرزا علی محمد خان نگاهداشتن یک عده مسلح در شهری که کاملاً تحت مراقبت و تقشیش حاکم جابر و مقامات روسی بود یک معجزه بود که در سایه اعتماد و ایمان سران انقلابیون انجام یافت.

پس از آنکه در حدود سی نفر از انقلابیون قفقاز که چند نفر آنها از زعمای حزب سوسال دمکرات بودند وارد رشت شدند در مدت چهل روز که مخفی و منزوی بودند موفق بساختن مقداری آلت ناریه و محترقه شدند.

سران انقلاب پس از مشورت تصمیم گرفتند که کمیته‌ای به نام ستار تشکیل داده

و جنبه حزبی و عمومی به قیاسی که در حال ظهور کردن بود بدهند. کمیته مذکور از اشخاص ذیل تشکیل یافت: معزالسلطان - میرزا کریم خان - ناصرالاسلام - میرزا - علیمحمدخان تربیت - میرزا حسین کسمانی - احمد علیخان - سید اشرف‌الدین مدیر روزنامه نسیم شمال - رحیم شیشه‌بر - حاجی حسین آقا اسکندانی - عمیدالسلطان - آقا گل اسکندانی و یکنفر هم از مجاهدین قفقاز تشکیل یافت و به تهیه نقشه انقلاب مشغول شد.

در روزهایی که اعضای کمیته ستار به تهیه نقشه انقلاب اشتغال داشتند و طرح حمله را می کشیدند سه نفر از انقلابیون قفقاز (میشاجا باریتره - فیودر و برادیک) در محلی مخفی واقع در باغ وسیعی که دور از انظار بود به ساختن آلات ناربه مشغول بودند و مقداری بمب دستی و فشنگ تهیه نمودند.

احتیاج انقلابیون به فشنگ زیاد بود و تهیه آن، اسباب و آلات زیاد لازم داشت زیرا که تفنگهای پنج تیر و موزر و رولورهای کوچک که به آن زحمت از قفقاز آورده بودند فاقد فشنگ بود و هرگاه فشنگ تهیه نمی شد آن همه زحمات بدون نتیجه بود و آن مقدار اسلحه که با خون جگر وارد شده بود بلا مصرف می ماند. در ظرف بیست روز ناسپردگان موفق شدند هزارها فشنگ بسازند تا ذخیره کافی برای روز انقلاب داشته باشند. یکی از مشکلات، امتحان این اسلحه ناربه بود زیرا برای اطمینان از نتیجه کار خود مجبور بودند بمب و فشنگهای ساخته شده را امتحان نمایند.

بطوری که در صفحات پیش نوشتیم مقدار زیادی فشنگ از طرف کمیته قفقاز برای کمیته ستار فرستاده شده بود ولی متأسفانه همه آنها به دست روسها افتاد و مجاهدین نتوانستند از این کمکی که انقلابیون قفقاز به آنها کرده بودند استفاده کنند گرچه یکی از انقلابیون قفقازی بنام «آکسندوچیکی» پس از آنکه فشنگها به دست روسها افتاد برای تهیه فشنگ از رشت به تفلیس رفت ولی متأسفانه از طرف مأمورین پلیس روسیه دستگیر و به سبیری تبعید شد. خوشبختانه با اینکه سردار افخم حاکم گیلان مردی بود که سالها زیست نظمیته تهران را عهده دار بود و به دقایق و عملیات پلیسی و جاسوسی کاملاً آشنا بود و مستبدیتی که با او همکاری می کردند یا سران کمیته ستار آمد و شد داشتند در مدتی که وسیله قیام ملی فراهم می شد نتوانستند روزنه‌ای به آنچه در زیر پرده می گذشت بدست بیاورند و از نقشه‌ای که در حال تهیه بود اطلاع پیدا کنند.

یکی از خواص مهم انقلاب اینست که افرادی را که دارای یک نبوغ ذاتی انقلابی هستند بدون آنکه خود آنها بدانند و بدان استعداد فطری خود پی برده باشند از ظلمت استار آنها را بیرون کشیده، در میدان انقلاب وارد می کند و آن افراد در پرتو همان نبوغ طبیعی کارهای مهم و خدمات ذقیمت در راه آزادی انجام می دهند و به قله شهرت و معروفیت می رسند و نامشان همیشه در تاریخ جاویدان و باقی می ماند. از جمله این اشخاص که چون چراغ فروزانی در انقلاب گیلان ظاهر شدند یکی یغرم و دیگری میرزا کوچک خان و سومی سید اشرف الدین مدیر روزنامه نسیم شمال بود. نبوغ هریک از این سه نفر در طریق خاصی بود که بطور اختصار در چند سطر از نظر خوانندگان می گذرد.

میرزا کوچک خان در مدارس قدیم مشغول تحصیل علوم دینی بود، بیش از بیست و یک سال نداشت و بداشتن نیروی اراده و آزادمنشی و قوه استدلال و قدرت تفکر در میان طلاب معروف بود. میرزا کوچک خان در پاکداسنی و ایمان به مبادی دینی و انجام وظایف مذهبی شهرت بسزایی داشت و در تمام دوره مجاهدت و جنگها نماز و روزه او ترک نمی شد و حتی پس از آنکه در جرگه مجاهدین مشروطه خواه وارد شد از گرفتن جیره و مواجب خودداری کرد و به مختصر عایدی که داشت قناعت نمود. او یک مجاهد حقیقی و یک مؤمن به مشروطیت بود. همینکه ستاره آزادی در آسمان ایران طلوع کرد و انقلاب مشروطیت آغاز شد، میرزا کوچک خان درس و کتاب را کنار گذارد و در سلک فداییان راه حریت وارد شد و در تمام مراحل که انقلاب گیلان طی نمود و مسافرت جنگی به قزوین و تهران یکی از برجسته ترین افراد مبارز بود.

پس از اینکه مجلس به توپ بسته شد او با جمعی از گیلانیان مجمعی داشت و شب و روز مردم را به آزادی طلبی و مقاومت در مقابل استبداد تشویق می نمود، میرزا کوچک خان نه فقط یک سرباز آزاد بود و در راه آزادی می جنگید بلکه یک مبلغ آزادی بود و در هر مورد و مقام در تبلیغ مردم به پیروی از حق و عدالت و حقوق انسانیت فرو گذار نمی کرد.

اگرچه عضو کمیته ستار نبود ولی با سردار محیی دوستی بسزایی داشت و فوق العاده مورد اعتماد و محبت سردار محیی بود و از تمام حوادثی که در شرف انجام بود اطلاع داشت و همینکه به او اخطار شد که برای مبارزه آماده باشد عمامه و عبا را کنار گذارد و به لباس مجاهدت در آمد و در روزی که در رشت جنگ آغاز شد چنان شهادت و جسارت از خودش نشان داد که مورد ستایش رهبران انقلاب و اعضای کمیته ستار گردید و در

رديف پهلوانان انقلاب جای گرفت و تا ورود به تهران پشت به پشت سردار محبی در تمام میدانهای جنگ با قوت نفس و از خود گذشتگی با دشمنان آزادی نبرد کرد.

پس از فتح شهر رشت به دست انقلابیون میرزا کوچک خان اول کسی بود که به یاری مجروحین و ستمدیدگان و کسانی که خسارت و زحمت دیده بودند شتافت و در کمک به آنان آنچه در قوه داشت دریغ نداشت. تاریخ زندگانی بیست ساله میرزا - کوچک خان در انقلابات و کشمکشها که عاقبت به مرگ او منتهی شد یکی از داستانهای مهم و قابل توجه دوره انقلاب ایران است و در خور اینست که کتابی در شرح حال و کارهایی که کرده نوشته شود. چون نمی خواهم وارد در تاریخ حوادث جنگ بین الملل اول و موقعیت مهمی که میرزا کوچک خان در آن زمان احراز کرد بشوم بدانچه نوشتم قناعت کرده و قسمتی از سرگذشت او را در ضمن وقایع روز و حوادث جنگها به نظر خوانندگان این تاریخ خواهم رسانید.

یغرم خان یکی از آرامنه ایران بود که در رشت و انزلی به کسب و کار مشغول بود. می گویند یک کارخانه آجرپزی داشت و در کسب و کارش مهارت بسیار از خود نشان می داد.

یغرم مسلک «دانشنا کیسون» داشت و در آن جمعیت مقام مهمی را حایز بود و بهمین جهت به خلاف بسیاری از مشروطه خواهان که تا آن زمان مطالعه و اطلاعات زیادی از مسالک سیاسی و عقاید انقلابی و اجتماعی نداشتند یغرم تا حدی به تاریخ انقلابات و احزاب سیاسی آشنا بود، می گویند دوستی او با پانف که یکی از آزادیخواهان بود و ما او را در انقلابات ایران خواهیم دید سرچشمه اطلاعات او بود و در معاشرت با آن مرد عمیق و مطلع به حقایق و فلسفه انقلاب و تأثیرات آن آشنا شد ولی آنچه مسلم است یغرم شخصاً در امور اجتماعی تحصیلاتی داشت و در اواخر عمرش که زیاد فاصله با نهضت انقلاب گیلان نداشت تا حدی آشنا به سیاست و رموز انقلابات ملل بود و از افکار و مسلک سوسیالیستی بهره ای بسزا داشت.

یغرم از نعمت عقل و شجاعت برخوردار بود و بهمین جهت وقتی که وارد در انقلاب شد یک مجاهد ساده بیش نبود ولی در اندک زمانی در تحت لوای این دو عامل یعنی عقل و شجاعت بطوری که در صفحات آینده این تاریخ خواهیم دید بالاترین مقام را در میان انقلابیون حایز گردید و برتری خود را حتی از رؤسای درجه اول مجاهدین و سرداران ملی به ظهور رسانید. یغرم عضو کمیته ستار نبود ولی با رؤسای آنها دوستی و سرسری داشت و پس از آنکه با آنان هم پیمان شد و تصمیم خودش را برای شرکت در انقلاب اعلام کرد موفق شد در اندک زمانی یک (لژیون) دسته از بهترین و شجاعترین جوانان انقلابی و آزادیخواه ارمنی تشکیل بدهد و با لیاقت ذاتی که داشت در اندک

زمانی یکی از ارکان عمده قشون انقلابی و فاتحین رشت و قزوین و تهران گردید. یقیناً یادداشت‌هایی از خود باقی گذاشته که دکتر آقایان و کیل سابق مجلس شورای ملی قسمتی از آنها در مجله هفتگی اطلاعات منتشر نمود و مورد استفاده علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب مشروطیت گردید. چون شرح حال و کارهای یقیناً را در دوره انقلاب و جنگها در ضمن جریانات روز خواهیم نگاشت فعلاً بدآنچه بطور اختصار در بالا گفته شد قناعت می‌کنم و به این قسمت خاتمه می‌دهم.

سید اشرف‌الدین
مدیر روزنامه
نسیم شمال

این سید تنومند و مجرد که در آن زمان ستجاوز از چهل سال از عمرش گذشته بود به خوش صحبتی و خوش مشربی معروف و بکنفر آزاد سرد فطری و آزادی طلب حقیقی بود. بدی و بدخواهی در خلقت او نبود و جز حق و عدالت چیزی

نمی‌خواست. بمحض آغاز انقلاب مشروطیت سید سر از پان نشناخته چون کسی که پس از سالها ناامیدی و انتظار به مجوبش رسیده و یا تشنه‌ای که آب گوارا نصیبش شده سر از پان نشناخته وارد میدان انقلاب شد و در تمام مجالس و مجامع از محامد مشروطیت سخن می‌گفت و چون شاعر عالیقدری بود، در مدح آزادی و عدالت و حکومت ملی قصیده سرایی می‌کرد. سید اشرف به اندازه‌ای مورد اعتماد و دوستی ناصرالاسلام و سردار محبی و میرزا کریم‌خان بود که او را در آن موقع حساس که کمال احتیاط را مرعی می‌داشتند به عضویت کمیته ستار برگزیدند و در جلسات حضور می‌یافت و در خارج به تشویق مردم به انقلاب و قیام برضد دربار استبداد می‌پرداخت.

پس از فتح شهر رشت به دست انقلابیون سید تصنیف و اشعاری سرود که نقل همه مجالس ایران گردید و بچه‌ها در کوچه و بازار و مغنیان و نوازندگان در مجالس عیش و عشرت می‌خواندند.

یکی دو شعر از آن ایات در حافظه‌ام باقی مانده به یادبود آن سید جلیل در این تاریخ نقل می‌کنم. راجع به کشته شدن سردار افخم حاکم گیلان:

خبر دادند به شه سردار را کشتند گیلک دخترجان

همه شهر رشت مشروطه گشتند گیلک دخترجان
دیدم که چه‌ها شد گیلک دخترجان مشروطه بپا شد گیلک دخترجان
مستبد فنا شد گیلک دخترجان

قطعه دیگر خطاب به مردم تبریز:

ملت تبریز خدا یار تان	دست خدایی مدد کار تان
خواستہ باشید ز احوال رشت	در همچان ملت بیدار رشت
گشته سپهدار نگهدار رشت	آنکه بود مشفق و محمخوار تان

روزنامه نسیم شمال تا زمان فتح تهران در رشت و سپس در تهران تا فوت آن مرحوم منتشر می‌شد. سید خوش ذوق علاقه مخصوصی به خورش فسفجان داشت و کمتر قصیده یا غزلی از او دیده می‌شد که اسم خورش فسفجان در آن برده نشده باشد.

محمّد ولی خان سپهدار
 بقرم و یکی دو نفر از مورخین انقلابی در یادداشت‌های خود خرده‌گیری‌هایی از محمدولی خان سپهدار کرده‌اند که درخور مطالعه و قضاوت است. یک مورخ منصف وقتی که می‌خواهد اعمال فردی را مورد قضاوت قرار بدهد حتماً باید اوضاع و احوال و تربیت خانواده، سابقه معلومات، زمان و محیط و بالاخره کلیه شرایطی که آن فرد در آن زندگی می‌کرده در نظر بگیرد.

محمدولی خان سپهدار در آن زمانی که در جرگه انقلابیون وارد شد و ریاست و سرپرستی قشون انقلاب را برعهده گرفت یکی از سرداران نامی آن زمان و یکی از خوانین فتووال بود که صدسال در یک ناحیه وسیع مملکت حکومت مطلقه داشتند.

محمدولی خان یکی از ملائیکه درجه اول مملکت بود و شاید در آن زمان ثروتمندترین فرد ایرانی بود؛ صدها ده و مستغلات و هزارها نفر رعیت و صدها نفر نوکر شخصی داشت و در دربار ایران یکی از رجال مهم و برگزیده محسوب می‌شد، بنابراین محمدولی خان سپهدار را از نظر انصاف نباید با یک نفر آزادیخواه، عالم محقق، ایده‌آلیست و مؤمن به آزادی و انقلاب فکری مقایسه کرد و از او همان توقع و انتظار را داشت و نیز نباید او را در ردیف یک نفر آزادیخواه رنج دیده ظلم کشیده گرسنه و محروم از همه چیز و نا کام طبقه سوم قرار داد. محمدولی خان روزی به قیمت جان و هستی خودش وارد در محیط انقلاب شد که از نعمت ثروت، شوکت، معروفیت، احترام و مقام مهم دولتی برخوردار بود و در کمال راحتی زندگی می‌کرد و مورد ظلم و تعدی و تجاوز کسی واقع نشده بود بلکه او قادر به تعدی و ظلم به دیگران بود و دیگری قادر به تعدی به او نبود.

شرکت محمدولی خان سپهدار در انقلاب بدرجه‌ای سهم بود و کفه ترازوی آزادیخواهان را بدرجه‌ای سنگین کرد که در اندک زمانی به فتح تهران و راندن شاه سمگر از تاج و تخت و برقراری مشروطیت منتهی شد و هرگاه او در این امر ملی شرکت نمی‌کرد موفقیت انقلابیون رشت و کاسپایی آنها تردید آمیز بود.

سپهدار وقتی زمام انقلاب گیلان را در دست گرفت و راه تهران را پیش گرفت که ملت تبریز بواسطه ورود قشون روس بکلی فلج و ناتوان شده بود و قادر به این نبود که تخت و تاج محمدعلیشاه را سرنگون کند و به تنهایی کاری از پیش ببرد.

کناره‌گیری سپهدار از اردوی عین الدوله و راه‌سازش او با مشروطه‌خواهان تبریز یکی از عوامل ضعف و ناتوانی عین الدوله و تقویت روحیه انقلابیون تبریز شد و آنان را

بیش از پیش به آتیه امیدوار و دلگرم کرد.

سپهدار پس از مراجعت از آذربایجان به تهران رفت و اعتنایی به محمدعلیشاه نکرد و به تنکابن که مرکز املاک و موطنش بود و تمام مردم آن ناحیه او و خانواده اش را صاحب اختیار خود می دانستند رفت و عده کثیری افراد مسلح گرد خود جمع نمود و یک اردوی کوچکی از رعایا و بستگانش تشکیل داد.

گذشته از روح آزادمنش و طبع استقلال طلب و سرپرشور و جسارت و شجاعت فطری و خوی ماجراجویی عوامل دیگری هم سبب شد که سپهدار پشت به محمدعلیشاه و دربار استبداد کرد و رویه مشروطه خواهان نمود و خود را در دریای انقلاب که پایانش معلوم نبود انداخت.

سپهدار، محمدعلیشاه را یک پادشاه نالایق ظالم و پست فطرت و دست نشانده اجانب می دانست و یقین داشت که اگر دیر زمانی سلطنت او دوام یابد باید فاتحه ایران را خواند. سپهدار از مردمان پست فطرت و دون از قبیل امیربهدادر و شاپشال که زمام دولت را در دست داشتند منتفر بود. سپهدار می دانست که فرمانفرمای مطلق ایران لیاخف فرمانده بریگاد قزاق است و به دستور سفارت روس ایران را به طرف پرتگاهی که نجات از آن محال است سوق می دهد.

سپهدار، کامران میرزا نایب السلطنه و سایر شاهزادگان نزدیک به تخت و تاج را می شناخت و از بی لیاقتی و خیانتکاری آنها آگاه بود.

سپهدار زمانی که در تبریز بود و با عین الدوله همکاری می کرد از تکبیر و استبداد رأی عین الدوله آزرده خاطر شده بود و چنانچه دیدیم مکرراً از نظر خیراندیشی و مصلحت مملکت به محمدعلیشاه نصیحت داد که دست از جنگ با مشروطه خواهان تبریز بکشد و تن به افتتاح مجلس و اعاده مشروطیت بدهد و ملت و مملکت را از نابودی و انقلاب نجات بخشد. شهرت عالمگیر ستارخان و تلگرافات تبریک و تحسین که همه روزه از نقاط مختلف کشورهای آزاد و دستخط و احکام تقدیر و تشویق آئین علمای نجف که به تبریز می رسید، پایداری و شهادت ملت مبارز تبریز و انعکاس فتوحات انقلابیون تبریز در جراید دنیا سپهدار را سحر کرد و او را قلباً متمایل به مشروطه نمود. آدم کشی و غارتگری و چپاول ایلاتی که اردوی دولتی را تشکیل داده بودند و بی رحمی ای که از آنها دیده می شد سپهدار را بکلی بیزار و دلتنگ کرد و او را به کناره گیری و دوری از دستگاه دولتی وادار نمود.

کمیته ستار پس از آنکه استعداد و اسلحه کافی در اختیار ملاقات نماینده انقلابیون خود یافت و نقشه موفقیت آمیز انقلاب و از میان بردن حاکم رشت با سپهدار جابر و رؤسای ادارات دولتی و تصرف شهر را کشید یقین داشت که پس از تصرف رشت محمدعلیشاه ساکت نخواهد نشست و اردوی مجهزی برای سرکوبی انقلابیون به رشت خواهد فرستاد و روسها هم او را تقویت خواهند کرد و در نتیجه ممکن است مغلوب شوند و به منظور نهایی و آرزوی ملی نایل نگردند و چون از دیر زمانی می دانستند که محمدولی خان سپهدار از محمدعلیشاه دلتنگ شده و به تنکابن آمده و در آنجا اردوی مسلحی تشکیل داده و مستقر گشته و آنچه درباریان کوشش کرده اند او را به تهران بکشاند نپذیرفته و همچنان ناراضی و نگران از اوضاع مملکت منتظر یش آمد و حوادث است، همچو دانستند که نماینده ای به تنکابن نزد سپهدار بفرستند و او را برای فرمانفرمایی گیلان و زمامداری انقلاب و رهبری و هدایت ملت دعوت نمایند.

این مأسوریت به ناصرالاسلام که یکی از اعضای مهم کمیته ستار بود داده شد. ناصرالاسلام بلادرنگ به تنکابن رفت و با سپهدار به مذاکره پرداخت و پس از چند روز توقف و گفتگو او را راضی به آمدن به رشت و در دست گرفتن زمام انقلاب نمود. در اینجا این نکته دقیق را ناگفته نمی گذاریم که اعضای کمیته ستار عقیده داشتند که سپهدار پس از تصرف رشت به شهر بیاید زیرا می ترسیدند که هرگاه جنگ برای تصرف شهر به خونریزی و زدوخورد شدید منتهی بشود سپهدار طاقت و دوام نیاورده و راه صلح و سلامت و سازش پیش بگیرد و مانع انجام مقصود گردد.

بطوری که خواهیم دید این نقشه همانطوری که سران انقلاب می خواستند عملی شد و پس از کشته شدن آقا بالاخان سردار و تصرف شهر رشت سپهدار با عده ای مسلح که در حدود پانصد نفر بودند وارد رشت شد و رسماً حکومت گیلان و ریاست قشون انقلاب را عهده دار گشت.

برای شناسایی حالت روحی و استقلال فکری و پی بردن به اینکه سپهدار تا چه اندازه به شخصیت و حیثیت خود علاقه مند بود در آخر عمر با داشتن ثروت بسیار و احترام و راحتی کامل از هر جهت چون اوضاع مطابق میل و سلیقه اش نبود و در بعضی امور بسیار ناچیز و جزئی تحت فشار قرار گرفته بود در سن هفتاد و چند سالگی که تصمیم خود کشی در این سن بسیار دشوار است خود کشی کرد و به عمر پر از حادثه و افتخار خود خاتمه داد.

اعلامیه متعمرالدوله
پیشکار سپهسالار
از تنکابین

۱۴ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۶ اساس مجلس مقدس شورای ملی
شیدانته از کانه در تنکابین برپا گردید و حضرت اشرف سپهدار -
اعظم نیز نهایت همراهی را دارند اعلانات متعدد به تهران
و اطراف دور و نزدیک فرستاده و عموم مردم را از تأسیس این
مجلس مقدس مستحضر ساخته و این اعلان در تمام بلاد منتشر شده خصوصاً در استرآباد
مازندران اهالی همگی شورش کرده و خواستند امیرمکرم والی استرآباد را از شهر بیرون
کنند مشارالیه از آنجایی که وطنپرست و فطرتاً ملت دوست بی باشد به عموم اهالی
اخطار می نماید که لوای مشروطیت را بلند نموده و شورش را فرو گذاشته و مشغول
تشکیل مجلس شورای ملی شده اند.

ظهور انقلاب رشت

روز سیزدهم بهمن که مصادف با روز عاشورا بود و مردم به شیوهٔ دیرین و برطبق سنن دینی دسته‌ها تشکیل داده و در خیابانها و بازارها می‌گردیدند و به عزاداری مشغول بودند یکی از کسان سردار افخم حاکم شهر بواسطه علت ناچیزی میرزا علی اکبرخان نامی را هدف گلوله ساخت و از پای درآورد، این عمل در آن روز که طلعه انقلاب نمودار بود سبب شد که در چند ساعت عدهٔ زیادی از مردم در سبزه میدان و مساجد اجتماع نموده از حاکم، قاتل را برای مجازات و به کیفر رسانیدن خواستند، کمیتهٔ ستار و پیروان آن که انتظار چنین موقعی را داشتند از تشجیع مردم و تحریک آنان به قیام عمومی فروگذار نکردند و چند نفر از گویندگان در معابر و مساجد از مظالم محمدعلیشاه و درباریانش نطقها کردند و حاکم را طالب وستمگر خواندند ولی دستگاه دولتی هنوز بدرجه‌ای قدرت داشت که در مقابل تقاضای مردم سرتمکین فرود نیامد و اعتنایی به خواسته مردم نکند و اعلان کند که اگر مردم پس از عزاداری متفرق نشوند محرکین و سردسته‌ها را به سخت‌ترین وجهی تنبیه خواهد کرد.

حاکم شهر برای روز نوزدهم بهمن از طرف سردار معتمد که یکی از رجال مغرور گیلان بود و در خوش فطرتی و عزت نفس شهرت بسزایی داشت و مردم به او احترام می‌گذارند و با سردار محبی و میرزا کریم خان عموزاده بود به نهار در باغ مدیریت خارج شهر دعوت شده بود و چند نفر از رجال معروف رشت از قبیل سردار همایون و رؤسای ادارات دولتی در آن ضیافت حضور داشتند.

۱۹ بهمن

محرک این دعوت اعضای کمیتهٔ ستار بودند زیرا کمیته تمام وسایل را برای انقلاب فراهم کرده بود و آن روز را برای اجرای نقشهٔ خود انتخاب کرده بود، شک نیست که سردار معتمد مطلقاً از نقشه انقلابیون کوچکترین اطلاعی نداشت و از آنچه در خفا می‌گذشت بی‌خبر بود والا محال بود به چنین کاری تن بدهد و راضی بشود که در

خانه اش اشخاصی که مهمانش بودند کشته شوند.

مقصود از نقشه مهمانی این بود که سردار افخم در موقعی که ارگ دولتی مورد حمله قرار می‌گیرد حضور نداشته باشد زیرا ارگ دولتی تاحدی سنگر محکمی بود و تسلط بر آن بی‌اشکال نبود و بلاشک اگر سردار افخم در آنروز در ارگ میان سربازان و قزاقها که با چند عراده توپ آن محل را محافظت می‌کردند بود با اطلاعی که به فنون نظامی داشت جنگ طولانی می‌شد و شاید انقلابیون به تسخیر ارگ توفیق پیدانی کردند و نقشه آنها نقش بر آب می‌شد و همه زحمات و کوششها از میان می‌رفت.

نکته دیگر اینست که در باغ مدیریه زودتر و آسانتر به سردار افخم که از هر حیث غافلگیر شده بود دست می‌یافتند و پاکشته شدن او قشون دولت زودتر تسلیم می‌شد.

سردار افخم از چند روز قبل از انقلاب تاحدی پی به موضوع برده بود و استنباط کرده بود که حوادثی در پیش است بهمین جهت عده‌ای سوار و پیاده قزاق که در لاهیجان بودند به شهر خواست و آنها را در حال آماده‌باش به نگاهداری ارگ شهر و چند نقطه حساس شهر گماشتند.

یکی از علل موفقیت انقلابیون در نقشه‌ای که تهیه کرده بودند این بود که آن مردان کارآزموده بیشتر به کیفیت امر اهمیت می‌دادند تا به کمیت و عقیده داشتند که با یک عده کم ولی شجاع و فداکار و مورد اعتماد که کاملاً مسلح باشند زودتر به اجرای نقشه خود کامیاب خواهند شد و هرگاه عده زیادی را در کار شرکت بدهند ممکن است منظور آنها فاش شود و نقشه آنها عقیم گردد.

چیزی که تاحدی اعضای کمیته را نگران کرده بود حضور سردار معتمد و سردار همایون و چند نفر از معروفین در میان مهمانها بود زیرا می‌ترسیدند اگر کار به زد و خورد بکشد ممکن است مهاجمین که اغلب گرجی بودند و هیچیک از معارف شهر را نمی‌شناختند و از روزی که وارد شهر رشت شده بودند در کنج اختفا می‌زیستند نفهمیده و ندانسته آن بی‌گناهان را بکشند.

برای آنکه چنین واقعه‌ای پیش نیاید سردار محیی را مأمور کردند که شخصاً با پانزده نفر مجاهد که اکثر آنها گرجی بودند به باغ مذکور رفته و آنان را در کاری که باید انجام بدهند راهنمایی کند.

چون سردار محیی و میرزا کریم خان به سردار معتمد فوق‌العاده علاقتند بودند و می‌ترسیدند که مبادا در حوادثی که پیش می‌آید گزند می‌آید به او برسد احمد علیخان را به باغ مدیریه روانه کردند و به او دستور دادند که بهر نحوی که ممکن است سردار معتمد را از آن محل دور کند احمد علیخان رفت و پس از ساعتی بازگشت و گفت سردار معتمد با سردار افخم مشغول بازی بود من در گوشش گفتم کار لازم فوری با شما دارم بهمن جواب داد پس از ختم بازی و رفتن سردار افخم می‌آیم آنچه استنباط کردم او

نمی خواست مهمانهای خود را تنها بگذارد.

چون وقت می گذشت اعضای کمیته صلاح دانستند که دیگر منتظر نشوند و دست بکار شوند.

عده مجاهدین مورد اعتماد از ایرانی و قفقازی هفتادوپنج نفر بودند، پانزده نفر که اکثرشان گرجی بودند به اتفاق و راهنمایی سردار محیی در درشکه هایی که قبلا تهیه شده بود نشسته و عازم باغ مدیریه شدند.

قبل از حرکت چون همه از سرتایا مسلح بودند برای آنکه توجه مردم را جلب نکنند عبا بردوش گرفتند، به محض رسیدن به باغ مدیریه همه پیاده شدند و خواستند وارد باغ بشوند و نفر قزاق مسلح که کنار در باغ کشیک می دادند مانع دخول آنها به باغ شدند، مجاهدین بدون آنکه کلمه ای با آن بدیخته ها صحبت کنند هر دو را به ضرب گلوله کشتند و با عجله وارد باغ شدند و راه عمارت دوطبقه را که در وسط باغ بود پیش گرفتند.

صدای تیر توجه مدعوین را به خود جلب کرد، سردار افخم و رفقای بازی را روی میز ریخت و بلند شد فریاد کرد بچه ها چه خبر است این چه صدایی بود و به طرف پنجره رفت ولی هنوز چند قدمی طی نکرده بود که سردار محیی و مجاهدین مسلح وارد طالار شدند و چند تیری خالی شد و یکی از مدعوین که رئیس مالیه گیلان بود و کمترین گناهی نداشت کشته شد.

بدیدن مجاهدین سردار افخم متوجه خطری که در پیش بود شد با چایکی از یکی از درهای طالار فرار کرد و خود را به مستراح رسانید که آنجا مخفی شود ولی سردار محیی و مجاهدین او را تعقیب کردند و در همان محل با چند گلوله او را کشتند.

چند دقیقه بعد از حرکت دسته اول، دسته دوم که شصت نفر

بودند به فرماندهی میرزا علی محمد خان تربیت و کسمانی سرتاپا
حمله به ارگ دولتی و تصرف شهر
مسلح به تفنگ و موزر و بمب دستی راه ارگ دولتی را پیش

گرفتند، مردم شهر از دیدن آن عده مسلح در شگفت شده و غوغایی در شهر برپا شد در چند دقیقه تمام دکا کین و بازارها بسته شد و مردم در حال انتظار از یکدیگر می پرسیدند چه خبر است ولی این انتظار طولانی نشد زیرا مجاهدین به سرعت خود را به تیررس ارگ دولتی رسانیدند و آنجا را محاصره کردند و بنای تیراندازی و پرتاب کردن بمبهای دستی را گذاردند.

تسون دولتی که گویا انتظار چنین پیش آمدی را داشته به فوریت درها را بسته و در سنگرهایی که قبلا در روی یاروها و پشت بام ها تهیه کرده بودند به طرف مجاهدین شلیک کردند و جنگ سختی در گرفت که تا یکی دو ساعت پایان آن معلوم نبود.

تویهایی که در ارگ گذارده بودند به غرش درآمد و صدای بمبها شهر را تکان می داد.

در میان کشاکش جنگ دوعراده توپ بدست مجاهدین افتاد و آنها بلادرنگ با چابکی بی نظیری تویها را به محل مقبره امام زاده جعفر که مکان مناسب و مرتفعی بود بردند و ارگ دولتی را زیر بمباران گرفتند عده‌ای که برای کشتن سردار افخم رفته بودند پس از انجام مأموریت خود مقضی المرام مراجعت کرده و بادل شاد و لب خندان خود را به قشون انقلاب رسانیدند و آنان را از موفقیتی که نصیبشان شده بود آگاه کردند، این خبر بیشتر روحیه مجاهدین را تقویت کرد و در حمله به ارگ دولتی گستاخ تر شدند و پس از یک جنگ خونینی که سه ساعت طول کشید انقلابیون ارگ را تصرف کردند و قشون دولتی را بدون آنکه صدمه‌ای به کسی بزنند خلع سلاح کردند و چون ارگ دولتی یکی از بادگاره‌های دوره ظلم و استبداد بود و فجایع بیشماری در آن به وقوع پیوسته بود و همیشه آزادیخواهان با دیده تنفر به آن بنا که چون دیو گناهکاری در شهر رشت سربه آسمان کشیده بود می نگریستند پس از خاتمه جنگ و تسلیم قشون دولتی ارگ را آتش زدند.

پس از تسلیم ارگ عده‌ای از مجاهدین به طرف اداره امنیت و نظیبه رفته آن دو محل را بدون جنگ و زد و خورد اشغال کردند و افراد مسلح را خلع سلاح نمودند اگر چه عده متولین و مجروحین در این جنگ بطور تحقیق معلوم نشده ولی دولتی از برگزیدگان گرجیها که یکی پاشاخان و دیگری شالیکو بود کشته شدند و چند نفر هم مجروح گشته در چند ساعت تمام شهر در تحت اختیار انقلابیون درآمد و کمیته ستار اعلامیه‌ای انتشار داد و به مردم توصیه کرد که بخانه‌های خود رفته و کوچکترین نگرانی برای جان و مال خود نداشته باشند.

پس از فتح انقلابیون کمیته ستار کمال جدوجهد را برای برقراری نظم و آسایش مردم بکار برد و به نمایندگان خارجه و اتباع آنها اطمینان داد که در تحت لوای آزادی از هر نوع تجاوز و بی احترامی مصون خواهند بود، همان روز کسانی که تبعه یکی از دولتهای خارجی بودند بیریق دولت ستیوع خود را بر سر در خانه‌ها نصب کردند ولی عموم ایرانیان بادل و جان و شادی بسیار بیریق سرخ که علامت انقلاب بود بر سر در خانه‌های خود برافراشتند.

کمیته ستار برای اینکه تا ورود سپهدار، گیلان بدون حاکم رسمی نباشد سردار معتد و سردار همابون را به کفالت حکومت گیلان منصوب نمود و آن دو نفر که از مردان پاکدل و مورد احترام و محبت مردم بودند یا کمال مهربانی و شفقت نسبت

ورود محمدولی خان

سپهدار به رشت

به عموم مردم و مخصوصاً اتباع دول بیگانه رفتار کردند، چون بیم آن می رفت که روسها قشون به خاک ایران وارد کنند کسبه ستار کمال مجاهدت را برای امنیت اتباع روس که عدستان بسیار بود و حفظ تجارتخانه های آنها بکار برد.

روز بعد شهر را آیین بسته چراغان کردند و مردم با شور و شعف بی سابقه در آزادی شرکت کردند و رضایت حقیقی و میل باطنی خود را به مشروطه و حکومت ملی به ثبوت رسانیدند.

سه روز پس از فتح شهر سپهدار به اتفاق ناصرالاسلام و جمعی افراد مسلح و عده ای از مستخدمین شخصی و چند نفر از معارف تنکابین و مازندران وارد رشت شد.

کمیته ستار و قاطبه اهالی رشت استقبال شایانی از سپهدار کردند و او را در مجلل ترین عمارات شهر سکنی دادند (ناگفته نماند که سپهدار چند سال قبل از این زمان سالها حاکم رشت بود و با معارف و رجال گیلان آشنایی بسزایی داشت و مردم رشت نسبت به او علاقه مخصوص داشتند) اینست که در حقیقت سپهدار در رشت بیگانه نبود و مثل این بود که به خانه خود وارد شده و در میان دوستان خود جای گرفته، نمایندگان دول خارجه از سپهدار دیدن کردند و از زمانداری او اظهار مسرت نمودند.

جای شبهه نیست که وضع فکر و رویه سپهدار با مجاهدین انقلابی و تندرو چندان سازگار نبود ولی اعضای کمیته انقلاب برای اینکه سپهدار رنجش پیدا نکند یا او با کمال بردباری و احترام رفتار می کردند و حتی الامکان رضایت خاطر او را به عمل می آوردند ولی در همان روزها دو واقعه پیش آمد که موجب رنجش او شد و چون سردی عصبانی مزاج و تندخو بود و به اندک پیش آمد ناملایمی از جادر می رفت نزدیک بود رشته الفت میان دو طرف قطع شود و سپهدار شهر رشت را ترک کرده به تنکابین مراجعت کند، یکی دستگیری و حبس شعاع السلطنه که از اروپا آمده بود و می خواست به تهران برود و دیگری حضور نماینده کمیته ستار در ملاقاتی که سپهدار با نمایندگان دول خارجه می کرد.

این دو پیش آمد برای طبع سرکش سپهدار ناگوار و تحمل آن برای او بسیار مشکل بود ولی چون کمیته ستار می دانست که اگر سپهدار با معروفیت و موقعیت مهمی که دارد از آنها کناره گیری کند موفقیت لغته ای که در پیش داشتند بسیار مشکل و بلکه محال خواهد بود و این تفرقه تمام زحمات و فداکارانه های گذشته را به باد خواهد داد محصم بودند که به هر قیمت که ممکن است رضایت او را جلب کنند و تاقیح تهران از او جدا نشوند این بود که برخلاف طبع انقلابی سران نهضت، اعضای کمیته راه مهربانی و گذشت را پیش گرفتند و در جلب اطمینان او بیش از پیش کوشش نمودند، زرنگی و تدبیر میرزا کریم خان ادب و ملائمت سردار محیی، خوش قلبی و کدخداباشی سردار معتمد از عواملی بود که اتفاق و اتحاد میان انقلابیون و سپهدار را استوار

نگاهداشته بود و نگذاشت رشته الفت و اتحاد تا آخر از هم گسسته شود و کاری پیش بیاید که به زیان آزادی و مشروطیت باشد.

ناگفته نماند که سپهدار هم متوجه بود که به کاری دست زده که مجبور است به آخر برساند و هر غفلتی و یا اختلافی میان او و کمیته پیدا شود و مجبور به کناره‌گیری بشود نه فقط محبوبیت و شهرتی که در داخل و خارج ایران پیدا کرده بود از دست خواهد داد بلکه محمدعلیشاه هم او را عفو نخواهد کرد و هرگاه موقعی به دست بیاورد انتقام خودسری که در آذربایجان نشان داده بود و پیوستنش را به انقلابیون از او خواهد کشید.

این بود که سپهدار هم در سه‌م خود راه صبر و حوصله را پیش گرفت و به مقام و احتراماتی که نسبت به او می‌شد قناعت کرد و کمیته را در کار خود تا حدی آزاد گذارد. پس از فتح شهر رشت و ورود سپهدار، تمام گیلان در تصرف انقلابیون درآمد و امنیت و انتظام از هر جهت بطور کامل برقرار شد مردم با رضایت خاطر به کسب و کار خود مشغول شدند و کمیته هم تا حدی که وسایل اجازه می‌داد اسباب آسایش مردم و بهبودی وضع شهر را فراهم کرد.

قیام غیر منتظره و پیش‌بینی نشده گیلان بطور ناگهانی و با سرعت و مؤثر چون صاعقه بر سر محمدعلیشاه و درباریان **انعکاس انقلاب گیلان** مستبد فرود آمد و چون آیات رحمت، آزادبخوانان را سرور و امیدوار ساخت.

محمدعلیشاه که با وضع ناگواری گرفتار کشمکش با مشروطه‌خواهان تبریز بود و بطوری که در فصول پیش دیدیم جز شکست و ناامی نتیجه‌ای نبرد و آخرین امیدش به قشون روس بود، خود را در مقابل یک انفجاری که قادر به جلوگیری از آن نبود یافت چون در آن موقع محمدعلیشاه نمی‌توانست اردوی معظمی به گیلان بفرستد و فرستادن عده کم هم جز تسلیم اسلحه و ائتلاف نفوس نتیجه‌ای نداشت.

صدای انقلاب رشت در تمام نقاط ایران و کشورهای آزاد جهان طنین انداز شد و شور و شعفی به وجود آورد که قدرت مقاوت و امیدواری کسانی را که با استبداد پاغشاه در جنگ و ستیز بودند چند برابر کرد و نیروی معنوی آنان را به غایت تقویت نمود پیش از همه آزادبخوانان تبریز که با اهریمن استبداد دست به گریبان بودند از واقعه انقلاب رشت شادمان گشتند و برای اولین دفعه پشت گرمی پیدا کردند و به کمک سایر نقاط ایران اسیدوار گردیدند.

تلگرافات مهیج ستارخان و باقرخان و انجمن ملی تبریز به سپهدار و سران انقلاب گیلان و اعضای کمیته ستار بهترین گواه بر مراتب شکرگذاری و مسرت قلبی و امیدواری

آنها بود و قزستان چند نفر نماینده بهرشت دوستی و برادری دوشهر قهرمان را آشکار می‌ساخت.

سیل تلگرافات و نامه‌های تبریک از عموم شهرستانهای ایران و مجامع و مراکز ایرانیان مقیم خارجه علاقمندی عموم ملت ایران را به انقلابی که آزادیخواهان گیلان به وجود آوردند هویدا می‌ساخت.

صدها نفر آزادیخواهان تهران و سایر شهرستانها که در گوشه و کنار منزوی بودند و منتظر فرصت بودند که روزی برسد و تفنگ در دست گرفته و با دشمن بیدادگر بجنگند و با ریختن خون خود مشروطه از دست رفته را بازیابند از راههای صعب و غیرقابل عبور یا تغییر نام و لباس و زحمت زیاد خود راه گیلان رسانیدند و در جرگه قشون انقلاب که در حال تشکیل بود وارد شدند.

مشروطه خواهانی که در سفارت عثمانی و در حضرت عبدالعظیم و قلعهک پناهنده شده بودند بحض رسیدن خبر انقلاب گیلان جشن گرفتند و این موفقیت بزرگ را به علمای نجف اشرف تبریک گفتند.

حجج اسلام نجف در تلگرافی که به سپهدار و سران نهضت گیلان بوسیله انجمن سعادت اسلامبول مخایره نمودند آنان را به آن فتح بزرگ تبریک گفته و خاطر نشان کردند که این قیام غیورانه بازگشت مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی را تأمین و در استحکام مبانی دین مبین اسلام که پایتاش در روی حق و عدالت است ارزش بسزایی دارد.

انجمن سعادت اسلامبول هم به سهم خود کمیته ستار را مطمئن ساخت که برای تقویت آنان از هیچ نوع کمک مضایقه و دریغ نخواهد کرد و همچنان دستورات و احکامی که از مرکز روحانیت نجف می‌رسد با بهترین وسایل به آنها خواهد رسانید. سپهدار که تا آن زمان از کرده خود زیاد اطمینان نداشت پس از رسیدن تلگرافات و نامه‌ها و منعکس شدن نامش در جراید ملل بزرگ دنیا و تکریم و تمجیدی که مراکز ملی از او کردند و او را قهرمان آزادی لقب دادند و اطمینان به اینکه از هر طرف به او کمک و مساعدت خواهد شد بیش از پیش به آینده امیدوار شد و با اطمینان خاطر با کمیته ستار و احرازی که از اطراف و اکناف وارد رشت شده بودند به کنکاش پرداخت و مشفقاً مشغول به طرح نقشه و تهیه حرکت به طرف تهران شدند.

روزنامه تيمس لندن نوشت با موفقيتی که از انقلاب رشت نصیب آزادیخواهان ایران شده محمدعلیشاه چاره‌ای جز تسلیم و تمکین در مقابل مشروطه خواهان ندارد و مجبور است هر چه زودتر مجلس را با همان شرایط و مقررات باز کند.

روزنامه ماتن پاریس نوشت انقلاب گیلان به دنیا ثابت کرد که ملت ایران با جان

و دل خواهان مشروطیت است و تا آزادی از دست رفته را باز نباید دست از مقاومت نخواهد کشید.

روزنامه فیکار و نوشت انقلاب رشت شهرتهای دربار ایران و ملامهایی که طرفدار شاه هستند به اینکه ملت ایران مشروطه نمی خواهد نقش بر آب کرد و آنها را در مقابل دنیا رسوا نمود.

روزنامه پتی پاریزون کاریکاتور محمدعلیشاه را کشیده بود در حالی که سر خود را میان دودش گرفته گریه می کند.

اعزاز السلطنه پسر کامران میرزا نایب السلطنه نقل می کرد شبی که خبر فتح رشت و کشته شدن آقا بالاخان سردار به بدروم رسید گریه بسیار کرد و از وحشت تا صبح نخوابید.

روزنامه جبل المتین در سرمقاله خود نوشت «بازی خود کردی ای شطرنج باز بازی خصمت نگر بهن و دراز» سپس خطاب به محمدعلیشاه کرده می گوید آنچه از ظلم و ستمگری و وطن فروشی و اجنبی پرستی ممکن بود کردی اینک موقع آن رسیده که در مقابل خون شهدای راه آزادی حساب پستی بدهی و به امکانات اعمال خود برسی.

صدها جراید و مجلات دنیا چه در اروپا و چه در آسیا در اضراف انقلاب رشت قلمفرسایی کرده و ملت ایران را به یک آتیه امیدبخش و کامیابی نوید دادند.

در روسیه روزنامه‌هایی که طرفدار دولت استبدادی بودند نوشتند یک عده آنارشست قفقازی با یک عده انقلابی ایرانی دست به دست هم دادند و واقعه رشت را به وجود آوردند اینک موقع آنست که دولت روسیه راضی نشود دامنه این انقلاب بیش از این توسعه پیدا کند و باید با فرستادن قوای نظامی خطه حاصلخیز گیلان را تصرف نماید.

روزنامه نوویورمیا که ارگان رسمی دولت بود نوشت هر قدر دولت روس در فرستادن قشون به ایران سستی و تأخیر روا دارد منافع امپراطوری را بیشتر در خطر خواهد انداخت سپس شرحی از همکاری حزب سوسیال دمکرات روسیه با انقلابیون ایران می نویسد و به دولت توصیه می کند که اتباع روسیه که به ایران برای کمک به انقلابیون رفته اند و واقعه گیلان را فراهم کرده اند باید از طرف مأمورین نظامی دولت روس دستگیر و به سخت ترین وضعی مجازات شوند.

در گزارشی که یکی از مأمورین سفارت انگلیس داده چنین می نویسد:

«جاده تهران از رشت تا یوزباشی جای که صدمیل است در تحت اشغال انقلابیون می باشد و در بعضی جاها خندقها حفر کرده اند، در چهار نقطه مأمورین کمیته انقلاب از من جلوگیری کردند ولی من با دادن توضیحات و نشان دادن ورقه جواز کمیته رشت بدون زحمت راه رشت به تهران را طی کردم، یک دسته از مجاهدین یکی از خوانین کرد و نوکرش را که از طرف شاه به یوزباشی جای آمده بود مقتول نموده بودند.»

در گزارش مفصلی که «مسترگاردنر» قسول انگلیس مقیم رشت در تاریخ ۹ فوریه به سرخان بارکلی سفیر انگلیس داده و ما مختصری از آن را به نظر خوانندگان می‌رسانیم اینطور می‌نویسد:

چهار بعد از ظهر هشتم شهر جاری دسته‌ای اشخاص مسلح از خانه معزالسلطان به طرف دارالحکومه هجوم برده و دفعتاً سربازهای مستحفظ را مورد حمله قرار می‌دهند سربازها جواب شلیک را داده جنگ در می‌گیرد طولی نکشید که سربازها مغلوب شدند و شورشیان دو عراده توپ را تصرف کرده و به طرف دارالحکومه شلیک کردند در همان حین بعضی از خانه‌های اطراف و اندرون را آتش زدند و یک عده در معابر و خیابانها برای ترسانیدن مردم بنای شلیک را گذاردند، طولی نکشید که تمام سربازهای ساخو را خلع سلاح کردند.

در همان حین عده‌ای از شورشیان به باغ مدیریه رفتند و بواسطه انداختن یک بمب ورود خود را اعلام نموده و داخل عمارت باغ شدند و در نتیجه سردار افخم را که مهمان سردار معتمد بود کشتند و دو نفر دیگر را که به سختی مجروح شده بودند و از قرار معلوم یکی از آنها کشته شده بود به خانه هاشان بردند.

از قرار معلوم عده مقتولین بیست نفر بود که دو نفر آنها از دسته شورشیان بودند و نیز در این گیرودار «خاص آقا» مستخدم قنصلگری نیز کشته شد، می‌گویند مؤسس این انقلاب معزالسلطان و برادرش میرزا کریم‌خان می‌باشند که چند روز است از روسیه وارد ایران شده‌اند. بواسطه قطع شدن سیم تلگراف فرستادن اخبار به تأخیر افتاد، اینک شهر آرام است، انجمن ملی تشکیل شد و زمام امور را در دست گرفت و سردار معتمد را موقتاً به سمت حکومت برقرار کرد.

در گزارشی که سرخان بارکلی به سردار وارگری وزیر خارجه انگلیس داده چنین می‌نویسد ۲۳ مارس مجلس مشاوره وزرا تلگرافی به علمای گیلان مبنی بر تسبیح سپهدار و تهدید شورشیان نموده و به آنها اخطار کرده است که در صورت فرستادن قشون به گیلان به سختی مجازات خواهند شد.

دوم مارس کفیل قنصلگری انگلیس از رشت به سفیر انگلیس گزارش داده بود که هر روز بیست تا سی نفر مجاهد قفقازی وارد گیلان می‌شوند، پنجاه نفر فراق روسی هم به بیانه حفظ قنصلگری روس وارد رشت شدند.

در ۲۳ مارس تلگرافی از طرف انجمن انابتی گیلان به من رسید که حاکی بر این بود که انجمن در مازندران و گیلان کمال مراقبت را برای حفظ جان و مال اتباع خارجه به کار می‌برد و تا این تاریخ کوچکترین مزاحمت نسبت به احدی از افراد تبعه خارجه فراغه نشده است و من بعد هم تا کمال اطمینان نخواهد شد.

سپس سواد یادداشت مستر چرچیل را که پس از مراجعت از اروپا و عبور از رشت داده بود ضمیمه می‌کند.

مراسله نمره ۱۶۹ در چند روز قبل که من از رشت عبور می‌کردم بدیدن سردار همایون و سردار معتمد رفتم و شرح وقایعی که در گیلان پیش آمده بود از آنها سؤال کردم سپس بنا به تمایلی که از طرف سپهدار برای ملاقات من شده بود ایشان را ملاقات کردم.

در ملاقاتی که با سپهدار شد یکی از اعضای کمیته انقلاب حضور داشت، بنا بر اطلاعاتی که شخصاً داشتم و سپس تحقیق کردم بر من معلوم شد که طرح نقشه انقلاب رشت در قفقاز کشیده شده و به توسط یک عده قفقازی داوطلب کد عده آنها بیش از پنجاه نفر نبوده بموقع اجرا گذارده شده است. از آن زمان تا این تاریخ که چند ماه است، بر عده آنها افزوده شده و فعلاً در حدود سیصد نفر می‌باشند. دیگر آنکه یک عده از ایرانیان تبعید شده به رشت آمده‌اند سه نفر عموزاده‌های سردار منصور، عمیدالسلطان، میرزا کریم‌خان و معزالسلطنه، مؤسس این نهضت می‌باشند، بازارها باز بود و تجارت با یک روش معنوی جریان داشت بیرقهای سرخ بالای همه خانه‌ها نمایان بود و منزلهایی که دارای بیرق نبودند بیرقهای روس یا عثمانی را افراشته بودند که دال بر تحت حمایت بودن آنها بود و تیردو بیرق انگلیسی هم مشاهده کردم.

در ملاقات با سپهدار، اظهار داشت که من در تقویت مشروطیت مصمم هستم و مادامی که قشون فرستاده نشده است در استقرار نظم در رشت مداومت خواهم داد ولی هر گاه قشون بر ضد من فرستاده شود مسئولیت آن به عهده زهبران نهضت خواهد بود و من مسئولیت آن را نخواهم داشت، اگرچه من اطمینان دارم با هر عده قشونی که شاه بتواند گسیل دارد بتوانم مقابله نمایم. در ضمن از توقیف شعاع السلطنه اظهار کراهت کرد و گفت به سران نهضت گفته‌ام که اگر بخواهند از اینگونه اقدامات بکنند من از رشت عزیمت خواهم کرد، ضمناً معلوم شد که سپهدار با رؤسای نهضت در قتل حاکم موافقت داشته ولی سردار معتمد و سردار همایون بطور قطع از نقشه انقلابیون اطلاعی نداشته‌اند. (در اینجا توضیح دو نکته ضرورت دارد یکی آنکه چرچیل گزارشی که داده می‌نویسد سپهدار ملاقات مرا درخواست کرد در صورتی که چرچیل از سپهدار تقاضای ملاقات کرده بود دیگر آنکه در یکی از این گزارشها نوشته شده که نقشه انقلاب گیلان در قفقاز کشیده شده بود این مطلب صحیح نیست و بطور قطع پیش از آنکه سران ملیون با کمیته سوسیال دمکرات قفقاز رابطه پیدا کنند انجمن سری تشکیل داده و نقشه انقلاب گیلان را تهیه کرده بودند و میرزا کریم‌خان به سمت نمایندگی از طرف انجمن مذکور به قفقاز رفت و با اعضای حزب سوسیال دمکرات وارد مذاکره شد.)

اعلامیه انجمن
ایالتی رشت

پس از آنکه انقلابیون بر اوضاع مسلط شدند و موفق شدند در اندک زمانی نظم را در تمام سرزمین گیلان برقرار نمایند و دامنه نفوذ خود را تا صد کیلومتری راه تهران استوار سازند بر طبق قانون اساسی انجمن ایالتی را تشکیل دادند و زمان

امور را به دست انجمن سپردند.

انجمن که از مردان آزادیخواه و روشنفکر تشکیل یافته بود پس از رسمیت یافتن و تهیه نظامنامه و تعیین حدود اختیارات قانونی خود اعلامیه‌ای منتشر نمود و سواد آن را برای سفرای مقیم تهران ارسال داشت. چون نگارنده نتوانستم عین اعلامیه مذکور را به دست بیاورم و در تاریخ نقل کنم آنچه را که در کتاب آبی نوشته شده اقتباس کرده و اینجا می‌نگارم مفهوم اعلامیه همان تقاضاها و مطالبی بود که مشروطه‌خواهان تبریز مکرر در مکرر به گوش عالیان رسانیده بودند، در ۲۲ فوریه سفیر کبیر انگلیس به وزارت خارجه آن دولت گزارش می‌دهد: ۲۰ فوریه انجمن ولایتی رشت به پنج سفارتخانه عمده خارجی مقیم تهران تلگراف ذیل را محابره نمود:

ما هیچ نزاعی با شاه نداریم و قصد ما خاتمه دادن به اوضاع ناگوار ایران است که مربوط به مسلک مترجمین خاصان درباری و استرداد حکومت ملی می‌باشد، در خاتمه اخطار کرده بود که بواسطه محافظت خودمان ممکن است خسارت به جاده میان رشت و تهران وارد بیاید و آمد و شد در آن جاده قطع بشود در هر صورت شخص شاه و ناصحین او مسئول خواهند بود.

یک غلام سفارت روس که به رشت رفته بود گزارش داده که انقلابیون در طول جاده میان رشت و تهران مشغول به حفر سنگرها و ساختن استحکامات و ایجاد موانع می‌باشند.

سپس می‌نویسد انقلاب رشت موجب امیدواری و تشجیع مردم تهران شده و صحبت از خلع شاه می‌شود ولی هیچیک از این وقایع در تصمیم شاه در مخالفت با اعاده مشروطه اثری نداشته و گوشش برای شنیدن نام مشروطه و حقوق ملت آماده نیست.

پس از آگاهی از انقلاب رشت و تلگرافات تهدیدآمیزی که

شاه به توسط علمای رشت به سران انقلابیون نمود، با سرعت به

اعزام قوا به طرف رشت

تشکیل یک اردوی نظامی برای فرستادن به گیلان و سرکوبی

انقلابیون پرداخت و پس از سعی و کوشش بسیار به زحمت

توانست یک قشون پانصد نفری مرکب از قزاق و سرباز به قزوین بفرستد، گرچه این

قشون سپس بوسیله اعزام چند فوج تقویت شد ولی قشون مذکور نتوانست از حدود

قزوین تجاوز کند و بطوری که خواهیم دید عاقبت به دست قشون انقلاب متلاشی و

سفر ق گشت.

انقلابیون پس از اطلاع از ورود قشون دولتی به قزوین یقین حاصل کردند که محمدعلیشاه سرچنگ دارد و هیچ قیمتی حاضر برای قبول خواسته‌های ملت نیست و هرگاه قدرت کافی نداشته باشند بزودی با قشون دولتی مواجه خواهند شد و شکست خواهند خورد بهمین جهت برای تقویت نیروی ملی اقدام به قبولی داوطلب که از هر سو به طرف رشت روی کرده بودند و آمادگی خود را برای فداکاری در راه ملت اعلام می‌داشتند نمودند.

ولی مشکل مهم که در پیش بود موضوع فقر مالی و کمی پول در دستگاه انقلابیون بود زیرا متمولین که بهیچوجه کمک نمی‌کردند و مشروطه‌خواهان اغلب از طبقه فقیر و بی‌سرمایه بودند عده زیادی هم از آزادیخواهان شهرستانها و کسانی که به کشورهای خارجه فرار کرده بودند وارد رشت شدند و همگی دست خالی وسیله‌امرار معاش نداشتند و کمیته مجبور بود زندگالی آنها را تأمین کند، هرگاه میلیون دجاری بی‌پولی نبودند به اندک زمانی می‌توانستند یک اردوی معظم مرکب از هزارها نفر تشکیل بدهند ولی متأسفانه نداشتن سرمایه و اسلحه دو عامل بزرگ بود که مانع توسعه قشون ملی شده بود، باوجود همه اشکالات رهبران انقلاب موفق شدند اردویی مرکب از دو هزار و پانصد نفر مجاهد که کاملاً مجهز به اسلحه جدید تفنگ، پنج‌تیر، موزر و بمبهای دستی تشکیل بدهند و چند عراده توپ که در رشت و بندر بهلوی بود با دو عراده توپی که در جنگ گرفته بودند تعمیر کرده و یک باطری توپخانه در تحت تعلیمات و سرپرستی کنتز مجاهد آلمانی و چند نفر گرجی و ارمنی ترتیب دادند و تجهیز قشون ملی را با این دستگاه توپخانه تکمیل نمودند و برای تنظیم قشون ملی صلاح دانستند که مجاهدین را به چند دسته قسمت کنند و هر یک از رهبران انقلاب ریاست یکی از دسته‌ها را عهده‌دار گردد و کلیه رؤسا و قشون ملی در تحت ریاست غالب سپه‌دار باشد و سپه‌دار رسماً فرمانده قوای ملی شود ناگفته نماند که عده افرادی که در قسمتهای مختلف بودند مساوی نبودند و از حیث عده با هم تفاوت داشتند.

دسته اول از پانصد نفر تکاپنی و مازندرانی تشکیل یافته بود و در تحت امر مستقیم محمدولی خان سپه‌دار بودند و سالار فاتح به نیابت سپه‌دار آنها را اداره می‌کرد. دسته دوم از مجاهدین گیلان تشکیل یافته بود و ریاست آن را معز اسلطان سردار محیی عهده‌دار بود و میرزا کوچک خان فرماندهی قسمتی از آن را داشت. دسته سوم از مجاهدین آذربایجانی و خلخالی تشکیل یافته بود و ریاست آن را میرزا محمد علی محمدخان تربیت عهده‌دار بود.

دسته چهارم در حدود سیصد نفر بود و در تحت ریاست حاجی نظم السلطنه برادر حکیم الملک قرار گرفته بود.

دسته پنجم از مجاهدین ارمنه تشکیل یافته بود و فرماندهی آن را یفرم عهده‌دار بود.

دسته ششم که بیشتر اول اردو و مأمور تهیه آذوقه بود به ریاست مختصرالدوله پیشکار سپهدار تشکیل شده بود.

پس از آنکه محمدعلی‌شاه یک اردوی پانصد نفری از سرباز و سوار به قزوین فرستاد در اندک زمانی اردو را با ارسال یک فوج قزاق و شش عراده توپ سنگین و چند توپ کوهستانی تقویت نمود و دستور داد که فوراً رهسپار رشت گردند.

از طرف دیگر به رؤسای ایلات شاهسون و خوانین اردبیل حکم کرد که آنچه در نفوس دارند سوار و پیاده آماده کرده در تحت امرتقی خان رشید الممالک قرار بدهند و از هر نوع مساعدت و همکاری از او دریغ نکنند و امر او را اطاعت نمایند.



مجاهدان رشتی و آقامیرزا علی محمدخان تبریزی و مجاهدین فنقاز و تبریز و رشت

رشید الممالک دستور یافت که پس از تکمیل اردوی خود از راه سواحل دریا بطرف رشت سرازیر شود و با همکاری اردوی قزوین از دو طرف رشت را تحت محاصره قرار داده و تصرف نمایند.

اردوی قزوین هم در همان موقع پس از بک گردش در خیابانها و معابر عمومی شهر، راه رشت را پیش گرفت و تا پنج فرسخ هم پیشروی کرد ولی در پنج فرسخی متوقف شد و پس از چند روز مجدداً به قزوین مراجعت نمود.

اردوی رشیدالعمالک همانظوری که دستور داشت از راه سواحل به طرف گیلان سرازیر شد و راه رشت را پیش گرفت ولی هنوز فرسنگها تا رشت فاصله داشت که مورد حمله دسته‌ای از مجاهدین که به استقبال او شتافته بودند گردید و پس از یک جنگ سختی که بیش از چند ساعت طول نکشید اردوی مذکور چنان شکست خورد و از هم پاشیده شد که دیگر اثری از آن دیده نشد.

می‌گویند علت عقب‌نشینی قشون قزوین هم اطلاع از شکست اردوی رشیدالعمالک بود.

پس از عقب‌نشینی قشون شاه به طرف قزوین، سران ملیون بعد از مشورت طولانی مصلحت در آن دانستند که پیش از این در رشت توقف نکرده و از حال دفاعی که خطر محاصره شدن را در بر داشت بیرون آمده رهسپار تهران گردید و به کاری که برای آن قیام کرده بودند خاتمه بدهند.

این تصمیم رؤسای انقلابیون از روی عقل و مصلحت بود زیرا اگر در رشت می‌ماندند طولی نمی‌کشید که قشون روس وارد می‌شد و رشت هم دچار سرنوشت تبریز می‌گردید و همه چیز از دست می‌رفت، با اینکه از هر طرف و بهر وسیله روسها انقلابیون را تهدید کرده بودند که هرگاه به طرف تهران حرکت کنند بلادرنگ قشون روس وارد شده و آنها را تعقیب خواهد کرد و جمعی از ایرانیان متیم خارجه هم به رهبران انقلاب رشت تلگرافاً توصیه کرده بودند که از حرکت به طرف تهران خودداری کنند و روسها را بیش از این خشمگین ن سازند فرماندهان قشون انقلاب از نقشه خود صرف‌نظر نکردند و راه تهران را در پیش گرفتند.

اینک قشون انقلاب را در جاده رشت و قزوین در حال راه‌پیمایی و سفر جنگی می‌گذاریم و می‌رویم ببینیم در سایر شهرستانها چه می‌گذرد.

پیش از آنکه گیلان را ترک کنیم و به طرف تهران رهسپار شویم بر ذمه خود دانستیم که خدمات و جانفشانیهای یک پهلوان انقلاب را که در آن صحنه پهناور خدمات فناپذیر از خود به یادگار گذارده به رشته تحریر در آوریم.

پانف بلغاری

پانف یکی از اعضای حزب سوسیال دموکرات روسیه بود و چون مرد با اطلاع و دانشمندی بود و به اصول و تشکیلات احزاب انقلابی آشنا بود و سالها نمایندگی جراید آزاد روسیه را در شرق وسطی عهده‌دار بود همینکه نهضت مشروطه در ایران آغاز شد

به تهران مسافرت کرد و با سران آزادیخواه منجمله ملک المتکلمین و سیدجمال‌الدین و میرزا جهانگیرخان و تقی‌زاده و مساوات آشنا شد و آنها را از اوضاع داخلی روسیه و هوایی که آزادیخواهان آن دیار در سر داشتند آگاه نمود و رابط میان رهبران مشروطیت ایران و مجامع آزادیخواه روسیه گردید.

پس از آنکه مجلس به توپ بسته شد چندی در تهران بود و سپس به قفقاز رفت و برای کمک و هم‌صدا کردن حزب سوسیال‌دمکرات قفقاز با آزادیخواهان ایران تلاش بسیار نمود و در انقلاب گیلان شرکت کرد و در کمیسیون جنگ که در رشت با عضویت معزالسلطان از طرف گیلانیان، سیدعلی مرتضوی از طرف ملت آذربایجان و یفرم‌خان از طرف ارمنه و لیکوف از طرف مجاهدین قفقاز و صادق اف از طرف ایرانیان مشروطه‌خواه قفقاز برای نظم قشون و تشکیل دستجات و ترتیب حرکت به طرف تهران تشکیل شد انتخاب گردید و با فعالیت مشغول بکار شد و در اندک زمانی لیاقت و کاردانی او برای همه انقلابیون مبرهن و آشکار گردید.



یوسف صفای

یاقف اخبار و اطلاعات سودمندی که از تهران و سایر نقاط ایران و از مجامع آزادیخواه روسیه و سویس به دست می‌آورد در اختیار کمیته می‌گذاشت و آنها را به راهی که متکی به اطلاع اجتماعی و تجربه انقلابی بود رهبری می‌کرد.

ولی چون یاقف مردی اصولی بود و معتقد بود که اصول را نباید فدای وقایع و حوادث روز کرد و حدود انقلاب مقدس ملی را باید محفوظ نگاهداشت و دامن انقلاب را نباید با اعمالی که زائیده تربیت دوره استبداد است آلوده نمود از رفتار سیه‌دار اعظم و بعضی از زعمای مشروطه‌خواهان ناراضی و دلشک شد و چون فطرتاً

آزادبخواه و آزادمرد بود با صراحت از آنها خرده‌گیری می‌کرد و کارهایی را که با اصول انقلاب مقدس ملی سازش نداشت انتقاد می‌نمود.

در نتیجه میان پانف و سران انقلاب کدورت پیدا شد و همکاری میان آنها مشکل گردید چون رهبران انقلاب نمی‌خواستند پانف را که خدمات درختانی در راه آزادی ایران کرده بود از خود دور کنند و آزوده‌خاطر نمایند بر آن شدند که او را مأمور کنند به‌مازندران برود و نهضت مقدس را در آن سامان برپا نماید.

بعثت شکایاتی که پانف به کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات قفقاز از رفتار سپهدار و بعضی رؤسای انقلابیون کرده بود رسول‌زاده و چند نفر دیگر بسمت نمایندگانی از طرف کمیته مذکور به‌رشت آمدند و پس از شنیدن شکایات طرفین برای رفع اختلاف رفتن پانف به‌مازندران را تصویب نمودند.

داستان مسافرت پانف و هفت نفر همراهانش به‌مازندران و استرآباد نمونه زنده‌ای از شهامت و فداکاری و جرأت و جسارت مردان آزادیخواه آن زمان است که هر خواننده‌ای را دچار شگفتی نماید.

پانف به اتفاق صادق اف و میرزا محمدحسین زاده و چند نفر دیگر رهسپار بندر انزلی شدند و از آنجا از راه دریا به مشهد سررفتند ناگفته نماند که در بندر انزلی یک نفر فرانسوی به نام شارل به آنها ملحق گشت و مشروطه‌خواهان بندر به آنها وعده دادند که پس از ورود آنان به‌مازندران پنجاه نفر از مشروطه‌خواهان را بیاری آنها خواهند فرستاد ولی این وعده هیچوقت لباس عمل نپوشید و کجکی به آنان نشد.

بمحض آنکه وارد بندر مشهد شدند با آنکه بیش از هشت نفر نبودند بیرقهای سرخ که علامت انقلاب بود در دست گرفته و با فریاد زنده‌باد آزادی و زنده‌باد مشروطه در کوچه‌ها و نقاط پر جمعیت شهر بحرکت درآمدند و چون جماعتی گرد آنها جمع شدند صادق اف و سپس میرزا محمد حسین زاده روی بلندی رفته مردم را به طرفداری مشروطه و مخالفت با شاه پیدادگر دعوت نمودند و سپس راه بارفروش را پیش گرفتند و بعد از چند ساعت به آن شهر وارد شدند و بدون اندک درنگ رهسپار دارالحکومه گشتند و بنای شلیک را گذاردند. حکمران که دستانها از انقلابیون گیلان شنیده بود و هر روز منتظر بود که گروهی از انقلابیون وارد آن شهرستان بشوند و آنجا را تصرف نمایند تصور کرد که این چند نفر پیش قراول قشون انقلاب‌اند و بزودی قشون از عقب خواهد رسید از ترس از در دیگر یا کلیه مستخدمین فرار کرد و سرای حکومت در تصرف پانف و همراهانش قرار گرفت.

اینک هشت نفر تفنگ در دست و جان برکف در مقابل یک شهری که داری چهل هزار نفر نفوس، صدها خوانین مستبد و فنودال که هر یک چندصد نفر افراد مسلح گرد خود داشتند و یک ساخلو نظامی مرکب از صد نفر فزاق و چند عراده توپ

و چند صد نفر سرباز فرار گرفته بودند و مجبور به جنگ و زد و خورد بودند. قزاقها و سربازها بلادرنگ نقاط مرتفع اطراف سرای حکومت را گرفتند و چند مسلسل در برج و باروها قرار دادند و به جنگ پرداختند، این جنگ هولناک بدون تناسب دو ساعت طول کشید - یانف و همراهانش آنچه فشنگ داشتند بکار بردند و عده‌ای را مقتول و مجروح نمودند، سرانجام یک گلوله سینه و بازوی یانف را شکافت و از پشت او بیرون رفت و آن مرد شجاع نفس بر زمین شد، چند نفر از همراهانش به دفاع پرداختند و چند نفر دیگر به بستن زخم او همت گماشتند و پس از بستن زخم با اینکه حال یانف ناسازگار بود و بزحمت ممکن بود حرکت کند و بواسطه خون زیادی که از او رفته بود توانایی برای او نمانده بود چون روحیه او قوی بود و در مقابل شداید قادر به پایداری بود توانست رنج راهی که در پیش بود تحمل کند.

خوشبختانه شب نزدیک و هوا تاریک شده بود، بجاهدین برای آنکه فرصتی برای فرار بدست بیاورند و قشون مهاجم را بترسانند یک نارنجک دستی میان مهاجمین پرتاب کردند که چند نفر کشته و زخمی شدند و دیگران عقب نشینی کردند. رفقای یانف بسرعت او را بخته بند کرده روی قاطری بستند و حملگی سوار اسبهای حکمران که در طویله مجاور بود شدند و به طرف مشهد روانه گشتند. ورود مشهد بیریق سرخ در دست و تفتنگ بر دوش و فریاد زنده باد مشروطه برباب به طرف گمرک که بوسیله چهل نفر سرباز مسلح محافظت می شد روانه شدند و با شلیک دسته جمعی سربازها را مرعوب و پس از زد و خورد مختصری آنان را خلع سلاح نموده سپس به طرف تلگرافخانه رفته و آن نقطه حساس را بدون زد و خورد تصرف نمودند.

در آن زمان یکی از بزرگان روحانی آزادیخواه آقا شیخ محمدحسین استرآبادی که یکی از اجله علما و در تقوا و پاکدامنی و روح آزادمنشی و نوع دوستی باید در ردیف ملانکه آسمان جایش داد بیریق مشروطه خواهی را در استرآباد با وجود طبع استبدادی تراکمه و خوانین آن ناحیه بلند کرده بود و جمعی گردش جمع شده بودند و یک کانون آزادی طلبی در آن محیط ظلمانی بوجود آورده بود و از طلوع مشروطیت بوسیله تلگرافات و نطقها مجلس شورای ملی را تقویت می کرد و پیش از توپ بستن باجمعی از داوطلبان مصمم شده بود که بیاری مجلس به تهران برود.

یانف و همراهانش حاجی شیخ محمدحسین را می شناختند و شاید به امید او این سفر پرخطر را انتخاب نموده بودند، پس از تصرف مشهد سرنامه‌ای به حاجی شیخ محمد حسین نوشتند و او را از چگونگی امر آگاه ساختند، روحانی بزرگوار آنان را دعوت کرد که به استرآباد بروند و از ملاقات یکدیگر برخوردار شوند، یانف با سه نفر رفقای

رهسپار استرآباد شد و چهار نفر دیگر در مشهدسرا باقی ماندند، هزارها مردم استرآباد با بیرقهای سرخ فریاد زنده باد مشروطه و سرده باد محمدعلیشاه، یانف و همراهانش را استقبال کردند و آنها را با تجلیل تمام وارد شهر نمودند پس از چند روز استراحت به تشکیل انجمن شهر پرداختند و سروسوورتی به کارها دادند و یک گارد مسلح تربیت نمودند و خود را برای مسافرت به مازندران و اشغال آن ایالت حاصلخیز و برپا کردن درفش مشروطه و آزادی در آن سرزمین آماده نمودند.

متأسفانه در همان ایام خبر رسید که چند نفر ترکمن مسلح بیاری محمدعلیشاه برخاسته و خیال هجوم و غارت شهر استرآباد را دارند این خبر موجب وحشت انداخت و در راه چارهجویی برآمدند حاجی شیخ محمدحسین اظهار داشت که یکی از سران ترکمن مرد بافهم و عاقلی است و اگر با مشروطه همراهی کند ما از دیگران گزندی نخواهیم دید و کاری از پیش نخواهند برد.

یانف داوطلب شد که با لباس ترکمنی این خطبیت ملی را انجام بدهد و یک تبه به ایل ترکمن برود و رئیس مذکور را که گویا نامش محمدشاد بود ملاقات کند و آنچه در قوه دارد برای جلب او به طرف مشروطه خواهان بکار ببرد. ولی دیری نگذشت که هزارها ترکمن به شهر استرآباد حمله بردند و شهر را تصرف کردند و هزارها خانه و دکان را غارت کردند و آزادبخوانان از ترس جان در قنصلخانه روس پناهنده شدند.

یانف هم بعد از تحمل مشقت و مخاطرات بسیار کاری از پیش نبرد و بناچار بازحمت زیاد از آن مهلکه خود را خلاص کرد و به طرف عشق آباد گریخت ولی این مرد آزادیخواه بعد از آنهمه زحمت و گلوله خوردن دوباره به اردوی انقلابیون در قزوین ملحق شد و تا فتح تهران و برقراری مشروطیت در ایران برپای نشست و پس از برقراری مشروطه بطوری که در مجلدات بعد خواهیم دید مقالات مفصل از مظالم روسها در ایران در روسیه و کشورهای آزاد منتشر نمود و نیز یک سلسله مدارک تاریخی در اختیار مورخین گذارد که ما بعضی از آنها را در مجلدات پیش به نظر خوانندگان رسانیدیم و مابقی را هم در موقع خود درج خواهیم کرد.

سردار اسعد

پیش از آنکه شروع به نگارش قیام بختیاری و نهضت مردم اصفهان بنمایم مناسب بنده ضروری یافتیم که قهرمان آن داستان را به خوانندگان این تاریخ بشتانم و شمه ای بطور اختصار از حالات روحی و اخلاقی آن آزادبرد بنویسم.

کسانی که از نعمت آزادی برخوردارند و در پناه قانون و عدالت زندگی می کنند و دوره استبداد را ندیده اند قادر به فهم و درک و احساس آنچه را که ما راجع به مظالم استبداد می نویسیم نیستند و آن حقایق چون افسانه ای به نظر آنها جلوه می کند تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

حاجی علیقلی خان سردار اسعد از مردانی بود که هم زهر استبداد را چشیده بود و هم نسیم آزادی مشام روحش را معطر ساخته بود او سالها با عفریت ظلم و بیدادگری دست بگریبان و در زیر پنجه بیرحم استبداد زجر کشیده بود و زمانی در کشورهای آزاد زیسته و تجلیات آزادی روح پاکش را تسخیر نموده بود.

پس از آنکه ظل السلطان نامردانه حسینقلی خان پدر سردار اسعد را با فجیع ترین وضعی کشت و اسفندیار خان برادر بزرگش را مدت نه سال با غل و زنجیر در حبس نگاهداشت و آن خانواده را از هستی ساقط کرد سردار اسعد هم زمانی با برادر در حبس بود و بی رحمی و فجایعی از مأمورین دستگاه استبداد دید که هر وقت آن ادوار تاریک را بیخاطر می آورد یا نقل می کرد حالش منقلب می شد.

سردار اسعد در نیک فطرتی و نیکو کاری معروف بود، چنانچه وقتی به دلیل السلطان قاتل پدر خود دست یافت بدون آنکه فکر انتقام در خاطرش خطور کند او را آزاد کرد. سردار اسعد نقل می کرد که از ثروت دنیا سه اسب نامی برای خانواده ما باقی مانده بود ظل السلطان اسبها را از ما خواست و من بناچار اسبها را به او تقدیم کردم و او در مقابل این شعر را خواند.

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته کی می کند آستی
من پدر شما را کشتم و شما همیشه کینه سرا در دل دارید و اگر روزی قدرت پیدا

کنید انتقام خون پدر را از من خواهید کشید ولی من به شما فرصت این کار را نخواهم داد و شما را به روزی خواهم نشانید که قادر به بلند شدن و انتقام کشیدن نباشید.
سردار اسعد برای رهایی از ظلم نعل السلطان به میرزا علی اصغر خان اتابک پناه برد و به تهران آمد و تا زمانی که نعل السلطان اقتدار داشت اتابک از فرزندان حسینقلی خان حمایت می کرد.



مرحوم سردار اسعد

بهمن جهت سردار اسعد تا آخر عمر نسبت به اتابک حق شناس بود و نسبت به فرزندان و بستگان او مهربانی می کرد، روح آزادمندی و صدقاتی که سردار اسعد از استبداد دیده بود سبب شد که در تهران بطوری که در کتاب دوم این تاریخ نگاشتم در مجامع احرار راه یابد و با سران آزادخواهان سر و سری پیدا کند و در نهضت

مشروطیت با آنها هم همدا شود پس از طلوع مشروطیت دیری نگذشت که سردار اسعد راه اروپا را پیش گرفت و در پایتخت کشور فرانسه که در آن زمان مهد آزادی و تمدن و مرکز افکار نوین بود رحل اقامت افکند و در اندک زمانی مجذوب تجلیات و ترقیات آن محیط علم و آزادی گردید.

چون زهر تلخ استبداد را چشیده بود یگانه آرزویی که در دل داشت این بود که روزی ملت ستمدیده ایران از قید ظلم و استبداد رهایی یابد و از نعمت آزادی و عدالت برخوردار شود.

پس از آنکه محمدعلیشاه بنای دشمنی را با مشروطه خواهان گذارد و اهریمن استبداد بر آزادی حیره شد و چند نفر از خوانین بختیاری از آنجمله یکی از برادران و پسر عموها پیش در خدمت شاه ستمگر در آمدند، بناچار راه مهاجرت را پیش گرفت و رهسپار اروپا گشت. سردار اسعد در باریس با مشروطه خواهان مهاجر همصدا شد و در مجمعی که از احرار مهاجر تشکیل یافته بود شرکت داشت و پس از مطالعه و دقت تصمیم گرفت که به ایران برگردد و برای نجات ملت ایران از جنگ بیدادگران قیام نماید. پروفیسور براون می نویسد سردار اسعد پیش از اینکه به طرف ایران حرکت کند به لندن آمد و کفیل وزارت خارجه انگلیس را ملاقات کرد و درخواست نمود که دولت انگلیس از مداخله در امور داخلی ایران خودداری کند و ملت ستمدیده ایران را به حال خود بگذارد تا خود حسابش را با شاه ستمگر تصفیه کند. وزارت خارجه با این تقاضای سردار اسعد نظر مساعد نشان داد و او را تاحدی مطمئن کرد.

ایرانیان مهاجر متیم اروپا سردار اسعد را تشویق به رفتن ایران و قیام بر مخالفت محمدعلیشاه می نمودند و حتی چند نفر از آنها بنجمله شکراللهخان معتمدخاقان که بعداً لقب قوام الدوله یافت با اتفاق سردار اسعد به ایران مراجعت و به اصفهان رفت و در سفر جنگی از اصفهان به تهران با او همراه بود.

ناگفته نماند سالهایی که سردار اسعد در تهران بود با رتبه سرتیپی ریاست سواران بختیاری پای رکاب را عهده دار بود و هر وقت شاه سوار می شد این عده به قول آن زمان از ملتزمین رکاب بودند و با شاه سوار می شدند و نیز پنجاه نفر سوار بختیاری حفاظت اتابک را عهده دار بودند و در موقع حرکت کالسکه او را احاطه می کردند.

پیش از طلوع مشروطیت سردار اسعد در میان خوانین و رؤسای ایلات ایران یگانه نسی بود که دبستانی به سبک جدید در بختیاری تأسیس نمود و شیخ علی تازی را با چند نفر معلم از تهران استخدام کرد و به بختیاری برد و مردم را تشویق کرد که اطفال خود را برای تحصیل به دبستان نوییان وارد کنند و نیز پس از ظهور مشروطیت عده ای از خانواده های بختیاری را که فارغ التحصل همان دبستان بودند برای تکمیل

تحصیلات به اروپا فرستاد.

سردار اسعد پس از آنکه تصمیم به حرکت به طرف ایران گرفت چند نامه برای صمصام السلطنه برادر بزرگتر خود نوشت و از نیت خود او را آگاه کرد و او را برای قیام در راه ملت تشویق نمود و نیز نامه‌هایی به برادران دیگر و عموزاده‌ها که در تهران بودند و با عده‌ای سوار بختیاری چنانچه خواهیم دید خدمتگزاری محمدعلیشاه را پذیرفته بودند نگاشت و به آنها توصیه کرد که از اختلاف میان خانواده پرهیز کنند و راهی پیش نگیرند که جنگ خانوادگی در میان بختیاری پیش بیاید.

سپس با اتفاق برادرش امیرمجاهد و معتمد خاقان و چند نفر از مجاهدین مشروطه خواه از طریق دریا رهسپار ایران گشت و به خوزستان وارد گردید.

علت رفتن سردار اسعد به خوزستان این بود که در آن زمان شیخ خزعل فرمانفرمای مطلق خوزستان بود و قلمرو حکمفرماییش با خاک بختیاری همسایه و هم سرحد بود و چون شیخ مذکور نسبت به محمدعلیشاه راه اطاعت پیش گرفته بود و ممکن بود در صورتی که ایل بختیاری بر ضد شاه مشید وارد جنگ بشود شیخ خزعل به خاک بختیاری هجوم ببرد و موجب مزاحمت آنان گردد.

پس از ورود به خوزستان و ملاقات با شیخ خزعل سردار اسعد اطمینان پیدا کرد که شیخ بیطرفی اختیار خواهد کرد و مزاحم نقشه او نخواهد شد با اطمینان کامل راه بختیاری را پیش گرفت و بطوری که خواهیم دید به تجهیز تشون پرداخت و بعد از اطلاع از وضعیت دربار و هم پیمان شدن با سپهدار که ریاست انقلابیون رشت را عهده دار بود رهسپار تهران گشت.

طرفداری ایل بختیاری از مشروطیت و قیام آنها بر ضد دستگاه استبدادی یکی از مهمترین عواملی است که در تقدیرات آزادی ملت ایران تأثیر بسزایی داشت و هرگاه بختیارها به یاری مشروطه‌خواهان بر نمی‌خواستند ظن قوی می‌رود که به آن زودبها ملت ایران از جنگال استبداد رهایی پیدا نمی‌کرد بهمین جهت قیام یک قومی که کمترین آشنایی با افکار جدید نداشتند و بوی آزادی و مشروطه به مشام آنها نرسیده بود و اکثر خوانین منتقد آنها با دربار استبدادی سازش داشته و از اوامر دولت استبدادی اطاعت می‌کردند در خور مطالعه و تحقیق است.

قیام بختیاری

اگر ملت تبریز و مردم گیلان بر ضد محمدعلیشاه قیام کردند در میان آنها مردانی یافت می‌شد که مؤمن به حکومت ملی و آزادی بودند و سالها تخم آزادیخواهی و افکار نوین را در دل بعضی از مردمان آن سامان کاشته بودند و جماعتی را برای یک نهضت ملی آماده کرده بودند.

ولی در ایل بختیاری بجز سردار اسعد که او هم کمترین تماس فکری و تبلیغاتی با افراد و خوانین ایل نداشت و قسمت مهم عمر خود را در تهران و اروپا می‌گذرانید فرد دیگری آشنایی به اصول حکومت ملی و سبانی آزادبخواهی نداشت و روحشان از فلسفه نوین فرسنگها دور بود.

اینستکه برای روشن کردن فلسفه قیام ایل بختیاری به طرفداری از مشروطه ناچاریم عوامل و علل و موجباتی که سبب قیام آنان شد روشن نماییم و حد نظر و مد بصر خود را از ظاهر وقایع و صورت حوادث تجاوز داده و به حقایق راه یابیم.

پایه حکومت استبدادی سلاطین قاجاریه در روی تولید نفاق و دو دستی در میان ایلات و عشایر کشور استوار بود مخصوصاً چون ایل بختیاری یکی از سلحشورترین ایلات ایران بود و قادر بود در موقع لزوم چندین هزار نفر سوار جنگجو تجهیز کند از دیر زمانی ناصرالدین‌شاه از وضعیت آن ایل نگران بود و عاقبت در نتیجه کشتن حسینقلیخان ایلخانی موفق شد فرزندان حاجی ایلخانی را بر ضد فرزندان ایلخانی که با هم عموزاده بودند برانگیزد و آنها را تقویت کند و زمام امور ایل را به دست آنها واگذار کند.

در مقابل میرزا علی‌اصغر خان اتابک در دوره صدارتش از فرزندان ایلخانی مخصوصاً از سردار اسعد پشتیبانی می‌کرد و نمی‌گذارد پسر عموها تسلط کامل در ایل پیدا کنند و حکومت ایل را میان دو خانواده تقسیم کرده بود به این نحو که ایلخانی را از یک خانواده و ایل بگی را از خانواده دیگر انتخاب می‌کرد و بظاهر یکنوع تعادل و میانه روی در ایل ایجاد کرده بود.

بعد از عزل اتابک میدان تاخت و تاز برای فرزندان حاجی ایلخانی باز شد و امیر مفخم که پسر بزرگ و رئیس خانواده بود بوسیله امیر بهادر خود را به محمدعلی‌شاه که در آن زمان ولیعهد بود نزدیک کرد و طوق پندگی و خدمتگذاری او را برگردن نهاد و پس از فوت مظفرالدین‌شاه و رسیدن محمدعلی‌شاه به سلطنت امیر مفخم موفق شد ریاست مطلقه در ایل پیدا کند و عموزاده‌های خود را در مضیقه قرار بدهد و برای کامیابی کامل یکی دو نفر از فرزندان ایلخانی را با خود هم‌قسم کرد و به اطاعت و سازش با محمدعلی‌شاه وادار نمود.

نمود فوق‌العاده امیر مفخم و سردار جنگ در دستگاه شاه سستید فرزندان حسینقلی - خان را نگران نمود و آنها را به طرف ملت و مشروطه خواهان کشانید. اینک شرح داستان را که از نظر پی‌بردن به حقایق اهمیت بسیار دارد از کتاب تاریخ بختیاری نگارش حاجی خسروخان سردار ظفر به نظر خوانندگان این تاریخ می‌رسانیم.

ما هنوز در بیلاق بودیم که خبر توپ بستن مجلس به ما رسید و پس از چند روز مرادعلیخان میرنجه به بختیاری آمد و دستخط محمدعلیشاه را که در آن عده‌ای از سواران بختیاری را به مرکز احضار کرده بود به ما ابلاغ کرد، امیرمفتح که مورد نظر محمدعلیشاه بود به من گفت مصمم هستم به تهران بروم در صورتی که شما هم مایل باشید با تفاق برویم، من با اینکه محمدعلیشاه را از شعر و یزید بدتر می‌دانستم بواسطه وضعیت داخلی خودمان تقاضای امیرمفتح را قبول کردم و با تفاق با چهار صد سوار به طرف تهران حرکت کردیم.

اگرچه من به امیرمفتح اطمینان نداشتیم ولی سردار جنگ به من قول داد که او دیگر راه نفاق پیش نخواهد گرفت و رفتاری که سال گذشته یاسر دار اسعد نمود یا ما نخواهد کرد. این بود که برای اطمینان یک معاهده محرمانه با حضور سردار جنگ میان من و امیرمفتح بسته شد.

در این معاهده قید کرده بودیم که آنچه منافع به دست بیاید میان خود قسمت کنیم ولی هرگاه شاه امتیازاتی به امیرمفتح بدهد آن امتیاز چون قابل تقسیم نیست مخصوص خود او باشد.

ما را با احترام وارد تهران کردند و به پادشاه بردند دم درب اندرون به حضور شاه شرف شدیم و امیرمفتح و من پای شاه را بوسیدیم، شاه به ما مهربانی زیادی کرد و در همان جا چادر مخصوص برای ما برپا کردند و محلی برای سوارهایی که همراه داشتیم معین نمودند.

پس از چند روز امیر بهادر جنگ از طرف شاه به ما ابلاغ کرد که برای سرکوبی میلیون تبریز و ستارخان باید به تبریز برویم ما هم اطاعت کردیم و سوارهای بختیاری بریاست چهار نفر از خوانین سردار جنگ صارم الملک سردار معظم و عبداللهخان سر امیر مفتح رهسپار آذربایجان شدند و دستور داشتند که در تحت او امر عین الدوله انجام وظیفه نماید.

چند روز بعد از طرف شاه ریاست فوج فریدن و فوج چهار محال به امیرمفتح و من واگذار شد و چهار هزار توبان هم تقدیمی از ما گرفتند.

بدبخانه در آن روزها بواسطه دشمنی و اختلافی که میان برادران و عموزاده‌ها بود آنچه شاه می‌خواست ما اطاعت می‌کردیم و آنچه می‌گفت بدون ملاحظه خسارت انجام می‌دادیم.

چون قشون عین الدوله در تبریز از میلیون شکست خورده بود شاه به من امر کرد که چاباری به بختیاری بروم و هزار سوار جمع آوری نموده به تهران اعزام دارم من هم چهل و هشت ساعته خود را به اصفهان رسانیدم، امیرمفتح و سردار اشجع هم بعد از من حرکت کردند اقبال الدوله کاشی حاکم اصفهان بود پس از چند روز رفع خستگی

به‌بختیاری رفتیم و با عجله سیصد و پنجاه سوار فراهم کرده با چند نفر از خوانین و خان زاده‌ها روانه تهران کردم و خود من هم با کالسکه روانه تهران شدم در همان وقت عده‌ای از سواران سنجایی، که شاه احضار کرده بود تحت ریاست پسر شیرخان وارد تهران شدند.

بعد از چند روز سواران بختیاری بر ریاست پسر و دوسه نفر خوانین رهسپار تبریز شدند.

مصمص السلطنه که اینلختیاری بود بنای ناسازگاری را با سردار محتشم و سردار بهادر گذارده بود من هم از مصمص السلطنه دلتنگ و ناراضی بودم و از شاه و امیر بهادر عزل او را تقاضا کردم و با زحمت بسیار فرمان انفصال او را گرفتم، چون سواران بختیاری در آذربایجان با جرات و شجاعت جنگ کرده بودند و شاه کمال رضایت را از آنها داشت تصمیم گرفته شد که من و امیر فتح میرزا برای تقویت اردوی عین الدوله به تبریز برویم ولی در همان موقع خبر شورش اصفهان بر ضد اقبال الدوله رسید و اوضاع را دگرگون ساخت.

عوامل دیگری هم موجب تمایل ایل بختیاری به مشروطیت شد که ذکر آن از نظر تاریخ در خور اهمیت است.

یکی از آن عوامل نفوذ حاجی آقا نورالله قائد مشروطه خواهان اصفهان بود در میان خوانین و معارف ایل بختیاری این روحانی آزادمش با واسطه صفات حسنه و مقام علمی و ثروت بسیار و بی‌طمعی و احترام زیادی که در میان مردم پیدا کرده بود خوانین بختیاری به او احترام می‌گذارند و با او رابطه آمد و شد بسیار داشته و همین رابطه و آمد و شدها سبب شد که حاجی آقا نورالله جمعی از آنها را به طرفداری مشروطه متمایل نماید.

عامل دیگر این بود که مردم ایلات و عشایر ایران که دائماً با تفتنگ و جنگ سر و کار دارند پهلوانان و قهرمانان را می‌پرستند و داستان پهلوانان باستان نقل مجلس و محفل آنهاست.

چنانچه کتاب شاهنامه فردوسی مثل بکه کتاب آسمانی در میان ایلات ایران احترام دارد و پهلوانان باستانی یا داستانی چون رستم و اسفندیار را ستایش می‌کنند و آنان را چون یونانیان نیمه‌خدایی دانند، سواران بختیاری که به تبریز رفته بودند و مکرر با مجاهدین مشروطه خواه و تشون سارخان دست و پنجه نرم کرده بودند در نامدهایی که برای اقوام و بستگان خود می‌نوشتند شجاعت و شجاعت و کاردانی و فداکاری سارخان را تمجید می‌کردند و از پهلوانی او الهام‌دهی نوشتند، شهرت

جهانی ستارخان از یکطرف و افسانه سراییهایی که در اطراف او می شد دل پهلوان
پرست ایلات ایران مخصوصاً افراد ایل بختیاری را مجذوب کرد و آنها را تاحدی
ستارپرست نمود.

انقلاب اصفهان

همینکه ستاره مشروطه در افق تهران طلوع کرد مردم اصفهان هم در ردیف کسانی بودند که در درجه اول ندای آزادی را لیک گفتند و جامعه مشروطه‌طلبی در بر و انجمنها تأسیس کردند و کنفرانسها و میتینگها برای ترویج افکار نوین برپا نمودند. چون مجلس و مشروطیت را در خطر دیدند به تشکیل قشون پرداخته و همه روزه چندین هزار نفر در میدان شاه اصفهان تفرنگ در دست مشق می کردند همینکه محمد علیشاه بنای کج رفتاری را با مجلس و مشروطه خواهان گذارد و دشمنی او با حکومت ملی مسلم شد مردم اصفهان پیش از سایر شهرستانهای ایران تعصب نسبت به مشروطه از خود نشان دادند و حتی تندی و شدت را بجای رسانیدند که در صدها تلگراف که به مجلس و زعمای ملت مخایره کردند عزل محمدعلیشاه خائن را علناً خواستار شدند و چون شهرت پیدا کرد که شاه خیال جنگ با مجلس را دارد اهالی اصفهان اعلام کردند که پنجاه هزار نفر سرباز ملی مسلح جان در کف برای یاری مجلس حاضر و به طرف تهران حرکت خواهد کرد، این لاف و گزاف مردم اصفهان طوری سر و صدا کرد که محمدعلیشاه هم در اشتباه افتاد و برای آنکه از سایر شهرستانها یاری مجلس نیابد چند روز پیش از توب بستن مجلس سیم تلگراف میان تهران و شهرستانها را قطع کرد. بهمان نشانی وقتی که جنگ میان مجلس و شاه در گرفت آن پنجاه هزار نفر اصفهانی فدایی مشروطه یاری مجلس نیامدند حتی پنج نفر از آن پنجاه هزار نفر هم در تهران دیده نشدند.

بعد از آنکه استبداد بر آزادی چیره شد و محمدعلیشاه در روی تخت استبداد مستقر گردید تمام سر و صداها یکدفعه در اصفهان بطوری خاموش شد که گویی آنهمه رجزخوانی و لاف مشروطه‌طلبی و آزادیخواهی آنان جز خواب و خیالی بیش نبود. چند ماهی اصفهان در سکوت سرگ آسایی فرو رفته بود ولی اخبار قیام مردم تبریز و فتوحاتی که نصیب آزادیخواهان آن دیار شده بود و شهرت قیام سارخان دوباره

سر و صدایی در میان مردم اصفهان برپا کرد و حاجی آقا نورالله که مدتی در خارج شهر متزوی شده بود به شهر بازگشت و مردم را به قیام برضد دولت استبدادی دعوت نمود و بطوری که در مجلدات سابق این تاریخ نگاشته مردم اصفهان در تحت قیادت آن روحانی آزادمش دست به تعطیل عمومی و بستن بازارها و اجتماع در مساجد زدند و هر دفعه با هجوم قشون دولتی مواجه گشتند و چند دفعه بازارها غارت شد و مردم بسیاری مجروح و محبوس گشتند.

اقبال الدوله حاکم اصفهان که مرد شقی و شدیدالعمل و طماعی بود از فرصت استفاده کرده و به اخاذی پرداخت و کسانی را که ثروتمند بودند به گناه مشروطه طلبی در سیاه چالها انداخت و در اندک زمانی بیش از مالیات چند ساله اصفهان از مردم بول گرفت.

حاجی آقا نورالله چون مردم اصفهان را که اکثر اصناف و پیشه ور بودند قادر برای مبارزه و مغلوب کردن دستگاه دولت نیافت در خفا با مصمصام السلطنه و ضرغام السلطنه که از خوانین متنفذ بختیاری بودند و باطناً از محمدعلی شاه و خوانین بختیاری مطیع دربار استبداد ناراضی بودند و از افکار سردار اسعد بیروی می کردند عهد و هم پیمان شد و آنها را به اصفهان دعوت کرد که با هم ملتی مردم اصفهان دولتیه را متکوب و شهر را تصرف نمایند و در قش مشروطه را به اهتزاز در آورند.

همینکه مردم اصفهان اطمینان پیدا کردند که هرگاه برضد دولت استبدادی قیام کنند بختیاریها بیاری آنها خواهند شتافت در روز چهارم ذیحجه بواسطه بد رفتاری چند نفر سرپاز ملایری با کسبه بازار به طرف سرپازها هجوم بردند و آنها را مجروح کردند و سپس بازارها را بسته بهیأت اجتماع به مسجد شاه رفتند و کسانی که اسلحه داشتند نقاط مرتفع شهر را سنگر نمودند و بنای تیراندازی را به طرف بناهایی که در تصرف دولتیه بود گذاردند و در نتیجه جنگ میان قشون دولتی که در حدود چند هزار نفر بود و مردم شهر اصفهان آغاز گردید.

(ناگفته نماند که چون ارگ دولتی اصفهان از عمارات دوره صفویه است و همه دارای دیوارهای آجری مرتفع و برج و بارو هستند دست یافتن به ارگ کار مشکلی بود) مجاهدین ملی مناره های مسجد شاه و نقاطی که مسلط به ارگ دولتی بود اشغال کردند و به جنگ پرداختند.

اینک شرح آن داستان را بطوری که چند نفر از رؤسای ملیون که در جنگ شرکت داشتند و شاهد و ناظر وقایع بودند نگاشته اند عیناً در اینجا نقل می کنیم.

فتح اصفهان

اقبال الدوله و نایب الحکومه با جمع آوری اردوی زیاد در اصفهان علاوه بر فوج جلالی و غلامان فتحیه و توپچی که در اصفهان بودند یک فوج سرباز ملایری و سیلاخوری و هشتصد نفر از ایل اصانلو را نیز به اصفهان خواسته بودند بطوری که در آن موقع در مقر حکمرانی مشارالیه دو فوج سرباز و یک هزار و پانصد نفر قزاق و غلامان فتحیه موجود بود و با این قوا از هرگونه فشار و تعدی نسبت به اهالی فروگذار نمی کرد، اهالی در مقابل این ستمکاری پستوه آمده و علم طغیان برافراشته و با توسل به علمای وقت مخصوصاً مرحوم حاجی آقا نورالله که از اجله علما و یکی از سیاستون و آزادیخواهان بود قدم برداشته علم و با تشکیل انجمنهای محلی به مبارزه پرداختند و بر ضد استبداد قیام نمودند و هر روز از محلات اصفهان و دهات اطراف دسته دسته یا نظم و ترتیب مردم به طرف مسجد شاه که مرکز ملیون بود رومی آوردند و دسته دسته صدای آزادی و مشروطه طلبی میان مردم طنین انداز شد و هر روز به طرفداران آزادی افزوده می شد تا آنکه در اول ماه ذیحجه ۱۳۲۶ یکی بازار بسته شد و تعطیل عمومی اعلام گردید، اقبال الدوله همه بهر طریقی که ممکن بود برای خاموش کردن قیام ملی اقدام کرد ولی به نتیجه نرسید.

برودی دسته هایی بنام فدایی تشکیل یافت و با علم و بیرق رهسپار مسجد شاه می شدند و در آنجا سکنی می کردند، حاجی آقا نورالله هم هر روز به سبز رفته و مردم را بدستخافت یا استبداد و طرفداری از آزادی و مشروطیت دعوت می نمود، ناگفته نماند که در همان ایام حاجی علیقلیخان سردار اسعد وارد اصفهان شد و پس از ملاقات با حاجی آقا نورالله رهسپار بختیاری گردید.

چون خبر به مردم اصفهان رسید که عنقریب عده زیادی از چهار محال بیاری مردم اصفهان برای از میان برداشتن حاکم ظالم به اصفهان خواهند آمد مردم پیش از پیش امیدوار شدند و استقامت بیشتر از خود نشان دادند، اقبال الدوله کلیه توانی که در اختیار داشت در ارگ دولتی، سربازخانه ها، طالار طویل و عالی قاپو تمرکز داد و برج و باروی اطراف را بوسیله تونهای کوهستانی مستحکم نمود.

روز ۷ ذیحجه اهالی بیادآباد در مسجد سید جمع شدند و با اتفاق ملاذ الاسلام به طرف مسجد شاه حرکت کردند، انوار بیادآباد هم که مردمی سلحشور بودند یکمک اهالی بیادآباد قیام کردند و راه مسجد شاه را پیش گرفته به ملیون ملحق شدند، علیقلیخان و نایب محمد که ریاست این دسته را عهده دار بودند با رحمت زیاد تفنگ و فشنگ تهیه نموده و عده مذکور را مسلح و برای جنگ آماده نمودند.

پس از ورود این دسته به مسجد شاه اهالی لبنان هم که در تحت ریاست حاجی آقا محمد شیروانی مجتمع شده بودند به سوق قبلی مسجد شاه ملحق شدند.

در نتیجه لبنانها و بیدآبادیها دسته مجاهد مسلح را تشکیل داده و خود را برای مبارزه با حکومت استبدادی آماده نمودند مجاهدین مسلح نقاط مرتفع مسجد شاه را سنگر کردند.

اقبال الدوله هرچه کوشش کرد که آن جمعیت را با تهدید و تطمع متفرق کند موفق نشد و آنها جواب دادند که تا آخرین سرحد امکان برای آزادی و اعاده مشروطیت فداکاری خواهیم کرد و تا مجلس شورای ملی مفتوح نشود دست از مقاومت نخواهیم کشید، در همان شب خبر رسید که ضرغام السلطنه بختیاری با عده‌ای سوار بختیاری رهنبار اصفهان شده و به دستجردخوار رسیده و مصمم است که در نیمه شب وارد اصفهان بشود ولی چون به مجاهدین خبر رسید که اقبال الدوله عده‌ای قزاق و سرباز مسلح به خارج شهر فرستاده و راهها را گرفته و سنگربندی کرده‌اند تا از ورود بختیارها به شهر جلوگیری کنند حاجی آقا نورالله پس از مشورت با سران مجاهدین صلاح دانستند که چند نفر سوار بریاست حاجی آقا محمد و پسر خانعلی خان به دستجرد رفته ضرغام السلطنه و همراهانش را به طرف اصفهان راهنمایی کنند.

مجاهدینی که در مسجد شاه بودند تا صبح پشت بامها را بوسیله قطعات سنگ و خاک سنگربندی کردند و در پشت سنگرها جای گرفتند، در حدود یکساعت از آفتاب برآمده صدای شیپور از عمارت طالار طویله بلند شد و توپهایی که در برج و باروها جای داده بودند بنای آتش فشانی را گذارد و مسجد شاه را زیر آتش و گلوله توپ گرفتند و جماعتی سرباز و قزاق تفنگ بدست از در عالی قاپو به میدان ریخته به طرف مسجد شاه حمله ور شدند، اقبال الدوله می‌خواست که قبل از آنکه سوارهای بختیاری وارد اصفهان بشوند مسجد شاه را محاصره کرده مجاهدین را متفرق نمایند در همان وقت فوج سیلا خوری از راه بازار مسگرها وارد میدان نقش جهان شد و به طرف مسجد شاه حمله برد مجاهدین درب مسجد را محکم بسته و از پشت بام بنای تیراندازی را گذاردند، چند گلوله توپ به ستاره مسجد شاه اصابت کرد و جمعی را که آن مناره را سنگر کرده بودند زخمی نمود.

ولی چون حمله سربازها با عدم موفقیت مواجه شد و تلفات زیادی به آنها وارد گردید بناچار عقب نشینی کرده و به طرف مسجد شیخ لطف‌الله رفتند و پشت بامهای مسجد شیخ را اشغال نموده بنای تیراندازی را به محصورین مسجد شاه گذاردند در آن وقت فوج جلالی به طرف بازارها حمله برده و بسیاری از دکاکین را غارت کردند و هر کس را که در راه خود یافتند مجروح و مضروب نمودند.

شلیک توپ از عالی قاپو، طالار طویله و عمارت توپخانه که فعلاً مدرسه سعدی است بعدی شدید بود که شهر را بلرزه درآورده بود و طوفان گرد و خاک و شلیک تفنگ و دود باروت فضای میدان نقش جهان را سیل به جهنم کرده بود، صدای شیون و فریاد

جنگجویان آتش معرکه را تیزتر می نمود و منظره کشتگان و مجروحین تلنگاه و شهدای روز عاشورا را به یاد می آورد.

در همان گیر و دار از طرف جنوب شرقی مسجد قشون بختیاری بسرکردگی ضرغام السلطنه و ابوالقاسم خان فرزندش وارد معرکه شدند و خود را به مسجد رسانیدند و بلادرنگ سواران بختیاری از اسبها پیاده شده براهنمایی سران مجاهدین نقاط مرتفع مسجد و میدان را اشغال نمودند و بنای تیراندازی را به طرف سربازهایی که فضای میدان را در اختیار داشتند گذاردند.

ابوالقاسم خان تویچی را که در سر در طالار طویله به تیراندازی مشغول بود نشانه کرده از پای درآوردند، در همان وقت عده ای از مجاهدین بسرکردگی خانعلی خان از راه پشت بام بازار به طرف مسجد شیخ لطف الله که در آن طرف قشون دولتی بود حمله بردند و با دادن تلفات سنگین ارتفاعات مسجد شیخ لطف الله را تصرف نمودند، از طرف دیگر دسته ای از مجاهدین و بختیاری به طرف عمارت نقاره خانه که محل مرتفع و مستحکم بود حمله برده و پس از زد و خورد شدیدی آن نقطه سهم را تصرف نمودند، با دست داشتن نقاره خانه و ارتفاعات مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله مشروطه خواهان به عمارات دولتی تسلط پیدا کردند و توانستند کسانی را که آن ابنیه را سنگربندی کرده و تیراندازی می کردند زیر آتش بگیرند.

طولی نکشید که از حمله قشون دولتی کاسته شد و حالت حمله و هجوم به دفاع مبدل گشت و پس از چند ساعت تیراندازی غفلتاً عده ای با بیرق سفید از در بازار مسگرها وارد میدان شاه شدند و دو نفر را با بیرق برای ستارکه نزد ضرغام السلطنه فرستادند، ضرغام السلطنه دستور داد مجاهدین تیراندازی نکنند.

غریب خان هسمت نمایندگی از طرف اقبال الدوله وارد مسجد شاه شد و به اطلاع حاجی آقانورالله و ضرغام السلطنه رسانید که اقبال الدوله به قنصلگری انگلیس پناه برده و سربازها هم تفنگ را کنار گذاشته و دست از جنگ کشیدند و دیگر تیراندازی و زد و خورد جز گذشته شدن عده ای بیگناه مورد ندارد.

طولی نکشید که ارگ دولتی به تصرف مشروطه خواهان درآمد و با اینکه قزاقها که عمارت طالار طویله را در تصرف داشتند و سنگرهای محکم در آنجا بنا کرده بودند چند ساعتی مقاومت و زد و خورد کردند ولی عاقبت مجبور به تسلیم شدند و در نتیجه تمام عمارات دولتی و سنگرها به دست مجاهدین افتاد و بیرق سه رنگ ملی در روی ارگ دولتی و عمارات عالی قاپو و طالار طویله به اهتزاز درآمد، بلافاصله اقداماتی برای امنیت شهر و جلوگیری از خونریزی و غارت بعمل آمد تا آنکه روز ۱۳ ذی حجه صمصام السلطنه با اتفاق جمعی از خوانین وارد اصفهان شدند.

برای تکمیل آنچه را که از انقلاب اصفهان نوشتم بهتر دانستم که نامه صمصام

السلطنه قائد انقلاب اصفهان را به ستارخان سردار ملی و پیشوای قیام تبریز در اینجا نقل کنیم.

برای همدردی با برادران غیور وطنپرست آذربایجانی درحالی
نامه صمصام السلطنه که ایل بختیاری به طرف قشلاق حرکت کرده‌اند با پانزده
به ستارخان تن از بنی اعمام و برادرزادگان و قریب سه هزار نفر سوار و
 تفنگچی با اهل و عیال وداع کرده با کمال عجله و شتاب
 به طرف اصفهان رهسپار شدیم بعد از ظهر نهم ذی‌حجه مقدمه العیاش وارد شدند. درحالی
 که از طرف قوای ایالت محال مرتفعه از عالی قاپو و توپخانه و غیره را سنگر نموده
 بودند و به طرف متخصصین مسجد شاه با توپ و تفنگ شلیک می‌نمودند و بفاصله کمی
 جمعی از مرد و زن صغیر و کبیر را هلاک و گلدسته مسجد شاه را که در نهایت استحکام
 بود بضرط گلوله توپ سوراخ کردند، همین قدر کوشیدند سوار بختیاری که به حمایت
 اهائی مظلوم می‌آمد سرراه بر آنها گرفته و به طرف آنها شلیک نمودند ولی سوارها اعتنا
 نکرده از طریق دیگر خود را به مسجدیان رسانیدند و فوراً مشغول دفاع شدند بمدد
 صاحب شریعت تویچانی که مشغول شلیک به طرف مسجد بودند کله‌شان هدف گلوله
 مدافعین گردید و از آن پس دیگر قدرت بر شلیک توپ نکردند و چون از این راه بیچاره
 شدند از طرف بازار که دست داشتند شروع به غارت دکان‌ها نمودند و قریب یک هزار
 باب دکان مسلمین را غارت کردند و بمجرد وصول این خبر ۱۲ نفر از تفنگچیان غیور
 بختیاری برای دفع یک فوج که مشغول غارت بودند داوطلب شدند بملاحظه اینکه
 این عده قلیل بکلی غریب و بلایت نداشتند تا خود را به آنها رسانیدند قریب یک کرور
 مال کسبه بیچاره به یغما رفتند بود که جمعی از سربازان اسیر و برخی فرار اختیار کردند
 و چون این خبر به سمع حاکم جابر رسید اول شب دهم ذی‌حجه با جمعی از خواصش به
 طرف قنسولخانه انگلیس گریختند روز عیداضحی نیز عده‌ای از سواران کارآزموده
 بختیاری به کمک متخصصین مسجد وارد شدند و تا عصر آن روز بیشتر از نصف سنگرهای
 میدان نقش جهان را از تصرف مستبدین خارج نمودند در تاریکی شب پیروان فسق و
 فجور بکلی خود را مغلوب و مقهور یافتند شبانه با تمام صاحب‌منصبانشان به طرف
 قنسولخانه انگلیس پناهنده شدند قریب ظهر یازدهم این خادم ملت با تمام بستگان
 و سوار و تفنگچی بعد از تصرف توپخانه و قورخانه و غیره در دارالحکومه استقرار یافتیم
 و بفاصله یکی دو روز با تأکیدات اکیده انجمن ولایتی را تشکیل داده که به تصویب
 انجمن اصلاح اسورات لازمه بشود.

صمصام السلطنه با اکرام و احترام بی‌نظیری که سابقه نداشت وارد اصفهان شد و همان

شب مردم شهر را آیین بستند و چراغان کردند و تمام علما و رجال و بزرگان و تجار مقدم مهمان تازه وارد را گرامی داشتند، سواکثر تقلید نجف اشرف ورود مصمصام السلطنه را تلگرافاً تبریک گفتند، انجمن ایالتی آذربایجان، ستارخان، سران ملیون، انجمن سعادت اسلامبول، مهاجرین ایرانی که در اروپا بود و بالاخره کلیه رجال برجسته مشروطه خواه تلگرافات تبریک به مصمصام السلطنه مخایره کردند و او را تهیبت گفتند و درخواست نمودند که برای رسیدن به مقصود نهایی از هرگونه کوشش و فداکاری مضایقه نکنند.



مصمصام السلطنه

اول ناری که مصمصام السلطنه انجام داد انتخاب و تشکیل انجمن ایالتی بود مردم با شادی در انتخابات شرکت کردند و اشخاص صالح و برانندهی را برای عضویت انجمن انتخاب نمودند.

همان روزی که اعلامیه محمدولی خان سپهدار در تهران منتشر شد و به دست درباریان رسید و همه را پریشان خاطر کرد خبر فتح اصفهان بدست شورشیان بختیاری و مشروطه-خواهان چون صاعقه بر سر محمدعلیشاه فرود آمد و او را بیش از پیش نگران کرد.

ولی چون شاه ستمگر و خیانت پیشه امیدوار بود که روسها از حمایت او دست نخواهند کشید و در صورت سخت شدن وضعیت قشونی که در سرحدات گیلان و آذربایجان متمرکز نموده اند وارد خاک ایران خواهند کرد و تخت و تاج او را از زوال حتمی نجات خواهند داد دست از عناد و لجاج در مقابل خواسته های ملت نکشید و بدون فوت وقت عبدالحسین میرزا فرمانفرما را حاکم اصفهان کرد و یک اردوی چهارهزار نفری با تجهیزات کامل و چند باطری توپ در اختیارش گذارد و به او امر داد باتفاق سردار ظفر و چهارصد نفر سوار بختیاری برای سرکوبی انقلابیون اصفهان رهسپار پایتخت صفویه شوند. فرمانفرما که مرد عاقلی بود و تجربه بسیار داشت و محمدعلیشاه را بخوبی می شناخت و مغز او را از عقل خالی می دانست و یقین داشت که طولی نخواهد کشید که تخت سلطنت او سرنگون خواهد شد از روی ترس و ناچاری آن مأموریت را بپذیرفت ولی خودش از تهران حرکت نکرد و سردار معتضد که یکی از دوستان مورد اعتمادش بود و به کاردانی و عقل او اعتماد داشت به سمت نایب الحکومه و ریاست اردوی اعزامی انتخاب نمود و باتفاق سردار ظفر که ریاست چهارصد نفر سوار بختیاری را داشت روانه اصفهان کرد.

سردار ظفر در بادداشتهایی که از خود بیادگار گذارده اینطور می نویسد شاه از شنیدن خبر انقلاب اصفهان فوق العاده متزلزل شد و دست و پای خودش را گم کرد و از فرستادن سن و سواران بختیاری به تبریز برای یاری عین الدوله منصرف شد و امیرنصیح و مرا احضار کرد و به قرآن کریم قسم داد که از اطاعت اوامر او سرپیچی نکند و در راه او فداکار باشیم، ما قسم یاد کردیم. اگر شاه حکومت اصفهان را به سن می داد سن برخلاف قسمی که خورده بودم رفتار نمی کردم و برخلاف تمام ملت ایران به اصفهان می رفتم صمصام السلطنه را شکست می دادم و حاجی آقا نورالله را حبس می کردم ولی چون شاه به سن اطمینان نداشت فرمانفرما را به سمت فرمانده قوا و حکمران اصفهان انتخاب کرد و به سن امر داد در تحت اوامر فرمانفرما با سواران بختیاری ایوان جمعی خودم به اصفهان بروم و صمصام السلطنه را از شهر بیرون کنم و آتش انقلاب را خاموش نمایم.

در این موقع خبرها و تلگرافاتی از سردار اسعد می رسید ولی به سن خبر نمی دادند

و من از قصد واقعی سردار اسعد بی خبر بودم.

باری یک اردو از افواج عراق و عده‌ای قزاق و سواران بختیاری تشکیل و سردار معتضد ریاست آنرا عهده‌دار گشت و پس از چند روز گفتگو و مشورت و تهیه مسافرت به طرف اصفهان حرکت کردیم، امیرمفتحم از من و برادرم امیر مجاهد ظنین شده بود و بهما اعتماد نداشت در صورتی که من قسم خورده بودم به‌شاه خیانت نکنم و تا آن تاریخ هم در قسم خود استوار بودم.

امیرمفتحم با همه زهد و تقوی مردم فریب است و می‌خواهد ریشه خانواده ما را برکند و دستخطی از شاه مجرمانه گرفته بود که تمام املاک فرزندان حسینقلیخان ایلخانی را تصرف نماید.

من این خبر را از تلگرافی که شهاب‌السلطنه کرده بود دریافتیم و فهمیدم که امیرمفتحم جز خرابی ما منظور دیگری ندارد.

امیرمفتحم یا ما وارد و به‌قم آمد و در آنجا یک دفعه دیگر به ما قسم داد و سپس به تهران مراجعت کرد.

در قم میان سواران بختیاری و فوج قزاق جنگ و زد و خوردی شد که در نتیجه یکتفرسریاز کشته شد و چند نفر مجروح شدند، امیرمفتحم به مقامات دولتی اینطور وانمود کرد که من محرک آن زد و خورد بوده‌ام. عاقبت من فهمیدم که نه به‌این شاه بیست فطرت و نه به‌امیرمفتحم فریب کار نمی‌توان اعتماد داشت.

من ناچار بودم از دو راه یکی را انتخاب کنم یا در قسمی که برای شاه خورده بودم پایدار و استوار باشم و بدبختی خانواده‌ام را فراهم کنم و یا قسم را زیر پا گذارده حفظ و حمایت خانواده را عهده‌دار گردم.

در همین موقع که من با قلب و عقل خود در جنگ و مشورت بودم فضل‌الله خان عطاءالملک که در شرکت لنج مقامی داشت مرا ملاقات کرد و تلگراف سردار اسعد را به من داد. مضمون تلگراف این بود، هیچ حرکتی نکنید تا من بیایم. با مصمصام السلطنه هم مدارا کنید.

مصمصام السلطنه دو نفر از بستگان خود و دو نفر از بستگان مرا نزد من فرستاده و پیغام داده بود که مردم اصفهان می‌گویند اگر اردوی دولتی وارد اصفهان بشود چون زن و بچه‌های ما طاقت و تحمل سختی و مصایب جنگ را ندارند بختیاریها را از اصفهان بیرون می‌کنیم، دیگر خود دانی.

من به فرستادگان گفتم به مصمصام السلطنه اطمینان بدهند که من میان شما و دولت را صلح خواهم داد و نمی‌گذارم جنگ درگیر بشود اگرچه من هنوز دو دل بودم و نتوانسته بودم تصمیمی بگیرم ولی همراهی با دولتیان را از روی عقل نمی‌دانستم، امیر

مفخم را که مورد اعتماد محمدعلیشاه بود و ما را بعین خود بازی می داد سردی بدخواه و حيله گرمی پنداشتم.

در همان روزها امیر مجاهد از طرف سردار اسعد به تهران وارد شد و شاه را ملاقات کرد و با خوانین بختیاری مخصوصاً با امیر مفخم گفتگو کرد و از طرف سردار اسعد به آنها نصیحت کرد که اختلافات داخلی را کنار بگذارند و بدست خود ایل و خانواده را تباہ نکنند ولی این اندرزها در امیر مفخم بی فایده بوده و او همچنان نقشه خود را تعقیب می کرد امیر مجاهد بزحمت توانست خود را از تهران به قم برساند و مرا ملاقات یکنند و نظریات و عقیده سردار اسعد را به من ابلاغ نماید.

من می توانستم از تمام هستی خودم صرف نظر کنم و از همه اقوام چشم پوشی نمایم ولی از برادر سردار اسعد نمی توانستم بگذرم و مخالفت با او احرام می دانستم، امیر مجاهد به اصفهان رفت و از طرف من به مصمص السلطنه اطمینان داد که نگرانی نداشته باشد و یقین بداند که من از این به بعد از طرفداران ملت و مشروطه خواهان هستم و حساب خودم را با دولتها تفریق کرده ام.

چون از این تاریخ به بعد خودم را از مشروطه خواهان می دانستم به سوارهای بختیاری که در این مسافرت طولانی تهران هسته شده بودند اندرز دادم که دسته دسته اردوی دولتی را ترک کرده به بختیاری بروند حتی بعضی از اتباع امیر مفخم را هم تشویق به رفتن بختیاری کردم و نیز با سیم کسایی که در جهت انگلیس بود به توسط انجمن سعادت اسلامبول به سالار مسعود و صارم السلطان فرزندانیه که در اردوی عین الدوله بودند تلگراف کردم که بفوریت از تبریز فرار کنند و به من ملحق شوند.

امیر مجاهد با عجله قم را ترک کرد و به اصفهان رفت و به مصمص السلطنه اطمینان داد که من و سوارانی که در اختیار دارم هرگز بر ضد مشروطه خواهان جنگ نخواهیم کرد، مصمص السلطنه از این پیش آمد بسیار خرسند شد و پیش از پیش در نظم شهر اصفهان و اطراف و تقویت مشروطه خواهان همت گماشت و از اینکه سردار اسعد بزودی وارد خاگ ایران خواهد شد بسیار خرسند گردید.

چون به کاشان رسیدم عزیزالله خان فولادوند و سوارانش آنجا بودند من با او عهد و پیمان بستم که هر دو از این بیعد طرفدار مشروطه طلبها باشیم و دیگر از دولت و دولتیها چشم پوشیم، او هم که جوان آزاد سردی بود قبول کرد و از آن بیعد در راه مشروطه خدماتی کرد که قابل تقدیر است.

امیر مفخم در حالیکه شمشیر الحاس نشانی که شاه به او داده بود در کمر داشت یا عده ای سوار بختیاری که تحت فرمانش بودند وارد کاشان شد. سردار معتضد که سرد عاقلی بود و از طرف فرمانفرما زیست اردوی دولتی را عهده داشت از راه خیرخواهی به من گفت که نفاق میان خوانین بختیاری به بدبختی همه شما تمام خواهد شد و بهتر

است همه با هم متحد باشند.

ناگفته نماند که سردار معتضد هم همان سیاست فرمانفرما را تعقیب می کرد و رویه کج دار و مریز را بیش گرفته بود و نهمی خواست از او امر شاه تخلف کند و نه مصمم جنگ با مشروطه خواهان بود بهمین جهت بدون آن که فعلیتی از خود نشان بدهد و برای رفتن به اصفهان عجله کند با اردویی که در تحت امرش بود در کاشان مانده و منتظر پیش آمد بود، در سورچه خورت من و سردار اشجع و سردار محتشم قسم خوردیم که یا سردار اسعد متحد باشیم و دست از او نکشیم.

پس از طی یک مسافرت طولانی سردار اسعد وارد خاك ورود سردار اسعد
به خاك بختیاری شد و سردار محتشم و سردار بهادر هم با او همراه بودند، چند روز در اردل بهمان سردار اشجع شدند و بعد از آن رفتند و گفتگو برای جمع آوری سوار برای حرکت به طرف تهران برداختند، سردار اشجع عقیده داشت که نباید با دولت مخالفت کرد و دست بکاری زد که عاقبتی جز پشیمانی ندارد، زنها در کوچه ها و پشت بامها فریاد می زدند نباید میان خوانین بختیاری نفاق بیفتد.

پس از اینکه سردار اسعد نتوانست موافقت سردار اشجع را جلب کند با اتفاق سردار بهادر به حوثقان رفتند و سردار ظفر هم که برای ملاقات صمصاء السلطنه به اصفهان رفته بود به آنها ملحق شد.

با وجود تحریکات و مخالفت هایی که با سردار اسعد می شد و زمینی که مردم بختیاری از دولت داشتند و نمی خواستند خود را یا دولت طرف کنند سردار اسعد با یافساری و تصمیم تزلزل ناپذیر اقدام به جمع آوری قشون و اسلحه نمود و پس از کوشش بسیار هفتصد نفر سوار و مهمات کافی تهیه نموده رهسپار اصفهان گردید.

در اصفهان گفته می شد که بهتر است سردار اسعد در اصفهان بماند و صمصاء السلطنه ریاست اردو را عهده دار شده روانه تهران گردد ولی نظر به اینکه صمصاء السلطنه مرد ساده دل و بی اطلاع از اوضاع تهران بوده و رجال مرکز را نمی شناخت و ممکن بود دولتیها او را قریب بدهند و خللی در کار پیدا شود سردار اسعد مصمم شد که خود ریاست آن سفر جنگی را عهده دار گردد و صمصاء السلطنه همچنان در حکومت اصفهان باقی ماند.

ناگفته نماند که پس از انقلاب اصفهان جمعی از آزادخواهان تهران با وجود سوانعی که در راهها بود به اصفهان آمدند و با سردار اسعد و صمصاء السلطنه تماس گرفتند و بدانها اطمینان دادند که قاطبه ملت تهران طرفدار مشروطه و دشمن محمد علی شاه می باشند و کمیته های سری برای مبارزه با دستگاه استبداد تشکیل داده اند و

هزارها نفر مسلح شده‌اند و منتظرند که کمکی از خارج به آنها برسد و دست به یک قیام عمومی بزنند و شاه ستمگر را از تخت به زیر بکشند.

پس از گفتگو و بحث طولانی عاقبت سردار اسعد به اتفاق امیر مجاهد، سردار اقبال، مرتضی قلیخان صمصام، محمد تقی خان امیر جنگ، عزیزالله خان، الیاس خان صارم الملک و سالار مسعود که از تبریز گریخته و خود را به اصفهان رسانیده و هزار نفر سوار به طرف تهران حرکت کردند.

پس از حرکت سردار اسعد به طرف تهران خبر حرکت اردوی چندین هزار نفری انقلابیون گیلان به ریاست سپهدار برای تصرف تهران در اصفهان و بختیاری انتشار یافت و مشروطه خواهان داستانهایی که به افسانه بیشتر نزدیک بود تا به حقیقت از شجاعت و قدرت قشون انقلابی گیلان که تازه قزوین را فتح کرده و چندین هزار قشون دولت را تار و مار نموده و کاظم آقا امیر تومان رئیس قشون دولتی را دستگیر و تیرباران کرده بود در اوراق فوق العاده در تمام نقاط کشور مخصوصاً در اصفهان و بختیاری منتشر نمودند و از فتح نهایی که نصیب ملت خواهد شد مردم را امیدوار کرده بودند.

استقامت سردار اسعد، خبر تصرف قزوین از طرف مجاهدین و فتوحات ستارخان در تبریز روح خوانین بختیاری طرفدار محمدعلیشاه را متزلزل ساخت و سردار محترم و سردار اشجع برادران امیرمفخم که از طرفداران سرسخت شاه بودند با سردار ظفر برادر تکی سردار اسعد به ترتیبی که از قدیم در بختیاری مرسوم بود با کشتن یک سگ و چال کردن آن عقد اتحاد در همراهی با سردار اسعد و یاری او و تقویت مشروطه خواهان بستند. به این ترتیب دو نفر از پیروان متنفذ محمدعلیشاه که نفوذ زیاد در بختیاری داشتند و قادر بودند هزار سوار برای جنگ آماده کنند وارد جرگه مشروطه خواهان شدند.

قشون دولتی که ریاست آن با فرمانفرما بود در کاشان تمرکز

یافته بود و نقشه حرکت به طرف اصفهان را می کشید. اردوی

سردار اسعد بانظم و ترتیبی که در میان بختیارها سابقه

نداشت از اصفهان حرکت کرد و برای آنکه با قشون دولتی

تماس پیدا نکند و به جنگ بیهوده وقت را تلف ننماید کاشان را دور زد و از راه نی‌زا به طرف قم رفت و قشون دولتی را عقب سر خود گذارد.

رؤسای ایل خلیج حاج مجلل و غیاث لشکر که از مشروطه خواهان بودند جمعی تفنگچی سوار و پیاده تهیه کرده بودند و منتظر فرصت بودند همینکه از ورود سردار اسعد به قم آگاهی یافتند به او ملحق شدند.

سردار محترم و سردار بهادر هم که در بختیاری مشغول جمع آوری سوار بودند

حرکت اردوی
سردار اسعد
به طرف تهران

با عده‌ای که آماده کرده بودند رهسپار اصفهان گشته و پس از چند روز توقف به طرف تهران حرکت کردند.

خاطرات

در یادداشتهایی که از سردار اسعد باقی مانده و قسمتی هم در تاریخ بختیاری منعکس شده راجع به قیامی که در راه مشروطیت نموده اینطور می‌نویسد: «سعی و کوشش من در اجرای قانون و مشروطیت برای این بود که پدرم ایلخانی را کشتند و ظلمهای بی‌شمار به من و اسفندیارخان نمودند و قبایح استبداد را دیدم چنانچه کمتر کسی دچار این بدبختیها شده بود. از آن پس مصمم شدم که مردم را به حکومت قانونی دعوت کنم و در مدتی که تهران بودم با جماعتی همعهد شدم که دست استبداد را کوتاه نمایم چنانچه در استنطاقهایی که از سیرازضا کرمانی شد و خودم حضور داشتم از او سؤال شد تو که ناصرالدین شاه را کشتی چه شاه بهتر از او پیدا کردی جواب داد صدای طپانچه من ظالمهای مغرور را از خواب بیدار کرد. و در استنطاق دیگر گفت من ایرانیان را متنبه ساختم که بیشتر از این زیر بار ظلم نروند.

پس از طلوع مشروطیت من به فرنگستان رفتم در آنجا بودم که خبر توپ بستن مجلس و از میان رفتن مشروطه رسید این خبر موجب اندوه من شد زیرا نهایت از دل و جان در خدمت مشروطه سعی بودم و زحمت بسیار در این راه کشیده بودم و گمانم این بود که حیات ایران فقط منحصر به مشروطیت است.

در پاریس به خیال اقتدام که اقدامی دیگر باره برای تشکیل مجلس بنمایم و سعی زیاد در این باب کردم از ایران خبر می‌رسید که بختیارها هواخواه محمدعلیشاه می‌باشند و عده‌ای از آنها در تبریز با ملتیان مشغول جنگ هستند این اخبار فوق‌العاده مرا غمگین می‌کرد و به برادران و عموزاده‌ها می‌نوشتم از خدمت به مشروطه خودداری نکنند.

یک شخص مخصوصی از پاریس به اصفهان نزد حاجی آقا نورالله فرستادم و او را تشویق به همراهی با ملت نمودم.

و نیز جعفرقلیخان پسر و صمصام‌السلطنه برادرم را وادار کردم که به اصفهان بتازند و ملیون را یاری کنند.

پس یوسف‌خان برادرم امیرمجاهد را که در فرنگ نزد من بود به جایاری به اصفهان فرستادم و بدها و دستورها دادم. در نتیجه صمصام‌السلطنه، ضرغام‌السلطنه، منتظم‌الدوله، عزیزالله‌خان و منتظم‌الملک به اصفهان حمله بردند و شهر را تصرف نمودند و علم مشروطه را برافراشتند. در این وقت سردار جنگ در تبریز یا ملیون می‌جنگید و امیرمنظّم در تهران از محمدعلیشاه پشتیبانی می‌کرد و حاجی خسروخان سردار ظفر از طرف شاه

مأمور شده بود که به اصفهان برود و با مصمص السلطنه جنگ کند.

در این وقت من با عجله از پاریس حرکت کردم و چون مشروطه خواه شدن من برملا شده بود جرأت نکردم از راه روسیه به ایران بروم و بناچار از راه هندوستان به عربستان ورود نمودم و در آنجا با جد و جهد مردم را به طرفداری از مشروطه تشویق نمودم و از آنجا عازم بختیاری شدم، جعفر قلیخان را در گرمسیر مأمور جمع آوری سوار نمودم و خودم به چهارمعال ورود کرده چند روز توقف کردم و عده ای سوار و پیاده بختیاری گرد خود جمع کردم و پس از آنکه آنها مجهز شدند به اصفهان نزد مصمص السلطنه فرستادم، بعد از چند روز جمعی سوار با اتفاق جعفر قلیخان وارد به جوتقان که خانه ییلاتی من بود شدند من ییلاتامل به طرف اصفهان حرکت کردم و سه روز در اصفهان ماندم و برای حرکت به طرف تهران در بیرون شهر اردو زدیم.

در همان موقع سپهدار و مجاهدین رشت وارد قزوین شدند، هر روز با سپهدار و تبریز مخایره تلگرافی داشتیم در این وقت اردوی دولتی به ریاست سردار معتضد و امیر مفتاح به طرف کاشان حرکت کردند.

یک ماه در اصفهان ماندم و از تهران به من کاغذ می رسید که محمدعلیشاه به وعده خود وفا نخواهد کرد این بود که تصمیم گرفتم به طرف تهران حرکت کنم و اگر کار به جنگ و مقاتله بکشد برای خدمت به ملت جانفشانی نمایم.

با اردویی که تهیه کرده بودم به طرف تهران حرکت کردم و به مصمص السلطنه گفتم هر چه سوار و پیاده از بختیاری وارد می شود از عقب به ما ملحق شوند روز غره جمادی الاول ۱۳۲۷ با هزار سوار به طرف تهران عزیمت نمودم.

در این سفر یوسفخان امیر مجاهد برادر من، مرتضی قلیخان پسر مصمص السلطنه، عزیزاللهخان پسر رضا قلیخان ایل بیگی، منتظم الدوله، محمدتقی خان ضیاء السلطان پسر من با من همراه بودند برای آنکه با اردوی دولتی جنگ نکنم کاشان را پشت سرگذارده از راه نیزار روانه قم شدم یک عراده توپ ته پر هم همراه داشتم.

از جوشقان ضیاء السلطان و منتظم الدوله را با دو بیست سوار روانه قم نمودم که شهر را تصرف نمایند و خودم بعد از آنها وارد قم شدم.

در این وقت جنرال قنسول انگلیس موسوم به مستر گریهیم و جنرال قنسول روس از اصفهان وارد قم شدند مأموریت آنها از طرف دولتهاشان ممانعت من از رفتن به تهران بود چند دفعه با آنها مذاکره شد و دلایل شافی و کافی در رد آنها اقامه نموده بالاخره آنها بدون موفقیت به اصفهان مراجعت کردند.

چند روزی که در قم توقف داشتم مکرر با سعدالدوله رئیس الوزرا تلگراف حضوری داشتیم ولی همه گفتگوها بی فایده بود.

امیر مفتاح یا سوارانش در تهران در خدمت شاه بود و سردار جنگ با صدویتجاه

سوار از راه کاشان عازم اصفهان بود.

امیرمفتحم با توپخانه و قزاق و سواربختیاری برای جلوگیری من به حسن آباد آمد من چون نمی خواستم با بختیارینها جنگ کنم بدرباط کریم رفتم. در همان موقع سپهدار هم به کرج وارد شد، چرچیل نماینده سفارت انگلیس و نماینده روس بدرباط کریم به ملاقات من آمدند و اصرار داشتند که از جنگ جلوگیری بشود چون صحبت ما بجایی نرسید وقتی که می خواستند حرکت کنند گفتم انشاءالله دیدار در تهران، از رباط کریم اتمام حجتی به محمدعلی شاه کردم و درخواستهای ملت را به او خاطر نشان کردم و چون جواب مساعد نرسید تصمیم گرفته به طرف تهران حرکت کنم.»

انقلاب خونین تبریز

برای رعایت نظم حوادث و هماهنگی وقایعی که در پایتخت و شهرستانها و کشورهای بیگانه می‌گذشت ناچارم اردوی مجاهدین رشت و اردوی بختیاری را در حال راه‌پیمایی بطرف تهران گذارده و به تبریز برگردم و دنباله وقایع خونین و جنگ‌هایی را که در قصول گذشته نگاشتم تعقیب نمایم.

ما در موقعی از تبریز بودیم که قشون ملی تمام شهر را بتصرف خود درآورده بود و اردوی عین‌الدوله بناچار از باغ صاحب دیوان عقب‌نشینی کرده و باسمنج را اردوگاه خود ساخته بود و اسلامی‌نشینان راه‌فراز پیش‌گرفته و متفرق‌گشته جمعی به عین‌الدوله پناه برده و جمع دیگر در دهات اطراف پراکنده شده بودند و شهر تبریز از نعمت امنیت بطوری برخوردار بود که با اینکه روسها بهانه‌جویی برای وارد کردن قشون می‌کردند تصدیق داشتند که مخاطره‌ای برای اتباع خارجه در کار نیست و ستارخان تسلط کامل به اوضاع شهر دارد و نظم عمومی را بخوبی برقرار نموده و از طرف مجاهدین کاری برخلاف امنیت نمی‌شود و جان و مال کلیه ساکنین شهر از هرگونه تعرض و تجاوز مصون و محفوظ است.

انعکاس فتوحات درخشان آزادیخواهان تبریز در کشورهای متمدنه جهان بجایی رسید که روزنامه‌های محافظه‌کار انگلستان از قبیل تیمس و غیره که تا آن زمان قیام مشروطیت ایران را یک امر سطحی و بی‌پایه و مایه تصور می‌کردند و از بدگویی و انتقاد مشروطه‌خواهان خودداری نمی‌کردند رویه خود را تغییر داده و فتوحات ملت تبریز را مورد تحسین قرار دادند و سیاست دولت انگلیس که تا آن زمان مساعد به حال ملت ایران نبود و جداً از روسها طرفداری می‌کرد و در معنی ملت ایران را آماده و یا بهتر بگوییم شایسته برای داشتن حکومت مشروطه نمی‌دانست رویه مساعدت‌آمیز پیش‌گرفت و لحن سیاستمداران و روزنامه‌های ارگان و طرفدار دولت ملایم‌تر گشت و بنای طرفداری از حقوق از دست رفته ملت ایران را گذاردند و از اظهار علاقمندی در اعاده مشروطیت ایران و افتتاح مجلس شورای ملی خودداری نکردند.

پس از آنکه شهر تبریز از عناصر استبدادی پاک شد انجمن ایالتی و ستارخان نسبت به ساکنین محلاتی که تا آن زمان در جرگه مستبدین بودند نه فقط دشمنی نکردند بلکه بنای مهربانی را گذاردند و چند کمیسر مخصوص برای راحتی و اطمینان آنان تأسیس نمودند و کوشش کردند که یک روح برادری و اطمینان در میان کلیه طبقات اعم از مستبدین و مشروطه خواهان ایجاد گردد و به مجاهدین دستور دادند که گذشته را نادیده گرفته و با اهالی محلات دوهچی و سرخاب و ششکلان و قراملک با مهربانی و ملاحظت رفتار کنند.

پس از آنکه شهر تبریز بتصرف مشروطه خواهان درآمد با اینکه اردوی معظمه عین الدوله در دو فرسخی شهر خود را برای جنگهای قطعی آماده می کرد و چنانچه خواهیم دید در مراغه و سایر نقاط آذربایجان نقشه هجوم بد تبریز فراهم می گردید ستارخان و انجمن ایالتی بهبودی عمومی را وجهه همت خود قرار داده و دست به یک سلسله اصلاحات برای تأمین نظم عمومی، ترویج معارف، توسعه بهداشت، ترویج کسب و کار زدند که بطور اختصار از نظر خوانندگان می گذرد.

اصلاحات داخلی

مهمترین موضوعی که مورد توجه زمامداران ملت قرار گرفت تشکیل شهربانی به وضع و اصول نوین بود و برای این منظور از معلومات چند نفر مجاهدین قفقازی استفاده نمودند و سالار مؤید را به ریاست اداره ملد کور برگزیدند و در اندک زمانی نظم و آرامش و امنیت در شهر برقرار شد سپس به تأسیس شهرداری پرداختند و قاسم خان امیرتومان را به ریاست آن برگماشتند. برای توسعه معارف و تأسیس مدارس جدید میرزا سید حسین عدالت را که یکی از مشروطه خواهان پاکدامن و دانشمند بود انتخاب نمودند و تلگرافخانه را که از دیر زمانی از کار افتاده بود بکار انداختند.

و چون بواسطه جنگهایی که در گذشته بدان اشاره کردیم خرابی زیادی به شهر وارد شده بود و بسیاری از خانه ها و دکاکین دستخوش ویرانی شد و کوچه ها خراب و ناهموار گشته بود شهرداری با یک جدیت و همت بی سابقه دست به تعمیرات و اصلاحات شهر زد و سنگرهایی که در وسط شهر احداث کرده بودند از میان برداشت و در اندک زمانی شهر تبریز آباد شد و مردم با دلگرمی مشغول کسب و کار خود شدند. چون در موقع جنگ خساراتی به مردم مخصوصاً به بعضی از اتباع دول خارجه وارد آمده بود انجمن دستور داد کمیسیونی از مردمان مطلع تشکیل شود و به خسارات وارده رسیدگی نماید.

تلگرافی به وزارت خارجه لندن و پطرسبورگ نمود و متذکر شد که چون خسارت جزئی از طرف قشون مهاجم به بعضی از اتباع و ائمه بیگانگان وارد شده انجمن پس از

رسیدگی خسارات وارده را جبران و ابنیه خراب شده را تعمیر و آباد خواهد کرد.

پس از شکست عین الدوله و موفقتهای گوناگونی که در اصلاحات داخلی شهر تبریز نصیب ملیون گردید انجمن ایالتی تلگراف مفصلی به محمدعلیشاه نمود و خاطر نشان ساخت که چون شاه مکرر وعده داده بود که پس از حصول امنیت در شهر تبریز مجلس شورای ملی را افتتاح خواهد کرد اینک که بحمدالله شهر امن و مردم در کمال آسایش می باشند و دستجات غارتگر مغلوب و منکوب و رانده شده اند موقع آن رسیده که اعلیحضرت به وعده خود وفا نموده و فرمان تشکیل مجلس شورای ملی را صادر نمایند بطوری که یکی از محارم محمدعلیشاه نقل می کرد این تلگراف چون تازیانه ای بر پیکر محمدعلیشاه وارد آمد و او را بحد جنون آشفته و خشمگین کرد زیرا بطوری که همه می دانند و دستخطهای محمدعلیشاه را ملاحظه کرده اند منظور و مقصود محمدعلیشاه از امنیت تبریز منکوب و مغلوب کردن آزادبخواهان بود.

پس از آنکه عین الدوله از تبریز عقب نشینی کرد و به باسنج رفت برای جبران شکستهایی که خورده بود به نظم افرادی که در تحت فرمان داشت پرداخت و منتظر بود که چهارصد نفر قزاق سواره و شش عمده توپ که از تهران حرکت کرده بود بمعیت سواران بختیاری و افواج همدان و عراق برسند و دوباره حمله به تبریز را آغاز نماید. ولی محمدعلیشاه بدرجه ای از او دلنگ بود که او را معزول کرد و فرمانفرما را به فرمانفرمایی کل آذربایجان و ریاست اردو انتخاب نمود ولی فرمانفرما از قبول این خدمت سرباز زد و شاه مجبور شد مجدداً عین الدوله را به مقامی که داشت ابقا نماید.

عزل عین الدوله

رحیم خان از محمدعلیشاه اجازه خواست که به محل خود برود شاه به توسط رئیس الوزرا به او اجازه داد بشرط آنکه هرچه زودتر سواران زیادی آماده کارزار نماید و راه ورود آذوقه را به تبریز مسدود کند. در آن زمان امنیت در شهر تبریز بدرجه ای رضایت بخش بود که ژنرال قسول انگلیس بمقام تبریز به سفیر انگلیس می نویسد در شهر چنان امنیت و آسودگی برقرار است که هرگز نبوده و همه پیگانگان از رفتار مجاهدین کمال رضایت را دارند و جز روسها کسی اظهار ترس نمی کند.

چنانچه یکی از مجاهدین قفقازی نسبت به دختری راه بی عفتی پیش گرفت و در نتیجه محاکمه و تیرباران شد و نیز پس از آنکه کردها را شکست دادند و محلی که متعلق به اداره راه بود تصرف نمودند آنچه اثاثیه و اسباب بود جمع آوری نمودند و بدون کسر تمام و کمال تحویل روسها دادند.

پس از کامیابی‌هایی که نصیب مشروطه‌خواهان تبریز شد راه جلفا و کشته شدن مهمترین موضوعی که مورد توجه و علاقه زمامداران انقلاب شجاع نظام بود تأمین خوراک مردم شهر بود و برای آنکه خوراک شهر تأمین بشود می‌بایستی راهها باز باشد و موانعی که جلوگیری از آذوقه را بدشهر می‌گرفت از میان برداشته شود زیرا اگر شهر دچار قحطی می‌شد همه چیز از دست می‌رفت و روسها هم بعنوان تأمین خواربار اتباع خود قشون وارد تبریز می‌کردند. مهمترین راهی که بوسیله آن مواد مورد احتیاج مردم از قبیل قند، نفت، آهن آلات، پارچه، اسلحه و غیره به تبریز می‌رسید راه جلفا به تبریز بود و این راه حیاتی را شجاع نظام سد کرده بود و آنچه مال التجاره از این راه به‌طرف تبریز فرستاده می‌شد تصرف می‌کرد و بعلاوه کاروانها و مسافریں را قتل و غارت می‌نمود.

خوانندگان این تاریخ شجاع نظام را می‌شناسند و از بی‌رحمی و کشتارهایی که در تبریز کرده بود، آگاهند. شجاع نظام در بیرون مرز لشکرگاهی تشکیل داده بود و عده زیادی افراد مسلح را که شبانه روز مشغول قتل و غارت مردم بیگناه بودند گرد خود جمع کرده بود چند نفر از انقلابیون تبریز چاره‌ای برای نابود کردن شجاع نظام اندیشیدند و تدبیری برای کستن او بکار بردند که در اکثر روزنامه‌های جهان منعکس شد و یکی از شاهکارهای دوره انقلاب تبریز بشمار می‌رود.

مرتضوی یکی از تجار معروف و دوست صمیمی شجاع نظام بود و با شجاع نظام مکاتبه و شاید طرف معامله بود یکی از مجاهدین مهران مرتضوی را بدست می‌آورد و آن را به حیدر عموغلی که آن زمان در تبریز بود می‌دهد.

عموغلی بوسیله یکی از گرجیها که در صنعت نجاری زبردست بود صندوق ظریف و زیبایی می‌سازد و در جوف آن بمبی می‌گذارد سپس نامه‌ای به مضمون ذیل از قول مرتضوی به شجاع نظام می‌نویسد و سرنامه را با مهر مرتضوی مهر و لاک می‌کند و بسته و نامه را به پستخانه می‌دهد. مضمون نامه: بعد از رفتن شما وضع شهر بدتر شده من ناگزیرم سفری کنم به‌سرنزد و از آنجا به‌اسلامبول بروم مقداری جواهر که داشتم در جعبه گذارده و نزد شما فرستادم یک انگشتر زرد هم روی جواهرات گذارده‌ام چون شنیدم برای میلان خان (پسر کوچک شجاع نظام) می‌خواهید عروسی کنید این انگشتر را برای عروسی بردارید.

در موقعی که نامه و صندوقچه به شجاع نظام می‌رسد او در اردوگاه خود بود و جمعی اطراف او بودند بنجمله بارون بوداغیان و پسرش شجاع لشکر و میرزا احمد خان و رئیس پستخانه.

شجاع نظام کاغذ را می‌خواند و بسیار خرسند می‌شود سپس به پسرش می‌گوید در جعبه را باز کن گویا پسرش احتیاط می‌کند و از باز کردن جعبه استناعت می‌نماید

شجاع نظام چاقوی بزرگی از جیبش بیرون می آورد و در جعبه را باز می کند، بمحض باز شدن در جعبه بمب محترق شده و شکم شجاع نظام پاره می شود و یک پایش قطع می گردد دو سه نفر هم مجروح و به بیرون پرتاب می شوند شجاع لشکر پسر شجاع نظام هم مجروح می گردد و قسمتی از سقف و دیوارها فرو می ریزد. می گویند شجاع لشکر در حالی که ناله می کرد و از درد بخود می پیچید به پدرش نفرین می کرد و می گفت هزار مرتبه به او گفتم اینقدر ظلم نکن و خون بیگناهان را نریز.

پس از چند ساعت رنج و درد پسر هم به پدر ملحق می شود معاریف ملیون آذربایجان می گویند شجاع لشکر بخلاف پدرش جوان پاک نهاد و با انصافی بود و از کارهای پدرش همیشه آزاده خاطر بود.

پس از گذشته شدن شجاع نظام چند روزی راه میان جلفا و تبریز باز بود و مقداری مال التجاره وارد شهر شد، ولی محمدعلیشاه موسی خان پسر شجاع نظام را بجای پدر منصوب نمود و به او دستور اکید داد که یا همان قوانی که پدرش در اختیار داشت راه میان جلفا و تبریز را مسدود نماید و از حمل آذوقه و مال التجاره جلوگیری کند.

از جمله موقیتهایی که نصیب مشروطه خواهان تبریز در آن زمان شد فتح سلماس بود که بطور اختصار می نگاریم. یک دسته از مجاهدین برای جمع آوری آذوقه و برافراشتن بیرق ملی، مأمور سلماس شدند و به طرف آن شهر رهسپار گشتند.

از طرف دیگر حاجی پیشنماز که یکی از مشروطه خواهان معروف سلماس بود و از دیر زمانی بواسطه فشار خواتین مستبد آن دیار خانه و مسکن خود را ترک کرده و به قراجه داغ رفته بود همینکه از فتوحات مشروطه خواهان تبریز و حرکت یک دسته مجاهد به سلماس اطلاع یافت جمعی را گرد خود جمع نمود و آنها را مسلح کرد و رهسپار سلماس شد دسته مجاهدین و همراهان حاجی پیشنماز از دو طرف شهر را محاصره کردند و پس از جنگ کوتاهی که روز ۱۹ شوال بوقوع پیوست امیرنومان حاکم سلماس را شکست دادند و شهر را تصرف نمودند بیرق ملی را بر سر در دارالحکومه افراشتند و انجمن محلی را تشکیل دادند.

دسته دیگر از مجاهدین مأمور فتح مراغه شدند و بدون جنگ و زد و خورد آن شهر را تصرف کردند آقامیرزا کریم ناطق یکی از مشروطه خواهانی بود که باتفاق مجاهدین به مراغه رفت و در آنجا مجالس نطق و سخنرانی برپا نمود و مردم را به طرفداری از مشروطه دعوت کرد.

فتح مرند

بطوری که نوشتم پسر شجاع نظام بجای پدر از طرف محمد علیشاه فرمانفرمای مرند شد و عده زیادی سوار و پیاده گرد خود جمع نمود و راه میان جلفا و تبریز را مجدداً مسدود کرد نظر به اهمیتی که راه مذکور در زندگانی مردم تبریز داشت چندصد نفر از مجاهدین ماسور فتح مرند و باز کردن راه شدند ریاست این دسته مجاهدین با فرج آقای زنوزی بود و در میان میلیون موقعیت بسزایی داشت این جماعت از راه زنوز رهسپار مرند شدند. پسر شجاع نظام با عده‌ای سوار و پیاده از شهر بیرون تاخت و در دو فرسخی شهر جنگ میان دو طرف در گرفت و پس از یک زد و خورد خونین پسر شجاع نظام شکست خورد و فرار کرد و شهر مرند به دست مجاهدین افتاد و راه جلفا به تبریز مجدداً باز شد.

حمله به اردوی دولتی

چون عین الدوله توانایی مقاومت در مقابل ملت تبریز را از دست داده بود و امید به موفقیت خود نداشت باب مذاکره صلح و آشتی را باز کرد و با تکرار همان حرفهایی که مکرر از او شنیده می‌شد کار را به امروز و فردا می‌انداخت. سران مجاهدین که به تیرنگهای عین الدوله آشنا بودند می‌دانستند که مقصود عین الدوله وقت گذراندن و سرگرم کردن حریف است و همینکه سر و صورتی به اردوی متلاشی شده خودش بدهد و جنگجویانی را که از تهران روانه کرده‌اند و از اطراف احضار شده‌اند به او ملحق بشوند مجدداً اقدام به حمله و جنگ خواهد کرد، مصلحت بر آن دانستند که او را غافلگیر کرده و در نیمه شب به باسمنج هجوم برده و اردوی عین الدوله را تار و مار نمایند.

شب شانزدهم آذر با اینکه هوا بسیار سرد و زمینها یخ بسته بود عده‌ای از مجاهدین مسلح باتفاق یکدسته بمب‌انداز قفقازی که ریاست آنها با آیدین پاشا بود راه باسمنج را که دو فرسخ با تبریز فاصله داشت پیش گرفتند و خود را به اطراف اردوی عین الدوله رسانیدند ولی بجای آنکه بی‌سر و صدا اردو را غافلگیر کنند پس از تصرف یک عراده توپ که در مقدم اردو استوار کرده بودند بنای فریاد و شادمانی را گذاردند و در نتیجه افراد اردو از خواب بیدار شده و بجان هم افتادند.

ولی تراقها که نسبتاً دارای انضباط و نظم بودند و ریاست آنها را کاظم آقامیرنج عهده‌دار بود بوسیله شیپور در نقطه مرتفعی که مسلط به محلی که مجاهدین اشغال کرده بودند جمع شدند و بنای تیراندازی را در میان مجاهدین گذاردند عده‌ای از مجاهدین کشته و زخمی شدند و کسی که توپ را متصرف شده بود از پای درآمد در همان وقت یکی از توپچیها خود را به یک توپ کوهستانی رسانید و بنای آتش فشانی گذارد

و مجاهدین عقب نشینی کردند و جماعتی در میان رودخانه بهلاکت رسیدند، دسته‌های دیگر مجاهدین که برای تقویت دسته اول در راه بودند چون هزیمت رفقای خود را مشاهده کردند جلو نرفتند و به شهر برگشتند اگرچه در این جنگ ناظم خان میربج تیر خورد و کشته شد ولی مجاهدین خسارت و تلفات بسیار دادند و سر شکسته به تبریز برگشتند.

به عقیده مطلعین اگر در آنشب مجاهدین از روی عقل و تشنه صحیح عمل کرده بودند بطور حتم اردوی عین الدوله بکلی تار و مار شده بود و تاریخ انقلاب تبریز وجهه دیگری پیدا می‌کرد.

گرچه کشته شدن رئیس قزاقها آشفتگی در میان افراد اردو بوجود آورد ولی حمله مجاهدین به اردوی دولتی سبب شد که عین الدوله و سران لشکری بیش از پیش در انتظام اردو تشریک مساعی نمایند و سنگرها در اطراف اردو بسازند و در آنها قراول بگمارند و نیز در تقویت قشون با خواستن کمک از اطراف جد و جهد کنند.

بطوری که مورخین نوشته‌اند و مطلعین می‌گویند اردوی عین الدوله در آن زمان از قسمتهای ذیل تشکیل یافته بود:

اول—سواربختیاری که ریاست آن در عهده امیرفتح و سردار جنگ و چند نفر خانزاده بود در حدود هزار نفر.

دوم—سوار و پیاده قزاق و توپخانه قزاق به ریاست قاسم آقا سرتمپ و چند صاحب منصب روسی هزار و پانصد نفر.

سوم—فوج دماوند به ریاست انتخاب الدوله هزار و دویست نفر.

چهارم—فوج مخبران و فوج فدوی سه هزار نفر.

پنجم—فوج همدان هزار نفر به سرکردگی سردار اکرم و منصور الدوله.

ششم—دو باطری توپ به سرکردگی ناصر الممالک.

هفتم—فوج فراهان هزار و دویست نفر به سرکردگی ناصر الدوله.

هشتم—سوار قزوینی به سرکردگی غیاث نظام هشتصد نفر.

نهم—اردوی مراغه به سرکردگی شجاع الدوله پنجهزار نفر.

دهم—اردوی قراجه داغ به سرکردگی رحیم خان سردار نصرت شش هزار نفر.

یازدهم—سوارهای سردار ارشد.

دوازدهم—قشون ساکو که از طرف اقبال السلطنه ساکویی تجهیز شده بود و به

سه اردو یا دسته تقسیم می‌شد مجموعاً از ده هزار نفر تجاوز می‌کرد.

سیزدهم—دسته‌های صد نفری و پنجاه نفری که هر یک به سرکردگی خوانین نواحی مختلفه آذربایجان تجهیز شده بودند و عده مجموع آنها از چندین هزار نفر تجاوز می‌کرد، باید بر اعداد فوق افزود.

بطوری که خوانندگان این تاریخ ملاحظه می‌فرمایند عده قشونی که در تحت فرماندهی عین‌الدوله تشکیل یافته از سی هزار نفر تجاوز می‌کرد و همه آنها با بهترین اسلحه‌های آن زمان مجهز و از یک دستگاه توپخانه قوی بهره‌مند بودند.

این مرد که در پستی فطرت و ستمگری یکی از بزرگترین اشیای و بدکاران قرن بیستم باید محسوس داشت در سن کهولت و پیری خیانتها به وطن و هموطنان خود کرد و شقاوت و بی‌رحمیا از خود بروز داد که در تاریخ مشروطیت ایران نظیر آن دیده و شنیده نشده است.

حاجی صدخان شجاع الدوله

شجاع الدوله به تهران رفت و پس از ملاقات با محمدعلیشاه و گرفتن دستور به آذربایجان برگشت.

پیش از آنکه به مراغه برسد به کسان خود دستور داد جنگ را با مشروطه‌خواهان که شهر را در تصرف دارند آغاز کنند و آنان را از شهر بیرون کنند در اینجا از نظر حق-گویی این حقیقت را ناگفته نمی‌گذارم که رفتار مشروطه‌خواهانی که از تبریز به مراغه رفته بودند با مردم ظالمانه بود و رفتار آنها بیشتر به یک قشون فاتح شبیه بود تا به یک دسته آزادخواه طرفدار عدل و مساوات. بهمین جهت مردم شهر از آنان دل‌آزرده بودند و همینکه شنیدند شجاع الدوله رهسپار مراغه شده جرأت پیدا کرده به جنگ با مشروطه‌خواهان برخاستند و آنان را از شهر بیرون کردند.

همینکه شجاع الدوله وارد مراغه شد اول کاری که کرد دو نفر از مشروطه‌خواهان معروف را بنام حاجی میرزا حسن و میرزا عبدالحسین کشف و سپس به جمع آوری سپاه پرداخت و در اندک زمانی یک اردوی چند هزار نفره تشکیل داد و رهسپار تبریز گردید.

چون خبر حرکت شجاع الدوله به تبریز رسید ملیون دسته نیرومندی به سرکردگی حاجی خان قفقازی و محمدقلیخان آغتلای برای جلوگیری او به عجب شیر فرستادند در روز ۲۲ ذی‌قعدة تصادم میان دو دسته روی داد و جنگ آغاز گشت و پس از یک زد و خورد طولانی مجاهدین که بیشتر در جنگ سنگر آرموده بودند و در جنگ دشت تجربه و سررشته نداشتند شکست خورده و راه فرار پیش گرفتند و عده‌ای از افراد به دست قشون شجاع الدوله اسیر و با بی‌رحمی رهسپار دیار فنا گشتند و بسیاری که جان سلامت بردند در یابان و سرمای سخت زمستان تلف شدند.

همینکه خبر شکست مجاهدین به ستارخان رسید بسیار خشمگین شد و چون بیم

آن می‌رفت که شجاع الدوله رهسپار شهر گردد دستور داد در سر درود سنگرها ساخته لشکرگاهی بنا نمودند و عده‌ای مجاهد برای محافظت و جلوگیری از قشون مهاجم در آنجا مستقر گشتند.

پس از آنکه عین الدوله خیر فتح شجاع الدوله را شنید با فرستادن یک دسته قشون به سرکردگی احتشام الممالک او را تقویت نمود. شجاع الدوله با قشون جرار خود به طرف سر درود سرازیر شد و جنگ خونینی که هشت ساعت بطول انجامید میان قشون شجاع الدوله و قشون ستارخان آغاز گشت عاقبت مجاهدین شکست خوردند و سنگرها را تخلیه کرده به دست دشمن دادند و راه فرار پیش گرفتند، بقیه از عده‌ای مقتول و مجروحین چند نفر از رؤسای مجاهدین به دست قشون شجاع الدوله اسیر شدند که یکی از آنها نایب حسین خان نام داشت که در همانجا کشته شد و دو نفر دیگر حاجی حسین آقا اروسچی و اصغر خان مسکین را با زاری و سختی به مراغه بردند و در آنجا حبس کردند. دو نفر از نمایندگان علمای نجف را هم که آن روز در جنگ شرکت داشتند که یکی از آنها ملا غفار روضه‌خوان از شیفتگان مشروطه بود و با عبا و عمامه در جنگها شرکت می‌کرد و در اوقاتی که جنگ نبود به تبلیغ مردم و رهبری عوام به پیروی از مسلک مشروطه خواهی می‌پرداخت اسیر کردند و بدین محسوس بردند و آنقدر به آن بدبختها صدمه زدند که در محسوس جان سپردند.

بواسطه این دو شکستی که نصیب مشروطه خواهان شد راههای میان تبریز و شهرستانها قطع و عین الدوله و همراهانش تشجیع شدند و محاصره شهر را سخت تر کردند و پس از آرامش چند ماهه مجدداً میان قشون دولت و ملیون جنگ آغاز گردید.

از دست دادن سر درود تأثیر ناگواری در میان مشروطه خواهان
حمله شجاع الدوله و سران قشون ملی نمود و برای آنکه قشون شجاع الدوله
به شهر تبریز بیش از این پیشروی ورخته در شهر نکند بر آن شدند حکماوار
 را مستحکم نمایند و قلاع و سنگرها در آنجا ایجاد کنند و

سدی در جلو قشون مهاجم بوجود آورند، چون خطر هجوم می‌رفت مجاهدین با سرعت غیرقابل انتظار دست به کار سنگرزازی زدند و در چند روز سوانعی در مقابل خصم ایجاد کردند و چند صد نفر از مجاهدین جنگ آزموده در سنگرها جای گرفتند و آماده دفاع گردیدند. شجاع الدوله که از کامیابی فتح سر درود سرمست بود و خود را فاتح می‌پنداشت راه تبریز را پیش گرفت و بد طرف حکماوار هجوم برد. ناگفته نماند که در همان موقع مردم قهرملکیان که اغلب جنگجو و با استقامت بودند و پس از جنگها و زدو خوردهایی که با قشون ملی کردند شکست خوردند و به ستارخان تسلیم گردیدند و با او عقد اتحاد بستند، ناچوانمردانه عهد و پیمان یا ستارخان را شکستند و بد دشمن

بدخواه ملیون پیوستند و با شجاع الدوله همدست شدند.

۱۴ آذر قشون شجاع الدوله که از طرف تفنگچیان قره‌سلکیان تقویت شده بود به طرف حکماوار حمله بردند و سنگرهای مجاهدین را مورد هجوم قرار دادند ولی به مقاومت شدید مجاهدین برخوردند و با دادن تلفات عقب نشینی کردند فردای آن روز هم با عده بیشتری به حومه شهر حمله بردند و باز با شکست مواجه شدند.

این دو شکست پی در پی شجاع الدوله را بغایت خشمگین کرد و به جمع آوری کلید قوابی که در آن حدود بود پرداخت و پس از آنکه خود را نیرومند برای حمله پنداشت از راه خمه‌نید به هجوم پرداخت.

سارخان که از کاردانی و سرسخنی شجاع الدوله آگاهی داشت و از او بیش از عین الدوله ملاحظه داشت شخصاً با صدها نفر مجاهد جنگ دیده و امتحان داده سوار و پیاده و یک‌عمراده توپ به جلوگیری و مقابله قشون مهاجم پرداخت. عده زیادی از مجاهدین قفقازی در این جنگ شرکت داشتند و با پرتاب کردن بمب دستی آشوبی برپا کردند.

این جنگ با نهایت شدت از ظهر شروع شد و تا نزدیک غروب بطول انجامید ولی هنوز آفتاب غروب نکرده بود که قشون دولتی شکست خورد و با دادن تلفات سنگین راه فرار بیش گرفت و میدان کارزار و آبادیهای اطراف بدست مجاهدین افتاد. پس از این جنگ خونین چون ایام سوخواری ماه محرم در بیش بود دو طرف دست از جنگ کشیدند و چنانچه سیره ایرانیان مسلمان است به عزاداری و انعقاد مجالس روضه پرداختند.

در همان روزهای متارکه جنگ شجاع الدوله اعلامیه‌ای و یا بهتر بگوییم اخطاریه‌ای بطبع رسانید و در شهر و اطراف منتشر نمود.

چون اعلامیه مذکور را کسروی در تاریخ هجده‌ساله درج نموده بعلاوه خیلی مفصل است نگارنده در چند سطر منلخص آن را بنظر خوانندگان می‌رساند چون این اعلامیه در روزهای عاشورا منتشر شد اول آن با این عبارت شروع می‌شود عظم‌الله اجورنا و اجورکم بحماپنا بالحسین علیه‌السلام این بنده حاجی صدخان از طرف اعلیحضرت... مأسوریت دارم که به‌فتنه و فساد و خودسری و آشوب شهر تبریز خاتمه بدهم و دشمنان دین و شاه را قلع و قمع نمایم شما سرزمین تبریز اگر همه‌دین آن بی‌دینها نیستید برای آنکه کشته نشوید و خانه و کاشانه‌تان غارت و سوخته نشود فوراً از شهر بیرون بروید و یا در نقطه‌ای اجتماع نموده‌علیه سفید که علامت صلح است بر سر عمارات و محل اجتماعات خود نصب کنید والا مسئولیت از دست دادن جان و مالتان متوجه خود شما خواهد بود.

همینکه عزاداری پایان رسید صمدخان شجاع الدوله که در آن زمان مقام بهلواتی در میان سرکردگان دولتها پیدا کرده بود و تمام امید عین الدوله متوجه کامیابی او بود و در تقویت او از حیث افراد و اسلحه خودداری نداشت چنانچه علاوه چهار عراده توپ که صمدخان با خود داشت عین الدوله یک باطری توپ برای او فرستاد دوباره جنگ را آغاز کرد و به حمله پرداخت. شرح این داستان را روزنامه ملت که در همان ایام در تبریز منتشر می شد و مخبرینش شاهد و ناظر جنگها بودند اینطور می نویسد این جنگ سیزدهم محرم را باید یکی از میدانهای بزرگ این شورش بشمار آوریم، همینکه عاشورا تمام شد صمدخان چند نفر از پیش قراولان سوار را دستور داد به تپه هایی که بر سنگرهای خطیب، نگران ولی از گلوله رس دور بود خود را نمودار سازند و اگر توانستند به شهر هجوم ببرند.

پاسبانان سنگر خطیب همینکه چشمشان به سپاه دشمن افتاد به شلیک پرداختند و چند دسته از مجاهدین از شهر نیاری آنها شتافتند و شلیک کنان رو به طرف تپه که دشمن در روی آن نمایان شده بود هجوم بردند و آنها را چند سنگر پس نشانند و چون دشمن را ناتوان یافتند بر چیرگی افزوده و به امید اینکه دوباره سردرود را فتح کنند بی باکانه و بدون رعایت احتیاط پیش رفتند و بتای جنگ و پیش رفتن را گذاردند و از بنگاه خود دور افتادند.

در همان گیرودار سوار دشمن که در کمین بود و این نقشه جنگی را فراهم کرده بود چون سیل بنیان کن از دو طرف به مجاهدین حمله بردند و آنها را محاصره نموده زیر آتش گرفتند.

در همان موقع که دور هر یک از مجاهدین را بیش از صد نفر قشون دولت احاطه کرده بود و مجاهدین با دادن تلفات با ناامیدی می جنگیدند یک دسته نیرومند مجاهد به فرماندهی باقرخان چون صاعقه بر سر قشون دولت فرود آمدند و آنها را تاز و مار کردند و یک فرسخ تعقیب نمودند. روزنامه مذکور کشتگان قشون دولتی را یکصد و سی نفر می نویسد. در نتیجه داسی که صمدخان برای مجاهدین گسترده خود در آن دام افتاد و تلفات زیادی به قشونش وارد آمد.

در تلگرافی که انجمن ایالتی تبریز به انجمن سعادت نموده عده کشتگان دشمن را در این جنگ صد و چهل تن قلمداد کرده است عده مقتولین مجاهدین را مورخین نوشته اند ولی آنچه مسلم است چند نفر از مجاهدین به دست قشون دولتی اسیر شدند و با بی رحمی مقتول گشتند.

رحیم خان که با سوارانش در اردوی باسمنج بود از طرف عین الدوله مأمور بستن راه

شد و از راه قریه ملک روانه الوار گردید و دهات اطراف جاده شوسه را معسکر خود قرار داد و راه میان تبریز و حلفا را که برای مشروطه خواهان و ملت تبریز اهمیت حیاتی داشت مسدود نمود و آنچه از مال التجاره و کاروان و وسایل نقلیه بدست آورد به یغما برد.

مجاهدین در همان گیرودار بیخیال افتادند که با همان تدبیری که شجاع نظام را کشتند شجاع الدوله را از پای در آورند و برای آن منظور یک بمب نیرومند تهیه کردند و در تپه‌ای که روزهای جنگ شجاع الدوله برای فرمان دادن بر فراز آن سواره می‌ایستاد و عملیات قشونرا دیده‌بانی می‌کرد و به آنها دستور می‌داد زیر خاک کردند ولی از بخت بد رویاهی که در شب از آن تپه عبور می‌کرده با بمب مذکور مصادف می‌شود و بمب محترق می‌گردد.

انفجار بمب

کسانی که همراه شجاع الدوله بودند می‌گویند آن بمب بدرجه‌ای قوی بود که همینکه محترق شد تمام افراد اردو از خواب پریدند و تا زمانی تصور می‌کردند که آن صدا و لرزش ابنیه و عمارات در نتیجه زمین لرزه بوده است.

روز بیست و یکم محرم یار محمد خان کرمانشاهی که سردستگی جمعی از مجاهدین را داشت، طلوع آفتاب با عده خود به طرف اردوی شجاع الدوله متهورانه هجوم برد و به جنگ پرداخت و در گیرودار جنگ بمب دیگری که مجاهدین در راهی که تحت تصرف قشون دولتی بود مدفون کرده بودند متفجر شد و چند نفر از قشون دولتی کشته شدند و حاجی یحیی خان دهخوارقانی از چشم نابینا شد. روزنامه ملت پیش آمد فوق را تحت عنوان دره آتش نشان نقل و منتشر نمود.

آن سال زمستان سختی بود و مردم در زحمت بودند و چون هیزه و ذغال از خارج نمی‌رسید مجبور بودند درختها را بریده بسوزانند و نیز بواسطه مسدود شدن راه حلفا و سایر راهها آثار کمی آذوقه و مواد خوراکی در اواخر محرم در تبریز پدیدار شد و قطعی جبهه ناسطیوع خود را به مردم ستمیده نمایان کرد. با اینکه ستارخان با کلیه وسایل و قدرتی که داشت کوشش می‌کرد خوراک مردم را تأمین کند و نان بطور مساوات میان مردم و به قیمت ثابت فروخته شود چنانچه بکنفر نانوایان دست به احتکار زده بود به امر ستارخان تیرباران شد، چون انبارهای شهر ته می‌کشید و جنس هم از خارج وارد شهر نمی‌شد، کاری از او ساخته نبود و جز تحمل سختی و بدبختی و یا هجوم بردن به طرف دشمن و او را از میان بردن و یا خود را بکشتن دادن

دورنمای قیامه

سوحش قحطی

راه و چاره‌ای در پیش نبود.

جنگ الوار

بطوری که نگاهشیم باز نگاهداشتن راه جلفا برای مشروطه خواهان تبریز اهمیت حیاتی داشت بهمین جهت در گذشته تلاش بسیاری در این کار کردند و مدتی آزادی آن راه را تأمین نمودند ولی پس از آنکه رحیم خان مجدداً راه مذکور را سد کرد و دهات اطراف آن را تصرف نمود آثار قحطی در تبریز ظاهر شد.

ستارخان به بلوری که مأموریت آزاد نگاهداشتن راه را داشت و با عده‌ای مجاهد در مرند بود دستور داد که به شهر نزدیک شوند و همان موقعی که از شهر نیز جنگ آغاز می‌گردد از پشت سر قشون رحیم خان را مورد حمله قرار بدهند تا شاید بدین وسیله موفق بشوند مجدداً راه جلفا را در اختیار خود در آورند و قشون رحیم خان را تار و مار کنند.

روز دوشنبه اول صفر ستارخان با یک لشکر ورزیده و جنگ دیده با تفاق دسته‌ای از مجاهدین قفقازی پیش از طلوع آفتاب راه الوار را پیش گرفتند و پس از آنکه بدان محل نزدیک شدند ارتفاعات را تصرف کرده محاصره کردند و آغاز جنگ نمودند. آن روز جنگ خونینی میان ستارخان و رحیم خان در گرفت و عده بسیاری از دو طرف کشته شد. ستارخان که از نعمت شجاعت و بیباکی برخوردار بود به قلب لشکر دشمن یورش برد و آن را از هم شکافت ولی بواسطه انبوه قشون رحیم خان یک وقت بخود آمد که از اطراف محاصره شده بود و خطر بزرگی او را تهدید می‌کرد.

این سرد شجاع خود را بناخت و در پرتو شجاعت و استقامت به دشمنی که چند برابر بر او افزونی داشت تاخت تا آنکه دسته‌ای از سواران مجاهد به کمک رسیدند و حلقه محاصره را شکافته و ستارخان و همراهانش از خطری که در پیش بود نجات یافتند. رحیم خان آن روز شخصاً فرماندهی قشون دولتی را عهده‌دار بود و در میدان جنگ شرکت کرد و تلاش بسیار برای از میان بردن ستارخان نمود.

این غوغا تا نیمه شب بطول کشید و در نیمه شب ستارخان بدرجه‌ای خسته و فرسوده شده بود که قادر بر سواری نبود و بناچار با درشکه به شهر مراجعت کرد.

بلوری نتوانست خود را بیاری ستارخان برساند و از عقب قشون رحیم خان را مورد حمله قرار بدهد و بناچار به مرند مراجعت کرد ولی میرضریغام یا عده‌ای سوار به مرند حمله برد و آن شهر را از دست مشروطه خواهان بدرآورد در نتیجه با کمال تأسف مشروطه خواهان نتوانستند راه جلفا را در اختیار خود درآورند و رحیم خان همچنان بر آن راه و دهات و آبادیهای اطراف آن فرمانفرمایی می‌نمود و قدرت و نفوذش روز بروز افزایش می‌یافت چنانچه در پنجم اسفند جلفا به دست دولتیها افتاد، بلوری که بدست

قشون رحیم خان دستگیر شده بود زجر بسیار دید و میخواستند او را دم توپ بگذارند ولی از این کار منصرف شدند و او و همراهانش را تا بعد از خاتمه انقلاب در حبس و زنجیر نگاهداشتند. در مقابل همه مصایب و سختیها دو چیز موجب امیدواری و مسرت آزاد یخواهان تبریز را فراهم کرده بود.

یکی خبر مسرت بخش انقلاب گیلان و موقیثی که در جنگ با استبداد نصیب مردم آن سامان شده بود و به مردم تبریز نوید می داد که از این بعد در میدان مبارزه با استبداد تنها نیستند و یارانی نیرومند در پشت سر خود دارند.

و دیگری فتح خوی بود که بدست حیدرخان عمواعلی و جمعی از مجاهدین جامعه عمل پوشید و آن نقطه مهم بصرف مشروطه خواهان درآمده بود. مشروطه خواهان خوی بدستاری عمواعلی و امیرحشمت که تازه از تهران وارد خوی شده بود به نظم شهر پرداختند و انجمن محلی را تشکیل دادند و عدلیه و نظمی را با عضویت عناصر صالح و مورد اعتماد تأسیس نمودند و به جمع آوری قشون همت گماشتند.

اقبال السلطنه که از فتح خوی بدست مشروطه خواهان بسیار خوشگین شده بود یک عده مسلح بسرکردگی برادرزاده خود و اسماعیل آقاسیتو برای سرکوبی مشروطه خواهان به خوی فرستاد که در دهات نزدیک شهر جای گرفته و به تاخت و تاز و کشتن مردم بیگناه پرداختند. عمواعلی و مشروطه خواهان هم آسوده نشستند و برای رهایی مردم بیگناه به تجهیز قشون پرداخته و به طرف قوای ماکو روانه شده و به جنگ پرداختند. گفته می شود که در آن جنگ بیش از پانصد نفر از طرفین کشته شده است. امیرحشمت در تلگرافی که به انجمن ایالتی تبریز کرده می نویسد در جنگ خونینی که میان ما و ماکویها در گرفت عده زیادی کشته و مجروح شدند. بعد از خاتمه جنگ جسد صد نفر را از میدان جنگ جمع آوری نمودیم، پس از جنگ سختی که چندین ساعت بطول انجامید عاقبت قشون ماکو با دادن تلفات زیاد راه فرار پیش گرفتند و مقداری تفنگ و اسب نصیب قشون ملی شد.

سلباس هم به رهبری حاجی مجتهد که یکی از مشروطه خواهان بنام بود فتح شد و مردم به تأسیس انجمن پرداختند و خود را برای یاری تبریز آماده نمودند. از جمله کارهایی که مجاهدین در خوی کردند که قابل درج در تاریخ است اینست که یک بمب در زیر زمین اسبی جای داده و اسب را به طرف کردها که اطراف شهر را گرفته بودند سر می دهند.

یکی از کردها که اسب بدون سوار را می بیند اسب را گرفته و همینکه می خواهد سوار بشود بمب منفجر می شود و نزدیک به بیست و پنج نفر از کردها کشته می شوند.

مرحوم کسروی که یکی از محققین و دانشمندان عصر خود بود و با رنج فراوان و زحمت بسیار چند سال عمر خود را صرف مطالعه و نگارش تاریخ آذربایجان نمود، در ابایی که حوادث و وقایعی که می نویسیم در آذربایجان می گذشت در چند جای تاریخ هجده ساله و تاریخ مشروطیت نسبت به عده ای از آزادیخواهان منجمده تقی زاده و مساوات بنای بی مهری را گذاشته و انتقاداتی از آنان کرده یا بهتر بگوییم به آنها نیش زده و نخواستند این حقیقت را در نظر بگیرند که کسانی که از منکب فلاسفه بی روی می کنند و رویه و طریقه اصولی ژان ژاک روسو و متسکیو را وجه همت خود قرار داده اند برای غنچه اند که موتور حکومت ملی تقواست و مظالم حکومت ملی آزادی و عدالت است و انتظار دارند که کسانی که علمدار آزادی و مشروطیت هستند از طریق عدالت و آزادی پای فراتر نگذارند و گرد کارهای استدادی و خودسری نگردند. گرچه در موقع سختی و انقلاب باید رویه ارفاق نسبت به کسانی که زمانه ساز امور هستند و یا فدا کاری با ظلم و ظالمن می چکنند پیش گرفت و بعضی پیش آمدهای شوکت را نادیده گرفت و عیب خیز مطلق، که بدیختانه در میان بشر تابان و مثل کیمیا است، نگشت ولی بعضی اعمال بی رویه مجاهدین مسکن بود انقلاب مقدس را که دار کنند و نهضت ایران را در نظر دعای متدین که نظر آن بودند طور دیگر حلوه تر سازد و در نتیجه اندک غفلتی مشروطیت ایران بدست آورد. به همین جهت بود که آن چند نفر که با جان و دل در تقویت و بسط انقلاب تبریز مجاهدت می کردند و برای همین منظور جان خود را در مهلکه انداخته و به تبریز رفته بودند چون عملی را برخلاف اصول آزادیخواهی و عدالت بروری می دیدند در فرو نمی بسته و از انتقاد و تجربه گیری خودداری نمی کردند و می خواستند مشروطیت ایران و مسروطهخواهان چون پییده صبح پاک و منزه باشند، در زمانی که کسروی حیات داشت نگارنده این تاریخ پس از مطالعه تاریخ هجده ساله نکته دقیق بالا را به ایستان گوشزد کردم و ایشان هم تا حدی گفته مرا صدیق نمودند.

نظوری که در مجلدات پیش نگاشتم تقی زاده پس از آنکه از تهران تبعید شد بدیندن رفت و در آنجا با همسایه عده ای از انگللسهای آزادیخواه و ایرانیان مهاجر به فعالیت بر ضد دولت استبدادی محمدعلیشاه پرداخت و برای اعاده مسروحهیت شولس بسیار کرد و پس از آنکه خبر قیام مردم تبریز در اروپا منتشر شد و بسیاری در خار ملینون پیدا شد تقی زاده به تبریز رفت.

مساوات هم بعد از چند ماه سرگردانی و مواجهه ناخاطرات خانی خدی مسکرا بالیاس مبدل در قزوین زیست و سپس بازحیات طاقت فرسا خود را به تبریز رسانید و با همان یک و سیقه سابق روزنامه مساوات را منتشر نمود. تقی زاده و مساوات پس از ورود

به تیریز از تندرویهای بعضی از سران مجاهدین انتقاد می کردند و از خرده گیری خود-
داری نمی کردند انتقاد آنان باطبع جنگجوی بعضی از مجاهدین که شبانه روز با خطر
سرتک مواجه بودند سازگار نبود و ناحدی آنان را از این دو نفر گندمند و ناراضی نموده
بود.

ارشادالدوله وارد کارزار شد

علی‌خان ارشادالدوله که پس از توپ‌بستن مجلس لقب سردار ارشد یافت یکی از معتمدین و همدست‌های محرم محمدعلیشاه و در متزلزل کردن پایه‌های مشروطیت و فروریختن کاخ آزادی خدماتی به محمدعلیشاه نمود،

این مرد که تا حدی از نعمت معلومات و بیان برخوردار بود پس از آنکه محمدعلیشاه به سلطنت رسید واره حربه مشروطه خواهان شد و چنان حرارت و علاقه‌مندی نسبت به رژیم نو از خود نشان داد که در اندک زمانی به آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی معروف شد و در ردیف سران ملیون جای گرفت، مجلسی نبود که ارشادالدوله در آن حضور نیابد و انجمنی تشکیل نمی‌یافت که ارشادالدوله در آن راه نداشته باشد؛ با سران احرار سرور پیدا کرد و از منویات و مقاصد آنها اطلاع بدست می‌آورد، در اکثر مجالس و محافل سخن‌رانی می‌کرد و خود را از فداییان ملت و دشمن استبداد می‌خواند و از دربار و درباریان بیزاری می‌جست، ارشادالدوله بحدی به مشروطه‌طلبی معروف شد که در انجمن مرکزی که از نمایندگان عموم انجمنهای تهران تشکیل یافته بود سمت ریاست پیدا کرد و رشته‌کاری که برای آن سعی و کوشش داشت بدست آورد و دارای قدرت و نفوذ میان ملت شد. می‌گویند شبها پالباس سیدل عبا و عمامه و ریش مصنوعی از درب اندرون به ملاقات محمدعلیشاه می‌رفت و او را از آنچه در جماع ملیون می‌گذشت آگاه می‌کرد و نقشه‌ای که مشروطه‌خواهان داشتند و افکاری که در مجالس سری رهبران مشروطه طنین انداز بود به اطلاع شاه می‌رسانید و از او دستور می‌گرفت و شب و روز بدون خستگی با یک پشتکار عجیبی عمل ناهنجار خود را تعقیب و انجام می‌داد.

بواسطه جاسوسی و دورویی این مرد و استعدادی که در انجام بازی‌ای که عهده‌دار گشته بود از خود نشان داد بقول بازیگرها دست ملیون برای محمدعلیشاه باز بود و او دست آنها را خوانده بود و از نقشه‌ها و افکار و عقاید آنها اطلاع داشت اگر بخواهیم برای لفظ منافق مفهوم زنده‌ای پیدا کنیم می‌بایست به جستجوی ارشادالدوله برویم. ارشادالدوله چون مرد باهوشی بود بخوبی می‌دانست که در ایران دست دیگری

بالا تر از دست محمدعلیشاه در کار است و آن دست روسها است بهمین علت در دوستی با آنها غفلت نکرد و در اندک زمانی یکی از محارم سفارت روس گردید، اشکهایی که ارشدالدوله برای مشروطیت ریخت و آلهایی که برای آزادی از جگر کشید و دل دورویی که ارشدالدوله در آن دوره بازی کرد تا این تاریخ که قریب نیم قرن از مشروطیت می گذرد در میان احرار و آزادیخواهان ضرب المثل است.

شبی که فردای آن مجلس به توپ بسته شد ارشدالدوله مشروطه خواه و حامی ملت که حقا بایستی در آن موقع خطرناک به حفاظت سنگرها و سرپرستی مجاهدین ملی بپردازد با لباس نظام در حالی که در کالسکه مجللی جای داشت رهسپار باغشاه شد و در ردیف امرا و رجال بزرگ دربار جای گرفت و بعد از امیربهادر و لیاخف بالاترین مقام را در دربار استبداد دارا شد.

ارشدالدوله نسبت به محبوسین یاغشاه بسیار سختی کرد و در محکمه ای که برای محاکمه اسرا تشکیل داده بودند بیش از سایر اعضای محکمه شدت عمل و بدخواهی از خود نشان داد.

محمدعلیشاه به یاداش زحمتی که ارشدالدوله کشیده بود و به عقیده خودش فداکاری و به عقیده تاریخ، پستی و بی شرفی که کرده بود عمده خود را به همسری او انتخاب نمود و در روی نعش شهدای راه آزادی به جبران دورویی و بدکاری مجلس عیش و عشرت و عروسی بی نظیری برپا کرد و افتخار هم بالین شدن با یکی از اعضای خانوادۀ سلطنت را به او اعطا نمود.

پس از آنکه اخبار فتوحات بی درپی مشروطه خواهان تبریز و عدم کامیابی عین الدوله در پایتخت و دربار طنین انداز شد، محمدعلیشاه ارشدالدوله را با اختیار تام مأمور سرکوبی ملت تبریز نمود.

ارشدالدوله یا سردار ارشد که از باده کبر و غرور و خیانت سرمست بود چاپاری رهسپار تبریز شد و ذریاسنج که مقرر حکمفرمایی عین الدوله بود نزول نمود.

ارشدالدوله که خود را معتمد محمدعلیشاه می دانست و دارای اختیارات زیاد بود خود را مطلق العنان می پنداشت و به عین الدوله زیاد اعتنا نمی کرد.

پس از ورود به باسمنج و دقت و مطالعه و بررسی اوضاع لشکر واردوگاه به عین الدوله پیشنهاد کرد که باسمنج برای معسکر واردوگاه مناسب نیست و فاصله زیاد با شهر تبریز دارد و شهر در تیررس توپخانه نیست و بهتر است که محل مناسبی نزدیکتر به شهر انتخاب کنیم تا بتوانیم شهر را بهتر زیر آتش توپخانه بگیریم، چون عین الدوله در مدت هفت ماه کاری از پیش نبرده بود و می دانست که محمدعلیشاه نسبت به او سرسنگین است بناچار در مقابل نظریات ارشدالدوله مقاومت از خود نشان

نداد و تسلیم شد.

ارشادالدوله یارنج را که نزدیک شهر بود اردوگاه قرار داد و کله قوا از توپخانه و سوار و پیاده که در یاسنج بود به آنجا انتقال داد ولی عین الدوله یاعده معدودی در یاسنج ماند و دست ارشادالدوله را در عملیات باز گذارد.

ارشادالدوله که خود را عالم به فتون جنگ و علوم نظام می پنداشت از رویه‌ای که عین الدوله برای فتح تبریز پیش گرفته بود انتقاد می کرد و معتقد بود که یزودی با نقشه‌ای که در نظر دارد شهر را تصرف خواهد کرد و آنچه را که عین الدوله و سرداران ایلات و عشایر در مدت هفت ماه نتوانستند انجام بدهند در چند روز بیابان خواهد رسانید.

ارشادالدوله می گفت که برای فتح تبریز و یزاد در آوردن مشروطه خواهان از تاکتیک ناپلئون کبیر پیروی خواهد کرد، به این معنا که اول شهر را در زیر آتش شدید توپخانه خواهیم گرفت و خانه‌ها و پناهگاهها را به ضرب خمپاره ویران خواهیم کرد و پس از آن که مردم شهر متزلزل و متوحش شدند و روحیه خود را باختند و روح مقاومت آنها رویه کاهش نهاد در تحت حمایت توپخانه با سوار و پیاده هجوم خواهیم برد و در جنگ اول شهر را تصرف خواهیم نمود. برای فتح شهر ارشادالدوله با صلح‌نجان شجاع الدوله هم پیمان شدند که از دو طرف به شهر حمله برند تا افتخار فتح تبریز نصیب آنان گردد.

پس از آنکه ارشادالدوله چندین باطری توپ در نقاط مرتفع

یارنج قرار داد و صف پیاده و سوار نظام را در پشت توپخانه

منظم کرد صبح چهارم صفر غفلتاً شهر را در زیر آتش توپخانه

گرفت. آتش نشانی توپخانه در آن روز بدرجدهای شدید بود که

شهر را بلرزه در آورد و دودباروت و گردوغبار ناشی از خرابی چون غفریت مرگ بر سر

تبریز سایه افکنده بود غرش توپ صدای شیپور و طبل فریاد جنگجویان که اسلحه بر کف

آبادیه حمله به شهر بودند قیامت برپا کرد و ارشادالدوله هر دقیقه منتظر بود که مردم

تبریز بیرق سفید برافراشته و از شهر بیرون آمده کلید شهر را به او تسلیم نمایند.

در همان وقت که ارشادالدوله شهر تبریز را بمباران می کرد شجاع الدوله که در

جاه طلبی و تکبر معروف بود برای آنکه کاری را که رحیم خان و اقبال السلطنه ما کوبی و

ضرعام نظام نتوانستند انجام بدهند بیابان برساند با سرسختی هرچه تمامتر با چندین هزار

نفر سوار و پیاده تنگ بردوش و شمشیر در کف که منتظر امزش بودند دستور داد به

سنگرهای خطیب حمله ور شوند. هجوم قشون شجاع الدوله به اندازهای شدید و بیابانه

بود که مجاهدینی که در سنگرهای خطیب بودند پس از زد و خورد شدید و دادن

چهارم صفر

تلفات سنگرها را تخلیه کرده و راه فرار پیش گرفتند و در نتیجه باغات و ابنیه اطراف آن ناحیه به تصرف قشون مهاجم درآمد. خسارتکست مجاهدین و پیشرفت قشون شجاع اندونه و تصرف قسمی از آبادیها به اطلاع ستارخان رسید و او را چنان آشفته خاطر نمود که بیدارنگ سوار شد و یا کنگر جنود از بدون آنکه توجهی به مجاهدینی شد در حال عقب نشینی بودند بکند در میان صدها گلوله که مثل تگرگ در اطرافش می بارید به طرف سنگرهای از دست رفته شتافت و چون خود را سواحه بادشمن دید از اسب پیاده شد و پشت دیوار یکی از باغها جای گرفت و شروع به تیراندازی به طرف قشون مهاجم نمود این حرکت ستارخان مجاهدینی را که راه فرار پیش گرفته بودند خجلت زده کرد و سرافکننده به طرف میدان جنگ بازگشتند طولی نکشید که بارمحمدخان کرمانشاهی که ما داستان شجاعتهای او را در فصول گذشته نقل کرده ایم و حسن کرد که از شجاعان بود با عده ای مجاهد جنگجو خود را به ستارخان رسانیدند و به جنگ پرداختند. می گویند با اینکه ستارخان نزدیک نیم ساعت یک تنه با عده زیادی می جنگید چندین نفر را از میان برداشت و تا حدی جلو هجوم دشمن را گرفت.

یک دسته گرجی که مسلح با بمب دستی بودند بیاری ستارخان شتافتند و چندین بمب کوچک در میان قشون مهاجم پرتاب کردند دسته دیگر از مجاهدین از راه خیابان نکمک رسیدند و به دسته ای از قشون مهاجم برخوردند و به جنگ تن بستن برداختند. پس از چندین ساعت جنگ و جزومد جبهه جنگ و عقب رفتن و جلو راندن عاقبت قشون شجاع الدوله از حال حمله به دفاع برخاست و سپس پایداربشی رویه ضعف و سستی نهاد و راه فرار را پیش گرفت و با دادن تلفات سنگین و جاگذاردن مقداری اسلحه خود را به اردوگاه رسانید.

اگر چه جنگ روز چهارم صفر به فتح سلیمان خاتمه یافت ولی چند نفر از شجاعان و سردسته های معروف از آن حمله حاجی شفیق کشته شد و مرگ او ملت تبریز را اندوهناک کرد.

عده کشتگان این جنگ را روزنامه مساوات یکصد و پانزده نفر نوشته ولی در تلگرافی که ستارخان به انجمن سعادت اسلامبول مخابره نموده و ما عین آنرا اینجا نقل می کنیم با آنچه مساوات نوشته اختلاف بسیار دارد:

دیروز چهارم صفر دولتیان از دو طرف خطیب و با سخنج حمله سخت نمودند ولی شکست سخت خورده و در خطیب پانصد نفر کشته دادند و با فتح عظیم دعوا ختم شد. ستار

میرزا سید حسن خان عدالت که یکی از مشروطه خواهان متقی بود و نگارنده شرح حال و خدمات او را در راه آزادی در کتاب اول این تاریخ به اطلاع خوانندگان رسانیدم و در تمام دوره انقلاب تبریز شاهد و ناظر وقایع بود و خاطراتش کمک بزرگی

در تگارش قیام تبریز به نگارنده نمود شجاعت و شهامت و خود گذشتگی و استقامت ستارخان را در جنگ چهارم صفر ستایش می کرد و مجاهدت او را در آن روز یک کار فوق العاده می پنداشت.

فردای آنروز شجاع الدوله بواسطه شکستی که خورده بود وارد جنگ نشد ولی ارشدالدوله همچنان شهر را بمباران می کرد و انتظار تسلیم شدن مردم تبریز را داشت.

شجاع الدوله پس از شکست چهارم صفر از پای نشست و از نقل از روزنامه مساوات میدان در ترفند و برای هجوم به تبریز نقشه دیگری پیش گرفت. یک دسته از سپاه خود را به فرماندهی یکی از خوانین در سردرود گذارد و خودش با چندین هزار نفر سوار و پیاده و توپخانه رهسپار قره ملک شد و نقاط مرتفع را سنگر بندی کرد و دسته های محافظ در آنها گماشت و دسته ای به ریاست محب علیخان به دشت غازان فرستاد و آن محل مهم را تصرف نمود و بدین ترتیب قشون شجاع الدوله بر سه راه مهم که تبریز را به خارج مربوط می نمود نظارت پیدا کرد و نیز یک عراده توپ بزرگ به همکار آورد و در روی یکی از تپه های مرتفع و مسلط بر شهر استوار نمود و به این ترتیب مقدمات یک جنگ بزرگ و قطعی را فراهم نمود.

فشار محمدعلیشاه به عین الدوله

در این ایام که دامنه انقلاب گیلان توسعه پیدا کرده بود و تمام گیلان و منجیل تا چند فرسخی قزوین به دست مجاهدین افتاده و انقلاب اصفهان هم آغاز شده بود، محمدعلیشاه کوشش می کرد که بهر قیمتی که تمام می شود تبریز را فتح کند و قشونی که در تحت امر عین الدوله بود احضار نماید و به طرف گیلان و اصفهان بفرستد بهمین علت ساعت به ساعت به عین الدوله فشار می آورد و بازخواست می کرد که چرا کار تبریز را یکسره نمی کند. تمام امید عین الدوله به شجاع الدوله بود و تصور می کرد که او یگانه شخصی است که قادر است تبریز را فتح کند.

این بود که عین الدوله با وجود تکبر و خودخواهی که داشت با تفاق امیر جنگ بختیاری و یک عده صاحب منصب و قشون و چند عراده توپ رهسپار اردوگاه شجاع الدوله شد و دوشب در آنجا ماند و با شجاع الدوله به مشورت پرداخت و برای دلگرم کردن خوانین و سرکرده های کوچک که در اردوی شجاع الدوله بودند لقب و انعام بسیار داد و نقشه هجوم عمومی به تبریز را تهیه نمود و سپس به باسمنج مراجعت کرد و بدون درنگ به محمدعلیشاه تلگرافاً مرده داد که کار تبریز تا دوزخ دیگر تمام خواهد شد و بعد از این اعلیحضرت از طرف آذربایجان نگرانی نخواهد داشت.

کلید قوایی که در تحت فرماندهی عین الدوله بود در چند روز خود را برای هجوم دسته جمعی به تبریز آماده نمود و مقرر شد که صبح دوازدهم صفر جنگ را آغاز نمایند. شجاع الدوله قره سلک را معسکر خود قرار داده و ده هزار نفر مرد جنگی از سوار و پیاده و چند عراده توپ برای حمله در اختیار خود داشت.

فرماندهان قشون ملی بدون آنکه اطلاع از آمادگی و نقشه و قشون دولت داشته باشند برای سرکوبی قشون شجاع الدوله پیش از طلوع آفتاب همان روز از محله هکماوار به طرف اردوگاه دشمن حمله بردند ولی چون امواج دریا که به صخره ای برخورد به مقاومت قشون شجاع الدوله که کاملاً مجهز و آماده برای حمله به شهر بود برخوردند

و با دادن تلفات سنگین راه مراجعت و یا بهتر بگوییم فرار به شهر را پیش گرفتند، قشون شجاع الدوله به تعقیب مجاهدین برخاست و چون سیل به طرف شهر سرازیر شد و در اندک زمانی حکماوار را تصرف نمودند و بسیاری از مردمان بیگناه را کشتند و صدها خانه را خراب و ویران کردند و هستی ساکنین را به بیخا بردند. از شاه غازان و سردرودهم بک ستون از قشون دولتی وارد کارزار شد و نیز از سمت پارنچ گروه دیگری یا توپخانه قوی خیابان را زیر آتش گرفت و پیاده نظام و سوار در تحت حمایت آتش توپها به حمله پرداختند و پیشرفت قابل توجهی نمودند.

پس از تصرف حکماوار چند عGRADE توپ به آنجا حمل نمودند و توپها را در نقاطی که مسلط بر شهر بود استوار کردند سپس شجاع الدوله شخصاً در میان دسته‌های سوزیک و صدای طبل و شیپور وارد میدان کارزار شد و با جمعی سواران زبده به میدان حاج حیدر وارد شد و آن میدان را محل فرماندهی خود قرار داد. از طرف خطیب و آخونی، ستون انبوهی مرکب از چندین هزار نفر سرباز و سوار به طرف شهر حمله برد.

دسته‌های مجاهدین که سنگرهای آن ناحیه را حفاظت می نمودند و ریاست آنان با شهدی محمد علیخان بود ناب مقاومت نیاورده عقب نشینی اختیار کردند.

در شاه غازان یا محمدخان کرمانشاهی و بگفته مجاهد با قدا ناری و سختی در مقابل سیل قشون دولتی ایستادگی می کردند ولی این مقاومت دلیرانه به جایی نرسید و یا محمدخان و همراهانش با دادن تلفات عقب نشستند و بیرو دولتی در روی اتفاقات خطیب برافراشته شد.

هنوز ظهیر نشده بود که حکماوار و آخونی و خطیب به دست دشمن افتاد و قشون دولت در یک جبهه بطول یک فرسخ در حدود نیم فرسخ پیشروی کرده و خود را به داخل شهر رسانیده بود.

عمینکه خبر شکست مجاهدین و پیشروی قشون دولتی به مردم تبریز رسیده غوغایی برپا شد که تا آن تاریخ نظیر آن دیده و شنیده نشده بود، مردم که از بی رحمی و بیغماگری قشون وحشی دولت آگاه بودند بی نهایت پریشان خاطر و مضطرب شدند و اگر حمل برگزاقگویی نشود اگر اسلحه بدست می آوردند زن و مرد و بزرگ و کوچک برای نجات خود وارد میدان کارزار می شدند.

در آن روز اکثر ملاها و معین تنگ بدست به جنگ پرداختند و حتی اعضای انجمن ایالتی به دفاع برخاستند از جمله کسانی که در آن روز لباس رزم دربر کردند و برای دفاع از آزادی جنگ نمودند حاجی شیخ علی اصغر یلایوی، شیخ محمد حسابانی، میرزا اسمعیل نویری، آقا میرزا محمد تقی طباطبائی، میرزا احمد قزوینی نماینده حجج اسلام نجف و جمعی از ملاها و بیستمازها بودند.

ستارخان بدون درنگ با عده‌ای از جنگجویان رهسپار میدان جنگ شد و از راه امیرزین‌الدین خود را به‌دیزج رسانید و در میان گلوله که چون تگرگ به‌اطرافش می‌بارید یک بالاخانه را که مشرف برنقاطی که دشمن در دست داشت بود سنگر نمود و بنای تیراندازی را گذارد و چون مجاهدین گروه‌گروه به‌یاریش رسیدند محل مذکور را ترک کرد و تفنگ در دست و جنگ کثان به‌خط مقدم جبهه شتافت و محل مساعدی را که مسلط بر میدان جنگ بود انتخاب نمود و به‌جنگ پرداخت.

پیرسرد محترمی بنام حاجی‌علی‌عمو که از مشروطه‌خواهان بنام بود در آن روز شهامت و از خود گذشتگی از خود نشان داد که دیرزمانی نقل مجالس بود، آن‌مرد سالخورده با جمعی از مجاهدین در میان صدها گلوله خود را به‌تویی که مجاهدین صبح همان روز از دست داده بودند رسانید و با دادن تلفات و از پا درآوردن چند نفر از قشون دولت توپ را تصرف کرد و با یک وضع طاقت‌فرسا توپ را به‌نقطه مرتفع که مسلط بر میدان جنگ بود استوار نمود و دشمن را زیر آتش گرفت.

پس جنگ سختی میان طرفین در گرفت که به‌قیمت جان عده زیادی تمام شد ولی عاقبت آثار سستی در قشون دولتی ظاهر گردید و شجاع الدوله بناچار میدان جنگ را به‌دست مجاهدین سپرد و خود و همراهانش عقب کشیدند.

می‌گویند آن روز مجاهدین با تداوم‌ای با حرارت و جسارت جنگیدند و بی‌پروا جلو رفتند که هرگاه شجاع الدوله بموقع فرار نکرده بود به‌دست مجاهدین اسیر می‌شد. حکماوار مجدداً به‌دست مجاهدین افتاد و مردم از قتل و غارت نجات یافتند. در تلگرافی که قسول انگلیس مقیم تبریز به‌سفیر انگلیس کرده می‌نویسد ستارخان بدون آنکه متوجه باشد که پیشرفت قیام تبریز بستگی به‌حیات و زنده بودن او دارد با بی‌پروایی خود را در مخاطرات می‌اندازد.

در خطیب و آخونی هم جنگ با کمال شدت آغاز شد و تا غروب خرفین به‌زد و خورد مشغول بودند اول قشون دولتی پیشرفت کرد و قسمتی از سنگرهای مجاهدین را اشغال نمود ولی پس از آنکه قوه امدادی به‌مجاهدین رسید و از عقب نشینی و فرار شجاع الدوله و لشکریانش آگاه شدند با شدت هرچه تواتر به‌دشمن حمله بردند و رشادت و شجاعت بی‌نظیری از خود به‌یادگار گذاردند. چون نگارش جزئیات جنگ آن روز طولانی و بدون در نظر گرفتن و اطلاع داشتن به‌جغرافیا و نقشه شهر غیرممکن است اینست که از شرح آن صرف نظر کرده به‌نتیجه می‌پردازیم عاقبت فتح نصیب ملیون شد و قشون دولت با دادن تلفات سنگین در تمام طول یک‌فرسخ جبهه عقب نشینی کردند و به‌مواضع اولیه خود بازگشتند. بواسطه جزر و مدی که آن روز در جبهه جنگ روی داد و عقب نشینیها و جلو رفتنهای طرفین عده مقتولین و مجروحین زیاد بود.

روزنامه مساوات عده مسئولین جبهه خطیب را صد و پنجاه نفر نوشته ولی بعضی از

مطالعین می‌گویند عده کشتگان طرفین در تمام جبهه از سیصد نفر متجاوز بود. ناگفته نگذاریم که مقداری از اثاثیه مردم که از طرف قشون دولتی بقما شده بود پس از فرار بجا گذاردند و ستارخان دستور داد اثاثیه مذکور را به صاحبانش مسترد دارند.

در جبهه خیابان که از طرف باقرخان سالار ملی مدافعه می‌شد جنگهای سختی روی داد ولی بواسطه استحکام سنگرهای مجاهدین، قشون دولتی نتوانست پیشرفت زیادی بکند و فقط بوسیله یک باطری توپ که در سالاری باغ برقرار کرده بودند خسارت زیادی وارد آوردند ولی در آخر کار قشونی که در تحت فرماندهی سالار بود بهجوم پرداختند و به فراز کوه حمله بردند و با از دست دادن چند نفر از جنگجویان معروف، آن محل مرتفع را که از نظر سوق الجیشی اهمیت بسیار داشت اشغال کردند.

جنگ دوازدهم صفر موجب تیره ستارخان و مجاهدین شد و به آنها فهمانید که باید پیش از پیش به استحکام حدودی که ممکن است مورد حمله قشون دولت قرار گیرد بپردازند بهمین علت از روز بعد از جنگ شروع به استحکام تقاطعی که از نظر سوق الجیشی اهمیت داشت پرداختند و چند توپ در بلندیها برقرار کردند و عده‌ای از نیرومندترین مجاهدین را به حفاظت سنگرهای سرحدی گماشتند.

مردم شهر تبریز هم که از وحشیگری و غارتگری قشون دولتی بجان آمده بودند با دل و جان آماده بودن خود را به ورود در حرکت مجاهدین برای حفاظت شهر اعلام داشته و عده زیادی لباس مجاهدت دربر کرده روزها را به مشق و تیراندازی می‌پرداختند. از طرف دیگر بر عین الدوله و شجاع الدوله مسلم شد که با هجوم بردن به شهر تبریز نمی‌توانند شهر را تصرف بکنند و یگانه راه برانو در آوردن ملت تبریز بستن راه آذوقه و نان و آب بر روی آنها است و باید تبریز را بوسیله قحطی از پای در آورد بهمین جهت از آن تاریخ پیش از پیش در مسدود کردن جاده‌هایی که به شهر منتهی می‌شد کوشش کردند و از عبور و آمد و شد و حمل و نقل مواد خوراکی و مال التجاره به شهر جلوگیری کردند.

سال نو در اواخر ماه صفر آغاز شد ولی مردم تبریز بواسطه اینکه عید نوروز مصادف با ایام سوگواری بود و بعلاوه بعلت فشار قحطی و کمی آذوقه بخلاف سنن باستانی از انعقاد جشن عید و شادمانی محروم ماندند و در سختی ایام عید را

عید نوروز

می‌گذرانیدند. با اینکه مرحوم ثقة الاسلام سختی و بدبختی مردم تبریز را به محمد علی‌شاه تلگراف نمود و گشایش آن وضع رقت‌بار را درخواست کرد آن سرد بی‌رحم کمترین اقدامی نکرد و با بی‌اعتنایی حلقه محاصره شهر را تنگتر نمود.

روحانیون نجف تلگرافاً کمک سپهدار و صمصام السلطنه را در حمایت فوری مردم تبریز خواستار شدند ولی آنها کاری نمی‌توانستند انجام بدهند و قادر نبودند گامی در راه کمک به مردم تبریز بردارند.

مردم تبریز برای نجات خود از تنگی و سختی یک راه بیشتر نداشتند و آن حمله به دشمن و شکستن خط محاصره و باز کردن راهها بود. برای منظور فوق‌روزیست و نهیم صفر غفلتاً به طرف اردوی دولتی حمله بردند و به جنگ پرداختند مخصوصاً از طرف خیابان بسنگرهای قشون دولتی هجوم برده شد و عده‌ای را کشته و جمعی را دستگیر نمودند و مقداری تفنگ و فشنگ بغنیمت گرفتند ولی پیشرفت مهمی نصیب ملیون نشد و طرف عصر به اردوگاه خود بازگشتند و سنگری را که از دشمن گرفته بودند مستحکم نموده و عده‌ای مستحفظ در آن گذاردند.

تلگراف به اسلامبول - احرار از خیابان به اردوی دولت حمله بردند سنگر بزرگ را متصرف شش نفر اسیر ۳۴ نفر مقتول سابقی فرار کردند غنائیشان ضبط انجمن ایالتی شد.

در چهارمین روز سال نو مجاهدین دست به یک جنگ دسته جمعی زدند به این معنی که تقریباً تمام مجاهدین و اعضای انجمن و بسیاری از مردم شهر در این جنگ شرکت کردند و با صدای شیپور و سوزنیک از راه خیابان به طرف اردوی دولتی

چهارم فروردین

حمله بردند و جنگ یا شدت میان دو طرف درگیر شد و تا غروب آفتاب ادامه داشت، اگر چه مجاهدین در این جنگ چندین سنگر قشون دولتی را اشغال کردند ولی چون قوای دولتی نقاط مرتفع را سنگر کرده بودند و توپهای نیرومند در اختیار خود داشتند ملیون تلفات بسیار دادند و نتیجه‌ای که انتظار داشتند بدست نیاوردند و نتوانستند دشمن را از میان بردارند و به خارج شهر راه یابند.

مشهدی علیخان که خود یکی از سران کرده‌های این جنگ بود در خاطراتی که از خود گذارده می‌نویسد آن روز ما یکصد و پنجاه نفر کشته دادیم.

سران ملیون از جنگهای بی‌درهی و تلفات بسیاری که می‌دادند دو منظور داشتند یکی آنکه مردم شهر را از گرسنگی نجات بخشند دیگر آنکه اگر قشون دولتی را از میان برمی‌داشتند و راه آذوقه را به شهر بازمی‌کردند بیم ورود قشون روس به

از جان گذشتگی

تبریز از میان می‌رفت و دیگر روسها به بهانه رسانیدن خوراک به اتباع بیگانه قشون به تبریز نمی‌توانستند وارد کنند.

تخطی

با اینکه تمام کسانی که گندم وجود و خواربار انبار کرده بودند جوانمردانه به قیمت ارزان و به رایگان در دسترس عموم گذارده بودند، بیش از چند دکان نانوايي در شهر باز نبود و بیش از نلت مردم شهر نمی توانستند نان بدست بیاورند فقط جیره مجاهدین تا حدی منظم داده می شد ولی سایر مردم مخصوصاً فقرا بسختی می گذرانند و چون آن سال هوا مساعد بود و زمین در اول بهار سبز و خرم شده بود مردم بناچار به خوردن علف پرداختند و آنچه بوجه در شهر و اطراف کشت شده بود درو کرده و خوردند. می گویند زنها برای نجات خود از گرسنگی به زمینهای بونه که در نزدیک سنگرهای قشون دولتی بود هجوم می بردند و از مجروح شدن اندیشه نداشتند.

بیست و پنجم فروردین

شجاع الدوله که از شکستهایی که در جنگهای پیش نصیب شده بود بی نهایت خشمگین بود و خود را برای انتقام آماده می کرد. به امید اینکه مردم تبریز بواسطه کمی خوراک و سختی زندگانی روحه خود را از دست داده و ناتوان شده اند و دیگر دل و جرأت پیش را در جنگ ندارند پس از آنکه چند روز به نظم قشون پرداخت و احکامی چند برای سردسته ها و رؤسای سوار و پیاده و توپچیها صادر نمود نیمه شب بیست و چهارم فروردین در حالیکه سواره در صف مقدم جای گرفته بود با قشون ابوهی به طرف اناخاتون رهسپار گردید و از آنجا به طرف شهر حمله برد.

می گویند شجاع الدوله آن روز بعدی به فیروزی خود اطمینان داشت که از اردوی رحیم خان که در همان نزدیکی بود استمداد نخواست و با قشونی که در تحت فرمانش بود به جنگ پرداخت. مجاهدین که در جنگ سابق تا حدی غافلگیر شده بودند بطوری که نوشتیم سنگرهای مقدم حبه را بوضع مطلوبی مستحکم کرده بودند و عده زیادی از مجاهدین شجاع و جنگ آزموده را به پاسانی و نگاهداری آن گماشته بودند همینکه از حمله قشون دولتی آگاه شدند بنای تیراندازی را گذاردند و قشون مهاجم را زیر آتش گرفتند جنگ در اطراف بیل آبی تا بعد از ظهر بسختی دوام داشت ولی چون قشون دولتی از پیشرفت مایوس شد و نتوانست گامی پیش برود و شجاع الملک که یکی از صاحبمنصبان معروف بود کشته شد، بناچار دست از جنگ کشید و به اردوگاه خود بازگشت.

مجاهدین که از شکست قشون شجاع الدوله تشجیع شده بودند به دنبال آنها تاختند و عده ای را به خاک هلاک انداختند ولی در همان موقع سواران رحیم خان نیازی قشون دولتی شتافتند و آنها را از مهلکه نجات دادند.

یکی دیگر از سردسته های قشون دولتی بنام صولت السلطه در آن جنگ تیر خورد

چون اتباع دول بیگانه مقیم تبریز هم در آن زمان دچار نمی
 خواربار شده بودند قنصل انگلیس - روس - عثمانی پس
 از مشورت به محمدعلیشاه تلگراف کردند که اجازه بدهد روزی
 یک خروارونیم گندم برای خوراک اتباع خارجه وارد شهر
 تبریز بشود محمدعلیشاه تقاضای آنان را نپذیرفت و جواب داد که اتباع دول خارجه بهتر
 است از شهر بیرون بروند و در یکی از قصبات نزدیک یا سمنج سکنی کنند.

کنکاش نمایندگان خارجه

از دیرزمانی مدرسه امریکایی در تبریز تأسیس شده بود و
 بسیاری از جوانان ایرانی در آن مدرسه تحصیل می کردند
 جوانی بنام باسکرویل که بیش از بیست و پنجسال از عمرش
 نگذشته بود برای تدریس در مدرسه مذکور از امریکا به تبریز
 آمده بود و در حالی که به تعلیم و تربیت فرزندان آذربایجان همت گماشت با مردمان
 آزادیخواه و روش فکر آن سامان دوستی و آمیزش پیدا کرده بود.

جانبازی یک جوان امریکایی

این جوان امریکایی که از شغلیگان آزادی بود، موقعی وارد تبریز شد که مردم
 آن سامان جان در تلف گرفته برای تحصیل مشروطیت و آزادی قیام نموده بودند و در راه
 وطن از بدل جان و مال خود دریغ نمی داشتند. با سکرویل که جسم و جانش مجذوب
 آزادی شده و تجلیات آزادی روح با کش را تسخیر کرده بود چون خدمت نظام وظیفه را
 در امریکا انجام داده و از مئون نظامی بی بهره نبود، جمعی از جوانان آزادیخواه و برشور
 را گرد خود جمع کرد و نام آنها را فوج نجات گذارد و همه روزه در ارگ به مستق دادن
 آنها پرداخت و چون افرادی را که تربیت کرده بود آماده برای جنگ و مبارزه نمود
 بی پروا در جنگی که در قراآعاج میان ملیون و قشون دولتی در گرفت با عشق و علاقه
 بی تابان با تفاق بازنه نگر از جوانان فوج نجات به طرف سنگر قزاقها حمله برد و همسنگه
 به تبریز رسد کسی از قزاقها به طرف او شلیک کرد و آن جوان با نعل تپس بر زمین شد
 و در راه آزادی جان سپرد و نام برانچارس در تاریخ انقلاب ایران جاودان یادگار ماند.

آنچه تحقیق و تعمق کرده فلسفه این جنگ اخیر را که بنام
 روز آخر فروردین جنگ تمام غارزان خوانده می شد، بدست نیاوردم زیرا در نتیجه
 و آخرین جنگ جنگیای گذشته برای قشون دولت و مجاهدین مسلح شده بود
 که محبتک از دولتی قادر به مغلوب کردن و از میان
 برداشتن طرف دیگر نیست پس جهت از جنگیدن جز خون نگر دیگر را ریختن نتیجه

دیگری در کار نبود.

سران قشون دولتی در نتیجه چندین ماه جنگ پی در پی و دادن تلفات زیاد و بکار بردن انواع دسایس و حیل یخبوی فهمیده بودند که قادر به فتح شهر تبریز نیستند و کوشش و کشش آنها در این راه بی فایده است.

مجاهدین هم می دانستند که چون قشون دولتی از حیث عده و توپخانه و سوار-نظام و اسلحه بر آنها تفوق دارد قادر به مغلوب کردن آنان در جلگه نیستند و جز دادن تلفات نتیجه دیگر از جنگ در جلگه نخواهند برد و فقط در حمایت سنگر و حفاظت استحکامات می توانند حملات قشون دولتی را رد کنند و به آنها تلفات سنگین وارد نمایند.

بهمین علت دولتیها پس از شکست شجاع الدوله تمام هم خود را صرف بستن راهها و جلوگیری از ورود مواد خوراکی به تبریز می نمودند و خیال حمله به شهر را در سر نداشتند.

این جنگ آخر فروردین را که در آن جوان امریکایی و میرزا هاشم خان خیابانی که یکی از برجسته ترین فرماندهان و رؤسای مجاهدین بود و بعد از ستارخان و باقرخان از همه معروف تر بود شرکت داشتند، ملبود آغاز کردند به امید اینکه قشون شجاع-الدوله را تار و مار کنند و از میان بردارند و راه ورود آذوقه را به تبریز آزاد کنند.

در این جنگ تمام قوه مجاهدین بکار رفته بود و ستارخان و باقرخان و مجاهدین گرجی و ارمنی در آن شرکت کرده بودند و پیش از سفیده صبح به حمله پرداختند ولی قشون دولتی پایداری می کرد و به کمک شلیک توپ هجوم مجاهدین را سد کرده بود. دامنه جنگ تا خطیب توسعه پیدا کرد و تا غروب آفتاب بطول انجامید ولی موفقیت نصیب هیچیک از دو طرف نشد.

یکی از سرکردگان مجاهدین به نگارنده می گفت که اگر جنگ آن روز چند ساعت دیگر دوام پیدا می کرد شجاع الدوله شکست می خورد و اردو و سپاهش متلاشی می گشت.

هنوز جنگ تمام نشده بود و طرفین دست بگریبان بودند که یکی از نمایندگان انجمن خود را به میدان جنگ رسانید و به ستارخان اطلاع داد که قنصل انگلیس و روس به انجمن آمده اند و اظهار می دارند سفارتین روس و انگلیس با محمدعلیشاه قرار داده اند که جنگ میان ملت تبریز و قشون دولتی برای یک هفته متارکه شود و نیز مقداری خواربار برای نجات مردم شهر از سختی و گرسنگی به شهر وارد خواهند شد. ستارخان به انجمن رفت و با درخواستی که شده بود موافقت کرد و از آن ساعت بواسطه حوادثی که پیش آمد صفحه نویسی در تاریخ آذربایجان باز شد و حوادثی پیش آمد که در موقع خود به نظر خوانندگان خواهد رسید.

تشیع جنازه

فردای آن روز چون جنگ ستار که شده بود سران میلیون و مجاهدین با دلی افسرده و چشم گریان جنازه باسکرویل جوان را با تجلیل و تکریم بسیار و دسته گل‌های بی‌شمار به قبرستان آمریکاییها برده و در آنجا به خاک سپردند. در دو طرف معبر جنازه مجاهدین صف کشیده و تفنگها را بحالت عزادوش انداخته بودند و سرخیابانها و میدانگاهها ناطقین روی کرسی خطابه رفته از فداکاری و آزادی طلبی جوان آمریکایی سخن می گفتند و آموزش او را از خداوند مسئلت می نمودند. مردم تبریز و انجمن آذربایجان مصمم شدند که مبلغی بتوسط قنصل آمریکا برای مادر جوان فقید اهدا کنند ولی قنصل آمریکا هدیه مردم تبریز را نپذیرفت. به امر ستارخان در روی تفنگی که جوان آمریکایی در میدان جنگ و موقع تیر خوردن در دست داشت شرح فداکاری و تاریخ کشته شدن و نام و روز جنگی که در آن شرکت کرده بود قلمزنی و حک نمودند و به یاد بود انقلاب آزادی تبریز برای مادر پیرش فرستادند.

ورود قشون روس به خاک ایران

بدبختی ای که از دیرزمانی بر سر ملت تبریز سایه افکنده بود و مصیبتی که چون شمشیر پریکلس بالای سر مردم آن سامان آویخته شده بود بالاخره چون صاعقه بر سر آنان فرود آمد و فجایع و بدبختیهایی بوجود آورد که تاریخ بشر نظیر آنرا کمتر دیده و بخاطر دارد و در مجلدات بعد، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

با اینکه محمدعلیشاه به توسط سفرای روس و انگلیس وعده صریح داده بود که پس از متارکه جنگ راهها را باز نماید و مانع ورود خوراک و خواربار به تبریز نشود به عهد خود وفا نکرد و باز مردم تبریز دچار قحطی بودند. محمدعلیشاه می‌خواست همان کاری را که بوسیله عین الدوله و ابلات و عشایر نتوانست انجام بدهد به دست قشون روس عملی کند و مشروطه و آزادی مردم تبریز را بیماری سرنیزه قشون اجنبی از میان بردارد و ملتی را که خود بر آن سلطنت داشت و خاک می‌را که حفظ و حراستش را عهده‌دار بود پایمال سم ستور بیگانگان نماید و بوسیله قشون اجنبی از هموطنان خود انتقام بکشد.

روز ششم اردیبهشت سه باتالیان سرباز، چهار اسکادران قزاق و دو باطری توپ و یک دسته مهندس از پل جلفا گذشته روانه تبریز شدند.

مردم بدبخت تبریز برای آنکه بدست روسها نیفتد با سختی و بدبختی گریزی را تحمل می‌کردند و دم فرو بسته بودند، با وجود این روز پنجم اردیبهشت نامه‌ای از قنصل انگلیس به این مضمون به انجمن ایالتی آذربایجان رسید، چون دولت ایران از باز نمودن راه خودداری می‌نماید دولت روس و انگلیس بر آن سراند که خود راه آذوقه را باز نمایند.

این نامه قنصل انگلیس که برای سران آزاد بخواهان تبریز چون فرمان نابودیشان بود بی‌نهایت آنها را مضطرب و پریشان خاطر نمود و در انجمن به مشورت پرداختند و در نتیجه، رئیس انجمن و اجلال الملک و حاجی علی آقا را نزد قنصل انگلیس فرستادند و تقاضا نمودند که به دولتهای متبوعه خود تلگراف کنند که از آهنگی که دارند بازگردند.

و به خود مشروطه خواهان تبریز فرصت بدهند تا با محمدعلیشاه کنار آمده راه آذوقه را باز کنند، سپس به تلگرافخانه هند و اروپا رفته تلگراف ذیل را که آثار بیچارگی و از خود گذشتگی و علاقه مندی به وطن و آب و خاک ایران از آن نمایان است و خواننده را هر قدر بی رحم باشد متأثر می نماید و بی اختیار اشک از دیدگان جاری می شود به محمدعلیشاه مخابره نمودند: شاه بجای پدر و ملت بجای فرزند است اگر رنجش میان پدر و فرزندان رخ می دهد نباید همسایگان پایه میان گذارند. ما هر چه می خواستیم از آن در می گذریم و شهر را به اعلیحضرت می سپاریم هر رفتاری با ما می خواهند بکنند اعلیحضرت بیدرنک دستور دهند راه آذوقه باز شود و جایی برای گذشتن سپاه روس به خاک ایران باز نماند.

همه اعضای انجمن و رهبران ملت چون پدر مرده ها گریه می کردند و از بخت بد خود می نالیدند. ستارخان می گفت برای حفظ وطن شما با محمدعلیشاه سازش کنید و من سوار بر اسب خود شده به طرفی روانه می شوم. فردای آنروز حاجی امام جمعه خوئی، کاسران میرزا فرمانفرما و حشمت الدوله از طرف شاه در تلگرافخانه تهران حضور پیدا می کنند و از طرف مردم تبریز بقی زاده، حاجی میرزا سهدی، آقا میرزا اسماعیل نویری، معتمدالتجار، معین الرعايا، آقا میرزا حسین واعظ، شیخ اسماعیل هشترودی، شیخ محمد خیابالی، حاجی اسماعیل آقا میرزا خیزی، اجلال الملک، آقا محمدتقی آقا، حاجی میرزا علینقی گنجه ای، حاجی میرزا محمدعلی اصغهبانی و حاجی علی آقا دوافروش پشت دستگاه تلگرافخانه تبریز مجتمع می شوند و تلگراف ذیل را از طرف شاه در جواب تلگرافی که در بالا نوشتیم به نمایندگان تبریز مخابره می کنند حاضرین تلگرافخانه، تلگراف شما را در خصوص عبور قشون روس از سرحد ملاحظه کردم این اندازه تزلزل و اضطراب وقتی جا دارد که ما از خیال آسودگی شما غافل باشیم و این کار بزرگ را کوچک شماریم چون بهانه آنها آوردن آذوقه برای اتباع خودشان بود اینک که جنگ متارکه شده تأکید کردیم آذوقه به شهر فرستاده شود ترتیب ورود عین الدوله را به شهر دستور دادم.

هنوز چند ساعت بیشتر از مخابره تلگرافی میان تهران و تبریز نگذشته بود که به تبریز خبر رسید قشون روس از سرحد گذشت و به طرف تبریز رهسپار شد. رهبران ملت برای آخرین بار این تلگراف را به نمایندگان شاه مخابره کردند و با یأس و ناامیدی تلگرافخانه را ترک نمودند.

حضور آقا یان عظام، الان خبر بدبختی غیر متوقع رسید و خاکستر مذلت بر سر مملکت.... پیخته شد انالله وانا الیه راجعون مغرضین ملک و ملت به سلامت باشند تمام این الحاحات برای این بود که بلا نازل نگردد الان خبر تلگرافی رسید که قشون روس از سرحد گذشت تا حال سیصد و پنجاه نفر گذشته و مشغول لشکر کشی اند دیگر هیچ حواسی برای این جمع که چون حلقه ماتم اشک حسرت به نتایج جهالت چند نفر مملکت

خراب کن می ریزند ثمانده مؤاخذات این زوال مملکت اسلام را به اولیای امور گذاشته می خواهیم سرخص بشویم و به درد خود و مصیبت وطن عزیز مشغول باشیم قلم در دست می لرزد دیگر تاب نوشتن ندارد.

از کسانی که این تاریخ را می خوانند تقاضا دارم که این دو تلگراف نمایندگان ملت ستمدیده و مأیوس تبریز را دومرتبه سه مرتبه بلکه صد مرتبه بخوانند و بد فرزندان خود نیز خواندن این دو تلگراف را که مظهر روح وطن پرستی و از خود گذشتگی ملتی است که مدت یازده ماه با فدا کردن جان و مال و فرزند برای آزادی تیام کرد و چنان شهامت و سردانگی و فداکاری از خود نشان داد که مورد تعجب و تحسین عالمان گردید، توصیه نماید و اینکه که بردشمن غدار غلبه پیدا کرده و بیش از ده هزار نفر مجاهد از جان گذشته آماده فداکاری دارد چون استقلال مملکت را در خطر می بیند و پای قشون اجنبی به خاک وطن یاز شده برای حفظ وطن از مشروطه، آزادی، آرزو، آمال، افتخارات، مجاهدتها و فداکاریها چشم می پوشد و به شاه ستمگر می گوید بکن یا ما آنچه را که می خواهی ولی راضی نشو و وطن از دست برود و اجنبی برخاک مقدس ایران چیره شود.

۴ ربیع الثانی ۱۳۲۷ انجمن مقدس ایالتی را با کمال احترام

مصدق می شود، امروز جناب مستطاب قدسی التصاب آقای میرزا

محمد تقی سلمه الله تهالی رئیس انجمن مقدس و جناب

جلالتاب اجل آقای اجلال الملک دام اجلاله العالی و جناب

۵ ایدرنامه قسول روس
وانگلیس

حاجی آقا دام اقباله با دستداران ملاقات در بعضی فقرات سنوال و جواب و بالاخره در علت و سبب عبور قشون روس از راه جلفا به خاک ایران استفسار نمودند جواباً تفصیل آنرا به آقایان اظهار داشتیم و حالا هم برای اطلاع انجمن محترم ایالتی با نهایت احترام زحمت می دهیم بنا به وعده ای که اعلیحضرت شهر یاری خندالله ملکه و سلطانه در تهران به سفرای روس و انگلیس داده بودند لازم بود راههای آذوقه مفتوح، مجادله را موقوف دارند ولی رؤسای اردوی دولتی ابداً اجازه حمل آذوقه به شهر نداده و شرایط ترک مجادله را مقدس و محترم شمرده اند بنا بر این دولت انگلیس و روس بنا به ملاحظه شرایط انسانیت قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه به تبریز برای اهالی و اتباع خارجه باز شود و مسلم است که با وجود سواران قراجه داغی حمل آذوقه و تأمین راه برای عابرین ممکن نیست به این ملاحظه قرار گرفته اند یک قوه کافی برای توفیق حاملین آذوقه و تأمین راه از شر اشرار تعیین گردد تا اینکه راه مفتوح گردد و پس از حمل آذوقه به شهر و تأمین راه ضمناً در وقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه را از شر اشرار و سوارهای دولتی که مسلماً در صورت ورود به شهر از ارتکاب هیچ قسم حرکات ظالمانه مضایقه نخواهند کرد محافظه نمایند و پس از اعاده

آسایش و آسودگی و امنیت این قوه بدون تأخیر و شرط و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی نماید خاک ایران را ترك و به روسیه مراجعت خواهد کرد اولیای ما مقرر کرده‌اند بهمین نحو بدانجمن مقدس ایالتی اعلام نموده و اطمینان بدهیم احترام فائقه را تکرار می‌نماییم.

مهر و امضای قنصل انگلیس راتسلا؛ و مهر و امضای ژنرال قنصل روس اسکندرمیلر.

با مطالعه دقیق مندرجات نامه رسمی نمایندگان دولت روس و انگلیس مشعر بر سه نکته اساسی اول آنکه دولتین از نظر اصول نوع پروری و انسانیت قشون به خاک ایران وارد کرده‌اند دوم آنکه قشون دولتی را اشرار خوانده‌اند سوم آنکه صریح نوشته‌اند و متعهد شده‌اند که پس از باز شدن راه و وصول امنیت قشون روس بدون قید و شرطی فوراً خاک ایران را تخلیه خواهد کرد و به روسیه مراجعت خواهد نمود بطوری که خواننده این تاریخ در مجلدات بعدی ملاحظه و مطالعه خواهند فرمود این قشون که بنام انسانیت وارد در مملکت مستقل و بیگناهی شده بود با دستکاری قشون دولتی که آنان را اشرار نامیدند فجایعی مرتکب شد و گناهانی کرد که دنیا را به حیرت دچار نمود و پس از مشروطیت و اعاده امنیت خاک ایران را ترك ننمود و به مداخلات ظالمانه و مالکانه خود ادامه داد و در ایران مانند تا وقتی که تحت و تاج امپراطوری روسیه و از گون گردید و دستگاه استبداد آن کشور برچیده شد.

با آنکه با ورود قشون روس به تبریز کاخ آزادی و از گون گردید و مرام و آرزوهای ملت تبریز نقش بر آب شد و آنچه را که به قیمت یازده ماه جنگ و فداکاری و دادن هزارها قربانی و تحمل مشقات جانفرسا بدست آمده بود از دست رفت (بهار بود تو بودی و عشق بود و امید — بهار رفت و تو رفتی و هر چه بود گذشت) ولی قیام مردانه مردم تبریز سرچشمه آزادی و آزادمردی بود که ارواح مردم ایران را سیراب کرد و تجلیات عالیه آن عجب تبریز منبع الهام و فیض قیام مقدس ملت ایران شد. جانبازی ملت تبریز ملت ایران را تکان داد و انقلاب گیلان و اصفهان را بوجود آورد و در نتیجه شاه بد کردار از روی تخت سرنگون شد و پس از یکسال و اندی مجدداً ستاره آزادی در افق ایران طلوع کرد و درفش آزادی بر سر در مجلس شورای ملی به اهتزاز درآمد و شهر و ملت بظاهر شکست دیده و نا کلام تبریز چون قهرمانی زنده در تاریخ آزادی ایران جاویدان گشت و رهبران انقلاب تبریز چون پهلوانان باستانی نام بلند و گرامیشان در سربلوحه تاریخ آزادی ثبت گردید و کاخ پیدادگری امپراطوران روسیه و سلاطین قاجاریه یکی بعد از دیگری فرو ریخت و سیعلم الذین ظلموا ای متقلب یقتلبن.

تعطیل عمومی

پس از آنکه محمدعلیشاه دست‌بکار تشکیل مجلس شورای دولتی زد مشروطه‌خواهان بیش از پیش یقین پیدا کردند که این مرد ناپاک جز حقه‌بازی و نیرنگ و وقت‌گذراندن و مردم را فریب دادن منظوری ندارد و دیگر نباید انتظاری از طرف او داشت و امیدوار به سازش با او بود.

این بود که مردم تهران تصمیم گرفتند که دست به یک تعطیل عمومی بزنند و تمام دکان‌ها و بازارها را ببندند و هزارها نفر به سفارتخانه‌ها رفته و در آنجا متحصن بشوند. این تصمیم عملی گردید و دکان‌ها و بازارها بسته شد و عده‌ای هم به سفارت اطریش رفتند و چون محل سفارت گنجایش پذیرایی آنها را نداشت بناچارخانه‌ای در مجاورت سفارت اجاره کردند و پناهندگان را در آن خانه پذیرفتند.

در همان ایام در مقامات دولتی گفتگومی شد که مشروطه‌خواهان مجامع و محافل سری تشکیل داده‌اند و هزارها نفر را مسلح نموده و یزودی دست به یک قیام مسلح خواهند زد. شهرت این خبر تأثیر بسزایی در دربار و محمدعلیشاه نمود و به خیال چاره‌جویی برآمد.

سعدالدوله که تا آن زمان در کمین موقع مناسبی بود و با سفرای خارجه سروکار داشت (چنانچه مخبرروایتی از قول سفیر روس خبری به این مضمون منتشر نمود: سعدالدوله مدعی است که هرگاه زمامدار بشود وسایل سازش میان شاه و ملت را می‌تواند فراهم کند و قادر است که شاه را به باز کردن مجلس وادار نماید) خود را در میان انداخت و بطوری که خواهیم نگاشت با جلب مساعدت مقامات خارجی سوجبات سقوط کابینه مشیرالسلطنه را فراهم نمود و به ریاست دولت منصوب گردید و برای تسکین غلیانی که در افکار عمومی بود به برگزیدگان مشروطه‌خواهان پیغام داد که تمام قوای خود را برای افتتاح مجلس شورای ملی بکار خواهد بست.

محمدعلیشاه که از بسته شدن بازار نگران شده و از ترس قیام عمومی مردم تهران مضطرب و پریشان‌خاطر گشته بود چند نفر از معارف مدیون از جمله

صیغ الدوله را به حضور طلبید و با آنها به گفتگو پرداخت.

نمایندگان مذکور اسناد و احکامی از مقامات عالی روحانیت عتبات به شاه ارائه دادند که برطبق آن احکام قانون اساسی کاملاً منطبق با موازین شرع مبین اسلام است و کوچکترین مخالفتی با دین اسلام ندارد بطوری که سابقاً هم نوشتیم شاه برای اینکه زیربار مشروطیت نرود و مجلس را باز نکند احکام و تلگرافاتی که ملاحظاتی مستبد در مخالف بودن قانون اساسی و مشروطیت با دین اسلام منتشر کرده بودند دست آویز قرار داده بود و می خواست به خارجیها و ایرانیها بفهماند که چون او یک مسلمان معتقد و با ایمان است زیربار کاری که مخالف با اسلام است نخواهد رفت ولی پیش آمد وقایع و حوادث او را مجبور به تمکین نمود و به نمایندگان ملیون وعده داد که مجلس را برطبق قانون اساسی مفتوح خواهد نمود و از آنها تقاضا کرد که از قیام مردم جلوگیری کنند.

در همان روزها نمایندگان سفارت روس و انگلیس پس از مدتی سکوت و ستار که شاه را ملاقات کردند و از انقلاباتی که در تمام شهرستانهای ایران برپا شده بود گفتگو نمودند و بدو خاطر نشان کردند که مجلس شورای دولتی مورد قبول ملت ایران نیست و هرگاه اوضاع به این منوال پیش برود زوال سلطنت او حتمی و مسلم است. شاه برای دفعه دیگر به نمایندگان مذکور وعده داد که مجلس شورای ملی و مجلس سنا را در اول ماه محرم افتتاح خواهد کرد در گزارشی که کاردار سفارت انگلیس به لندن می دهد می نویسد اردویی که محمدعلیشاه در باغشاه دوز خود جمع کرده و دسته الواط و اشراری که طرفدارانش تشکیل داده اند بعدی انجام گسته و خودسر هستند که بیم آن می رود که به شهر ریخته و خانه های مردم را غارت کنند، چنانچه ۲۶ دسامبر ژاندارمهای دولتی بطور جسورانه مزاحم منشی باشی سفارت انگلیس شدند.

در همان روزهایی که وقایع بالا در تهران می گذشت و اردوی

انقلابی گیلان به طرف تهران حرکت کرده بود و بختاریا

مشغول تجهیز سوار بودند انقلابی در مشهد از طرف مشروطه.

در مشهد و فارس

خواهان برپا شد که مقامات دولتی را بی اندازه نگران ساخت.

انقلابیون که موفق به بستن بازارها شدند و دسته دسته با شعایر ملی به طرف صحن مقدس

می رفتند، فریاد می کردند ما مشروطه می خواهیم شاه باید مجلس را باز کند و عفو

عمومی به همه مشروطه خواهان بدهد.

محمدعلیشاه دستورات اکید به ابالت و رئیس قشون خراسان برای جلوگیری و

تنبیه انقلابیون صادر کرد ولی کاری از پیش نبرد و مردم با سرسختی خواستار

مشروطه بودند و احکام علمای نجف را به طبع رسانیده در کوچه و بازار منتشر می نمودند.

عجب در اینست که بسیاری از مستبدین معروف هم به مشروطه خواهان ملحق

شده بودند و نیز عده زیادی از دهات و قصبات اطراف شهر دسته دسته برای بازی مشروطه خواهان به شهر وارد شدند. مشروطه خواهان پس از آنکه موقعیت خود را محکم نمودند تلگرافخانه را تصرف کردند و راه مخابرات میان شاه و مأمورین خراسان را بستند.

در نتیجه این قیام بیگلریگی شهر و عده ای از مأمورین دولت از کار منفصل شدند و عفو عمومی به مردم داده شد و وعده افتتاح مجلس شورای ملی با قید قول و قسم تضمین گردید ولی با این حال رؤسای مشروطه خواهان که هرگز به وعده های محمد علی شاه اطمینان نداشتند همچنان در صحن مطهر باقی ماندند و انتظار افتتاح مجلس شورای ملی را داشتند.

در همان ایام در نتیجه قیام سید عبدالحسین لاری مردم شیراز به تظاهرات شدیدی برخاسته مشروطه پرداختند و جمعی در تلگرافخانه متحصن شدند و تلگرافاتی به تهران مخابره نمودند و بطور صریح و روشن اعلام داشتند که هرگاه شاه بفوریت فرمان افتتاح مجلس شورای ملی را امضا نکند ملت شیراز هم همان راهی را که مردم گیلان و اصفهان در پیش گرفتند پیروی خواهد کرد و تا وصول به مقصود برپای نخواهد نشست.

چون بیم آن می رفت که سید عبدالحسین لاری با جمعی که گرد خود جمع کرده بود رهسپار شیراز گردد و یاری مشروطه خواهان شهر را تصرف نماید دولتیه مصلحت دانستند که برای جلوگیری از قیام سیدلاری اردویی به ریاست سالار السلطان برادر قوام الملک تشکیل بدهند و او را مأمور لار و سرکوهی سید نمایند سالار السلطان در اندک زمانی موفق شد قشونی از افواج ساخلو شیراز و ایلات خمسه تشکیل بدهد و رهسپار لار گردد ولی در اولین مقابله که میان ملیون و اردوی دولتی روی داد دولتیه شکست خوردند و راه فرار را پیش گرفتند و در نتیجه یک شکست دیگر نصیب محمدعلی شاه و یارانش گردید.

مشروطه خواهان بندرعباس یکمک ملیون لار با یک حمله ناگهانی بندرعباس را تصرف کردند و گمرک را در حیطه اختیار خود درآوردند.

تصرف بندرعباس

بطوری که آژانس رویتر خبر داد دولت انگلیس پس از تصرف شهر دو کشتی کوچک جنگی به بندرعباس فرستاد و مداخل بندر را اشغال کرد ولی در امور شهر مداخله نکرد.

ملیون، کارگزار را که از مشروطه خواهان بود به حکومت شهر منصوب نمودند و به رئیس گمرک که یکنفر بلژیکی بود تکلیف کردند که در صورتی که مایل است همچنان ریاست گمرک را عهده دار باشد باید خود را مستخدم ملت بداند و عواید گمرک را

به انجمنی که زمام شهر را در دست دارد بپردازد.

از طرف امیرالبحر انگلیس اعلام شد در صورتی که خطری برای اتباع انگلیس پیش نیاید قشون بحریه انگلیس در خشکی پیاده نخواهد شد ولی چون گمرک بندرعباس در رهن دولت انگلیس است ملیون باید عواید گمرک را به مقامات انگلیسی بپردازند.

انگلیسها یک قایق جنگی هم به بوشهر فرستادند در صورتی که کوچکترین اغتشاشی در بوشهر ظهور نکرده بود و کمترین خطری برای اتباع انگلیس در کار نبود. پس از آنکه قایق جنگی مذکور وارد بندر بوشهر شد عده‌ای از مشروطه‌خواهان تنگستانی که همه مسلح بودند به پیشوایی سید مرتضی احرری وارد بوشهر شدند و بدون خونریزی و کشمکش شهر و گمرک را تصرف نمودند و مأمورین گمرک را از کار برکنار نمودند، قنصل انگلیس به رؤسای ملیون یادداشتی فرستاد و در آن متذکر شد که باید عواید گمرک را به مأمورین دولت انگلیس از بابت فرع استقراض بپردازند و نیز قنصل انگلیس از دولت خود در خواست نمود که بفوریت یک کشتی جنگی برای تقویت قنصلگری به بوشهر اعزام دارند.

پس از واقعه قتل چهار نفر متحصنین حضرت عبدالعظیم از طرف طرفداران شاه، چون جماعتی از مشروطه‌خواهان در سفارت عثمانی پناهنده بودند و مستحفظین سفارتخانه مذکور هم چند نفر سرباز و قزاق ایرانی بود و سفیر عثمانی به

نگرانی
سفیر کبیر عثمانی

مستحفظین ایرانی اعتماد نداشت و نگران بود که ممکن است به تحریک دربار جمعی از ارادل و اوپاش به سفارت ریخته و پناهندگان را قتل عام کنند لذا تلگرافی به باب عالی کرد و تقاضا نمود که بدون فوت وقت یک عده سرباز عثمانی برای محافظت سفارتخانه به تهران اعزام دارند. و نیز سفیر انگلیس و عثمانی یادداشتی به مضمون ذیل به وزارت خارجه ایران فرستادند:

چون ما یقین داریم قتل چهار نفر متحصنین حضرت عبدالعظیم به تحریک مفاخره الملک حاکم تهران بود و ممکن است همین رفتار با پناهندگان سفارت عثمانی بشود اینست که انفصال حاکم تهران و مجازات او را از دولت ایران خواستاریم.

کابینه سعدالدوله

سعدالدوله که از طلوع مشروطیت یک آرزو در دل داشت و آن رسیدن به مقام صدارت بود و تمام نقشه‌هایی که در زندگانی ننگینش بازی کرد برای وصول بهمین منظور بود از موقعیت سیاسی مملکت و تزلزلی که در دستگاه استبداد پیدا شده بود استفاده کرد و به نمایندگان خارجه مقیم تهران فهماند که اگر زمام مملکت به دست او سپرده شود قادر خواهد بود میان شاه و ملت را التیام بدهد و بدون آنکه لطمه‌ای به مقام سلطنت وارد بیاید رضای مردم را فراهم خواهد کرد سقراطی خارجه هم که از دیکتاتوری امیربهادر جنگ فوق‌العاده دلشکسته بودند و او را بزرگترین مانع سازگاری شاه و ملت می‌پنداشتند به محمدعلیشاه فشار آوردند که سعدالدوله را به مقام ریاست وزرایی منصوب نماید. محمدعلیشاه از سعدالدوله نگران بود و به او اطمینان نداشت و از جاه‌طلبی او می‌ترسید ولی فشار سقراطی خارجه و پیشرفت قیام ملی در تمام شهرستانها محمدعلی‌شاه را مجبور نمودند سعدالدوله را به صدارت منصوب نماید.

سعدالدوله پس از یک جلسه محرمانه با محمدعلیشاه با فرمان صدارت به‌خانه خود رفت و کابینه را از اشخاص ذیل تشکیل داد: فرمانفرما وزیر داخله، ناصرالملک وزیر مالیه (ناصرالملک در اروپا بود و عضویت کابینه را نپذیرفت) مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف، مهندس‌الممالک وزیر فواید عامه و خود سعدالدوله وزارت خارجه را عهده‌دار گشت.

مستوفی‌الممالک می‌گفت روزی که سعدالدوله با او به منزل خودش برای عضویت کابینه دعوت کرد تمارض کرده و در اطاق خوابش روی تخت مجلی دراز کشیده بود و با یک تکبر بی‌سابقه‌ای ما را پذیرفت و چنان شاه دستوری صحبت می‌کرد که همه ما در شگفت شدیم.

بدین وزارت جنگ را تکلیف کرد من گفتم من از نظام سر رشته و اطلاعی ندارم بهتر است دیگری را برای وزارت جنگ انتخاب کنند یکی از وزرا پیشنهاد کرد که فرمانفرما به سمت وزیر جنگ برگزیده شود، فرمانفرما جداً امتناع کرد و گفت با اینکه

من از هر کس بهتر به اوضاع قشون و لشکر کشی سابقه و اطلاع دارم و از عهده وزارت جنگ برمی آیم ولی در این موقع که شاه با ملت خود در جنگ است من این پست را نمی پذیرم و مسئولیت این شغل مهم را قبول نمی کنم و از عاقبت این سرسختی شاه در مقابل خواسته های ملت بی اندازه نگران هستم و عاقبت خوبی در کارها نمی بینم.

محمدعلیشاه که برطبق احکام روحانیون مستبد و تمایل

قلبی خودش مشروطه را مخالف دین اسلام اعلام نمود و

در دستخطی که منتشر کرد صریحاً نوشت که چون مشروطه

مخالف دین اسلام است دیگر اقدام به برقراری آن نخواهم

مشروطیت
موافق دین شد

کرد در اثر فشار عمومی و انقلابات در سرتاسر کشور و فتوحات مشروطه خواهان تبریز و حرکت اردوی انقلابی گیلان به طرف تهران و قیام بختیاری و اشغال اصفهان و نهضت عموم شهرستانها بنفع مشروطیت، خواهی نخواهی اجباراً به تقاضای ملت گردن نهاد و اعلانات و فرمانهای پی در پی صادر کرد و به سفرای خارجه قول صریح داد که پس از خارج شدن متحصنین از سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم برطبق قانون اساسی و مقررات اصولی مجلس شورای ملی را مقتوح و مشروطیت را با همان کمیت و کیفیت در ایران برقرار خواهد نمود.

پس از انتشار این اعلانات و رسوم اردیبهشت یناهندگان از تحصن خارج شدند و مقدمات افتتاح مجلس با تجدیدنظر در قانون انتخابات فراهم گردید. مردم تهران و بعضی از شهرستانها پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس شهرها را آیین بستند و چراغان کردند ولی انقلابیون گیلان که در همان شب جشن شهرقزوین را تصرف کردند کوچکترین اعتنایی به فرمان محمدعلیشاه نکردند و آماده برای حمله به تهران شدند.

پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس نمایندگان سفارت روس و انگلیس به اصفهان و قزوین رفتند و سپهدار و سردار اسعد و رؤسای مجاهدین را ملاقات نمودند و بنام دولت متبوعه خود به آنها اندرز دادند که چون شاه قبول کرده که مجلس با همان شرایط و مقررات قانون اساسی باز بشود و دوباره تقدیرات ملک و مملکت پست نمایندگان ملت بقتد دیگر قشون کشی به تهران و جنگ کردن با شاه مورد ندارد و ما مصلحت می دانیم شما از راهی که آمده اید برگردید و منتظر افتتاح مجلس بشوید آنها جواب دادند که ما با کسی جنگ نداریم و جز برقراری مشروطیت چیزی نمی خواهیم و برای همین منظور به تهران می رویم که ناظر اعاده مشروطیت و افتتاح مجلس باشیم و هرگاه محمدعلیشاه به عهد و قول خودش عمل کند و مجلس را باز نماید ما پس از افتتاح مجلس اسلحه خود را کنار گذاشته قشونی را که جمع کرده ایم متفرق نموده و به اوطان خود باز خواهیم گشت.

اگرچه فصلی که در کتاب اول این تاریخ در تحت عنوان چرا از نعمت مشروطه برخوردار شدیم و داستان مجاهد روز شنبه ما را از قلم فرسایی در اطراف منافقین می‌نیازمی کند ولی تعقیب جریان وقایع روز ما را اجباراً وارد در این بحث نمود.

دوباره منافقین

بکار افتادند

کرمی تشیمان باغشاه که در آن همه فجایع و جنایات سهم و شریک بودند همینکه استعمار کردند که سلطنت محمدعلیشاه زویه زوال می‌رود و ستاره مشروطیت دارد در افق ظاهر می‌شود چنانچه شیوه آن نامردان بود بعنوان خیرخواهی و صلح طلبی و جانب‌گیری از ملت و مشروطیت خود را میانجی بین دربار و مشروطه خواهان قرار دادند و وارد میدان عمل شدند و همانهایی که تا دیروز از ملاقات آزادیخواهان اجتناب می‌کردند و آنان را مفسد فی الارض می‌نامیدند و ریختن خون آنها را حلال می‌دانستند بنای آمد و شد را با سران آزادیخواهان گذاردند و حتی سامورین مخفی نزد سپهدار و سردار اسعد و سایر سرداران ملی فرستادند و خود را مشروطه خواه باطنی و طرفدار حقیقی ملت اعلام کردند و همکاری خود را با شاه جابر و متمکار بنابر مصلحت ملک و ملت قلمداد نمودند و تن در دادن شاه را به مشروطیت سرائر اقدامات خود جلوه دادند، حتی این مردان هزار و برای جلب اعتماد مشروطه خواهان گزارشهای محرمانه از دستگاه محمدعلیشاه به رؤسای تشون ملی می‌دادند و آنها را راهنمایی می‌کردند ولی از خدمتگزاری به محمدعلیشاه هم دست نکشیده بودند و اخباری که از اردوهای انقلابی بدست می‌آوردند به اطلاع محمدعلیشاه می‌رساندند و به این ترتیب اطمینان دوطرف را به خود جلب کرده و خود را وارد معرکه کردند و عاقبت نتیجه‌ای که می‌خواستند بدست آوردند و پس از فتح تهران و فرار محمدعلیشاه اکثر کرمی تشیمان باغشاه و مستبدین معروف در دولت مشروطه ستاسی پیدا کردند و به توری چشم آزادیخواهان که با خون خود مشروطه را بدست آورده بودند زمانمدار دولت مشروطه شدند و به ریش کسانی که آن انقلاب عظیم را با هزارها قداکاری بوجود آوردند حندیدند.

کسروی در تاریخ هیجده ساله این منافقین را سیوه چین نام نهاده زیرا این پست فطرتها همینکه دیگران یا خون دل محصولی را می‌کارند و عمل می‌آورند در موقع بهره‌برداری بیدا می‌شوند و از نتیجه رنج و زحمت دیگران بزرگترین سهم را می‌برند و حتی سهمی هم به آنها می‌دهند که آن محصول را کشته و بیمار آورده اند نمی‌دهند.

علت موفقیت این طبقه که خداوند در قرآن مجید آنان را در ردیف کفار قرار داده است این است که این افراد در تمام معنی کلمه لامذهب هستند و به هیچ اصلی بستگی و علاقمندی ندارند. اینها نه دین دارند و نه معنی وطنپرستی را می‌دانند، اینها نه

مستندند نه مشروطه خواه، اینها از هر پیش آمدی استفاده می کنند و مثل بازیگران تماشاخانه لباس آن روز را دربرمی کنند و به شکل مردان آن روز در می آیند و جز تحصیل پول و مقام مقصود و منظوری ندارند.

انجمن سعادت اسلامبول یکی از مراکز مهم ملی بود و تا فتح تهران مرکز ارتباط میان نجف و انجمنهای ایالتی تبریز و سرداران قشون ملی گیلان و اصفهان بود و آنان را در پایداری و مقاومت تشویق می نمود. در اواخر ماه محرم ۱۳۲۷

روزنامه سروش

معاهد السلطنه و میرزا علی کبرخان دهخدا به اسلامبول رفتند و به فعالیت پرداختند. معاهد السلطنه به ریاست انجمن سعادت انتخاب شد و دهخدا روزنامه سروش را تأسیس نمود. در اندک زمانی روزنامه مذکور در تمام نقاط ایران منتشر گشت و مقالات آتشین او روح تازه ای در نالیده انسرده دلان بوجود آورد.

چون روزنامه هایی که به قلم دهخدا منتشر می شد دارای همان سبک و سیره روزنامه صوراسرافیل بود و روح بالاد و آزادمنش میرزا جهانگیرخان را در صفحات خود جلوه گر می نمود، مردم ایران با اشتیاق و حقوق از آن نامه های ملی استقبال می کردند و مندرجات آنها را الهام غیبی می پنداشتند و به پیشگوییهای آن اعتقاد داشتند.

از طرف دیگر روابط خصمانه میان انجمن سعادت با مراکز حزب اتحاد و ترقی و رؤسای ملیون عثمانی کمک بسزایی برای پیشرفت مرام آزادخواهان شده بود و راه را برای آزادی عمل آنان باز کرده بود، دولت انقلابی عثمانی علاقمندی بسیار به پیشرفت نهضت مشروطیت ایران از خود نشان می داد و آنقدری که اوضاع اجازه می داد مشروطه خواهان ایران را بطور غیر مستقیم تقویت می نمود، عشق و علاقه معاهد السلطنه به آزادی و کامیابی ملت بر فعالیت انجمن سعادت افزود و وعده های از مشروطه خواهان بیاری انجمن سعادت رهسپار ایران گشتند و در رشت به قشون ملی ملحق شدند و اعانه مختصری هم برای کمک به سزدم تبریز که در آن زمان بواسطه محاصره با شمال سختی زندگی می کردند، جمع آوری نموده ارسال داشتند.

پس از آنکه محمدعلیشاه اجباراً تن به مشروطیت در داد و افتتاح مجلس شورای ملی را اعلام نمود اعضای انجمن سعادت که بخوبی از تیرنگهای محمدعلیشاه آگاه بودند از ترس آنکه مبادا وعده های محمدعلیشاه سستی در عزم مجاهدین که رهسپار تهران بودند بوجود بیاورد و قشون ملی در قزوین و قم متوقف شوند و آن قیام بزرگ عظیم بماند چندین تلگراف به سپهدار و سردار اسعد مخایره کردند و جدا شد گشتند که به وعده های محمدعلیشاه نباید اعتماد کنند و فرصت را از دست بدهند، مصلحت در اینست که بدون ساعتی درنگ رهسپار تهران گردند و وقت و فرصت بدست بدخواهان ندهند.

یا اینکه از اول طلوع مشروطیت مشروطه خواهان کمال مراقبت را بکار بردند که مزاحمتی برای اتباع دول خارجه پیش نیاید و بطوری که در کتاب چهارم این تاریخ نگاشتم در جنگ مجلس ملیون از تیر انداختن به طرف صاحبمصبان روس که در پشت توپها جای داشتند و مجلس را بمباران می کردند، خودداری کردند و کمترین حمله و تجاوزی به تبعه خارجه، مخصوصاً روسها وارد نیامده بود، روسها به بهانه حفظ اتباع خود در آذربایجان و گیلان قشون وارد کردند و عده ای نظامی و توپ به مشهد و استرآباد و آستارا فرستادند و دوفرورد کشتی جنگی مأمور حفاظت بندر یهلوی کردند و یک کشتی جنگی برای نظارت سواحل مازندران اعزام داشتند. چنانچه سیوایسوالکی به سرنیکلسن اینطور می نویسد: سفیر کبیر عزیزم محترماً خاطر شما را مستحضر می دارم که انقلاب در استرآباد بروز نموده و ما مصلحت دیدیم که بر عده مستحفظین قسولگری خود در آن شهر بیفزاییم.

مسابقه اشغال خاک ایران میان دولت روس و انگلیس در جریان بود و قشون اجانب از شمال و جنوب خاک وطن را اشغال می کردند، یکی بنام حفظ اتباع خود قشون وارد می کرد و دیگری برای حفظ سیاست عالیه خود شهرهای

ورود قشون انگلیس به بوشهر

ایران را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بود ولی حقیقت این بود که دولت انگلیس و روس می خواستند در آن موقع اغتشاش و انقلاب نقشه معاهده ۱۹۰۷ را عملی کنند و هر یک قسمتی از خاک ایران را که متعلق به خود می دانستند اشغال و تصرف نمایند. در همان ایام که بواسطه ضعف دولت و انقلاب عمومی، ایران میدان تاخت و تاز اجانب شده بود و هر دولتی سعی می کرد نفوذ خود را در سرتاسر ایران زیادتر کند دولتین روس و انگلیس برای در دست گرفتن تقدیرات ایران در گفتگو بودند که یک عده مستشار خارجی دست نشانده خود و مطیع انتخاب نمایند و امور ایران را به دست آنها بسپارند و در حقیقت خود بطور غیر مستقیم بر این کشور بلا دیده فرمانفرمایی نمایند. چنانچه در صفحات کتاب آبی مشاهده می شود با آنکه در آن زمان ملت ایران دچار مصایب گوناگون بود زعمای مشروطه خواهان به سفیر انگلیس در تهران و وزارت خارجه انگلیس در لندن اعتراض کردند که از مداخله در امور داخلی ایران خودداری نمایند و ملت ایران را به حال خود بگذارند ولی گوش دولتهایی که پایه اقبال و سعادت خود را در روی استثمار ملل و استعمار کشورها قرار داده بودند برای شنیدن ناله ملل ضعیف و مظلوم آماده نبود و آنچه هرگز بجایی نمی رسید فریاد بود.

با وجود نیرومندی مستبدین در فارس و قدرت فوق‌العاده خانواده قوام، انقلابات عمومی کشور که بفتح حکومت ملی ایجاد شده بود، قیام سید عبدالحسین لاری و تصرف لار و بندرعباس بوسیله قوای مشروطه‌خواهان، قیام میلیون بوشهر و تنگستانها و تصرف آن بندر مهم، قیام شیخ ذکریا و کوشش مشروطه‌خواهان مقیم شیراز، مستبدین را بزانو درآورد و آنان را برای قبول حکومت ملی و مشروطه آماده نموده جلساتی در شیراز منعقد گردید که در آن جلسات رؤسای خانواده قوام هم شرکت داشتند و همه متحدالقول شدند که راهی جز حکومت شوروی و افتتاح مجلس شورای ملی نیست.

تشکیل انجمن ایالتی در شیراز

پس از کنکاش زیاد و گفتگوی بسیار تصمیم گرفتند که انجمن ایالتی را برطبق مقررات قانون اساسی تشکیل بدهند و مردان آزادیخواه و مورد اعتماد ملت را به نمایندگی انجمن انتخاب نمایند. سید عبدالحسین لاری و شیخ ذکریا وصولت‌الدوله را که در رأس قیام میلیون فارس قرار گرفته بودند به شیراز دعوت نمایند.

در آن روز علم‌الهدی که یکی از مشروطه‌خواهان و خطبا بود نطق مفصلی در اطراف منافع حکومت ملی مشروطه ایراد نمود و معین‌الاسلام برای تأسیس انجمن مساعی بسیار بکاربرد و در نتیجه روز دوازدهم اردیبهشت انجمن ایالتی فارس با تشریفات کامل تشکیل یافت و آصف‌الدوله والی وقت شرحی در سزایابی مشروطه بیان کرد و در خاتمه بیاناتش خاطر نشان ساخت که قبلاً همیشه متمایل به مشروطه بوده است.

پس از رسمیت یافتن انجمن ایالتی رئیس انجمن تلگرافی به حجج اسلام نجف و انجمن ایالتی آذربایجان مخایره نمود و اتحاد ملت فارس را در پیروی از مشروطیت خاطر نشان ساخت، سپس انجمن به تهیه نظامنامه داخلی و خطبشی عمومی که در آینده باید پیش گرفت پرداخت و موادی چند تهیه و تصویب نمود.

آصف‌الدوله تلگرافاً تشکیل انجمن ایالتی را به صدر اعظم وقت مخایره نمود ولی در جواب خاطر نشان شده بود که یک اردوی کامل و منظم به طرف اصفهان رهسپار شده و پس از اعاده نظم در آن سامان به طرف فارس حرکت خواهد کرد.

حوادث گوناگون

از جمله وقایع و حوادثی که در آن ایام روی داد و هر یک در سهم خود تأثیر بسزایی در اوضاع انقلاب عمومی ایران داشت و ما از نظر تاریخ نویسی نمی‌توانیم نادیده و ناگفته بگذاریم یکی متحصن شدن ضعیف‌الدوله و جمعی از بستگانش

در سفارت انگلیس بود.

دیگری انقلاب تربت‌حیدری و کشته شدن حاکم بدست میلیون و اعلان

مشروطیت در آن سامان است.

دیگری مجروح شدن اعتماد الواعظین که یکی از ناطقین مشروطه خواه بود بدست مستبدین.

دیگری انقلاب و تصرف بندر جز بوسیله مشروطه خواهان.

دیگری تشکیل انجمن ایالتی خراسان و توقیف نایب الحکومه و اخطار به قسولهای روس و انگلیس و منع آنها از مداخله در کارهای داخلی ایران.

دیگری جنگ میان ترکمنها و مشروطه خواهان استرآباد، دیگری اغتشاش در کرمان و غارت محله یهودیها به تحریک والی وقت.

شاید داستانی که در اینجا نقل می کنیم به افسانه بیشتر
 الم ترکیف..... شبیه باشد تا به حقیقت و خوانندگان این تاریخ انتظار نداشته
 باشند در کتابی که تمام مندرجاتش جدی و متکی به
 منطق است مطالبی را که با موازین عقلی تطبیق نمی کند
 بخوانند ولی آنچه را که نقل می کنیم عین حقیقت است و کوچکترین تردیدی در آن
 نیست و هزارها نفر اهالی پایتخت ایران شاهد آن واقعه می باشند.

در ایران هم مثل سایر کشورهای دنیا همیشه بر سر در عمارات دولتی و سفارتخانه
 و مؤسسات و مراکز رسمی بیرق ایران برافراشته است و در اعیاد که شهرها را آیین
 می بندند هزارها بیرق بر در و دیوار نصب می کنند و عجز و شکوه شبیه واقعه ای که نقل
 می کنیم دیده و شنیده نشده است.

در همان ایامی که ستاره اقبال محمدعلیشاه در حال افول بود و چراغ سلطنت
 قاجاریه خاموش می شد نزدیک غروب آفتاب غفلتاً عده زیادی کلاغ با صداهای
 محوف به طرف بیرقهایی که بر بالای شمس العماره که مرتفع ترین عمارات سلطنتی است
 هجوم بردند و با خشم بیرقها را پاره پاره کردند و تار و پود آنها را به دست نسیم وزان
 دادند.

و با اینکه قراولان و مستحفظین قصر سلطنتی به طرف کلاغها چند دفعه شلیک
 کردند و مردمی که در جلوخان عمارت مذکور جمع شده بودند هیاهویی برپا کرده
 بودند کلاغها تا تمام بیرقها را ریز ریز نکردند متفرق نشدند.

این حادثه در روحیه محمدعلیشاه و درباریانش که معتقدات غریب و عجیبی
 داشتند تأثیر عمیقی نمود و به سلیون و مشروطه خواهان نوید از میان رفتن دستگاه
 استبداد و رسیدن روز آزادی را بخشید.

اینک قطعه ای از اشعاری را که راجع به حمله کلاغها به بیرقهای سلطنتی سروده اند
 از نظر خوانندگان می گذرانیم:

شیر و خورشید بقرقی بریا
رفته از هجرت رسول خدا
تیره و تار گشت روی مها
وز کلاغان زشت و بدسما
لشگر حق فرود شد زها
گوشها گشت کر زقا قا قا
نمودند هیچ از آن پروا
بگرفتند پرده را بکجا
مانده چوب علم برهنه بیا
نکته نغر هست در اینجا

بود بالای قصر پادشهی
سیصدویست و شش ز بعد هزار
در ششم روز از مه ذیقعد
پیشمار از گروه زاغ و زغن
چون ابابیل در حکایت فیل
جمع گشتند حمله افکندند
چند تیر تفنگک خالی شد
همه با چنگل و بر و منقار
بدریدند و پاره نمودند
عبرتگی گیرای شد غافل

چهاردهم اردیبهشت محمدعلیشاه دستخطی به این مضمون
مراجعه به آرای عمومی مقرر نمود برطبق قانون اساسی مشروطیت بدون هیچ تغییر
و تبدیل یک عده از اشخاص مشروطه خواه که محل وثوق
دولت و ملت باشند، به مجلس شورای مملکتی ملحق بشوند
(رفراندم)
و فوراً قانون انتخابات را طرح و مسوده نموده انتخابات بلافاصله بعد از خاتمه پذیرفتن
این قانون که بدون تأخیر وضع و طرح خواهد شد شروع می شود، وقتی که دوئلت از
مبعوثان برای انعقاد حاضر بشوند مجلس شورای ملی در همان محل سابق افتتاح خواهد
شد.

و نیز بوسیله یک فرمان دیگر عفو عمومی و احضار تبعید شدگان سیاسی اعلام
گردید. و به تمام حکام ولایات و ماسورین دولت دستور داده شد که به مردم شهرستانها
اخطار کنند که چون مشروطیت اعاده یافته و مجلس شورای ملی برطبق قانون اساسی
افتتاح خواهد یافت دست از عصیان و انقلاب برداشته بکار خود مشغول شوند و سعی
کنند صلح و آشتی میان طبقات مردم ایجاد گردد و اختلافات از میان برود.

بطوری که خوانندگان این صفحات بخاطر دارند محمدعلیشاه بسر از چندماه
دروغ گفتن و طفره رفتن یک مجلسی بنام شورای عالی مملکتی از مستبدین معروف که
سورد اعتمادش بودند تشکیل داد و وظایفی برای آن مجلس وضع نمود ولی شورای
مملکتی مذکور با مخالفت عمومی روبرو شد و سورد قبول ملت واقع نشد و دامنه
انقلاب روز بروز در تمام نقاط کشور توسعه پیدا کرد و مخالفت و عصیان به سرحد کمال
رسید و لوای مشروطیت در اکثر شهرستانها به اهتزاز درآمد و انجمنهای ملی درهمه جا
تشکیل شد.

قشون انقلابی از رشت و اصفهان راه تهران را پیش گرفتند و بواسطه خالی بودن

خزانه دولت قادر به پرداخت حقوق مستخدمین لشگری و کشوری نبود وحشت و ترس محوطه باغشاه را فرا گرفت و کرسی نشینان دربار از آینده خودنگران شدند. محمدعلیشاه ناچار شد تا به مشروطیت در دهد و جمعی از سران مشروطه طلبان را برای تهیه قانون انتخابات مجلس شورای ملی بر طبق قانون اساسی دعوت نماید تا با اتفاق کسانی که عضویت مجلس شورای مملکتی را عهده دار بودند قانون انتخابات مجلس را وضع نمایند.

از جمله مشروطه خواهان معروفی که برای عضویت در مجلس شورای مملکتی دعوت شدند یکی صنیع الدوله و دیگری مستشارالدوله بود. مجلس مذکور رسمیت یافت و پس از مذاکره و گفتگوی بسیار به این اشکال برخوردند که نه این مجلس و نه مقام دیگری حق قانونگذاری ندارد و قانونگذاری حق نمایندگان ملت می باشد.

توسعه دامنه انقلاب و کامیابی بی درپی مشروطه خواهان افرادی را که از طرف محمد علیشاه به عضویت شورای مملکتی انتخاب شده بودند طوری سرعوب کرده بود که در مقابل اراده نمایندگان مشروطه خواهان راه تسلیم پیش گرفتند و آنچه آنان ذنکته می کردند می پذیرفتند.

پس از مطالعه و بحث بسیار نمایندگان مشروطه خواهان به این نتیجه رسیدند که چون مجلس مذکور صلاحیت وضع قانون ندارد و مجلس شورای ملی هم وجود ندارد جز مراجعه به آرای ملت راه و چاره ای نیست و فقط ملت می تواند صلاحیت قانونگذاری را به جماعتی یا مجمعی و انجمنی اعطا نماید.

چون در نتیجه انقلاب و تصرف شهرها از طرف مشروطه خواهان در اکثر ایالات و شهرستانها انجمن ایالتی و ولایتی تشکیل شده بود نمایندگان مجلس مشاوره مملکتی با مشورت یا انجمنهای ایالتی و ولایتی و مجامع ملی در شهرستانها تصمیم گرفتند که ملت ایران به انجمن ایالتی آذربایجان که از سردان مشروطه خواه تشکیل یافته بود و در راه آزادی گوی مجاهدت و فداکاری را رسوده بود و مورد اعتماد و اطمینان قاطبه اهالی ایران، مخصوصاً مشروطه خواهان بود، مقام قانونگذاری اعطا نمود و انجمن ایالتی آذربایجان حق داشته باشد قانون انتخابات مجلس شورای ملی را وضع و تدوین نموده و بر طبق آن نمایندگان مجلس شورای ملی انتخاب شوند.

مراجعه به آرای عمومی یا فراندم عملی شد و حق وضع قانون انتخابات به انجمن ایالتی آذربایجان از طرف ملت ایران اعطا گردید و انجمن آذربایجان قانون انتخابات را وضع و تصویب نمود و در همه ایران منتشر کرد ولی تمام این اقدامات بی نتیجه ماند و بجایی نرسید زیرا دشمنی محمدعلیشاه با مشروطه و عدم اعتماد ملت ایران به او بجایی رسیده بود که باید یکی از دو حریف از میان برود و زمام ملکت و ملت به دست

دیگری بیفتد. عاقبت هم همانطور شد و پس از جنگها و خونریزیها محمدعلیشاه از سلطنت خلع شد و مشروطیت در ایران برقرار گردید.

وقتی که قزوین و قم از طرف قشون ملی فتح شد و در حقیقت توسل شاه بوسیله رابطه مرکز با اکثر شهرستانها بواسطه اشغال این دوشهر سعدالدوله به اجانب که چهارسوق ایران بود و تمام راهها از جنوب و شمال و شرق و غرب به این دوشهر منتهی می شد قطع گردید و در معنی تهران تحت محاصره قرار گرفت سعدالدوله که به محمدعلیشاه اطمینان داده بود که همینکه سرکار بیاید و زمامدار مملکت بشود اوضاع را برطبق رضای شاه سروصورت خواهد داد بوسیله تلگرافات حضوری با سردار اسعد و سپهدار وارد مذاکره شد و تمام سعی و کوشش خود را بکار برد که آنها را قانع کند که به تهران نیایند.

سعدالدوله در مذاکرات تلگرافیش به آنها می گفت مقصود شما اعاده مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی است و شاه هم تسلیم این نظریه شده و مجلس بزودی افتتاح خواهد یافت و زمام امور به دست نمایندگان ملت خواهد افتاد و هیچگونه احتیاجی به ورود قشون ملی به تهران نیست. اظهارات و منطقی سعدالدوله سرداران ملی را قانع نکرد و آنها همچنان در عقیده خود استوار بودند و می گفتند چون شاه مکرر نقض قول کرده و برخلاف عهد و پیماننش رفتار نموده ما به گفته او اعتماد نداریم و مصمم هستیم به تهران بیاییم و با کسی هم جنگ و زدو خورد نداریم فقط ناظر جریان امور و افتتاح مجلس خواهیم بود و پس از افتتاح مجلس و اعاده مشروطیت قشون ملی را متفرق و به محل خود برمی گردیم.

چون کوشش سعدالدوله نتوانست جلو حرکت قشون ملی را به تهران بگیرد این بود که شاه به توسط سعدالدوله به سفیر روس و انگلیس متوسل شد و بطوری که خواهیم دید سفرای مذکور نمایندگانی بدقم و قزوین فرستادند و کمال جد و جهد را برای جلوگیری از حرکت قشون ملی به تهران نمودند ولی سعی و کوشش آنها هم بی فایده ماند.

چهارنامه حاجی شیخ فضل الله نوری را به مستیرالسلطنه صدراعظم عیناً در اینجا درج و گراور آنها را به نظر خوانندگان این تاریخ می رساند، مطالعه دقیق در مندرجات رساله تحریر مشروطیت و این چهارنامه بسیاری از حقایق را که در

چهارمکتوب

صفحات گذشته و آینده این تاریخ بنظر خوانندگان رسیده و خواهد رسید روشن می سازد، اما برخلاف نظر بعضی از مورخین که می نویسند حاجی شیخ فضل الله مخالف مشروطه نبود بلکه مخالف آقاسید عبدالله بهبهانی بود و از برای مغلوب کردن او با مستبدین

بسم الله الرحمن الرحيم

لعرض سید هر چه از زوره بوسط آمدن بخوار و در حضور سید کفیل که در حضور
 این که غرض سید هر چه از زوره بوسط آمدن بخوار و در حضور سید کفیل که در حضور
 و مگر در کلمات بعضی از غیره است که در مورد حضرت
 در صریح عرض کنیم که در بعضی از کلمات که در بعضی از کلمات
 که اگر در جمله سید هر چه از زوره بوسط آمدن بخوار و در حضور سید کفیل که در حضور
 این که غرض سید هر چه از زوره بوسط آمدن بخوار و در حضور سید کفیل که در حضور
 از دست بد منه ملک بعد از آن که در بعضی از کلمات که در بعضی از کلمات
 که هیچ قدر شوقی که بکنند تا کمال میرسد و کفر نرسد و کفر نرسد و کفر نرسد
 اگر در جمله سید هر چه از زوره بوسط آمدن بخوار و در حضور سید کفیل که در حضور
 از دست بد منه ملک بعد از آن که در بعضی از کلمات که در بعضی از کلمات
 خدا میداند هر چه از زوره بوسط آمدن بخوار و در حضور سید کفیل که در حضور
 قبحش است بر نزدیکی تمام است و هم خوردن کس
 بهتر نموتن بر از مات دیدند که اگر چند از زوره بوسط آمدن بخوار و در حضور سید کفیل که در حضور
 دیگر امید دادن شرط نموده بودیم که هر چه از زوره بوسط آمدن بخوار و در حضور سید کفیل که در حضور
 حضرت خوار را امید نماید اگر در هر موقع از حضرت

محمد با عرض مستقیم این دعا کو اقباب لب بام تم در پیش
 ندارم آنچه در دنیا بید بر منیم عدم لکن تا قسم در می آید سلام که هر سلام
 و این سخنان بخود حاضر کردم بجز خدا را سلام لذا اگر عرض کنیم معطل
 عرض و غیرت اگر مظهر را خدا بخواند همان دست بهم
 می تواند برگرداند و نفس در این صورت از سلام بی شکست
 اگر عرض در این فرستند با هر روز که می آید بفرستد همان آ
 بابر حاج علی جو و زیاد و سلام بگذرد و خدا اقباب
 بیا که این عبارات است بخود و آنچه آنها هم معانی است و آنچه
 و آنچه هم می آید بکن نماز و حوز است بدین است
 مع علی محمد در دست و در سلام هم در سلام هم در سلام
 اگر کف خود گمان دارم بیا و اگر خواند هم این است مال
 محضر کنیم و خاطر مبارک را که هر طایفه را هر چه است ای
 خدا حافظم روزم از زبان گذر که خلیه کار که بر آید
 بگذریم ما را در محرابه از اللهم لعلنا و الله
 حالت هر روز است

همداستان شده بود، مطالعه این اسناد حقیقت را بر همه کس روشن می‌سازد.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعرض می‌رساند این دوروزه بواسطه آمدن سفرا و شرفیاب حضورشدن، گفتگوهاست و توضیحاتی می‌شود. اینست که مزاحمت نموده جناب سپهسالار را زحمت به این منزل خودشان دادم و استعلاماتی شد. اگرچه حقیقت مطلب است ولیکن از مطاوی کلمات ایشان بعضی از چیزها استفاده شد، این است که در این وقت مزاحمت می‌نمایم و صریحاً عرض می‌کنم که به شاه عرض نماید والده العلی الغالب المهلك المدرک که اگر فی الجمله اظهار شود در این موقع امر گذشت و با سوء حال گرفتار خواهید شد. این مردم که شاه را می‌خواهند محض این است که علم اسلام دست ایشان است و اگر علم را از دست بدهند مملکت به صد درجه زیاده اغتشاش می‌شود، بدرجه ای قتل و مقاتله بشود که هیچ دولتی نتواند جلوگیری بکند. تا بحال هرچه نوشتید تکفیر نوشته شد ولیکن اگر فی الجمله میلی به آن طرف شود اول حرفی که هست تکفیر است و آنوقت رودخانه‌ها از خون روان می‌شود و بدنامی، آنچه که نباید بشود، می‌شود. خدا می‌داند این حمله حضرات و عجله ایشان برای این است که آثار این فتح پیش آمد تبریز نزدیک به تمامی است و بهم خوردن مجلس عثمانی بهترمقوی برای ماست. دیدند که اگر چند روزی ساکت شوند دیگر امید دادن مشروطه نخواهد بود، این است که سعدالدوله علیه ما علیه حضرات سفرا را تهییج می‌نمایند. اگر در این موقع از اعلیحضرت ثبات قدسی ظاهر شود دیگر گذشته والله والله این تشرها مأخذ ندارد. بحمدالله اعلیحضرت مؤیدند در تقویت اسلام اگر آتی بخواهند سستی نمایند اول درجه ضعف است آنچه را بنده بشن دارم و یقین خودم را به عرض می‌رسانم اینست که غلبه با شماست هیچ از این پادها نلرزید و اگر فی الجمله لغزشی بشود دیگر اصلاح نمی‌شود اینهمه گرفتاریها برای آن اقدامات سویی است که سابقاً شده است افلا تجربه را از دست ندهند. مجدداً بعرض می‌رسانم این پیردعاگو آفتاب لب بام هستم دیگر هوس زندگی ندارم و آنچه در دنیا باید ببینم دیدم لکن تا هستم در همراهی اسلام کوتاهی ندارم. این تیم جان خود را حاضر کردم برای فدای اسلام لذا اگر عرضی بکنم معلل بهیچ غرض دنیوی نیست اگر مطلبی را خدا بخواهد جهانیان دست بهم بدهند نمی‌توانند برگردانند و بالعکس، در اینصورت از اسلام نباید گذشت اگر عرض مرا می‌شنیدند به این روزها مبتلا نبودند حالا هم همان است باید اجتماع ملی بشود و فریاد و اسلام بلند شود و تلکرافات به مراکز این سفارات سخت شود و بخود اینها هم پیغامات سخت داده شود و اعلیحضرت هم بیهوده تمکین نمایند و جواب سخت بدهند انشاءالله هیچ عیبی نخواهد داشت و امر اسلام قوی خواهد شد. عمده همراهی دوتنفر از نجف بودگمان

دارم آنها دیگر نتوانند همراهی نمایند باری مختصر کنیم و خاطر مبارک را آسوده نماید
این آخر رحمت این دعا گو است. خدا حافظ شما، آدم از جان گذشته خیلی کارها می تواند
بکند مختارید مختارید. اللهم ایدالدين و اهله و انصر حمتالدين فضل الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بعرض می رساند الساعه، ساعت سه از شب یکشنبه، بجمعه الله با سلامتی به دعا گویی
مشغول، چون معتمد السلطان اسکندر خان در روز قبل پرسش حال آمد اینک جواب
عرض می شود که انشاء الله در این حوادث اسباب کدورتی حاصل نیست، عجالتاً
از ماضی صحبت فایده ندارد، عرض می نمایم از حالا غفلت نشود و گوش به حرف
خائنین داده نشود، شهر خوب است، نوعاً اضطرابی ندارند، چیزی که اسباب وحشت
مردم است که شهر یک نفر سرپرست ظاهری ندارد، امروز لازم است که یک نفر متکفل
ترتیبات شهر بشود، توپها را بکشند بالای بارو و قراول مرتب شود، گمان می رود که
تمام قصد دشمن اول تصرف شهر و اضافات سلطنت از توپخانه و ذخیره و غیره و غیره
اگر خدای تخواستہ چنین شود کار مدافعه به سختی خواهد کشید، مثل تبریز پس باید
معجلاً در این ترتیبات کوتاهی ننمود، اطمینان به اینکه به اینجاها نخواهد کشید منافات
با احتیاط ندارد، کسی از احتیاط پشیمان نشد. نظم داخلی شهر این اوقات بسیار خوب
بود و هست لکن این عرض داعی برای ورود از خارج است و اینکه مراقبت شود که از
داخل مدد ننمایند. امروز حاجی سیف الشریعه شرفیاب حضور شد خیلی از اطمینان
خاطر ملوکانه سرور، بلکه مطمئن شدیم، لکن این عرضها که می شود منافاتی با
طمأنینه ندارد و عرض دعا گو محض تذکار خاطر مبارک است که چنانچه اقدامات صوری
بشود این مردم شاه خواه قوی القلب می شوند. مطلب دیگر که خیلی مهم است در باب
توقف داعی در شهر است. جماعتی از دوستان از بالا و شهر حضوراً و بیغماً چنین صلاح
دانستند که داعی حرکت کنیم به شمیران، داعی خودم در این امر توقف دارد بلکه
صلاح نمی دانم چون حالت اهل شهر خیلی در اضطراب است، مجرد اینکه داعی حرکت
نماید وحشت فوق العاده در شهر خواهد شد و خیلی اسباب شکست خواهد شد خوب
است بدعرض برسانید که چه صلاح می دانند اهل شهر خاصه سنگجی هم عهد شدند که
داعی باشم و تماماً در حفظ بکوشند لکن اسباب حریبه ندارند، حالا اگر صلاح در حرکت
است حایی را معین فرمایند و حرکت شود و اگر صلاح نیست چنانچه گمان داعی همین
است پس مقرر دارند یکصد قبضه تفنگ دولتی داده شود با قبضی که بعد از انقضای
این حادثه مسترد شود و اگر بخواهند که این اسلحه به این داعی داده شود خوب است
به اسم یک نفر از دیوانیها مثل انتخاب الدوله دماوندی که با داعی نسبت دارند داده
شود و داعی از ایشان بگیرم و این امر لازم است. خوب است معجلاً همین امروز

اسم الراء

معنی هر ساعه ساعه است در مکعبه حکمها ماکونند و چون از کوهها
 بر شیبها آید سنگها را بر سرش که نشاء و در هر کوه سنگها را در
 نیت عماده از هر صحت فائده ندارد و هر منجم از راه کوهها
 فائده ندارد و هر خوبه نوعا ضوابطی دارند و هر که از کوهها
 که از کوهها بر سر خطی بر ندارد و هر لازم است که موقوفه
 شود و تو بهما را بکنند در بار و در اول بر کوهها بر سر کوهها
 و هم اول تصرف نمودن فائده است از کوهها و در هر کوهها
 اگر مدله کوهها بر سر کوهها بر سر کوهها بر سر کوهها
 در هر کوهها بر سر کوهها بر سر کوهها بر سر کوهها
 با احتیاط ندارد که از احتیاط پنهان و نظم دانسته است
 خوب بود که از هر کوهها بر سر کوهها بر سر کوهها
 هر کوهها بر سر کوهها بر سر کوهها بر سر کوهها
 حضورت خیر از کوهها بر سر کوهها بر سر کوهها
 که موقوفه است با احتیاط نیت ندارد و هر کوهها
 که حکمها اندامات صورت کوهها بر سر کوهها

مطالب دیگر که فیصله در توقیف و توفیق در دست خط از دست آن زمان از مالیه
 و از حضرات و نیامانهای صلاح دانسته که در حرکت کنیم بشمار آن در حدود ۱۰
 توقیف دارم بلکه صلاح نذر نام چون کار این خط در صورت اب و جود
 در حرکت تمام و تحت فوق اوست در راه اعلام و خط با یک خط از خود
 بعرض رسیده که فیصله میانته این راه خاصه سنگی هم عهد بندند که این
 و تمام در حفظ بگویند که با هر چه ندارند حاله اگر صلاح در
 مانع را معاینه نامه در حرکت در صلاح نیست عا که کان در این
 پس مورد دارند بلکه قصد تفسیر تفک و در داده خود قاضی که بعد از
 هر چه متر و تو و اگر نخواهند که این خط به هر داعی داده شود خوب
 به هم بکنند و در اینها مشورتی با دوله و ما و نیز که ما در این وقت دارند
 داده خود و در این بین بکیم و هر امر لازم است خود
 این روز هر چه و ای صادر که با صلاح در حرکت
 بقول ما حرکت خود بخلا و اگر نه استعداد در این لازم است باید
 صد در آنه سرداب شعیب خود و تو به ما رویم خود
 امان نظر همه امروز اقدام بکنند که در صد آنه در دست خط لازم است
 و الله اعلم بالصواب

مجلس

مجلس سیزدهم در روز سه شنبه ۱۳۰۳ قمری در محل کماکان در بیرون دریا

در کمال شوق و شغف که غایب صبح روز را با عانت عمر خوانده

نذر از رحمت نذر در وقت سه موعودت عصاره راه مردم و توفیق

مشکله گنبد بود با که خواب مانند از حاجت نخواستیم در امور

معاونت که بر مردم عانت و محبت کنیم علاوه بر محبت و صلح که در

خبر مجلس بنا گذاریم تا کلیه اید علم مجلس هم از راه نذر از نوزاد

که نوزاد صدا آید و حسد الله جل جلاله را توفیق کردم اما در

مطلب بجهت فرستادن اگر دولت است بکنند بدین بود که

فایده است از این است که منظور است از این است

موضوعی بود که اگر مدت متصلا بود مهم تر است

فهم و ملاحظه بر این که بپذیرد مثل سابق مانند کوهها

در راه علم هم همان نذر که نشانی نوزاد در هر حال

با بعد از عظم قرار در باب توفیق هر چه در علم

داریم و موقوف هم می شود اگر چه بشود و بیکدیگر

مجلس سیزدهم در روز سه شنبه ۱۳۰۳ قمری در محل کماکان در بیرون دریا

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضی عرض می رسد چون
 گراور کردن آن نوشته
 محترمه و عکس انداختن
 آن بیعضی ملاحظت
 چند روزی تعویق داشت
 و مردم مطالعه دست مبارک
 می کردند و روز مستعجلا
 چایی زدم و اکنون هست
 و پنج طغری تقدیم کهدر
 اندرون تقسیم و توزیع
 بفر ما پیدا نشاء الله تعالی
 عکس دستخط و جاب آن
 همین زودی میشود و
 فرستاده میشود -
 الاحقر فضل الله نوری

بسم الله الرحمن الرحيم
 عرض می رسد چون گراور کردن آن نوشته
 محترمه و عکس انداختن آن بیعضی ملاحظت
 چند روزی تعویق داشت و مردم مطالعه دست مبارک
 می کردند و روز مستعجلا چایی زدم و اکنون هست
 و پنج طغری تقدیم کهدر اندرون تقسیم و توزیع
 بفر ما پیدا نشاء الله تعالی عکس دستخط و جاب آن
 همین زودی میشود و فرستاده میشود -
 الاحقر فضل الله نوری

مرحمت شود و العاصل اگر بنا و صلاح در حرکت است بفرمایید تا حرکت شود معجلا و اگر نه استعدادی داشتن لازم است، باید درصدد برآمدن درباب تنظیم شهر و توپ و بارو هم خوب است ابعان نظر بفرمایید امروز اقدام علنی که سروصدایی داشته باشد خیلی لازم است. و الامر الاعلی مطاع مطاع منتظر جواب.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعرض می‌رساند رقیبه محترمه زیارت شد گویا حال دعاگو درست بعرض نرسیده داعی امروز در کمال شوق و شغفم که نماز صبح امروز را ایستاده و با اغانت عصا خوانده‌ام به هزار زحمت روزی دوست قدم به معونه عصا راه می‌روم و شب و روز مبتلا هستم به درد یا که خواب به اندازه حاجت نمی‌توانم. در این صورت داعی چگونه می‌توانم که بیروم جایی و جمعیت کنم علاوه این جمعیت برای چه بحمدالله ملاحظه چند مجلس یتاگذاردیم به اجتماع اهل علم مجلس سوم زیاد از سه هزار نفر جمع شده بودند، این که سفر به صدا آمدند و حسن الامراجتماع را موقوف کردیم. اما درباب مطلب بحمدالله خوب است اگر دولت محبت نکند امتی بود که خیلی سست شد این است که اینطورها شد راست است همه وقت نمی‌شود مواظبت بشود لکن اگر مدتی متصلا بشود آورده می‌شوند انشاءالله مقرر فرمایید و بعرض برسانید که ایندفعه مثل سابق نباشد، گوشمال حسابی داده علمالله همان روزی که شب اینواقعه داعی واقع شد با صدراعظم قراری درباب متوقفین حضرت عبدالعظمی دادیم و مقبول هم شد اگر عمل می‌شد دیگر این اوضاع نبود مطلب زیاد است که عرض شود لکن یا بشدتی درد گرفت که دیگر نمی‌توانم مصدع شوم.

الاحقر فضل الله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعرض می‌رساند چون گراور کردن آن نوشته محترمه و عکس انداختن آن به بعضی ملاحظات چند روزی تعویق داشت و مردم مطالعه دست مبارک می‌کردند دیروز مستعجلا چاپی زدم و اکنون بیست و پنج طغری تقدیم که در اندرون تقسیم و توزیع بفرمایید انشاءالله تعالی عکس دستخط و چاپ آن همین زودی می‌شود و فرستاده می‌شود.

الاحقر فضل الله نوری

حرکت اردوی انقلاب به طرف قزوین

وحشت از اینکه اگر قشون روس وارد گیلان بشود مانع حرکت انقلابیون به طرف تهران خواهد شد سبب شد که رؤسای قشون انقلاب تصمیم گرفتند به طرف تهران حرکت کنند و با اینکه هنوز وسایل کار بطور دلخواه تهیه نشده بود راه تهران را پیش گیرند. می گویند سپهدار اعظم متایل به حرکت دادن اردو به طرف تهران نبود ولی تندروها او را مجبور به این اقدام کردند.

مجاهدین لباس متحدالشکل نداشتند ولی کسانی که معمم بودند و عبا و لباس بلند در برداشتند در این سفر جنگی عبا و عمامه را مبدل به لباس کوتاه کردند. چند روز پیش از حرکت اردو دستجاتی به بندر پهلوی و متجیل فرستاده شد و تقاطی که از نظر سوق الجیشی اهمیت داشت اشغال نمودند.

اولین زد و خوردی که میان پیشر اولان انقلابیون با قشون شاه دست داد در بوز-باشی چای بود. این نقطه کوهستانی که دارای کوههای مرتفع می باشد و جاده در مسافت زیادی از میان دو کوه می گذرد از طرف پسرهای غیامت نظام وعده ای تفتنگچی حفاظت می شد.

به ورود مجاهدین به آن ناحیه جنگ در میان دو طرف در گرفت ولی بیش از دو-ساعت طول نکشید که مجاهدین بر قشون دولتی غلبه کردند و جماعتی را کشتند و باقی مانده قشون دولتی راه فرار پیش گرفتند.

جنگ دیگر در پل پوشان میان ملیون و طرفداران محمدعلیشاه در گرفت. قشون دولتی در پست بلندبها پنهان شده بودند و می خواستند ملیون را غافلگیر کنند ولی تدبیر آنها به نتیجه نرسید و پیش قراولان به منظور آنان پی بردند و جنگ سختی در گرفت که به فتح ملیون خاتمه یافت. فرماندهی مجاهدین را یفرم عهده دار بود و عمید السلطان برادر سردار بجی هم در این جنگ شرکت داشت.

می گویند یکی از مجاهدین ارمنی به زینت آلات زلفایی که در آن ناحیه سکنی

داشتند می‌خواست دستبرد یزند این رفتار سبب خشم مجاهدین قفقازی شد و بطور صریح گفتند اگر بخواهید به‌مال مردم تجاوز کنید ما از همین جا به قفقاز مراجعت خواهیم کرد.

این پیش آمد سبب شد که تا خاتمه جنگها کوچکترین تعدی نسبت به مردمی که در طول راه میان رشت و تهران بودند نشد.

جنگ سوم در کوههای مجاور آب ترش میان قشون ملی و قشون دولتی در گرفت و با اینکه برف شدت می‌بارید و هوا بسیار سرد بود مثل دو جنگ گذشته قشون ملی کامیاب شد.

قشون انقلاب همینکه به آقا بابا سه فرسخی قزوین رسید برای آنکه از اوضاع داخلی و قوه‌ای که از آن شهرستان دفاع می‌کرد اطلاع کامل پیدا کنند و به نقشه شهر بهتر آشنا بشوند و طرح هجوم به‌شهر را آماده نمایند سه روز در آن نقطه توقف نمودند و جاسوسانی با لباس مبدل به‌شهر فرستادند و نیز با فرستادگان کمپنه‌ها و مجامع ملی که در قزوین تشکیل شده بود ملاقات نمودند و مطلع شدند که جمعی مشروطه‌خواهان بطور مخفی مسلح شده‌اند و منتظرند که قشون انقلاب وارد شهر بشود و بیاری آنان قیام نمایند و آنها را در جنگ رهبری کنند.

در شهر قزوین هم چون در سایر شهرستانها مشروطه‌خواهان مجامع و محافلی داشتند و در خفا عده‌ای را مسلح نموده منتظر فرصت برای قیام برضد دستگاه استبداد بودند. در قزوین بعد از انقلاب رشت میرزا حسن رئیس المجاهدین پسر شیخ -

فتح قزوین

الاسلام که سپس لقب شیخ الاسلامی یافت و ما در مجلدات پیش از او به نیکی نام بردیم و شرح ورود او را به تهران در موقع واقعه میدان توپخانه نگاشتیم، همینکه قشون ملی از رشت حرکت کرد جمعی را مسلح نمود و در یکی از باغهای شخصی در خارج شهر بطور مخفی نگاهداشت و منتظر ورود قشون انقلاب بود.

میرزا غفار خان سالار منصور و ابوتراب خان اسعد السلطان و مصطفی خان خوره‌شتی که از رؤسای مشروطه‌خواهان قزوین بودند از دیر زمانی خود را برای جنگ با مستبدین آماده کرده بودند عده‌ای داوطلب مسلح تهیه نموده و منتظر فرصت بودند.

پس از مطالعه دقیق نقشه شهر قزوین و استحکاماتی که قشون دولتی بنا کرده و سنگر بندی کرده بودند فرماندهان قشون ملی تصمیم گرفتند که از دو طرف جنوب و شمال وارد شهر بشوند و پس از تصرف نقاط حساس ارگ دولتی را احاطه و محاصره نمایند. یک دسته قشون ملی بریاست یفرم و میرزا علی محمد خان تربیت و عمید السلطان از

دروازه شاهزاده حسین و یک دسته بریاست سردار محیی از شمال در نیمه شب وارد شهر شدند و با فریادهای زنده باد مشروطه و آزادی پیش رفتند و موانعی را که در مقابل خود دیدند یکی بعد از دیگری از میان برداشتند.

کسانی که از طرف شمال وارد شهر شدند به مقاومت سوارهای قراجه داعی که به امیربهادر جنگ اختصاص داشت و سالها از شجاعت آنها به خود می‌بالید برخوردند و پس از جنگ چندساعته و کشته شدن عده زیادی از سوارهای مذکور و چند نفر تویچی، تویهایی که در اختیار خود داشتند گذارده و راه فرار پیش گرفتند (معروف است در سفری که مظفرالدین شاه به اروپا کرد در برلن از طرف امپراطور آلمان سانی از بهترین دسته‌های قشون آلمان در حضور امپراطور و شاه ایران داده شد پس از خاتمه رژه امیربهادر در گوش مظفرالدین شاه گفت قربان یک دسته سوار قراجه داعی قادرند تمام این قشون را درهم بشکنند).

قزاقها که بهترین قسمت قشون دولت بودند به مبارزه پرداختند و از توپخانه استفاده کرده دسته قشون ملی را که از طرف شمال شهر وارد شده بودند زیر آتش توپخانه گرفتند ولی طولی نکشید که میان دودسته قشون ملی محاصره شدند و با دادن تلفات تسلیم گشتند.

قاسم آقا اسیرنومان که رئیس اردوی دولتی بود و در جنگ مجلس هم شرکت کرده بود و ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی را دستگیر کرده بود به دست مجاهدین اسیر شد و پس از بازجویی و رفته‌ای در روی سینۀ او به این مضمون نصب کردند و او را تبرئان نمودند (این کسی است که ملک المتکلمین را دستگیر کرد و تحویل درخیمان باغشاه نمود).

هنوز روز تمام نشده بود که ارگ دولتی به دست مشروطه خواهان افتاد و کاروانسراهایی که قشون دولتی سنگربندی کرده بودند یکی بعد از دیگری تسلیم شد. دسته‌های مجاهد با بیرقهای برافراشته در شهر رژه دادند و بیرق سرخ که علامت انقلاب بود بر سر در عالی قاپو که مرتفع‌ترین نقطه شهر بود برافراشتند و مجاهدین را در کاروانسراها و خانه‌هایی که قبلا از طرف مشروطه خواهان قزوین برای پذیرایی آنها آماده شده بود سکنی دادند و از زعمای قشون انقلاب در بهترین خانه‌های شهر پذیرایی نمودند.

پس از فتح شهر زعمای ملت مجلس ترحیم برای شهدای راه آزادی در همه مساجد منعقد نمودند و نعش آنها را با تجلیل و تکریم به گورستان برده دفن کردند. قاطبۀ مردم قزوین از علما و تجار و کسبه در مجالس سوگواری شرکت نمودند و پس از خاتمه مجالس ختم شهر را آیین بستند و ناطقین خطابه‌ها در مدح و ثنای سران ملت و

مجاهدین و منافع حکومت ملی و مشروطیت ایراد نمودند.

عده مقتولین و مجروحین بطور تحقیق معلوم نیست و مورخین و کسانی که در میدان جنگ شرکت داشته‌اند ارقامی ذکر کرده‌اند که با حقیقت نمی‌تواند مطابقت داشته باشد آنچه مسلم است عده‌ای از معارفین مجاهدین قفقازی و ایرانی در آن جنگ شهید شدند و عده مجروحین نسبت به مقتولین به مراتب افزونی داشته.

تلفات قشون دولتی بدون شک چندین برابر بوده رئیس‌المجاهدین کلیه تلفات جنگ قزوین را در حدود سیصد و پنجاه نفر قلمداد می‌کرد.

این جنگ در شب چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ که عید تولد محمدعلیشاه بود و در ارگ دولتی مجلس جشن و سروری برپا کرده بودند آغاز گردید و پس از بیست و چهار ساعت بنفع مشروطه خواهان خاتمه یافت.

اسدالسلطان که یکی از مشروطه خواهان معروف قزوین بود می‌نویسد:

«هنوز آفتاب طلوع نکرده بود و شهر در تاریکی بود که منتصرالدوله پیشکار سپهسالار با عده‌ای از مجاهدین از دروازه رشت وارد شهر شدند و با مسیح خان کاکاوند جنگیدند و پس از شکست او به طرف ارگ دولتی رفتند و در محاصره ارگ با قسمتهای دیگر قشون ملی شرکت نمودند، حاکم شهر میرزا ابوالقاسم خان نوری دستگیر و محبوس گشت.»

بغیر از کسانی که نامشان در صفحات پیش نگاشته شد چند نفر دیگر از معارف مشروطه خواه در جنگ قزوین شرکت داشتند که از نظر حق شناسی و ضبط در تاریخ نام آنها را می‌نویسیم، میرزا مهدیخان طیب زاده، میرزا علی اکبرخان عظیم زاده و حاجی احمد.

از جمله معارف قزوین که به دست مجاهدین کشته شدند یکی میرزا مسعود شیخ الاسلام که سرسلسله مستبدین بود و دسته‌ای از رعایای خود را مسلح کرده و به جنگ فرستاده بود و دیگری گلستان ارمنی بود که به جرم جاسوسی تیرباران شد.

چند نفر مجاهد ارمنی از دسته یفرم در این جنگ کشته شدند. شب شانزدهم عباسعلی خان، داروغه شهر از طرف مجاهدین تیرباران شد. روز بعد حاجی بحر العلوم رشتی و کیل دوره اول مجلس و پسرش را در یکی از دهات قزوین دستگیر و به شهر آورده و در عمارت رکنی تیرباران کردند.

چهار عراده توپ و مقداری تفنگ و فشنگ که به دست قشون ملی افتاد در محله به تهران و جنگ باداسک مورد استفاده قرار گرفت و در فتوحات بعدی قشون ملی عامل مؤثری بود.

دوروز بعد از فتح قزوین تلگرافی از محمدعلیشاه رسید که در آن به کلیه اهالی ایران اطلاع داده بود که برطبق قانون اساسی مشروطیت مجدداً برقرار و مجلس شورای

ملی مفتوح خواهد شد پس از انتشار دستخط شاه در تهران و شهرستانها چراغان کردند و جشن گرفتند و تلگرافات تبریک به زمامداران مخابره نمودند ولی قشون ملی در قزوین با خونسردی و بی‌اعتنایی اعلامیه شاه را تلقی نمود و کوچکترین رضایت و بشاشت از خود نشان نداد.

در قزوین روزنامه‌ای بنام انقلاب تحت نظر سران مجاهدین تأسیس گردید و از همان روز تأسیس بدون آنکه توجهی به اعلامیه محمدعلیشاه بنماید مردم را به برکنار کردن شاه ستمگر و دستگاه استبدادی باغشاه دعوت نمود و بطور صریح نوشت که محمدعلیشاه از اعلان افتتاح مجلس و روی کار آوردن مشروطیت جز فریب دادن مردم منظوری ندارد و نباید به‌شاهی که نه به‌خدا ایمان دارد و نه به‌عهده و پیمان علاقمند است اعتماد و اطمینان داشت.

محمدعلیشاه به‌سپهدار تلگراف کرد که چون مشروطه را مجدداً عطا فرمودیم و مجلس شورای ملی هم بزودی افتتاح خواهد یافت خوب است شما و همراهانتان به‌رشت مراجعت کنید و منتظر دستورات دولت باشید.

می‌گویند تلگراف محمدعلیشاه سپهدار را متزلزل نمود و به‌بعضی از نزدیکانش اظهار کرده بود اینک که شاه در مقابل خواسته‌های ملت تمکین کرده و راه تسلیم را پیش گرفته و مشروطیت را اعاده داده و مجلس را هم با همان شرایط و مقررات باز خواهد کرد دیگر رفتن ما به‌تهران و جنگ و جدال راه انداختن مورد ندارد و بهتر است با کلیه قوا به‌رشت برگردیم و منتظر وعده‌های شاه بشویم، هرگاه بطوری که اعلان کرده و قول داده عمل کرد و مجلس را باز نمود که مقصود ما انجام یافته و هرگاه باز نقض قول کرد و عهدشکنی نمود و راه خلاف پیش گرفت مجدداً با همین قوا به‌تهران برمی‌گردیم و مکافاتش را کف دستش می‌گذاریم.

ولی سران قشون انقلاب و اعضای کمیته ستار که اکثرشان آزادیخواه حقیقی و انقلابی واقعی بودند کمتر ارجی به‌اعلام و گفته‌ها و قول و قرار محمدعلیشاه ندادند و متحدانقول شدند که باید به‌تهران رفت، و تخت و تاج ایران را از تنگ وجود آن مرد جنایتکار و خیانت پیشه پاک نمود.

بیش از آنکه قشون انقلابی از قزوین به‌طرف تهران حرکت کند
 دسته‌های مجاهدین برای آنکه بهتر بتواند نقشه‌ای که در پیش داشتند اجرا نماید
 و رؤسای آنها و مسئولیت هریک از افراد و فرماندهان معلوم گردد و وظیفه
 هر دسته در اجرای مأموریتی که در عهده گرفته بود روشن
 شود قشون ملی را به‌دسته‌هایی که ذیلاً می‌نگاریم تقسیم نمودند و ریاست هر قسمت را
 به‌عهده یکی از معارف مشروطه خواهان که در جنگها و مواقع سخت لیاقت و شایستگی

خود را نشان داده و در راه انقلاب خدماتی کرده بودند و اگذار کردند.

ناگفته نگذاریم که اساس این تقسیم بندی بیشتر در روی مناسبات و روابط افراد با سرده‌ها بود بهمین جهت دسته‌های قشون انقلاب متحدالشکل نبود و تفاوت زیاد با هم داشتند و از حیث عده مساوی نبودند.

اول — حاجی موسی خان میربنج برادر بزرگ حکیم الملک که یکی از مشروطه خواهان بنام بود و در آزادبخواهی معروفیت بسزا داشت و چنانچه خواهیم دید در جنگ بادامک شجاعت فوق العاده از خود نشان داد و به پایش تیر خورد و از کار افتاد، عهده دار ریاست یک دسته یا نصد نفری شد.

دوم — میرزا علی محمد خان تربیت و عمید السلطان برادر بزرگ سردار محیی عهده دار ریاست یک دسته یا نصد نفری گردیدند.

سوم — میرزا علیخان منتصر الدوله که معاونت سپهدار را عهده دار بود ریاست دویست نفر سوار را عهده دار گشت.

چهارم — میرزا علیخان سالار فاتح مازندرانی معروف به دیوسالار سرکرده هشتاد سوار شد.

پنجم — میرزا حسن قزوینی پسر شیخ الاسلام که سپس لقب پدر را یافت و معروف به رئیس المجاهدین بود سرکرده هشتاد سوار گردید.

ششم — میرزا غفارخان قزوینی سالار منصور فرماندهی یکصد و پنجاه سوار را عهده دار شد.

هفتم — سیویفرم ارمنی که یکی از شجاعان سرکردگان مجاهدین بود ریاست یکصد و بیست سوار را عهده دار گردید.

هشتم — اسدالله خان سرتیپ ابوالفتح زاده که در جنگ مجلس شرکت کرد و سپس به گیلان رفت، فرماندهی صد و پنجاه نفر را عهده دار گشت.

نهم — ولیکوف گرجی فرمانده هشتاد نفر گردید.

دهم — حسن بک فرزند شیخ حسن که سالها در مدرسه کامبریج معلم زبان فارسی بود سرکرده شصت نفر گردید.

ناگفته نماند که عده‌ای هم اشخاص مسلح منفرد در میان قشون انقلاب بودند که نخواستند در قسمتهای فوق شرکت کنند و آزادانه بدون آنکه در تحت امر فرماندهانی که در بالا نام بردیم باشند در جنگها شرکت می کردند.

یازدهم — معز السلطان که یانی و موجد انقلاب رشت بود بر چندین دسته از مجاهدین که در تحت ریاست عمید السلطان و میرزا کوچک خان و سالار فاتح و

مجاهدین قفقازی انجام وظیفه می کردند ریاست داشت.

بطوری که در فصول پیش نگاشتم فتح قزوین مصادف با انتشار اعلان مشروطیت از طرف محمدعلیشاه شد و در تمام ایران جشن گرفته شد ولی سران اردوی مجاهدین با بی‌اعتنایی اعلامیه مذکور را تلقی نمودند و در تصمیم برای رفتن به تهران پایدار بودند پس از اعلان افتتاح مجلس اعلامیه دیگری به این مضمون از طرف شاه منتشر شد.

حالاً که ما مصمم شدیم دومرتبه مجلس را باز نماییم به عموم حکام ولایات امر می‌نماییم تمام اشخاصی که متهم و مقصر بلتیک‌ها هستند در هر نقطه ایران بلا استثنا معفواند و هیچکس حق مزاحمت به آنها را ندارد و نیز حکم می‌نماییم تمام اشخاصی که تبعید شده‌اند آزادند مراجعت نموده و بهر کجا می‌خواهند بروند.

محمدولی‌خان سپهدار خیر اعطای مشروطیت را از طرف شاه با شادمانی تلقی کرد و آنرا نتیجه پیروزی خود دانست و دستور داد اعلان مذکور را به طبع رسانند و در شهر منتشر کنند و جشن بگیرند ولی سایر رؤسای ملیون با نظر سپهدار مخالفت نمودند و گفتند که چون شاه خود را در مضیقه دیده لا علاج بوده که تن به مشروطیت بدهد و ما هم نمی‌توانیم با این اردوی بزرگ مدتی در قزوین بمانیم و اگر راه مراجعت را پیش بگیریم محمدعلیشاه چنانچه شیوه او است قول و عهد خود را نقض خواهد کرد و تمام زحمات ما از میان خواهد رفت.

معز السلطان از جمله کسانی بود که به قول و قرار محمدعلیشاه اطمینان نداشت و به همین جهت تلگراف ذیل را از قزوین به محمدعلیشاه مخابره نمود: امروز دستخط تلگرافی اعلیحضرت همایونی زیارت شد ولی معلوم نبود که همان قانون اساسی که حجج اسلام تصدیق کرده و اعلیحضرت به صحنه خود موشح فرموده‌اند همان است یا خیر. مستدعی است دستخط شرف صدور یابد که پارلمان را فوری افتتاح فرموده و همان قوانین اساسی و انتخابات مجری شود. معز السلطان و عموم مجاهدین.

سعدالدوله از طرف شاه همه روزه سفرای روس و انگلیس را ملاقات می‌کرد و به آنها فشار می‌آورد که از حرکت مجاهدین به طرف تهران مسانعت بعمل آورند. سفیر انگلیس در تلگرافی که به وزارت خارجه انگلستان نموده می‌گوید همکار روسی من می‌نویسد نفوذ کلام خود را حتی المقدور به سپهدار بکار بردم لیکن مشرئمر نشده است و گمان می‌کنم بواسطه عدم رضایت از شاه، از قزوین به طرف تهران حرکت کند.

در تلگراف دیگر می‌گوید همکار روسی من به من اطلاع داد که دومرتبه بوسیله دونفر از نایبهای سفارت در قزوین با سپهدار مذاکره کرده و به او گوشزد کرده که شاه

تمام خواهشهای ملیون را قبول کرده و همچنین از سپهدار تقاضا کرده است که از عملیات رولوسیونها جلوگیری نماید.

و نیز سرادوردگری وزیر خارجه انگلیس دستور ذیل را به سفیر انگلیس مقیم تهران مخایره نمود: شما می‌توانید که با همکاری روسی خودتان متحداً با سپهدار مذاکره نمایید و به او گوشزد کنید که ملیون باید از فرمان شاه راضی باشند و قبول کنند و هرگاه شاه به وعده‌های خود وفا نکند سفارتین با او همراهی نخواهند کرد.

همینکه محمدعلیشاه استنباط کرد که اردوی مجاهدین مصمم برای حرکت به طرف تهران هستند برای اینکه از آنها جلوگیری کند و آنان را راضی به توقف نماید اعلامیه ذیل را منتشر نمود: هرچند زفاهیت رعایای ما که اولادهای معنوی ما هستند در پیشگاه ملوکانه ما منظور و اتحاد دولت و ملت مقصود عمده ذات همایون ما بوده است، چون توضیح در هر امر باعث رفع اشتباه و حصول اطمینان است پس برای اینکه مقصود خودمان را ظاهر ساخته و نیت مقدسمان را ثابت نماییم و برای اینکه اذهان عمومی مطمئن و اسباب دلگرمی رعایا را فراهم نماییم و همچنین توضیح به فرمان سابق داده باشیم ما می‌نویسیم که مشروطه ایران بروفق همان مواد ۱۵۸ قانون اساسی برقرار است و این مواد مایه آسایش و ترقی ملت ایران خواهد شد ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷ محمدعلیشاه قاجار.

محمدعلیشاه بعد از انتشار این اعلان چون از وضع تهران نگران بود به سلطنت آباد رفت.

پس از وصول اعلان فوق به قزوین، سپهدار اظهار رضایت کرد چنانچه در یادداشت‌هایی که از او به دست آمده می‌نویسد امروز که ۲۸ است ده روز است در قزوین هستیم بحمدالله بمقصد و مقصود خود که تحصیل مشروطه بود نایل شدیم و شکر الهی را بجا آوردیم روسفید دنیا و آخرت شدیم آرزوی ما همین بود حالا با تهران مشغول بعضی سؤال و جوابها هستیم محمدولی سپهدار اعظم.

در زیر یادداشت فوق این جمله را نگاهشته: امروز که ۲۸ است در خانه مجدالاسلام قزوینی هستیم فردا را به باغ خود پهلوی دروازه می‌رویم که نازبرفلک و حکم برستاره کم بمواسطه خدمت به ملت و تحصیل اعاده مشروطیت.

سپهدار برای رفتن به تهران دودل بود و تصور می‌کرد که شاید محمدعلیشاه به عهد خود وفا کند و بدون جنگ و خونریزی مشروطیت در ایران برقرار گردد بهمین جهت مدتی در قزوین ماند و حرکت به طرف تهران را بتأخیر انداخت و با دربار وارد گفتگو و شرایط صلح شد ولی بزودی احساس کرد که محمدعلیشاه و درباریانش محال است زیربار مشروطه بروند و تمام این گفتگوها برای اغفال مشروطه خواهان و متفرق کردن مجاهدین می‌باشد.

محمدعلیشاه امید دیگری هم در دل می‌پرورانید و انتظار دیگری داشت. آن انتظار و امید این بود که روسها به او اطلاع داده بودند که چندین هزار نفر سپاهیان روس وارد گیلان شده‌اند و هرگاه وسایل عقب‌انداختن حرکت مجاهدین به تهران فراهم شود قشون روس بزرودی خود را به قزوین خواهد رسانید و از حرکت مجاهدین به طرف تهران ممانعت بعمل خواهد آورد.

عده‌ای از سران ملیون که از حرکت قشون روس اطلاع یافته بودند به سپهدار فشار آوردند که باید هرچه زودتر بطرف تهران حرکت کرد و پیش از آنکه قشون روس برسد کار را یکسره نمود والا همه چیز از دست خواهد رفت و همه زحمات نقش بر آب خواهد شد.

انجمن سعادت اسلامبول که گوش بزنک وقایع ایران بود و از نقشه روسها اطلاع داشت و یقین کرده بود که اگر مجاهدین بیش از این در قزوین درنگ کنند همان وضعیتی که در تبریز پیش آمد پیش خواهد آمد بی‌دری به سپهدار و سردار اسعد تلگراف می‌کردند و به آنان اندرز می‌دادند که بدون قوت وقت به تهران بروند.

اینک برای روشن شدن وضعیت، یکی از تلگرافات را که انجمن سعادت به سپهدار نموده در اینجا نقل می‌کنم:

انجمن سعادت ایران اسلامبول ۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۷

حضور مبارک حضرت اشرف سپهدار اعظم دام‌اقباله عرض می‌شود دستخط مبارک زیارت شد برطبق شرحی که از تجاوز قشون روس در ایران مرقوم فرموده بودید که غیر از افتتاح راه و رسانیدن آذوقه مقصودی ندارند دو تلگراف از تبریز در تاریخ ۱۰ ربیع الثانی رسیده که از نظر شریف می‌گذرد.

توسط انجمن سعادت نجف حضور مبارک آقای آخوند و آقای مازندرانی، دام‌ظلمها، از عناد دولتیان دوهزار نفر قشون روس وارد تبریز، الغوث الغوث. اقدامات آن ذوات محترم به مقامات لازمه مخصوصاً به سلطان جدید عثمانی، مفید و نصیحت آخری به تهران و اتمام حجت در لزوم اعاده مشروطیت و اتحاد دولت و ملت و اعاده قشون روس.

انجمن ایالتی ستار

انجمن سعادت نجف حضور مبارک آیت‌الله خراسانی و مازندرانی عناد دولت در مخالفت با ملت دولتیان همجوار را وادار به مداخله و عبور دادن قشون روس برای باز کردن راه دولت را اجبار بدادن اعلان مجمل مشروطه نمود انجمن ایالتی در شرایط با دولت مشغول مذاکره، قوای ملی کماکان باقی، از آن ناحیه مقدس کسب تکلیف می‌نماید قشون روس بتصویب دولت انگلیس داخل شده و قول داده‌اند بلاشرط

خدا مفسدین و مغرضین را که روز و شب تیشه برداشته و بدریشه مشروطیت می‌زنند خوار و ذلیل گردانند بد محمد و آله اینهمه تعویق امورات ملی و خرابی وطن از فساد و اغراض این قبیل اشخاص بی‌شرف و بی‌وجدان بوجود آمده خلاصه مطلبی که فوری و قابل دقت و اعتنا است اینست که بنا بلزوم مبرم باید بهرحال اردوی اصفهان واردوی حضرت اشرف عالی تادم دروازه تهران برود تا قطع ماده استبداد بشود باید در همه جا پروگرام اردو از قرار ذیل باشد:

اولاً - مقصد اردو فقط تأمین استقرار مشروطیت و آسایش مملکت است.

ثانیاً - عموم اهالی و لشکریان بی‌طرف از هر طرف تحت تأمین از هرگونه تعرض مصون است.

ثالثاً - سفرای خارجه و اتباع خارجه همه میهمانان عزیز ایران هستند و لازمه احترام و محافظه آنها یکی از اصول مقاصد اردو است.

حضرت عالی بهر وسیله حضرت ضمام السلطنه را تشویق به حرکت بفرمایید مملکت در خطر و دول معظم هم از فساد دستگاه محمدعلیشاه اطلاع کامل دارند در مقام جلوگیری برنخواهند آمد. عموم منتظر حرکت اردوی حریت طلب و آزادیخواه هستند.

الحق و الانصاف اقدامات علاقلانه و غیورانه آن ذوات محترم تمام اروپا را در حیرت گذارده و همه وقت از این خادمان در خصوص تأخیر حرکت اردوی مبارک ایضاحات می‌خواهند باری بهمه حال وقت حرکت است این حس ملیت که از آن حضرت بروز و یکباره بدون خودداری در راه آزادی وطن و استخلاص ملت از زیر زنجیر اسارت استبداد متحمل هزاران زحمات شده‌اند اهمیت زیاد دارد حتی دانشمندان فرنگستان که این حس وطن خواهی از آنها بظهور می‌رسد در جزو فلاسفه می‌شمرند بدیهی است عاشقان وطن که مجاری لیس عزت نفس را در قوام عزت ملی و غیرت نوعی دانسته‌اند، چه مقصود و منظور غیر از ترقیات ملی و چه آمال معرزی غیر از منصوبیت یک دولت محشم تصور می‌شود، خاصه برای امثال حضرت مستطاب - اجل عالی که همه مراحل زندگانی را در اقصی‌الایمان سیر نموده‌اند و دیگر تمایلات بشری را در نظر مبارک اهمیت باقی نمانده چنانچه یگانه مکافات قدا کاران قومیت همان حس شرف و حیثیتی است که در وطن و ملت خود بی‌بینید. از خدای پاک درخواست می‌نماید که حضرت اجل عالی را نایل همین مکافات شرافت آیات نموده و به دیدار عزت ایران و شرافت ایرانیان موفق و مقضی المرام نماید.

انجمن سعادت بموجب خبری که از پاریس رسیده است محمدعلیشاه بی‌خواهد

که قبل از انعقاد مجلس بدرهن گمرکات استقراض نماید و از اروپا مستشار بیاورد اینته حضرت مستطاب عالی لازم است بفوریت پروتست بفرماید که قبل از انعقاد مجلس شورای ملی ملت قبول ندارد و بهادای وجه استقراض شده ملت ایران خود را ذمه دار نمی داند بعد پروتست را بوسیله تلگراف و اعلامیه ها و جراید در تمام ممالک خارجه منتشر فرمایند و به اطلاع سفرای خارجه برسانید. انجمن سعادت

می گویند پس از آنکه محمدعلیشاه اعلان مشروطیت را منتشر نمود و سعدالدوله رئیس الوزرا به سپهدار اطلاع داد که چون مجلس شورای ملی برطبق موازین قانون اساسی تشکیل خواهد یافت دیگر جنگ و اردو کشی مورد ندارد سپهدار با سران و رؤسای مجاهدین به مشورت برخاست و همان گفته های سعدالدوله را برای آنها تکرار کرد ولی رؤسای ملیون عدم اعتماد خود را به وعده های شاه صریحاً اظهار داشتند و تصمیم خود را برای رفتن به تهران و از میان برداشتن محمدعلیشاه اعلام نمودند. سپهدار که خیال می کرد پس از تمکین محمدعلیشاه به درخواست ملیون کار تمام شده و دیگر جنگی با دولت پیش نخواهد آمد بغایت ناراضی و نگران شد و تصمیم گرفت مجاهدین را بحال خود بگذارد و بهرشت مراجعت کند ولی حرکت سردار ابعاد از اصفهان تلگرافات انجمن سعادت و مهاجرین متهیم اروپا و مراقبت دایم سردار محبی و پیرزا علی محمدخان تربیت و یقرم در نگاهداری او مانع انجام فکری که در مغزش پیدا شده بود گردید و با توکل به خداوند به مقاومت و رفتن به تهران تصمیم گرفت.

روز ۲۹ خرداد قشون ملی از تزوین به طرف ینگی امام حرکت کرد و پس از گذراندن یک شب در آنجا یقرم که پیشقراولی قشون ملی را عهده دار بود ماسور تصرف کرج شد.